

فرهنگ الهیات کتاب مقدس

جلد سوم

راز روح القدس

گزاویه لئون دوفور

سطح الهیات

فرهنگ

الهیات کتاب مقدس

جلد سوم

راز روح القدس

«روح القدس و حیات کلیسا»

گزاویه لئون دوفور

این کتاب ترجمه ای است از :

DICTIONARY
OF
BIBLICAL THEOLOGY

second edition

revised and enlarged

EDITION UNDER THE DIRECTION OF
XAVIER LEON - DUFOUR

A Crossroad Book

THE SEABURY PRESS. NEW YORK 1973

آمین

تعبیر لغت آمین که ترجمه عادی آن یعنی «چنین باشد» و به مفهوم یک آرزوی ساده یا یک یقین می باشد در بسیاری موارد از برگردان دقیق آن به دور است. لغت آمین قبل از هر چیز به معنای: واقعاً، حقیقتاً، مطمئناً یا به طرز ساده تری به معنای بلی می باشد. درواقع این قید از ریشه عبرانی که شامل معنای ثبات استحکام و اطمینان (ر.ک تفسیر لغت «ایمان») می باشد مشتق می شود. ادای کلمه آمین به معنای اعلام این امر است که انسان آنچه را که هم اکنون گفته شده است با در نظر داشتن تصدیق یک پیشنهاد یا متحد شدن در یک نیایش مشترک، به عنوان یک حقیقت قبول می نماید.

۱- تعهد و تحسین. آمین در موقع تأیید یک حرف ممکن است معنای سست و ضعیفی را که با اصطلاح «باشد» معادل است به آن بدهد (ار ۲۸:۶). اما در غالب موارد کلمه آمین کلمه ای است که انسان را متعهد می سازد چون انسان توسط آن به توافق خود با کسی شهادت می دهد (۱- پاد ۳۶:۱) یا مأموریتی را توسط آن قبول می کند (ار ۱۱:۱۵) و نیز مسئولیت یک سوگند و قضاوت خدا را که در پی آن است می پذیرد (اعد ۵:۲۲). ابهت تعهد مشترک که به هنگام تجدید آئینی پیمان مورد تقبل قرار می گیرد بیش از موارد دیگر می باشد (ث ۲۷:۱۵-۲۶، نح ۵:۱۳).

در آئین نیایش کلمه آمین می تواند همچنین ارزش دیگری به خود بگیرد: اگر انسان رو در روی خدا متعهد می شود بدین معناست که او به کلمه وی اعتماد داشته و بر اقتدار و محبت او توکل می کند. این الحاق کامل درضمن متبارک خواندن آن کسی انجام می گیرد که انسان مطیع وی می باشد (نح ۸:۶)، و نیایشی است که به یقین مستجاب خواهد شد (طو ۸:۸، یهودیه ۱۰:۱۵). پس آمین یک کلمه تحسین آئین نیایشی است و در مقام دوم، بعد از کلمات مخصوص حمد خدا قرار می گیرد (۱- توا ۳۶:۱۶). این معنا در عهدجدید در غالب موارد محفوظ می ماند (روم ۱:۲۵؛ غلا ۱:۵؛ ۲- پطر ۳:۱۸؛ عبر ۱۳:۲۱). آمین کلمه تحسینی است که جماعت به وسیله آن با شخصی که به نام او نیایش می کند متحد می شود. آمین همچنین به کلمات نیایش اضافه می شود تا شخص معنی آنها را درک نماید. (۱- قرن ۱۴:۱۶). آمین که کلمه ارتباط و تحسین است سرودهای منتخبان را در آئین نیایش آسمانی (مکا ۵:۱۴، ۴:۱۹) که در آنها با هلولیاه همراه می شود پایان می دهد.

۲- آمین خدا و آمین يك فرد مسیحی. خدا که آزادانه متعهد شد نسبت به وعده های خود وفادار است. او خدای حق می باشد و این معنای خدای آمین است (اش ۶۵:۱۶). آمین خدا عیسی مسیح است. درواقع خدا توسط او وعده های خود را به حد کمال تحقق می بخشد و اظهار می دارد که در او «نه» و «بلی» نیست بلکه تنها «بلی» وجود دارد

(۲- قرن ۱: ۱۹-۲۰). هنگامی که عیسی اظهارات خود را با حرف آمین («هر آینه») شروع می کند (مت ۵: ۱۸، ۱۸: ۳...) که در انجیل یوحنا هم تکرار شده است (یو ۱: ۵۱، ۵: ۱۹)، او به طرزی که برای قوم یهود بی سابقه است عمل می کند. او بدون شک از اصطلاح آئین نیایش استفاده می کند اما برای این که آن را مختص استفاده خود سازد احتمالاً اعلام نبوی یعنی عبارت «این یهوه است که سخن» را تعبیر می نماید و نه تنها تصریح می کند که او فرستاده خدای حق است بلکه اصرار می ورزد که حرفهای او نیز حق می باشد. سخنی که به این صورت آغاز می شود تاریخچه نهفته ای دربر دارد که آمین آن را خاتمه می دهد و آن چیزی نمی تواند باشد مگر گفت و گوی بین پدر و پسر.

زیرا عیسی نه تنها کسی است که با ادای کلمات خدا، حقیقت را می گوید بلکه او خود کلمه خدای حق است، او آمینی است در حد اعلا و شاهی امین و صدیق (مکا ۳: ۱۴).

بنابراین یک فرد مسیحی در ضمن اتحاد با مسیح اگر می خواهد ایماندار باشد باید به خدا جواب بدهد و یگانه آمین مؤثر آمینی است که مسیح برای جلال خدا بر زبان آورده است (۲- قرن ۱: ۲۰). کلیسا این آمین را در آسمان در اتحاد بامنتخبان ادا می نماید (مکا ۷: ۱۲) و هیچکس قادر نیست آن را بر زبان آورد مگر این که فیض خداوند عیسی با او همراه باشد، بدین جهت آرزویی که در پایان کتاب مقدس آمده و آخرین آمین را مهور می نماید این است که فیض خداوند همراه همگان باشد (مکا ۲۲: ۲۱).

ر.ک: ایمان - بی ایمانی - حقیقت/راستی: عهد عتیق - ستایش: ج - وعده ها - وفاداری.

CT

اطاعت

اطاعت بسیار فراتر از تحمل فشار یا بردباری در مقابل چیزهای تحمیلی است، اطاعت پیوستگی و تبعیت آزادانه از نقشه خداست هرچند پیچیده در راز باشد، نقشه ای که در کلمه ایمان بیان شده است. اطاعت به انسان اجازه می دهد که زندگی خود را به صورت بندگی خدا و ورود به شادی او درآورد.

الف) خلقت مطیع خداست

در خود خلقت، خارج از انسان، به گونه ای پیش نمود این اطاعت و شادی را می بینیم. این حقیقت که خداوند لویاتان را به قلاب گرفتار می کند (ایوب ۴۰: ۲۴) یا رهب را در هم می شکند (مر ۸۹: ۱۱) دلیل سلطه شاهانه اوست. عمل عیسی در آرام ساختن توفان یا اخراج

دیوها اثبات این حقیقت است که همانند دیوها «بادها و دریا نیز او را اطاعت می‌کنند» (مت ۸: ۲۷؛ مر ۱: ۲۷)، و این اعمال قدرتمندانه باعث ایجاد ترس دیندارانه می‌شوند. اما بیش از سکوت کائنات که شهادت به سرور آن است، آنچه کتاب مقدس در سپاسگزاری‌های فراوان می‌بیند و بیان می‌کند، اشتیاق شادمانه مخلوقات برای پاسخ دادن سریع به صدای خداست: «ستارگان در شادی می‌درخشند؛ خداوند آنها را می‌خواند و آنها می‌گویند: "لبیک! ما حاضر هستیم!" و با شادمانی برای آفریدگار خود می‌درخشند» (بار ۳: ۳۴-۳۵؛ ر. ک مز ۱۰۴: ۴؛ بنسی ۲۳: ۴۳، ۱۳: ۲۶). قبل از آنکه شور و شوق زیباترین مخلوقات، مأموریتی را که خدا برای آنها در جهان تعیین نموده به انجام رساند، انسانها که «همه در نافرمانی بسته شده‌اند» (روم ۱۱: ۳۲)، به صورت غیرارادی و با افسوس به اطاعت شایسته و بایسته خود می‌اندیشند و خدا ایشان را هدایت می‌کند تا بر اطاعت بی‌چون و چرا و جامع خلقت نگاهی بیندازد و به آن امیدوار باشد، خلقتی که به واسطه اطاعت از پسر او آزاد گشته است (روم ۸: ۱۹-۲۲).

ب) نمایش غم‌انگیز نافرمانی

۱- از همان ابتدا آدم از اطاعت خدا سرپیچی نمود و با این کار تمام نسلهای بعد از خود را در نافرمانی خویش درگیر نمود (روم ۵: ۱۹) و خلقت را مطیع بطالت ساخت (۲۰: ۸). سرکشی آدم در عوض نشان داد که اطاعت چیست و خدا چه انتظاری از آن دارد. اطاعت یعنی تبعیت و تسلیم انسان در برابر اراده خدا، رعایت فرمانی که معنی و ارزش آن را هنوز نمی‌دانیم اما ویژگی آن را به عنوان امری الهی درک می‌کنیم. اگر خدا خواستار اطاعت ماست به این دلیل است که او نقشه‌ای دارد که باید به انجام برسد و جهانی که باید ساخته شود و این امر، مستلزم همکاری و اطاعت ما در ایمان می‌باشد. ایمان اطاعت نیست بلکه راز آن است. اگر آدم از خدا اطاعت ننمود به این دلیل بود که وی کلام خدا را فراموش کرد و سخن حوا و وسوسه کننده را گوش گرفت (پید ۳: ۴-۶).

۲- خدا برای نجات بشر، ایمان ابراهیم را به حرکت درآورد و برای اطمینان از ایمان وی اطاعت او را آزمود: «از ولایت خود بیرون شو» (پید ۱۲: ۱)، «پیش روی من بخرام و کامل شو» (۱: ۷۱)، «پسر خود را... بردار و او را برای قربانی سوختنی بگذران» (۲: ۲۲). تمامی زندگی ابراهیم بر کلام خدا قرار داشت اما این کلام به طور مداوم او را کور کورانه به جلو می‌راند و اعمالی انجام می‌دهد که مفهوم آنها را درک نمی‌کند. بنابراین اطاعت برای ابراهیم، امتحان و تجربه از جانب خداست (۱: ۲۲)، و برای خدا شهادتی بسیار ارزشمند: «پسر یگانه خود را از من دریغ نداشتی» (۶۱: ۲۲).

۳- عهد [خدا با قوم برگزیده] دقیقاً همین روال را طی می‌کند: بنی اسرائیل در موافقت با عهده‌ای که خدا به آنها ارائه می‌دهد می‌گویند: «هر آنچه خداوند گفته است خواهیم کرد و گوش خواهیم گرفت» (خروج ۲۴: ۷). عهد با خود یک ویژگی خاص به همراه دارد یعنی شریعت، مجموعه‌ای از قوانین و نهادهایی که حیات و موجودیتی بنی اسرائیل را شکل می‌دهند و هدفش آن است که قوم را وادار نماید که همچون قوم خدا زندگی کنند. بسیاری از این مقررات، وظیفه اطاعت را بر دوش انسانها می‌نهند، از جمله اطاعت از والدین (تث ۲۱: ۱۸-۲۱)، از پادشاهان، انبیا و کاهنان (۱۷: ۱۴-۲۲: ۱۸). این وظایف غالباً در ذات بشر نقش شده‌اند اما کلام خدا با وارد کردن آنها در عهد خدا، تبعیت و تسلیم انسان را تبدیل به اطاعت در ایمان می‌سازد. از آنجا که وفاداری به شریعت تنها در پیوستگی به کلام خدا و عهد وی اصالت دارد، اطاعت از فرمانهای آن همانند اطاعت بردگان نیست بلکه رفتاری ناشی از محبت می‌باشد. ده فرمان اولیه از قبل این رابطه را برقرار ساخته است: ... «آنانی که مرا دوست دارند و احکام مرا نگاه دارند» (خروج ۲۰: ۶)؛ کتاب تثنیه این ایده را تکرار می‌کند و آن را توسعه می‌بخشد (تث ۱۱: ۱۳ و ۲۲)؛ کتاب مزامیر شریعت را به عنوان موهبت بزرگ محبت خدا نسبت به انسان و سرچشمه اطاعت محبت‌آمیز ارزشمند می‌شمارد (مز ۱۹: ۸-۱۱، ۱۱۹).

ج) مسیح، اطاعت ما

۱- اما چه کسی از خدا اطاعت می‌کند؟ قوم اسرائیل «خاندان سرکش» (حزق ۵: ۲)، «پسران عصیانگر» (اش ۱: ۲)، می‌باشند و «هر چند به شریعت فخر می‌کنند اما به تجاوز از شریعت، خدا را اهانت می‌نمایند» (روم ۲: ۲۳). آنان نمی‌توانند به خاطر هیچ اولویتی بر امتها فخر کنند زیرا ایشان «در نافرمانی بسته شده‌اند» (۱: ۳، ۳۲: ۱۱). با این وجود انسان برده‌گناه که در اعماق وجود خود آرزوی اطاعت دارد از اطاعت خدا ناتوان است (۷: ۱۴). برای رسیدن به این نقطه، برای یافتن «شریعتی در باطن انسان» (ار ۳۱: ۳۳)، ضروری است که خدا خادم خود را بفرستد تا «هر بامداد گوش او را بگشاید» (اش ۵۰: ۴)، تا بتواند بگوید: «اینک من می‌آیم... تا اراده تو را بجا آورم» (مز ۴۰: ۷-۹).
 «زیرا به همین قسمی که از نافرمانی یک شخص بسیاری گناهکار شدند همچنین نیز به اطاعت یک شخص بسیاری عادل خواهند گردید» (روم ۵: ۱۹). اطاعت از عیسی مسیح سبب نجات ماست و ما را قادر می‌سازد که یک بار دیگر اطاعت خدا را باز یابیم. زندگی عیسی مسیح از هنگام «داخل شدن او به جهان» (عبر ۵: ۱۰) «تا به موت صلیب» (فی ۲: ۸) اطاعت بود؛ اطاعت یعنی تبعیت از خدا از طریق عوامل حد واسطی مانند اشخاص، وقایع، نهادها،

نوشته‌های قوم خدا و قدرتهای بشری. عیسی که آمد «تا نه به اراده خود بلکه به اراده فرستنده خود عمل کند» (یو ۳۸:۶؛ ر. ک مت ۳۹:۲۶)، تمامی زندگی خود را در وظیفه اطاعت از والدین خود (لو ۵۱:۲)، و قدرتهای مشروع (مت ۲۷:۱۷) سپری نمود. وی در واقعه رنج و مرگ خویش، اطاعت را به سرحد خود رسانید و بی هیچ مقاومتی خود را به قدرتهای غیرانسانی و ستمگر تسلیم نمود «به مصیبت‌هایی که کشید اطاعت را آموخت» (عبر ۵:۸)، و مرگ خود را تبدیل به ارزشمندترین قربانی به خدا یعنی اطاعت نمود (۱۰:۵-۱۰؛ ر. ک ۱- سمو ۱۵:۲۲).

د) اطاعت مسیحی

عیسی مسیح که به واسطه اطاعت خود «خداوند» (فی ۱۱:۲) شد و به «تمامی قدرت در آسمان و بر زمین» (مت ۱۸:۲۸) ملیس گردید، این حق را دارد که تمام موجودات مطیع وی باشند. از طریق وی، از طریق اطاعت از انجیل او و کلام کلیسای اوست (۲-تسا ۳:۱۴؛ مت ۴۰:۱۰ و متون متوازی) که انسان از نافرمانی اولیه رهایی می‌یابد و در راز نجات وارد می‌شود: عیسی مسیح یگانه شریعت مسیحی است (۱-قرن ۹:۲۱). این شریعت همچنین مستلزم اطاعت از قدرتهای مشروع انسانی از جمله والدین (کول ۳:۲۰)، اربابان (۲۲:۳)، شوهران (۱۸:۳) و قدرتهای اجتماعی که همه جا بیانگر «اقتدار خدا» (روم ۱۳:۱-۷) می‌باشند نیز هست. اما از آنجا که فرد مسیحی هرگز از چیزی اطاعت نمی‌کند مگر اینکه در خدمت خدا باشد، وی در صورت لزوم می‌تواند علیه فرمانی ظالمانه یا «اطاعت انسان به جای خدا» (اع ۴:۱۹) مبارزه نماید.

ر. ک: ابراهیم: الف ۲، ب ۳- اراده خدا- اسارت- اقتدار- ایمان- پیروی: ۱- تقوی/دینداری: عهدعتیق ۲- خادم خدا: ج ۲- خدمت: ب ۲- دعوت- شریعت- عهد/پیمان: عهدعتیق ب ۲- فضایل و رذایل ۱- گناه: الف ۱، د ۳- گوش فرادادن: ۱- نقشه خدا- وفاداری. CA & JG

اعتراف

اعتراف در زبان امروزی، منحصر نشان دهنده راز توبه و راز مربوط به اعتراف است. اما این معنای رایج و معمولی درواقع معنای دوم و کاربرد خاص این کلمه است. در عهدعتیق، و عهدجدید، و در سنت مسیحیت، افراد مقدسی که «به ایمان خود اقرار می‌کنند» کسانی

هستند که با اعتراف رسمی و آشکار ایمان به خدا و اعمال او عظمت خدا و اعمال او را اعلام می نمایند. اعتراف به گناهان تنها با اقرار به قدوسیت خدا نافذ است. اقرار به ایمان برای شخص مذهبی، یک ودیعه حیاتی است. لزوماً شامل شناخت مخصوص و شرح کامل اعمال خدا نمی باشد اما مستلزم حالتی عملی از آمادگی و گشاده رویی جهت پذیرش ابتکار الهی است. عیسی کاهن، این حالت را در اقرار همزمان گناهان فرزندان و عظمت خدا نشان می دهد: «خدا بود» (۱- سمو ۳: ۱۸). این حالت معمولاً از شناخت خدا به عکس العمل متعاقب آن یعنی شکرگزاری منتهی می شود. از این رو آمادگی نسبت به خدا هم دلیل سپاسگزاری و ستایش است و هم ابراز آشکار آن (مز ۲۲: ۲۳). اعتراف نیز همچون قدردانی و ستایش، مستقیماً به خدا خطاب می گردد، یعنی در مقایسه با شهادت که با اعمال خدا سروکار دارد اما بیشتر به انسانها مربوط می شود.

عهد عتیق

۱- **اعتراف به نام خدا، اعتراف، ستایش، سپاسگزاری و برکت دادن همیشه در ارتباط با یکدیگر هستند.** زیرا کارهای خدا، نقطه شروع همه آنهاست. تعدادی اعترافات کوتاه وجود دارند که با قاعده ساده ای بیان می شوند: «متبارک باد یهوه که...» (خروج ۱۸: ۱۰؛ ۱- پاد ۴۸: ۱؛ مز ۲۸: ۶، ۳۱: ۲۲). بیان اعمال عجیب او (مز ۷: ۲۶) عامل اصلی اعتراف است و بیشتر مواقع با سرودی آغاز می شود، که استغاثه اش از یهوه است (خروج ۱۵: ۱؛ مز ۱۱۸: ۱). مخصوصاً عبارت «تورا ستایش می کنم: ستایشهای تورا می سرایم.» در بخش اصلی چنین ذکری، خدا را با القابی مانند صخره من، نجات من... خطاب می کنند. او غیرقابل قیاس خوانده می شود (خروج ۱۵: ۱۱؛ مز ۱۸: ۳۲)؛ و وظیفه انجام گرفته به این شیوه نسبت به عظمت نام او (ار ۱۰: ۶؛ مز ۷۶: ۲) تضمین می کند که ذکر او همیشه باقی خواهد ماند و ایمان بنی اسرائیل نیز منتقل خواهد شد (تث ۶: ۶-۹). یهودیت پیش از مسیحیت در اعتراف روزانه ایمان با دعایی مشتمل بر سه قسمت برگرفته از کتب پنجگانه تورات به این سنت وفادار بود. اولین آنها، اساس ایمان به خدایی را اعلام می کرد که با قوم اسرائیل عهد بست (تث ۶: ۴-۵).

۲- **اعتراف گناهان،** نشان دهنده اعتقادی بنیادین است به این که هر گناهی علیه یهوه انجام می گیرد (لاو ۲۶: ۴۰)، حتی خطاهایی که مستقیماً متوجه همسایه و هموعانمان باشند (لاو ۵: ۲۱؛ ۲- سمو ۱۲: ۱۳-۱۴). گناه، مانعی است بر ایجاد رابطه ای که خدا می خواهد با انسان برقرار نماید. نفی فردی (امث ۲۸: ۱۳) یا جمعی (نح ۹: ۲-۳؛ مز ۱۰۶) این عمل علیه خدا با شناخت اشتباه مسئولیت طرف، حقوق تزلزل ناپذیر خدا را، مورد تأکید قرار می دهد. هنگامی که حقوق خدا که در وهله اول از ابتکار خدا در رابطه با عهد ناشی می شوند مجدداً تأکید شوند بخشش عطا می شود (۲- سمو ۱۲: ۱۳؛ مز ۵: ۳۲)؛ و جدایی از خدا، به همراه بدبختی متعاقب آن، خاتمه می یابد (یوشع ۷: ۱۹-۲۱).

الف) اعتراف به عیسی مسیح

در حینی که عمل شخص ایماندار اساساً به همان صورت باقی می ماند، هدف اعتراف ایمان او، متحمل یک تغییر واقعی می شود. شأن و بزرگی خدا با شکوه تمام به درخشش در می آید. کهن ترین اعتراف ایمان بنی اسرائیل (تث ۵۰:۲۶؛ یوشع ۲۴:۲-۱۳) یادآور وقایع خروج از مصر است. اما آزادی فراهم آمده توسط مسیح بر تمامی انسانیت تأثیر می گذارد. پیروزی او توانست بدترین دشمن بشر یعنی گناه، که او را از درون تهدید می کند، را از میان بردارد. در مقایسه با آزادیهای موقت ملی گذشتگان، آزادی مسیح یک نجات قطعی است.

اعترافات ایمان پطرس (مت ۱۶:۱۶؛ یو ۶:۶۸-۶۹) و اعتراف کورمادرزاد (۱۵:۹-۱۷ و ۳۰-۳۳) نشان می دهند که چگونه این ایمان از زندگی کردن با عیسی ناصری، منتج می شود. در کلیسای عیسی، با مرگ و رستاخیزش، به عنوان بازیگر اصلی در داستان نجات هدف اقرار ایمان است. این را می توان از دعاهای اولیه «مارانا تا» (۱-قرن ۱۶:۲۲) و «عیسی خداوند است» (۱-قرن ۱۲:۳؛ فی ۱۱:۲) مشاهده نمود، که خلاصه ایمان هستند و به عنوان بیعت های نیایشی به کار برده می شوند. هدف ایمان اعلام شده در موعظه برحسب طرحی کلیشه ای (کریگما) همچنین خود را در آغاز متن «من ایمان دارم» (۱-قرن ۱۵:۳-۷) و در سرودهای نیایشی (۱-تیمو ۳:۱۶) نشان می دهد. عیسی به عنوان تنها نجات دهنده (ع ۱۲:۴)، خدا (یو ۲۰:۲۸)، داور دنیای آینده (ع ۱۰:۴۲)، رسول خدا و کاهن اعظم ما (عبر ۳:۱) شناخته می شود. اعتراف مسیحیان در وفاداری ایمان به کسی که از سوی خدا به عنوان مسیح و نجات دهنده فرستاده شده، مستقیماً به خود خدا برمی گردد.

کافی نیست که کلمه را دریابیم و آن در ما ساکن شود (۱-یو ۲:۱۴)؛ بلکه باید آن را اعتراف نماییم. گاهی اقرار به کلمه خدا، در مقایسه با انکار آن کسانی که مأموریت عیسی را انکار می کنند فقط پذیرش آن کلمه است (۱-یو ۲:۲۲-۲۳). اما معمولاً، اعتراف به کلمه خدا قبول همگانی آن است. چنین اعترافی به جهت نجات امری واجب است (روم ۹:۱۰-۱۰) و همیشه قابل ستایش (عبر ۱۳:۱۵) که از الگوی شهادت عیسی به راستی برگرفته شده است (یو ۱۸:۳۷؛ ۱-تیمو ۶:۱۲). این اعتراف با تعمید همراه است (ع ۸:۳۷) و در شرایطی که عدم اعتراف برابر خواهد بود با انکار ایمان، به یک وظیفه و تعهد مبدل می شود (یو ۹:۲۲). یک فرد مسیحی، با وجود جفا نیز ایمانش را در حضور مقامات و مسؤولین اقرار می نماید، همچون پطرس (ع ۴:۲۰)؛ حتی تا به شهادت، همچون استیفان (ع ۷:۵۶). در صورتی که یک شخص، عزت و احترام انسانی را به تحسین الهی ترجیح دهد (یو ۱۲:۴۲-۴۳)

عیسی نیز در برابر پدرش او را انکار خواهد نمود (مت ۱۰: ۳۲؛ مر ۸: ۳۸).
از آنجا که عمل اعتراف، بازتاب کار الهی در انسان است و به خدا بازمی‌گردد، هر
اعتراف واقعی محصول ثمره روح القدس خواهد بود (۱- قرن ۱۲: ۳؛ ۱- یو ۴: ۲-۳). این
مسئله، مخصوصاً در اعترافات ایمانی صادق است که در حضور قدرتهای جفا کار اعلام شود
(مت ۱۰: ۲۰).

ب) اعتراف گناهان

عمل آشکار ساختن گناهان خود به کسی که قدرت بخشش آنها را کسب نموده،
به نظر می‌رسد که در عهدجدید، تصدیق نشده باشد: هم اصلاح برادرانه و هم نصایح و
اندرزهای جمعی به این نیت صورت می‌گیرند که شخص خطا کار گناهان ظاهری اش را
اقرار نماید (مت ۱۸: ۱۵-۱۷). اعتراف متقابلی که در (یع ۵: ۱۵) توصیه شده، احتمالاً
از یک عمل یهودی اقتباس می‌شود و (۱- یو ۹: ۹) آن شکل قطعی از اعتراف را که لازم است
ارائه نمی‌دهد.

اعتراف گناهان همیشه به عنوان نشانه توبه و وضعیت عادی برای بخشش است. یهودیانی
که به سوی یحیی تعمید دهنده رفتند، به گناهانشان اعتراف نمودند (مت ۳: ۶). پطرس خود
را گناهکاری اعلام نمود که شایستگی نزدیک شدن به عیسی را ندارد (لو ۱۵: ۲۱). وقتی
عیسی گناهان را می‌بخشد، اعتراف گناهان به شرطی برای بخشش مبدل می‌شود، همان‌طور
که زکی عمل کرد (۸: ۱۹)، یا در اعمال آن زن گناهکار دیده می‌شود (۷: ۳۶-۵۰)، یا در
سکوت حاکم بر اتهام آن زن زناکار (یو ۸: ۹-۱۱). این موارد، نقاط شروعی هستند برای
عمل راز توبه و اعتراف. همه گناهکارند و باید خود را به عنوان گناهکار اقرار
نمایند تا پاک شوند (۱- یو ۹: ۱-۱۰). اما این اعتراف به نالایقی و اقرار بلبها زمانی ارزش
خواهند داشت که با توبه قلبی همراه باشند؛ و اعتراف یهودا امری بی‌فایده است (مت ۲۷: ۴).
بنابراین در هر دو عهد عتیق و جدید، کسی که ایمان خود به خدای نجات دهنده را اقرار
نماید، همچون کسی که گناه خود را اعتراف می‌کند - به واسطه ایمان در به انجام رساندن
کلام عیسی آزاد می‌شود (غلا ۳: ۲۲): ایمانت تو را نجات داد (لو ۷: ۵۰).

ر. ک: ایمان - بخشش: الف، ب ۳ - برکت دادن: ب ۲ و ۳، ج ۵، د - برگزیدگی:
عهد عتیق الف ۲ - پرستش - تجلیل/سجده کردن - تعمید: د ۳ - توبه/بازگشت - خاکستر -
خداوند - زبان - ستایش - سکوت - شاهد/شهادت: عهد عتیق ج، عهد جدید ب، ج -
شکرگزاری - شهید - لبها - مسئولیت: ۴ - نقشه خدا: عهد عتیق الف، ج .
PS

اعتماد

در شرایطی که انسان با مسئولیت‌ها و خطرات زندگی روبه‌رو می‌شود، به حمایت شدن نیاز دارد تا بتواند بر آن اعتماد کند (عبری: *bātāh*) و به جای امنی که بتواند در آن پناه گیرد (عبری: *hāsāh*) برای آنکه با غم و افسردگی از پا در نیاید و در آزمایش‌ها استوار بماند و امید دستیابی به هدف را نگاه دارد، اعتماد لازم است. اما اعتماد را کجا باید قرار داد؟

۱- **اعتماد و ایمان به خدا.** بشر از ابتدا با این مشکل برخورد کرده و خدا پاسخ داده است. آنگاه که خدا، انسان را از میوه درخت معرفت منع نمود، به طور متعادل از او خواست تا اعتمادش را در خدایی قرار دهد که خودش داور نیک و بد است (پید ۲: ۱۷). ایمان به کلام خدا انتخاب میان دو حکمت است؛ اطمینان به حکمت خدا و کسب اعتماد به نفس خود در معنای خاص کلمه (امت ۳: ۵). ایمان به کلام الهی، اعتماد به آفریننده یکتای صاحب قدرت است که همه چیز را در آسمان و بر زمین آفرید (پید ۱: ۱؛ مز ۱۱۵: ۳ و ۱۵). پس انسان لزومی ندارد که از موجودات دیگر بهراسد؛ بلکه مأموریت دارد آنها را تابع خود سازد (پید ۱: ۲۸). اما مرد و زن ترجیح دادند تا به مخلوقی اعتماد نمایند و به تجربه آموختند که چنین عملی، اعتماد به کذب است (پید ۳: ۴-۶؛ یو ۸: ۴۴؛ مکا ۱۲: ۹). هر دوی آنها طعم میوه این اعتماد توخالی را چشیدند و از خدا ترسیدند و از حضور یکدیگر خجالت زده شدند. باروری زن و حاصلخیزی خاک با رنج و مشقت توأم گشت. سرانجام، طعم مرگ را نیز چشیدند (پید ۳: ۷ و ۱۰ و ۱۶-۱۹).

قوم اسرائیل از نمونه ابراهیم درس نیاموخت که تا لحظه قربانی کردن اعتماد داشت که «خدا برای خود مهیا خواهد ساخت» (پید ۲۲: ۸-۱۴؛ عبر ۱۱: ۱۷). آنان بر خدای قادر مطلق اعتماد نکردند که آنان را آزاد ساخته بود و نه بر محبتش که به اختیار خود ایشان را فرزند خوانده خطاب نمود (تث ۳۲: ۶ و ۱۰-۱۲). اما هنگامی که خود را بدون حامی دنیوی در صحرا یافتند (خروج ۱۶: ۳)، بار دیگر آرزوی بردگی کردند و دهان به شکایت از خدا گشودند. قوم اسرائیل در طول تاریخ خود، نخواست که به خدای خود اعتماد نماید (اش ۳۰: ۱۵، ۵۰: ۱۰)، اما بتهایی را ترجیح داد که انبیا آنها را به عنوان «دروغ» (ار ۱۳: ۲۵) و «بطالت» (اش ۵۹: ۴؛ ر. ک مز ۱۱۵: ۸) تقبیح می‌نمودند. دانایان حماقت و بی‌خردی اعتماد و توکل به ثروتها (امت ۱۱: ۲۸؛ مز ۷: ۴۹-۸)، به نیروی جسمانی (مز ۶۲: ۱۱)، و به شاهزادگان این دنیا (مز ۱۱۸: ۸-۹؛ ۱۴۶: ۳) را مورد تأکید قرار می‌دهند. فقط شخص نادان و جاهل بر دل خود توکل می‌کند (امت ۲۸: ۲۶). «ملعون باد کسی که بر انسان توکل دارد ... مبارک باد کسی که بر خداوند توکل دارد» (ار ۱۷: ۵ و ۷).

عیسی به نیاز پیگیری مَثَل فوق تأکید می‌ورزد آنگاه که نیاز به اختیار ذاتی امتناع از توکل به هر حاکم و مالکی را یادآوری می‌کند و تنها توکل به قدرت، حکمت و محبت پدرانہ کسی را برمی‌شمارد که شایسته اعتماد مطلق است (مت ۲۴: ۶-۳۴). انسان باید به جای اعتماد به عدالت خود (لو ۱۸: ۹ و ۱۴) در پی عدالت ملکوت باشد (مت ۵: ۲۰؛ ۶: ۳۳)، عدالتی که خدا تنها به شخص با ایمان اعطا می‌کند (فی ۳: ۴-۹).

۲- اعتماد و دعای فروتنانه. این اعتماد به خدا که در ایمان ریشه دارد به استواری تواضع شخص است: برای اعتماد داشتن لزومی به ناچیز شمردن قدرتهای شریری که در پی کنترل این دنیا هستند، نمی‌باشد (مت ۸: ۴-۹؛ ۱-۵: ۱۹). اما کمتر نیاز است که انسان فراموش کند که گناهکار است. موضوع قابل ذکر در اینجا، اذعان نمودن به قدرت مطلق و رحمت خالق است که می‌خواهد همه نجات یابند (۱- تیمو ۲: ۴) و در عیسی مسیح، فرزند خواندگان او باشند (افس ۱: ۳-۵).

یهودیه بنت مراری، نمونه‌ای فراموش نشدنی از اعتماد مطلق را ارائه داد (یهودیه ۸: ۱۱-۱۷، ۱۳: ۱۹). او خدا را به عنوان نجات دهنده کسانی که وضعیت ناامیدانه و بیچاره‌ای دارند، و خدای افتادگان و فروتنان خطاب می‌کند (۱۱: ۹). این ارتباط جدا نشدنی اعتماد و فروتنی، در دعای مسکینانی همچون شوشن، بی دفاع و در خطر مرگ، که قلبشان به خدا امید بسته است (دان ۱۳: ۳۵)، اظهار می‌شود. تظلمات و خواستههای مطمئن مزامیر «از اعماق» (مز ۱۳۰: ۱) برمی‌خیزند: «اما من مسکین و فقیر هستم و خداوند در باره من تفکر می‌کند» (مز ۴۰: ۱۷)؛ «به رحمت تو توکل می‌دارم» (۶: ۳۱)؛ «هرکه بر خداوند توکل دارد رحمت، او را احاطه خواهد کرد» (۱۱: ۲۳)؛ «خوشابه حال همه آنانی که بر او توکل دارند» (۲۱: ۲). مزمور ۱۳۱ خالص ترین بیان این اعتماد فروتنانه است که عیسی آن را به کمال می‌رساند.

عیسی شاگردانش را دعوت می‌کند تا قلب خود را همچون کودکان بر عطیه خدا بگشانید و آن را بپذیرند (مر ۱۵: ۱۰). دعا برای پدر آسمانی، اطمینان و یقینی است جهت کسب همه چیز (لو ۹: ۱۱-۱۳)، حتی عطیه عادل شمردگی و نجات (لو ۷: ۵۰، ۸: ۱۳-۱۴). این دعا، قدرت انسان بر خلقت را به او باز می‌گرداند (مر ۱۱: ۲۲-۲۴؛ حک ۱۶: ۲۴). فرزندان خدا باید انتظار داشته باشند که خداشناسان آنها را مورد تمسخر و آزار قرار خواهند داد زیرا که اعتمادی کودکانه به خداوند دارند. این تجربه شخصی خود عیسی بود (مت ۲۷: ۴۳؛ ر. ک حک ۱۸: ۲) وقتی که قربانی خود را به انجام رسانید و با فریاد اعتمادی بر لبهایش، جان خود را تسلیم نمود (لو ۲۳: ۴۶).

۳- اعتماد و توکل مسرت بخش. عیسی با این عمل محبت همراه با اطمینان، بر تمام نیروهای شریر چیره شد و همه آدمیان را به سوی خود جذب نمود (یو ۱۲: ۳۱-۳۲، ۱۶: ۳۳).

او نه تنها اعتمادشان را جلب نمود بلکه بنیانی برای توکل آنان قرار داد. در نتیجه شاگرد معتمد به شاهدهی امین مبدل می شود که بر قابلیت اعتماد و اعتبار خود خدا توکل می کند، زیرا مطمئن است که فیض خدا کار خود را به اتمام می رساند (اع ۳۲:۲۰؛ ۲-تسا ۳:۳-۴؛ فی ۱:۶؛ ۱-قرن ۷:۹-۷). پولس رسول این اعتماد را حتی در شرایط بحرانی نیز آشکار می سازد (غلا ۵:۱۰) که به او قوت پایداری جهت اعلام کلام خدا در آزادی مطلق را عطا می کند (۱-تسا ۲:۲؛ اع ۳۱:۲۸). اولین شاگردان شاهدانی بودند با اعتماد عظیم؛ اعتماد و دعا بود که از آنان چنین شاهدانی ساخته بود (اع ۴:۲۴-۳۱).

این اعتماد راسخ، شرطی است برای وفاداری (عبر ۳:۱۴) که به شاهدان اولیه مسیح، جرأت و شهامتی مسرت بخش و باشکوه می بخشید (۶:۳). آنان از دستیابی به تخت فیض (۱۶:۴) در طول جاده ای که با خون عیسی گشوده شده بود (۱۹:۱۰) آگاه بودند. از نوعی شهامت برخوردار بودند که ترسی در آن نبود (۶:۱۳) و می دانستند که به چه کسی توکل و اعتماد دارند (۲-تیمو ۱:۱۲)؛ زیرا هیچ چیز آنها را از محبت خدا جدا نخواهد ساخت (روم ۸:۳۸-۳۹) که ابتدا آنها را عادل ساخت و سپس محبتش را در قلوب آنان ریخت تا به صورت توجیه پذیری مفتخر سازد و در آزمایش ها راسخ گردانند (روم ۵:۱-۵). با وجود تمام اینها بود که متقاعد شدند همه چیز برای خیریت آنان با هم در کار است (روم ۸:۲۸).

این اعتماد که شرطی است برای وفاداری به تعهدات و وظایف مسیحی به نوبه خود با خود این وفاداری و صداقت تقویت می شود. اجرای محفوظ احکام مسیح، اثبات محبتی است (یو ۱۵:۱۰) که بعد تازه و کامل تری به اعتماد می بخشد. تنها آنانی که در محبت استقامت می ورزند، اطمینان کامل خواهند داشت در روزی که مسیح به عنوان داور می آید، زیرا محبت کامل، ترس را برطرف می سازد (۱-یو ۲:۲۸، ۴:۱۶-۱۸). استقامت در محبت به شخص مسیحی این اطمینان را می دهد که اکنون خدا دعا و نیایش او را شنیده و پاسخ می دهد و غم فعلی او به شادی مبدل خواهد شد، شادی که هیچکس نمی تواند آن را بگیرد زیرا خوشی پسر خداست (یو ۱۶:۲۰-۲۲؛ ۱۷:۱۳).

ر.ک: آزادی/رهایی: ج ۳ هـ آفرینش: د ۲-امید-ایمان-بی ایمانی: الف ۲-جسم: ب ۱-جفا: ب-خدا ترسی: ب-خواب/خوابیدن: الف ۱-دلتنگی: ۳-سعادت/برکت: عهدعتیق الف ۲، ب ۲-سکوت: ۲-شرم: الف ۱، ب ۱-صخره: ۱-غرور: عهدجدید ۲-فرزند/کودک: الف، ب-فروتنی: ب، ج-مراقبتها: ۲-مشیت الهی-ناامیدی-نجات: عهدعتیق ب؛ عهدجدید ب ۳-نیایش (دعا): ب ۳.

MFL

اعیاد مذهبی

در تمام مذاهب، اعیاد مذهبی یکی از اصول اساسی عبادت را تشکیل می‌دهند. در زمانها و روزهای مخصوص برگزاری این اعیاد، اجتماع ایمانداران با حرمت خاص و اغلب با شادمانی جنبه‌های گوناگون زندگی انسانی را متبلور می‌سازند و خداوند را مورد پرستش و ستایش قرار می‌دهند. بدین ترتیب مجامع مذهبی از خداوند سپاسگزاری می‌کنند و از او برکت می‌طلبند.

صفت مشخصه این اعیاد در کتاب مقدس، ارتباطی است که آنها با تاریخ مقدس دارند، زیرا این اعیاد وسیله پیوستگی این مجامع مذهبی با خداوندی است که بدون وقفه در اندیشه برگزیدگانش هست. با وجود این، اعیاد مذهبی کتاب مقدس نیز در زمینه‌های مشترک انسانی ریشه دارند.

عهد عتیق

الف) سرچشمه اعیاد مذهبی یهودیان

گردش مداوم ماه که تقویم قوم اسرائیل بر آن استوار است، را می‌توان دلیل طبیعی پیدایش اعیاد دانست، مثلاً کامل شدن قرص ماه را در ردیف اعیاد قرار داده و جشن می‌گرفتند (مزا ۸۱:۳). پیدایش هلال ماه نیز جزو اعیاد محسوب می‌شد (۱- سمو ۵:۲۰؛ ۲- پاد ۲۳:۴؛ عا ۵:۸)، و سرانجام سبت که آخرین روز هفته و روز جشن به حساب می‌آید (خروج ۲۰:۸-۱۱). گردش خورشید که سال نو را با خود به ارمغان می‌آورد، جشنی شناخته شده برای تمام ملل است. این جشن در ابتدا با جشن برداشت خرمن در فصل پائیز همراه بود (خروج ۲۳:۱۶)، و سپس به فصل بهار و مقارن با عید فصح موکول گردید. (خروج ۱۲:۲). از این آیین نیایش است که برخی از مراسم روز بزرگ توبه سرچشمه می‌گیرند (ر.ک لاو ۱۶).

این جشنها از گردش ستارگان مایه می‌گرفت، اما گذشته از اینها، زندگی روزانه بنی اسرائیلیان که سیر تحول شبانی به کشاورزی را پشت سر گذاشته بود، موجبات پیدایش اعیاد مذهبی جدید و تلفیق آنها با اعیاد گذشته را فراهم نمود. در عید گذر که عیدی شبانی بوده و در بهار برگزار می‌شد، اولین بره‌های گله را قربانی می‌کردند. سه جشن بزرگ دیگر را می‌توان از ره آوردهای زندگی کشاورزی دانست. جشن «فطیر» در بهار، جشن خرمن در تابستان و جشن انگورچینی در پائیز. (خروج ۲۳:۱۴-۱۷، ۳۴:۱۸ و ۲۲). کتاب تثیبه، عید فصح را به جشن فطیر پیوند داده و جشن برداشت محصول را عید خیمه‌ها می‌نامد (تث ۱۶:۱-۱۷). پی بردن به مفهوم برخی از اعیاد معاصر تنها از راه بررسی طرز

زندگی شبانی یا دهقانی امکان پذیر است. مراجعت از تبعید جشنهای تازه ای را با خود به همراه آورد که در درجه دوم اهمیت جای گرفتند، از آن جمله جشن پوریم (استر ۹: ۲۶؛ ر. ک ۲-مک ۱۵: ۳۶-۳۷)، جشن تقدیس معبد و روز نیکانور (۱-مک ۴: ۵۲-۵۹، ۷: ۴۹؛ ۲-مک ۱۰: ۵-۶، ۱۵: ۳۶-۳۷).

ب) مفهوم اعیاد مذهبی یهود

این اعیاد از سه جنبه مختلف دارای اهمیت می باشند، اول یادآوری گذشته، و دوم اشاره به آینده و سوم آشکار نمودن احتیاجات زمان حال قوم. بر مبنای همین سه نکته اعیاد مذهبی معنی تازه ای می یابند.

۱- **جشن اعتراف** به خاطر کارهای بزرگ یهوه. قوم اسرائیل خداوند را تحت عناوین مختلف سپاس گفته و هر روز شنبه به نیایش آفریننده می پردازند (خروج ۲۰: ۱۱)؛ ولی نیایش رهائی از بردگی مصر نه تنها در روز سبت بلکه در عیدگذر نیز انجام می شود (تث ۵: ۱۲-۱۵، ۱۶: ۱)؛ جشن خیمه ها راهپیمائی در بیابان را به یاد می آورد، راهپیمائی که برای قوم به منزله دوران نامزدی با یهوه بود (لاو ۲۳: ۴۲-۴۳؛ ر. ک ار ۲: ۲)؛ و سرانجام جشن هفته ها (در یونانی، پنطیکاست) با دریافت فرامین در سینا ارتباط می یابد. بدین ترتیب جشنهای کشاورزی به جشنهای یادبود تبدیل می شوند. در نیایشهای قوم اسرائیل که به مناسبت تقدیم نوبر به خداوند برگزار می شود، نه تنها ندای سپاس برکت زمین به سوی آسمان می رود بلکه از یهوه برای کارهای عظیم گذشته قدردانی به عمل می آید (تث ۲۶: ۵-۱۰).

۲- انتظار شادمانه آینده. هر جشنی تجسم امید واقعی نجات است. اعمال بزرگ خداوند در گذشته، آینده قوم را تضمین می کند. خاطره خروج از مصر و جشنی که به خاطر آن برپا می شود اعلام تضمینی است برای خروجی نوین، بدین معنا که قوم اسرائیل سرانجام آزاد خواهد شد. (اش ۴۳: ۱۵-۲۱، ۵۲: ۱-۱۲، ۵۵: ۱۲-۱۳)، در آن زمان پادشاهی یهوه شامل همه ملتها خواهد بود و همه جهان برای جشن خیمه ها به زیارت اورشلیم خواهند رفت (زک ۱۴: ۱۶-۱۹). همه بی نهایت خوشحال خواهند بود (مز ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۶)؛ آیا آنها از آن به بعد در حضور خدای خود نخواهند بود (تث ۱۶: ۱۱-۱۵؛ لاو ۲۳: ۴۰)؟

۳- **احتیاجات زمان حاضر**. اما این شادمانی زمانی واقعی است که از قلبی توبه کار و پاک سرچشمه گیرد. حتی مزامیر شادمانه نیز یادآور این نکته هستند: «ای قوم من اگر به من گوش دهی... «آیه ای است که در جشن خیمه ها خوانده می شود (ر. ک مز ۸۱: ۹-۱۱). روز بزرگ طلب بخشایش و اعتراف دسته جمعی به گناهان، نشانه ای بارز از اشتیاق واقعی به توبه و بازگشت به سوی خداست. (مز ۱۰۶: ۹-۳۷؛ دان ۹: ۴-۱۹). پیامبران نیز به نوبه خود

علیه آرامش خیالی و گمراه کننده‌ای که ممکن است بر اثر مراسم شادی آور انسانهایی که ایمان واقعی ندارند بر ایشان فراهم گردد، اعتراض می‌کنند. «من از عیدهای شما نفرت و کراهت دارم...» (عا: ۲۱: ۵؛ ر. ک هو: ۱۳: ۲؛ اش: ۱۳: ۱-۱۴). اما این بیزاری به منظور از بین بردن جشنها نیست بلکه هدف اصلی این است که معنی واقعی این جشنها که ملاقات با خدای زنده است تحقق یابد (خروج ۱۷: ۱۹).

عهد جدید

الف) از اعیاد یهود تا عید ابدی

مسیح در زمان خود اعیاد یهودیان را جشن می‌گرفت، اما تردیدی باقی نگذاشت که تنها او و اعمالش قادر بود به این جشنها معنای کامل ببخشد. دو نمونه این موضوع اشاره‌ای است که او به جشن خیمه‌ها و جشن تبرک معبد نموده است (یو: ۷: ۳۷-۳۹، ۸: ۲۱؛ ر. ک مت ۲۱: ۱-۱۰؛ یو: ۱۰: ۲۲-۳۸). او بخصوص با قربانی خود در عید گذر به آن معنایی تازه بخشید که همان عهد جدید است. و نیز (ر. ک به مت ۱۷: ۲۶-۱۹ و ۲۸) و (یو: ۱۳: ۱ و ۱۹: ۳۶) (۱-۵: ۷-۸). با این قربانی جدید و نهائی مسیح قربانی روز بزرگ توبه را به عهده گرفته تحقق بخشید، زیرا خون او مجوز ورود به معبد واقعی (عبر ۱۰: ۱۹) و نیز اجازه ورود به جمع شادمان اورشلیم آسمانی می‌باشد. (عبر ۱۲: ۲۲-۲۳). از این پس جشن واقعی در فردوس برگزار می‌شود و در آنجا همه مردمان برگزیده که با خون مسیح یعنی بره واقعی نجات یافته‌اند (مکا: ۵: ۸-۱۴، ۷: ۱۰-۱۴)، مانند جشن خیمه‌ها با شاخه‌های نخل در دست آوازی تازه می‌خوانند (مکا: ۹: ۱۴). آوازی ابدی به افتخار «بره» و «پدر» او (مکا: ۱۴: ۳). و عید گذر جشن ابدی و جاودان آسمانی گردیده.

ب) اعیاد مسیحی

از آنجا که گذر آسمانی به اعیاد متعدد یهود در ارتباط با آخرت مفهومی وسیع و غنی می‌بخشد به جشنهای مختلف کلیسا بر کره خاکی نیز اثر گذاشته و به آنها معنی تازه‌ای عطا می‌کند. برخلاف جشنهای یهودی، جشنهای کلیسا از وقایعی یاد می‌کنند که یکبار و برای همیشه انجام شده و از ارزشی جاودانی برخوردارند اما جشنهای مسیحی نیز مانند جشنهای یهودی به گردش زمین و فصول وابسته‌اند، ولی این وابستگی با وقایع اصلی زندگی مسیح ارتباط دارد. انسان باید مواظب باشد که اهمیتی بیش از حد و افراطی برای این جشنها قائل نباشد (غلا: ۱۱: ۴) زیرا این جشنها تنها سایه‌ای از جشن واقعی هستند (کول: ۲: ۱۶)، به هر حال، کلیسا از برگزاری جشنهای فراوان نگران و مضطرب نیست.

کلیسا قبل از هر چیز برگزاری راز گذر را که یادبود آن در قربانی مقدس برپا می گردد مد نظر دارد، آئینی که جماعت ایمانداران را هر یکشنبه، یعنی روز رستاخیز خداوند ما مسیح، به گرد هم می آورد (اع ۷:۲۰-۱-قرن ۱۶:۲؛ مکا ۱۰:۱۰). یکشنبه اولین روز هفته ای است که با سبت به پایان می رسد و نمایانگر نوآوری و تازگی جشن مسیحی است، جشنی که جلوه وجلال آن تمامی سال را منور می سازد، و غنای آن دوره ای از جشنها را که در رستاخیز مسیح متمرکز است دربر می گیرد.

به علاوه کلیسا قادر است که از دوره طبیعی (مثل روزهای روزه) با سرشاری سنتی که از دین یهود به میراث برده استفاده نماید و این کار توسط معنی تازه ای که زندگی مسیح به این سنن می بخشد و با تطبیق این رازها با جشنهای ابدی آسمانی، عملی است.

ر.ک: استراحت/آرامی: الف ۳- برداشت محصول: الف- پرستش- پنطیکاست- خوشه چینی: ۱- خوشی: عهدعتیق ب ۱- روز خداوند: عهدجدید ج ۳- زمان: عهدعتیق الف ۲؛ عهدجدید ب ۳- زیارت- سبت- سفید- ضیافت: ب، ج- فصیح/گذر- هفته. DS & MFL

اقتدار

عهدعتیق

الف) «همه قدرتها از خداست»

این اصل که پولس آن را عنوان می سازد (روم ۱:۱۳)، در عهدعتیق کاملاً مطرح می شود: اما کلاً به کارگیری این قدرت به نظر می رسد که تابع اراده الهی باشد.

۱- ویژگیهای اقتدار زمینی. در خلقت خدا، همه قدرت از او ناشی می شود: قدرت انسان بر طبیعت (پید ۱:۲۸)، شوهر بر همسر خود (پید ۳:۱۶) و والدین بر فرزندان (لاو ۳:۱۹). هرگاه ساختارهای پیچیده جامعه بشری در مدنظر باشند، حکام وقت برای خیریت عامه و به خاطر مردم خود، اقتدار و مسئولیت شان را از خدا می گیرند: یهوه به هاجر امر می کند تا از خاتون خود اطاعت نماید (پید ۹:۱۶)؛ خداست که حکومت دمشق را به حزائیل اعطا می کند (۱-پاد ۱۹:۱۵؛ ۲-پاد ۸:۹-۱۳) و کل شرق را به بنوکدنصر می سپارد (ار ۶:۲۷). اگر این مطلب در میان بت پرستان چنین صادق است (بنسی ۴:۱۰)، هرچه بیشتر باید در میان قوم خدا صحت داشته باشد. اما مسئله ای که در اینجا به واسطه اقتدار زمینی مطرح شده، ویژگی خاص به خود می گیرد که شایسته مطالعه و بررسی جداگانه ای است.

۲- **شرایط به کارگیری اقتدار.** اقتدار سپرده شده از سوی خدا، امری مطلق نمی باشد؛ بلکه با تعهدات اخلاقی محدود می گردد. شریعت، نحوه به کارگیری آن را در ذکر دقیق حقوق برده ها تدوین می کند (خروج ۲۱:۱-۲۶:۶ و ۲۷:۲؛ تث ۱۵:۱۲-۱۸؛ بنسی ۳۳:۳۰-۳۰). اقتدار پدر بر فرزندان باید هدف خود را بر تعلیم و تربیت خوب آنان قرار دهد (امت ۲۳:۱۳-۱۴؛ بنسی ۷:۲۲-۲۳، ۳۰:۱). انسان در حیطه اقتدار سیاسی تمایل دارد از حدود قدرت خود تجاوز نماید. او که با قدرت خویش مست و از خود بی خود شده است، شایستگی های آن قدرت را به خودش نسبت می دهد، همچون آشوریان فاتح و پیروز (اش ۱۰:۷-۱۱ و ۱۳-۱۴)؛ او خود را خدا می سازد (حزق ۲۸:۵-۲) و خود را در برابر خداوند متعال رفعت می دهد (اش ۱۴:۱۳-۱۴)، حتی تا آنجا که به او کفر و ناسزا می گوید (دان ۱۱:۳۶). در این مرحله، او شبیه وحوش شیطانی است که دانیال آنها را دید که از دریا بیرون می آمدند و خدا برای مدتی به آنها قدرت داد (دان ۷:۳-۸، ۱۹-۲۵). اما اقتداری که این چنین منحرف شده باشد، به داوری الهی سپرده می شود که در روز مشخص آن را متهم خواهد ساخت (دان ۷:۱۱-۱۲ و ۲۶)؛ آن قدرت که عامل خود را به قدرتهای شریر ملحق می سازد، در آخر همراه آن سقوط خواهد کرد.

ب) اقتدار در میان قوم خدا

پس انسان به نظام و شرایط به کارگیری آن قدرت که به اقتدار زمینی تعلق دارد، احترام نگذاشته است. خدا برای آنکه آنها را احیا سازد، در تاریخ قوم خود، نقشه نجات را افتتاح می سازد که در آن اقتدار دنیوی مفهوم تازه ای از جنبه رهایی و فدی می یابد.

۱- **دو قدرت.** خدا برخی نمایندگان مقتدر را در رأس قوم خود قرار می دهد. آنها در وهله اول شخصیت های سیاسی نیستند بلکه شفیع مذهبی که رسالت دارند قوم اسرائیل را «پادشاهی کهنانی و امت مقدس» (خروج ۱۹:۶) بگردانند. موسی، انبیا و کاهنان، گیرندگان قدرتی اساساً روحانی هستند که به صورت مشهود به واسطه نمایندگی الهی به کار می برند. به هر حال، قوم اسرائیل هنوز جماعتی ملی است، یعنی دولتی با ساختار یک سازمان سیاسی. این دولت پروردگار است زیرا قدرت، به هر شکلی که باشد، به نام خدا به کار گرفته می شود: قدرت نیاکانی که به موسی کمک می کردند (خروج ۱۸:۲۱-۲۳؛ اعد ۱۱:۲۴-۲۵)، قدرت رهبران دارای سجایای روح همچون یوشع و داوران و بالأخره قدرت برخی از پادشاهان.

عهد مقدس، شرکت صمیمی دو قدرت و تابعیت سیاسی نسبت به روحانی را در مطابقت با دعوت ملی مطرح می سازد. در عمل این امر منجر به برخی کشمکش های گریزناپذیر می گردد: درگیری شائول با سموئیل (۱- سمو ۷:۱۳-۱۵، ۱۵)، اخآب با ایللیا

(۱-پاد ۲۱:۱۷-۲۴) و بسیاری از پادشاهان با انبیای معاصر خود. اقتدار انسان در میان قوم خدا نیز با همان بد رفتاری در جاهای دیگر دنبال می شود. این دلیل دیگری است برای اینکه چرا اقتدار بشر تابع داوری الهی می گردد: قدرت سیاسی سلطنت قوم اسرائیل با غرق شدن در تراژدی تبعید پایان خواهد پذیرفت.

۲- در رابطه با حکومت‌های غیریهودی. زمانی که یهودیت بعد از تبعید مجدداً تشکیل شد، ساختار آن در امتداد حکومت اولیه یعنی حکومت خداوندی بود. در اینجا تمایز میان قدرت روحانی و قدرت سیاسی کاملاً آشکار بود زیرا قدرت سیاسی در دست حکومت‌های خارجی بود که اینک یهودیان تابع آنها بودند. قوم خدا برحسب ضروریات زمانه، دو خصلت را به خود گرفت. اولی پذیرش آزاد بود: این از طرف خداست که کورش و جانشینان او حکومت را در دست گرفتند (اش ۴۵:۱-۳)؛ زیرا احیای پرستش مقدس، مطلوب نظر آنان بود، باید آنها را با وفاداری خدمت کرده و برای آنان دعا نمود (ار ۲۹:۷؛ بار ۱۰:۱-۱۱). خصلت دوم، متوسل شدن به انتقام الهی بود و نهایتاً شورش کردن هنگامی که ملت کافر شروع به جفا رساندن می کرد (یهودیه: ۱-مک ۲:۱۵-۲۸). اما احیای حکومت پادشاهی در دوره مکابیان، بار دیگر تمرکز مشکوک قدرتهایی را سبب شد که به سرعت در بدترین پستی و فساد غرق شدند. در سال ۶۳ میلادی که روم مداخله نمود، قوم خدا خود را تحت یوغ کافران منفور یافت.

عهد جدید

الف) عیسی

۱- عیسی، دریافت کننده اقتدار. عیسی در طی زندگی آشکار خود به عنوان گیرنده اقتداری ویژه ظاهر شد (*exousia*): او با اقتدار موعظه می کند (مر ۱:۲۲)، قدرت بخشش گناهان را دارد (مت ۹:۶-۸) و مالک سبت است (مر ۲:۲۸). او قدرت کامل روحانی یک نماینده الهی را در برابر کسی که یهودیان آن سؤال اساسی را از او پرسیدند، دارد: او با چه قدرتی این کارها را انجام می دهد (مت ۲۳:۲۱)؟ عیسی مستقیماً به این سؤال پاسخ نمی دهد (مت ۲۷:۲۱). اما نشانه هایی که به عمل می آورد، افکار ایشان را به پاسخی جهت می دهد: او بر بیماری (مت ۸:۸-۹)، بر عناصر (مر ۴:۴۱) و بر دیوها (مت ۱۲:۲۸) قدرت (*exousia*) دارد. اقتدار او حتی تا امور سیاسی نیز امتداد می یابد؛ در این زمینه، قدرتی که او پذیرش آن را از شیطان رد می کند (لو ۴:۵-۷) در حقیقت از خدا دریافت داشته است. اما از این قدرت در میان آدمیان، نفعی نمی برد. در زمانی که رهبران این جهان قدرت خود را با حکومت کردن بر آدمیان به آنها نشان می دهند عیسی خود را در میان خاصانش، همچون یک خادم ظاهر

می سازد (لو ۲۲:۲۵-۲۷). او مالک و خداوند است (یو ۱۳:۱۳)؛ اما آمده تا خدمت نموده و جان خود را فدا سازد (مر ۱۰:۴۲-۴۴). به این دلیل که او وضعیت برده‌ای را به خود می‌گیرد که هرزانویی در برابر او خم خواهد شد (فی ۲:۵-۱۱). به این دلیل است که او پس از رستخیزش به پیروانش خواهد گفت که از آن پس «همه قدرت (exousia) در آسمان و زمین به او داده شده است» (مت ۱۸:۲۸).

۲- عیسی در برابر مقامات دنیوی. رفتار عیسی نسبت به مقامات و مسئولین این دنیا، از اهمیت بسیاری برخوردار است. او در برابر بزرگان یهود، خود را به عنوان پسر انسان اعلام می‌دارد (مت ۲۶:۶۳-۶۴)، که اساس آن اقتدار را کتاب مقدس تأیید می‌کند (دان ۷:۱۴). موضع او در برابر مقامات سیاسی، متفاوت است. او صلاحیت برحق قیصر را به رسمیت می‌شناسد (مت ۲۲:۲۱)؛ اما این مسئله چشمان او را در برابر بی‌عدالتی که نمایندگان قدرت اشاعه می‌دادند، نمی‌بندد (مت ۲۰:۲۵؛ لو ۱۳:۳۲). وقتی در برابر پیلاتس می‌ایستد، از اقتدار خویش سخن نمی‌راند، اقتداری که از منشاء الهی آن با خبر است، بلکه بر بی‌عدالتی تأکید می‌ورزد که قربانی آن شده است (یو ۱۹:۱۱) و بار دیگر از پادشاهی خبر می‌دهد که از آن اوست و از این جهان نمی‌باشد (یو ۱۸:۳۶). اگر قدرتهای روحانی و دنیوی، هر یک به طریق خود، ریشه در او دارند اما به هر جهت تمایز آنها را مشخص می‌دارد و نشان می‌دهد که در حال حاضر قدرت دنیوی در نظام خود، موضع به حق خویش را دارد: و این امور هستند که تا بازگشت او در جلال ادامه خواهند یافت. این دو قدرت در قوم اسرائیل *theocratic* (خدا-پادشاهی) ادغام شدند؛ اما در کلیسا چنین اختلاطی وجود نخواهد داشت.

ب) رسولان

۱- دریافت کنندگان اقتدار عیسی. عیسی با فرستادن شاگردانش به یک مأموریت اقتدار خود را به آنان واگذار نمود («هر که شما را بشنود، مرا می‌شنود» لو ۱۰:۱۶-۱۷) و قدرتهای خویش را به آنان سپرد (ر. ک. مر ۳:۱۴-۱۵؛ لو ۱۰:۱۹). همچنین به آنان تعلیم داد که به کارگیری این اقتدار در حقیقت یک خدمت بود (لو ۲۲:۲۶؛ یو ۱۳:۱۴-۱۵). بعد از آن رسولان از امتیازاتشان استفاده مؤثری به عمل آوردند، به عنوان مثال با اخراج اعضای نالایق از جماعت (۱- قرن ۵:۴-۵). معهذا، آنان اقتدار خود را به رخ کسی نکشیدند و بیشتر خود را صرف مسیح و آدمیان نمودند (۱- تس ۲:۶-۱۰). این اقتدار هنوز هم روحانی است گرچه به روشی قابل مشاهده به کار گرفته می‌شود: این اقتدار آشکارا به حاکمیت کلیسا مربوط می‌شود. نوآوری مهمی در اینجا وجود دارد: برخلاف شهرهای کهن، تمایز میان شرایط روحانی و دنیوی اکنون محسوس است.

۲- کاربرد اقتدار انسانی. کتب رسولان، آموزه عهدعتیق را نسبت به اعتبار اقتدار انسان و شرایط به کارگیری آن مورد تأیید قرار می‌دهند، اما به آن پایه و اساس تازه‌ای می‌بخشند. زن باید تابع شوهر خود باشد همچنان که کلیسا تابع مسیح است؛ اما از سوی دیگر شوهر باید همسر خود را محبت نماید همان‌طور که مسیح، کلیسای خود را محبت نموده است (افس ۵: ۲۲-۳۳). فرزندان باید از والدین خود اطاعت نمایند (کول ۳: ۲۰-۲۱؛ افس ۶: ۱-۳) زیرا تمامی پدران، نام خود را از خدا می‌گیرند (افس ۳: ۱۵)؛ اما والدین نیز باید در پرورش فرزندان خود مراقبت نمایند و آنان را نرنجانند (افس ۶: ۴؛ کول ۳: ۲۱). حتی بزرگان نیز باید مطیع اربابان خشن و غیرمنطقی باشند (۱- پط ۲: ۱۸) همچون خود مسیح (کول ۳: ۲۲؛ افس ۵: ۵...)؛ اما اربابان نیز باید به خاطر داشته باشند که آنها هم اربابی در آسمان دارند (افس ۶: ۹) و با بردگان خود همچون برادران رفتار نمایند (فیل ۱۶). کافی نیست بگوییم که این اصل اخلاقی اجتماعی، حافظ مفهوم صحیح اقتدار در جامعه خواهد بود؛ بلکه عقیده و بستری فراهم می‌آورد برای خدمت به دیگران که در محبت انجام می‌گیرد.

۳- روابط کلیسا با مقامات و مسئولین. رسولان که دریافت کنندگان اقتدار عیسی هستند، با اقتدار انسانی مواجه می‌شوند که باید با آن رابطه ایجاد نمایند. در این میان مقامات یهودی همچون دیگر مقامات نیستند؛ آنان از قدرتی با نظام روحانی برخوردارند که از نهادی الهی ریشه می‌گیرد؛ پس رسولان با احترام با آنان برخورد می‌کنند (اع ۴: ۹، ۲۳: ۱-۵)، گویا مخالفتشان با مسیح آشکار نیست. اما این مقامات با مسئولیت سنگینی مواجه شدند، آنگاه که اقرار به مسیح را رد نمودند و او را محکوم ساختند (اع ۳: ۱۳-۱۵، ۲۷: ۱۳-۲۸). آنان این رابطه را با مخالفت از موعظه انجیل بدتر ساختند؛ بنابراین رسولان، ممنوعیت‌های خود را نادیده می‌گیرند و فکر می‌کنند که باید خدا را بیشتر از انسانها اطاعت نمایند (اع ۵: ۲۹). رهبران یهود با انکار اقتدار مسیح، قدرت روحانی خود را از دست دادند.

داشتن روابط با مقامات سیاسی، مسئله دیگری را ایجاد کرد. پولس در برابر امپراتوری روم، وفاداری کامل خود را اقرار می‌کند، او لقب شهروندی رومی را ادعا می‌کند (اع ۱۶: ۳۷، ۲۲: ۲۵...) و رفع دعوی به قیصر می‌کند (اع ۲۵: ۱۲). او اعلام می‌دارد که همه قدرت از خدا ناشی می‌شود و اینکه با توجه به خیریت عامه داده می‌شود؛ در نتیجه اطاعت از قدرتهای دولتی، یک امر وجدانی است زیرا آنان خادمین عدالت الهی هستند (روم ۱۳: ۱-۷). پادشاهان و زیردستانی که دارای اقتدار هستند باید به خاطر آن شکرگزار باشند (۱- تیمو ۲: ۲). همین آموزه در اولین رساله پطرس دیده می‌شود (۱- پط ۱۳: ۱۷). این امرایجاب می‌کند که مقامات دولتی خود در برابر قانون خدا مطیع می‌باشند. اما هیچ کجا نمی‌توان یافت که مقامات روحانی کلیسا، مستقیماً ادعای قدرت در امور سیاسی بنمایند.

برعکس اگر قدرتی سیاسی به نوبه خود، علیه خدا و مسیح او نافرمانی نماید، درست مانند امپراتوری آشور که بر یهودیان جفا رسانید، انبیای مسیحی رسماً بر آن حکم کرده آن را ملغی می‌سازند. همچنان که قبلاً یوحنا ی رسول در کتاب مکاشفه این کار را با دولت روم در زمان نرون و دومیتیان انجام داد (مکا ۱۷: ۱-۱۹: ۱۰). در امپراتوری استبدادی که ادعا می‌کند همانا قدرتی است الهی که تجسم یافته است، قدرت سیاسی چیزی نیست مگر تصویر مسخره شیطان که هیچ ایمانداری نباید در برابر آن سر تعظیم فرود آورد.

ر.ک: اطاعت - بخشش: ب ۳ - بیابان: عهدجدید ب - پادشاه - پدران و پدر: الف ۱، ج ۲ و ۳، ه ۳ - پطرس: ۳ و ۲ - تعلیم - حقوق: عهدعتیق ۱ - خدا ترسی: ج - خداوند - رسالت - رسولان - سنت: عهدعتیق ب ۲؛ عهدجدید ب ۱ - سوگند: عهدجدید ۱ - شبان و گله - شریعت: الف - عطایای الهی: ب ۴ - قدرت - کلام (کلمه) خدا: عهدجدید الف ۱ - کلیسا: ج ۲ - گوش فرادادن: ۱ - مأموریت: ب ۳ و ۱ - مهر: ۱ - وجدان: ۲ ب. FA & PG

امید

صحبت کردن از امید به یاد آوردن جایگاهی است که آینده در زندگی مذهبی قوم خدا دارد. آینده‌ای با شادی که همه انسانها بدان دعوت شده‌اند (۱- تیمو ۲: ۴). وعده‌های خدا به قوم او به مرور شکوه این آینده را آشکار کرد، واقعیتی در این جهان اما در «وطنی نیکوتر» یعنی وطن آسمانی» (عبر ۱۱: ۱۶). این «حیات جاودانی» خواهد بود و انسانها «همانند خدا» خواهند بود (۱- یو ۲: ۲۵، ۳: ۲).

این اعتماد به خدا و وفاداری او و ایمان به وعده‌هایش است که واقعیت این آینده را تضمین می‌کند (ر.ک عبر ۱۱: ۱) و اجازه می‌دهد که شخص حداقل در باره شگفتیه‌هایش اندیشه کند. پس برای ایماندار ممکن است که در اشتیاق این آینده، یا دقیق‌تر، به امید آن باشد. در واقع شراکت در این آینده مسلم مشکل ساز باقی می‌ماند، زیرا این بستگی به محبت وفادارانه و صبورانه دارد که از اختیار انسان گناهکار خارج است. ایماندار نمی‌تواند به توانایی خود برای به دست آوردن این آینده اطمینان داشته باشد. او فقط می‌تواند امیدوار و مطمئن باشد که تنها خدایی که به او ایمان دارد و می‌تواند او را قادر به محبت کردن کند، آن را به او خواهد داد. امیدی که بدین گونه در ایمان و اعتماد ریشه داشته باشد می‌تواند خود را به روی آینده بگشاید و حیات ایماندار را با تمام پویایی آن نگاه دارد.

بنابراین ایمان، اعتماد، امید و محبت جنبه‌های مختلف از یک ترکیب روحانی و همگی از یک ریشه عبری هستند. واژه عبری برای امید عمده‌تاً مرتبط است با ریشه‌های†

qāwāh, yāhal, bātah که مترجمین تلاش نموده‌اند آنها را به یونانی بیان کنند (*elpizō, elpis, pepoitha, hypomeno...*) و به لاتین (*spero, spes, confido, susti neo, expecto...*) عهدجدید (احتمالاً پولس قدیس) واژه‌های سه‌گانه ایمان، امید و محبت را با تمام وضوح آن برپا می‌سازد (۱-تسا ۱:۳؛ ۱-قرن ۱۳:۱۳؛ غلا ۵:۵-۶).

عهدعتیق

الف) امید برای رحمت یهوه

با وجودی که وعده اسرارآمیزی که خدا در ابتدا به انسان گناهکار داد (پید ۳:۱۵، ۹:۱-۱۷) ثابت می‌کند که خدا هیچگاه بشر را بدون امید رها نمی‌کند، اما تاریخچه امید کتاب مقدسی با ابراهیم شروع می‌شود. آینده‌ای که توسط این وعده تضمین شده کاملاً ساده است: یک سرزمین و امتی عظیم (پید ۱۲:۱-۲، باروری). برای قرن‌ها امید قوم اسرائیل متمرکز بر اهداف دنیوی خواهد شد «سرزمینی که در آن شیر و عسل جاری است، (خروج ۳:۸ و ۱۷) با هر نوع رفاهی (پید ۴۹: خروج ۲۳:۲۷-۳۳؛ لاو ۲۶:۳-۱۳؛ تث ۲۸).

اما این انگیزه شدید نسبت به مادیات، مذهب بنی اسرائیل را تبدیل به یک قانون اخلاقی ساده درباره رفاه دنیوی نمی‌سازد. این مادیات توسط بنی اسرائیل به عنوان برکتها (پید ۳۹:۵، ۴۹:۲۵) و عطایای (پید ۱۳:۱۵، ۷:۲۴، ۱۳:۲۸) خدایی تلقی می‌شوند که به این صورت وفاداری به وعده‌هایش را نشان می‌دهد (حزق ۲۳:۲۵؛ تث ۲۸:۲). هنگامی که وفاداری به یهوه اقتضا کند مادیات می‌بایستی بدون تردید قربانی شوند (یوشع ۶:۱۷-۲۱؛ ۱-سمو ۱۵). قربانی ابراهیم همیشه نمونه‌ای بوده است از امید کامل به وعده خدای قادر (پید ۲۲)، نشانه‌ای از اینکه قوم اسرائیل روزی «امید بهتری» را خواهد شناخت (عبر ۷:۱۹) که قوم خود را به آهستگی به سوی آن هدایت خواهد نمود.

ب) یهوه، امید قوم اسرائیل و امتها

پیشرفت در این زمینه عمدتاً کار انبیا بوده است. آنها امید قوم اسرائیل را تطهیر کرده نگهداری نمودند اما در عین حال افقهای جدیدی را نیز گشودند.

۱- امید کاذب. بنی اسرائیل اغلب فراموش می‌کرد که شادی آینده عطیه خدای عهد است (هو ۲:۱۰؛ حزق ۱۶:۱۵-۱۷). سپس بنی اسرائیل وسوسه شد تا همانند امتها آینده خود را به وسیله: پرستش ظاهری، بت پرستی، قدرت، و به وسیله پیمان‌ها تضمین کند. انبیا این امید واهی را محکوم می‌کنند (ار ۸:۱۵، ۱۶:۱۳). بدون وفاداری هیچ امیدی برای نجات نیست (هو ۱۲:۷؛ اش ۲۶:۸-۱۰، ۵۹:۹-۱۱). روز بهوه «روز خشم» خواهد بود

(صف ۱: ۱۵-۱۷)، «ظلمتی که در آن هیچ درخشندگی نباشد» (عا ۵: ۲۰). ارمیا (۱- ۲۹) نمونه ای از این جنبه از خدمت نبوتی است.

۲- امید واقعی. مواقعی بود که به نظر می رسید آینده برای بنی اسرائیلیان که وسوسه شده بودند تا بگویند «امیدها از بین رفته» (حزق ۳۷: ۱۱؛ ر. ک مرا ۳: ۱۸) بسته است. در این گونه مواقع انبیا امید را از نظر پنهان شده یافتند (ر. ک اش ۸: ۱۶-۱۷)، اما نه برای همه از بین رفته بلکه تنها باقی مانده ای کوچک نجات خواهند یافت (عا ۹: ۸-۹؛ اش ۱۰: ۱۹-۲۱). بنابراین نقشه خدا به پیشروی خود ادامه می دهد. در لحظه تنبیه، این «آینده مملو از امید» (ار ۲۹: ۱۱، ۳۱: ۱۷) به بنی اسرائیل اعلام می شود (ار ۳۰-۳۳؛ حزق ۳۴-۴۸؛ اش ۴۰-۵۵)، برای تسلی و امید دائم او (مز ۹: ۱۹). حتی بی وفایی قوم اسرائیل نیز نباید مانع امید شود. خدا او را خواهد بخشید (هو ۱۱؛ مرا ۳: ۲۲-۳۳؛ اش ۴: ۵۴-۱۰؛ حزق ۳۵: ۲۹). برای وفاداران و رحمت کنندگان، یهوه «امید قوم اسرائیل» است (ار ۱۴: ۸، ۱۷: ۱۳-۱۴).

۳- امید جدید. ایده نبوتی آینده بسیار پیچیده است. انبیا به آرامش، نجات، نور و شفا موعظه می کنند. آنها از خروج، عهد، و حکومت داود تصویری ناقص از تازه شدن و تجدید عالی و قطعی بهشت داشتند. اسرائیل «سهم خود را از برکات» (ار ۳۱: ۱۴) از یهوه دریافت خواهد نمود (هو ۲: ۲۳-۲۴؛ اش ۳۲: ۱۵؛ ار ۳۱)، و «ثروت» امتها را خواهد دید (اش ۶۱) که به سوی او جاری است. انبیا چون به عملکرد گذشته قوم اسرائیل آشنا بودند، قوم اسرائیل و شادمانیهای دنیوی او را در مرکز آینده قرار دادند.

انبیا هم چنین در آرزوی روزی بودند که قوم اسرائیل از معرفت خدا مملو خواهد شد (اش ۹: ۱۱؛ حب ۲: ۱۴)، زیرا خدا ابتدا دلهای آنان را تازه خواهد ساخت (ار ۳۱: ۳۳-۳۵؛ حزق ۳۶: ۲۵-۲۷) و امتها بازگشت خواهند نمود (اش ۲: ۳؛ ار ۳: ۱۷؛ اش ۴۵: ۱۴-۱۵). این دوران آینده دورانی از پرستش کامل خواهد بود (حزق ۴۰-۴۸؛ زک ۱۴) که در آن تمام امتها شرکت خواهند نمود (اش ۵۶: ۸؛ زک ۱۴: ۱۶-۱۷؛ ر. ک مز ۸۶: ۸-۹، ۱۰۲: ۲۲-۲۳). اوج پرستش، تعمق کردن بر یهوه و زندگی کردن با او خواهد بود (مز ۶۳: ۸۴). برای انبیا، خود خدا (اش ۶۰: ۱۹-۲۰، ۶۳: ۱۹، ۵۱: ۵) و سلطنت او (مز ۹۶-۹۹) امید قوم اسرائیل و امتها هستند. با وجود این شادی آینده مورد انتظار قوم اسرائیل دنیوی است، این شادی بدون استثنا (حزق ۱۸) برای تمام جماعت است، با وجودی که آمدن آن منوط به رعایت شریعت توسط همه است.

ج) امید به نجات شخصی و به جهان آخرت

در عهد عتیق در این مقطع، رشد کردن در امید از جانب ایمانداران و حکیمانی به وجود می‌آید که در چهارچوب ایمان فعالیت می‌کنند. به هر حال، این ایمان مستقیماً به مسئله به وجود آمده توسط درد و رنج مرد عادل مربوط می‌شود. احتمالاً در زمانی نزدیک به پایان تبعید به بابل، یا قدری دیرتر، همچنان که یکی از پیامبران چنین تعلیم داد که تحمل این درد و رنج می‌باید موجب امید شود نه مانعی برای آن، زیرا این یک مصیبت نجات بخش است (اش ۵۳). اما این نبوت قدیمی عهد عتیق عمری کوتاه داشت. علیرغم بعضی احساسات گنگ (ایوب ۱۳: ۱۵، ۲۵: ۱۹-۲۷)، به طور مثال، امید ایوب به روی شبی تیره باز می‌شود (ایوب ۴۲: ۱-۶).

امید عارفان از حضور خدا مملو بود، بدین ترتیب آنها احساس می‌کنند که به هدف خود رسیده‌اند. برای چنین امیدی درد و رنج و مرگ نسبتاً بی اهمیت هستند (مز ۷۳، ۱۶: ۴۹، ر. ک ۱۳۹: ۸، ۱۶). ایمان شهید مولد امید برای رستخیز است (دان ۱۲: ۱-۳، ۲-۷ مک ۷)؛ امیدی همگانی متمرکز بر «پسر انسان» (دان ۷). امید مرد حکیم بیشتر به آرامش (حک ۳: ۳) به استراحت (۷: ۴) و به نجات (۲: ۵) است. این فیض هادر روی زمین یافت نمی‌شوند بلکه در ابدیت (۴: ۳)، در حضور خداوند (۱۵: ۵-۱۶). بدین ترتیب امید موضوعی شخصی می‌شود (۵: ۵) جهت‌گیری شده به سوی دنیایی که خواهد آمد.

امید یهودیان در زمان عیسی بر حسب جریان‌ات مذهبی آن دوران تغییر می‌کرد، با بازتاب شکلهای مختلف و مراحل پی در پی از امید قوم اسرائیل، انتظار آن می‌رفت که آینده‌ای هم دنیوی و هم روحانی، وجود داشته باشد متمرکز بر خدا و بر اسرائیل و بدین سبب هم موقتی و هم ابدی، هم جمعی و هم فردی. برای تحقق یافتن این آینده در شخص عیسی لازم است که امید هر چه بیشتر تطهیر شود.

عهد جدید

الف) امید قوم اسرائیل توسط عیسی به کمال رسیده است

عیسی آمدن ملکوت خدا را به جهان اعلام می‌کند (مت ۱۷: ۴). اما این ملکوت واقعیتی روحانی و فقط حاصل ایمان است. اگر امید قوم اسرائیل می‌باید تحقق پذیرد، او باید تمام جنبه‌های مادی انتظارات خود را نفی کند. عیسی می‌خواهد که شاگردان وی درد و رنج و مرگ را بپذیرند همان طوری که خود او پذیرفت (مت ۲۴: ۱۶-۲۶). از طرفی دیگر ملکوتی که هم اینک حضور دارد، به معنی دیگر، هنوز باید بیاید. بنابراین، امید ادامه دارد، اما

جهت گیری آن انحصاراً به سوی حیات جاودانی است (۹:۸-۸)، به سوی آمدن پرجلال پسر انسان «که هر کس را برحسب اعمالش پاداش خواهد داد» (۷۲:۶۱، ۳۱:۲۵-۴۶). در حالی که کلیسا توسط این وعده ها منتظر این روز است (۱۸:۱۶) به وسیله حضور خود عیسی (۲۰:۲۸) تقویت می شود. باید با گشودن ملکوت و امید آن بر روی امتها (۱۱:۸-۱۲، ۱۹:۲۸) به امید انبیا تحقق بخشد.

ب) عیسی مسیح، امید کلیسا

امید کلیسا یک امید مطمئن در ایمان است، زیرا فیض روح القدس تحقق وعده های داده شده را به انجام رسانیده (اع ۳:۳۳ و ۳۹). تمام قدرت امید کلیسا بر انتظار از بازگشت عیسی متمرکز است (۱۱:۱، ۲۰:۳). این بازگشت را بازگشت ثانویه عیسی مسیح (Parousia) یع ۸:۵؛ ۱-تسا ۲:۱۹) می نامند، روز خداوند، روز دیدار، روز مکاشفه. این آینده ای نزدیک است (یع ۸:۵؛ ۱-تسا ۴:۱۳-۱۵؛ عبر ۱۲:۱۸-۲۰؛ ۱-پطر ۴:۷)، تأخیر در فرا رسیدن آن اغلب عجیب به نظر می آید (۲-پطر ۳:۸-۱۰). اما واقعاً مانند «یک دزد در شب» خواهد آمد (۱-تسا ۵:۱-۳؛ ۲-پطر ۳:۱۰؛ مکا ۳:۳؛ ر.ک مت ۲۴:۳۶). بی اطمینانی سبب بیداری و هوشیاری می گردد (۱-تسا ۵:۶؛ ۱-پطر ۵:۸) و صبر پایدار در زحمت و درد و رنج (یع ۷:۵-۹؛ ۱-تسا ۴:۵؛ ۱-پطر ۱:۵-۷؛ ر.ک لو ۱۹:۲۱) نتیجه ای مطلوب دارد. امید کلیسا شادی آفرین است (روم ۱۲:۱۲)، حتی در درد و رنج (۱-پطر ۴:۱۳؛ ر.ک مت ۵:۱۱-۱۲). زیرا که جلال مورد انتظار بسیار زیاد است (۲-قرن ۴:۱۷)، و در زمان حاضر انعکاس می یابد (۱-پطر ۱:۸-۹). امید موجب جدیت می شود (۱-تسا ۵:۸؛ ۱-پطر ۴:۷) و جدا می سازد (۱-قرن ۷:۲۹-۳۱؛ ۱-پطر ۱:۱۳؛ تیط ۲:۱۳). اینها درواقع منافع دنیوی هستند که به امید «شراکت در طبیعت الهی (۲-پطر ۴:۱) هدایت می کنند. بالأخره امید مشوق دعا و محبت برادرانه است (۱-پطر ۴:۷-۸؛ یع ۵:۸-۹).

ج) آموزه پولسی درباره امید

پولس قدیس در امید کلیسا شریک است، اما غنای افکار و زندگی روحانی خود او ویژگیهایی با ارزش به گنجینه عمومی اهدا می کند. یک نمونه، مقامی است که او به «نجات جسم ما» می دهد (روم ۸:۲۳) چه در تبدیل حیات (۱-قرن ۱۵:۵۱؛ ر.ک ۱-تسا ۴:۱۳-۱۸)، یا حتی به طور خاص در مقامی که او برای رستاخیز از مردگان قائل است. باور نداشتن این رستاخیز برای پولس «بدون امید» بودن است (۱-تسا ۴:۱۳؛ ۱-قرن ۱۵:۱۹؛ ر.ک افس ۲:۱۲). جلال به کسانی پاداش داده خواهد شد که در اعمال نیکو صبر داشته باشند (روم ۷:۲-۸؛

ر.ک عبر ۱۲:۶). اما اراده بشر ضعیف است (روم ۷:۱۲-۲۵). آیا مسیحی می‌تواند واقعاً امیدوار باشد که در میراث موعود شریک شود (کول ۳:۲۴)؟ او می‌تواند و می‌باید امیدوار باشد، به دلیل ایمانش به وعده‌ها (روم ۴:۱۸-۲۵) و به فیض اعتمادش به وفاداری خدا که وفاداری انسان را (۱-تسا ۵:۲۴؛ ۱-قرن ۱:۹؛ ر.ک عبر ۱۰:۲۳) از زمان دعوت اولیه او تا دست‌یابی به جلال (روم ۸:۲۸-۳۰) تقویت می‌کند.

به انجام رسیدن این وعده‌ها در عیسی مسیح (۱-قرن ۱:۲۰) نقشی اساسی در افکار پولس ایفا می‌نماید. جلال در انتظار واقعیتی حاضر است (۲-قرن ۳:۱۸-۴:۶) گرچه نادیدنی (۲-قرن ۴:۱۸؛ روم ۸:۲۴-۲۵). کسی که تعمید یافته است هم اکنون برخاسته است (روم ۶:۱-۷؛ کول ۳:۱) در روح القدس، که آن را به عنوان بیعانه (۲-قرن ۱:۲۲، ۵:۵؛ افس ۴:۱) و نوبر (روم ۸:۱۱ و ۲۳) از جهانی که خواهد آمد دریافت نموده است. بدین جهت «تمام محدودیت‌های امید» برطرف شده است (۱۳:۱۵). خدا فیض تبرئه شدن را به انسانها که توسط آدم به سوی موت کشیده شده بودند داده است. اما «اینک بسیار بیشتر» همدلی آنها با پسر او آنها را به سوی حیات خواهد آورد (روم ۵). این به انجام رسیدن امید قوم اسرائیل در مسیح مکاشفه‌ای کامل‌تر از اساس امید برای مسیحیان است، آن محبتی که به هیچ صورت نمی‌توان آن را از مسیحیان گرفت (روم ۸:۳۱-۳۹).

امید شخصی پولس به ما نمونه‌ای عالی عرضه می‌کند. این امید در نفس او با شدتی فوق‌العاده ظاهر می‌شود، از این که هنوز به دست نیامده است (۲-قرن ۵:۵؛ روم ۸:۲۳) و در فکر آینده مورد انتظار شادی می‌کند (۱-قرن ۱۵:۵۴-۵۶). در این نور حتی مشروع ترین امید بشری ارزش خود را از دست می‌دهد (فی ۳:۸). امید که حمایت خود را فقط از فیض خدا دریافت می‌کند و نه از اعمال (۱-قرن ۴:۴، ۱۰:۱۵؛ روم ۳:۲۷) با پویایی خود قدرت لازم برای مسابقه (فی ۳:۱۳-۱۴) و مبارزه (۲-تیمو ۴:۷) را که پولس برای به نتیجه رساندن مأموریت خود انجام می‌دهد، ارائه می‌نماید، در حالی که در عین حال مراقب است که «خود را محروم» نکند (۱-قرن ۹:۲۶-۲۷). امید، امیدهای جدیدی را بیدار می‌کند (فی ۲:۱۹؛ ۲-قرن ۱:۹-۱۰، ۴:۷-۱۸)، اما همیشه «در خداوند». هنگامی که مرگ پولس به نظر نزدیک می‌رسد، او در انتظار پاداش است (فی ۳:۱۴) که تاج عدالت را دریافت کند (۲-تیمو ۴:۶-۸؛ ر.ک ۱-قرن ۳:۸). اما او می‌داند که پاداش وی خود مسیح است (فی ۳:۸). امید او بالاتر از بودن با دیگران است (فی ۱:۲۳؛ ۲-قرن ۵:۸). رسول دیگر در انتظار شادکامی شخصی نیست بلکه به امید شادی بودن با کسی است که او را محبت می‌نماید. این بی‌توجهی اساسی امید او بار دیگر در فعالیت وی برای نجات «دیگران» ظاهر می‌شود (۲-تیمو ۴:۸، ۷:۲) خواه مسیحی (۱-تسا ۲:۱۹) یا خواه بت‌پرست، که می‌خواهد مسیح را بر آنها آشکار کند، «امید جلال او را» (کول ۱:۲۴-۲۹). امید پولس، بدین سبب

در کاملیت خود (ر. ک روم ۸: ۱۹-۲۱) نقشه خدا را در بر می گیرد و «با محبت» به محبت خداوند پاسخ می دهد (۲- تیمو ۴: ۸).

د) جشن عروسی بره

امید یوحناپی به عنوان انتظار بازگشت خداوند متوقف نمی شود (یو ۱۴: ۳؛ ۱- یو ۲: ۱۸) و نیز به رستخیز و داوری (یو ۵: ۲۸-۲۹، ۶: ۳۹-۴۰)، اما ترجیح می دهد حیات ابدی را که هم اکنون به ایمانداران داده شده (۳: ۱۵، ۶: ۵۴؛ ۱- یو ۵: ۱۱-۱۳)، که هم اکنون قیام نموده (یو ۱۱: ۲۵-۲۶؛ ۱- یو ۳: ۱۴) و داوری شده است (یو ۳: ۱۹، ۵: ۲۴) داشته باشد. گذر مسیحیان به ابدیت تجلی صلح آمیز (۱- یو ۴: ۱۸) واقعیتی است که هم اکنون وجود دارد (۱- یو ۳: ۲).

کتاب مکاشفه چشم اندازی کاملاً متفاوت دارد. بره قیام کرده احاطه شده توسط مسیحیان (مکا ۵: ۱۱-۱۴، ۱۴-۱۵، ۵-۱۴، ۱۵-۲: ۴) هم اکنون در آسمان که از آنجا کلیسا، همسر او، خواهد آمد پیروز است (۲: ۲۱). اما این همسر در عین حال بر روی زمین است (۱۷: ۲۲)، جایی که نقش امید مسیحی را بازی می کند که در چنگال تاریخ است. اما درواقع، کلمه نادیدنی در کنار قوم خود می جنگد و سلطنت می کند (۱۱: ۱۹-۱۶، ۲۰: ۱-۶) و پیروزی قاطع نزدیک است (مکا ۱: ۱، ۲: ۵، ۳: ۱۱، ۲۲: ۶ و ۱۲). پس امید مسیحیان باید پیروزمند باشد، تا آمدن «جهانی جدید» که نهایتاً به نبوتهای عهدعتیق تحقق خواهد بخشید (مکا ۲۱-۲۲).

در پایان کتاب، داماد وعده می دهد «بازگشت من نزدیک است.» و عروس به او پاسخ می دهد «بیا خداوند عیسی» (مکا ۲۲: ۲۰). این فریاد یک دعای آرامی کلیساست در روزهای اولیه آن که «ماراناتا» (ر. ک ۱- قرن ۱۶: ۲۲). امید مسیحی هرگز نمی تواند بیانی بهتر از این بیابد، زیرا این بیان در جوهره خود اشتیاقی پرشور برای محبتی است که تشنه حضور خداوند است.

ر. ک: آزادی/رهایی: ب ۳- آسمان: و- اعتماد- ایمان- بذرافشانی: الف ۲- بقیه/باقی- بیداری/مراقبت: الف- تسلی: ۱- جفا: ب- خوشی: عهدعتیق ب ۳؛ عهدجدید ب ۱- دلتنگی: ۳- روزخداوند: عهدعتیق ب؛ عهدجدید ب- روزه داری- زمان: عهدعتیق ج؛ عهدجدید ج- زمین: عهدعتیق ب ۴؛ عهدجدید ج- زندگی: ج ۳، ۵- شب: عهدعتیق- صبر: ب ۱- صعود: د- قیام/رستخیز: عهدجدید ب- کلام (کلمه) خدا: عهدعتیق ج ۲- مرگ: عهدعتیق ج ۱ و ۳؛ عهدجدید ج ۴- مشیت الهی- میراث- میل و اشتیاق- ناامیدی- وعده ها. JDU

انجیل

انجیل برای ما واقعه ای را شرح می دهد که به زندگی عیسی مربوط می شود یا به بخشی از آن که در هر کلیسا خوانده می شود. در زبان یونانی غیرروحانی، انجیل به معنای «مژده» و بخصوص اعلام پیروزی است. صلح رومی، وقایع اصلی زندگی امپراتور، که شبه خدا و نجات دهنده بود، به عنوان انجیل (مژده های) بسیاری مورد ستایش و تمجید قرار می گرفتند. از سوی دیگر، شکی وجود ندارد که زبان مسیحیت، واژه انجیل را از عهدعتیق به عاریه گرفت با مفهوم خاص آن که در سابق به کار برده می شد، یعنی اعلام نجات.

الف) عهدعتیق

زبان عبری از واژه ای جهت اعلام مژده استفاده می کند که در رابطه با یک شخص خاص یا حیات یک امت است: مرگ دشمن (۲-سمو ۱۸:۱۹-۲۰ و ۲۶)، پیروزی (مز ۶۸:۱۲)، نجات یهودا (نا ۲:۱). این واژه، ارزش مذهبی خود را از اشعیا ۴۰-۶۶ می گیرد. «منادی مژده ها» در پایان تبعید، آمدن ملکوت خدا را اعلام می کند (اش ۵۲:۷). پیام او یک تسلی است، بخشش گناه است و بازگشت خدا به صهیون (۴۰:۱-۹ و ۲). این «مژده» (انجیل) همانا نیروی الهی است که در حال عمل است (۵۲:۱-۲). این مژده ها که از فراز کوه اعلام شدند (۹:۴۰)، تمامی امتها را دربر می گیرد (۵۲:۱۰؛ ر. ک مز ۹۶:۲). قرن ها را در می نوردند و مهمتر از بازگشت از تبعید، اعلام گر پیروزی و سلطنت نهایی خدا هستند.

ب) عیسی

۱- **منادی مژده.** عیسی در جواب آنانی که یحیی فرستاده بود (مت ۴:۱-۵)، همچون در صحنه در کنیسه ناصره (لو ۴:۱۶-۲۱)، متن اشعیا ۶۱:۱-۲ را در مورد خودش بکار می برد: «مسح شده توسط خدا به روح القدس وقوت» (اع ۱۰:۳۸؛ مت ۳:۱۶-۱۷)، او می آید «تا انجیل را به مسکینان بشارت دهد».

۲- **مژده.** «وقت تمام شد و ملکوت خدا نزدیک است» (مر ۱:۱۵): این است اصل پیام اما این بار خود شخص پیغام بر به هسته اصلی مژده مبدل می شود. انجیل یا مژده خود عیسی است (ر. ک مر ۱:۱). فرشتگان میلاد او را همچون مژده ای اعلام نمودند (لو ۲:۱۰-۱۱). ملکوت خدا با او ظهور می یابد (مت ۲۸:۱۲). «کسی که همه چیز را به خاطر عیسی و به جهت انجیل ترک کند... در این جهان صد چندان دریافت می کند» (مر ۱۰:۳۰). همچنین

جمعیت را می بینیم که حامل مژده را تحت فشار گذاشته و سعی دارند وی را دستگیر نمایند. اما انجیل باید بشارت داده شود: «مرا لازم است که شهرهای دیگر نیز به ملکوت خدا بشارت دهم زیرا که برای همین کار فرستاده شده‌ام» (لو ۴: ۴۳).

۳- واکنش نشان دادن نسبت به انجیل، توبه و ایمان تلقی خواهد شد (مر ۱: ۱۵). خدا فیض آمرزش را عطا می کند (مر ۲: ۱۰، ۲: ۱۷) و تازگی (مر ۲: ۲۱). او از کسی که گناه خود را اقرار نموده و از آن کناره می گیرد، انتظار دارد که به خاطر انجیل زندگی خود را به خطر اندازد: «هر که خواهد جان خود را نجات دهد، آن را هلاک سازد و هر که جان خود را به جهت من و انجیل بر باد دهد، آن را برهاند» (مر ۸: ۳۵). این پیروان تولد یافته از انجیل عبارتند از: «مسکینان در روح» (مت ۵: ۳؛ مر ۱۰: ۱۷-۲۳)، کوچکان (مت ۱۱: ۲۸؛ لو ۹: ۴۸، ۱۰: ۲۱)، حتی گناهکاران (لو ۱۵: ۱، ۱۸: ۹-۱۴؛ مت ۲۱: ۳۱) و بی دینان (مت ۸: ۱۰، ۱۵: ۱۲-۲۸). آگاهی از نیازشان، آنان را مستعد شنیدن و پی بردن به شفقت و رحمت الهی می سازد که انجیل از آن ناشی می شود (مت ۹: ۳۶، ۱۴: ۱۴؛ لو ۱۰: ۴۱-۵۰، ۱۹: ۱۰-۱۱).

ج) رسولان

۱- پیغامبران. عیسای قیام کرده به رسولان خود چنین فرمان داد: «در تمام عالم بروید و جمیع خلائق را به انجیل موعظه کنید» (مر ۱۶: ۱۵)، «تمامی امته» را (۱۰: ۱۳). کتاب اعمال رسولان، مراحل این موعظه (یا کریگما) را توصیف می کند. این مژده علی رغم تمام موانع، پیام خود را «با دلیری» اعلام می کند (۲: ۲۹، ۴: ۱۳ و ۳۱، ۲۸: ۳۱). این کار چنان مهم است که انجام آن کفایت می کند تا نام یک شخص، مژده رسان یا موعظه کننده انجیل خطاب شود: به این سبب فیلیپس شماس را «مبشر» می نامند (اع ۲۱: ۸؛ ر. ک افس ۴: ۱۱؛ ۲- تیمو ۴: ۵).

۲- پیغام. مژده همیشه در مورد ملکوت خداست (اع ۸: ۱۲، ۱۴: ۲۱، ۱۹: ۸، ۲۰: ۲۵، ۲۸: ۲۳) و اعلام می کند که «وعده ای که به پدران ما داده شد، تحقق یافته است» (۲۳: ۳۱). مژده همان فیض بخشش و عطیه روح است (۲: ۳۸، ۳: ۲۶، ۱۰: ۴۳، ۱۳: ۳۸، ۱۷: ۳۰). بدین سبب می توان آن را «مژده عیسی» (۸: ۵۳، ۱۷: ۱۸)، «مژده نام عیسی مسیح» (۸: ۲۱)، «مژده نام خداوند عیسی» (۱۱: ۰۲) و «مژده سلامتی از طریق عیسی مسیح» (۰۱: ۶۳) نامید. رستاخیز مسیح به هسته انجیل مبدل می شود.

۳- قبول انجیل. این مژده با «نشانه های» وعده داده شده از سوی عیسی همراه است

(مر ۱۶:۱۷؛ اع ۳۰:۴، ۵:۱۲ و ۱۶، ۸:۶-۸، ۱۹:۱۱-۱۲). این قبول در جوئی از فقر، سادگی، محبت دسته جمعی و خوشی انتشار می یابد (اع ۲:۴۶، ۵:۴۱، ۸:۳۹ و ۸:۸). قبول انجیل همه جا با یکدلی در «اشتیاق به شنیدن کلام خدا» (۱۲ و ۷:۳۱) مواجه می شود و شنونده مشتاق است بداند که چه کار باید کرد تا بتوان نجات یافت (۱۶:۲۹-۳۰). آنها همه می خواهند «بشنوند» (۲:۲۲ و ۳۷، ۳:۲۲-۲۳، و غیره)، «درک کنند» (۸:۴۱؛ ۱۱:۱۱؛ ۱۷:۱۱) و اطاعت نمایند (۷:۶). از سوی دیگر، خود بینی متکبرانه (۴۱:۱۳)، حسادت (۴۵:۱۳) و بی ثباتی (۱۷:۳۲)، قلوب آدمیان را نسبت به قبول انجیل می بندد.

د) پولس رسول

۱- پیغام بر. پولس به طور غیرقابل مقایسه ای، مرد انجیل است. خدا او را برای انجیل جدا نموده بود (روم ۱:۱). خدا فرزندش را به پولس آشکار ساخت تا «او را در میان امتهای اعلام کند» (غلا ۱:۵). خدا انجیل را به او سپرد (۱-تسا ۲:۴). پولس به عنوان «خادم» انجیل (کول ۲۳:۱) باید آن را موعظه نماید (۱-قرن ۹:۱۶). او با انجام این کار، «پرستش روحانی» را نسبت به خدا به عمل می آورد (روم ۱:۹) و قربانی مقدس را به انجام می رساند (۱۶:۱۵).

۲- پیغام. پولس به این انجیل صرفاً به عنوان «انجیل» یا «انجیل خدا»؟ انجیل پسرش... عیسی مسیح خداوند ما» (روم ۳:۱-۵ و ۹)، «انجیل مسیح» (روم ۱۵:۱۹-۲۰:۲-۲ قرن ۲:۱۲؛ و غیره)، «انجیل جلال مسیح» (۲-قرن ۴:۴) و یا «انجیل دولت بی قیاس» (افس ۳:۸) اشاره می کند.

۱-۲: قدرت نجات. انجیل پولس، همچون انجیل کل کلیسا، بر مرگ و رستخیز مسیح تمرکز می یابد (۱-قرن ۱۵:۱-۵). اما این کار را با قوتی استثنایی انجام می دهد و در جهت آمدن پر جلال مسیح قرار می گیرد (۱-قرن ۱۵:۲۲-۲۸). این نظام نوین نجات است که انتشار یافته و با موعظه رسولی و قوت الهی که در ذات آن است توسعه می یابد: انجیل «قوت خداست برای نجات» (روم ۱:۱۶). «انجیل در تمامی عالم نیز میوه می آورد و رشد می کند» (کول ۱:۶). رشد چشمگیر کلیساها، کثرت مواهب الهی و تازگی روحانی بی سابقه، همه و همه به «یقین» ماورای طبیعی خود رسول می پیوندند. شاهد قوت او که بر جهان پیروز می شود (غلا ۳:۵، ۴:۲۶-۲۷؛ ۲-قرن ۲:۱۲، ۳:۴؛ ۱-قرن ۵:۱). پولس با دستانش کار می کند و «همه چیز را متحمل می شود، مبادا انجیل مسیح را تعویق اندازد» (۱-قرن ۹:۱۲).

۲-۲: تکمیل کتب مقدسه. پولس بر استمرار انجیل در ادامه عهدعتیق تأکید می ورزد:

«کشف آن رازی که از ازل مخفی بود، لکن در حال مکشوف شد و به وسیله کتب... به جهت اطاعت ایمان، آشکار گردید» (روم ۱۶: ۲۵). وعده داده شده به ابراهیم (پید ۱۲: ۳)، یک «پیش مژده» بود که اکنون با توبه کافران در حال انجام است (غلا ۳: ۸؛ افس ۳: ۶).

۳- واکنش انسان به انجیل. انجیل تنها زمانی قادر است قدرت نجات بخش خود را به کار گیرد که آدمیان با ایمان به آن پاسخ دهند؛ «انجیل قوت خداست برای نجات هر کس که ایمان آورد... در آن عدالت خدا مکشوف می شود از ایمان تا ایمان» (روم ۱: ۱۶؛ ۱- قرن ۱: ۱۸ و ۲۰). این فرصتی برای انتخاب است. چون انجیل، قدرت نجات خود را به ظاهر در ضعف نشان می دهد و راز صلیب را ادامه می دهد (۱- قرن ۱: ۱۷-۵: ۲)، برای برخی افراد لغزش و «حماقت» (۱- قرن ۱: ۱۸، ۲۱، ۲۳؛ روم ۹: ۳۲؛ غلا ۵: ۱۱)؛ و «مخفی باقی می ماند». آنها به واسطه خدای این جهان نابینا شده و انجیل را که با جلال مسیح تابان گشته است، نمی بینند (۲- قرن ۴: ۴). آنان از انجیل اطاعت نمی کنند (۲- تسا ۱: ۸). اما دیگران انجیل را در اطاعت ایمان می پذیرند (روم ۱: ۵؛ ۲- قرن ۱۰: ۵). آنان در فیض انجیل، خود را بر انجیل می گشایند (۱ع ۲۰: ۲۴).

ه) یوحنا رسول

یوحنا نه در انجیل و نه در رسالات خود از واژه انجیل استفاده نمی کنند. بلکه واژه های کلمه و شاهد جای آن را می گیرند. هدف آنها راستی، حیات و نور است. اما یوحنا در مکاشفه، رؤیایی می بیند مبنی بر اینکه «فرشته ای در وسط آسمان پرواز می کند و انجیل جاودانی را دارد تا ساکنان زمین را... بشارت دهد» (مکا ۱۴: ۶)، انجیل آمدن نهایی ملکوت خدا.

نتیجه گیری

در طی قرن دوم، واژه انجیل دلالت بر شرح مکتوب زندگی و تعالیم عیسی داشت اما با این حال معنی اولیه و اصلی خود را از دست نداده بود. این واژه همچنان بر مژده نجات و ملکوت خدا در مسیح دلالت دارد. قدیس ایرینیوس می نویسد «این انجیل را رسولان قبل از هر چیز موعظه نمودند. سپس، به اراده خدا، آن را در کتب مقدسه به ما منتقل نمودند تا اساس و رکن ایمان ما باشد.» وقتی کشیش یا شماس، دعا را با آهنگ می خواند: «استمرار انجیل مقدس...؟» او، همچون انبیا یا رسولان، مژده آزادی خود به توسط عیسی مسیح را به جهان اعلام می کنند. در پاسخ های مربوط به آیین نیایش: «جلال بر تو ای خداوند! حمد و ستایش بر تو ای مسیح!» اگر در مورد معنای واژه ها دقیق باشیم، تمام خوشی و اشتیاق اولین

کسانی که با تازگی انجیل با دنیا مواجه می شدند را درمی یابیم.

ر.ک: اسرائیل: عهدجدید ۱- پادشاهی/ملکوت: عهدجدید الف- ترغیب/تشویق-
راز: ب- رسولان: ب ۱- سنت: عهدجدید الف ۲- شاهد/شهادت: عهدجدید ج ۱- عیسی
(نام): ج- عیسی مسیح: ب ۲- کلام (کلمه) خدا: عهدجدید الف، ب- مکاشفه: عهدجدید-
موعظه - نجات: عهدجدید. DM

اورشلیم

اورشلیم «شهری مقدس» است که یهودیان، مسیحیان و مسلمانان به دلائلی که از بعضی جهات مشترک هستند برای آن احترام قائل می باشند. اما در نظر مسیحیان نقش آن در نقشه الهی به گذشته تعلق دارد. که معنای عمیق و بی پرده آن در عهد جدید باقی می ماند.

عهدعتیق

الف) فراخواندگی

۱- شهر کنعانی «اورشلیم» (بنیان خدای شالوم) از روی مدارک آکدی قرن چهاردهم (نامه های تلل عمَرنَا) شناخته شده است. روایت عهدعتیق آن را شهر ملکی صدق، معاصر ابراهیم (پید ۱۴: ۱۸-۲۰)، و محل آن را شاید در کوه موریَا که ابراهیم قربانی خود را بر آن گذراند (۲-توا ۳: ۱) می داند. در زمان داوران اورشلیم هنوز شهر مشرکین بود (داور ۱۹: ۱۱-۱۲)، زیرا اولین اقدام قوم اسرائیل برای فتح آن ناکام ماند (داور ۱: ۲۱). سر انجام داود آن را از یبوسیان گرفت (۲-سمو ۵: ۶-۸). او قلعه خود را «شهر داود» نامید و آن را مستحکم نموده پایتخت سیاسی پادشاهی خود قرار داد. داود با انتقال صندوقچه عهد به آنجا (۲-سمو ۶) برای اتحاد دوازده سبط قوم اسرائیل که قبلاً در سیلوه بودند قدس الاقداس را برقرار ساخت. وعده ناتان تأیید نمود که خدا این مسکن را می پذیرد (۲-سمو ۷) و در همین حال سلیمان نیز کار پدر خود را با بنای معبد و وقف با شکوه آن به انجام رسانید (۱-پاد ۶-۸) و بدین ترتیب سرنوشت مذهبی شهر مشخص گردید.

۲- اورشلیم در سرزمین مقدس جای جداگانه ای را اشغال می نماید. این شهر که در مالکیت شخصی خاندان داود قرار دارد از ممیزی املاک قبایل جدا می باشد. این شهر چون پایتخت سیاسی است به طور ملموسی نشانگر وحدت ملی قوم خدا می باشد و از آن جا که

پایتخت مذهبی نیز هست کانون روحانی قوم اسرائیل را تشکیل می‌دهد، زیرا یهوه بر روی کوه صهیون که به عنوان مسکن برگزیده است ساکن می‌باشد (مز ۶۸:۷۸-۶۹)، (۱۳:۱۳۲-۱۸). ایمانداران غالباً برای زیارت خدا از این کوه بالا می‌روند. این اهمیت دوگانه که خصوصیت ویژگی شهر مقدس را تشکیل می‌دهد و نقش درجه نخست را در ایمان و امید قوم اسرائیل به آن می‌بخشد.

ب) فاجعه

اورشلیم به خاطر همین اهمیت به سوی فاجعه ای کشیده می‌شود که بنیان قوم خدا را در دوران پادشاهان به لرزه در می‌آورد: اورشلیم متناوباً از برکت خدا برخوردار می‌شود و به غضب وی دچار می‌گردد.

۱- اورشلیم بلافاصله پس از آن که پادشاهی سلیمان به نقطه اوج خود می‌رسد در معرض انشقاقی قرار می‌گیرد که بعد از مرگ وی ظهور می‌نماید. کتاب پادشاهان این امر را مجازات الهی در مقابل بی وفائیهای پادشاه تلقی می‌نماید (۱-پاد ۱۱). این شهر که بار دیگر به یهودا می‌پیوندد پایتخت سلطنت کوچکتری می‌گردد و معبد خود را حفظ می‌نماید. اما یربعام در اسرائیل مذهب هائی رسمی که با معبد اورشلیم رقابت می‌کرد برپا می‌نماید (۱-پاد ۱۲:۲۶-۳۳)، و به زودی با بنای شهر سامره در مقابل اورشلیم پایتختی رقیب به وجود می‌آورد (۱۶:۲۴). بدین ترتیب وحدت نقش سیاسی و مذهبی که به وسیله داود تحقق یافته بود گسیخته می‌شود.

با این وجود اهمیت اورشلیم بخصوص در نظر اهالی وفادار یهودا برقرار می‌ماند. پس از سقوط سامره همه امیدها به سوی اورشلیم معطوف می‌گردند و حزقیا می‌کوشد تا قبایل شمال را در این شهر گرد آورد. او اولین اصلاح مذهبی را تحقق می‌بخشد (۲-پاد ۱۸:۱-۴؛ ر. ک ۲-توا ۲۹-۳۱)، و شهر در زمان پادشاهی وی به طرزی شگفت انگیز از حمله سنخاریب رهائی می‌یابد (۲-پاد ۱۸:۱۳-۱۹:۳۶). خاطره این رهائی، برای جلال شهر مقدس، برای همیشه در اذهان نقش خواهد بست (مز ۴۸:۵-۹). پس از گذشت یک قرن یوشیا کوشش می‌نماید تا اقوام اسرائیل را به دور مذبح و قدسی که در آن آئین عبادت از آن پس به طور جدی متمرکز خواهد شد گرد هم آورد (۲-پاد ۲۲:۱-۲۳:۲۵). این کوشش آخرین تلاش برای نجات کار ملی داود بود.

۲- در واقع «خدا از حدت خشم عظیم خود» برگشت. او می‌گوید: من این شهر، اورشلیم، را که برگزیدم و خانه ای را که گفتم اسم من در آنجا خواهد بود ترک خواهم نمود» (۲-پاد ۲۳:۲۶-۲۷). علیرغم اصلاحات موقت، اورشلیم درواقع شهری است بی وفا

نسبت به خدای خود و همین امر است که سرنوشت آن را تعیین می نماید. بی وفائی این شهر در رفتار پادشاهانش نهفته است که تن به بت پرستی می دهند (۲-پاد ۱۶:۲-۴، ۲۱:۳-۹) و پیامبران خود را هلاک می نمایند (۲-توا ۲۴:۲۱؛ ر.ک ار ۳۶-۳۸). بی وفائی این شهر در کهنانت آن است که تعلیمات پیامبری را مورد مورد تحقیر قرار داده (ار ۲۰) و اجازه می دهد که بت پرستی در معبد رایج شود (۲-پاد ۲۱:۴-۵ و ۷؛ حزق ۸). بی وفائی این شهر در امتش است که بی قید از شریعت خدا می باشد و به سوی پیمانهای امتهای جلب می شود. (اش ۱۶:۱-۱۷؛ ار ۷:۸-۱۰). «شهر امین چگونه زانیه شده است؟» (اش ۲۱:۱). اگر این شهر از روی صداقت به سوی خدا برنگردد خشم خدا بر روی آن فرو خواهد ریخت. اشعیای نبی نجات را فقط برای معدودی از مقدسین پیش بینی می کند (اش ۴:۲-۴). ارمیا به معبد اورشلیم وعده سرنوشت معبد شیلوه را می دهد (ار ۷:۱۴)؛ حزقیال با برشمردن گناهان شهر مجازات نزدیک را به آن نوید می دهد (حزق ۱۱:۱-۱۲، ۲۳، ۱۴-۱:۲۴)، زیرا که یهوه تصمیم گرفته این شهر را ترک نماید (حزق ۱۸:۱۰-۲۰).

۳- این نبوتهای تهدیدآمیز مفهوم ویرانی نهائی شهر را در زیر ضربه های نبوکدنصر روشن می سازد. این داوری خداست که تحقق می یابد (ر.ک حزق ۱:۹-۷:۱۰). پس از وقوع حادثه «دختر صهیون» ناچار به گناهان طولانی خود اعتراف می نماید (مرا ۱-۲)؛ پسران وی از خدا درخواست می کنند که بلایی را که مشرکین بر اورشلیم، میراث وی، آوردند به خود آنها برگرداند (مز ۷۹). در پایان این فاجعه، موضوعی که مطرح می شود از این به بعد مربوط به آینده است.

ج) به سوی اورشلیم جدید

۱- پیامبران به موازات گسترش فاجعه و به همان اندازه که آنها پایان آن را اعلام می نمودند، نگاههای خود را به سوی اورشلیمی دیگر معطوف می داشتند. اشعیای نبی پس از تحمل آزمایش، آن را «شهر عدالت و قریه امین» (اش ۱:۲۶-۲۷) می دید. ارمیای نبی روزی را پیش بینی می کرد که قوم اسرائیل اصلاح شده برای پرستش خدا به صهیون باز خواهد گشت (ار ۳۱:۱۲ و ۱۶). حزقیال نبی جزئیات دقیق شهر آینده را تشریح می نمود که به دور معبد خود بازسازی خواهد شد (حزق ۴۰-۴۶)، مرکز کشوری بهشتی خواهد بود (حزق ۴۷:۱-۴۸:۲۹)، دروازه هایش به روی دوازده سبط گشوده خواهد بود (حزق ۴۸:۳۰-۳۵)، و نام «یهوه آنجاست» (یهوه شمه) را بر خود خواهد داشت (حزق ۴۸:۳۵). این نبوتهای مربوط به آینده، در طی تبعید به وعده های با ابهت تبدیل شد: اورشلیم که روزی کاسه غضب خدا را نوشیده بود لباس زیبای خود را باز خواهد یافت (اش ۵۱:۱۷-۵۲:۲).

این شهر که با کمال شکوه بازسازی شده (اش ۵۴:۱۱-۱۲) و مجدداً عروس یهوه می‌گردد (اش ۵۴:۴-۱۰) افزایش شگفت‌انگیز فرزندان خود را شاهد خواهد بود (اش ۵۴:۱-۳، ۴۹:۱۴-۲۶).

۲- به نظر می‌رسد که مرمت پی در پی آن به فرمان کورش (عز ۱-۳) و سپس بازسازی معبد (عز ۵-۶) تحقق این نبوتها را ممکن نموده باشد. پیامبران آن عصر جلال شهر جدید و معبد آن را که فراخوانده شده است تا کانون مذهبی جهان گردد اعلام می‌دارند (حجی ۲:۶-۹؛ اش ۶۰، ۶۲) و حتی به زودی این تابلو واقعیت‌های فاقد لطافت را کنار زده و با تصویر بهشت بازیافته یکی خواهد شد (اش ۶۵:۱۸): صهیون قوم جدیدی را به جهت شادی بی‌نظیر خواهد زائید (اش ۶۶:۶-۱۴). با این حال درخشندگی موقعیت حقیقی کمتر از این است و شهر به تحمل آزمایشهایی که برای او مقدر شده است ادامه می‌دهد: دیوارها تا مدت زیادی به صورت ویرانه باقی می‌مانند (ر.ک مز ۵۱:۲۰، ۱۴:۱۸-۱۰۲). تمام قدرت نحمیا باید به کار گرفته شود تا دیوارها تجدید بنا گردند (نح ۱-۱۲). این شهر تحت تأثیر مرمت «قلعه تورات» نام می‌گیرد و تا حد ممکن از هرگونه نفوذ بیگانه مصون می‌ماند (ر.ک نح ۱۳). اما این شهر که پایتخت ایالتی کوچک است از این به بعد از هر نقش مهم سیاسی به دور می‌باشد.

۳- اکنون اورشلیم قسمت مهم مأموریت خود را در زمینه مذهبی انجام می‌دهد. یهودیان از هر طرف به سوی آن برمی‌گردند (دان ۱۱:۶). برای انجام زیارت به این شهر می‌روند (مز ۱۲۲) و از ماندن در آن شادی می‌کنند (مز ۸۴). این دوران آئینهای زیبای مذهبی در معبد است (۱۰-۲۱). مزامیر، سکونت یهوه (مز ۴۶، ۴۸) را جشن می‌گیرند این شهر برای مادری تمام امتها فراخوانده شده است (مز ۸۷). با در نظر گرفتن مفهوم نام آن یعنی «یروشالایم» جمیع مردم خواهان صلح و سلامتی («شالوم» مز ۱۲۲:۶-۹) برای آن هستند و یکدیگر را جهت خواندن تسبیح برای خدا به این شهر دعوت می‌کنند (مز ۱۴۷:۱۲-۱۴). آخرین متون پیامبری، این شهر را به صورت صحنه داوری آخرت (یوئیل ۴:۹-۱۷) و صحنه برپائی ضیافت شادی و سرور برای کل انسانیت نشان می‌دهند (اش ۶۵:۸-۲۵): آنها رهائی و تجلی نهائی را در خاطره‌ها زنده می‌کنند (زک ۱۲، ۱۴) و از قبل با به کار بردن عباراتی غنی سعادت را که خدا برای این شهر در نظر دارد تشریح می‌نمایند (ر.ک طو ۱۳)، آنها یکدیگر را به اعتماد دعوت می‌کنند (بار ۳۰:۴-۵:۹). این شهر تحت سلطنت آنتیوخوس که نسبت به آن بی‌حرمتی خواهد کرد (۱ مک ۱:۳۶-۴۰) به محاکمه خواهد افتاد. اما در مقایسه با این واقعیت تاریخی نه‌چندان درخشان، مکاشفات یهودی تصویری بیش از پیش موهوم و خیالی را از شهر آینده معرفی خواهند کرد. برای آنها از هم اکنون اورشلیمی آسمانی

وجود دارد که شهر داود در مقابل آن چیزی جز تقلیدی ناقص نمی باشد. در زمانهای آخر این اورشلیم توسط خدا آشکار گردیده و بر روی زمین نازل خواهد شد. چگونه می توان متعال بودن نظم آینده را نسبت به یک تجربه تاریخی که از هم اکنون شامل تصویری پر معنا می باشد، بهتر بیان نمود؟

عهد جدید

الف) اورشلیم زمینی و تحقق یافتن نجات

از انجیل مرقس تا انجیل یوحنا، اورشلیم اهمیت فزاینده ای را در اناجیل به خود می گیرد. اما در انجیل لوقاست که، به عنوان اتصال مابین انجیل و اعمال رسولان، نقش آن برجسته ترمی گردد.

۱- طبق انجیل مرقس انعکاس نبوت یحیای تعمید دهنده تا اورشلیم می رسد (مر ۵:۱). اما در جلیل است که مژده ملکوت اعلام شده توسط عیسی، آغاز گشته و موعظه می شد (۲۸:۱ و ۳۹). عیسی فقط پس از برخورد با بی ایمانی شهرهای جلیل (۶:۱-۶، ۸:۱۱-۱۲، ۹:۳۰) و سه بار اعلام رنج و شکنجه ای که می باید متحمل شود به اورشلیم بر می گردد؛ او به آنجا می رود تا قربانی کردن خویش را به تحقق برساند (۳۲:۱۰-۳۴). از آن بعد حادثه غم انگیز آغاز می گردد: عیسی طبق نوشته های مقدس با جلال تمام به اورشلیم وارد می شود (۱۱:۱-۱۱) و در آنجا با تطهیر معبد عمل پیامبرانه ای انجام می دهد (۱۵:۱۱-۱۹). این موفقیت، موفقیتی است که آینده ای ندارد زیرا که با مخالفت مقامات یهود روبه رو می شود (۲۷:۱۱-۴۰:۱۲). بدین جهت او با توجه به مرگ قریب الوقوع خود (۶:۱۲-۹) به مجازات رسیدن شهر و بی حرمتی نسبت به معبد (۱۳:۱۴-۲۰) و پایان تدبیر از اعتبار افتاده مذهبی و مقدمه سرنوشت نهائی را (۲۴:۱۳-۲۷) پیش گوئی می نماید. در واقع عیسی که از سوی مردم (۶:۱۵-۱۵) رانده شده و به وسیله رؤسای کاهنان (۵۳:۱۴-۶۴) محکوم گردید. در خارج از شهر بر صلیب آویخته می شود (۱۵:۲۰-۲۲). در حالی که او جان می سپرد پرده معبد به این نشانه که قدس قدیم سرشت مقدس خود را از دست داده است (۳۳:۱۵-۳۸) پاره می شود. در این جا اورشلیم جایگاه انکار بزرگ می باشد.

۲- متی نکات بسیاری را به این طرح می افزاید. حادثه غم انگیز آینده بر طفولیت عیسی منعکس است: با وجودی که مجوسیان توسط ستاره ای هدایت می شوند (رک: اعد ۲۴:۱۷) برای پرستش مسیح به بیت لحم می آیند (مت ۲:۱-۲ و ۹-۱۱)، کاتبان نمی دانند که چگونه

کسی را که نوشته‌های مقدس آنها اعلام کرده بود در وجود عیسی تشخیص دهند (۴:۲-۶) و هیروودیس پادشاه در این فکر است که وی را به قتل برساند (۱۶:۲-۱۸). تأثیر و تألم کاملاً انسانی اهالی اورشلیم (۳:۲) به عملی حاکی از ایمان منتهی نمی‌شود. این شهر به نفع بیت لحم و ناصره از پایتختی می‌افتد. عیسی، پسر داود اهل شهر ناصره و نه اورشلیم، شهر اجدادی وی، شناخته خواهد شد (۲۳:۲). در دوران خدمت علنی وی، بدترین دشمنانش از اورشلیم می‌آیند (۱:۱۵). بدین جهت است که او از سرنوشتی که در انتظار شهر قاتل انبیا می‌باشد مرثیه سر می‌دهد (۳۷:۲۳-۳۹) و بالأخره در جلیل است که ظاهرشدنهای عیسی رخ می‌دهد و عیسای از مرگ برخاسته در طی آنها رسولان خود را به سوی امتها روانه می‌دارد (۲۸:۷-۲۰).

۳- به این دیدگاه که اندکی قراردادی است، یوحنا علامتها و نشانه‌های تاریخی پیچیده‌تری را وارد می‌کند. او درواقع از چند سفر عیسی به اورشلیم آگاهی دارد و در همان جاست که قسمت اعظم حادثه غم‌انگیز گسترش می‌یابد. یوحنا قدیس ناباوری امت خود (یو ۱۳:۲-۲۵)، اشکالات ایمانی که توسط بهترین عالمان دینی آنها احساس می‌شد (۱:۳-۱۲)، معجزاتی که عیسی در آن‌جا انجام می‌دهد و تناقضاتی را که باید با آنها روبه‌رو شود (۵، ۷-۱۰) به تفصیل معرفی می‌نماید. آخرین معجزه وی در دروازه اورشلیم به عنوان یک شهادت نهائی درباره کار نجات بخش وی به انجام می‌رسد؛ اما عیسی هنگامی که از توطئه‌ای که بر علیه وی در حال قوت گرفتن است آگاه می‌شود از آن‌جا می‌رود (۱۱:۱-۵۴) و فقط موقعی که ساعت وی فرامی‌رسد به آنجا برمی‌گردد (۱۲:۲۷، ۱۷:۱). در این‌جا انکار بزرگ به مراتب بیش از آنچه که مرقس گفته است تصریح می‌شود.

۴- لوقا با افزودن طرح مختصری از مبانی مسیحیت به روایت انجیل چهره دیگری از این حادثه غم‌انگیز تقدیس شده را که اورشلیم در مرکز آن جای دارد ظاهر می‌سازد. در زندگی عیسی این شهر مکانی است که در آن همه چیز به اتمام می‌رسد. عیسای طفل در آن نشان داده شده است و وفاداران واقفند که چگونه او را بشناسند (لو ۲:۲۲-۳۸)؛ او در این روایت به دوازده سالگی می‌رسد و در میان کاهنان حکمت خود را ظاهر می‌سازد (۲:۴۱-۵۰). اینها اعلامهای پنهانی ظاهر شدن و قربانی شدن وی در آینده است. زیرا اورشلیم پایان زندگی وی می‌باشد: «محال است که نبی ای بیرون از اورشلیم کشته شود» (۳۱:۳۳). همچنین لوقا رفتن عیسی را به سوی شهری که در آن‌جا می‌باید رفتن خود را به انجام برساند به صورت بسیار برجسته‌ای نشان می‌دهد (۹:۳۱، ۹:۵۱، ۱۳:۲۲، ۱۷:۱۱، ۱۸:۳۱، ۱۹:۱۱). در مقابل رد قطعی که با رسالت وی ضدیت دارد او با استفاده از عباراتی دقیق تر از آنچه که مرقس و متی به کار برده‌اند ویران شدن آن شهر را اعلام می‌دارد (۱۹:۴۱-۴۴، ۲۱:۲۰-۲۴). اما

چشم انداز یک زمان واسطه، یعنی «زمان امته‌ها» این حادثه را به وضوح از فرجام نهائی آن جدا می‌سازد (۲۸-۲۴:۲۱).

درواقع اگر تاریخ زندگی علنی عیسی با قربانی، ظاهر شدن‌ها و رستاخیز وی در اورشلیم به پایان می‌رسد (۲۴:۳۶-۵۳؛ اع ۱:۴-۱۳)، تاریخ شروع شهادت‌های رسولان بلافاصله از همان شهر آغاز می‌گردد. رسولان روح القدس را در اورشلیم دریافت می‌دارند (اع ۲) و از همان هنگام عهده دار مأموریتی می‌شوند که شامل رساندن انجیل از اورشلیم تا یهودا و سامره و تا اقصی نقاط زمین می‌باشد (اع ۱:۸؛ ر. ک لو ۲۴:۴۷-۴۸). درواقع رسولان ابتدا مژده را در این شهر اعلام می‌دارند و جامعه مسیحی را در آنجا تأسیس می‌نمایند (اع ۲-۷). بنابراین شورای عالی یهود آن دشمنی را که سبب مرگ عیسی شده بود مجدداً نسبت به شاگردان ابراز می‌دارد (۴:۱-۳۱، ۵:۱۷-۴۱). همچنین خدا توسط استیفان ویران شدن معبد را که به دست انسان ساخته شده بود برای مجازات قوم اسرائیل به علت مقاومت در مقابل روح القدس و رد کردن عیسی (۷:۴۴-۵۳) اعلام می‌نماید. این سخنان رنج و دردی را برمی‌انگیزد که سبب پراکندگی قسمتی از جامعه مسیحیان می‌گردد (۱:۸)؛ اما همین امر باعث می‌شود که گسترش مجدد انجیل به صورت اعجاب آوری در سامره (۲:۸-۴۰) و قیصریه (۱۰) و سپس در انطاکیه (۱۱:۱۹-۲۶)، جائی که اولین غیر یهودیان در کلیسا پذیرفته شدند، صورت گیرد. همچنین ثمره مرگ اولین شهید انجیل بازگشت سولس، این آزاردهنده مسیحیان، به سوی خداست که بعداً نیز در دست خدا به بزرگترین خادم وی تبدیل می‌شود (۷:۵۸-۱:۸-۳، ۹:۱-۳۰). از آن پس سولس اورشلیم را جهت انجام رسالت خود ترک می‌گوید (۹:۳۰، ۱۱:۲۵-۲۶)؛ پطرس نیز پس از زندانی شدن خود آن‌جا را ترک می‌نماید (۱۲:۱۷)؛ بدین ترتیب اورشلیم مرکزیت مژده رسانی خود را از دست می‌دهد و به سوی سرنوشتی که عیسی برایش پیش بینی کرده است می‌شتابد، در همین حال مژده انجیل به «اقصای جهان» خواهد رسید.

ب) از اورشلیم زمینی تا اورشلیم آسمانی

۱- پولس قدیس، «ظرف برگزیده»، ایمان آورده در راه دمشق، اولین کسی است که بر جایگزینی اورشلیم قدیم توسط اورشلیم جدید، که در آسمان ریشه دارد، تأکید می‌ورزد. او در نامه به غلاطیان نشان می‌دهد که اورشلیم بالا، مادر جمیع ما، وارث وعده‌های الهی، توسط اورشلیم زمینی جفا می‌بیند، در حالی که اورشلیم زمینی خوانده شده است تا در مقابل اورشلیم آسمانی از بین برود (غلا ۴:۲۴-۳۱).

۲- رساله به عبرانیان همان تصویر بالا را بار دیگر مطرح می‌کند. این اورشلیم آسمانی،

شهر خدای زنده (عبر ۲۱:۲۳-۲۳)، که اینک مسیحیان توسط تعمید به آن نزدیک شده اند، مسکن الهی است که در آن معبد «ساخته نشده به دست انسان» پایان مأموریت مسیح، یافت می شود (۲۴:۹، ر. ک ۹:۱۱-۱۲). این معبد نمونه ای (۵:۸) بود برای معبد زمینی که فقط، شبیه، سایه و تصویر آن بود (۵:۸، ۱:۱۰): واقعیت متعالی که مکاشفه های یهودی آن را با واژه های مجلل بیان می کردند.

۳- مکاشفه یوحنا به توصیف اورشلیم آسمانی می پردازد تا در کمال نهایی اش دربارهٔ کلیسا، عروس بره (مکا ۲۱:۱-۵:۲۲)، معجزه شگفت انگیز، و شهر رؤیاها به تعمق بپردازد. متون پیامبرگونه که اورشلیم جدید را ترسیم می کنند، به ویژه متون کتاب حزقیال و اشعای نبی، در اینجا ذکر گردیده و به گونه ای تفسیر شده که شهر زمینی از دید ناپدید می گردد. و تنها نمونه آسمانی آن دیده می شود؛ اما کلیسای زمینی تصویر آن را می آورد، زیرا در راز آن مشارکت دارد: این همین شهر مقدس است که امتها توسط شکنجه پایمال می نمایند (مکا ۱۱:۲). در پایان عهدجدید پایتخت اسرائیل، محل قدیمی استقرار یهوه بر زمین، دیگر ارزش یک تصویر را ندارد. در زمانی که حادثه غم انگیز جدیدی که توسط عیسی پیش بینی شده بود به انجام می رسد، وعده هایی که موقتاً در آن به امانت گذاشته شده بودند به اورشلیم دیگری منتقل می شوند، که هم اکنون و در جهت کمال نهایی، وطن همهٔ بازخرید شدگان است: «اورشلیم، شهر آسمانی، رؤیای مبارک صلح» (سرود تقدیس کلیساها).

ر. ک: بابل: ۶- داود: ۱- دروازه- زمین: عهدعتیق ب ۴- زیارت- ساختن/بناکردن: ج ۴- سرزمین پدری: عهدعتیق ۲؛ عهدجدید ۱ و ۲- سنگ: ۶- شهر- قوم: ب ۴- کلیسا: ه ۲- کوه: ج ۱ و ۲- مادر: ب ۳- معبد: عهدعتیق الف- نو/تازه/جدید: د- همسر: عهدجدید.

MJL

ایمان

برای کتاب مقدس، ایمان سرچشمه و مرکز زندگی مذهبی است. به وسیله ایمان انسان باید در برابر نقشه ای که خدا در زمان اجرا می کند واکنش نشان بدهد. به پیروی از ابراهیم «پدر ایمانداران» (روم ۴:۱۱) شخصیت های نمونه ای در عهدعتیق در ایمان زندگی کرده و مرده اند (عبر ۱۱) ایمانی که عیسی آن را «به کمال خود می رساند» (عبر ۱۲:۲). شاگردان عیسی آنهایی هستند که «ایمان آورده اند» (اع ۲:۴۴) و «آنهايي که ایمان دارند» (۱- تسال ۱:۷). تنوع واژگان ایمان در زبان عبری نشان دهنده پیچیدگی دیدگاه روحانی ایمانداران است.

اما دو ریشه غالب می باشند: *āman* (ر.ک *amen*) به معنی استواری و اطمینان و *bātah*، امنیت و اعتماد است. واژگان یونانی حتی متنوع تر هستند. درواقع مذهب یونانی، به زحمت جایی برای ایمان دارد. برای ریشه *bātah* به طور خاص واژگان ذیل تطابق دارند: *pepoitha elpizō, "elpis* و برای ریشه *āman* واژگان: *pisteuō, pistis, alētheia* مطالعه واژگان آشکار می کند که ایمان، برحسب کتاب مقدس، دارای دو ستون است: اعتماد که به یک شخص «وفادار» می شود و دربرگیرنده تمامیت انسان است، و جنبشی در هوشمندی که در آن یک کلمه یا نشانه اجازه دسترسی به واقعیتهای نادیدنی را می دهد (عبر ۱۱:۱).

ابراهیم، پدر ایمانداران. یهوه ابرام را که پدرش در کلدی «خدایان غیر را خدمت می نمود» (یوشع ۲۴:۲؛ ر.ک یهودیه ۵:۶-۸)، دعوت می کند و به او وعده سرزمینی و ذرّتی عظیم را می دهد (پید ۱۲:۱ و ۲). علیرغم تمام احتمالات (روم ۴:۱۹)، ابراهیم که «به خدا ایمان داشت» (پید ۱۵:۶) و به کلام او، دعوت او را اطاعت می کند و تمام هستی خود را بر این وعده قرار می دهد. در روز مصیبت، ایمان او، او را قادر ساخت تا پسر خود را که در او وعده خدا تحقق یافته بود قربانی کند (پید ۲۲)؛ برای ایمان او، درواقع، کلام خدا حقیقی تر از حتی میوه های آن است: خدا باوفا (ر.ک عبر ۱۱:۱) و قادر مطلق (روم ۴:۲۱) است.

ابراهیم از این به بعد نمونه ایمانداران است (بنسی ۴۴:۲۰). او درباره آنهایی که خدای حقیقی را کشف خواهند کرد (مز ۴۷:۱۰؛ ر.ک غلا ۳:۸) و یا پسر او را (یو ۸:۳۱-۴۱ و ۵۶)، آنهایی که نجات خود را فقط در خدا و در کلمه او قرار می دهند (۱- مک ۲:۵۲-۶۴؛ عبر ۱۱:۸-۱۹) نبوت می کند. روزی این وعده در رستخیز عیسی از نسل ابراهیم به تحقق خواهد رسید (غلا ۳:۱۶؛ روم ۴:۱۸-۲۵). ابراهیم آن وقت «پدر قوم های کثیری» خواهد بود (روم ۴:۱۷-۱۸؛ پید ۱۷:۵)؛ تمام کسانی که ایمان آنها را با عیسی متحد خواهد نمود.

عهدعتیق

الف) ایمان، خواسته عهد

خدای ابراهیم از قوم ناخشنود خود در مصر دیدار می کند (خروج ۳:۱۶). او موسی را فرامی خواند و خود را بر او آشکار می کند و وعده می دهد که در آوردن اسرائیل به سرزمین خودشان «همواره با او خواهد بود» (خروج ۳:۱-۱۵). موسی علیرغم ضعف های اتفاقی (اعد ۲۰:۱-۱۲؛ مز ۱۰۶:۳۲-۳۳) و چنانکه گویی «نادیدنی را دیده است» با ایمانی که «او را استوار نگاه می دارد» به این پیشنهاد الهی پاسخ می دهد (عبر ۱۱:۲۳-۲۹) و

به عنوان واسطه نقشه خدا را به قوم ارائه می‌کند، در حالی که معجزات وی نشانه‌ای هستند از منشأ مأموریت او. قوم اسرائیل دعوت می‌شود تا «به خدا و خادم او موسی ایمان بیاورد» (خروج ۱۴:۳۱؛ عبر ۱۱:۲۹) با اعتمادی مطلق (اعد ۱۴:۱۱؛ خروج ۱۹:۹). عهد این کار خدا را در تاریخ اسرائیل تقدیس می‌کند. در مقابل از قوم اسرائیل خواسته می‌شود تا از کلام خدا اطاعت کنند (خروج ۱۹:۳-۹). اینک، «شنیدن یهوه» قبل از هر چیز «ایمان داشتن به او» است (تث ۹:۲۳؛ مز ۱۰۶:۲۴-۲۵) و سپس، عهد درخواست ایمان است (ر. ک مز ۷۸:۳۷). حیات و مرگ قوم اسرائیل از این به بعد به وفاداری آزادانه او (تث ۳۰:۱۵-۲۰، ۲۸؛ عبر ۱۱:۳۳) در حفظ آیین به ایمان (ر. ک تث ۲۷:۹-۲۶) که قوم خدا از آن ساخته شده است بستگی دارد. با وجود بی‌وفاییهای فراوان که تاریخچه عبور از بیابان، تسخیر سرزمین موعود، و سکنی گزیدن در کنعان را می‌پوشاند این دوران را می‌توان بدین صورت خلاصه نمود: «به ایمان حصار اریحا فرو ریخت ... و وقت مرا کفاف نمی‌دهد که از جدعون، باراق، شمشون، یفتاح و داود اخبار نمایم» (عبر ۱۱:۳۰-۳۲).

برحسب وعده‌های عهد (تث ۷:۱۷-۲۴، ۳۱:۳-۸)، وفاداری مقتدرانه یهوه در خدمت قوم اسرائیل تا زمانی که قوم اسرائیل به آن وفادار بود همواره تجلی می‌یافت. از این به بعد اعلام این معجزات گذشته، و بالاتر از همه آنها خروج از مصر، به عنوان فعالیت‌های خدای نادیده برای قوم اسرائیل یک اعتراف به ایمان بود (تث ۲۶:۵-۹؛ ر. ک مز ۷۸:۱۰۵) که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شد، مخصوصاً در اعیاد بزرگ سالیانه (خروج ۱۲:۲۶، ۱۳:۸؛ تث ۵:۲۰). و به این صورت قوم یاد محبت خدای خود را زنده نگاه داشت (مز ۱۳۶).

ب) انبیا و ایمان قوم اسرائیل در مخاطره

مشکلات موجودیت قوم اسرائیل تا زمان تبعید وسوسه‌ای جدی برای ایمان او بود. پیامبران بت پرستانی را که ایمان به یهوه را سرکوب می‌نمودند (عا ۵:۲۱؛ ار ۷:۲۲-۲۳) و جستجوی نجات را در قدرت اسلحه می‌دیدند (هو ۱:۷؛ اش ۳۱:۱-۳) محکوم می‌کردند (هو ۷:۲-۱۵؛ ار ۲:۵-۱۳).

اشعیا شاخص‌ترین منادی ایمان بود (اش ۳۰:۱۵). او آهاز را به اعتماد کامل به یهوه که وعده‌های خود به خاندان داود را حفظ خواهد کرد (۲- سمو ۷: مز ۸۹:۲۱-۳۸) فرا خواند (اش ۷:۴-۹، ۸:۵-۸). او حزقیال را با ایمانی که به یهوه امکان می‌داد تا اورشلیم را نجات دهد (۲- پاد ۱۸-۲۰) ملهم نمود. در ایمان بود که او حکمت متناقض خدا را کشف کرد (اش ۱۹:۱۱-۱۵، ۲۹:۱۳-۳۰:۶؛ ر. ک ۱- قرن ۱۹:۲۰).

ایمان قوم اسرائیل به طور خاص در هنگام تسخیر اورشلیم و تبعید مورد تهدید قرار

گرفت. «فقیران و مسکینان» (اش ۱۷:۴۱) قوم اسرائیل دچار این وسوسه شدند که سرنوشت خود را به ناتوانی یهوه نسبت دهند و به سوی خدایان پیروز بابل روی آورند. پیامبران آنگاه قادر مطلق بودن خدای بنی اسرائیل را اعلام می کنند (ار ۲۷:۳۲؛ حزق ۱۴:۳۷)، خالق جهان (اش ۲۸:۴۰، ۲۹؛ پید ۱)، خداوند تاریخ (اش ۷-۱:۴۱، ۲۴:۴۴-۲۵) و صخره ای برای قوم خود (۸:۴۴، ۱۰:۵۰). بت ها هیچ چیز نیستند (۲۰-۹:۴۴). بجز یهوه خدایی دیگر نیست (۸-۶:۴۴، ۸-۴۳:۱۲؛ ر.ک مز ۱۱۵:۷-۱۱)؛ علیرغم تمام ظواهر، او شایسته اعتماد مطلق است (اش ۳۱:۴۰، ۲۳:۴۹).

ج) انبیا و ایمان قوم اسرائیل آینده

۱- ایمان، واقعیتی که خواهد آمد. به طور کلی بنی اسرائیل به درخواست انبیا برای ایمان گوش نداد (ار ۱۹:۲۹). آنها برای گوش دادن به این تقاضا ابتدا لازم بود که پیامبران را باور داشته باشند (طو ۴:۱۴) همان طور که زمانی موسی را باور داشتند (خروج ۳۱:۱۴). اما در این زمان قوم اسرائیل با مانعی دوگانه مواجه بود. ابتدا وجود پیامبران دروغین (ار ۱۵:۲۸، ۳۱:۲۹) مشکلاتی ایجاد می نمود. آنها چگونه می توانستند پیامبران دروغین را از پیامبران اصیل متمایز سازند (۳۲-۹:۲۳؛ تث ۱۳:۲-۶، ۱۸-۹:۲۲)؟ و بعد این خود ایمان بود که با دیدگاهی متناقض و دشواری خواسته های عملی آن مواجه شد.

خدای باوفا نمی توانست از اجرای وعده های خود قصور نماید، اما در چهارچوب عهد، تحقق این وعده ها به ایمان بستگی داشت و این ایمان در اسرائیل تاریخی یافت نمی شد. برای انبیا، ایمان به واقعیتی در آینده تبدیل شده بود که توسط خدا به قوم اسرائیل توسط عهدی جدید ارزانی می شد. روزی خدا قلبهای آنان را تازه خواهد ساخت (ار ۳۹:۳۲-۴۰؛ حزق ۳۶:۲۶). که آنها بدین سبب قادر خواهند شد تا از سختی (اش ۹:۶-۱۱) به سوی ایمان عبور کنند (روم ۹:۱۰-۱۰؛ ر.ک یو ۱۲:۳۷-۴۳). او آنها را با معرفت (ار ۳۳:۳۱-۳۴) و اطاعتی (حزق ۲۷:۳۶) مملو خواهد نمود که سرچشمه آن ایمان است.

۲- ایمان، تعهد قوم اسرائیل آینده. همانند ابراهیم و موسی. انبیا نیز دعوتها و مأموریت های خودشان (ر.ک عبر ۱۱:۳۳-۴۰) را براساس ایمان به یهوه قرار داده بودند. این ایمان اغلب از همان ابتدا تزلزل ناپذیر بود (اش ۶، ۸:۱۷، ۱۲:۲، ۳۰:۱۸). گاهی اوقات با توجه به مصائب در بیان دعوتی که بسیار پرتوقع بود، (ار ۱؛ ر.ک خروج ۳:۱۰-۱۲، ۴:۱۷) یا هنگامی که به نظر می رسید خدا غایب است (۱-پاد ۱۹؛ ار ۱۵:۱۰-۲۱، ۲۰:۷-۱۸) به کندی عمل می کرد تا بالأخره به استحکام قاطعی برسد (ار ۲۶، ۳۷-۳۸). این ایمان انبیا در هر مورد در میان گروه کوچک یا بزرگتری از شاگردان و شنوندگان

گسترش می یافت (ر.ک اش ۸:۱۶؛ ار ۴۵). به این صورت این بیشتر و بیشتر همانند یک تعهد شخصی و چارچوب ذهنی به نظر می رسید که در حال جمع آوری باقی مانده ای می باشد، که توسط انبیا نبوت شده بود.

پیامبران در این جوامع کوچک قوم اسرائیل را می بینند که توسط ایمانشان در سنگ بنیادی اسرارآمیز صهیون بار دیگر متحد گشته (اش ۲۸:۱۶؛ ر.ک ۱-بطر ۲:۶-۷)، آنها قومی خواهند بود بنا شده از مسکینان که توسط ایمان به خدا (میک ۵:۶-۷؛ صف ۳:۱۲-۱۸) گرد هم آمده اند. فقط «مرد عادل به ایمان خود زیست خواهد نمود» (هفتادتنان: به وسیله ایمان خود)، (حب ۲:۴). آنگاه پیامبران نبوت کردند که دیگر هیچ قومی این چنین نجات نخواهد یافت مگر کلیسا، جامعه ای از مسکینان، که با ایمان شخصی به یکدیگر پیوسته اند. خادم یهوه نمونه ای خواهد بود برای این قوم ایماندار. در میان تجربه یعنی حتی در هنگام مرگ (اش ۵۰:۶، ۵۳) او چهره خود را در ایمان قاطع به خدا «همانند سنگ خارا» خواهد ساخت (۵۰:۷-۹؛ ر.ک لو ۹:۵۱)، که آینده قضاوت خواهد نمود (۵۳:۱۰-۱۲؛ ر.ک مز ۲۲).

۳- ایمان امتهای. مأموریت خادم به سوی امتهای گسترش می یابد (اش ۴۲:۴، ۴۹:۶). بنابراین اگر قوم اسرائیل آینده بالاتر از هر چیز در ایمان متحد شود، قادر خواهد بود تا صفوف خود را به روی امتهای باز کند. آنها نیز در ایمان خواهند آمد تا خدای واحد را بشناسند (۴۳:۱۰)، او را اقرار کنند (۴۵:۱۴، ۵۲:۱۵-۱۶؛ ر.ک روم ۱۰:۱۶؛ اش ۵۶:۱-۸) و در انتظار نجات خود از قدرت او خواهند بود (۵۱:۵-۶).

د) به سوی اجتماع ایمانداران

در قرون بعد از تبعید، قوم اسرائیل تاریخی تمایل داشت تا خود را مطابق با قوم اسرائیل آینده که توسط انبیا نبوت شده شکل دهد، بدون اینکه هرگز به سطحی برسند که دیگر یک نباشند، به «جماعتی واقعی از ایمانداران» تبدیل شوند (۱- مک ۱۳:۳).

۱- ایمان مرد حکیم، مرد فقیر، و شهیدان. مردان حکیم بنی اسرائیل همانند انبیا زمانهای درازی بود که می دانستند که آنها برای «نجات» باید فقط بر یهوه توکل کنند (امث ۲۰:۲۲). هنگامی که نجات از حد قابل رؤیت می گذرد، حکمت ما را ملزم می سازد که به خدا اعتماد کامل داشته باشیم (ایوب ۲۵:۱۹-۲۶)، در ایمانی که «می داند» که خدا قادر مطلق باقی می ماند (ایوب ۴۲:۲). حکیمان در اینجا بسیار به مسکینان که اعتماد خود را در مزامیر سروده اند نزدیک هستند.

تمامی مزامیر ایمان قوم اسرائیل را به یهوه، خدای واحد (مز ۱۸:۳۲، ۱۱۵)، خالق (۸)،

(۱۰۴)، قادر مطلق (۲۹)، خداوند باوفا (۸۹)، و پراز رحمت (۱۳۶)، برای قوم خود (۱۰۵)، و پادشاه جهانی آینده (۴۷، ۹۶-۹۹) اعلام می‌کنند. بسیاری از مزامیر اعتماد قوم اسرائیل را به یهوه بیان می‌کنند (۴۴، ۷۴، ۱۲۵). اما بالاترین شهادت‌های ایمان دعاها می‌باشند که در آنها ایمان اسرائیل در اعتمادی فردی، با کیفیتی کم نظیر گسترش می‌یابد. ایمان مرد عادل تحت جفا به خدا که دیر یا زود او را خواهد رهانید (۷، ۱۱، ۳۱، ۶۲)، اعتماد شخص گناهکار به رحمت خدا (۱۳:۴۰-۱۸، ۵۱، ۱۳۰)، اطمینان صلح‌آمیز به خدا (۴، ۲۳، ۱۲۱، ۱۳۱) قوی‌تر از مرگ (۱۶، ۴۹، ۷۳): چنین است دعای مسکینانی که جمع آوری شده با این اطمینان که در ورای تمام سختیها (۲۲) خدا برای آنها خبرهای خوش (اش ۱:۶۱؛ ر.ک لو ۱۸:۴)، و مالکیت زمین (مز ۳۷:۱۱؛ ر.ک مت ۵:۴) را رزرو کرده است، گرد هم جمع شده‌اند.

بنی اسرائیل برای اولین بار در تاریخ خود (ر.ک دان ۳) بعد از تبعید به آزار و شکنجه‌ای خونین دچار شده است (۱- مک ۱:۶۲-۶۴، ۲:۲۹-۳۸؛ ر.ک عبر ۱۱:۳۷-۳۸). شهیدان نه تنها علیرغم ایمان خود، بلکه به دلیل آن ایمان می‌میرند. در رویارویی با این عدم حضور کامل خدا، ایمان شهیدان، تضعیف نشد (۱- مک ۱:۶۲) بلکه عمیق‌تر گردید حتی به این امید، که از طریق وفاداری خدا به رستاخیز برسند (۲- مک ۷؛ دان ۱۲:۳-۳)، و جاودانگی یابند (حک ۲:۱۹-۲۰، ۳:۱-۹). بدین ترتیب با تقویت هرچه بیشتر خود، ایمان شخصی اندک اندک باقیمانده‌ای را که گیرنده وعده‌ها بودند جمع آوری نمود (روم ۵:۱۱).

۲- ایمان نوگروندگان از امتها. در همان دوره جریان‌های بشارتی در تمام اسرائیل جاری شد. تعدادی از کفار، همانند نعمان عهد باستان (۲- پاد ۵)، به خدای ابراهیم ایمان آوردند (ر.ک مز ۴۷:۱۰). در این زمان بود که تاریخ نینوا نوشته شد، هنگامی که موعظه یک پیامبر- برای شرمساری بنی اسرائیل- موجب «ایمان به خدا» می‌گردید (یون ۳:۴-۵؛ ر.ک مت ۱۲:۴۱)، و نیز تاریخ تبدیل ایمان نبوکد نصر (دان ۳-۴) یا اخیور که «ایمان می‌آورد و به خاندان اسرائیل می‌پیوندد» (یهودیه ۱۴:۱۰، ر.ک ۵:۵-۲۱): خدا به امتها فرصت می‌دهد «تا به او ایمان بیاورند» (حک ۱۲:۲؛ ر.ک نبی ۴:۳۶).

۳- نقائص ایمان قوم اسرائیل. تعقیب و آزار مسلماً شهادتی به وجود آورد، اما همچنین جنگجویانی که حاضر نبودند بدون مبارزه بمیرند (۱- مک ۲:۳۹-۴۱) تا اسرائیل را آزاد کنند (۱۱:۲). در مبارزه‌ای نابرابر آنها به خدا توکل می‌کردند که آنها را پیروز گرداند (۲:۴۹-۷۰؛ ر.ک یهودیه ۹:۱۱-۱۴). با وجودی که این به خودی خود تحسین برانگیز بود (ر.ک عبر ۱۱:۳۴ و ۳۹)، ایمان آنها تا حدودی با اعتماد به قدرت بشری آمیخته بود. یک نقیصه دیگر ایمان قوم اسرائیل را تهدید می‌کرد. شهدا و مبارزان به دلیل وفاداری خود به خدا و شریعت مردند (۱- مک ۱:۵۲-۶۴). قوم اسرائیل درواقع به این

درک رسیده بود که ایمان دربرگیرنده اطاعت از خواسته‌های عهد است. در این مسیر بود که به دلیل تکبر، بلایی که فریسیان بسیاری به آن تسلیم شدند، گرفتار آمد، ظاهرپرستی که بیشتر به آداب و رسوم بسته بود تا به درخواستهای مذهبی و اخلاقی کتب مقدسه (مت ۲۳: ۱۳-۳۰)، غرور، که برای عادل شمرده شدن بیشتر بر انسان و اعمال او متکی بود تا به فقط خدا (لو ۱۸: ۹-۱۴).

بنابراین اعتماد قوم اسرائیل به خدا خالص نبود به خاطر نقابی که مابین ایمان او و نقشه خدا قرار داشت و توسط کتب مقدسه اعلام شده بود (۲- قرن ۳: ۱۴). به علاوه ایمان واقعی به قوم اسرائیل آتی فقط وعده داده شده بود. غیریهودیان نیز به نوبه خود مشکل می‌دیدند که در ایمانی سهیم باشند که ابتدا خود را بر امید ملی یا درخواستهای سنگین عبادی گشوده بود. آنها از پذیرش آن چه چیزی عایدشان می‌شد (مت ۲۳: ۲۳)؟ نزدیک شدن به ایمان مسکینان درواقع، نمی‌توانست موجب شود که کافران در نجاتی شریک شوند که هنوز فقط یک امید بود. قوم اسرائیل و امتها فقط می‌توانستند در انتظار او باشند که ایمان را به کمال خود خواهد رسانید (عبر ۱۲: ۲، ر. ک ۱۱: ۳۹-۴۰) و روح القدس، «هدف وعده؟» را دریافت کنند (اع ۲: ۳۳).

عهدجدید

الف) ایمان در افکار و زندگی عیسی

۱- آماده سازی. این ایمان در فقر است (ر. ک لو ۱: ۴۶-۵۵) که اولین بشارت نجات را دریافت می‌کند. ناکامل در زکریا (۱۸: ۱-۲۰؛ ر. ک پید ۱۵: ۸)، نمونه در مریم (لو ۱: ۳۵-۳۷؛ ر. ک پید ۱۸: ۴)، به مرور دیگران هم سهیم شده (لو ۱-۲)، فروتنی ظاهر ابتکار الهی را از ایمان پنهان نمی‌کند. آنهایی که به یحیی تعمید دهنده ایمان داشتند نیز مسکینان آگاه بر گناهان خود هستند و نه فریسیان مغرور (مت ۲۳: ۲۱-۳۲). این ایمان موجب می‌شود که آنها بدون اینکه متوجه باشند به دور عیسی جمع شوند، که در میان آنها است (۱۱: ۳-۱۷)، و آنها را به سوی ایمان به خود هدایت می‌نماید (اع ۱۹: ۴؛ ر. ک یو ۱: ۷).

۲- ایمان به عیسی و کلام او. همه قادر بودند که «بشنوند و بینند» (مت ۱۳: ۱۳) کلام و معجزات عیسی که آمدن ملکوت را موعظه می‌نمود (۱۱: ۳-۶، ۱۳: ۱۶-۱۷). اما شنیدن کلام (۱۵: ۱۱، ۱۹: ۲۳) و «انجام» دادن آن (۷: ۲۴-۲۷؛ ر. ک تث ۵: ۲۷)، دیدن واقعی و باور کردن آن (مر ۱: ۱۵؛ لو ۸: ۱۲؛ ر. ک تث ۹: ۲۳) برای شاگردان موضوعی خاص بود (لو ۸: ۲۰). کلمات و معجزات این سؤال را مطرح می‌کرد که «او کیست؟» (مر ۵: ۴۱، ۶: ۱-۶ و ۱۴-۱۶). این سؤال آزمونی برای یحیی تعمید دهنده بود (مت ۱۱: ۲ و ۳).

رسوایی برای فریسیان (۲۲:۱۲-۲۸، ۲۳:۲۱). ایمان که طلب معجزات می نمود (لو:۵۰، ۴۸:۸) پاسخی ناتمام بود به شناخت قدرت مطلق بودن عیسی (مت:۸:۲؛ مر:۹:۲۲ و ۲۳). پطرس پاسخ حقیقی را داد: «تو مسیح هستی» (مت:۱۳:۱۶-۱۶). این ایمان به عیسی از این به بعد شاگردان را با او متحد می کند و با خودشان نیز، چون در راز شخص او شریک هستند (۱۸:۱۶-۲۰).

در اطراف عیسی که مردی فقیر بود (۲۰:۱۱) و به فقیران توجه داشت (۲:۵-۱۰، ۵:۱۱)، جماعتی از افراد فقیر، از «کوچکان» (۲۴:۰۱) تشکیل شده بود، که پیوند آنان، ارزشمندتر از هر چیز، در ایمان به او و به کلام او بود (۶:۱۸-۱۰). این ایمان از خدا می آید (۲۵:۱۱، ۱۷:۱۶) و روزی امتها در آن سهیم خواهند بود (۵:۸-۱۳، ۳۸:۱۲-۴۲). این نبوتها اکنون به انجام رسیده است.

۳- کمال ایمان. هنگامی که عیسی، آن خادم رنجدیده راه را به سوی اورشلیم پیش گرفت و تا به مرگ مطیع گردید (فی ۷:۲-۸) «روی خود را به عزم ثابت» به سوی اورشلیم نهاد (لو:۵۱؛ ر.ک اش ۷:۵۰). در حضور مرگ (عبر ۲:۱۲) ایمان فرد مسکین را (لو:۲۳:۴۶ = مز ۳۱:۶؛ مت ۴۶:۲۷ = مز ۲۲) و اعتماد قاطع به «کسی که می تواند» از طریق رستاخیز «او را از مرگ برهاند» (عبر ۷:۵) «به کمال رسانید» (عبر ۲:۱۲).

شاگردان با وجود آگاهی از رازهای ملکوت (مت:۱۳:۱۱) با سختی به دنبال او رفتند، در راهی که در آن با ایمان می باید به دنبال پسر انسان می رفتند (۲۱:۱۶-۲۳). آنها از اطمینانی که نگرانی و ترس را به کنار می زند (لو:۲۲:۳۲) برخوردار نبودند (مر:۳۵:۴-۴۱؛ مت ۵:۱۶-۱۲). از این به بعد آزمایش احساسات (مت:۲۶:۴۱) برای آنها یک رسوایی خواهد بود (۳۳:۲۶). آنچه که آنها می بینند امتحان سختی برای ایمان آنها خواهد بود (ر.ک مر ۳۱:۱۵ و ۳۲). ایمان خود پطرس، در حالی که از بین نرفته بود- زیرا که عیسی برای آن دعا کرده بود (لو:۲۲:۳۲)- جرأت آن را نداشت که خودش را ظاهر سازد (۲۲:۵۴-۶۲). ایمان شاگردان نیز می بایستی گامی تعیین کننده بردارد تا بتواند به ایمان کلیسا تبدیل شود.

ب) ایمان کلیسا

۱- ایمان وابسته به رستاخیز. حرکت هنگامی شروع شد که شاگردان، پس از تردیدهای بسیار با توجه به ظاهر شدنهای عیسی (مت:۱۷:۲۸؛ مر:۱۱:۱۶-۱۴؛ لو:۱۱:۲۴)، به رستاخیز او ایمان آوردند. آنها با شهادت بر هر آنچه که عیسی گفته و انجام داده بود (اع ۱۰:۳۹)، او را «خداوند و مسیح» اعلام نمودند که در او وعده ها به روشنی به انجام رسیده بود (۲:۳۳-۳۶). ایمان آنها اینک قادر بود که تا «به حد خون»

پیش برود (ر.ک عبر ۱۲:۴). آنها شنوندگان خود را دعوت می‌کنند که در آن سهم شوند و از وعده آن در مورد بخشودن گناهان خود سود ببرند (اع ۳۸:۲-۳۹، ۴۳:۱۰). ایمان کلیسا نیز متولد می‌شود.

۲- ایمان به کلام. ایمان، قبل از هر چیز، باور به دریافت موعظه شاهدان انجیل (اع ۷:۱۵؛ ۱- قرن ۱۵:۲)، به کلام (اع ۴۱:۲؛ روم ۱۷:۱۰؛ ۱- پطرس ۲:۸)، و اقرار به خداوند بودن عیسی است (۱- قرن ۱۲:۳؛ روم ۹:۱۰؛ ر.ک ۱- یو ۲۲:۲). این پیام اولیه که به عنوان یک سنت انتقال داده شده (۱- قرن ۱۵:۳-۱) قادر خواهد بود خود را غنی سازد و تعلیمی دقیق تر گردد (۱- تیمو ۴:۶؛ ۲- تیمو ۱:۴-۵)؛ این کلام انسانی همیشه برای ایمان خواهد بود، همان کلام خدا (۱- تسلا ۲:۱۳). کفار برای اینکه آن را دریافت کنند باید بت‌هایشان را رها نمایند و به سوی خدای زنده و حقیقی بازگردند (۱- تسلا ۱:۸-۱۰)، همه می‌توانند تشخیص دهند که خداوند عیسی نقشه خدا را به کمال می‌رساند (اع ۲۱:۳-۲۶، ۱۳:۲۷-۳۷، ر.ک ۱- یو ۲۴:۲). در دریافت تعمید است که به پدر، پسر و روح القدس اقرار می‌کنیم (مت ۲۸:۱۹).

این ایمان، آن طوری که پولس آن را می‌بیند، انسان را به درک «خزائن حکمت و علم» که در مسیح نهفته است می‌رساند (کول ۳:۲)؛ حکمت خدا که توسط روح القدس آشکار می‌شود (۱- قرن ۲)، بسیار متفاوت از حکمت انسانی (۱- قرن ۱۷:۱-۳۱؛ ر.ک یع ۱:۲-۵، ۱۳:۳-۱۸؛ ر.ک اش ۱۴:۲۹) و شناخت مسیح و محبت او (فی ۳:۸؛ افس ۳:۱۹؛ ر.ک ۱- یو ۳:۱۶).

۳- ایمان و زندگی فرد تعمید یافته. آن که به کلام ایمان آورده است، با هدایت ایمان به تعمید و دستگذاری، که او را عضو کامل کلیسا می‌کند، در تعلیم، در روح و در نیایش این کلیسا (اع ۴۱:۲-۴۶) شرکت می‌جوید. زیرا که در کلیساست که خدا با نجات آنهایی که ایمان آورده‌اند نقشه خود را تحقق می‌بخشد (۲:۴۷-۱۸:۱)؛ ایمان توسط اطاعت از این نقشه خدا توسعه می‌یابد (اع ۷:۶؛ ۲- تسلا ۱:۸). این در فعالیت زندگی اخلاقی (۱- تسلا ۱:۳؛ یع ۱:۲۱-۲۲) و وفادار به شریعت مسیح آشکار می‌شود (غلا ۲:۶؛ روم ۸:۲؛ یع ۱:۲۵، ۲:۱۲) و از طریق محبت پدران عمل می‌کند (غلا ۵:۶؛ یع ۲:۱۴-۲۶). این ایمان، در وفاداری تاحد رویارویی با مرگ طبق نمونه عیسی (عبر ۱۲:۲؛ اع ۷:۵۵-۶۰)، به عنوان اعتمادی به او که «به او ایمان آورده است» (۲- تیمو ۱:۱۲؛ ۴:۱۷-۱۸) وفادار می‌ماند. ایمان به کلام، اطاعت در اعتماد- این گونه است ایمان کلیسا، که گم‌شدگان را از نجات یافتگان جدا می‌سازد (۲- تسلا ۱:۳-۱۰؛ ۱- پطرس ۲:۷-۸؛ مر ۱۶:۱۶).

ج) پولس قدیس و نجات به وسیله ایمان

برای کلیسای تازه متولد شده، همانند برای عیسی، ایمان فیض خدا بود (اع ۱۱: ۲۱-۲۳، ۱۶: ۱۴؛ ر. ک ۱- قرن ۱۲: ۳). هنگامی که امتها ایمان یافتند این خود خدا بود که «دل‌های آنان را با ایمان طاهر نمود» (اع ۱۱: ۱۸، ۱۴: ۲۷، ۱۵: ۷-۹). آنها «به خاطر اینکه ایمان آورده بودند» همان روح القدس را دریافت کردند که یهودیان ایماندار (۱۷: ۱۱). آنها آنگاه مورد قبول کلیسا واقع شدند.

۱- ایمان و شریعت یهود. اما یک مسئله بزودی به وجود آمد: آیا آنها باید تسلیم ختنه و شریعت یهود شوند (اع ۱۵: ۵؛ غلا ۲: ۴)؟ پولس با مشورت با رسولان و کشیشان (اع ۱۵؛ غلا ۳: ۲-۶) فکر کرد که بی‌معنی و پوچ است اگر امتها را ملزم به «یهودی شدن» بکنند زیرا این ایمان به مسیح بود که خود یهودیان را نجات داده بود (غلا ۲: ۱۵-۱۶). هنگامی که آنها خواستند تا ختنه را بر مسیحیان غلاطیه تحمیل کنند (۲: ۵، ۱۲: ۶) پولس دریافت که این موعظه به انجیلی دیگر است (۱: ۶-۹). این بحران جدید برای او فرصتی بود در تعمق عمیق بر نقش شریعت و ایمان در تاریخ نجات.

از زمان آدم (روم ۵: ۱۲-۲۱) همه انسانها، چه کافر و چه یهود، در برابر خدا گناهکار هستند (۱: ۸-۳: ۲۰). شریعت که برای زندگی وضع شده، گناه و مرگ را ایجاد نمود (۷: ۷-۱۰؛ غلا ۳: ۱۰-۱۴ و ۱۹-۲۲). آمدن (غلا ۴: ۴-۵) و مرگ مسیح با بر ملا کردن عدالت خدا (روم ۳: ۲۱-۲۶؛ غلا ۲: ۱۹-۲۱) که توسط ایمان به دست می‌آید (غلا ۱۶: ۱؛ روم ۳: ۲۲، ۵: ۲) به این وضعیت پایان داد. نقش شریعت آنگاه به پایان رسید (غلا ۳: ۲۳-۴: ۱۱). این حکومت وعده بود- که اینک در عیسی تحقق یافته بود- که مسلط گردید (غلا ۳: ۱۵-۱۸): مسیحیان همانند ابراهیم توسط ایمان بدون شریعت تبرئه شده‌اند (روم ۴: ۳-۹؛ غلا ۳: ۶-۹؛ ر. ک پید ۱۵: ۶، ۱۷: ۱۱). برحسب انبیاء انسان عادل به وسیله ایمان زیست خواهد نمود (حب ۲: ۴ = غلا ۳: ۱۱؛ روم ۱: ۱۷) و باقی مانده قوم اسرائیل (روم ۱۱: ۱-۶) نجات می‌یابند تنها در صخره‌ای که در حضور خدا قرار داده شده (اش ۲۸: ۱۶ = روم ۹: ۳۳، ۱۰: ۱۱)، که اجازه می‌یابد که به روی تمام امتها گشوده شود (روم ۱۰: ۱۴-۲۱؛ ۱- پطر ۲: ۴-۱۰).

۲- ایمان و فیض. «انسان توسط ایمان بدون اعمال شریعت عادل شمرده می‌شود» (روم ۳: ۲۸؛ غلا ۲: ۱۶). این اظهار نظر پولس تأییدی است بر بی‌فایده بودن انجام شریعت تحت نظام ایمان. اما شاخص‌تر بدین معنی است که نجات چیزی جز فیض خدا نیست که از طریق ایمان به دست می‌آید (روم ۴: ۴-۸). پولس مسلماً آگاه است که

ایمان باید (غلا ۵:۶؛ ر. ک یع ۲:۱۴-۲۶) در اطاعت از روح القدس در هنگام تعمید (غلا ۵:۱۳-۲۶؛ روم ۶، ۸:۱-۱۳) «کار» کند. اما او شدیداً بر این واقعیت تأکید می‌کند که ایماندار نمی‌تواند به «عدالت خود» «مباهات کند» یا در اعمالش حمایت شود، آن‌گونه که سولس فریسی می‌کرد (فی ۳:۹ و ۲-قرن ۱۱:۱۶-۱۲:۴). حتی اگر «وجدانش او را سرزنش نکند» در حضور خدا (۱-قرن ۴:۴)، او فقط بر خدا توکل می‌کند که «در او عمل می‌کند و هم اراده و هم فعل را به عمل ایجاد می‌کند» (فی ۲:۱۳). بنابراین او نجات خود را «به ترس و لرز به عمل می‌آورد» (فی ۲:۱۲) اما همچنین با امیدی نشاط‌انگیز (روم ۵:۱-۱۱، ۸:۱۴-۳۹). ایمان او به او اطمینان می‌دهد «از محبت خدا که در مسیح عیسی متجلی شد» (روم ۸:۳۸ و ۳۹؛ افس ۳:۱۹). به لطف پولس ایمان جماعت اولیه به عید گذر با وجدانی پاک ادامه یافت. همچنین از ناپاکی‌ها و محدودیت‌هایی که بر ایمان قوم اسرائیل تأثیر می‌گذاشت، آزاد گردید. این ایمان کلیساست.

د) ایمان به کلمه جسم پوشیده

در پایان عهدجدید، ایمان کلیسا همراه با ایمان یوحنا قدیس بر آغاز آن تعمق می‌کند. برای رویارو شدن با آینده به سوی او که به آن کاملیت داده است باز می‌گردد. ایمانی که یوحنا از آن صحبت می‌کند همانی است که در اناجیل نظیر صحبت می‌شود. این ایمان جماعت شاگردان را در اطراف عیسی گرد می‌آورد (یو ۱۰:۲۶-۲۷؛ ر. ک ۱۷:۸)؛ توسط یحیی تعمید دهنده هدایت شده (۱:۳۴-۳۵، ۵:۳۳-۳۴) جلال عیسی را در قانا مکشوف می‌سازد (۲:۱۱)؛ «کلام او را» دریافت می‌نماید (۱۲:۴۶-۴۷) و «صدای او را می‌شنود» (۱:۶۲-۷۲؛ ر. ک تث ۴:۳۰)؛ خود را از طریق لبهای پطرس در کفرناحوم تأیید می‌کند (۶:۷۰-۷۱). درد و رنج آزمایشی برای آن است (۱۴:۱ و ۲۸-۲۹، ر. ک ۳:۱۴-۱۵) و رستاخیز هدفی تعیین کننده (۲۰:۸ و ۲۵-۲۹).

اما انجیل چهارم بیشتر از حتی اناجیل نظیر، انجیل ایمان است. در آنجا ایمان قبل از هر چیز صراحتاً بر عیسی و جلال الهی او متمرکز شده. ایمان به عیسی (۴:۳۹، ۶:۳۵) و در نام او (۱:۱۲، ۲:۲۳) لازم است. ایمان به خدا و به مسیح یکی است (۱۲:۴۴، ۱۴:۱، ر. ک ۸:۲۴ = خروج ۳:۱۴). زیرا عیسی و پدر یکی هستند (۱۰:۳۰، ۱۷:۲۱). این اتحاد خود هدف ایمان است (۱۴:۱۰-۱۱). ایمان باید به واقعیت نادیدنی جلال عیسی برسد بدون نیاز به دیدن نشانه‌ها که آن را آشکار می‌کند (۲:۱۱-۱۲، ۴:۴۸، ۲۰:۲۹). اما اگر در حقیقت نیاز به دیدن (۲:۲۳، ۱۱:۴۵) و لمس کردن دارد (۲۰:۲۷)، به همین شکل به شناختن و دانستن (۶:۶۹، ۸:۲۸) و به تعمق (۱:۱۴، ۱۱:۴۰) در نادیدنی دعوت شده است.

علاوه بر این، یوحنا بر ویژگی فعلی نتایج نادیدنی ایمان تأکید دارد. برای کسی که ایمان دارد داوری نخواهد بود (۲۴:۵). او هم اکنون برخیزانیده شده است (۲۵:۱۱-۲۶، ر.ک ۴۰:۶)، در نور راه می‌رود (۴۶:۱۲)، و حیات جاودانی را دارد (۱۶:۳، ۴۷:۶). از طرفی دیگر «هر که ایمان نیاورد الآن بر او حکم شده است» (۸۱:۳). ایمان همچنین بر عظمت انتخابی ضروری مابین مرگ و زندگی، نور و ظلمت تأکید دارد؛ و بر انتخابی دشوارتر زیرا به اعمال کسی که این ایمان به او پیشنهاد می‌شود (۱۹:۳-۲۱) بستگی دارد.

این تأکید یوحنا بر ایمان، بر هدف صحیح آن، و بر اهمیت آن به وسیله هدف انجیل او توضیح داده می‌شود: ترغیب نمودن خوانندگان یوحنا به شراکت در ایمان او با این اعتقاد که «عیسی مسیح است، پسر خدا» (۰۳:۰۲)، تا از طریق ایمان به کلمه جسم پوشیده فرزندان خدا شوند (۱۴-۹:۱). انتخاب ایمان از طریق شهادت یوحنا امکان پذیر می‌ماند (۱-یو ۳:۲-۳). این ایمان، ایمان سنتی کلیساست: ایمان که به عیسی به عنوان پسر اقرار می‌کند، (۱-یو ۲۳:۲-۲۷، ۱:۵) می‌باید در حیاتی بدون گناه گسترش یابد (۱۰-۹:۳)، حیات بخشیده شده توسط محبت پدری (۱۰:۴-۱۲، ۵:۱-۵). یوحنا نیز همانند پولس (روم ۸:۳۱-۳۹؛ افس ۳:۱۹) می‌گوید که این منجر به شناخت محبت خدا برای انسانها می‌گردد (۱-یو ۴:۱۶).

کتاب مکاشفه با توجه به مبارزه‌ای که خواهد آمد، ایمانداران را نصیحت می‌کند به «صبر و وفاداری قدیسین» (مکا ۱۳:۱۰) تا به مرگ. در سرچشمه این وفاداری همیشه ایمان به اوست که می‌تواند بگوید «مرده شدم و اینک تا ابدآباد زنده هستم» (۸۱:۱)، کلمه خدا که ملکوت او را برقرار می‌کند (۱۹:۱۱-۱۶؛ ر.ک اع ۴:۲۴-۳۰). روزی که ایمان به پایان خواهد رسید «ما خدا را آن طوری که هست خواهیم دید» (۱-یو ۳:۲) آن روز ایمان دوباره اعلام خواهد شد: «پیروزی که دنیا را مغلوب می‌سازد ایمان ماست» (۴:۵).

ر.ک: آمین- ابراهیم: ب ۲- ازدواج: عهدعتیق ب ۳؛ عهدجدید الف- اطاعت: ب ۳- اعتماد: ۳- امید- ایمان- بقیه/باقی: عهدعتیق ۳و ۴؛ عهدجدید- بیابان/صحرا: عهدعتیق الف ۲و ۳؛ عهدجدید الف ۱- پیروی: ۱- تقوی/دینداری: عهدعتیق- حقیقت/راستی- خادم خدا: ب- خطا- خوشی: عهدعتیق ب ۲- زنا- شاهد/شهادت- صبر- صخره: ۱- عدالت- عهد/پیمان- فضایل و رذائل: ۱- فیض: ب ۱و ۲- محبت: الف- مریم: د ۲- مشیت الهی: ۲- ناامیدی: ج- نمونه- وعده‌ها. CS & MFL

باروری و حاصلخیزی

خداوند، کسی که تمامیت بی حدش باروری غیرقابل تصور است، آدم را به صورت خود، به تصویر تنها پسرش، خلق کرد، باروری الهی و ابدی را تنها در خودش، تمام کرد. برای به دست آوردن این راز، انسان هنگام انتقال حیات، تصویر خودش را به مرور زمان منتقل می کند، بنابراین از طریق نسلها زنده می ماند.

الف) دعوت به باروری

به طور متوالی از بدو زمان، فرمان خالق وجود داشته است: «بارور و کثیر شوید» و به موجودات اجازه داده شد تا زمین را پر کنند.

۱- **فرمان و برکت دادن.** در چنان فرمانی خداوند قدرت پاسخگویی را می دهد. آن مفهومی از برکت دادن است که مرد و زن، بعد از اینکه فرمان در میان نباتات و حیوانات تأثیر گذاشت، قادر به «آفرینش» موجودی شبیه به خودشان هستند. لذت باروری، حوا، مادر حیات را بر آن داشت که بعد از اولین فرزند خود گفت: «مردی از یهوه حاصل نمودم» (پید ۴:۱). کتاب آفرینش تاریخچه نسلهای انسان است: شجره نامه، حکایتها، اشتیاق تولد، مشکلات، دشواریها، نقشه های ازدواج، روش صحیح باروری - مثل یک سمفونی گسترش یافته در یک تار توسط خداوند در سپیده دم، نواخته شد. خداوند این روایت را با برکت دادنهایش نشانه ای گذاشت که علاوه بر وعده دادن زمین اعلام کرد: «ذریه تو را کثیر سازم مانند ستارگان آسمان و مثل ریگهایی که بر کناره دریاست» (پید ۲۲:۱۷). در مورد اورشلیم بعد از تبعید نیز چنین بود که فرزندان را دید که از دور به سوی او می آیند (اش ۴۹:۲۱، ۵۴:۱-۳، ۶۰:۴-۱۵، ۶۲:۴).

۲- **حمایت از منابع حیات.** دو نویسنده، در میان آموزشهای دیگرشان، احترام را با آن خاستگاه های حیات که باید احاطه شوند، نشان می دهند. نگریستن بر پدر برهنه هنگامی که مست است منع گردیده، و موجب لعنت و نفرین می شود (پید ۹:۲۰-۲۷). خداوند خودش هنگامی که رحمهای همسران پدرسالاران در معرض تهدید قرار گرفته است، مداخله می کند. یا ابی ملک (پید ۲۰، ۲۶:۷-۱۲) چگونه جرأت می کند اعمال انسانی خویش را با عمل خداوند ترکیب کند؟ و اگر اوانان خودخواه بر زمین انزال کرد و از آفرینش جلوگیری کرد، پس خود او زندگیش را از دست داد (پید ۳۸:۸-۱۰).

۳- احکام و سرودها. بعدها احکامی برای جلوگیری از باروری انسانها با منع قوانین مشخصی، به وجود آمد: احکامی در رابطه با حیض زنان (لاو ۲۰:۱۸)، حمایت از دختران جوان و نامزدهایشان (تث ۲۲:۲۳-۲۹)، و فرامینی برای بعضی از اعمال (تث ۲۵:۱۱-۱۲). حتی اگر این قوانین، که بدون شک از دوران قبل از میلاد مسیح از محارم شرعی آمده است، توسط مردمان منتخبی در امر باروری، به دقت یافته اقتباس و جهت داده شده‌اند. و در احکام است که: «اگر به یهوه وفادار هستی، میوه بطن تو مبارک خواهد بود» (تث ۲۸:۴).

در پس آن، مزامیر به صورت گروهی تکرار می‌کند: «اینک پسران میراث از جانب خداوند می‌باشند و ثمره رحم، اجرتی از اوست» (مز ۱۲۷:۳؛ ر. ک ۱۲۸:۳؛ امث ۱۷:۶). و سپس یک درخواست قدیمی به همسران جوان وجود دارد: «تو خواهر ما هستی، مادر هزار کرورها باش!» (پید ۲۴:۶۰؛ روت ۴:۱۱-۱۲).

ب) در جستجوی اولاد

همراه با برکت دادن الهی و اشتیاق انسان به زندگی بخشیدن، رؤیای هر انسانی است که نامش بعد از مرگش، جاودانی شود.

۱- اشتیاق عمیق ذاتی در روایتی که افتضاح آمیز به نظر می‌رسد اما در سنت یهودی آینده، تشویق شده بود، بیان گردیده است (پید ۱۹:۳۰-۳۸). و این روایت زندگی دختران لوط است که به تنهایی زندگی می‌کردند و تصمیم گرفتند که قبل از مرگ صاحب فرزندی شوند و ترتیبی دادند که پدرشان بدون آنکه بداند چه می‌کند، برای آنها فرزندی به وجود آورد. این داستان زنای با محارم که به طور حتم، توسط احکام (ر. ک لاو ۱۸:۶-۱۸) محکوم شده بود، به عنوان سرزنشی علیه موآب قرار گرفت، اما آغازی برای تحسین زیرکی دختران حوّا بود که با این روش خواست خالق خود را به انجام رساندند.

۲- احکام لاوی (تث ۲۵:۵-۱۰) از مردی که بدون فرزند بمیرد دفاع می‌کند (روت ۴:۵ و ۱۰). برادر شوهر همسر بی‌فرزند بایستی در شرایط مختلف، برای او فرزندی به وجود آورد. شعر روت برای افتخار باروری که او علی‌رغم مرگ یا تبعید مطمئن شده بود، نوشته شده است. و روایت تamar را نقل می‌کند که بدون تأمل به شکل فاحشه‌ای تغییر قیافه داد تا بارور شود، علی‌رغم خودپرستی برادر شوهرش، اونان و بی‌عدالتی پدر شوهرش، یهودا (پید ۳۸:۶-۲۶؛ ر. ک روت ۴:۱۲؛ مت ۳:۱).

۳- در ستیز در مقابل نازایی، یهودیان به شیوه فرزندخواندگی متوسل شدند که به طور قانونی کنیز فرزندی متولد می کرد و از آن پس به عنوان پسر خود او به وسیله همسر (پید۱۶:۲، ۳۰:۳...) یا دختر (روت۱۶:۴-۱۷) نگهداری می شد. در شجره نامه دقت کمی برای دنبال کردن نسلها از پدر به پسر می شود. اگر زندگی دادن فیزیکی اساسی برای اصلیت پدری است، معنای آن تنها این نیست زیرا برکت دادن الهی به سهولت مطابق با گروه خونی نیست. هنگامی که کتاب پیدایش، نشان می دهد که زمین چگونه از آدمیان پر شد، شجره نامه ها توانستند یک مرد را به عنوان پدر تمام شهر یا ملت معرفی کنند. نویسنده به این وسیله می خواهد بگوید که در خاستگاه ملتها سؤالاتی نه فقط در رابطه با توسعه یک خانواده بلکه در مورد مهاجرت، ازدواجها، عهد و پیمانها و پیروزیها وجود دارد. مطمئناً ریسمان نژادی می توانست وسعت داده شود و یک معنی روحانی پیدا کند. در اولاد ابراهیم، جدید الایمانان به گروه ویژه ای خواهند پیوست.

ج) باروری در مسیح

این تصویر خداوند در عیسی مسیح آشکار شده است که این اشتیاق برای باروری را از بین نبرده بلکه آن را به انجام می رساند و تمام نشانه هایش را به او می دهد.

۱- عیسی مسیح و نسلهای انسان. مطابق با عهد قدیم، نسب نامه انسان از طریق نسلهایش به دست می آید (پید۵:۱۰، ۱۱:۱۰، ۱۹:۲۵)، و تمام روایت مشتاقانه به آینده می نگرد که این وعده ها به انجام خواهد رسید. عیسی خودش، جسماً هیچ اولادی ندارد اما اجداد و اصلیت روحانی دارد.

الف: مسیح در پایان روایت کتاب مقدس، در تمامیت زمان می آید (پید۴:۴). طبق کتاب خنوخ او هفت هفته را که از مسیح تا دعوت ابراهیم است آغاز کرد. ممکن است که شمارش سه در چهارده نسل از شجره نامه مسیح، نظریه متی باشد (مت۱:۱-۱۷). عیسی خودش را به عنوان آخرین وارث برای تمام نسلهایش که در طول دورانها منتظرش هستند، معرفی می کند.

ب: مسیح اصل عمومیت را که در عهد عتیق گفته شده است به انجام می رساند. نام چهار زن به اجبار وارد شجره نامه شده است. آنها اسامی زنان پدرسالاران نیستند بلکه بیگانگان یا مادرانی هستند که در شرایط غیرمعمولی فرزند به دنیا آورده اند: تamar (پید۳۸) و راحاب (یوشع۱۱:۲)، روت (روت۱:۱۶، ۲:۱۲) و بتشبع (۲- سمو۳:۱۱). گل اسرائیل در اجداد خود کسانی را دارد که به خاک غریبه‌دوی، به خاک ناعادل، چسبیده اند. و آنها آن را در زمان جلال و از انسانهای گناهکار به ارث برده اند. در مقابل این باروری جسمی، زایش الهی و کاملاً پاک از کسی که از روح القدس فرزندی به وجود آورده است، قرار دارد.

ج: مسیح پایان تاریخ است، زیرا او آدم جدید است که نسبش را متی ثبت کرد (مت ۱:۱؛ ر. ک پید ۵:۱). آینده قبلاً در او، که باید می آمد، آمده است. در اوست که گذشته معنا می یابد. عیسی در یک نسل روحانی، انتقال زمینی برکت خدا را به انجام می رساند. قوم اسرائیل با تولد پسران کوچک، زیاد می شود: جسم مسیح در میان روح پسران خدا، رشد می یابد.

۲- حیات ایمان و باروری باکره. عیسی صلاح ندید که فرمان کتاب پیدایش را در مورد باروری انجام دهد. در عوض او قانون یهودیت را که ادعا می کرد: «نزائیدن، ریختن خون انسان است» را از بین برد. و به جای آن او حتی پاک بودن را نیز ترغیب کرد (مت ۱۹:۱۲). بیشتر از آن، او معنای باروری را نیز آشکار ساخت.

قبل از هر چیز او این کار را با احترام به مریم مقدس انجام داد. و زیبایی کار مادرانه او را منکر نشد. اما به زنی که از بخت خوب او شادی کرد، مقصودش را بیان نمود: «خوشابه حال آنانی که کلام خدا را می شنوند و آن را حفظ می کنند» (لو ۱۱:۲۷). مریم متبارک خوانده شد زیرا او ایمان داشت؛ او با زایش در بکارت، الگویی برای تمام کسانی است که با ایمانشان تنها به خدا وفادار هستند.

عیسی حتی مشخص می کند که ایمان با چه مفهومی، باروری روحانی است. او می خواهد نگاهی به والدین فیزیکی اش کند و می پرسد: «چه کسی مادر من است؟ چه کسانی برادران من هستند؟ هر کسی اراده خدا را بجا آورد، همان برادر، خواهر و مادر من است» (مت ۱۲:۴۸-۵۰). خدا در به وجود آوردن پسرش همه چیز را انجام داده و گفته است. ایمانداری که خودش را با خدا متحد می کند در نسل پسرش سهیم است. باروری روحانی از پیش، کارت ایمان را مطرح می کند.

۳- بکارت کلیسا. ایمانداران در حمایت برای باروری روحانی خودشان، در باروری تمام کلیسا، مشارکت می کنند. کارشان مانند زنی است که فرزندی می زاید و مادر فرزند پسری است (مکا ۱۲). در ابتدای امر این کار وظیفه رسول است همان گونه که پولس در یک رفتار ویژه با کلمات و حیاتش، نشان داد. مثل یک مادر، تولد جدیدی به وجود آورد (پید ۴:۱۹)، بچه های کوچکش را تغذیه کرد و از آنها مراقبت نمود (۱- تیمو ۲:۷؛ ۱- قرن ۳:۲). مثل تنها پدرشان، آنها را در مسیح تولید کرد (۱- قرن ۴:۱۵)، و آنها را به طور استوار، تشویق نمود (۱- تس ۲:۱۱). این تصاویر فقط استعاره نیستند. آنها وجود معتبری از رسولان را در کلیسا، توصیف می کنند.

هم چنین هر ایمانداری باید چهار میوه به کلیسا آورد همان گونه که یک شاخه حقیقی، یک تاک حقیقی به وجود می آورد (یو ۱۵:۸ و ۸). با این اعمال است که ایمانداران پدر خود را که در آسمان است تمجید می نمایند (مت ۵:۱۶) پدری که سرمنشأ تمام باروریهاست.

ر.ک: ازدواج- امورجنسی: الف ۱- بذرافشانی: ب ۱- برکت دادن- بکارت- پدر و پدران: الف، ب- تاک: ۲- تولدتازه- خانه/منزل/خاندان: الف ۲- خلوت/انزوا: الف ۲، ب ۲- دیدار: عهدعتیق ۱- رشد- زن: عهدعتیق ۲؛ عهدجدید ۱- زندگی/حیات- طوفان/سیل: ۱و۳- فرزند/کودک- فیض: ه- کارها: عهدعتیق ب ۲- مادر- مرگ: عهدعتیق ج ۴؛ عهدجدید ب ۲، ج ۳- میوه- نازایی- نسل . XLD

بدن مسیح

در عهدجدید، بدن مسیح در راز فدیة از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است. خود این اصطلاح دارای معانی گوناگونی است. این عبارت اغلب نشانگر بدن خود عیسی است و برخی اوقات به بدن او در آیین سپاسگزاری اشاره می کند و در جای دیگری به بدنی تبدیل می شود که ما اعضای آن هستیم و نیز بدنی که کلیساست.

الف) بدن خود عیسی

۱- عیسی وزندگی جسمانی او. این حقیقت که عیسی در زندگی جسمانی ما سهیم شد، در هر صفحه از عهدجدید نمایان است. پولس شهادت می دهد که عیسی بر حسب جسم از نسل پدران قوم و از نسل داود است (روم ۱: ۳، ۵: ۹)، و از زن متولد شده است (غلا ۴-۴). واقعیت مربوط به ذات انسانی عیسی آن چنان در اناجیل مشهود است که اشاره آشکار به بدن او لزومی ندارد. او گرسنگی (مت ۲: ۴)، خستگی (یو ۴: ۶)، تشنگی (یو ۴: ۷)، خواب (مر ۴: ۳۸) و درد و رنج را تجربه می کند. یوحنا برای تأکید بر آن حقایق بیشتر در مورد جسم عیسی سخن می گوید (یو ۱: ۱۴) و کسانی را که تکذیب می کنند «عیسی در جسم آمده» مورد لعن و نفرین قرار می دهد (۱- یو ۴: ۲؛ ۲- یو ۷).

۲- مرگ جسمانی عیسی. اشارات مربوط به جسم عیسی در روایات مربوط به رنج و عذاب شدت می یابند. در طی ضیافت برپا شده در شهر بیت عنیا، جسم او برای تدفینش تدهین می شود (مت ۲۶: ۱۲). سرانجام او بر صلیب می میرد (مت ۲۷: ۵۰) و در قبر گذاشته می شود (مت ۲۷: ۵۸-۶۰؛ یو ۱۹: ۳۸-۴۰). اما این عاقبت ناخوشایند انسان که همه انسانها را فرامی گیرد، مفهومی خاص در راز نجات دارد؛ زیرا عیسی بر روی صلیب، در جسم خویش متحمل گناهان ما شد (۱- پط ۲: ۲۴)، و خدا در این بدن جسمانی و با سپردن آن به مرگ، ما را با خود آشتی داد (کول ۱: ۲۲). این بدن مسیح، که بره حقیقی گذر است (۱- قرن ۵: ۷)، وسیله ای برای فدیة ما بوده است، از پهلوی شکافته او خون و آب جاری شده است

(یو ۳۳:۱۹). رساله به عبرانیان توجه خاصی به بدن عیسی معطوف می‌سازد تا قربانی مسیح را به تصویر کشد. عیسی با ورودش به جهان، خود را تقدیم نمود زیرا خدا «بدنی برای او مهیا ساخت» (عبر ۱۰:۵)، و سرانجام «با قربانی بدن عیسی» بود که او ما را یک مرتبه و برای همیشه تقدیس نمود (عبر ۱۰:۱۰).

۳- بدن جلال یافته عیسی. این راز یقیناً با مرگ جسمانی عیسی کامل نشد، بلکه فقط با رستاخیز او. انجیل نگاران در عین حال که بر واقعیت بدن مسیح قیام کرده در توصیف ظهورهای او تأکید می‌کنند (لوقا ۲۴:۳۹ و ۴۲؛ یو ۲۰:۲۷)، نشان می‌دهند که این بدن به محدودیتهای پیش از رنج و عذابش مقید نمی‌باشد (یو ۱۹:۲۰ و ۲۶). این بدن دیگر «یک بدن جسمانی» نیست (۱- قرن ۱۵: ۴۴)، بلکه «بدن جلال» (فی ۳: ۲۱)، و یک «بدن روحانی» است (۱- قرن ۱۵: ۴۴). بنابراین به شیوه‌ای بارز مفهوم مقدس بدن عیسی در مشیتی نوین که با راز تن‌گیری آغاز شد، آشکار می‌گردد. این بدن که از بین برده شد و در سه روز بازسازی گردید، اکنون جای معبد قدیم را به عنوان نشانه حضور خدا در میان آدمیان می‌گیرد (۱- یو ۲: ۱۸-۲۲).

ب) راز مقدس بدن مسیح

۱- این است بدن من. پس از رستاخیز، بدن مسیح تنها از وجود آسمانی و نامرئی دست راست خدا برخوردار نمی‌باشد (عبر ۱۰:۱۲). عیسی پیش از مرگش مراسمی را با استفاده از نشانه‌ها برای ابدی ساختن حضور دنیوی قربانی بدنش برقرار ساخت. روایات مربوط به برپایی راز مقدس سپاسگزاری نشان می‌دهند که این مراسم عبادی در رابطه با صلیب برپا شده بود که وقوع آن نزدیک بود و در نتیجه مفهوم مرگ جسمانی عیسی را آشکار می‌سازد: «این است بدن من که برای شما پاره می‌شود» (۱- قرن ۱۱: ۲۴)، «این است خون من از عهد جدید که در راه بسیاری ریخته می‌شود» (مر ۱۴: ۲۴). از این رو نشانه نان و شراب اکنون که بدن عیسی تسلیم شد و خونسش که ریخته شد را جلوه گر می‌سازد.

۲- تجربه راز سپاسگزاری کلیسا. هرگاه این مراسم در کلیسا تجدید می‌گردد، به یادگاری مرگ مسیح انجام می‌گیرد (۱- قرن ۱۱: ۲۴-۲۶). این یادآوری در عین حال در نور رستاخیز جای می‌گیرد که با آن بدن مسیح به «روح حیات بخش» مبدل می‌شود (۴۵: ۱۵). به علاوه، راز سپاسگزاری دارای بعد آخرتی نیز می‌باشد زیرا بازگشت خداوند را اعلام نموده و آدمیان را دعوت می‌کند تا به آینده بنگرند (۲۶: ۱۱). بنابراین، کلیسا با این مراسم در تجربه‌ای منحصر به فرد در شراکت بدن مسیح سهیم می‌گردد، که باعث می‌شود یک بار دیگر تمام عناصر لازم جهت راز نجات را احیا سازد.

ج) کلیسا بدن مسیح

۱- **اعضای یک بدن واحد.** با دریافت عشای ربانی متوجه می‌شویم که به اعضای بدن مسیح بدل شده‌ایم «نانی را که پاره می‌کنیم آیا شراکت در بدن مسیح نیست؟ زیرا ما که بسیاریم یک نان و یک تن می‌باشیم» (۱-قرن ۱۰:۱۶). بدین لحاظ باید اتحادمان با مسیح را در مفهومی بسیار حقیقی درک نماییم. ما واقعاً اعضای بدن او هستیم و شخص مسیحی که مرتکب زنا می‌شود «اعضای مسیح را برداشته، اعضای فاحشه می‌گرداند» (۱-قرن ۶:۱۵). وقتی پولس می‌گوید همگی ما یک بدن واحد را تشکیل می‌دهیم (۱-قرن ۱۲:۱۲) و ما اعضای یکدیگریم (روم ۵:۱۲)، به صورت استعاری صحبت نمی‌کند، همچون افسانه یونانی مربوط به معده و دیگر اعضای بدن که پولس در این رابطه به کار می‌برد (۱-قرن ۱۲:۱۴-۲۶). بدن خود مسیح، اعضای متنوع بدن واحد را که به وسیله تعمید به هم پیوسته‌اند، متحد می‌سازد (۱-قرن ۱۲:۱۳ و ۲۷) و به وسیله مشارکت در راز قربانی (۱-قرن ۱۰:۱۷). هر مسیحی در این بدن به جهت خیریت کل آن، دارای نقش ویژه‌ای می‌باشد (۱-قرن ۱۲:۲۷-۳۰؛ روم ۴:۱۲). بطور خلاصه، اتحاد بشریت در رابطه با بدن خاص عیسی است که به واقعیتی مبدل می‌شود و تمام آدمیان دعوت می‌شوند تا خود را به آن بدن پیوند زنند.

۲- **بدن مسیح که کلیساست.** پولس در رساله‌هایی که در اسارت نوشته، بار دیگر این آموزه را ارائه می‌دهد و تصویر کامل‌تری عرضه می‌کند و حتی تأکید می‌نماید که مسیح، سر آن بدن و در نتیجه سر کلیساست (کول ۱:۱۸). و در عین حال بر نقش جهانی او تأکید می‌ورزد که او خالق است (۱-قرن ۱۶-۱۷؛ افس ۲۲:۱) و در رابطه با فرشتگان از برتری خاص برخوردار است (کول ۱:۱۶، ۲:۱۰؛ افس ۱:۲۱). درست همچون یک شوهر، سر (افس ۵:۲۸) و ارشد بدن که همسر خود را همچون تن خویش محبت می‌کند (۵:۲۳)، مسیح نیز کلیسا را محبت نموده و خود را برای آن داده است (۵:۲۵)، همچون نجات‌دهنده برای آن (۵:۲۳). در نتیجه کلیسا بدن اوست و پری او (کول ۱:۱۸؛ افس ۱:۲۲) و اتحاد بدن را تضمین می‌کند (کول ۲:۱۹). در این بدنی که ما اعضایش هستیم (افس ۵:۳۰) همه یک تن هستیم (کول ۳:۱۵). منشا ما هر چه باشد، اما به دوستی خدا فرا خوانده شده‌ایم تا یک قوم شویم، یکتا انسان نوین (افس ۲:۱۴-۱۶). چنین است عظمت و وسعت بدن مسیح. تجربه مسیحیت هم در حقیقت تاریخی مسیح تن گرفته و هم در آیین مقدس سپاسگزاری برپا می‌گردد. تجربه‌ای که از این دیدگاه، گشایش راز کلیسا در تمامیت دولتمندی آن را ممکن می‌سازد.

۳- بدن مسیح و بدن ما. حتی بدنهای ما نیز دعوت می شوند تا وارد دنیای جدید شوند زیرا به مسیح همچون اعضای او پیوند شده و به معابد روح القدس تبدیل گردیده اند (۱- قرن ۶: ۱۹)، و با «مسیح که شکل بدن ذلیل ما را تبدیل خواهد نمود تا به صورت بدن مجید او مصور شود» (فی ۳: ۲۱) برخوانند خاست. اینجا عمل و نقش بدن مسیح در نجات و فدیة ما به طور کامل به انجام رسید.

ر.ک: انسان: الف ۲ج - بدن: ب ۳و ۲- پری: ۳- تاک: ۳- تفرقه: عهدجدید - ساختن/بناکردن: ج - سپاسگزاری - سر: ۳- ظهورهای مسیح: ۴ب - عیسی مسیح: ب ۱- کلیسا - مشارکت: عهدجدید - معبد: عهدجدید، الف ۲، ب ۲- نان - وحدت: ج. FA

برده

بردگی در میان قوم اسرائیل رایج بود. تعداد زیادی از بردگان جزو خارجیان و بیگانگان بودند: بر اساس رسم کلی دنیای باستان اسیران جنگی برده به شمار می رفتند (تث ۲۱: ۱۰)، یا برخی بردگان به واسطه داد و ستد برده فروشان وارد قوم می شدند (پید ۱۷: ۱۲). حتی برخی عبرانیان به عنوان برده فروخته می شدند یا خود را می فروختند (خروج ۲۱: ۱-۱۱، ۲۲: ۲-۲- پاد ۴: ۱).

با این وجود در میان قوم اسرائیل بردگی هرگز وسعت نیافت و به علاوه به همان شکل رایج در دنیای باستان نیز نبود. درواقع یکی از نشانه هائی که قوم اسرائیل همیشه با خود داشت، تجربه دوگانه آغازین آن، یعنی پریشانی و محنت در سرزمین بندگی و تاریخ حیرت آور نجات توسط خدا بود (تث ۶: ۲۶-۸؛ خروج ۲۲: ۲۰). از این رو از یک طرف روش خاص قوم در مواجهه با این مشکل اجتماعی و از طرف دیگر تفکر مذهبی ناشی از این واقعیت مطرح بود.

الف) مشکل اجتماعی

بجاست که قبل از هر چیز بدانیم که در کتاب مقدس کلمه ای واحد برای مفاهیم خادم، برده، غلام و بنده به کار رفته است. در حقیقت، شریعت بردگی را به همان مفهوم رسمی مقرر می پذیرد (خروج ۲۱: ۲۱) اما همواره تمایل دارد که از سختی و شدت آن بکاهد و هر چند این امر بیان یک ایده آل است تا یک واقعیت، با این

وجود نشان دهنده درک ارزش واقعی انسان است. ارباب اگر چه مالک برده خویش است اما این واقعیت این اجازه را به او نمی‌دهد که طبق خواسته‌های خود با او بدرفتاری نماید (خروج ۲۱:۲۰ و ۲۶-۲۷). تورات در مورد بردگان عبرانی، قوانین محدود کننده بیشتری دارد و بردگی مادام‌العمر را مگر در صورت رضایت خود شخص برده ممنوع نموده است. قوانین شریعت، به آزادی بردگان بعد از هفت سال فرمان داده است (خروج ۲۱:۲). بعدها کتاب تثنیه نکاتی در خصوص توجه برادرانه در مورد این آزادی ارائه داد (تث ۱۵:۱۳-۱۴). قوانین مذکور در کتاب لاویان نیز به نوبه خود، نوعی آزادی عمومی در خلال سال یوبیل را پایه‌گذاری نمود، شاید به این دلیل که معیاری قبلی را عملاً منسوخ سازد (لاو ۲۵:۱۰؛ ر.ک ار ۳۴:۸). بالأخره اینکه شریعت یهود تمایل داشت که وضعیت بردگان عبرانی را به مزد بگیران ارتقا دهد (لاو ۲۵:۳۹-۵۵)، زیرا بنی اسرائیل که خدا ایشان را از بردگی مصر نجات داده بود دیگر نمی‌توانستند برده انسان باشند.

مشکل بردگی بار دیگر در جوامع مسیحی دنیای یونانی- رومی سربرآورد و پولس مخصوصاً در قرن‌تس با آن روبه‌رو شد. جواب وی در قبال این موضوع بسیار محکم بود: آنچه از این به بعد اهمیت دارد نه شرایط متفاوت اجتماعی بلکه دعوت خداست (۱-قرن ۷:۱۷...). از این پس برده از طریق خدمت کردن به ارباب خود «چون مسیح» وظایف خود را به عنوان مسیحی انجام می‌دهد (افس ۵:۶-۸). ارباب مسیحی درک خواهد نمود که برده برادر او در مسیح است و با او همچون برادر رفتار خواهد کرد (افس ۶:۸) و حتی احتمالاً در موقعیتی استثنائی راهی برای آزادی او پیدا خواهد نمود (فیل ۱۴-۲۱). به راستی در انسان جدید دیگر تناقض قدیمی «برده/آزاده» وجود نخواهد داشت و آنچه اهمیت دارد همانا خلقت تازه است (غلا ۳:۲۸، ۶:۱۵).

ب) موضوع بردگی از دیدگاه مذهبی

هر چند خدا قوم اسرائیل را از بردگی و اسارت آزاد نمود اما در صورت بی‌ایمانی و بی‌وفایی بار دیگر دچار آن خواهد شد (داور ۷:۳-۸؛ نح ۳۵:۹-۳۶)، بنابراین آموخت که گناه و بردگی با هم هستند و نیاز آزاد شدن از تقصیرات خود را درک نمود (مز ۱۳۰:۱۴۱-۴). عهد جدید حتی نکات بیشتری از این پریشانی عمیق را آشکار می‌سازد. از آنجا که گناه از طریق آدم وارد این دنیا شد همه انسانها از درون زیر گناه هستند و به خاطر ترس ناشی از مرگ که سزای اجتناب ناپذیر گناه است ترس خود را آشکارا بیان می‌کنند

(روم ۵: ۱۲...؛ ۷: ۱۳-۲۴؛ عبر ۲: ۱۴-۱۵). خود شریعت نیز تنها این بردگی و اسارت را تقویت می‌کند.

تنها مسیح می‌توانست بردگی انسانها را در هم بشکند زیرا او تنها کسی بود که رئیس این جهان بر او هیچ تسلطی نداشت (یو ۱۴: ۳۰). او آمده تا گناهکاران را رهایی بخشد (یو ۸: ۳۶). او برای اینکه بردگی بردگان را از بین ببرد، پذیرفت که وضعیت برده را بر خود بگیرد (فی ۲: ۷)، جسم گناه به خود گرفت (روم ۸: ۳) و تا به موت صلیب اطاعت نمود (فی ۲: ۸). او خود را نه تنها خادم خدا ساخت بلکه خادم انسانها شد و بدین طریق آنها را فدی نمود (مت ۲۰: ۲۸؛ ر. ک یو ۱۳: ۱-۱۷).

بنابراین شخص تعمید یافته بیش از عبرانیانی که از مصر آزاد شدند مرد آزاد خداوند و بندگان خدا و عدالت گشته است (۱-قرن ۷: ۲۲-۲۳؛ روم ۶: ۱۶-۲۲؛ ر. ک لاو ۵: ۵۵). اینان اکنون از گناه، از مرگ و از شریعت آزاد شده‌اند (روم ۶-۸؛ غلا ۵: ۱)، در پسر یگانه خدا از وضعیت بردگی به موقعیت فرزند رسیده‌اند (یو ۸: ۳۲-۳۶؛ غلا ۴: ۴-۷، ۲۱-۳۱). هر چند در مقایسه با بقیه انسانها آزاد هستند اما با این وجود در پیروی از نمونه خداوندشان، خود را غلام و خادم همه می‌سازند (۱-قرن ۹: ۱۹؛ مت ۲۰: ۲۶-۲۷؛ یو ۱۳: ۱۴-۱۶). اگرچه خدمت به انسان در درجه دوم اهمیت قرار دارد و بردگی گناه و جسم غیر طبیعی است اما خدمت خدا و برادران دعوت اساسی هر فرد مسیحی است.

ر. ک: آزادی/رهایی- اسارت- اقتدار: عهدجدید ب ۲- خدمت: الف- کار. CA

بذر افشانی

جریان طبیعت، تاریخ نسل بشر، عمل آفرینش و نجات، همه اینها برحسب یک چرخه روی می‌دهند: زمان بذرافشانی، رشد، میوه آوردن و برداشت نهایی محصول. تطابق کاملی میان درک عینی و درک نمادین واژه بذرافشانی وجود دارد.

الف) بذرافشانی زمینی

۱- عمل الهی. در روز خلقت، خدا به زمین توانایی بخشید تا حیات نباتی به وجود آورد که قادر به تولید خود باشد، یعنی علف و میوه‌ای که «تخم» بیاورد (پید ۱: ۱۱-۱۲).

۱۲ و ۲۹). کسی که همیشه «برای برزگر، بذر ... آماده می‌کند، بذر شما را آماده می‌کند» (۲-قرن ۹: ۱۰). او که بر زمان بذرافشانی و برداشت محصول حاکم است (پید ۸: ۲۲)، بذر عادلان را صدها برابر برکت خواهد داد (پید ۲۶: ۱۲) و از سوی دیگر انتظارات شریران را باطل خواهد ساخت (اش ۵: ۱۰؛ میک ۶: ۱۵)، که «گندم کاشتند و خار درویدند» (ار ۱۲: ۱۳؛ ر.ک پید ۳: ۱۸). اما خدا به کسی که توبه می‌کند، «باران تخم را که زمین را به آن زرع می‌کند خواهد داد» (اش ۳۰: ۲۳)، و زمینهای او خواهند توانست که بذر را در خود نگاهدارند (حزق ۳۶: ۹). برکت الهی در کتاب مقدس که در موفقیت کاشت درک می‌شود، همیشه با وفاداری قوم به عهد در رابطه بوده است.

۲- نقش انسان. خدا بذرافشانی را برکت می‌دهد، اما انجام آن به انسان بستگی دارد.
الف: مسئولیت او. خدا به او مسئولیت داده تا همه بذر را بر روی زمین از گزند توفان حفظ نماید (پید ۳: ۷). او باید، در جنس مؤنث این بذر را بیابد (پید ۴۷: ۱۹) و آن را از هر تماس ناپاک محفوظ دارد (لا و ۱۱: ۳۷-۳۸). «بامدادان تخم خود را بکار و شامگاهان دست خود را باز مدار!» (جا ۱۱: ۶). کار سخت نیز به انسان داده شده است که برحسب عمل فلسطینیان معمولاً بعد از بذرافشانی آغاز می‌شود. آیا نباید حکمت به این طریق پرورش یابد: «وقتی را برای پرورش آن زحمت خواهید کشید اما بزودی از ثمرات آن خواهید خورد» (بنسی ۱۹: ۶)؟

در مفهوم استعاری، این مسئولیت به انتخاب بذر و زمین نیز مربوط می‌شود. زیرا «انسان آنچه را می‌کارد، درو می‌کند» (پید ۷: ۶). با کاشت جوانه‌های غریب و ناآشنا (بت پرستی) احتمالاً باید شکوفا شدنهای سریعی را انتظار داشت، اما برداشت خیر (اش ۱۷: ۱۰-۱۱). زیرا با کاشت بی‌عدالتی یا نابرابری، هفت برابر مصیبت را می‌توان برداشت نمود (امت ۲۲: ۸؛ ایوب ۴: ۸؛ بنسی ۷: ۳)؛ «آن که باد می‌کارد، گردباد می‌درو» (هو ۸: ۷). هرگز نباید تجربه را فراموش کرد: «هر که با بخیلی بکارد با بخیلی هم درو کند و هر که با برکت کارد با برکت نیز درو کند» (۲-قرن ۹: ۶). ما بجای کاشتن در جسم باید در روح بذر بیافشانیم (غلا ۶: ۸) - نه در میان خارها (ار ۴: ۳)، بلکه در آرامش (یع ۳: ۱۸) و عدالت (هو ۱۰: ۱۲؛ امت ۱۱: ۱۸).

ب: عمل ایمان. اگر حقیقت داشته باشد که کارگر در محصول خود حق دارد (۱-قرن ۹: ۱۰) و فرض این باشد که آنچه کاشته شده باید درو شود، امثال معتبر باقی می‌ماند که: «یکی می‌کارد و دیگری می‌درو» (یو ۴: ۳۷). پس کارنده باید به زمین

بارور اعتماد و به آب آسمان امید داشته باشد و نه به مطیع ساختن عناصر. هنگام کاشت نباید به باد بنگرد (جا ۱۱:۴)، در غیر این صورت هیچ کاری انجام نخواهد داد. کوچک ترین بذر می تواند به درختی عظیم مبدل شود (مر ۳۱:۴-۳۲) و دانه حاصلخیز صد برابر محصول آورد. گرچه انسان نقش مهمی را در کاشتن به عهده دارد اما نباید فراموش کند که دانه از لحظه ای که به زمین انداخته شد، «تخم بروید و نمو کند» (یونانی automate) (مر ۲۷:۴). تکلیف و تعهد سال هفتم، آنگاه که وظیفه کاشتن زمین ها خاتمه می یابد (لاو ۴:۲۵)، در آن عمل توکل کامل به خدا خواسته می شود، خدایی که سال قبل از آن دوبار برداشت را اجازه داده است. عیسی برای آنکه به شاگردانش تعلیم دهد که به مشیت پدر آسمانی اعتماد کامل نمایند، مثل پرندگان هوا را به آنان می گوید که نه می کارند و نه درو می کنند (مت ۲۶:۶). این اعتماد به انسان شهادت می دهد تا بذر را در زمین بکارد و اجازه دهد که بمیرد تا ثمر آورد (یو ۱۲:۲۴). «آن که با گریه بیرون می رود» و تخم برای زراعت می برد، هر آینه با ترنم خواهد برگشت و بافه های خویش را خواهد آورد» (مز ۱۲۶:۵-۶). این تشبیه، «خدمت به خاطر مقدسین» (غلا ۷:۶-۱۰؛ ۲-قرن ۹:۶-۱۳) و عمل رسولی (یو ۳۸:۴؛ ۱-قرن ۳:۸؛ ۲-قرن ۹:۱۰-۱۲) را ترسیم و تشریح می نماید. سرانجام اگر قرار باشد که دانه بمیرد تا دوباره حیات یابد (۱-قرن ۱۵:۳۶)، برای انسانی فانی نیز چنین است که باید دوباره برخیزد: «در فساد کاشته می شود و در بی فساد برمی خیزد ... جسم نفسانی کاشته می شود و جسم روحانی بر می خیزد» (۱-قرن ۱۵:۲۴-۲۵). جسمی که به زمین سپرده شده، در جلال مسیح خواهد برخاست.

ب) بذر افشانی آسمانی

خالقی که عمل دست او را می توان با یک بذرافشان مقایسه نمود، تنها به عنوان کارنده در زمینه ای آخرتی به تصویر کشیده می شود. مسیحیان با آگاهی از اینکه پسر، هم کلمه خداست و هم بذر الهی، می توانند خدا را به عنوان کسی که کلامش را در قلب آدمیان می کارد و نیز کسی که در هر انسانی بذر خود را، که همانا فرزند حقیقی اوست، می کارد ببینند.

۱- **بذر الهی.** خدا، آدم را با بارور ساختن او برکت می دهد. واژه بذر یا تخم (یونانی، sperma) برای نشان دادن اولاد، فرزند، دودمان و نسل به کار می رود. بذر انسان که از ابتدا به تمامی نسلها انتقال یافت در مقایسه با نسلی که بر مار چیره خواهد شد، نگریسته می شود (پید ۳:۱۵). این پیروزی را در عیسی درک می کنیم، یعنی آن فرزندی که از تقاطع دو نسل حاصل می شود: پسر خدا، پسر آدم و ابراهیم و داود.

از یک سو، برکت به اولاد نوح (پید ۹:۹)، ابراهیم (۷:۱۲)، اسحق (۴:۲۶)، یعقوب (۱۳:۳۲) داده می‌شود؛ که همچون خاک زمین (۱۵:۱۳-۱۶) و ماسه‌های کنار دریا (۱۷:۲۲)، یا ستارگان آسمان (۵:۱۵؛ ۴:۲۶) بی‌شمار خواهند شد. همچنین به نسل داود (۲-سمو ۷:۱۲، ۵۱:۲۲) برکت داده می‌شود. و این به خاطر عهدی است که نه تنها از پیشینیان بلکه از «بذر» داود منتج می‌شود.

اما موضوع چه بذر ابراهیم باشد یا داود، بی‌وفایی قوم و پادشاهان آنان خدا را مجبور می‌کند تا برکت خود را پس بگیرد. درخت یسی باید بریده شود، اما از کنده آن «بذر مقدسی» شکوفا خواهد شد (اش ۶:۱۳). زیرا خدا بار دیگر کارنده‌ای خواهد بود (هو ۲:۲۵؛ ار ۲۷:۳۱) که یهودا آن قوم شریر را دوباره جمع خواهد کرد (اش ۱:۴)، قومی که با مجازاتش، معدوم شده است. قطعاً این بذر در یک نهال تمرکز خواهد نمود، نهالی که به یکی از نامهای مسیح مبدل می‌شود. «اینک مردی که به شاخه (نهال) مسمی است و از مکان خود خواهد روئید و معبد خداوند را بنا خواهد کرد» (زک ۶:۱۲-۱۳).

۲- کلام خدا. در مفهومی کاملاً مجازی، بذر همان کلام خداست. تسلی دهنده اسرائیل، عمل مؤثر کلام الهی را در مقایسه با باران اعلام می‌دارد که سبب باروری بذر می‌شود (اش ۵۵:۱۰). عیسی با گفتن مثل کارنده، وظیفه میوه آوردن را نه با برداشت محصول بلکه با بذرافشانی مرتبط می‌داند. او به این ترتیب به افتتاح ایام آخر نظر می‌افکند (هو ۲:۲۵) که در حین سخن گفتن او اتفاق می‌افتد. این داستان واقعی دیدار آخرتی میان بذر الهی و قوم خداست. اگر زمین خوب باشد، به خاطر این است که بذر افشانی با کلام خود عیسی صورت می‌گیرد. چه نتیجه باشکوهی! همچنین در کنار دانه خوب کاشته شده به وسیله پسر انسان، کرکاس کاشته شده به وسیله شریر نیز وجود دارد (مت ۱۳:۲۴-۳۰، ۳۶-۴۳).

این کلمه در واقع خود مسیح است، که اراده نمود بر روی زمین بمیرد تا ثمر آورد (یو ۱۲:۲۴ و ۳۲). و کلیسا تاریخ خود را در این مثل‌های عیسی باز می‌شناسد. همچنین کلیسا ایمان خود را با نبوت جلال آخر از طریق افتتاح فروتنانه پادشاهی آسمانی تقویت نموده است: دانه خردل به درخت بزرگی مبدل می‌شود (مت ۱۳:۳۱؛ حزق ۱۷:۲۳؛ دان ۴:۷-۱۹)، بر طبق وعده داده شده به ابراهیم در مورد «بذر»‌های (ذریّت) بی‌شمار همچون ستارگان آسمان. سرانجام، کلیسا که «بذر» عیسی است (مکا ۱۷:۱۲) مظفرانه با ازدها جنگیده و پیروز می‌شود؛ زیرا مسیح در آن حضور دارد (۱-یو ۳:۹).

ر.ک: میوه - باروری/حاصلخیزی - برداشت محصول: ب، ج ۲ الف - تولد تازه - رشد -

کلام خدا: عهدجدید الف ۲. XLD

بردباری

«از من تعلیم یابید، زیرا که حلیم و افتاده دل می باشم» (مت ۲۹:۱۱). اینها سخنان عیسی هستند که بزرگترین مکاشفه بردباری خداست (مت ۱۸:۱۲-۲۰): او سرمنشأ بردباری ماست هنگامی که می گوید: «خوشا به حال حلیمان» (مت ۴:۵).

۱- بردباری خدا. عهد عتیق از رحمت بی کران و بخشندۀ خدا، آواز سر می دهد (مز ۳۱:۲۰، ۵:۸۶). شهادتی در فرمانروانی اش بر جهان، می آورد (حک ۱:۸، ۱:۱۵)، و ما را به چشیدن آن دعوت می کند (مز ۳۴:۹). کلام خدا، شریعتش (مز ۱۱۹:۱۰۳، ۱۱:۱۹؛ حزق ۳:۳)، شناخت حکمتش (امث ۲۴:۱۳؛ بنسی ۲۴:۲۰)، و وفاداری به احکامش (بنسی ۲۳:۲۷) از غسل شیرین تر است. خداوند، قومش را با نانی که به دهان همه خوش می آید، می پروراند. آنگاه او بردباری اش را آشکار می سازد (حک ۱۶:۲۰-۲۱)، آن بردباری که به قومش می دهد، کسانی که او همسر محبوبشان است (غزل ۲:۳)، آن بردباری را که عیسی مسیح در آشکار کردنش (تیط ۴:۳) و چشاندنش به ما (۱- پطرس ۲۳) موفق بوده است را می چشاند.

۲- بردباری و فروتنی. موسی، الگوی بردباری واقعی است که ضعف نیست بلکه فروتنی محضش به خدا، بر اساس اعتماد به محبت اوست (اعد ۱۲:۳؛ بنسی ۴:۴۵، ۲۷:۱ ر. ک غلا ۲۲-۲۳). این بردباری متواضع با «باقی مانده ای» که خدا نجات خواهد داد و پادشاهی که برای تمامی قومها صلح و آرامش به ارمغان خواهد آورد، مشخص شد (مت ۵:۲۱ = زک ۹:۹-۱۰؛ صف ۱۲:۳). خدا بردبارانی را که مطیع کلام تو هستند (یع ۲۰:۲۲)، هدایت می کند (مز ۲۵:۹)، برمی افرازد (مز ۱۴۷:۶)، نجات می بخشد (مز ۷۶:۱۰)، پادشاهی مقتدر می دهد (بنسی ۱۰:۱۴)، و آنها را وارثان زمین خواهد کرد (مز ۳۷:۱۱ = مت ۴:۵).

۳- بردباری و نیکوکاری. کسی که مطیع خداست با مردم بردبار است به ویژه با مسکینان (بنسی ۴:۸). بردباری ثمرۀ روح است (غلا ۲۳:۵) و نشانه ای از حضور حکمت از بالاست (یع ۳:۱۳ و ۱۷). تحت جنبه دوگانگی اش از مهربانی آرام و میانه روی پادشاهانه، بردباری مسیح را توصیف می کند (۲- قرن ۱۰:۱). شاگردانش (غلا ۶:۱؛ کول ۳:۱۲؛ افس ۴:۲)، و غلامانش (۱- تیمو ۶:۱۲؛ ۲- تیمو ۲:۲۵). آن زینت ظاهری زنان مسیحی است (۱- پطرس ۴:۳).

و شادی را به دلپایش به ارمغان می‌آورد (بنسی ۳۶:۲۳). ایمانداران پاک کمال حلم را به همه نشان می‌دهند (تیط ۲:۳؛ فی ۴:۵)، حتی هنگام شکنجه (۱-پط ۳:۱۶). آنگاه او شهادت می‌دهد که «یوغ خدا شیرین است» (مت ۱۱:۳۰) زیرا که آن یوغ محبت است.

ر.ک: صبر- طعم- عصیان: ب- فروتنی- فضایل و رذایل: ۳- فقیر/مسکین: عهد عتیق ج؛ عهد جدید الف. CS & MFL

برکت دادن

الف) دولتمندی‌های برکت دادن

واژه برکت اغلب یادآور سطحی‌ترین نوع مذهب است، قاعده زمزمه کردن، انجام فرائضی که تقریباً بی‌معنی هستند، طرفداری از چیزهایی که از ایمان کمتری برخوردارند. از سوی دیگر، حتی سنت زنده مسیحی به سختی چیزهایی نگاه داشته که بیشتر فاقد غنای معنایی در کاربرد کتاب مقدسی‌اند و مهمترین آنها را در گروه‌های فیض و شکرگزاری طبقه بندی کرده است. به این ترتیب، بی‌تفاوتی واقعی نسبت به واژه‌های برکت دهنده و حتی به واقعیتی که آنها می‌توانند معین نمایند ایجاد می‌شود.

آخرین عمل مسیح بر روی زمین، که بر کلیسایش اعمال نمود و بیزانس مسیحی و هنر کلیسایی آن را به سبک خاصی درآورد، برکت دادن اوست (لو ۲۴:۵۰). شرح دولتمندی‌های برکات کتاب مقدس درواقع روشن کردن شگفتی‌های بخشش الهی و خصوصیت مذهبی کار عجیبی است که این بخشش و سخاوت در موجودات بیدار می‌کند.

برکت دادن، عطیه‌ای است که با زندگی و راز آن در ارتباط است، عطیه‌ای که به وسیله کلام و راز آن بیان می‌شود. برکت، به همان اندازه که یک عطیه است، یک کلام است و به نیکویی سخن گفتن است (یونانی eu-logia و لاتین bene-dictio)، زیرا نیکویی که با آن همراه است یک چیز جامع و معین نیست یعنی یک عطیه مشخص؛ زیرا به «داشتن» تعلق ندارد بلکه به «بودن؟» و زیرا بر خلقت خدا تأکید دارد و نه بر عمل انسان. برکت دادن یعنی در مورد عطیه خلاق و احیاگر سخن گفتن، چه پیش از بودنش به وسیله دعا و نیایش حاصل شده باشد و چه پس از رویداد واقعه با شکرگزاری نتیجه یافته باشد. اما در حالی که نیایش برکت، بخشش الهی را پیش بینی می‌کند، شکرگزاری آن را آشکار شده دیده است.

ب) واژگان برکت

در زبان عبری همچون در انگلیسی علی‌رغم ضعفی که این واژه در میان ما متحمل است، یک ریشه منحصر به فرد (brk, احتمالاً در ارتباط با زانو زدن و تجلیل، و نیز نیروی حیاتی اندامهای تناسلی) به کار می‌رود تا هر نوع برکت و در هر سطحی را مشخص نماید. برکت دادن، که همزمان یک چیز داده شده، عطیه یک چیز و به قاعده در آوردن این عطیه است، با سه واژه عنوان می‌گردد: واژه قائم به ذات beraka، فعل barak و صفت barûk.

۱- برکت (beraka). حتی در بدترین و مادی‌ترین مفهوم واژه عطیه، این واژه حامل اختلاف قابل درکی از مسائل انسانی است که با آنها برخورد می‌کند. عطیایی که ایجاب به داود تقدیم نمود (۱- سمو ۲۵: ۱۴-۲۷)، داود به قبیله یهودا داد (۱- سمو ۳۰: ۲۶-۳۱)، نعمان شفا یافته به الیشع داد (۲- پاد ۵: ۱۵)، و یعقوب به عیسو (پید ۳۳: ۱۱). همگی آنها یک پیوند و اتحاد و یا یک آشتی را مورد اشاره و تأیید قرار می‌دهند. اما کاربرد هرچه بیشتر این واژه در زمینه‌ای مذهبی است: اگر واژه برکت برگزیده شود حتی برای تعیین مادی‌ترین دولتمندیها، به خاطر این است که عطایا را تا به خدا و تا سخاوت او دنبال نماییم (امت ۱۰: ۲۲ و ۱۷: ۳۳)، یا حتی تا قوم لایقی که برکت را چون خیریتی در اختیار دارند (امت ۱۱: ۱۱، ۲۰: ۲۸؛ بنسی ۸: ۲). برکت، تصویر موفقیت مقدس را نشان می‌دهد، اما همچنین تصویر سخاوت به بیچارگان (بنسی ۷: ۳۲؛ امت ۱۱: ۲۶) و همیشه خیرخواهی خدا را به نمایش می‌گذارد.

این فراوانی و این آسودگی، همان چیزی است که عبرانیان آن را صلح و آرامش می‌خوانند و این دو واژه (برکت و آرامش) اغلب با هم می‌آیند. اما اگر هردوی آنها بیانگر یک نوع غنای دولتمندی باشد، دولتمندی اصلی برکت همان غنای زندگی و باروری است؛ برکت شکوفا می‌شود (بنسی ۲۲: ۱۱ عبری) همچون عدن (بنسی ۱۷: ۴۰). نماد اول آن آب است (پید ۴۹: ۲۵؛ بنسی ۲۲: ۳۹)؛ خود آب یک برکت واجب و حیاتی است (حزق ۳۴: ۲۶؛ ملا ۳: ۱۰)؛ همزمان با آن حیاتی که بر زمین آن را قدرت می‌بخشد، با مبدأ آسمانی‌اش، سخاوت و گشاده‌دستی خدا و قدرت احیاگر او را فرامی‌خواند. الهام یعقوب در مورد یوسف تمام این تصاویر را جمع بندی می‌کند. زندگی پرثمر، آب و آسمان: «برکات آسمانی از اعلی و برکات لجه‌ای که در اسفل واقع است و برکات پستانها و رحم» (پید ۴۹: ۲۵). این حساسیت به سخاوت خدا در عطایای طبیعت، قوم اسرائیل را مهبای پذیرش بخششهای فیض او نمود.

۲- برکت دادن. حالت فعلی آن دامنه گسترده‌ای از کاربرد آن را فراهم می‌آورد، از احوال پرسی معمولی با یک غریبه در خیابان (۲- پاد ۴: ۲۹) یا قاعده تشریفاتی ادب و تواضع

(پید ۴۷:۷ و ۱۰:۱؛ سمو ۱۳:۱۰) تا بالاترین عطایای لطف الهی. کسی که بیش از همه برکت می‌دهد، خداست و برکات او همیشه سبب جریان حیات می‌شوند (مز ۶۵:۱۱؛ پید ۳۵:۲۴؛ ایوب ۱:۱۰). به علاوه فقط موجودات زنده مستعد دریافت آن هستند؛ اشیاء بی‌روح در جهت خدمت به خدا تخصیص می‌یابند و با حضورش تقدیس می‌گردند، اما برکت نمی‌گیرند.

پس از خدا منشأ حیات پدر است و اوست که برکت می‌دهد. بیش از هر کسی، برکت پدر خانواده است که مؤثر می‌باشد و همچنین نفرین او نیز هراسناک است (بنسی ۳:۸)؛ و ارمیا باید در آخر خط بوده باشد که جرأت نموده شخصی را که آمد تا به پدرش خبر دهد که پسری برای او متولد شده، نفرین گوید (ار ۲۰:۱۵؛ ر. ک ایوب ۳:۳).

با قیاس ضد و نقیض عجیبی، اغلب اتفاق می‌افتد که شخص ضعیفی به شخص قوی برکت می‌دهد (ایوب ۲۹:۱۳؛ مز ۷۲:۱۳-۱۶؛ بنسی ۴:۵)، آن شخص جرأت می‌کند تا خدا را برکت دهد. علت آن این است که اگر آن فقیر چیزی نداشت تا به شخص غنی دهد و چیزی به خدا تقدیم نماید، یک برکت سبب برقراری رابطه‌ای حیاتی و متقابل میان موجودات می‌شود که تا شخص کوچکتر بتواند سخاوت شخص بزرگتر را ببیند که بر او جاری می‌شود. برکت دادن خدا عملی پوچ و بی‌معنی نیست، خدایی که «از تمام برکات اعلی‌تر» است (نح ۵:۹)؛ بلکه صرفاً اقرار به سخاوت او و تشکر و قدردانی از اوست؛ این اولین وظیفه مخلوق است (روم ۱:۲۱).

۳- متبارک (برکت یافته). وجه وصفی baruk قوی‌ترین کاربرد در میان واژگان برکت را دارد. این واژه بخش اصلی اصطلاح شاخص اسرائیلی برکت را تشکیل می‌دهد: «متبارک باد (نام) ...» نه هیچ شرحی و نه آرزویی و حتی مشتاق‌تر از مژده‌های سعادت، این عبارت همچون فریاد در برابر کسی که خدا تازه قدرت و سخاوت خود را به او آشکار ساخته و او را «در میان همه» برگزیده، ادا می‌شود: یاعیل «در میان زنان چادر نشین» (داور ۵:۲۴)؛ اسرائیل «در میان امته‌ها» (تث ۳۳:۲۴)؛ و مریم «در میان زنان» (لو ۱:۲۴؛ ر. ک یهودیه ۱۸:۱۳). کار خدا در برگزیدگانش شگفت‌آور است. شخص برکت یافته در جهان همچون مکاشفه خداست، او با عنوانی ویژه به خدا تعلق دارد، او «متبارک یهوه» است، همان‌طور که برخی موجودات «مقدس یهوه» هستند. اما در حالی که قدوسیت یعنی همان که جداشدگان از دنیای کفرآمیز را به خدا تخصیص می‌دهد، برکتی از خدا به شخص برگزیده او می‌رسد و او را به نقطه قوت و منشأ پرتو افشانی مبدل می‌سازد. شخص «مقدس» و شخص «متبارک» هر دو به خدا تعلق دارند؛ اما شخص «مقدس» بیشتر عظمت دست نیافتنی‌اش را آشکار می‌سازد و شخص «متبارک»؟ سخاوت پایان ناپذیرش را.

ذکر «متبارک باد خدا!» به طور همسان به اندازه «متبارک باد (نام شخص)!» به کار رفته و خودانگیز است. این مسئله به یک میزان از ضربه ای تجربه شده در یک عمل ناشی می شود که خدا در آن عمل می آید تا قدرتش را آشکار سازد. این مسئله، تأکید کمتری بر قدر و اهمیت عمل دارد تا بر تناسب عجیب و خصلت نشانه بودن آن. بار دیگر، برکت یک عکس العمل انسانی به مکاشفه خداست (پید ۱۴:۲۰، ملکی صدق؛ پید ۱۵:۲، الیعازار؛ خروج ۱۸:۱۰؛ یثرون؛ روت ۴:۱۴، بوغز به روت).

سرانجام بیش از یک بار هر دو فریاد می زنند: «متبارک باد (نام شخص)!» و «متبارک باد خدا!» با هم یک شده و یکدیگر را تقویت می نمایند: «متبارک باد ابرام از جانب خدای تعالی، مالک آسمان و زمین! - و متبارک باد خدای تعالی که دشمنانت را به دستان تو تسلیم نموده!» (پید ۱۴:۱۹-۲۰؛ ۱- سمو ۲۵:۳۲-۳۳؛ یهودیه ۱۳:۱۷-۱۸). در این ریتم کامل، طبیعت واقعی برکت ظاهر می شود. این یک طغیان و فوران از خودبیخود شده پیش از گزینش خداست اما در گزینش متوقف نمی شود؛ مستقیماً به سوی خدایی بالا می رود که خود را در این نشانه آشکار ساخته است. او فراتر از هر چیز baruk است، آن متبارک؛ کسی که تمام برکات را در پری و کمال آنها داراست. متبارک خواندن او به هیچ وجه به این معنی نیست که چیزی به دولتمندی او اضافه می شود، بلکه بیشتر به شخص اجازه می دهد تا با حمل این مکاشفه و دعوت جهان به تحلیل او، از خود بی خود شود. برکت همیشه یک اعتراف آشکار به قدرت الهی و شکرگزاری به خاطر بخشش و سخاوت اوست.

ج) تاریخچه برکت

کل تاریخ قوم اسرائیل، تاریخ برکت وعده داده شده به ابراهیم (پید ۱۲:۳) و در عیسی به جهان داده شده است یعنی کسی که «ثمره متبارک» «رحم متبارک» مریم است (لو ۱:۴۲). در عین حال، در کتب عهدعتیق، ابعاد برکت دربرگیرنده اختلافات جزیی بسیار است: و برکت دادن حالات کثیری را به خود می گیرد.

۱- تا ابراهیم. در آغاز، خالق زن و مرد را پیش از نفرین کردن به خاطر گناهشان، برکت داده بود (پید ۱:۲۸). مار (۳:۱۴) و زمین (۳:۱۷) نفرین می شوند، اما مرد و زن مورد نفرین قرار نمی گیرند. با تلاش آنان و با رنجشان اغلب به قیمت غم و اندوه، حیات به جریان خود ادامه می دهد (۳:۱۶-۱۹). پس از توفان، برکتی تازه، به انسانیت قدرت و باروری بخشید (۹:۱). اما گناه از ایجاد تفرقه و خرابی انسانیت دست برنداشت؛ برکت خدا بر سام قرار گرفت و معاصر او کنعان نفرین شد (۹:۲۶).

۲- برکت مشایخ قوم. برکت ابراهیم، برعکس، از نوع جدیدی است. بدون تردید ابراهیم در دنیای جدا شده دشمنانی می‌داشت و خدا وفاداری‌اش را نشان خواهد داد با نفرین هر کسی که او را نفرین کند، اما این مورد یک استثناء می‌باشد؛ نیت خدا، برکت دادن به «تمام امت‌های روی زمین» است (پید ۱۲:۳). تمام روایات پیدایش، تاریخ این برکت را تشکیل می‌دهند.

الف: برکات داده شده از سوی پدران، یک جریان بسیار کهن نشان می‌دهد که آنان کلاً در لحظه مرگ، قدرتهای باروری و حیات را بر پسرانشان طلب می‌کردند، «از شبنم آسمان و از فربهی زمین» (پید ۲۷:۲۸)، نه‌رهای شیر و «عصاره انگور» (۹۴:۱۱-۲۱)، قوت از بین بردن دشمنانشان (۲۷:۲۹، ۴۹:۸-۹) سرزمینی جهت سکونت (۲۷:۲۸؛ ۲۷:۳۹؛ ۴۹:۹) و ابدی ساختن نامشان (۴۸:۱۶؛ ۴۹:۸...) و قدرت. انسان در این قطعات موزون و در این روایات، رؤیای قبایل کوچ نشین را درمی‌یابد که در پی یافتن وطن هستند و مشتاق دفاع از استقلالشان، اما می‌دانند که جماعتی را تشکیل می‌دهند از رؤسا و طوایف ممتاز و برجسته (پید ۴۹). به طور کل این رؤیای برکت که همه آدمیان ناخودآگاه در آرزوی آن هستند و آماده تصاحب آن به هر شکل می‌باشند، از خشونت و حيله‌گری و حقه بازی نیز بی بهره نمی‌باشد (۲۷:۱۸).

ب: کتاب پیدایش در خصوص این موانع و روایات معروف، وعده‌ها و برکات داده شده از سوی خدا را اضافه می‌کند، نه برای رد این روایات بلکه به جهت قرار دادن آنها در جایگاهشان در کار خدا. همچنین موضوع یک نام قدرتمند (پید ۱۲:۲)، اولاد کثیر (۱۵:۵)، سرزمینی که آنان برپا می‌سازند (۱۳:۱۴-۱۷) مطرح است؛ اما در اینجا خدا آینده خویش را به دست می‌گیرد؛ نام ایشان را تغییر می‌دهد (۱۷:۵-۱۵) آنان را از تجربه (۲۲:۱) و ایمان می‌گذراند (۱۵:۶) و حکمی را بر آنان تحمیل می‌کند (۱۲:۱، ۱۷:۱۰). او خوب می‌داند که چگونه خواسته بشر را تأمین نماید، به شرط آنکه در راستای ایمان باشد.

۳- برکت و عهد و پیمان. این پیوند میان برکت و احکام، اساس عهد را نیز تشکیل می‌دهد: شریعت وسیله‌ای است که قوم برای اداره زندگی از آن استفاده می‌کنند یعنی «مقدس برای خدا» و در نتیجه «برکت یافته از خدا». این همان چیزی است که آیین و تشریفات عهد بازگو می‌کند. پرستش، در اندیشه مذهبی زمانها، وسیله‌ای است برجسته جهت اطمینان یافتن از برکات الهی، از تازه شدن به وسیله تماس با اماکن، اوقات و آیین‌های مقدس، قدرت حیاتی بشر و دنیای او، که بسیار کوتاه و شکننده است. پرستش در آیین یهوه فقط در عهد و وفاداری به شریعت است که اعتبار و صحت می‌یابد. برکات قانون عهد (خروج ۲۳:۲۵)، تهدیدهای جماعت شکیم تحت نظارت یوشع (یوشع ۲۴:۱۹)، برکت

عظیم تثنيه (تث ۲۸:۱-۱۴) - همه اينها به پيمان اتحاد اشاره دارند و اراده الهی را اعلام می‌دارند، و سپس وفاداری قوم و در آخر عمل آيين نمایی که توافق به عمل آمده را مهر زده و تأیید می‌کند و ارزش تقدسی به آن می‌دهد.

۴- **انبیا و برکت.** انبیا به سختی زبان برکت را می‌فهمیدند. اگرچه خادمین کلام و میزان تأثیر آن بودند (اش ۵۵:۱۰-۱۱)، و گرچه خود را خوانده شده و برگزیده خدا می‌دانستند، به عنوان نشانه‌های کار او (اش ۸:۱۸)، اما عمل خدا در آنان بسیار باطنی، وزین و کم رؤیت و قابل انتقال برای برکت خواستن در درون و بیرون از ایشان بود. و پیامشان که دربرگیرنده شرایط و اصطلاحات عهد و تقبیح تعدی از آنها بود، به سختی آنان را به برکت دادن متمایل می‌ساخت. از جمله اصطلاحات ادبی که به کار می‌بردند، لعنت و نفرین کردن برایشان آشنا بود و برکت دادن عملاً ناشناخته.

خیلی جالب است ببینیم که حتی در عمق لعنت و نفرین در حالتی ادبی، تصویر یا تأکیدی برانگیخته می‌شود که اعلام می‌کند وعده برکت، دست نخورده باقی می‌ماند و از زندگی پریشانی و دلتنگی چیزی شبیه «دانه مقدس» حاصل می‌شود (اش ۶:۱۳). در نتیجه، وعده سنگ زاویه در صهیون، از میان نفرین به حاکمان بی‌فهمی که اعتقاد داشتند شهر از خطر محفوظ می‌ماند، سربر می‌آورد (اش ۲۸:۱۴-۱۹)؛ و در حزقیال، نبوت عظیم نزول روح که پراز تصاویر برکت است- آب، زمین، برداشت محصول- با منطقی الهی به محکومیت قوم اسرائیل منتهی می‌شود (حزق ۳۶:۱۶-۳۸).

۵- **سرودهای برکت.** برکت یکی از موضوعات اصلی نیایش قوم اسرائیل است؛ پاسخی است به تمام کارهای خدا که همانا مکاشفه است. به شکرگزاری، تسبیح یا اعتراف بسیار نزدیک است و بر همان طرح بنا می‌شود، ولی از اینها نزدیک‌تر به رویدادی است که در آن خدا می‌آید تا خود را آشکار سازد و کلاً از نوای ساده‌تری برخوردار است: «مبارک باد یهوه، که کارهای عجیب برای من بجا آورده است» (مز ۳۱:۲۱)، «که ما را شکار برای دندانه‌های ایشان نساخت» (مز ۱۲۴:۶)، «که تمام گناهانت را می‌آمرزد» (۲:۳۰۱). حتی سرود سه کودک در تنور آتش که از جهان می‌خواهد تا جلال خداوند را بسراید، توجه خود را از کاری که خدا به انجام رسانیده، برنمی‌تابد: «او قادر است که ما را از تون آتش ملتهب برهاند» (دان ۳:۱۸).

د) برکت یافته در مسیح

چگونه ممکن است پدری که پسر خود را به خاطر ما رستگار نمود، ما را از چیزی محروم سازد (روم ۸:۳۲)؟ خدا در او همه چیز را به ما داده است؛ از هر نوع عطیه فیض برخورداریم

(۱- قرن ۷:۱) و «با ابراهیم ایماندار» (غلا ۳:۹؛ ۱۴:۳)، «ما را مبارک ساخت به هر برکت روحانی» (افس ۳:۱). در او پدر را برای عطایایش سپاسگزاریم (روم ۸:۱؛ افس ۵:۲۰؛ کول ۳:۱۷). دو اقدام برکت یعنی فیضی که به ما نازل می شود و شکرگزاری که به بالا فرستاده می شود، در عیسی مسیح تکرار می گردند. در پس این برکت چیزی نیست و گروه برگزیدگان در مقابل تخت و در برابر بره تجمع نموده اند تا پیروزی نهایی شان را سراییده و به خدا اعلام نمایند: «برکت و جلال و حکمت و سپاس و ... تا ابدالابد از آن خدای ما باد!» (مکا ۷:۱۲).

اگر کل عهدجدید چیزی نباشد مگر برکت کامل رسیده از خدا و برگشته به سوی او، در این صورت کتاب با عبارات مملو از برکت، پر نمی شود. این عبارات نسبتاً کم هستند و در زمینه های دقیق و جامع به کار رفته اند که برای تعیین صحیح مفهوم برکت کتاب مقدس، به کار می آیند.

۱- **مبارک است او که می آید!** اناجیل تنها یک نمونه از برکت را ارائه می دهند که به عیسی خطاب شده: فریاد جمعیت در ورودش به اورشلیم در شب رنج و آلام او: «مبارک است او که می آید!» (مت ۲۱:۹). یقیناً کسی هرگز به توصیف موجود مبارکی چون عیسی که خدا در او با نشانه های درخشان، قدرت و سخاوتش را آشکار می سازد، پاسخ نمی گوید (اع ۱۰:۳۸). ورود او به جهان موجی از برکات را به همراه دارد - در ایصابات (لو ۱:۴۲)، در زکریا (۱:۶۸)، در شمعون (۲:۲۸) و در خود مریم (بدون استفاده از کلامی عینی ۱:۴۶-۴۷). او آشکارا هسته برکت است: ایصابات اعلام می دارد، «مبارک است ثمره رحم تو» (۱:۲۴). خود او هرگز مستقیماً برکت نمی دهد، به استثنای یک روز یکشنبه نخل. این نبود برکت نمی تواند اتفاقی باشد. احتمالاً نشانگر فاصله ای است که خود به خود میان عیسی و دیگران ایجاد می شود، زیرا برکت دادن کسی می تواند به مفهوم اتحاد داشتن با او باشد. احتمالاً نشان دهنده طبیعت ناقص مکاشفه مسیح است تا حینی که کار او به اتمام نرسیده، کیفیت مات و مبهمی که شخص او را تا به هنگام مرگ و رستاخیزش احاطه کرده است. از سوی دیگر، در مکاشفه هنگامی که بره ذبح شده بار دیگر به قدرت خویش بر جهان دست می یابد، با دریافت کتابی که در آن سرنوشت جهان مهر شده است، تمامی آسمان او را ندا در می دهد: «مستحق است بره ذبح شده که قوت و ... جلال و برکت را بیابد» (مکا ۵:۱۲). برکت، در این زمینه، همان قدر و اهمیت را دارد که جلال خدا از آن برخوردار است.

۲- **پیاله برکت.** پیش از ازدیاد نانه (مت ۱۴:۱۹)، قبل از توزیع نانی که بدن او

می شود (مت ۲۶:۲۶) و پیش از شکستن نان در عموآس (لو ۲۴:۳۰) عیسی برکتی را عنوان می سازد؛ و ما نیز «پاله برکت را تبرک می خوانیم» (۱- قرن ۱۰:۱۶). چه برکت در این متون، عملی خاص را تداعی کند یا قاعده ویژه ای که متمایز از عبارات سپاسگزاری باشد، یا فقط عنوانی باشد که به کلمات بعدی که در پی می آیند اطلاق شود، در اینجا از اهمیت کمتری برخوردار است. حقیقت این است که روایات سپاسگزاری در ارتباط تنگاتنگ با برکت و شکرگزاری اند و در این ارتباط، برکت معرف جنبه آیینی و قابل رؤیت، عمل و قاعده است، در حالی که شکرگزاری، محتوای اعمال و کلمات را ابراز می دارد. آیین پرستش تنها چیزی است که تمام آنچه خداوند می توانست برای ما در طی حیاتش به انجام رساند در خود محفوظ داشته، زیرا آیین عهدجدید است (لو ۲۲:۲۰). برکت در این عهد جدید، کمال نهایی خود را می یابد. عطیه ای است که در واژه ای مستقیماً نافذ ابراز می گردد. عطیه کامل پدر به فرزندان - تمام فیض او - و عطیه کامل پسر که زندگی اش را به پدر تقدیم می کند - تمام شکرگزاریهای او در اتحاد با او. این عطیه باروری، راز حیات و مشارکت است.

۳- برکت روح القدس. اگر عطیه سپاسگزاری دربرگیرنده تمامی برکت خدا در مسیح است، اگر عمل آخر او برکتی است که کلیسا را برجای می گذارد (لو ۱۲:۵) و برکتی که او در کلیسا به جریان می اندازد (۵۳:۲۴)، معهذا عهدجدید در هیچ کجا نمی گوید که عیسی مسیح برکت پدر است. درواقع برکت همیشه یک عطیه است، حیاتی که دریافت و جذب شده است. اکنون والاترین عطیه روح القدس است. نه اینکه عیسی مسیح کمتر از روح القدس به ما داده می شود بلکه روح داده می شود تا در ما عطیه ای دریافت شده از سوی خدا باشد. واژگان عهدجدید معنی دار است. این حقیقت دارد که مسیح مال ماست اما مهمتر از آن اینکه ما از آن مسیح هستیم (۱- قرن ۳:۲۳؛ ۲- قرن ۱۰:۷). بسیاری اوقات در مورد روح القدس گفته شده که به ما داده می شود (مر ۱۱:۱۳؛ یو ۳:۳۴؛ اع ۵:۳۲؛ روم ۵:۵)، ما آن را دریافت می داریم (یو ۷:۳۹؛ اع ۸:۱؛ روم ۸:۱۵) و آن را در اختیار داریم (روم ۸:۹؛ مکا ۳:۱) تا آنجا که شخص بی اختیار از «عطیه روح» سخن می گوید (اع ۲:۳۸، ۴۵:۱۰، ۱۷:۱۱). برکت خدا، در مفهوم کامل کلمه، روح القدس اوست. اکنون این عطیه الهی، که خود خداست، تمام ویژگیهای برکت را به معرض نمایش می گذارد. موضوعات اصلی برکت - آبی که زندگی تازه می دهد، تولد و تازگی، حیات و باروری، کثرت و آرامش، خوشی و مشارکت قلبها - همه به یک اندازه ثمرات روح هستند.

ر.ک: آب: ب ۱ - ابراهیم: الف ۳، ب ۴ - اراده خدا: عهدعتیق - اعتراف: عهدعتیق ۱ - باروری: الف ۱ - برداشت محصول: الف - برگزیدگی: عهدعتیق الف ۳ - ثروت: الف -

خوشه چینی: الف - خوشی: عهدعتیق ب ۱ - دست راست: ۲ - دستگذاری: عهدعتیق؛
عهدجدید الف - روغن - زندگی: ب ۱ - سپاسگزاری: الف - ستایش - سعادت -
شکرگزاری - صلح/آرامش - طعم: ۲ - فیض: ب ۳ - لعنت - میوه - نیک و بد: ب ۲. JG

بیداری/مراقبت (دیده بان)

واژه بیداری به مفهوم دقیق و خاص کلمه یعنی خودداری از خواب شبانه. این کار شاید به منظور داشتن وقت بیشتر برای انجام کار (حک ۶: ۱۵) یا جلوگیری از غافلگیر شدن توسط دشمن باشد (مز ۱۲۷: ۱-۲). از این رو بیداری به مفهومی استعاری یعنی هوشیاری، مبارزه با خواب آلودگی و بی توجهی به منظور رسیدن به هدفی مطلوب (امت ۸: ۳۴). هدف و منظور شخص ایماندار، حالتی از آمادگی برای رسیدن به خداوند است، آن هنگام که روز فرامی رسد (اش ۲۱: ۱۱-۱۲، ۵۲: ۸). ایماندار بیدار و گوش به زنگ است تا بتواند در تاریکی شب زندگی کند بدون اینکه جزئی از تاریکی شود.

الف) بیداری: آمادگی برای بازگشت خداوند

۱- در اناجیل نظیر، تشویق و ترغیب به بیداری بخش اصلی اندرزی است که عیسی در خاتمه موعظه خود در باب زمان آخر و آمدن پسر انسان به شاگردانش می دهد (مر ۱۳: ۳۳-۳۷). «بیدار باشید زیرا که نمی دانید در کدام ساعت خداوند شما می آید» (مت ۲۴: ۴۲). عیسی برای بیان این موضوع که بازگشت وی غیر قابل پیش بینی است از مقایسه ها و مثالهای گوناگونی استفاده می کند که منشأ کاربرد رایج کلمه بیداری (پرهیز از خواب) می باشند. آمدن پسر انسان چون آمدن دزد در شب (مت ۲۴: ۳۲-۳۳) یا آمدن آقائی در ساعات آخر شب و بدون اطلاع غلامان خود (مر ۱۳: ۳۵-۳۶)، غیرمنتظره خواهد بود. فرد مسیحی نیز همانند پدر با تدبیر خانواده یا غلام نیکو نباید خواب بر وی مسلط شود. باید مراقب و بیدار باشد و آماده استقبال از خداوند خود. از این رو مراقبت و بیداری مشخصه بارز رفتار شاگردی است که امیدوارانه در انتظار بازگشت عیسی است. این بیداری قبل از هر چیز حالت هوشیاری است و از این رو مستلزم پرهیز از لذتها و منافع دنیوی می باشد (لو ۲۱: ۳۴-۳۶). چون که نمی دانیم ساعت بازگشت مسیح کی خواهد بود، بایستی هر آن آماده وقوع آن باشیم. چکیده تعلیم مَثَل باکره ها (مت ۲۵: ۱-۱۳) همین است.

۲- رسالات اولیه پولس مخصوصاً ۱-تسا ۵: ۱-۷ بیانگر دل مشغولی وی در باب

انتظارات و آرزوهای مربوط به ایام آخر و بازتاب هشدارهای انجیل در خصوص بیداری هستند. «ما از شب و از ظلمت نیستیم. بنابراین مثل دیگران به خواب نرویم بلکه بیدار و هوشیار باشیم» (۵:۵-۶). فرد مسیحی چون به سوی خدا بازگشت نموده «فرزند نور» است. به این دلیل بایستی فعالانه و استوار در مقابل تاریکی، نماد شرارت، بایستد و گرنه از آمدن مسیح غافل خواهد شد. بیداری و مراقبت مستلزم هوشیاری و اعتدال یعنی خودداری از افراط در امور «شبانه» و هر نوع عاملی است که نتیجه آن بی‌توجهی شخص به آمدن خداوند می‌باشد. بیداری در عین حال مستلزم این است که انسان جنگ‌افزارهای روحانی را به دوش گیرد. «جوشن ایمان و محبت و خود امید نجات را بپوشیم» (۵:۵). پولس رسول در نامه به رومیان که بعدها نوشته شد بدون ترس از اینکه مسیحیان اشتیاق اولیه خود را از دست بدهند به ایشان اصرار می‌ورزد که تکانی به خود بدهند، خواب را کنار گذاشته بیدار بمانند و برای نجاتی که الآن نزدیکتر است آماده باشند (روم ۱۳:۱۱-۱۴).

۳- در کتاب مکاشفه، پیامی که داور ایام آخر خطاب به جامعه مسیحیان ساردس می‌دهد، تشویق و ترغیب مبرم برای بیداری است (۳:۱-۳). کلیسای ساردس فراموش کرده بود که مسیح بازخواهد گشت. اگر بیدار نشود چون دزد او را غافلگیر خواهد نمود اما «خوشا به حال کسی که بیدار شده رخت خود را نگاه دارد» (۵:۶۱)؛ آنگاه خواهد توانست به رژه پیروزی خداوند ملحق شود.

ب) بیداری: آمادگی در مقابل وسوسه‌های روزمره

این مراقبت و بیداری، این زنده نگاه داشتن اشتیاق برای بازگشت عیسی بایستی عنصری دائمی در زندگی مسیحی و در نبرد علیه وسوسه‌های روزمره که سرآغاز نبرد بزرگ در ایام آخر هستند باشد.

۱- عیسی در هنگام انجام اراده نجات بخش پدر می‌بایست متحمل مبارزه ای (agonia) پر زحمت در جتسمانی شود که مقدمه ای بر آن نبرد عظیم در ایام آخر می‌باشد. اناجیل نظیر عیسی را به عنوان الگوی بیداری در وسوسه معرفی می‌کنند، الگویی که بسیار برجسته خود را نشان می‌دهد، زیرا شاگردان بی‌اعتنا به هشدار استاد خود افتاده بودند. «بیدار باشید و دعا کنید تا در وسوسه نیفتید» (مت ۲۶:۴۱)، سخنی که در ایمان مسیحی جایگاهی والا به جتسمانی داده است. آخرین درخواست در دعای ربانی به درخواست قبل از آن بسیار نزدیک است زیرا نه تنها طلب یاری خدا برای زمان آخر بلکه به جهت تمامی راه طولانی زندگی مسیحی است.

۲- فرمان بیداری به دلیل خطراتی که در زندگی کنونی وجود دارد، در نامه های پولس نیز مرتباً تکرار می شود (۱- قرن ۱۶: ۱۳؛ کول ۴: ۲؛ افس ۶: ۱۰-۲۰). تشویق به بیداری به شیوه ای کاملاً روشن و زنده در متنی که هر روز در دعای شامگاهی خوانده می شود خلاصه شده است: «هوشیار و بیدار باشید زیرا که دشمن شما ابلیس مانند شیر غران گردش می کند و کسی را می طلبد تا ببلعد» (۱- پطرس ۵: ۸). در اینجا نیز مانند افس ۶: ۱۰-۱۲، دشمن به روشنی توصیف شده است. شیطان و یاری کنندگانش با نفرتی کینه توزانه مدام در پی مسیحیان هستند تا ایشان را به نوعی به انکار از مسیح بکشانند. باشد که مسیحیان همواره مواظب و بیدار باشند! باشد که با ایمان و از خود گذشتگی از دامهای دشمن برحذر باشند! این بیداری مخصوصاً به رهبران جامعه مسیحی توصیه شده؛ آنان بایستی از جماعت در مقابل «گرگان درنده» دفاع کنند (اع ۲۰: ۲۸-۳۱).

ج) بیداری: سپری کردن شب در نیایش

پولس رسول در رساله های افس ۶: ۱۸ و کول ۴: ۲ به احتمال بسیار زیاد به عملی در میان جوامع اولیه، یعنی دعا های شبانه اشاره می کند. «با دعا و التماس تمام در هر وقت در روح دعا کنید و برای همین به اصرار و التماس تمام به جهت همه مقدسین بیدار باشید» (افس ۶: ۱۸). شب زنده داری نمونه ای واقعی از بیداری مسیحی و پیروی از کار خود مسیح است (لو ۱۲: ۶؛ مر ۱۴: ۳۸).

نتیجه: بیداری، از ویژگی های فرد مسیحی است که در امید و انتظار آمدن پرجلال خداوند عیسی بسر می برد یعنی آمادگی برای استقبال از آن که می آید (مکا ۲۲: ۱۷ و ۲۰) و ایستادگی در برابر بی دینی و ارتداد ایام آخر. از آنجا که وسوسه های زندگی کنونی پیش نمودی از سختی ها و امتحانات ایام آخر هستند، فرد مسیحی باید هر روزه در مبارزه علیه ابلیس بیدار باشد و این بیداری مستلزم دعای مداوم و هوشیاری شاگرد مسیح است.

ر. ک: امید: عهد جدید ج - چراغ: ۲- خواب/ خوابیدن - دیدار: عهد جدید ۲- شب: عهد جدید ۲ و ۳- شبان و گله - فرشتگان - مأموریت: ب ۳- مراقبتها: الف - مستی: ۲- مشیت الهی - نوح: ۳. MD

پاک

پاکی، آن اندیشه مشترک در مذاهب کهن، ودیعه‌ای ضروری جهت نزدیکی به مقدسات است. علاوه بر این ممکن است تداعی کننده فضیلت اخلاقی متناقض با شهوت (پرستی) باشد، نه تنها با اعمال روحانی بلکه از طریق مراسم عبادی نیز حاصل می‌شود؛ و به واسطه تماسهای مادی، صرف نظر از هر نوع مسئولیت اخلاقی، از بین می‌رود. در شرایط معمولی، این اندیشه ممتاز، میل به عمیق تر شدن دارد اما در زمینه‌های مختلف فکری، به طور متفاوتی عمل می‌کند. ایمان مذهبی که بر اساس کتاب مقدس قرار گرفته باشد، تمام خلقت را نیکو می‌بیند. و به این ترتیب اندیشه پاکی به سوی فطری شدن و معنوی گشتن سیر می‌کند و در مسیح، سرچشمه منحصر به فرد پاکی را که در کلام و قربانی او شامل است و آن را آشکار می‌کند، به اوج می‌رسد.

عهدعتیق

الف) پاکی پرستش

۱- در زندگی جماعت مقدس. به واسطه عدم رابطه مستقیم در سلوک اخلاقی، پاکی، تضمین کننده توانایی حقوقی در مشارکت در پرستش یا حتی روابط عادی روزانه در جماعت مقدس است. این نظریه پیچیده که مخصوصاً در لاو ۱۱-۱۶ توسعه یافته، در سرتاسر عهدعتیق ظاهر می‌شود.

این نظریه شامل پاکی جسمانی است: بر طرف کردن آنچه ناشایسته است (مدفوع، نجاست، تث ۲۳:۱۳-۱۵) ناتوان و بیمارگونه است (جذامی‌ها، لاو ۱۳-۱۴؛ ۲-پاد ۷:۳) یا بدبو و گندیده است (اجساد، اعد ۱۹:۱۱-۱۴؛ ۲-پاد ۲۳:۱۳-۱۴). به هرحال، تمایز میان پاکی و ناپاکی حیوانات (لاو ۱۱) که اغلب از تحریم‌های گذشته و اولیه ریشه گرفته، تنها در زمینه‌های بهداشتی قابل توضیح نیست.

پاک بودن آیینها نوعی حمایت در برابر بی دینی و کفرگرایی را ایجاد نمود. کنعان با حضور کافران آلوده شد: غنایم جنگ را برای ویرانی نگاه داشتند (یوشع ۶:۲۴-۲۶). حتی میوه‌های آن سرزمین را در طی سه سال اول برداشت محصول، منع کردند (لاو ۱۹:۲۳-۲۵). برخی حیوانات همچون گراز، ناپاک تلقی می‌شوند (لاو ۱۱:۷)، بدون تردید به این خاطر بود که غیریهودیان این حیوانات را در فرائض آیینی خود به کار می‌بردند (اش ۳:۶۶).

پاکی فرهنگی، استفاده از هر چیز که مقدس نگاه داشته شده بود را تدوین و تنظیم نمود. هر چیز که در ارتباط با پرستش و مراسم عبادی بود می‌بایست آشکارا پاک باشد و بدون

اجازه نمی شد به آن نزدیک شد (لاو ۲۱:۲۲؛ ۱- سمو ۵:۲۱). جدای از این مسائل، هم مقدسات و هم ناپاکی ها هر دو غیرقابل لمس هستند. گویی قدرتی خوفناک و مسری به آنها اعطا شده (خروج ۳۷:۲۹؛ اعد ۱۹). چون قدرتهای حیاتی همچون سرچشمه ای از برکت، مقدس در نظر گرفته می شوند، برخی ناپاکی ها با استفاده از قدرت جنسی که از نظر اخلاقی مقبول واقع شده، محدود شدند (لاو ۱۲ و ۱۵).

۲- **آیین های تطهیر کننده.** اکثر ناپاکی ها، وقتی به میل خود برطرف نمی شوند (لاو ۱۱:۲۴-۲۵)، با شستن بدن یا شستن لباسها رفع می شوند (خروج ۱۹:۱۰؛ لاو ۱۷:۱۵-۱۶)؛ یا به وسیله قربانی های شفاعت آمیز (لاو ۱۲:۶-۷)؛ و در روز کفاره، جشن تطهیر کننده مقدم بر هر چیز با راندن یک بز نر به صحرا که به طور نمادین حامل ناپاکی ها و گناهان تمامی قوم بود (لاو ۱۶).

۳- **در رابطه با جماعت مقدس.** بر اساس این نظریه کاملاً مادی پاکی، این نظریه ظاهر می شود که انسان به نحوی ترکیب یافته که بدن و روح قابل جدا شدن از هم نیستند؛ و بنابراین اعمال مذهبی او، همان طور که روحانی هستند، تجسم یافته باقی می ماند. در جماعتی که به خدا تخصیص یافته و آرزو دارد تا از حالت طبیعی این هستی درگذرد، شخص همه چیز نمی خورد، به همه چیز دست نمی زند و از استعدادهای خلاق نامشخص استفاده نمی کند. این ممنوعیت های متعدد، گرچه در وهله اول مستبدانه به نظر می رسیدند، تأثیری مضاعف داشتند. ایمان به یکتا پرستی را علیه تمام آلودگیهای ایجاد شده از سوی اجتماع غیریهودی حفظ کردند و در حالی که جذب روح اطاعت از خدا شده بودند، نظام اخلاقی درستی را پی نهادند. به این ترتیب، خواستهای روحانی واقعی خدا به تدریج آشکار شدند.

ب) گرایش به مفهوم پاکی اخلاقی

۱- **انبیاء دائماً اعلام می کردند که نه غسل و وضو و نه قربانی ها به خودی خود ارزشی ندارند** مگر به پاکی و تطهیر باطنی منجر شوند (اش ۱۵:۱-۱۷، ۱۳:۲۹؛ ر. ک هو ۶:۶؛ عا ۴:۱-۵؛ ار ۲۱:۲۳). جنبه آیینی به همان نسبت ناپدید نمی شود (اش ۵۲:۱۱) اما ناپاکی واقعی که انسان را آلوده می سازد، در سر منشاء خود یعنی در گناه آشکار می شود. ناپاکی های قانونی فقط جنبه ظاهری قضیه هستند (خروج ۱۷:۳۶-۱۸). ناپاکی مهمتری در مورد انسان وجود دارد که فقط خدا می تواند آن را پاک نماید (اش ۶:۵-۷). پاکی اساسی لبها، قلب و کل شخص، بخشی از وعده های مسیح را تشکیل می دهد: «آب پاک بر شما خواهم پاشید و طاهر خواهید شد از همه نجاسات» (حزق ۳۶:۲۵-۲۶؛ ر. ک صف ۳:۹؛ اش ۳۵:۸، ۵۲:۲).

۲- با فلاسفه خردمند، شرط لازم جهت خشنودی خدا به واسطه پاکی دستها، قلب، چهره، نیایش (ایوب ۴:۱۱ و ۱۴-۱۵، ۱۷:۱۶، ۳۰:۲۲) و در نتیجه به واسطه رفتار اخلاقی بی گناه مشخص می شود. این فلاسفه خرداندیش درواقع از نوعی ناپاکی ذاتی انسان در برابر خدا آگاهی داشتند (امت ۹:۲۰؛ ایوب ۹:۳۰-۳۱)؛ گستاخانه است که شخص خود را پاک بدانند (ایوب ۴:۱۷). به هرحال، شخص فهیم، خود را مجبور می سازد تا اساس اخلاقی پاکی را برقرار سازد و در وهله اول، وجهه جنسی پاکی است که مورد تأکید قرار می گیرد. سارا خود را پاک نگاه می دارد (طو ۳:۱۴) در حالی که امتهای خود را تسلیم ناپاکی دهنده کرده و در آن افراط می کنند (حک ۱۴:۲۴).

۳- با مزموور نویسان، شخص در محیط فرهنگی متوجه می شود که مراقبت کردن در پاکی اخلاقی هرچه بیشتر تأکید می شود. محبت خدا به سوی پاکدلان جهت می گیرد (مز ۷۳:۱). کسی می تواند به محراب نزدیک شود که دستان پاک و قلبی روشن (مز ۲۴:۴) داشته باشد. خدا دستان بدون لک کسی که عدالت را بجا می آورد پر می سازد (مز ۱۸:۲۱ و ۲۵). اما چون تنها او می تواند این پاکی را عرضه دارد، نیایش برای طهارت قلب به خدا تقدیم می شود. Miserere تأثیر اخلاقی تپهیر را که درخواست کننده تنها از خدا انتظار دارد، آشکار می کند. «مرا از هر عیبی پاک ساز ... با زوفا مرا بشوی. من پاک خواهم شد.» در ضمن، با حفظ میراث حزقیال (۲۶-۲۵:۳۶) و سربلندی سنت عهدعتیق، درخواست کننده فریاد برمی آورد، «ای خدا، دل طاهر در من بیافرین» (مز ۵۱:۱۲)، نیایشی چنان روحانی که ایماندار عهدجدید می تواند آن را درست همان طور که هست، به کار گیرد.

عهدجدید

الف) پاکی در اناجیل

۱- اعمال مربوط به پاکی، در یهودیت زمان عیسی وجود داشتند و آداب ظاهری شرعی با تکیه کردن بر شرایط مادی جهت پاکی، از شریعت نیز تجاوز کردند: غسلهای مکرر (مر ۷:۳-۴)، شست و شوهای وسواسی (مت ۲۳:۲۵)، دوری از گناهکارانی که ناپاکی را اشاعه می دهند (مر ۱۵-۱۷) و بخصوص از مقبره ها به خاطر اجتناب از آلوده شدن به طور سهوی و غیر منتظره (مت ۲۳:۲۷).

۲- عیسی مواظب است تا برخی قوانین شرعی پاکی را رعایت نماید (مر ۱:۴۳-۴۴) و به نظر می رسد که در وهله اول فقط زیاده روی در رعایت آنچه به شریعت افزوده شده را محکوم می کند (مر ۷:۶-۱۳). عاقبت او اعلام می دارد که پاکی حقیقی، امری درونی است

(مر ۷: ۱۴-۲۳): «هیچ چیز نیست که از بیرون آدم داخل او گشته، بتواند او را نجس سازد ... زیرا که از درون دل انسان صادر می شود، خیالات بد ...» در این مفهوم است که ارواح شریب را می توان «ارواح ناپاک» خطاب نمود (مر ۱: ۲۳؛ لو ۹: ۴۲). آموزه آزادی بخش عیسی آن چنان تازه بود که شاگردان در درک آن بسیار کند بودند.

۳- عیسی با کسانی ارتباط دوستی شخصی برقرار می کند که خود را در سادگی ایمان و محبت وقف او می کنند، یعنی «پاکدلان» (مت ۵: ۸). برای دیدن خدا، برای معرفی خود به او، نه در معبد اورشلیم بعد از این بلکه در پادشاهی او، حتی پاکی اخلاقی نیز کفایت نمی کند. آنچه لازم است، حضور فعال خداوند در وجود انسان است. به این ترتیب انسان ذاتاً پاک می گردد. پس عیسی به رسولانش می گوید: «الحال شما به سبب کلامی که به شما گفته ام پاک هستید» (یو ۱۵: ۳) و روشن تر از این: «کسی که غسل یافت محتاج نیست به شستن پایها بلکه تمام او پاک است و شما پاک هستید» (یو ۱۳: ۱۰).

ب) تعالیم رسولی

۱- فراتر از اختلاف میان پاکی و ناپاکی. جوامع یهودی - مسیحی به رعایت اعمال پاکی ادامه می دهند. مداخله الهی لازم بود تا پطرس نتیجه سه گانه از تعالیم مسیح را دریافت دارد: دیگر غذای ناپاک وجود ندارد (اع ۱۰: ۱۵، ۹: ۱۱)؛ نامختونان دیگر ناپاک نیستند (اع ۱۰: ۲۸)؛ به واسطه ایمان است که خدا از این پس قلب امتها را پاک می سازد (اع ۱۵: ۹). پولس، از جانب خود، به تعالیم عیسی تکیه می کند (ر. ک مر ۷) و مستقیماً اعلام می دارد که برای مسیحیان «هیچ چیز ناپاک نیست» (روم ۱۴: ۱۴). طرز حکومت شریعت عهدعتیق در گذشته است، رعایت های مربوط به پاکی به «ارواح پست و فرومایه عناصری» بدل می شوند که مسیح ما را از آنها آزاد کرده است (غلا ۳: ۴ و ۹؛ کول ۲: ۱۶-۲۳). «لیکن حقیقت واقعی، بدن مسیح است» (کول ۲: ۱۷) زیرا بدن قیام کرده او، بذر جهان نوین است.

۲- در عوض مراسمی که نمی توانستند باطن آدمی را پاک سازند، مسیح قربانی خود را جایگزین ساخته است که کاملاً مؤثر است (عبر ۹، ۱۰). خون عیسی که ما را از گناه پاک ساخته است (۱- یو ۷: ۹) امیدواریم که در ردیف کسانی قرار گیریم که «ردای خود را در خون بره شسته اند» (مکا ۷: ۱۴). این پاکی ذاتی با آیین تعمید تحقق می یابد که تأثیر خود را از صلیب می گیرد: «مسیح خود را به خاطر کلیسا فدا ساخت تا آن را تقدیس نماید و با آب و کلام پاک سازد» (افس ۵: ۲۶). چون تعهدات قدیم صرفاً پاکی ظاهری را سبب می شد،

آبهای تعمید ما را از هر ننگی در شراکتیمان در عیسی مسیح برخاسته از مردگان آزاد می‌سازند (۱- پطرس ۳: ۲۱). در حقیقت ما با امید به خدایی که به واسطه مسیح ما را فرزندان ساخته است، پاک می‌شویم (۱- یوحنا ۳: ۳).

۳- انتقال از سطح آیین پرستشی به سطح نجات باطنی، به صورت برجسته‌ای در اولین رساله به قرن‌تین دیده می‌شود، آنجا که پولس از مسیحیان می‌خواهد که «خمیرمایه کهنه» را از خود بیرون کنند و «نان تخمیر نشده پاکی و راستی» را جایگزین آن نمایند (۱- قرن ۵: ۸؛ ر. ک یح ۴: ۸). بنابراین مسیحیان باید خود را از هر لکه و ننگ روح و جسم پاک سازند، تا کار تقدیس خود را به انجام رسانند (۲- قرن ۷: ۱). جنبه اخلاقی این پاکی هرچه بیشتر در رسالات رسولان توسعه می‌یابد. «برای پاکان همه چیز پاک است» (تیط ۱: ۱۵) زیرا آنچه خدا در نظر می‌گیرد امانت نادیدنی قلبهای تازه شده است (ر. ک ۱- تیمو ۴: ۴). محبت مسیحی از یک قلب پاک، یک وجدان خیراندیش و ایمان راسخ ناشی می‌شود (۱- تیمو ۵: ۱، ر. ک ۲۲: ۵). خود پولس، خداوند را به خاطر اینکه می‌تواند با نیتی پاک او را خدمت نماید، سپاسگزاری می‌کند (۲- تیمو ۳: ۱) همان‌طور که او از شاگردانش یک قلب پاک می‌طلبد که از آن عدالت، ایمان، محبت و صلح تراوش می‌کند (۲- تیمو ۲: ۲۲؛ ر. ک ۱- تیمو ۳: ۹).

سرانجام آنچه به یک مسیحی اجازه می‌دهد تا زندگی غیرقابل نکوهش داشته باشد، وقف او در پرستش نوین در روح است. ضد ناپاکی، قدوسیت است (۱- تسال ۴: ۷-۸؛ روم ۶: ۱۹). پاکی اخلاقی که عهدعتیق آن را قبلاً فرض دانسته است همیشه لازم است (فی ۴: ۸) اما ارزش واقعی آن از این حقیقت ناشی می‌شود که منجر به دیدار مسیح در روز آخر بازگشت او می‌شود (فی ۱: ۱۰).

ر. ک: آب- سفید: ۲- آتش- آزادی/رهایی: ب ۳- امتحان/وسوسه: عهدعتیق الف ۲- امور جنسی: ب- بخشش- بقیه/باقی- بکارت: عهدعتیق ۱- تعمید- جذام- حیوانات: ب ۲- خوراک: الف، ج- دل: ب- ساده: ۲- قربانی: عهدعتیق ب ۲؛ عهدجدید ب ۲- کبوتر: ۱- کفاره: ۱- کمال: عهدعتیق ۲- کهنات: عهدعتیق ج ۲- گناه: ج ۳- مریم: ب ۲- مقدس- نمک: ۲- وجدان: ۲، ب، ۳. LS

پرستش

در تمام مذاهب، پرستش، ارتباط میان انسان و خدا را نظام می بخشد. بر اساس تعالیم کتاب مقدس ابتکار و پیش گامی در برقراری این رابطه از جانب خدای زنده که خود را آشکار می سازد، صورت می پذیرد. در جواب، انسان، خدا را در پرستشی که حالتی جمعی به خود می گیرد ستایش می کند. این پرستش نه تنها نشان دهنده این است که انسان به خالق که کاملاً به او وابسته می باشد نیاز دارد، بلکه وظیفه ای را نیز کامل می کند، چون خداوند قومی را برگزید تا این قوم او را «خدمت» کند و بدین وسیله شاهد او در روی زمین باشد. این قوم برگزیده باید به عنوان ایفای نقش برگزیدگی خود، خداوند را پرستش کند (لغت عبری پرستش از ریشه «عباد» می آید که به معنی «خدمت کردن» است).

عهد عتیق

الف) پرستش خدای واقعی در طول تاریخ

پرستش طبق کتاب مقدس، دوران تکاملی را گذرانده است و در جریان تاریخش از عناصر موجود در همه پرستشها متمتع شده است. مکانهای مقدس، اشیاء مقدس، شخصیت‌های مقدس (پرستشگاهها، صندوق عهد، محراب و کاهن، زمانهای مقدس (اعیاد و روز سبت)، اعمال پرستشی (تطهیر، تقدیس، ختنه، قربانی، دعا با تمام انواع مختلف آن)، و قوانین مذهبی (روزه گرفتن، نهی برخی اعمال...).

قبل از گناه، روابط بشر و خدا، طبیعت ساده ای داشت مشروط به آنکه از آن نهی یعنی آن فرمان که از میوه درخت معرفت خوب و بد نخورد تخطی نکند و بدین وسیله میزان وابستگی و اطاعت خود را به خدا نشان دهد، ولی حق داشته است که از میوه درخت زندگی بخورد (پید ۲: ۹، ۳: ۲۲). بدین طریق او می توانست با یک عمل پرستشی ارتباط خود را با خداوند حفظ کند. همان درخت زندگی در اورشلیم آسمانی هم قرار دارد، با این تفاوت که در آنجا برقراری ارتباط میان خدا و بشر احتیاج به پرستش ندارد (مکا ۲: ۲-۳).

بعد از گناه، قربانی کردن وارد پرستش می شود، پدران نخستین نام یهوه را می خواندند و برای او قربانگاه می ساختند (پید ۴: ۲۶، ۸: ۲۰، ۱۲: ۸). ولی خدا هر پرستشی را نمی پذیرد. او نه فقط به درون قلب آورندگان قربانی می نگرد (پید ۴: ۳-۵)، بلکه اعمالی نظیر قربانی کردن انسان (پید ۲۲: ۲-۳؛ پاد ۱۶: ۳؛ لاو ۲۰: ۳-۲)، خود فروشی مذهبی (۱- پاد ۲۲: ۴۷؛ تث ۲۳: ۱۸) و حتی ساختن تصاویری که نماد خدای نادیده باشند، منع می گردد (تث ۴: ۱۵-۱۸؛ خروج ۳۲: ۴-۵). چون به وسیله عهد، بنی اسرائیل قوم برگزیده خدا شد

برای پرستش او همواره قوانین و فرمانهای دقیق و مبرم بیشتری صادر گشت. مرکز اصلی این پرستش صندوق عهد می باشد که نشانه حضور خدا در میان قومش بود. صندوق عهد چون قابل حمل بود در پرستشگاههای مختلف مکان گرفت (مثلاً در شیلوه: یوشع ۱۸:۱). و بالاخره به فرمان داود آن را به اورشلیم آوردند (ر.ک ۲- سمو ۶) جایی که سلیمان، معبد را بنا کرد (۱- پاد ۶). بعد از اصلاح تنبیه ای قانون پرستش، این معبد به عنوان تنها پرستشگاه قوم برای تقدیم قربانی شناخته شد.

پس از بازگشت از تبعید قوانین خاصی برای پرستش در معبد دوم وضع شد که به دوران موسی بازمی گشت، همان طور که نسل کاهنان را هم به هارون بازگشت دادند تا ارتباط میان عهد و پرستش را نشان دهند، چون عهد مبنای پرستش است. اندکی قبل از این که مکابیان پیکار خود را شروع نمایند، بن سیراخ حکیم به این پیوند اشاره کرد تا بدین وسیله قوم به شریعت و پرستش یکتا خدای حقیقی وفادار بماند (ر.ک ۱- مک ۱: ۴۱-۴۴). آئینهای عبادی همراه با سرودها و نیایشهای پس از تبعید شکل گرفت و هدف آن نشر پرستش و نیایش دسته جمعی در میان یهودیان پراکنده و تکمیل عبادات معبد بود. اما عبادات فوق هیچ گاه تلاشی در راه نفی ارزشهای معبد اصلی نبود و جدائی فرقه «قمران» از کاهنان اورشلیم، به معنی رد معبد نبود، بلکه هدف آن احیای معبد و برقراری پرستش پاک بود.

ب) مراسم پرستش و تعلیم قوم خدا

قوم خدا از اقوام مجاور خود عناصر عبادی را اقتباس کرده بود که از زندگی چوپانان چادر نشین یا کشاورزان سرچشمه می گرفت. اما به وسیله ارتباط این رسوم با عهد، مفهوم جدیدی به آن می بخشید، همانند عید گذر: (تث ۱۶: ۱-۸ برای عید فصح؛ لاو ۲۳: ۴۳ برای عید خیمه ها) و با قربانی که با این مراسم همراه بود (ر.ک مز ۵: ۵؛ خروج ۱: ۵-۳، ۱۹: ۶). بدین ترتیب پرستش به منزله یک عامل تعلیم مداوم برای قوم گردید و سه بعد تاریخی زندگی مذهبی قوم یهود و قوه محرکه آن را پی ریزی نمود.

این پرستش در وهله اول وقایع گذشته را که طی مراسمی برگزار می شدند یادآوری نموده و تجدید می نماید. در عین حال به آنها واقعیتی می بخشد که بدین ترتیب ایمان قوم در خداوندی که در حال حاضر نیز به اندازه گذشته مقتدر است و در میان قوم خود حاضر می باشد، زنده می شود (ر.ک مز ۸۱، ۱۰۶)؛ موعظه تث ۱-۱۱؛ و تجدید عهد (یوشع ۲۴). و سرانجام امید قوم را به آینده بر می انگیزد و انتظار آنها را نسبت به روزی که در آینده خواهد آمد یعنی آن روزی که خدا ملکوت خود را برقرار می سازد و تمام اقوام دنیا به اسرائیل رها شده می پیوندند تا خدای واقعی را در پرستش واقعی بستانند، زنده نگاه می دارد. این آینده نگری در طول زمان به تدریج به اوج معنای واقعی خود می رسد و این نتیجه

زحمات پیامبران است که عهدجدید را نبوت می‌کنند: (ار ۳۱:۳۱-۳۳). و بخصوص در کتاب تسلی (اش ۴۵) و کتب پیامبران بعد از تبعید است که خدا نقشه خود را آشکار می‌سازد (اش ۶۶:۱۸-۲۳؛ زک ۴:۱۶-۲۱).

او می‌خواهد خود را به تمام اقوام بشناساند تا آنها او را به عنوان خالق و نجات دهنده خود بپرستند. پیامبران به این نقشه شهادت می‌دهند و خواسته خدای عهد را که پرستش مرده و بی‌جان را نمی‌پذیرد، اعلام می‌دارند. به این ترتیب در آن واحد دلبستگی به ملیت و تشریفات آئین مذهبی قوم اسرائیل را مورد حمله قرار می‌دهند تا اینکه پرستش قوم اسرائیل بیش از پیش جنبه روحانی پیدا نماید و به شهادتی مفید که خدا از قومش انتظار دارد تبدیل گردد.

ج) روح پرستش واقعی: وفاداری به عهد

به وسیله وفاداری به عهد، قوم اسرائیل نشان می‌دهد که پرستش او واقعی است و خدای او تنها یهوه می‌باشد (خروج ۲۰:۲-۳). خدای نجات دهنده قوم از مصر و صادر کننده ده فرمان، خدائی است قدوس و انتظار دارد که قوم برگزیده او قومی مقدس باشد (لاو ۱۹:۲). پیامبران این نکته را یادآوری می‌کنند، اما منظور از این یادآوری نفی آداب مذهبی نیست بلکه هدف آن است که این آداب معنای اصلی خود را بازبایند. هدایا و قربانیهای ما می‌بایست بیانگر سپاس ما از خدا، سرچشمه همه عطایا، باشد (ر. ک مز ۵۰).

در همان روزگاران سموئیل نبی اعلام داشت که خداوند پرستش کسانی را که در دل نسبت به او نافرمان هستند نمی‌پذیرد (۱- سمو ۱۵:۲۲). عاموس و اشعای نبی نیز بر همین مطلب تکیه می‌کنند (عا ۵:۲۱-۲۶؛ اش ۱:۱۱-۲۰، ۲۹:۱۳). و ارمیای نبی در معبد اعلام می‌کند که تمام این پرستشها بی نتیجه است و شرارت آنان را محکوم می‌سازد (ار ۷:۴-۱۵ و ۲۳). حزقیال، کاهن و نبی، می‌گوید که این معبد ویران خواهد شد و معبد عهدجدید بر مبنای وفاداری قوم بنا خواهد گردید و محل پرستش ایمانداران خواهد بود (حزق ۴۰-۴۸). پیامبر در بازگشت از تبعید، شرایطی را که تحت آن خداوند پرستش قوم خود را خواهد پذیرفت، اعلام می‌دارد: این قوم می‌بایست همانند برادران با هم اتحاد یافته و به جماعتی واحد تبدیل شوند (اش ۵۸:۶-۷ و ۹-۱۰ و ۱۳، ۶۶:۱-۲).

این اجتماع، آغوش خود را برای کفاری که خدا ترس بوده و شریعت را رعایت می‌کنند می‌گشاید (اش ۵۶:۱-۸). و از این مهمتر آن که پرستش جهانی از مرکزیت محدود بیرون خواهد آمد (ملا ۱:۱۱). بن سیراخ نشان می‌دهد که او وارث واقعی احکام پیامبران است چون می‌گوید که وفاداری به قانون خدا و اجرای قوانین مذهبی با یکدیگر پیوستگی کامل دارند (بنسی ۳۴:۱۸-۲۰، ۳۵:۱-۱۶). با آنکه قوم اسرائیل پرستش ظاهری و تشریفاتی را قوام می‌بخشد و از شنیدن پیام مسیح خودداری می‌کند، وقتی مسیح می‌آید افرادی رامی‌یابد

که صفای قلب دارند و به کمک مزامیر پی برده اند که بین معنی عدالت واقعی (که شرط اصلی پرستش واقعی است) و امید به مسیحی که روزی پرستش کامل و بی نقص را برقرار خواهد ساخت، ارتباط وجود دارد (ملا ۳: ۱-۴).

عهد جدید

الف) پایان پرستش عهد قدیم

۱- عیسی با تحقق بخشیدن به پرستش عهد قدیم آن را به پایان رسانید. ابتدا با انجام دادن رسوم پرستش، آن را احیاء نمود و با روح نیایش خویش که دلیلش ارتباط نزدیک با پدر بود، به پرستش جنب و جوش داد. عیسی را پس از تولد وی در معبد اورشلیم تقدیم کردند (لو ۲۲: ۲۴)؛ او در طول زندگی اش برای اعیاد مذهبی به معبد می رفت (لو ۲: ۴۱؛ یو ۲: ۱۳، ۲۲: ۱۰)؛ او اغلب در مکانهایی که مردم برای پرستش جمع می شدند موعظه می کرد (مر ۱۴: ۴۹؛ یو ۱۸: ۲۰)؛ او مانند پیامبران از مردم می خواهد که به روح پرستش وفادار باشند (مت ۲۳: ۱۶-۲۳)؛ و می گوید که بدون پاکی قلب تطهیر شرعی فایده ای ندارد (مت ۲۳: ۲۵-۲۶، ۸: ۵ و ۲۳-۲۴).

ولی عیسی با قربانی ساختن خویش از پرستش قدیم پیشی گرفت، و او با پاک کردن معبد احترام خود را به آن ثابت نمود (یو ۲: ۱۴-۱۶). او در عین حال پیش بینی کرد که این معبد به خاطر گناهان قوم یهود ویران خواهد گشت و معبد جدیدی که بدن رستائیز کرده او باشد جای آن را خواهد گرفت (یو ۲: ۱۹-۲۱)، و پرستش مختص معبد اورشلیم پایان خواهد یافت (یو ۴: ۲۱).

۲- کلیسای اولیه با داشتن پرستشی برتر خود را از پرستش مجازی معبد جدا ساخت. شاگردان مسیح مثل خود او در معبد نیایش و موعظه می نمودند: (اع ۲: ۴۶، ۵: ۲۰). اما همان طور که استیفان قدیس گفت معبد واقعی جائی است که خدا زندگی می نماید و مسیح بر آن حکومت می کند: (اع ۶: ۱۳-۱۴، ۷: ۴۸-۵۰ و ۵۵-۵۶). بنابراین پولس رسول نیز به خاطر احترام به یهودیانی که به مسیح گرویده بودند اجازه می دهد تا برای انجام مراسم مذهبی که به آن وفادار بودند به معبد بروند: (اع ۲۱: ۲۴ و ۲۶؛ ر. ک ۱-قرن ۱۰: ۳۲-۳۳). اما در عین حال همیشه تأکید می کرد که مختون ساختن ارزشی ندارد، زیرا پرستش مسیحی پرستشی جدید است (غلا ۵: ۱ و ۶).

ب) آغاز پرستش جدید

۱- عیسی نشان می دهد که پرستش جدید به چه صورت باید انجام شود: این پرستش

واقعی باید روحانی باشد. البته این بدان معنا نیست که مراسم ظاهری نداشته باشد، اما پرستش بدون روح القدس امکان پذیر نیست زیرا اوست که انسان را قادر به پرستش می سازد (ر. ک یو: ۴ و ۱۰ و ۱۴ و ۲۳-۲۴، ر. ک ۷: ۳۷-۳۹). قربانی عیسی، که عهدجدید را تحقق می بخشد (مر ۱۰: ۴۵، ۱۴: ۲۲-۲۴)، به پرستش جدید و ملهم از پرستش قدیم مفهوم کامل آن را عطا می کند (ر. ک مز: ۴۰-۷-۹، عبر ۱۰: ۱-۱۸).

مسیح همچنین پرستش جدید را برقرار می سازد زیرا او واقعاً کفار گناهان جهان را پرداخته و به آنانی که در تن و خون او سهیم می شوند زندگی جاویدان می بخشد (یو: ۱: ۲۹، ۵۱: ۶). در شام آخر جشن قربانی را برپا داشت و به آنان فرمان داد تا آنان نیز آن را انجام دهند (لو: ۲۲: ۱۹-۲۰).

۲- کلیسا این فرمان را اطاعت کرده است. نخستین شاگردان مسیح «پاره کردن نان» را اوج اجتماعات خود جهت نیایش و سهیم شدن در غذا می ساختند (ر. ک اع: ۲۰ و ۷: ۱۱، ۲۴: ۲)، همان آئین عشای ربانی که پولس رسول معنی سنتی و شرایط شرکت در آن را برای آنانی که آن را فراموش کرده بودند بازگو می کند (۱-قرن ۱۰: ۱۶، ۱۱: ۲۴).
تعمید که به وسیله آن انسان عضو کلیسا می شود، آیینی است که خود مسیح آن را به عنوان اصل حیات نو برقرار نموده (مت ۲۸: ۱۹؛ مر ۱۶: ۱۶؛ یو: ۳: ۵)، و از روز پنتیکاست رسولان آن را به اجرا درآوردند (اع: ۲: ۳۱-۴۱) و بالأخره در آیین دستگذاری تعمید یافتگان برای آنان نیایش می کردند تا روح القدس بر آنها فرود آید (اع: ۸: ۱۵-۱۷).
به این سه آئین اصلی پرستش مسیحی، رسم سنتی دیگری اضافه شد که از اهمیت کمتری برخوردار است: مثلاً جشن روز یکشنبه به عنوان «اولین روز هفته» (اع: ۲۰: ۷؛ ۱-قرن ۱۶: ۲) «روز خداوند» (مکا: ۱: ۱۰)؛ و یا قوانینی نظیر پوشش و سکوت در کلیسا برای زنها، جهت حفظ نظم (۱-قرن ۱۱: ۵-۱۶، ۱۴: ۳۴ و ۴۰).

ج) اساس و جنبه سه گانه پرستش در مسیحیت

پرستش کلیسا مانند پرستش قوم اسرائیل دارای سه جنبه است: یکی یادآوری عمل عظیم الهی در دوران گذشته و دیگری ارائه دادن آن عمل در حال حاضر و بالأخره واقعیت بخشیدن به آن عمل می باشد. بدین ترتیب این پرستش به فرد مسیحی کمک می کند که با داشتن امید به روزی که جلال خدا به طور کامل در عیسی مسیح آشکار می شود، زندگی نماید. اما پرستش مسیحی با وجودی که برخی آئین و رسوم را از پرستش قدیم قوم اسرائیل گرفته است، تنها نشانه ای از پرستش آینده نیست بلکه تصویری از آن می باشد. ابداع پرستش مسیحی از اساس آن، که قربانی بی نقص و قطعی و ابدی مسیح است، ناشی می شود

(عبر ۱: ۲-۳). به وسیله او پدر کاملاً جلال می‌یابد و از راه او هر بشری که به عیسی امید داشته باشد از تمام گناهان خود پاک می‌شود و قادر است که با مسیح متحد گشته و به همراه او در پرستشی که مسیح به پدر خود تقدیم می‌نماید سهم شود، پرستشی که واقعیت یافتن آن زندگی ابدی است (عبر ۷: ۲۶، ۸: ۱-۲، ۹: ۱۴ و ۲۶).

۱- آنچه را که در گذشته رخ داده و پرستش مسیحی آن را یادآوری می‌نماید قربانی مسیح برای نجات ماست، قربانی‌ای که رستاخیز و اعطای روح القدس ثمرات آن می‌باشد. این عمل مسیح به تمام پرستشهای عهد عتیق پایان داد چون منظور از تمام آنها این بود که انتظار جهت نجات را با ایمان و فروتنی ابراز نمایند، انتظاری که توسط مسیح تحقق پذیرفت (عبر ۷: ۱۸-۲۸). عیسی مسیح به تمام افراد بشر این امکان را عطا کرد که بتوانند با شرکت در آیین سپاس شام خداوند از قربانی او بر قربانگاه صلیب سهمی ببرند (عبر ۱۳: ۱۰).

۲- در زمان حاضر آیین سپاس شام خداوند ما را برای اتحادی که در بهشت با خداوند خواهیم داشت آماده می‌سازد. این آئین که مرکز پرستش جدید و وسیله دریافت زندگی جدید می‌باشد، نشانه و طریق این اتحاد است. به وسیله این آئین مسیح جلال یافته به طریقی اسرارآمیز خود را حاضر می‌سازد تا ایمانداران در جسم و خون او، که به خدا تقدیم می‌گردد، شریک باشند و بدین وسیله همه ما یک بدن شده خدای پدر را به وسیله مسیح و توسط روح القدس جلال بخشیم (۱- قرن ۱۰: ۱۶-۱۷، ۱۱: ۲۴-۲۶؛ فی ۳: ۳). به وسیله این پرستش ما به معبد مقدس آسمانی راه یافته ایم (عبر ۱۰: ۱۹-۲۱)، جایی که مسیح، کاهن ابدی (عبر ۷: ۲۴-۲۵، ۹: ۱۱-۱۲ و ۲۴) ساکن است. در آن معبد خدا در روح و راستی ستایش می‌شود و این تنها پرستش درخور خدای زنده است (یو ۴: ۲۳-۲۴؛ ر. ک. عبر ۹: ۱۴). این پرستش توسط «بره» که در بهشت در مقابل تخت خدا قربانی می‌شود برگزار می‌گردد. معبد حقیقی خدا آنجاست، جایی که صندوقچه واقعی عهد قرار دارد (مکا ۵: ۶، ۱۱: ۱۹). برگزیدگان مقدس که خدا را با سراییدن سرود «سه بار قدوس» جلال می‌دهند، که انعکاس صدای آنها را اشعای نبی شنیده بود (مکا ۲: ۴-۱۱؛ اش ۶: ۱-۳)، «بره» را نیز که «پسر» می‌باشد (مکا ۱: ۱۴) و از آنها ملکوت کاهنان ساخته بود تا آنها را به پرستش کامل خود متحد گرداند (مکا ۵: ۹-۱۳)، جلال می‌دهند.

اما برای شرکت در این آئین‌های پرستشی که ما را با مسیح و پرستش آسمانی او پیوند می‌دهند شرایط اخلاقی خاصی وجود دارد. با تعمید برای گناه مرده ایم تا زندگیمان به زندگی مقدس مسیح رستاخیز کرده پیوند یابد (روم ۶: ۱-۱۱؛ کول ۳: ۱-۱۰؛ ۱- پط ۱: ۱۴-۱۵). بنابراین گناه کردن بدین معناست که انسان خود را برای پذیرفتن تن و

خون مسیح نالایق نماید و چنانچه در قربانی مقدس شرکت کند خود را محکوم نموده است (۱-قرن ۱۱: ۲۷-۲۹). از سوی دیگر پیروی از مسیح بدان معنا خواهد بود که انسان با ایمانی راسخ خود را در محبتی که باعث شد عیسی خودش را فدا سازد، سهم گرداند و تبدیل به قربانی زنده‌ای گردد که مورد قبول خداست (افس ۵: ۱-۲؛ روم ۱۲: ۱-۲؛ ۱-پطرس ۲: ۵؛ عبر ۱۲: ۲۸). پرستش ما در آیین سپاسگزاری شام خداوند با سرودهای ستایش آن بیانگر پرستش روحانی ستایش ابدی پدر است که توسط پسرش خداوند ما عیسی مسیح انجام می‌گیرد (کول ۳: ۱۲-۱۷).

۳- در روز آخر جهان مراسم مذهبی که نشانی از آن هستند یعنی مراسمی که تا «بازگشت بره» انجام می‌دهیم، پایان خواهند یافت. در آن روز بره به تقاضای عروس خود، کلیسا، که می‌گوید (ماراناتا= بیا، ای خداوند!) پاسخ خواهد داد تا ازدواج با وی انجام گیرد (۱-قرن ۱۱: ۲۶، ۲۲: ۱۶؛ مکا ۷: ۱۹، ۱۷: ۲۲). آن‌گاه دیگر معبد نشانه حضور خدا نخواهد بود. در اورشلیم سماوی شکوه و جلال خداوند دیگر از طریق راز و نشانه ظاهر نخواهد گشت (مکا ۲۱: ۲۲). زیرا در آن شهر مقدس ابدی، خدمتگزارانی که خدا را پرستش خواهند کرد دیگر گناهکار نخواهند بود بلکه فرزندان خدا، فرزندان ساکن جهانی که باشکوه و عظمت خدا و بره، نو و درخشان خواهد گشت، آنان پدر خود را روبه‌رو خواهند دید و از چشمه آب حیات یعنی روح القدس خواهند نوشید (مکا ۱: ۲۱-۷ و ۲۲: ۱-۵).

ر.ک: آیات/نشانه‌ها: عهدعتیق ب ۱- بت‌ها: الف- برکت دادن: ج ۳- پاک: عهدعتیق الف- تبعید: ب ۲- تجلیل/سجده کردن- تدفین: ۱- تقوی/احسان/دینداری: عهدعتیق ۲: عهدجدید- توبه/بازگشت: عهدعتیق الف ۲، ج ۱- جادو: ۲- جستجو کردن: الف- حضور خدا: عهدعتیق ج ۱؛ عهدجدید ب- حیوانات: ب ۳- خدمت: ب ۱- خوشی: عهدعتیق ب ۱- خون: عهدعتیق ۳- دیدن: عهدعتیق الف ۲- ذکر/یاد: ۱ ۴- روز خداوند: عهدعتیق الف: عهدجدید ج ۳- روزه داری: ب ۲- روغن: ۱- سبت- سپاسگزاری- ستارگان: ۱ و ۳- ستایش: ج، د- شراب: الف ۲- شریعت: ۱؛ ۲؛ د ۱- شکرگزاری- عطر: ۲- عهد/پیمان: عهدعتیق الف ۳، ب ۱- فصیح/گذر: الف ۵، ج ۱- قربانگاه/مذبح- قربانی- قوم: ب ۶؛ ب ۶- کوه: ب ۲- نیایش- کهنات- مرگ: عهدعتیق الف ۳- مشارکت: عهدعتیق ۱- معبد- مقدس: عهدعتیق ب؛ عهدجدید د- نان: ب- نبی: عهدعتیق ج ۳- وجدان: ۳. MFL

پطرس

۱- دعوت. برطبق ترجمه صحیح، نام کیفا که مسیح به شمعون داد (مت ۱۶: ۱۸؛ یو ۱: ۴۲؛ ۱-قرن ۱: ۱۲، ۵: ۱۵؛ غلا ۱: ۱۸) به معنی «صخره» است. به واسطه این نام جدید که نشان دهنده مسؤولیتی است که از این پس به شمعون تعلق دارد، او در انسجام ممتد و وفاداری ابدی یهوه و مسیح او سهیم می گردد. این شیوه ای است برای اشاره به وضعیت استثنایی شمعون.

انتخاب پطرس نمی تواند به خاطر شخصیت او، کاملاً به صورتی که باید باشد، یا به خاطر لیاقت و شایستگی که از خود نشان داد باشد (حتی پیش از انکار کردن مسیح). این گزینش سخاوتمندانه و عظمتی که شامل آن است، نتیجه رسالتی است که مسیح به او سپرد و او نیز باید آن را در وفاداری و محبت به انجام رساند (یو ۲۱: ۱۵).

۲- الویت. شمعون یکی از اولین کسانی بود که مسیح دعوت نمود تا وی را پیروی نمایند (یو ۱: ۳۵-۴۲). تمایل اناجیل نظیر به این است که به موقع برتری پطرس را جابجا نمایند و او را اولین شاگردی سازند که مسیح دعوت نمود (مت ۴: ۱۸-۲۲). اما ممکن است پطرس جایگاه ممتازی در میان شاگردان داشته باشد، یعنی در رأس فهرست رسولان (مت ۱۰: ۲) یا در رأس سه شاگرد برجسته (برای مثال مت ۱۷: ۱). در کفرناحوم، عیسی معمولاً در خانه پطرس اقامت می کرد (مر ۱: ۲۹)؛ او کسی است که از جانب دیگران سخن می گوید (مت ۱۶: ۲۳، ۱۸: ۲۱، ۲۷: ۱۹)، بخصوص در آن مورد خاص که مسیح بودن عیسی را تشخیص داد (مت ۱۶: ۱۶؛ یو ۶: ۶۸)؛ و پیغمبی که توسط فرشتگان در واقعه رستاخیز به زنان سپرده شده بود (مر ۱۶: ۷) ذکر خاصی از پطرس دربر داشت؛ یوحنا به او اجازه داد که اول وارد قبر شود (یو ۲۰: ۱-۱۰). سرانجام و مهمتر از همه اینکه، مسیح قیام کرده، قبل از آشکار ساختن خود به دوازده شاگرد، اول خود را به پطرس ظاهر نمود (لو ۲۴: ۳۴؛ ۱-قرن ۱۵: ۵). در سرتاسر عهدجدید این الویت پطرس مورد تأکید قرار می گیرد. البته این امر، تلاش سخت جهت درک نقشه های خدا (اع ۱۰-۱۵؛ غلا ۲، با توجه به جهانی بودن نجات) و مسؤولیت جمعی رسولان و ابتکار یک شخص چون پولس را نادیده نمی گیرد. پولس پس از توبه اش به اورشلیم می رود تا با پطرس ملاقات نماید (غلا ۱: ۱۸)، اگرچه کاملاً از نقش ویژه خود آگاهی دارد (۱: ۱۵). و حتی در یادآوری واقعه انطاکیه (غلا ۲: ۱۱-۱۴)، آنجا که پطرس با ترس از قبول مسؤولیت در آن مورد خاص تردید نمود، پولس خود را به پطرس به عنوان کسی که اقتدارش کل کلیسا را با او حامل است، معرفی می کند.

۳- رسالت. اساس الویت پطرس بر رسالت او قرار دارد که در متون بسیاری از انجیل

عنوان شده است.

الف: مت ۱۶: ۱۳-۲۳. یک ابراهیم نوین، معدنی که از آن سنگهای زنده استخراج می‌شوند (ر. ک اش ۵۱: ۱-۳؛ مت ۹: ۳)، بنیانی که مسیح بر روی آن، جماعت آخرتی خود را بنا می‌کند، پطرس رسالتی را پذیرفت که برای خیریت تمام اقوام بود. کلیسا علیه نیروهای شریر که قدرتهای مرگ هستند، بر روی پطرس بنا شده و پیروزی اش تضمین می‌شود. در نتیجه رسالت عالی جمع‌آوری آدمیان در جماعتی که ایشان در آن حیات برکت یافته و ابدی می‌یابند به پطرس داده می‌شود که پسر خدای حیّ بودن را در عیسی باز شناخت. همان‌طور که یک عمل حیاتی در بدن، قابل توقیف نیست، همین‌طور در کلیسا نیز که عضوی زنده و حیات بخش است، پطرس به طریقی باید حضور خود را دائمی سازد تا بی انقطاع حیات مسیح را به ایمانداران انتقال دهد.

ب: لو ۲۲: ۳۱-۳۲ و اعمال رسولان. عیسی با اشاره روشن به نام پطرس، به او اعلام می‌دارد که پس از رد انکارش باید برادران خود را «پشتیبانی نماید». سپاس بر این درخواست مسیح که ایمان او زایل نخواهد شد. حقیقتاً این موقع است که رسالت پطرس در اعمال رسولان توصیف می‌گردد: او خود را در رأس گروهی می‌یابد که در بالاخانه گردهم آمده بودند (اع ۱: ۱۳)؛ او برگزینش متیاس نظارت می‌کند (۱: ۱۵)؛ او حنا و صفوره را محکوم می‌نماید (۵: ۱-۱۱)؛ و در نام دیگر رسولان که با او هستند جلال یافتن مسیحایی آن مسیح قیام کرده را اعلام می‌دارد و از عطیه روح خبر می‌دهد (۲: ۱۴-۳۶)؛ او همه را به تعمید گرفتن دعوت می‌کند (۲: ۳۷-۴۱)، حتی «غیر یهودیان» را (۱۰: ۱-۱۱: ۱۸)؛ و تمام کلیساها را ملاقات و بازدید می‌نماید (۹: ۳۲). او به عنوان نشانه‌ای از قدرتش بر حیات، در نام عیسی بیماران را شفا می‌بخشد (۳: ۱-۱۰) و مرده‌ای را زنده می‌سازد (۹: ۳۶-۴۲).

این حقیقت که پطرس باید سرپرستی تعمید کرنلیوس (۱۱: ۱-۱۸) پیشرفت شورای اورشلیم (۱۵: ۱-۳۵) و برخی اشارات به پولس را توجیه می‌کرد (غلا ۱۸: ۱-۱۴: ۲)، نشان می‌دهد که در مسیر کلیسای اورشلیم (که جنبه خوب آن گروهی بودنش بود) یعقوب موضع مهمی داشت و رأی او بسیار با اهمیت بود. اما این واقعیتها و روابط آنها، که مانعی برای الویت داشتن و رسالت پطرس محسوب نمی‌شدند، مفهوم عمیق آن رسالت و آن الویت را روشن می‌سازند. اقتدار یعقوب در واقع از همان ریشه و ظاهر اقتدار پطرس برخوردار نبود: این به واسطه عنوان ویژه‌ای است که به پطرس داده شده، همراه با تمام آنچه او اشاره می‌کند، رسالت انتقال قانون ایمان بدون خطا (غلا ۱: ۱۸)؛ و اینکه او امانت دار وعده‌های حیات است (مت ۱۶: ۱۸-۱۹).

ج: یو ۲۱. مسیح قیام کرده به شکلی رسمی و احتمالاً حقوقی که سه مرتبه اظهار شد،

مراقبت از کل گله، گوسفندان و بره‌ها را به پطرس واگذار نمود. در نور مثل شبان نیکو (یو ۱۰: ۲۸) است که باید این رسالت را درک نماییم. شبان نیکو، گوسفندان خود را نجات می‌دهد که در یک گله جمع شده‌اند (۱۶: ۱۰، ۵۲: ۱۱)، و آنها به فراوانی حیات دارند. او حتی جان خود را فدای ایشان می‌سازد (۱۱: ۱۰)؛ به نحوی که مسیح، هنگامی که در مورد شهادت پطرس به او خبر می‌داد، اضافه می‌کند: «مرا پیروی نما»، اگر قرار باشد که به دنبال استاد خود روان شود، نه تنها باید از جان خود بگذرد بلکه حیات جاودانی را به گوسفندانش نیز انتقال دهد تا اینکه از بین نروند (۲۸: ۱۰).

پطرس یا آن صخره، سنگ زنده (۱- پطرس ۲: ۴) و شبانی که قدرت پذیرفتن در کلیسا را دارد، یعنی نجات دادن ایمانداران از مرگ و انتقال حیات الهی به ایشان، در «پیروی کردن» از مسیح، وظیفه‌ای حیاتی برای کلیسا به ارمغان می‌آورد و او حقیقتاً «وکیل» مسیح است. رسالت و عظمت او در این عمل نهفته است.

ر.ک: پیروی کردن: ۲ - رسولان - ساختن/بناکردن: ج ۱- شبان و گله: عهدجدید ۲ - صخره: ۱- کلیسا: ج ۲ د ۲، ه ۲. PL

پنطیکاست

جشنی که پنجاه روز پس از عید گذر برگزار می‌گردد، پنطیکاست (پنجاهه) نام دارد. هدفی که در پشت برگزاری جشن مزبور نهفته است، یک خط سیر تکاملی را پیموده. به این ترتیب در آغاز، یک جشن کشاورزی بود، لیکن بعدها به صورت جشنی درآمد که در آن واقعیت تاریخی عهد یادآوری می‌شد، و سرانجام به عنوان جشن عطای روح القدس که ابتدای عهد نوین بر زمین می‌باشد برگزار گردید.

الف) عهد قدیم و یهودیت

پنطیکاست به همراه اعیاد گذر و خیمه‌ها، جشنی بود که در آن بنی اسرائیل باید خود را در حضور یهوه در جایی حاضر می‌ساخت که او برگزیده بود تا نام خویش را در آن ساکن گرداند (تث ۱۶: ۱۶).

۱- پنطیکاست آغازگر جشن درو بود و در آن روز به شادی و شکرگزاری می‌پرداختند (خروج ۱۶: ۲۳؛ اعد ۲۸: ۲۶؛ لاو ۲۳: ۱۶-۱۸). نوبر محصولات زمین باید در آن زمان

تقدیم می شد (خروج ۲۲:۳۴ که در آن به جشن مزبور جشن هفته ها اطلاق شده. این اسم نشان دهنده قرار گرفتن آن عید هفت هفته پس از گذر و تقدیم اولین بافه می باشد: ر. ک لاویان ۱۵:۲۳).

۲- بعدها این جشن به صورت یک سالگرد در آمد. عهد، پنجاه روز (خروج ۱۹:۱-۱۶) پس از خروج از مصر که در گذر جشن گرفته می شد، بسته شده بود. بی تردید در قرن دوم پیش از میلاد مسیح، پنطیکاست طبیعتاً به صورت سالگرد عهد در آمد، و به این ترتیب طبق نوشته های ربی ها و نوشته های تاریخی قمران، عمدتاً در دوران حاضر است که جشن مزبور حالتی این چنین به خود گرفته است.

ب) پنطیکاست مسیحی

۱- ظهور الهی: عطای روح، با نشانه های همراه آن که عبارتند از باد و آتش، از نظر خصوصیات با ظهور مکرر الهی در عهدعتیق شبیه است. دو معجزه ای که در پنطیکاست مسیحی صورت می گیرد، بر معنی آن تأکید می گذارد: اول از همه، اینکه رسولان تمجید عجایب خدا را به «زبانها» ابراز می نمودند (اع ۲:۳). تکلم به زبانها یک عطیه الهی در دعا کردن است که در جوامع مسیحیان یافت می شد. دیگر آنکه این تکلم به زبانها با اینکه در خودش قابل فهم نبود (ر. ک ۱- قرن ۱۴-۲۵)، اما به وسیله تمام حاضران فهمیده می شد. معجزه شنیدن این زبانها نشانه دعوت جهانی کلیسا می باشد، زیرا حاضران از گوناگون ترین مناطق زمین آمده بودند (اع ۲:۵-۱۱).

۲- معنی این واقعه:

الف: افاضه آخرتی روح. پطرس در نقل از یوئیل نبی (یول ۳:۱-۵)، نشان داد که پنطیکاست به انجام رساننده وعده های خداست، زیرا روح بایستی در کمال زمان به همه داده می شد (ر. ک حزق ۳۶:۲۷). ندا کننده (یحیی تعمید دهنده) حضور آن کس را که به روح القدس تعمید می داد، اعلام کرده بود (مر ۱:۸) و عیسی پس از رستخیز خود آن وعده ها را تأیید نمود: «بعد از چند روز شما در روح القدس تعمید خواهید یافت» (اع ۱:۵).

ب: کمال گذر مسیح. طبق تعالیم مذهبی اولیه، مسیح که مرد، برخاست و بر دست راست پدر متعال گشته است، مأموریت خود را با فرستادن روح القدس بر جامعه رسولی تکمیل نمود (اع ۲:۲۳-۳۳). پنطیکاست، اوج رستخیز است.

ج: گرد آمدن جامعه مسیحایی. انبیاء اعلام می کردند که پراکندگان بر کوه صهیون گرد هم می آیند و به این طریق جماعت اسرائیل گرد یهوه متحد خواهد شد. پنطیکاست

در اورشلیم اتحاد روحانی یهودیان و گروندگان از تمام ملل (جدیدان، ر.ک اع ۱۰:۲) را به یک واقعیت تبدیل می‌کند. آنان تعلیم رسولان را پذیرا بودند و بر سر خوان قربانی مقدس در محبتی برادرانه با یکدیگر مشارکت داشتند (اع ۲:۴۲-۴۴).

د: جامعه‌ای که به روی همه قومها گشوده شده است. روح جهت شهادتی عطا شد که باید تا اقصی نقاط زمین داده شود (اع ۸:۱). معجزه شنیدن زبانها مؤید این واقعیت است که نخستین جامعه مسیحایی دربرگیرنده تمام قومها بود (اع ۲:۵-۱۱). «پنطیکاست امته‌ها» (اع ۱۰:۴۴-۴۸) با نشان دادن این امر به اوج خود رسید. تفرقه‌ای که در بابل بوجود آمده بود (پید ۱:۱۱-۹) در اینجا خنثی می‌شود و به پایان خود می‌رسد.

ه: آغاز رسالت. پنطیکاست که جامعه مسیحایی را گرد آورد، همچنین آغاز رسالت آن جامعه بود. موعظه پطرس که «با آن یازده برخاست» (اع ۲:۱۴)، نخستین حرکت در آن رسالتی بود که توسط عیسی به آنان داده شد: «اما شما قوتی که روح القدس است خواهید یافت ... سپس در اورشلیم و تمام یهودیه و سامره و تا دور افتاده ترین نقاط زمین شاهدان من خواهید بود» (اع ۸:۱).

پدران کلیسا این «تعمید در روح القدس» را که یک نوع اعطای امتیاز رسولی به کلیسا می‌باشد، با تعمید عیسی که ظهور تمام عیار الهی در آغاز رسالت علنی وی به حساب می‌آید مقایسه نموده‌اند. آنان اظهار می‌دارند که در پنطیکاست، شریعت نوین به کلیسا عطا می‌شود (ر.ک ار ۳۱:۳۳؛ حزق ۳۶:۲۷) و همچنین آفرینش جدید اهداء می‌گردد (ر.ک پید ۱:۲). این موضوعات در باب دوم اعمال رسولان بیان نشده‌اند، لیکن به واقعیت مربوطند (فعالیت درونی روح و نتیجه آن یعنی بازآفرینی).

۳- پنطیکاست، راز نجات. اگرچه سیمای ظاهری آن ظهور الهی گذرا بود، اما این هدیه‌ای که به کلیسا داده شد پایدار بود. پنطیکاست آغازگر زمان کلیسا بود، که در طی آن کلیسا در سفر خود به سوی دیدار با خداوند، روح را به طور مداوم از مسیح دریافت می‌دارد، روحی که کلیسا را در ایمان و محبت گردآورده و آن را تقدیس می‌نماید و روانه رسالتش می‌کند. کتاب اعمال رسولان یا «انجیل روح القدس» با نشان دادن نقش این عطیه در هدایت و فعالیت رسالتی کلیسا (اع ۴:۸، ۱۳:۲، ۱۵:۲۸، ۱۶:۶)، و همچنین آشکار شدن ملموس تر روح (۴:۳۱، ۱۰:۴۴-۴۶)، تداوم این والاترین عطیه را مکشوف می‌سازد. عطای روح نشان دهنده «ایام آخر» یعنی دورانی است که با صعود مسیح آغاز گشت و در روز آخر یعنی روز بازگشت خداوند، به اتمام می‌رسد.

ر.ک: آتش: عهدجدید ب ۲- آیات/نشانه‌ها: عهدجدید ب ۱- اعیاد: عهدعتیق ب ۱- امته‌ها/ملت‌ها: عهدجدید ب ۱- برداشت محصول: الف، ج ۲- پراکندگی: ۲- رسالت:

عهدجدید ج ۲ - روح خدا: عهدجدید ج، د - زبان: ۲ - عطایای الهی: الف ۱ - کلیسا: د ۱ -
مستی: ۳ - مقدس: عهدجدید - نوبر: الف ۱ - هفته: ۱. PdS

پیروی

پیروی کردن از خدا به معنی سلوک در طریق‌های خدا و دنبال کردن راه‌هایی است که او به وسیله آنها قوم خود را در زمان خروج هدایت کرده است، طریق‌هایی که پسرش رسم خواهد کرد تا همه آدمیان را به سوی خروج حقیقی و تازه رهبری نماید.

۱- **فراخوانی اسرائیل.** قوم در خروج از مصر به یهوه که آن را فراخوانده بود تا وی را پیروی نماید، پاسخ می‌گفت (هو ۱:۱۱). اسرائیل در بیابان به دنبال یهوه گام برمی‌داشت که آن قوم را در ستون ابر و ستون آتش هدایت می‌کرد (خروج ۱۳:۲۱)، پیامبرانش را فرستاد تا مسیری را برای قومش طرح نمایند (خروج ۲۳:۲۰ و ۲۳). اسرائیل بی‌وقفه این دعوت شدن برای پیروی از یهوه را می‌شنود، همان‌طور که عروس به دنبال نامزد خود روان است (ار ۲:۲) و گله در پی شبان خویش است (مز ۸۰:۲) و قوم، پادشاه خود را متابعت می‌کند (۲- سمو ۱۵:۱۳، ۱۷:۹) و شخص ایماندار، خدای خویش را پیروی می‌کند (۱- پاد ۱۸:۲۱).

درواقع پیروی کردن نشان‌دهنده پیوست کامل و تابعیت مطلق است، یعنی ایمان و اطاعت. در نتیجه کالیب مردی که هرگز شک نکرد، به خاطر پیروی کامل از یهوه پاداش گرفت (تث ۱:۳۶). داود که احکام را رعایت نمود، به عنوان الگوی کسانی که خدا را از صمیم قلب پیروی می‌کنند شناخته می‌شود (۱- پاد ۸:۱۴). وقتی پادشاه یوشیا و تمام قوم تقبل نمودند که برطبق عهد زندگی نمایند، آنان مصمم شدند تا «یهوه را پیروی کنند» پس هدف زندگی ایمانداران همیشه پیروی کردن «راههای خداوند» خواهد بود (مز ۱۸:۲۲، ۴:۲۵...).

پیروی کردن از یهوه مستلزم وفاداری است. یهوه حقیقتاً یک خدای حسود است: او پیروی از خدایان غیر یعنی پرستش آنها و تقلید فرایض معتقداتشان را منع می‌کند (تث ۶:۱۴). اما بنی اسرائیل به خدایان هر ناحیه گوش می‌سپارد؛ و به سختی به کنعان می‌رسد زمانی که بعل با خدای سینا در حال نزاع بود (تث ۳:۴). بنی اسرائیل «در میان دو فرقه می‌لنگید؟» به اندازه‌ای که صدای انبیا نیز به زور منعکس می‌شود: «اگر یهوه خداست، او را پیروی کنید؛

اگر بعل خداست، او را پیروی نمایید» (۱-پاد ۱۸:۲۱). در پیروی از ایلیا، انبیا بی وقفه اسرائیل را سرزنش و توبیخ می کردند، «زیرا که این زمین از خداوند برگشته سخت زناکار شده اند» (هو ۱:۲) و چون «خدایان غیر را پیروی می کنند» (ار ۷:۹ و ۹، ۱۳:۹، ۱۰:۱۱). آنان با موعظه به توبه، بنی اسرائیل را دعوت به برگشتن به راهی می کردند که قوم در زمان خروج پیمود (هو ۲:۱۷)، تا برگشته بهوه را متابعت نمایند.

۲- در جای پای مسیح:

الف: اولین مراحل. عیسی به شمعون و اندریاس می فرماید «دنبال من آیید؟» همچنین به یعقوب و یوحنا و متی؛ و کلام پر از اقتدارش، آنان را به تبعیت می کشاند (مر ۱:۱۷-۲۰، ۲:۱۴). آن هنگام که به شاگردان عیسی مبدل می شوند، به تدریج با مأموریت او و راز شخص او آشنا می شوند. در واقع پیروی کردن از مسیح، نه تنها پیوستن به تعالیم روحانی است، بلکه سهیم شدن در سرنوشت او نیز می باشد. شاگردان یقیناً آماده اند در جلال او سهیم شوند: «ما همه چیز خود را رها کرده ایم تا تو را پیروی نماییم؛ پس ما را چه خواهد بود؟» (مت ۱۹:۲۷) - اما باید بیاموزند که اول در آزمایشات و رنجهای او سهیم شوند. عیسی جدایی کامل را می طلبد: چشم پوشی از ثروت ها و امنیت، رها کردن خانواده خود (مت ۸:۱۹-۲۲، ۱۰:۳۷، ۱۹:۱۶-۲۲) بدون اندیشه تجزیه قلب یا برگشت به گذشته (لو ۱۹:۶۱-۶۲). این تقاضا را می توان از همه طلب نمود؛ اما همه به آن پاسخ نمی دهند. برای مثال، آن جوان ثروتمند (مت ۱۹:۲۲-۲۴).

ب: حتی تا قربانی شدن. پس در نتیجه شاگرد با ترک دارائی خود و متعلقات دنیوی اش می آموزد که باید عیسی را حتی تا صلیب پیروی نماید. «اگر کسی خواهد متابعت من کند باید خود را انکار کرده و صلیب خود را برداشته از عقب من آید» (مت ۱۶:۲۴). عیسی با درخواست چنین قربانی از شاگردانش و قربانی کردن نه تنها دارائی اشان بلکه حتی شخص خود را، همچون خدا آشکار می شود و نشان می دهد که خواستهای خدا تا کجا ممکن است برسند. اما شاگردان تنها آن خواستهایی را می توانند دریابند که هنگامی که عیسی ابتدا عمل قربانی را به انجام رساند، داشتند. پطرس که در روح مشتاق تبعیت کردن از عیسی است به هر کجا که رود، و آماده ترک اوست همچون دیگر شاگردان (مت ۲۶:۳۵ و ۵۶)، این مسئله را تنها «بعدها» می تواند دریابد (یو ۱۳:۳۶-۳۸)، آنگاه که عیسی راه را با مرگ و رستاخیز خود بگشاید: پس پطرس به جایی خواهد رفت که انتظارش را نداشت (یو ۲۱:۱۸-۱۹).

ج: ایمان آوردن و پیروی کردن. الهیدانان عهدجدید، استعاره را پس و پیش کرده اند. برای پولس، پیروی کردن از مسیح به معنی هم شکل ساختن خود با عیسی در راز مرگ و رستاخیزش است. این انطباق که نسبت به آن ما از پیش مقدر شده ایم، به وسیله خدا از ازل

(روم ۸: ۲۹)، در تعمید آغاز می شود (روم ۶: ۲-۴) و باید با پیروی کردن عمیق تر شود (۱-قرن ۱۱: ۱)، شراکت داوطلبانه در رنج او، که در میان آن قدرت رستاخیز، خود را آشکار می سازد (۲-قرن ۴: ۱۰-۱۱، ۱۳: ۴؛ فی ۳: ۱۰؛ ر. ک ۱-پط ۲: ۲۱).

از دیدگاه یوحنا، پیروی کردن مسیح یعنی ایمان داشتن به او، ایمان کامل تنها بر اساس کلام او و نه بر نشانه های ظاهری (یو ۴: ۴۲)، ایمانی که می تواند بر دودلی های حکمت بشر فائق آید (یو ۶: ۲ و ۶۶-۶۹)؛ و با در نظر گرفتن او به عنوان راهنما، در پی نور جهان برود (یو ۸: ۱۲)؛ پیروی کردن او یعنی خود را در میان گوسفندانی قرار دادن که یگانه شبان، آنان را در یک گله جمع می کند (یو ۱۰: ۱-۱۶).

سرانجام، ایماننداری که رسولان را پیروی می کند (اع ۱۳: ۴۳) شروع به پیروی مسیح می کند «به هر کجا که او رود» (مکا ۱۴: ۴؛ ر. ک یو ۸: ۲۱-۲۲)، در حالی که منتظر است تا پا جای پای او گذارد «در درون حجاب داخل شده، جایی که آن پیشرو برای ما داخل شد» (عبر ۶: ۲۰). پس وعده عیسی به انجام خواهد رسید، «اگر کسی مرا خدمت کند، مرا پیروی کند و جایی که من می باشم، آنجا خادم من نیز خواهد بود» (یو ۱۲: ۲۶).

ر. ک: ایمان: عهدجدید الف، ب - دعوت: ج - شاگرد: عهدجدید ۲ - صلیب: ب ۱ - عیسی مسیح: الف ۲ و ۳ - کمال: عهدجدید ۳ - محبت: الف عهدجدید ۲ - نمونه - وفاداری: عهدجدید. CA

تاک

معدودی از محصولات زمین یا درختان کاشته شده هستند که، همانند تاک به شاخه هایش، به مواظبت و مهارت عمل انسان و تکرار منظم فصول سال وابسته اند. فلسطین، سرزمین تاکستانها به بنی اسرائیل می آموزد که محصول زمین را ارج نهند و با جان و دل برای دسترسی به هدفی با چشم اندازی غنی بکوشند و منتظر نتیجه آن به عنوان هدیه ای از بخشندگی الهی باشند. تاک پرارج پوشیده با راز است و به جز در میوه آن ارزشی دیگر ندارد. چوب درخت مو بی ارزش است (حزق ۱۵: ۲-۵) و از شاخه های خشک آن فقط برای ساختن آتش استفاده می شود (یو ۱۵: ۶)، میوه تاک «خدایان و انسان» را شادمان می کند (داور ۹: ۱۳) و اگر شراب به قلب انسانی شادمانی می آورد (مز ۱۰۴: ۱۵) پس محصول تاک یک شادمانی از سوی خداست.

۱- تاک، خوشی انسان. نوح عادل، تاک را در زمینی که خدا وعده داده دیگران را لعنت نکند می کارد (پید ۸: ۲۱، ۹: ۲۰). تاکستانها بر روی زمین نشانه ای از برکت خدا هستند و به وسیله گناه آدم از بین نرفتند (پید ۵: ۲۹). خدا طبق وعده ای که به قوم خود داده بود

سرزمینی غنی در تاکها به آنها بخشید (اعد ۱۳:۲۳-۲۴؛ تث ۸:۸). اما پایمال کنندگان مسکینان (عا ۵:۱۱) یا آنهایی که به یهوه بی وفا بوده اند (صف ۱:۱۳) از شراب تاکستانهای آن نخواهند نوشید (تث ۲۸:۳۰-۳۹). زیرا انگورها یا طعمه ملخ ها شده (یول ۷:۱) و یا توسط بوته های خار از بین خواهند رفت (اش ۷:۲۳).

پادشاهی که شرابهایی رعایای خود را تصاحب می کند مرتکب بی عدالتی بزرگی می شود. آخاب چنین خطائی را مرتکب شده بود (۱- پاد ۲۱:۱-۱۶)، که سموئیل پیش بینی نموده بود (۱- سمو ۸:۱۴-۱۵). تحت لوای یک پادشاه خوب هر انسانی در زیر تاکها و درخت انجیر خویش (۱- پاد ۵:۵؛ ۱- مک ۱۴:۱۲) در آرامش زندگی می کند. شرایط ایده آلی که در زمانهای آمدن مسیح (میک ۴:۴؛ زک ۳:۱۰) هنگامی که تاک فوق العاده حاصلخیز خواهد بود (عا ۹:۱۴؛ زک ۸:۱۲) تحقق خواهد یافت. جوانه تاک نشانه ای از حکمت (بنسی ۲۴:۱۷)، و از باروری همسر مرد عادل (مز ۱۲۸:۳)، و نمادی برای سرودن راز عشق همسران در غزل غزلهاست (غزل ۶:۱۱، ۷:۱۳، ۲:۱۳ و ۱۵، ر. ک ۱:۱۴).

۲- بنی اسرائیل تاکستانی بی وفا نسبت به خدا. خدای بنی اسرائیل همسر و باغبان تاکستان است که قوم او می باشد. برای هوشع، اسرائیل نهال باروری است که باروری خویش را سپاسگزار دیگران غیر از خدایی است که به توسط عهد همسر او می باشد (هو ۱:۱۰، ۳:۱). اشعیا می گوید خدا تاکستان خود را دوست می دارد و برای آن هر کاری انجام داده است. اما تاکستان او به جای میوه عدالت مورد انتظار، خون جاری ساخته، بنابراین او تاکستان خود را به دست غارت کنندگان خواهد سپرد (اش ۵:۱-۷). برای ارمیا بنی اسرائیل نهالی منتخب است که فاسد و بی میوه گردیده (ار ۲:۲۱، ۸:۱۳)، که می باید ریشه کن شده پایمال شود (ار ۵:۱۰، ۱۲:۱۰). نهایتاً، حزقیال از مقایسه تاکی بارور که خشک و سوزانده می شود استفاده می کند و این را در مورد بی وفائی بنی اسرائیل به خدا (حزق ۱۹:۱۰-۱۴، ۱۵:۶-۸) و برای پادشاهی که نسبت به عهد قسم خورده خود بی وفائی می کند (حزق ۱۷:۵-۱۹) به کار می گیرد.

روزی فرا خواهد رسید که تاکستانها تحت نظارت دقیق خدا شکوفا خواهند شد (اش ۲۷:۲-۳). برای این بنی اسرائیل بر محبت وفادارانه خدا ندا کرده تقاضا می کند که او تاکی را که از مصر آورده در سرزمین خود غرس نموده حفظ کند، تاکی را که او مجبور شد به نابودی و آتش بسپارد. از این به بعد این تاک به او وفادار خواهد بود (مز ۹۰:۸-۱۷). اما این بنی اسرائیل نیست که این وعده را نگاه خواهد داشت. عیسی با مراجعه به این مثل اشعیا تاریخ قوم برگزیده را جمع بندی نموده و می گوید خدا هنوز در انتظار میوه دادن این تاک خود می باشد، اما باغبانان به جای این که به انبیای فرستاده خدا گوش دهند با آنها بدرفتاری می کنند (مر ۱۲:۵-۱۲). به عنوان بزرگترین تجلی محبت، خدا اینک پسر محبوب خود را می فرستد (۶:۱۲). در جواب به این محبت، رهبران قوم با کشتن پسر که تاکستان

میراث اوست بی وفایی خود را به اوج می‌رسانند. بنابراین مقصر تنبیه خواهد شد، درحالی که مرگ پسر فصلی جدید در نقشه خدا بازخواهد کرد. حال تاکستان به باغبانان باوجدان داده شده که نهایتاً میوه خود را خواهند آورد (۷:۱۲-۹؛ مت ۲۱:۴۱-۴۳).

این باغبانان باوجدان چه کسانی هستند؟ در این جا اعتراضات پوچ بی ارزش بوده و فقط عمل مثبت و پربار معیار می باشد (مت ۲۸:۳۲). برای جمع آوری محصول تاکستان، خدا کارگران خود را جمع آوری خواهد نمود. آنها خواه از صبح اجیر شوند خواه در لحظه آخر، همه همان پاداش را دریافت خواهند نمود. حقی نیست که انسان بتواند ادعا کند، دعوت به کار و ارائه مزد عطایای رایگان هستند، تماماً نتیجه فیض (مت ۲۰:۱-۱۵).

۳- تاک حقیقی، جلال و خوشی خدا. آنچه بنی اسرائیل قادر به دادن به خدا نبود، مسیح درواقع به او داد. مسیح تاکی است که محصول می آورد، تاکستان حقیقی که شایسته نام آن است. او بنی اسرائیل حقیقی است که توسط پدر خود غرس گردیده، و محافظت، نگهداری، و هرس شده تا میوه فراوان بیاورد (یو ۱۵:۱-۲؛ مت ۱۵:۱۳). او با دادن حیات خود و با ریختن خون خود، به عنوان بزرگترین دلیل محبت، میوه می آورد (یو ۱۵:۹ و ۱۳، ر.ک ۱۰:۱۰-۱۱ و ۱۷). و شراب، محصول تاک، خون ریخته شده برای ممهور کردن عهدجدید را در مراسم عشای ربانی رازگونه تداعی می کند. شراب وسیله ای خواهد بود برای شراکت در محبت عیسی و ماندن در او (مت ۲۶:۲۷-۲۹؛ ر.ک یو ۶:۵۶، ۱۵:۹ و ۱۰).

مسیح تاک است و ما شاخه ها، همان گونه که او بدن است و ما اعضا. تاک حقیقی مسیح و در عین حال کلیسای او نیز هست که اعضایش با او در اتحاد هستند. ما بدون این مشارکت هیچ کاری نمی توانیم بکنیم. فقط مسیح، تاک حقیقی، می تواند میوه ای به بار آورد که پدر خود، باغبان تاکستان، را جلال دهد. بدون این اتحاد با او، ما شاخه هایی هستیم که از درخت تاک جدا شده، از شیرۀ گیاهی محروم گردیده، خشک شده، و برای سوزاندن مناسب است (یو ۴:۶-۱۵). همه انسانها به توسط محبت پدر و پسر به این اتحاد دعوت شده اند - دعوتی رایگان، زیرا این عیسی است که شاخه هایش، شاگردانش، را انتخاب می کند نه این که شاگردان او را انتخاب نموده اند (۱۶:۱۵). انسان از طریق این اتحاد به شاخۀ تاک حقیقی تبدیل می شود، و به توسط محبت این اتحاد با عیسی و پدر او میوه می آورد، میوه ای که پدر را جلال می دهد. بدین سبب شاگرد در شادی پسر شریک می شود، شادی که برای جلال دادن به پدر اوست (۸:۱۵-۱۱). راز تاک حقیقی، یعنی راز مسیح و کلیسای او بیان یک اتحاد پرثمر و یک شادی دائمی است، کامل و همیشه پایدار (ر.ک ۱۷:۲۳).

تجلیل/سجده کردن

حزقیال در حضور جلال یهوه (حزق ۱: ۲۸)، و پولس در مقابل رویای مسیح برخاسته از مرگ (اع ۹: ۴) چون مرده به خاک می افتند. تقدس و عظمت خدا باعث در هم شکسته شدن انسان می شود و او را در حقارت و بی مقدار بودن خویش فرو می برد.

اگرچه انسان هیچگاه نمی تواند خدا را از روبه رو ملاقات کند اما طبیعتاً در تمامی هستی و در همه زندگیش، حضور و عمل خدا را می بیند. سجده آگاهانه یا ناآگاهانه، اکتسابی یا ارادی، بیانگر واکنش پیچیده انسانی است که نزدیکی خدا را احساس کرده است، انسان در حالتی از آگاهی قرار می گیرد که با درک بی ارزش بودن یا گناهکار بودن خویش تشدید می شود؛ حالتی از پریشانی آرام و خاموش (ایوب ۴۲: ۱-۶)، ستایش، ترس و لرز (مز ۵: ۸)، و سپاسگزاری (پید ۴۸: ۲۴)، و تمجید همراه با شادمانی (مز ۹۵: ۱-۶) در تمام زندگی خویش.

از آنجا که در واقع تمامی وجود او را فرامی گیرد، این واکنش ایمانی به صورت اعمال ظاهری درمی آید و هرگز سجده حقیقی نخواهد بود مگر اینکه بدن به طریقی پادشاهی و قدرت خداوند بر خلقت خود را بیان کند و تمجید مخلوق سراپا و با خشنودی باشد. اما مخلوق گناهکار به طور مداوم می کوشد که از آغوش الهی بگریزد و پیوند خود را با اشکال بیرونی کاهش دهد. از این رو تنها سجده ای که پسندیده خداست آن است که از دل سرچشمه بگیرد.

الف) اعمال سجده

این اعمال تنها به دو حالت به خاک افتادن و بوسیدن محدود می شود که هر کدام در پرستش شکل تقدیس شده خاص خود را دارند اما همیشه حرکت ناخودآگاه و آنی مخلوق در برابر خدا یعنی ترس ناشی از اضطراب و شیفتگی حاصل از شگفتی را به هم پیوند می دهند.

۱- به خاک افتادن، قبل از آنکه حرکتی ناخودآگاه باشد، رفتاری است که به صورت اجباری توسط دشمنی قدرتمندتر تحمیل می شود، همان گونه که سیسرا پس از ضربه یاعیل، مرده به خاک افتاد (داور ۵: ۲۷)، یا همان که بابل اسرای بنی اسرائیلی را وادار به انجام آن می کرد (اش ۵۱: ۲۳). برای اجتناب از وادار شدن به علت خشونت، انسان ضعیف غالباً ترجیح می دهد که خود پیشقدم شود و در مقابل قوی تر از خود به خاک افتد و برای لطف و مرحمت وی التماس نماید (۱-پاد ۱: ۱۳). در نقش برجسته های آشوری این تمایل به خوبی پیداست که خراج گزاران پادشاه را در حالت سجده نشان دهند. تجلیل و ستایش جمیع قومها (مز ۹۹: ۵-۱) و تمامی زمین از آن خداوند یهوه است «که بر همه سر و متعال می باشد» (۱-توا ۲۹: ۱۱).

۲- **بوسیدن**، نیاز به ارتباط و اتصال و ظرائف محبت را با احترام به هم پیوند می دهد (خروج ۱۸:۷؛ ۱- سمو ۱۰:۱۰۰). بت پرستان بتهای خود را می بوسیدند (۱- پاد ۱۹:۱۸)؛ اما بوسه کسی که دستش به خدایش نمی رسد و به همین منظور دست خود را جلوی دهانش می گذاشت (ر. ک ایوب ۳۱:۲۶-۲۸) حرکتی است که به خوبی نشان می دهد که انسان در عین حال که مشتاق لمس خداست اما بین آنها فاصله ای است که او را از خدا دور ساخته. حرکت بسیار قدیمی "orantes" پرستشگاه های زیرزمینی (که در آیین نیایش مسیحی جاودانه شده) با بازوان برافراشته، دستهای بیانگر تقدیم قربانی، درخواست یا سلام دیگر بیانگر بوسه نیستند اما مفهوم عمیق آن را منعکس می سازند.

۳- **تمامی حرکات پرستشی**، و نه فقط سجده آیینی در مقابل یهوه (تث ۲۶:۱۰؛ مز ۲۸:۲۲-۳۰) و در برابر صندوقچه عهد (مز ۹۹:۵)، بلکه جمیع اعمالی که در مقابل قربانگاه (۲- پاد ۱۸:۲۲) یا در «خانه یهوه» (۲- سمو ۱۲:۲۰) یا در حین انجام قربانی ها (پید ۲۲:۵؛ ۲- پاد ۱۷:۳۶) اجرا می گردد یعنی تمام حرکاتی که مربوط به خدمت پرستش خدا هستند را می توان تحت عبارت «تجلیل نمودن از یهوه» جمع بندی نمود (۱- سمو ۳:۱؛ ۲- سمو ۱۵:۳۲). این بدان خاطر است که تجلیل بدین شکل به صورت مناسب ترین و نیز متنوع ترین بیان افتادگی انسان در حضور خدا درآمده، خدائی که فرشتگان در حضور وی سجده می کنند (نج ۹:۶) و خدایان دروغین در حضور وی زایل می شوند (صف ۲:۱۱).

ب) خداوند خدای خود را عبادت نما

۱- **سجده تنها شایسته یهوه است**. اگر چه عهد عتیق با تعظیم در مقابل انسانها که خود حاوی ابهاماتی است آشنائی دارد (پید ۲۳:۱۲ و ۲- سمو ۲۴:۲۰؛ ۲- پاد ۱۵:۲، ۳۷:۴) و غالباً ناشی از احساس کم و بیش روشن عظمت الهی است (۱- سمو ۲۸:۱۴ و ۲۰؛ پید ۱۸:۲، ۱۹:۱؛ اعد ۲۲:۳۱؛ یوشع ۵:۱۴) اما هر حرکت حاکی از سجده در مقابل هر موجودی به جای یهوه را به شدت نهی کرده است، از جمله بتهای ستارگان (تث ۴:۱۹)، خدایان غیر (خروج ۳۴:۱۴؛ اعد ۲۵:۲). هیچ تردیدی نیست که منع و محکومیت قانونی هر نوع بت پرستی شناخته شده، باعث ریشه گرفتن حس عمیق عبادت راستین در بنی اسرائیل می گشت و ارزش مذهبی ناب را به انکار غرورآمیز مردخای (استر ۳:۵ و ۲) و سه جوان یهودی در مقابل تمثال نبوکدنصر (دان ۳:۱۸) می داد. تمام اینها در جواب عیسی به وسوسه گر خلاصه می شود: «خداوند خدای خود را سجده کن و او را فقط عبادت نما» (مت ۴:۱۰ و ۱۱).

۲- **عیسی مسیح، خداوند است**. سجده که تنها شایسته خداست «برای یهود لغزش» گردید

(۱- قرن ۱: ۲۳)، زیرا برای عیسی مصلوب نیز اعلام شده تا او را مسیح و خداوند بشناسند (اع ۲: ۳۶). «به نام عیسی هر زانوئی از آنچه در آسمان و بر زمین است خم شود» (فی ۲: ۹-۱۱؛ مکا ۱۵: ۴). هدف این پرستش، مسیح مصلوب و متعال است (مت ۲۸: ۱۷ و ۲۴: ۵۲) اما ایمان از قبل در مردی که به سوی مرگ می رود و حتی در هنگام تولد وی (مت ۲: ۱۱ و ۱: ۷) پسر خدا را تصدیق نموده و او را عبادت می کند (مت ۱۴: ۳۳؛ یو ۹: ۳۸).

سجده در برابر خداوند عیسی هیچ چیزی از ثبات و استواری مسیحیان نمی کاهد و مراقب است که حتی از حرکات ظاهری این نوع پرستش، برای فرشتگان (مکا ۱۹: ۱۰، ۲۲: ۹) و رسولان (اع ۱۰: ۲۵ و ۲۶، ۱۱: ۱۴-۱۸) جلوگیری نماید. اما به جهت بیان سجده خود در مقابل ماشیح، خدائی که انسان و نجات دهنده شد، هدایت شده اند که پرستش قیصران را که وحش کتاب مکاشفه معرف آنهاست رد کنند (مکا ۱۳: ۴-۱۵، ۱۴: ۹-۱۱) و با قدرت امپراتوری مبارزه نمایند.

۳- پرستش در روح و راستی. تازگی پرستش مسیحی صرفاً در شخصیت جدید معبود یعنی سه شخص الهی خلاصه نمی شود. این خدا «که روح است» پرستش را دگرگون می سازد و آن را به کمال خود می رساند: از الان کسانی که از روح مولود گشته اند (یو ۳: ۸) می توانند «در روح و راستی» پرستش کنند (۴: ۲۴). منظور از این دیدگاه صرفاً شیوه ای باطنی بدون حرکات بدنی یا اشکال ظاهری نیست. این پرستش از تقدیس تمامی وجود، فکر، روح و بدن سرچشمه می گیرد (۱- تس ۵: ۲۳). پرستش کنندگان واقعی که بدین طریق عمیقاً تقدیس شده اند دیگر نیازی به اورشلیم یا جریزم (یو ۴: ۲۰-۲۳) یا دین ملی ندارند. همه متعلق به آنهاست زیرا از مسیح هستند و مسیح از خدا (۱- قرن ۳: ۲۲-۲۳).

پرستش در روح، در یگانه معبد پسندیده پدر یعنی بدن عیسای رستائیز کرده (یو ۲: ۱۹-۲۲) جامه عمل به خود می گیرد. «روحانی ها» (یو ۳: ۸) پرستش خود را به یگانه پرستشی که در آن پدر خشنودی خود را می یابد (مت ۳: ۱۷) پیوند می دهند: آنان ندای پسر محبوب را تکرار می کنند: «ابا، ی پدر» (غلا ۴: ۹-۴). بالاخره، در آسمان دیگر هیچ معبدی نخواهد بود بلکه به جای آن خدا و بره خواهد بود (مکا ۲۱: ۲۲). پرستش شب و روز ادامه خواهد داشت (۴: ۸) و عظمت و جلال او را که تا به ابد زنده است خواهند سرائید (۴: ۱۰، ۱۵: ۳-۴).

ر.ک: آفرینش: عهد عتیق، د- بت ها: الف - پرستش - خداترسی: الف - زانو زدن - سکوت: ۲ - عطر: ۲ - کفر - نیایش/دعا. JdV & JG

ترغیب

ترغیب (یونانی، paraklesis) تنها یک مرتبه در فهرست عطایای الهی ظاهر می شود (روم ۸:۱۲). با این حال یکی از کارهای اساسی رسولان، انبیا و مشایخ را تشکیل می داد. ریشه آن به حیات دینی عهدعتیق و یهودیت برمی گردد و در کلیسای زمان حال استمرار می یابد.

عهدعتیق

شاهدان خدا هرگز قصد نداشتند نقشه الهی نجات را با مغرضانه و با تعصب تشریح و تفسیر نمایند: موعظه های کهنانتی (تث ۴-۱۱)، موعظه های نبوتی (اش ۱۶:۱ و ...) و موعظه های حکیمانه (امث ۱-۹) همان طور که با ذهن شنوندگان سر و کار دارند، با قلب آنان نیز سخن می گویند. آنها شنوندگان نشان را دعوت نموده، آنها را تشویق کرده، و از جانب خد تحریک می نمایند که گوش فرادهند، توبه کنند و خدا را جستجو نمایند. از زمانهای اولیه تا ایام مکابیان، همین انگیزه را جهت حرکت و درخواست می بینیم: هیچ موعظه ای بدون تشویق به وفاداری دلیرانه نسبت به یهوه و شریعت او ایراد نشده است (تث ۵:۳۲، ۶-۴:۶، ۳۲-۴۵:۳۲) بخصوص در هنگام جفاها (۲-مک ۷:۵)، یا در زمان جنگ مقدس (۲-مک ۸:۱۶، ۱۳:۱۲ و ۱۴).

عهدجدید

در آستانه عهدجدید، یحیی تعمید دهنده این سنت را ادامه می دهد: «و به نصایح بسیار دیگر قوم را (به انجیل) بشارت می داد» (لو ۱۸:۳). همچنین عیسی مایل نیست که فقط پیغام پادشاهی که در شخص او قرار دارد را اعلام نماید و رازهای آن را آشکار سازد. او آدمیان را فرامی خواند تا در آن وارد شوند و آنها را به طور جدی به توبه دعوت می کند، به ایمان آوردن به انجیل، به پیروی از آن و حفظ و نگهداری کلامش. بنابراین رسولان جماعت را «درخواست و تشویق» می کنند تا پیغامشان را دریافت نموده و تعمید یابند (اع ۲:۴۰). در جوامع مسیحی، نبی «بنا می کند و ترغیب و تشویق می نماید» (۱-قرن ۱۴:۳)، همچنان که تیموتائوس و تیتس باید عمل نمایند (۲-تیمو ۲:۴؛ تیط ۱:۹). با این کار، یکی از کارهای اساسی خدمت رسولان ادامه می یابد (اع ۲۳:۱۱، ۲۲:۱۴، ۳۲:۱۵، ۴۰:۱۶؛ ۱-تسا ۳:۲) کاری که پولس در مورد آن به وضوح شرح می دهد: «گویا خدا به زبان ما وعظ می کند» (۲-قرن ۵:۲۰؛ ر. ک ۱-تسا ۲:۱۳). بنابراین، متون عهدجدید شامل تعداد

بیشماری از ترغیب‌ها و تشویق‌هاست. در واقع ترغیب کردن، هدف اصلی رساله به عبرانیان (عبر ۱۳: ۲۲) و رساله اول پطرس است (۱- پطرس ۵: ۱۲). مسیحیان نیز باید با توجه به بنا کردن کلیسا یکدیگر را تشویق و ترغیب نمایند (۲- قرن ۱۳: ۱۱؛ عبر ۳: ۱۳، ۱۰: ۲۵).

ر.ک: تسلی - تعلیم - تربیت - عطایای الهی - موعظه. RD

تسلی

انسان در غم، بیماری، اندوه و جفا به تسلی و آرامش نیاز دارد؛ او در پی کسی می‌گردد که او را آرامی بخشد. البته همیشه کسانی هستند که از شخص مضطرب، گویی او به یک که به بیماری مسری مبتلاست دوری می‌کنند. اما حداقل دوستان و خویشان فرد مصیبت دیده، ترحم و دلسوزی خود را نشان می‌دهند و برای همدردی با او و تخفیف ناراحتی وی اقدام می‌کنند (پید ۳۷: ۳۵؛ ۲- سمو ۱۰: ۲-۳؛ یو ۱۹: ۱۱ و ۳۱). آنان با ادای کلمات و انجام اعمالی سعی در تسلی خاطر او دارند (ایوب ۲: ۱۱-۱۳؛ ار ۵: ۷-۱۶)؛ اما اغلب این عبارات هدف دار بیشتر از اینکه او را تسلی دهند بار او را سنگین می‌کنند (ایوب ۶: ۲، ۲۱: ۳۴؛ اش ۲۲: ۴)، زیرا نمی‌توانند شخص متوفی را باز گردانند (پید ۳۷: ۳۵؛ مت ۲: ۱۸). انسان در غم و اندوه، تنها می‌ماند (ایوب ۶: ۱۵، ۲۱، ۱۹-۱۳: ۱۹؛ اش ۵۳: ۳)؛ حتی به نظر می‌رسد خدا خیلی دور شده است (ایوب؛ مز ۲۲: ۲-۳؛ مت ۲۷: ۴۶).

۱- انتظار برای خدای تسلی دهنده. در طول تاریخ بنی اسرائیل ترک شدن کاملی را تجربه کرده بود. هنگامی که شهر ویران و قوم تبعید گردید، اورشلیم نه تنها از متفقین قدیم خود تسلی نیافت (مرا ۱: ۱۹)، بلکه احساس کرد از جانب خدا به فراموشی سپرده شده است (اش ۴۹: ۱۴، ۵۴: ۶-۸)، و دل شکسته گردید.

اما درحقیقت، ترک او توسط خدا «برای فقط لحظه‌ای» (اش ۵۴: ۷)، یادآوری از این بود که او تنها منبع واقعی تسلی است. سپس او به اورشلیم بازمی‌گردد. «تسلی دهید، قوم مرا تسلی دهید، خدای شما می‌گوید» (اش ۴۰: ۱، ۴۹: ۱۳...). بدین ترتیب یهوه فریاد شهر متروک را جواب می‌دهد. بعد از تنبیه قوم در تبعید، او در انجام وعده‌هایی که توسط انبیای خویش داده بود دخالت خواهد کرد (ار ۳۱: ۱۳-۱۶؛ ر.ک بنسی ۴۸: ۲۴). خدا قوم

پدر، گرمی محبت یک معشوق یا همسر (اش ۵۴)، وبا شفقت یک مادر (اش ۴۹:۱۴-۱۵، ۶۶:۱۱-۱۳).

بنابراین بنی اسرائیل امید نجات آخرتی خود را به عنوان انتظار یک تسلی قطعی بیان خواهد کرد (زک ۱:۱۳). یک وکیل اسرارآمیز، خادم، این کار را به انجام خواهد رساند (اش ۶۱:۲)؛ و سنت یهود، همان طور که در خود انجیل شهادت داده شده، مسیح را مناحم خواهد خواند که به معنی «تسلای اسرائیل» است (لو ۲۵:۲-۲۶). ایمانداران بنی اسرائیل در حالی که زمان مسیح را انتظار می کشند، می دانند که خدا آنها را تنها نگذاشته است. خدا برای آنکه در اقامت موقت دنیوی ایشان، آنان را تسلی بخشد، وعده خود را به آنها می دهد (مز ۱۱۹:۵۰)، یعنی محبت (۷۶:۱۱۹)، شریعت و انبیا (۲-مک ۹:۱۵)، و کتب مقدسه خود را (۱-مک ۹:۱۲؛ روم ۴:۱۵). آنان با این منابع تسلای خاطر، امیدی را در امتحانات و آزمایشات خود می پروراند.

۲- مسیح، تسلی دهنده مصیبت زدگان. خدای تسلی در عیسی به آدمیان نزدیک می شود. عیسی خود را به عنوان خادمی که در انتظارش بودند، ابراز می دارد: «روح خداوند بر من است...» (لو ۴:۱۸-۲۱). او پیغام تسلی بخش و مرده های خوشی در پادشاهی پدر (مت ۵:۵) را برای مظلومان و مسکینان به ارمغان می آورد، او می آید تا جرأت و شهامت را در آن غرق شدگان در گناه یا بیماری و ضعف، که نشانه گناه است (مت ۹:۲ و ۲۲) برقرار نماید. او آرامی را به کسانی عرضه می دارد که در زیر بار رنج و زحمت خم شده اند (مت ۱۱:۲۸-۳۰).

پس از بازگشت عیسی به نزد پدر، تسلی خاطر و آرامی جان ادامه می یابد؛ عیسی خود را از ما دریغ نمی دارد. روح پنطیکاست، که مسیح آن را به ما داده است، همیشه جامعه مسیحی را باطناً تشویق و دلگرم ساخته و آنان را قادر می سازد تا با موانع و جفاها رو به رو شوند (اع ۹:۳۱). شبانانی هم که او کلیسایش را به آنان سپرده است، سخنان تسلی دهنده خود را ادا می کنند (۳۱:۱۵). و سرانجام معجزات خداوند از سوی پیروانش، نشانه های خدای تسلی دهنده هستند و خوشی را در قلوب ایمانداران ایجاد می کنند (اع ۲۰:۱۲).

پولس رسول، اساس نظریه تسلی را با کشف این مطلب استوار می سازد که در رنج و مرگ خوفناک نیز می توان از خود خرابی و ویرانی، تسلای خاطر یافت آنگاه که این ویرانی با رنج مسیح یکی می شود (۲-قرن ۸:۱-۱۰). این تسلی را می توان در میان ایمانداران یافت (۱-۳:۷)، زیرا به وسیله تنها منبع تسلی یعنی خوشی مسیح قیام کرده قوت می یابد. او منشأ کل آرامش و تسلی است (فی ۲:۱)، بخصوص برای آنان که با مرگ ار عزیزانشان جدا شده اند (۱-تسا ۴:۱۸). کار تسلی برای کلیسا امری حیاتی است، یعنی در نقش آن به عنوان

شاهد زیرا خدا همیشه مسکینان و مصیبت دیدگان را تسلی می بخشد (۱-قرن ۱۴:۳؛ روم ۱۵:۵؛ ۲-قرن ۷:۶؛ ر. ک بنسی ۴۸:۲۴).

ر. ک: امید: عهدعتیق ب ۲- ترغیب- خنده: ۲- خوشی- رنج دیدن- سعادت/برکت- غم: عهدعتیق ۴؛ عهدجدید ۲و۳- مدافع. CA

تعمید

کلمه تعمید مشتق شده از فعل baptin/baptizein که نشان دهنده «فرو رفتن، شستن» است. بنابراین، تعمید پس غوطه ور شدن یا شستن است. نمادگرایی آب به عنوان نشانه ای از طهارت و حیات به فراوانی در تاریخ مذاهب وجود دارد، و موجودیت آن در رازهای کفار قابل توجه و حیرت است. اما شباهت ها با رازهای مقدس مسیحی کاملاً ظاهری است و به واقعیت های عمیق تر ربطی ندارد. باید برای کشف شباهت ها در عهدعتیق، اعتقادات یهودیان، و تعمید یحیی تعمید دهنده جستجو نمود.

الف) عهدعتیق و یهودیت

۱- نقش تطهیر کننده آب بسیار در عهدعتیق آشکار است. در بسیاری از حوادث تاریخیچه مقدس که بعداً بررسی خواهد شد به عنوان خبر دادن از تعمید ظاهر شده است: زوفان نوح به عنوان مثال (ر. ک ۱-پطرس ۳:۲۰-۲۱)، یا عبور از دریای سرخ (ر. ک ۱-قرن ۱۰:۱-۲). در بسیاری موارد ناپاکی، شریعت غسل های عبادی را تحمیل می کند، که تطهیر می کنند و شخص را برای پرستش آماده می سازند (اعد ۱۹:۲-۱۰؛ تث ۲۳:۱۰-۱۱). انبیا اعلام می کنند که جاری شدن آب از گناه پاک می سازد (زک ۱۳:۱). حزقیال این طهارت زمان آخر را با فیض روح قدوس خدا در ارتباط می داند (حزق ۳۶:۲۴-۲۸؛ ر. ک مز ۵۱:۹ و ۱۲-۱۳).

۲- یهودیت بعد از تبعید غسل های عبادی را چندین برابر می کند. آنها فوق العاده دقیق می شوند و از ظاهرپرستی در میان فریسیان هم دوره با انجیل به دور نمی مانند (مر ۷:۱-۵) این رسومات نشان دهنده پاک شدن قلب هستند و هنگامی که با احساسات توبه کردن درهم می آمیزند به آن می رسند. در زمان عهدجدید ربی ها حق جویان از امتها را که به قوم یهود می پیوستند تعمید می دادند (ر. ک مت ۲۳:۱۵). حتی به نظر می رسد که بعضی از افراد این تعمید را همان قدر ضروری تلقی می نمودند که ختنه شدن را.

برحسب فلاویوس ژوزف، استحمام مذهبی در میان اسنیاں رایج بوده است، همین طور نیز

در جوامع دمشق و قمران. به هر حال، این استحمام رسم شریعت نیست، شخص فقط پس از دوره ای طولانی از تحمل سختی ها که نشان دهنده صداقت در تبدیل است پذیرفته می شود. این رخدادی هر روزه است و بیان کننده تلاش شخص به سوی زندگی پاک و اشتیاق او برای فیض تطهیر کننده است. آنها خود را به زیر آب فرو می برند، در حالی که توبه کارانی که خودشان را به یحیی تعمید دهنده معرفی می نمودند تعمید را از دست او، آن هم فقط برای یک بار دریافت می نمودند.

ب) تعمید یحیی تعمید دهنده

تعمید یحیی تعمید دهنده را شاید بتوان با تعمید نوایمانان مقایسه نمود. اینها مردی را به قوم اسرائیل معرفی نمودند. تعمید یحیی تعمید دهنده تحقق نوعی از اجتماع است، از آیندگان واقعی ابراهیم (مت ۸:۳) برای باقیمانده بنی اسرائیل، که از این به بعد از خشم خدا رهایی می یابند (مت ۷:۳، ۱۰) و در انتظار مسیح می مانند که می آید. این به تمام قوم یهود عرضه می گردد و نه فقط به گناهکاران و نوایمانان. این تعمیدی منحصر به فرد است که در بیابان با توجه به توبه و بخشش داده می شود (مر ۴:۱). این بیان تلویحی اقرار به گناهان و تلاشی برای تبدیل قطعی است که آیین باید بیان کند (مت ۳:۶-۸). یحیی تعمید دهنده تأکید بر پاکی اخلاقی دارد، او نه از مردم و نه از سربازان خواست تا شیوه زندگی خود را ترک گویند (لو ۱۰:۳-۱۴).

تعمید یحیی تعمید دهنده فقط یک شیوه ای موقت به وجود آورد، این یک تعمید با آب است، آماده سازی برای تعمید مسیحایی در روح القدس و آتش (مت ۳:۱۱؛ اع ۱:۵، ۱۶:۱۱، ۱۹:۳-۴)، طهارت برتر (ر. ک مز ۵۱) که دنیایی جدید را افتتاح خواهد نمود که در آن دیدگاه در این زمان به نظر می رسد با داوری در آینده ادغام شده باشد. درواقع فیض روح القدس که توسط مسیح جلال یافته فرستاده می شود متمایز خواهد بود از داوری (لو ۱۶:۳-۱۷).

ج) تعمید عیسی

۱- در ارائه خود برای دریافت تعمید از یحیی تعمید دهنده، عیسی خود را تسلیم اراده پدر خود می کند (مت ۱۴:۳-۱۵) و با فروتنی خود را در میان گناهکاران قرار می دهد. او بره خداست که گناهان جهان را بر خود می گیرد (یو ۱:۲۹ و ۳۶). تعمید عیسی در رود اردن اعلام کننده و آماده کننده برای تعمید او «در مرگ» می باشد (لو ۱۲:۵۰؛ مر ۱۰:۳۸) که درواقع احاطه کننده زندگی عمومی او ما بین دو تعمید است. این همان منظور یوحنا ی بشارت دهنده است، هنگامی که روایت می کند که آب و خون از پهلوی سوراخ شده عیسی جاری شد

(یو ۱۹:۳۴-۳۵) و هنگامی که می گوید که روح القدس، آب، و خون از نزدیک با هم مرتبط می باشند (۱-یو ۵:۶-۸).

۲- تعمید عیسی توسط یحیی تعمید دهنده هنگامی به اوج می رسد که روح القدس به صورت کبوتری نزول می کند و خدای آسمانی فرزند بودن الهی او را اعلام می نماید. نزول روح القدس بر عیسی مراسم اعطایی است که نبوتها را به کمال می رساند (اش ۱۱:۲، ۴۲:۱، ۶۱:۱) در عین حال اعلام پنطیکاست است که آغازگر تعمید در روح القدس در کلیساست (اع ۱:۵، ۱۱:۱۶) و برای تمام کسانی که وارد آنجا می شوند (افس ۵:۲۵-۳۲؛ تیط ۳:۵-۷). شناسایی عیسی به عنوان پسر اعلام فرزند خواندگی ایمانداران است. این فرزند خواندگی شراکت در پسر بودن عیسی است و نتیجه فیض روح القدس (غلا ۴:۶). در واقع «تعمید در مرگ» می باید عیسی را به رستخیزش در آن زمان هدایت کند به دریافت فراوانی روح القدس. بشریت پرجلال او شامل «روح حیات بخش» خواهد بود (۱-قرن ۱۵:۴۵) که روح القدس را به آنهایی که به او ایمان دارند منتقل می کند.

د) تعمید مسیحی

۱- تعمید آب و روح القدس. یحیی تعمید دهنده تعمید در روح القدس و آتش را اعلام نمود (مت ۳:۱۱) روح القدس هدیه وعده داده مسیح است. آتش داوری است که به کمال خود در آمدن عیسی می رسد (یو ۳:۱۸-۲۱، ۵:۲۲-۲۵، ۹:۳۹). هر دو در تعمید عیسی شروع شدند که سرآغازی برای آن در مورد ایمانداران به او هستند. پولس تعمید مسیحی پیش گفته شده را در عبور از دریای سرخ می بیند که بنی اسرائیل را از بندگی رها کنید (۱-قرن ۱۰:۱-۲). به تحقق رسیدن مؤثر آن در پنطیکاست شروع می شود که همان طوری که بود، تعمید کلیسا در روح القدس و آتش است. بلافاصله بعد از این پطرس به جمعی که توسط این واقعه فوق العاده جذب شده اند موعظه می کند و به آنها می گوید که باید تعمید را در روح توبه دریافت کنند، تا بتوانند بخشایش گناهان و فیض روح القدس را به دست آورند. و این در واقع چیزی است که فوراً اتفاق می افتد (اع ۲:۳۸-۴۱). عمل پطرس دلالت دارد بر دستور داده شده توسط مسیح، همانند آنچه که در یوحنا ۳:۳ اعلام شده و صریحاً پس از رستخیز تنظیم شده است (مت ۲۸:۱۹؛ مر ۱۶:۱۶). معمولاً تعمید به معنی فرو رفتن کامل در آب است (ر. ک. اع ۸:۳۸) و یا اگر این امکان پذیر نیست، حداقل پاشیدن آب بر روی سر، آن طوری که ما در دیداکه (اعتقاد نامه مسیحیان قرن دوم) ۳:۷ می خوانیم. دستگذاری به دنبال تعمید می آید و این عطا کردن فیض کامل روح القدس است (اع ۸:۱۵-۱۷، ۱۹:۶). پولس قدیس آموزه تعمید را که از تعلیم خداوند ما (مت ۱۰:۳۸) به وجود آمده بود توسعه

داده و کامل می کند و همین طور رسم کلیسایی را (روم ۳:۶). تعمیدی که در نام مسیح اعطا می شود (۱-قرن ۱۳:۱) شخص را با مرگ، تدفین و رستاخیز خداوند ما متحد می کند (روم ۳:۶-۵؛ کول ۱۲:۲). فرو رفتن در آب نشانگر مرگ و تدفین مسیح است و بیرون آمدن از درون آب نماد رستاخیز او می باشد در اتحاد با او. تعمید جسم را تا جایی که وسیله ای برای گناه کردن باشد می کشد (روم ۹:۶) و سهمی در حیات خدا در مسیح عطا می کند (۱۱:۶).

مرگ گناه و فیض حیات جدایی ناپذیر هستند، و شستن با آب پاک در عین حال پاشیده شدن با خون مسیح است، بسیار فصیح تر از خون هابیل (عبر ۱۲:۲۴؛ ۱-پطرس ۱:۲)، شراکتی مؤثر در شایستگی به دست آمده توسط عیسی مسیح بر جلجتا به عنوان حقی برای همگان، اتحاد با رستاخیز او و در اصل با به جلال رسیدن او (افس ۲:۵-۶). تعمید بدین سبب یک قربانی گذر است، شراکتی با گذر مسیح. شخص تعمید یافته برای گناه مرده است و برای خدا در مسیح زندگی می کند (روم ۱۱:۶)، او همان حیات مسیح را زیست می کند (غلا ۲:۲۰؛ فی ۲۱:۱). تبدیل به وجود آمده بدین سبب بسیار اساسی است، این برهنه شدن و مرگ انسان کهنه و دوباره لباس پوشیدن انسان نوین است (روم ۶:۶؛ کول ۳:۹؛ افس ۴:۲۴)، یک آفرینش نوین به صورت خدا (غلا ۶:۱۵).

یک آموزه مشابه ولی بیشتر خلاصه شده را می توان در اول پطرس ۳:۱۸-۲۱ یافت که در عبور نوح از فراز آبهای توفان پیش آگاهی از عبور مسیحیان از میان آبهای تعمید می بیند، عبوری که منتهی به آزادی می شود، به شکرانه رستاخیز مسیح.

۲- اشخاص تعمید یافته و اشخاص الهی. تعمید در نام عیسی مسیح یا خداوند عیسی (اع ۲:۳۸، ۸:۱۶، ۱۰:۴۸، ۱۹:۵؛ ۱-قرن ۱۱:۶) نشان می دهد که شخص تعمید یافته به مسیح تعلق دارد، که او دروناً با او مرتبط است (غلا ۳:۲۷؛ روم ۱۳:۱۴). تمام کسانی که تعمید دریافت نموده اند هم چنین در میان خودشان در اتحاد با مسیح متحد هستند (غلا ۳:۲۸) و با جسم به جلال رسیده او (۱-قرن ۱۲:۱۳؛ افس ۴:۴-۵). از این لحظه به بعد آنها یک روح را با مسیح تشکیل می دهند (۱-قرن ۱۷:۶).

به نظر آشکار می رسد که تعمید در نام مسیح فرض را بر استفاده از یک شکل دارد که در آن فقط مسیح به تنهایی ذکر گردد. اصطلاح تثلیثی که بعدها معمول گردید (ر. ک دیداکه ۱۳:۷) از متی ۱۹:۲۸ سرچشمه گرفته. در آن به شیوه ای عالی بیان شده که این واقعیت که فرد تعمید یافته و در اتحاد با پسر درآمده، در عین حال با دو اقنوم دیگر نیز متحد شده است. در واقع ایماندار تعمید را در نام خداوند عیسی و از طریق روح قدوس خدا دریافت می کند (۱-قرن ۱۱:۶)؛ او تبدیل به معبد برای روح القدس می شود (۱-قرن ۱۹:۶)، و فرزند خوانده پدر آسمانی (غلا ۴:۵-۶)، برادر و هم ارث با مسیح می شود و با حیات او در صمیمیت زندگی کرده و مقدر است که در جلال او سهیم گردد (روم ۸:۲ و ۹ و ۱۷ و ۳۰؛ افس ۲:۶).

۳- تبدیل ایمان و ایمان تعمیدی. تعمید فرض را بر این دارد که شخص موعظه انجیل را شنیده و به ایمان خود به عیسی مسیح اعتراف کرده است: و بخش اساسی این ایمان، که خلاصه کننده و حاوی چیزهای دیگر است، رستائیز مسیح می باشد (روم ۱۰: ۹). به هر حال، هدف ایمان را می توان به طور تلویحی دانست هنگامی که روح القدس قبل از تعمید داده شود (اع ۱۰: ۴۴-۴۸)، و به نظر می رسد که ایمان پدر خانواده می تواند برای تمام خاندان او معتبر باشد: این در مورد کورنلیوس و زندان بان در فیلیپی صادق بود (اع ۱۰: ۴۷، ۱۶: ۳۳). اما ایمان به مسیح فقط به این معنی نیست که ذهن پیام مسیحایی را بپذیرد، این شامل دگرگونی کامل نیز می شود، تسلیم کامل به مسیح، که کلیت زندگی یک شخص را متبدل می سازد. این به طور معمول منجر به تقاضا برای تعمید می شود که راز مقدس آن است و در دریافت کردن آن به کمال می رسد. پولس هرگز این دو را از هم جدا نمی کند و وقتی که او از تبرئه شدن به وسیله ایمان صحبت می کند فقط در تضاد با تبرئه شدن ادعایی توسط اعمال شریعت است که یهودیان به آن متمسک می باشند. او همیشه این را مسلم تلقی می کند که اعتراف به ایمان اوج خود را در دریافت تعمید می یابد (غلا ۳: ۲۶-۲۷). به وسیله ایمان شخص به دعوت الهی که از طریق موعظه رسولان آشکار می شود پاسخ می دهد (روم ۱۰: ۱۴) و این پاسخ به هر حال، عمل فیض است (افس ۸: ۲). در تعمید روح القدس صاحب ایماندار می شود، و او را در جسم کلیسا ادغام می کند و به او این اطمینان را می دهد که او وارد ملکوت خدا شده است.

کاملاً آشکار است که این راز مقدس به شیوه ای جادویی عمل نمی کند. تبدیل کاملی که مورد درخواست است باید شروع زندگی جدید در روح وفاداری غیرقابل تزلزل باشد.

۴- وفاداری ضروری شخص تعمید یافته. شیوه های دیگری وجود دارند که از طریق آنها عمق تبدیل روحانی به وجود آمده در تعمید تأکید می شود. برای فرد حق جو این به معنی تولد نوین است در آب و روح القدس (یو ۳: ۵)، استحمامی از تازه شدن و تجدید حیات در روح القدس (تیط ۳: ۵)، مهری زده شده بر نفس و جان (۲-قرن ۱: ۲۲؛ افس ۱: ۱۳، ۴: ۳۰)، نورانی شدن، که فرد را از ظلمت گناه خارج کرده و به درون نور مسیح می برد (افس ۵: ۸-۱۴: ۶ عبر ۴: ۶)، یک ختنه جدید که او را به قوم جدید خدا مرتبط می کند (کول ۲: ۱۱؛ ر. ک افس ۲: ۱۱-۲۲). تمام اینها در مقام و منزلت او به عنوان پسر خدا خلاصه شده (۱-یو ۳: ۱)، که به او وقاری غیرقابل قیاس عطا می کند. این مسئله وضعیت جدید ثابت نیست، بلکه ورود به وضعیتی پرتحرک، زندگی عالی تر که از آن مسیحیان هرگز نباید جدا بیفتند. به این دلیل است که تلاش های مستمری باید انجام شود که مرگ را برای گناه و حیات را برای خدا همیشه مؤثرتر به وجود آورد (روم ۶: ۱۲-۱۴). تأکید بر زمانهایی است که در اتحاد با

درد و رنج و سایر زمانها که با رستاخیز مسیح قرار می دهیم، این دو جنبه اشاره به واقعیت منحصر به فرد عید گذر دارند و به طور تجزیه ناپذیر مرتبط باقی می مانند. فرد تعمید یافته متحد شده با عید گذر مسیح به وسیله تلاشهای خود و وفاداری فراوان خود را آماده می کند تا به ملکوت پر جلال او وارد شود (کول ۱: ۱۲-۱۳) و صاحب میراث آسمانی گردد که از آن اولین میوه ها را در فیض روح القدس به دست آورده است (۲-قرن ۱: ۲۲؛ افس ۱: ۱۴).

ر.ک: آب: د ۲- آتش: عهدجدید ب- اعتراف/اقرار: عهدجدید ۱- امتحان/وسوسه: عهدجدید ب- ایمان: عهدجدید ب ۳و ۲- بخشش: ب ۳- بدن مسیح: ج ۱- برگزیدگی: عهدجدید الف- پاک: عهدجدید ب ۲- پرستش: عهدجدید ب ۲، ج ۲- پندیکاست: ب ۲- پوشاک ب ۴- توبه/بازگشت: عهدجدید الف، ج، د ۱- تولد تازه- ختنه: عهدجدید- خوشی: عهدجدید ب- روح خدا: عهدجدید الف ۱- زندگی/حیات: د ۴- سفید: ۲- طعم: ۲- طوفان/سیل: ۳- فصیح/گذر: ج ۲- قیام/رستاخیز: عهدجدید ب ۲- کبوتر: ۳- کلیسا: ج ۲ ط، د، ه ۱- گناه: د ۲ و ۳- مرگ: عهدجدید ب ۱، ج ۱- مسح کردن/تدهین: ج ۵و ۶- مقدس: عهدجدید ب، ج- مهر: ۲- نام: عهدجدید ۳- نجات: عهدجدید ب ۲- نو/تازه/جدید: ج ۳- نور و تاریکی: عهدجدید ب ۲- یحیی تعمید دهنده - . FA

تقوا/احسان/دینداری

تقوا و احسان و دینداری برای دنیای امروز ما به معنای وفاداری به وظایف مذهبی است. در کتاب مقدس، احسان انعکاس بیشتری می یابد: و در برگیرنده روابط شخص با هموعانش می گردد.

عهدعتیق

۱- احسان در روابط بشری. احسان در زبان عبری (*hesed*) قبل از هر چیز دلالت بر رابطه متقابلی دارد که خویشاوندان (پید ۴۷: ۲۹)، دوستان (۱- سمو ۲۰: ۸) و بیگانگان (پید ۲۱: ۲۳) را به هم پیوند می دهد. نوعی وابستگی و دلبستگی است که اشاره به کمک مؤثر و با ایمان دارد. عبارت «اجرا کردن *hesed*» نشان می دهد که احسان از طریق اعمال دیده می شود. در ترکیب دو بیتی *hesed/emet* «وفاداری/احسان» (پید ۴۹: ۲۴؛ امث ۲۸: ۲۰؛ مز ۱۰: ۲۵)، دو اصطلاح به هم وابسته هستند: عمل دوم به حالتی از روح اشاره دارد که احسان و نیکویی عمل اول بدون آن نمی توانست کامل شود. در ترجمه هفتادتنان که

hesed را به *eleos* (= احسان) ترجمه کرده، به نظر می‌رسد که اساس احسان، نیکویی دلسوزانه باشد.

۲- احسان در روابط با خدا. این پیوند احسان بشری (*hesed*) که بسیار قوی است، اجازه می‌دهد که درک کنیم خدا، به واسطه عهد، بین خود و قومش چه چیزی برقرار نمود. باید به احسان خدا یعنی به محبت پرشفقت او به بنی اسرائیل، نخست زاده اش (خروج ۳۴:۶، ر.ک ۲۲:۴؛ ا.ر ۳:۳۱؛ اش ۱۰:۵۴) با احسان دیگری پاسخ گفت یعنی دلبستگی و وابستگی فرزندی که اطاعت محض و پرستش محبت‌آمیز آن را برمی‌انگیزد (ر.ک تث ۱۰:۱۲-۱۳). از این محبتی که نسبت به خدا انجام گرفته باید محبتی برادرانه در میان آدمیان ناشی شود، تقلیدی از نیکویی خدا و اندیشه و اشتیاق او به مسکینان. پس در تعریف درست احسان، میکای نبی آن را با عدالت، محبت و تواضع ادغام می‌کند (میک ۸:۶).

این تعریف همان تعریف انبیا و نویسندگان حکیم است. برای هوشع، احسان در آیین و تشریفات مذهبی نیست بلکه در محبتی است که این آیین را زنده می‌سازد (هو ۶:۶ = مت ۱۳:۹)، و از عدالت جدا نیست (هو ۷:۱۲) و همچنین از وفاداری به شریعت (هو ۲:۲-۲۱:۲، ۲۲-۱:۴). برای ارمیا، خدا خود را به عنوان الگوی احسان و عدالت به ما می‌دهد (ار ۲۳:۹). جای دیگر می‌بینیم که احسان تسلیم می‌گردد آنگاه که مسکینان مورد ظلم قرار گرفته و عدالت خدشه دار می‌شود (میک ۲:۷؛ اش ۱:۵۷؛ مز ۱۲:۲-۶). در مزامیر، پرستش شخص پرهیزکار (*hasid*، عبری) یونانی *hosios*، یا *eusebes*) در ستایش محبت‌آمیز و تمجید مطمئن و مسرور ابراز می‌شود (مز ۲۴:۳۱، ۱۴۹)، که احسان خدا را عظمت می‌بخشد (مز ۱۰۳). اما این پرستش زمانی مطلوب و پسندیده است که فقط با وفاداری همراه باشد (مز ۵۰). خدا به پرهیزکاران حکمت می‌بخشد (بنسی ۳۳:۴۳)، به آنانی که پرستش و محبت را جدا نمی‌سازند (بنسی ۱:۳۵-۱۰) و آنانی که از تمام چیزهای نیکویی که خدا آفریده است سود می‌برند (بنسی ۲۷:۳۹).

این احسان صحیح و کامل است که در زمان مکابیان، *Hasidim* را احیا نمود (برگرفته از: «*hasidim* دیندار، زاهد»؛ ۱- مک ۴۲:۲) که به خاطر ایمانشان تا پای مرگ جنگیدند. آن احسانی که آنان را قوت بخشید، ضامن رستاخیز است (۲- مک ۴۵:۱۲). همچنین است «احسانی که قوی تر است از هر چیز دیگر» و با پیروزی آن در داوری آخر حکمت به سرود در می‌آید (حک ۱۰:۱۲؛ متضاد عادل/کافر در حک ۲-۵). حاصل این احسان، مسیح خواهد بود که ملکوت را اینجا بر روی زمین مستقر خواهد نمود (اش ۲:۱۱؛ هفتادتنان *eusebeia*)

عهد جدید

۱- احسان مسیح. انتظار کسانی که خواستند «خدا را در رحمت (*hosiotēs*) و عدالت خدمت نمایند» به ثمر رسید و با احسان (*eleos*) خدا که مسیح را فرستاد، پاسخ داده شد (لو ۷: ۷۵ و ۷۸). مسیح برتر از همه «پرهیزکاران» است (اع ۲: ۲۷، ۳۵: ۱۳ *hosios* = مز ۱۰: ۱۰ *hasid*) احسان فرزندی اش، او را کاملاً پراز اراده خدا نمود، یعنی اراده پدرش (یو ۸: ۲۹، ۹: ۳۱). این احسان به او اجازه داد که عمل کامل پرستش را به جا آورد (عبر ۵: ۱۰-۱۰) و نیایش گرم و سوزان زمان اندوهش و نیز تقدیم قربانی دردمندی که با آن ما را تقدیس می کند (مر ۱۴: ۳۵) را الهام بخشید. چون مسیح، کاهن اعظم پارسایی است که به او نیاز داریم (عبر ۷: ۲۶) خدا «به خاطر رحمتش» به او گوش می دهد (۷: ۵). به این دلیل است که راز مسیح را «راز رحمت» می نامند (۱- تیمو ۳: ۱۶ *eusebeia*): رحمت خدا در او نقشه نجاتش را تحقق می بخشد؛ رحمت مسیحیان، منشاء و الگوی خود را در او دارد.

۲- احسان مسیحیان. خدا از پیش از مردم هر امتی خشنود بود، آنان که با نیایش ها و صدقاتشان که با ترس از خدا احیا شده بود، در رحمت قوم یهود و در دو عنصر آن: پرستش الهی و اجرای عدالت، سهیم شده بودند. از این قبیل بودند افرادی چون شمعون یهودی (لو ۲: ۲۵)، کسانی که برای پنطیکاست به اورشلیم آمدند (اع ۵: ۲)، کرنلیوس آن افسر رومی (اع ۱۰: ۲ و ۴ و ۲۲ و ۳۴-۳۵). این احسان به وسیله عیسی و با عطیه روح تازه می شود. در اعمال رسولان برخی از این مردان صالح و پرهیزکار (*eulabēs*) را می بینیم، همچون حنانيا (اع ۲۲: ۱۲)، یا مسیحیانی که برای مراسم تدفین استیفان آمده بودند (اع ۸: ۲). بنا به گفته پولس، عبادت ایشان اکنون با روحی فرزندگونه در ارتباط با خدا احیا می شود (ر. ک ۴: ۶) و عدالتشان به ایمان وابسته است که از طریق محبت عمل می کند (غلا ۵: ۶). چنین است احسان (*hosiotēs*) انسان نوین، احسان واقعی مسیحی (افس ۴: ۲۴) که پولس با فرایض بی معنی و تهی رحمت کاذب و ظاهری انسان آن را مخالف می داند (کول ۲: ۱۶-۲۳)؛ بدین وسیله عبادتی پسندیده توأم با حرمت (*eulabeia*) و ترس (عبر ۱۲: ۲۸) را به خدا تقدیم می کنیم. در رسالات شبانی و در رساله دوم پطرس، احسان (*eusebeia*) در تعدادی از فضایل اصلی شبان و مرد خدا (۱- تیمو ۶: ۱۱؛ تیط ۱: ۸) برشمرده می شود. این صفت برای هر فرد مسیحی ضروری تلقی می شود (تیط ۲: ۱۲؛ ۲- پطر ۱: ۶-۷). دو خاصیت آن مورد تأکید قرار می گیرند. اول آنکه از عشق به پول آزاد است. برخلاف احسان کاذب و نفع پرست، با ضروریات قانع می گردد و نفع آن خود آزادی است (۱- تیمو ۶: ۵-۱۰). در ضمن، قوت می دهد برای تحمل جفاهایی که بخشی از جفاهایی هستند که رحمت مسیح الگویی برای آنهاست (۲- تیمو ۳: ۱۰-۱۲). بدون این تفکیک و وفاداری، شخص تنها ظاهر احسان را

دارد (۵:۳). کمک خدا وعده داده شده است به احسان حقیقی در آزمایشات این زندگی و سپس در حیات ابدی (۲- پطرس ۲:۹؛ ۱- تیمو ۴:۷-۸).
از این دیدگاه، احسان به آخرت زندگی مسیحیان با تمام ضرورت‌های آن اختصاص می‌یابد (۱- تیمو ۶:۳؛ تیط ۱:۱). برای پاسخ به محبت او که «تنها قدوس» است (مکا ۱۵:۴) *hosios* شخص مسیحی باید او را پیروی نماید و در این راه به برادرانش تصویر پدر آسمانی آنان را نمایان سازد.

ر.ک: انسان خدا شناس- پرستش- پیدایش: عهدعتیق د ۱- خدا ترسی: د- رحمت- روزه داری: ۲- صدقه دادن: عهدعتیق ۳؛ عهدجدید ۱- عدالت: الف عهدعتیق ۲؛ عهدجدید- غیرت: ب ۱- فقیر/مسکین: عهدعتیق ج؛ عهدجدید ب- نیایش- وفاداری. MFL

توبه/بازگشت

خدا از انسانها دعوت می‌کند که وارد مشارکتی با او بشوند. این دعوت از انسانهای گناهکار است، گناهکاران از بدو تولد (مز ۵۱:۷). از طریق کوتاهی پدر اول خود، گناه وارد جهان شد (روم ۵:۱۲) و از این زمان به بعد در میان آنها بسیار تنگاتنگ با آنها ساکن شد (۲۰:۷). آنها گناهکاران هستند از طریق تقصیر شخصی زیرا هر کدام از آنها «به قدرت گناه فروخته شدند» (۴۱:۷) و با میل و اختیار این یوغ هوسهای گناه آلود را پذیرفتند (ر.ک ۵:۷) پاسخ به دعوت خدا، پس خواستار تبدیل آنها خواهد بود از همان ابتدا، و بعد روحیه ای پشیمان و نادم در تمام طول زندگی. به این دلیل است که چرا تبدیل و توبه چنین مقامی مهمی در مکاشفه کتاب مقدس ایفا می‌کند.

واژگانی که بیان کننده این ایده‌ها هستند، به هر صورت به آهستگی به پری معنی خود رسیده‌اند و به تناسبی که احساس گناه عمیق تر می‌شود. شیوه‌های مشخصی از صحبت کردن نظر انسان را بروز می‌نماید که تعمداً خود را تحت اختیار خدا قرار می‌دهد: «در جستجوی یهوه (عا ۵:۴؛ هو ۱۰:۱۲) «در جستجوی چهره او» (هو ۵:۱۵؛ مز ۲۴، ۲۷:۶، ۲۸) «خود را در برابر او فروتن ساختن» (۱- پاد ۲۹:۲۱؛ ۲- پاد ۱۹:۲۲). «دل‌های خود را برای خداوند محکم کردن» (۱- سمو ۳:۷) اما متداول ترین واژه، فعل *stüb* است که ایده تغییر مسیر، آمدن دوباره، دنبال کردن جای پاهای کسی، را ترجمه می‌کند. در زمینه ای مذهبی به این معنی است که از آنچه که بدی است روی گردان شدن و به سوی خدا برگشتن. این تداعی کننده تغییر در رفتار، جهت نوین دادن به تمامیت وجود است و به طور کلی ایده تبدیل یافتن را توصیف می‌کند. در دوره زمانی بعد تمایزی واضح تر مابین جنبه درونی توبه و اعمال ظاهری

که نتیجه آن بود، صورت گرفت. کتاب مقدس یونانی هم چنین از فعل *epistrephein* به طور یکپارچه استفاده می کند، که به طور ضمنی معنی بازگشت بسوی خدا را می دهد. که نتیجه آن تغییر در رفتار عملی می باشد و نیز فعل *metanoiein* که نظر بسوی تغییر درونی دارد (*metanoia* یعنی توبه). در تجزیه و تحلیل متون کتاب مقدسی این دو جنبه متمایز اما مطلقاً تکمیل کننده یکدیگر را باید در نظر گرفت.

عهدعتیق

الف) شروع نیایشهای توبه

۱- از زمانهای قدیم در نگرش اصول عهد و پیمان، این مسئله شناخته شده بود که در رابطه مشارکت با خدا، این مشارکت توسط تقصیر انسان می تواند شکسته شود چه مسئله گناهان جمعی یا گناهان فردی باشد که به نحوی تمام گروه را در بر می گیرد. مصیبت های عمومی نیز فرصتی بودند برای امتحان وجدان در رابطه با تقصیرات انجام شده (یوشع ۷: ۱-سمو ۵-۶). درست است که ایده گناه اغلب خشن بود. برای برقراری اتحاد با خدا و به دست آوردن نظر لطف او، جامعه می بایستی قبل از هر چیز کسانی که مقصر بودند را تنبیه کند. این می توانست حتی تا تنبیه مرگ نیز برسد (خروج ۳۲: ۲۵-۲۸؛ اعداد ۷: ۲۵-۹؛ یوشع ۷: ۲۴-۲۶)، حداقل اینکه «رستگاری» برای فرد مقصر وجود نداشت (۱-سمو ۱۴: ۳۶-۴۵). فرد مقصر می باید خود را به تنبیه الهی واگذار کند تا جامعه بتواند مصون بماند (۲-سمو ۲۴: ۱۷).

۲- به علاوه، تا زمانی که مجازات شدن ادامه می یابد (یا اینکه برای جلوگیری از وارد آوردن ضربه) بخشش الهی از طریق رسومات ریاضت کشانه و نیایشهای توبه کارانه استغاثه می شد. روزه گرفته می شد (داور ۲۰: ۲۶؛ ۱-پاد ۸: ۲۱-۱۰) و جامه دریده شده و پلاس در بر می کردند (۱-پاد ۲۰: ۳۱-۳۲؛ ۲-پاد ۶: ۳۰، ۱۹: ۱-۲؛ اش ۱۲: ۲۲؛ ر. ک یون ۳: ۵-۸) و ملتمس در خاکستر می غلطید (اش ۵۸: ۵؛ ر. ک ۲-سمو ۱۲: ۱۶). در گردهم آیی های پرستشی صدای ناله و گریه های عزاداری شنیده می شد (داور ۲: ۴؛ یول ۱۳: ۱، ۲: ۱۷). دستورالعمل هایی برای سوگواری فراهم شده بود، مزمور نویس، بیش از یک نمونه ارائه می دهد (ر. ک مز ۶۰، ۷۴، ۷۹، ۸۳؛ ۵: و غیره). برای کفاره به مراسم و قربانیها توسل می شد (اعد ۱۶: ۶-۱۵) و بالاتر از همه یک اعتراف به گناه همگانی انجام می گرفت (داور ۱۰: ۱۰؛ ۱-سمو ۷: ۶) و نهایتاً متوسل می بایستی به شفاعت یک رهبر یا پیامبر همانند موسی روی آورد (خروج ۳۲: ۳۰-۳۲).

۳- نمونه‌هایی از این گونه رسومات در تمام ادوار تاریخ یافت می‌شوند. ارمیای نبی خود درگیر نیایشی توبه کارانه در نقش یک شفیع بود (ار ۱۴:۱-۱۵:۴). بعد از دوران تبعید تکاملی قابل توجه در این رسومات به وجود آمد. خطر این بود که این رسومات کاملاً ظاهری باقی بمانند بدون اینکه انسان با تمام قلب خود در آنها درگیر شود و در نتیجه نتواند توبه خود را به اعمالش منتقل سازد. در ضدیت با این خطر رسومات ظاهری پیام نبی برای تبدیل بود.

ب) پیام نبی برای تبدیل

در طی دوران حکومت داود هنگامی که ناتان نبی در عمل پادشاه زناکار مداخله نمود، آموزه توبه نبی اعلام شد. داود ترغیب شد تا به گناه خود اعتراف کند (۲- سمو ۱۲:۱۳). سپس او برحسب شریعت توبه نمود و نهایتاً تنبیه الهی را پذیرا گردید (۱۲:۱۴-۲۳). اما پیام نبی برای تبدیل مخصوصاً از اوائل قرن هشتم خطاب به تمام قوم بود. بنی اسرائیل بر ضد عهد با خداوند عمل کرده بود «یهوه را ترک کرده و آن قدوس اسرائیل را به سخره گرفته بود» (اش ۴:۱). یهوه هرگونه حقی داشت که آنها را ترک کند حداقل تا زمانی که آنها متبدل شوند. دعوت به توبه به جنبه‌ای اساسی از موعظه رسولی تبدیل شد (ر. ک. ار ۲۵:۳-۶).

۱- عاموس، پیامبر عدالت، قانع به محکوم کردن گناهان هم عصریان خود نبود. هنگامی که او گفت که آنها باید «خدا را جستجو کنند» (عا ۵:۴ و ۶) اصطلاح فقط پرستشی نبود. آن به معنی خوبی را طلب کردن و از بدی پرهیز کردن و از شرارت تنفر داشتن و دوست داشتن نیکویی بود (۵:۱۴-۱۵). به معنی ضمنی اصلاح رفتار و عمل وفادارانه به عدالت بود. فقط بازگشت به این طبیعت می‌توانست خدا را وادارد تا «شاید یهوه بر باقیمانده یوسف رحمت نماید» (۵:۵۱). به همین شکل هوشع خواستار جدایی واقعی از شرارت بود مخصوصاً از بت پرستی. او وعده داد که به عوض این خدا نظر لطف خود را افاضه کرده و از خشم خود روی گردان خواهد شد (هو ۱۴:۲-۹) با بی‌آبرو کردن تبدیل ظاهری که نمی‌تواند میوه‌ای بیاورد، او تأکید بر ویژگی درونی تبدیل واقعی داشت که ملهم بود از محبت (*hesed*) شناخت خدا (۶:۱-۶، ر. ک. ۹:۲).

۲- اشعیا هر نوع گناه در یهودیان را محکوم می‌کرد: نقض عدالت، انحراف در پرستش، توسل به سیاستهای بشری و غیره. فقط یک تبدیل واقعی می‌توانست نجات را به دنبال بیاورد، زیرا پرستش هیچ است (اش ۱:۱۱-۱۵؛ ر. ک. عا ۵:۲۱-۲۵) هنگامی که تسلیم عملی به خواست الهی وجود نداشته باشد: «خودتان را بشوئید! خودتان را طاهر کنید و بدی

اعمال خویش را از نظر من دور کرده و از شرارت دست بردارید. نیکوکاری را بیاموزید و انصاف را بطلبید. مظلومان را رهایی دهید، یتیمان را دادرسی کنید (اش ۱: ۱۶-۱۷). آنگاه اگر گناهان شما مثل ارغوان باشد مانند برف سفید خواهد شد (۱: ۱۸-۱۹). متأسفانه اشعیا می‌دانست که پیام او بر دل‌های سخت آنان برخورد خواهد نمود (۶: ۱۰): «به انابت و آرامی نجات می‌یافتید ... اما نخواستید» (۳: ۵۱). داستان غم انگیز بنی اسرائیل سر به نتیجه فاجعه باری می‌زند. اشعیا به این اطمینان محکم می‌چسبد که «باقیمانده‌ای بازگشت خواهند نمود ... به سوی خدای قدرتمند» (۱: ۱۲، ر. ک ۷: ۳). فقط کسانی که متبدل شده‌اند فیض نجات را دریافت خواهند نمود.

۳- در موعظه‌های نبوتی عادی برگرایش‌های درونی که داشتن آنها در رابطه با خدا مناسب است تأکید می‌شود. «عدالت، دین داری، و تواضع» فریاد میکای نبی است (میک ۶: ۸)، صفیای نبی به «تواضع و صداقت» ندا در می‌دهد (صف ۲: ۳، ۱۲-۱۳)، اما این ارمیای نبی است که به پیروی از خط فکری شروع شده توسط هوشع، به تفصیل موضوع تبدیل را تکمیل می‌کند. اگر پیامبر شرارت‌هایی که یهودیه را تهدید می‌کند نبوت می‌کند «برای این است که هر کس از راه‌های شرارت خود بازگردد تا خدا بتواند ببخشد» (ار ۳: ۳۶). واقعاً، دعوت به «بازگشت» در تمام کتاب شعله می‌کشد، اما آنها همیشه شرایط برای این بازگشت را مشخص می‌کنند. بنی اسرائیل سرکش باید «به گناه خود اعتراف کند» اگر مایل است که خدا دیگر با چهره‌ای عبوس به او نگاه نکند (۳: ۱۱-۱۲، ۲۳: ۲). پسران شورشی نباید با گریه و زاری و استغاثه کردن راضی و قانع باشند هنگامی که به گناهان خود اعتراف می‌کنند (۳: ۲۱-۲۵)، آنها باید طرز رفتار خود را عوض کرده و قلبهای خود را ختنه کنند (۴: ۱-۴).

نتیجه عملی تغییر قلب از نظر پیامبر پنهان نماند (ر. ک ۷: ۳-۱۱). او بدین سبب شروع به شک و تردید می‌کند که آیا تبدیل واقعی ممکن است. آنهایی که او به تبدیل دعوت می‌کند ترجیح می‌دهند تا به دنبال سختی دل‌های شرور خود بروند (۱۸: ۱۱-۱۲، ر. ک ۲: ۲۳-۲۵). به دور از اظهار تأسف از شرارت خود، آنها بیشتر در آن غرق می‌شوند (۸: ۴-۷). این دلیل آن است که پیامبر فقط می‌تواند تنبیه برای اورشلیم غیرقابل تبدیل اعلام کند (۱۳: ۲۰-۲۷). دیدگاه او از آینده اما به هر حال، کمتر با امید آغشته نیست. روزی خواهد آمد که قوم از پای افتاده تنبیه را قبول خواهند کرد و تبدیل قلب را به عنوان فیض التماس خواهند نمود: «مرا برگردان تا برگردانیده شوم» (۱۳: ۸۱-۹۱) و یهوه به این خواسته فروتنانه جواب خواهد داد، زیرا در زمان عهد و پیمان جدید «او شریعت را بر قلبهای ایشان خواهد نوشت» (۱۳: ۳۳): «من به آنها قلبی خواهم داد تا بدانند که من یهوه هستم،

آنها قوم من خواهند بود و من خدای آنان خواهم بود زیرا که آنان با تمامی قلبهای خود به سوی من بازگشت خواهند نمود» (۷:۴۲).

۴- **حزقیال، وفادار به این سنت**، پیام خود را متمرکز بر زمانی نمود که تهدیدهای خدا در مورد لزوم تبدیل، عملی شود: «تمامی تقصیرهای خویش را که مرتکب آنها شده اید از خود دور اندازید و دل تازه و روح تازه ای برای خود ایجاد کنید. زیرا که ای خاندان اسرائیل برای چه بمیرید؟ من از مرگ آن کس که می میرد خشنود نمی باشم. پس بازگشت نموده، زنده مانید» (حزق ۱۸: ۳۱-۳۲). هنگامی که او شرایط الهی را مشخص نمود، پیامبر بدون شک مکانی بزرگتر برای دستورالعمل های پرستشی قائل شد تا پیشینیان خود (۲۲: ۱-۳۱). اما او بیشتر از آنها، بر ویژگی شخصی و قاطع تبدیل تأکید نمود، هر کسی فقط برای خود می تواند پاسخگو باشد، و هر کسی بر اساس رفتار خود پاداش دریافت خواهد نمود (۳: ۱۶-۲۱، ۱۸، ۳۳: ۱۰-۲۰). و بدون هیچ شکی بنی اسرائیل «نسلی از شورشیان» است (۲: ۴-۸). اما برای این مردان سنگدل خدا می تواند به عنوان فیض آنچه را که او آنقدر آمرانه درخواست کرده بود بدهد. در زمان عهد جدید او به آنها قلبی نوین خواهد داد و روح خود را بر آنها خواهد فرستاد، تا به حدی که آنها خودشان را به شریعت او وابسته کنند و از رفتار خود شرمگین باشند (۳۶: ۲۶-۳۱، ۱۹: ۱۱).

۵- **از عاموس تا حزقیال**، آموزه تبدیل و بازگشت بدین روال دائماً عمیق تر می شود، به موازات درک بهتر از گناه. در پایان دوران تبعید، پیام تسلی موجب تبدیل مؤثر اسرائیل، یا حداقل باقیمانده آن می شود. نجات اعلام شده برای «آنهايي است که در جستجوی عدالت طالب یهوه هستند» (اش ۵۱: ۱) و شریعت را در قلبهای خود دارند» (۷: ۱۵). به اینها می توان اطمینان داد که «اجتهاد او تمام شده و گناه وی بخشیده گردیده» (۲: ۰۴) یهوه به اسرائیل خادم خود گفته «من گناهان تو را همانند ابرها پراکنده کردم ... به سوی من بازگشت کن، زیرا که من تو را فدیة دادم» (۲۲: ۴۴). در این دیدگاه جدید که فرض را بر این قرار می دهد که قوم خدا در وفاداری قوی هستند، پیامبر توسعه شنیده نشده ای از وعده های نجات را مجسم می کند. پس از بنی اسرائیل امتها نیز به نوبه خود متبدل شده بازگشت خواهند نمود، آنها بت های خود را ترک خواهند گفت و به سوی خدای زنده بازگشت خواهند نمود (۴۵: ۱۴-۱۵ و ۲۳-۲۴؛ ر. ک. ا. ۱۶: ۱۹-۲۱).

این ایده آل پیشرفت خواهد نمود. نه تنها یهودیت بعد از تبعید به روی نوایمانان بازگشت نموده از بت پرستی باز خواهد شد (اش ۵۶: ۳ و ۶) بلکه صحنه های زمان آخر از ذکر این جهانی شدن مذهب غافل نخواهند ماند (مز ۲۲: ۲۸). کتاب یونس حتی موعظه نبوتی که مستقیماً به کفار خطاب شده «که باشد که آنها بازگشت نموده و زیست کنند» را نشان خواهد

داد. در پایان چنین تکامل آموزه‌ای، دیده می‌شود که چگونه احساس توبه عمیق‌تر شده است، چقدر به دور است از شعائر پرستی خالص که هنوز هم می‌باید جایی در اسرائیل باستانی داشته باشد.

ج) نیایش توبه و تبدیل قلب

۱- تبدیل و بازگشت بنی اسرائیل میوه مضاعف موعظه رسولی و سختیهای تبعید بوده است. تبعید فرصتی به خواست خدا برای آگاهی از گناه و اعتراف صمیمانه بوده است، همان‌طوری که در توافق کامل با متون بعدی ادبیات تثنیه‌ای (۱-پاد ۸: ۴۶-۵۱) و ادبیات شبانی (لاو ۲۶: ۳۹-۴۰) می‌باشد. پس از تبعید احساس توبه چنان به خوبی در روحیه بنی اسرائیل جا افتاده بود که تمام روحانیت یهودی را تحت تأثیر قرار داد. نیایشهای قدیمی توبه باقی مانده بود، اما آموزه رسولی محتوای آن را تازه ساخته بود. در کتابهای این دوران اصطلاح کلیشه‌ای که در آن جامعه دیده می‌شود که به تمام گناهان قوم که از ابتدا مرتکب شده اقرار می‌کند و در عوض بخشش خدا و آمدن نجات او را (اش ۶۳: ۷-۶۴: ۱۱؛ عز ۹: ۵-۱۵؛ نح ۹: ۹؛ دان ۹: ۴-۱۹؛ بار ۱: ۱۵-۳: ۸) استغاثه می‌کند، حفظ شده. مرثیه خوانی کلی مزامیر داود بر روی این طرح بنا شده است (مز ۷۹: ۱۰۶) و یادآوری از گذشته توبه ناپذیر هنوز به فراوانی یافت می‌شود (مز ۹۵: ۸-۱۱). شخص احساس می‌کند که بنی اسرائیل به تلاشی بزرگ برای تبدیل شاخص که همواره نیز تازه گشته هدایت شد. این دورانی است که نیایش‌های کفاره نیز بیشتر توسعه یافت: شرم برای گناه بسیار بزرگ بود (لاو ۴-۵، ۱۶).

۲- در سطح فردی هم تلاش کمتری وجود نداشت زیرا تعالیم حزقیال شنیده شده بود، مزامیر درباره بیماری و تعقیب و آزار بیش از یک بار به اعتراف گناه رجوع می‌کنند (مز ۶: ۲، ۳۲، ۳۸، ۱۰۳: ۳، ۱۴۳: ۱) و شعر ایوب نشان دهنده احساس عمیق از ناپاکی غریزی بشری است (ایوب ۹: ۳۰-۳۱، ۱۴: ۴). کاملترین بیان این احساسات در *Miserere* (مز ۵۱) است، جایی که تعلیم رسولی درباره تبدیل و بازگشت همانند یک دعا جاری است، به صورت گفتگویی با خدا (آیه ۶). اقرار به تقصیرات (آیه ۵) تقاضا برای طهارت درونی (آیه ۳ و ۹) درخواستی برای فیض که تنها او می‌تواند قلب را عوض کند (آیه ۱۲) جهت‌گیری به سوی زندگی صمیمانه (آیه ۱۵-۱۹). نیایش توبه کارانه در مرکز خود قربانی «قلب شکسته» را داشت (آیه ۱۸) می‌توان دید که در مکتبی با چنین متنی بوجود آمده و وارث تمام سنتهای قبلی است، فرقه قمران آرزوی گوشه‌گیری در بیابان را داشتند تا بتوانند در اخلاص به شریعت خدا بازگشت نمایند «تا راه را برای او آماده سازند». اگر تلاشهای آنان توسط قانون پرستی مشخصی علامتگذاری شده، چندان تفاوتی با آنچه که در عهدجدید یافت خواهد شد ندارد.

عهدجدید

الف) آخرین انبیا

در آستانه عهدجدید، پیام انبیا درباره تبدیل و بازگشت با تمام خلوص آن یافت می شود در موعظه های یحیی تعمید دهنده که آخرین آنها بود. لوقا مأموریت یحیی تعمید دهنده را چنین جمع بندی می کند «او فرزندان بسیاری از قوم اسرائیل را به سوی خداوند خدای آنها باز خواهد گرداند» (لو: ۱۶-۱۷؛ ر. ک ملا: ۲۶: ۳، ۲۴: ۳). خلاصه این پیام این است که «بازگشت نمائید، زیرا ملکوت آسمان نزدیک است» (مت: ۳: ۲). آمدن ملکوت دورنمایی از امید می گشاید، اما یحیی تعمید دهنده به طور خاص بر داوری که می باید قبل از آن انجام شود تأکید دارد. هیچ کس نخواهد دانست که چگونه می تواند از خشمی که در روز یهوه پدیدار خواهد شد بگریزد (مت: ۳: ۷ و ۱۰ و ۱۲). عضویت در نژاد ابراهیم هم فایده ای نخواهد داشت (مت: ۳: ۹). تمام انسانها باید خودشان را به عنوان گناهکار بشناسند و میوه ای شایسته توبه بیاورند (مت: ۳: ۸)، و شیوه جدیدی از زندگی کردن مناسب با وضعیت خود برگزینند (لو: ۱۰-۱۴). به عنوان نشانه ای از این بازگشت، یحیی توبه کاران را در آب تعمید می داد تا آنها را برای تعمید در آتش و روح القدس که مسیح می بایستی بدهد آماده سازد (مت: ۳: ۱۱).

ب) تبدیل و بازگشت و ورود به ملکوت خدا

۱- عیسی فقط به موعظه کردن درباره ملکوت خدا اکتفا نکرد. او با اقتدار در به تحقق رساندن آن کوشید و با او، ملکوت افتتاح شده است، اما باید به کمال اسرارآمیز خود هدایت شود. عیسی دعوت برای بازگشت را که توسط یحیی تعمید دهنده موعظه شده در ابتدای خدمت طبق شرایط خود به عهده گرفت (مر: ۱: ۱۵؛ مت: ۴: ۱۷). عیسی آمده است تا «گناهکاران را به بازگشت دعوت کند» (لو: ۵: ۳۲). این جنبه ای اساسی از انجیل ملکوت است. انسانی که از حالت گناهکار بودن خود آگاه می شود می تواند با اطمینان به سوی عیسی بازگردد، زیرا «پسرانسان قدرت بخشیدن گناهان را دارد» (مت: ۹: ۶). اما پیام بازگشت با خودکفایی انسان، با تمام انواع آن برخورد می کند، از وابستگی به ثروتها (مر: ۱۰: ۲۱-۲۵) تا اطمینان مغرورانه فریسیان (لو: ۱۸: ۹). عیسی بلند کرده شد به عنوان «نشانه یونس» در میان نسلی شرور، با احساس احترامی، از مردم نینوا، نسبت به خدا (لو: ۱۱: ۲۹-۳۲). او برعلیه آن نسل شرور جرمی سرشار از تهدیدها اعلام نمود: مردم نینوا در زمان داوری آن را

محکوم خواهند نمود (لو ۱۱:۳۲). مردم صور و صیدون سرنوشتی بهتر از مردم شهرهای اطراف دریاچه جنیسارت (لو ۱۰:۱۳-۱۵) خواهند داشت. فقدان احساس پشیمانی بنی اسرائیل درواقع نشانه‌ای از سنگدلی آنها بود (مت ۱۳:۱۵؛ ر.ک اش ۶:۱۰). شنوندگان ناپشیمان عیسی اگر رفتار خود را عوض نکنند، هلاک خواهند شد (لو ۱۳:۵-۱۳). همانند درخت انجیر بی بار (لو ۱۳:۶-۹، ر.ک مت ۲۱:۱۸-۲۲).

۲- عیسی هنگامی که دعوت به بازگشت نمود، هیچ اشاره‌ای به نیایش توبه کارانه ننمود. او به نشانه‌های بیش از حد نمایشی اعتماد نداشت (مت ۶:۱۶-۱۸). آنچه که اهمیت داشت تغییر قلب بود که انسان را به طفلی کوچک تبدیل می‌کند (مت ۱۸:۳). مرحله بعدی، تلاشی ادامه دار است برای «جستجوی ملکوت خدا و عدالت او» (مت ۶:۳۳)، یعنی تنظیم نمودن نحوه زندگی بر حسب شریعت جدید. عمل توبه و بازگشت به روشنی در مثلها ارائه شده است. با وجودی که اراده برای تغییر به طور ضمنی بیان شده، در مثلها توبه و بازگشت بیشتر یک تقاضای فروتنانه، عملی از روی اطمینان است «خدایا، بر من گناهکار ترحم فرما» (لو ۱۸:۱۳). توبه و بازگشت فیضی است مربوط به ابتکار عمل همیشه حاضر الهی: این شبانی است که گله را رها می‌کند تا به دنبال یک گوسفند گم شده بگردد (لو ۱۵:۴-۶، ر.ک ۸:۱۵). پاسخ انسان به این فیض در مثل پسر گم شده به صورت ملموس تجزیه و تحلیل شده است، که به بخشش حیرت آور پدر منجر می‌شود (لو ۱۵:۱۱-۳۲). زیرا انجیل آن مکاشفه نگران کننده را دربر دارد که «در آسمان شادی درباره یک گناهکار توبه کرده بیشتر است تا برای نود و نه نفری که نیاز به توبه ندارند» (لو ۱۵:۷ و ۱۰). عیسی نیز از گناهکاران استقبال می‌کرد، که فریسیان را تحقیر می‌نمود (مت ۹:۱۰-۱۳؛ لو ۱۵:۱۲) اما بر توبه کاران تأثیر می‌گذارد. انجیل لوقا مواردی از این بازگشت‌ها مثلاً: روایت زن گناهکار (لو ۷:۳۶-۵۰)، و داستان زکی باجگیر (لو ۱۹:۵-۹) را با جزئیات آن روایت می‌کند.

ج) بازگشت و تعمید

عیسی طی دوران حیات خود شاگردانش را فرستاد تا با اعلام انجیل ملکوت به توبه و بازگشت موعظه کنند (مت ۱۲:۶). و پس از رستاخیزش، این مأموریت آنها را دوباره تأیید نمود. آنها می‌بایستی توبه و بخشایش گناهان را در نام عیسی به همه امتها موعظه کنند (لو ۲۴:۴۷) زیرا گناهان کسانی که آنها بیخشد برای آنها بخشوده خواهد شد (یو ۲۰:۲۳). اعمال رسولان و رسالات بر انجام شدن این فرمان شهادت می‌دهند. اما توبه و بازگشت، شکل متفاوتی به خود می‌گیرد، برحسب اینکه مربوط به یهودیان یا امتها باشد.

۱- آنچه از یهودیان انتظار می‌رود در وحله اول تبدیل اخلاقی است که عیسی آنها را بدان دعوت کرده بود. در برابر توبه (*metanoia*) آنان، خدا با بخشودن گناهانشان پاسخ می‌دهد (اع ۳: ۳۸، ۱۹: ۳، ۳۱: ۵). این بخشش با دریافت تعمید و فیض روح القدس مهر می‌شود (اع ۳: ۳۸). توبه در عین حال که به معنی تغییر اخلاقی است، می‌باید شامل عمل مثبت به ایمان در مسیح باشد: یهودیان به سوی خداوند بازگشت (*epistrephein*) خواهند نمود (اع ۳: ۱۹، ۳۵: ۹). اینک همان طوری که پولس قدیس نیز تأیید می‌کند این چنین تبعیت از مسیح مشکل به دست می‌آید: یهودیان نقابی بر روی قلبهای خود کشیده‌اند، که اگر آنها بازگشت کنند این نقاب برداشته می‌شود (۲- قرن ۳: ۱۶). اما بر حسب متن اشعیا (اش ۹: ۶-۱۰) سختی قلب، آنها را مجذوب بی‌ایمانی‌شان می‌کند (اع ۲۴: ۲۸-۲۷). یهودیان به گناهکاری بت پرستان، و مورد تهدید خشم الهی، درک نمودند که خدا آن قدر بردباری نشان می‌داد تا آنها را به توبه ملزم کند (روم ۲: ۴). فقط باقیمانده‌ای به موعظه رسولی واکنش نشان دادند (روم ۱: ۱۱-۵).

۲- انجیل در میان امتهای بت پرست بهتر پذیرفته شد. هنگامی که کورنلیوس تعمید یافت مسیحیان یهودی تبار با تعجب متوجه شدند که «توبه که منتهی به حیات می‌شود به امتها نیز عرضه شده است، همان گونه که به آنان» (اع ۱۱: ۱۸، ر. ک ۱۷: ۳۰). درواقع این پیام در انطاکیه و جاهای دیگر با موفقیت موعظه شد (اع ۱۱: ۲۱، ۱۵: ۳ و ۱۹)؛ این حتی هدف خاص مأموریت پولس قدیس است (اع ۱۸: ۲۶ و ۲۰). اما در این مورد همزمان با توبه اخلاقی (*metanoia*) لازمه توبه و بازگشت جدا شدن از بتهاست (*epistrephein*) به سوی خدای زنده (اع ۱۴: ۱۵، ۱۸: ۲۶، ۱- تس ۱: ۹)، برحسب نوعی توبه و بازگشت که در اشعیا دوم به تصویر کشیده شده است. هنگامی که این اولین قدم برداشته شد، بت پرستان همانند یهودیان، هدایت شدند تا «به سوی مسیح، شبان و محافظ جانهای خود برگردند» (۱- پتر ۲: ۲۵).

د) گناه و توبه در کلیسا

۱- عمل توبه و بازگشت، که توسط تعمید مهر شده، یک بار برای همیشه به تحقق رسیده بود؛ تازه نمودن فیض امری محال بود (عبر ۶: ۶). اما افراد تعمید یافته توانایی این را دارند که بار دیگر به گناه بیفتند. جامعه رسولی خیلی زود این را تجربه کرد اگر شخص بخواهد در نجات سهیم گردد توبه امری الزامی است. پطرس شمعون جادوگر را ملزم نمود تا توبه کند (اع ۸: ۲۲). یعقوب مسیحیان مشتاق را ترغیب می‌نمود تا گناهکاران را به توبه آورند (یع ۵: ۱۹-۲۰). پولس از توبه قرن‌تیان شادی می‌نمود (۲- قرن ۷: ۹-۱۰) و هنوز نگران بود که بعضی از

گناهکاران این کار را نکرده اند (۲۱:۱۲). او تیموتائوس را ترغیب می کند که مخالفین را اصلاح کند، و امید دارد که خدا فیض توبه را به آنها عطا خواهد نمود (۲- تیمو ۲: ۲۵). نهایتاً، در پیام ها به هفت کلیسا که مکاشفه را باز می کنند، دعوت های واضحی برای توبه دیده می شود، که فرض را بر این قرار می دهد که آنها از منزلت اولیه خود سقوط کرده اند (مکا ۵: ۲ و ۱۶ و ۲۱-۲۲، ۳: ۳ و ۱۹). بدون سخنی صریح درباره راز مقدس توبه، این متون نشان می دهند که فضیلت توبه می باید جای خود را در زندگی مسیحی داشته باشد.

۲- درواقع فقط توبه می تواند انسان را آماده روبه رو شدن با داوری خدا بکند (ر. ک اع ۱۷: ۳۰-۳۱) در حال حاضر تاریخ به سوی این داوری پیش می رود. اگر آمدن آن با تأخیر به نظر می رسد، فقط به این دلیل است که خدا «صبر را پیشه کرده، و نمی خواهد کسی هلاک گردد بلکه تا اگر ممکن باشد همه به توبه گرایند» (۲- پطر ۳: ۹). همان طوری که بنی اسرائیل خود را در توبه ناپذیری در زمان مسیح سخت نمود، هنگامی که با موعظه رسولی روبه رو شد، همین طور هم بر حسب مکاشفه، انسانها در عدم درک معنی فجایع که در تاریخ آنها اتفاق می افتد و اعلام روز غضب خدا، سرسختی خواهند نمود. آنها لجوج خواهند بود در قلبهای توبه ناپذیر خود (مکا ۹: ۲۰-۲۱) و نام خدا را کفر خواهند گفت، به جای توبه کردن و جلال دادن به نام او (۱۶: ۹ و ۱۱). اعضای کلیسا مسبب آن نیستند، بلکه فقط بت پرستان و مرتدان (ر. ک ۸: ۲۱). داوری خدا نقابی بر این صحنه تاریک خواهد کشید. بنابراین لازم است که مسیحیان از طریق توبه «خود را از این نسل منحرف رهایی بخشند» (اع ۲: ۴۰).

ر. ک: اعتراف/اقرار: عهدعتیق ۲؛ عهدجدید ۲- انسان خداشناس: عهدعتیق ۳؛ عهدجدید - بخشش - بیابان/صحرا: عهدعتیق ب ۱- تعمید: ب، د ۳- خاکستر- خوابیدن: ج ۱- رحمت: عهدعتیق الف ۲- روزه داری- سنگدلی: ب ۲- دل: الف ۳- غضب: عهدعتیق ج ۲- غم: عهدعتیق ۳- قیام/رستاخیز: ۵- گناه: ج ۳، ۱۰- مجازات/تنبيه: ۲ و ۳- مرگ: عهدعتیق ج ۲- موعظه: الف ۱- میل/اشتیاق: ج- یحیی تعمید دهنده: ۱. JGi & PG

تولد تازه

نمادگرایی تولد نوین در مذاهب بشری موضوعی کاملاً متداول است. بنابراین رسومات گسترده در میان اقوام ابتدایی وجود دارند که توسط آنها یک نوجوان به فردی بالغ تبدیل می شود و بی احترامی به یک تازه وارد که اغلب در مراسم وجود دارند که «تازه تولد یافته» را دوباره مجبور به گذر از مراحل طفولیت نخست خود می کند. به همین شکل تاجگذاری

سلطنتی نیز می‌تواند همانند تولدی نوین دیده شود (مز ۷:۲، ۳:۱۱۰، هفتادتنان). اما در مکاشفه‌های یهودیان - مسیحیان این نمادگرایی بیانگر واقعیت یک نظم منحصر به فرد است «آنچه که از جسم زاده شده جسم است، و آنچه که از روح زاده شده روح» (یو ۳:۶). در برابر تولد طبیعی یک انسان عهدجدید تولدی فوق طبیعی را قرار می‌دهد که اساس آن یا کلمه خدا یا روح قدوس خداست و توسط ایمان و تعمید تحقق یافته است.

۱- آماده سازی. عهدعتیق هرگز صحبت از تولد جدیدی برای انسان نمی‌کند: زیرا توسط تولد طبیعی بنی اسرائیل مالک تمام حقوقی می‌شوند که شخصی متعلق به قوم خدا دارا می‌باشد. او نیازی به تولد جدید ندارد. به هر حال این موضوع ریشه ای عمیق در عهدعتیق دارد. برقراری بنی اسرائیل به عنوان قوم خدا اغلب در عهدعتیق به عنوان تولد واقعی فرزند نشان داده شده. بنی اسرائیل «نخست زاده» خداست (خروج ۴:۲۲؛ حک ۱۸:۱۳)، خدا او را تولید نمود (تث ۳۲:۱۸-۱۹) هنگامی که او را از مصر بیرون آورد، و زندگی در صحرا همانند زندگی طفولیت اولیه بود (تث ۱:۳۱، ۳۱:۱۰؛ هو ۱۱:۵-۵). سنت یهود به طور خاص این تولد قوم اسرائیل را با دادن شریعت همراه نموده است. چرا یک شخص سینا را «خانه مادر من» خطاب می‌کند؟ زیرا در آنجا «نوزادان تازه تولد یافته» شدند (میدراش درباره غزل غزلها ۸:۲).

در عهد جدید توسط انبیای خدا نبوت شده که خدا قانع نخواهد شد که شریعت خود را به قوم خود بدهد، او آن را در قلب هر انسان حک خواهد نمود (ار ۳۱:۳۱-۳۴؛ تث ۳۰:۱۰-۱۴) به علاوه این روح القدس خواهد بود که باید بیاید تا قلب انسان را تازه کند (حزق ۳۶:۲۶-۲۷). باز هم تولدی نوین و سرچشمه ای از شادی وصف ناپذیر است که «رحم» اورشلیم را باز خواهد کرد و موجب خواهد شد که او از فرزندان پر شود (اش ۷:۶۶-۱۴). در مرحله اول از دوران ما یهودیت با موضوع تولد جدید بیگانه نبود. هنگامی که یک کافر متبدل می‌شد و تعمید آیین جدید را دریافت می‌نمود، تمام وابستگی‌های قبلی او از بین رفته تلقی می‌شد. برای نشان دادن این قطع رابطه با گذشته، گفته می‌شد که او همانند یک طفل نوزاد است. این فقط یک استعاره بود. عمدتاً با هدف ماندن در سطح حقوقی. در عهدجدید این به واقعیتی تبدیل می‌گردد.

۲- سخنان عیسی. در اناجیل نظیر مسیح صحبت از تولد نوین نمی‌کند، در یک موقعیت با استفاده از ار ۳۱ و تث ۳۰ به عنوان نقاط شروع، او کلام خدا را به دانه ای تشبیه می‌کند که در قلب انسان کاشته می‌شود تا اینکه در آنجا تبدیل به اصلی از حیات جدید اخلاقی شود (مت ۱۳:۱۸-۲۳). علاوه بر این او الزام «بازگشت به وضعیت کودکان» را تعلیم می‌دهد تا بتوان وارد ملکوت آسمان شد (مت ۱۸:۳). همانند یک طفل شخص باید آمادگی داشته

باشد تا همه چیز را از خدا دریافت کند. این واقعیت در انجیل چهارم به صراحت گفته شده «اگر کسی از سر نو مولود نشود، ملکوت خدا را نمی تواند دید» (یو ۳: ۳ و ۵).

۳- تعمق رسولی:

الف: اصل الهی. هر تولدی تحت تأثیر نطفه حیات است که طبیعت آنچه که تولید شده است را مشخص می کند. برای تولد فوق طبیعی، انسان باید در درون خود اصل حیات را که «از بالا می آید» از جانب خدا، پذیرا باشد. سنت رسولی این را به عنوان کلمه یا روح قدوس خدا شناسایی می کند.

کلمه خدا. بر حسب یعقوب ۱: ۱۸ و ۲۱ خدا «ما را به وسیله کلام حق خود تولید نمود» که لازم است «تا دریافت کنیم» تا به موجب آن نجات یابیم. از دیدگاه یهودی-مسیحی کلمه خدا با شریعت موسی شناسایی می شود (۱: ۲۲-۲۵) و مشکل می توان تشخیص داد که آیا این «تولید شدن» در رابطه با برپایی قوم مقدس خداست یا تولد نوین مسیحی. بر حسب اول پطرس ۱: ۲۲-۲۵ خدا ما را به وسیله کلام مقدس خود دوباره احیا نمود (با موعظه انجیل) و او آن را در ما همانند «دانه ای» از حیات کاشت و ما باید مطیع آن باشیم. همانند نوزادان تازه به دنیا آمده (مقایسه کنید با مزمورافتتاحیه نماز برای یکشنبه بعد از عید رستاخیز) ما در اشتیاق شیراز کلام خدا هستیم که باید ما را برای نجات رشد دهد (۱-پطر ۲: ۲). به همین شکل برای یوحنا تولد نوین ما تأثیر دانه خداست که در ما کاشته شده است (۱-یو ۳: ۹)، مسیح کلام خدا (۲: ۱۴، ۵: ۱۸) که ما باید او را با ایمان «پذیرا» شویم (یو ۱: ۱ و ۱۲-۱۳).

روح القدس. در یوحنا ۳: ۳ دیگر فقط کلام خدا نیست بلکه روح القدس که به عنوان اصل تولد نوین ما با آب تعمید به ما داده شده است، همانند تیطس ۳: ۵. برای پولس این روح القدس است که ما را «فرزندان خدا» می سازد (روم ۸: ۱۵-۱۶؛ غلا ۴: ۶). تولد از طریق کلمه خداست که شخص دریافت می دارد، به شکرانه ایمان، یا از طریق روح القدس که به ما از طریق تعمید داده می شود. اینها دو جنبه مکمل یکدیگر از یک واقعیت هستند، چون کلمه خدا و روح القدس جدایی ناپذیرند. روح القدس تأثیر گذاری به کلام خدا می بخشد. همان طوری که در آفرینش (پید ۱: ۲-۳؛ مز ۳۳: ۶)، عمل تجدید حیات در ما را نمی توان بدون همکاری کلام خدا و روح القدس درک نمود.

ب: حیات نوین. در عهدجدید «تولد نوین» دیگر یک استعاره نیست، بلکه واقعیتی ژرف می باشد. انسان که توسط کلام خدا و روح القدس دوباره احیا شده به موجودی تازه تبدیل می شود (تیط ۳: ۵) که رفتار اخلاقی او به طور اساسی تبدیل می شود. او از شرارت دست می کشد (۱-پطر ۲: ۱؛ یع ۱: ۲۱) و دیگر به دنبال شهوات جسمانی خود نمی باشد.

(۱- پطرس ۱: ۱۴) بلکه بجای آن از کلام خدا تبعیت می کند که به او دستور می دهد که برادران خود را دوست بدارد (۱- ۲۲- ۲۳). او دیگر نمی تواند برضد خواسته های محبت برادرانه گناه کند (۱- یوحنا ۳: ۹). از این به بعد او تحت هدایت روح القدس زندگی می کند (روم ۸: ۱۴)، پیوند زده شده به حیات مسیح (روم ۵: ۶).

ج: میوه های آخرتی. پس از اینکه به یک فرزند تبدیل شد باید او مدعی میراث ملکوت خدا گردد (یوحنا ۳: ۵؛ ۱- پطرس ۱: ۳- ۵؛ روم ۸: ۱۷؛ غلا ۴: ۷). تخمی که در ما کاشته شده نطفه فساد ناپذیر است، چون این کلام خداست «که برای ابد زندگی می کند» (۱- پطرس ۱: ۲۳- ۲۵). برای اینکه بتوان به آسمان بالا رفت، لازم است که از آنجا نزول نمود (یوحنا ۳: ۱۳) این اصل که در اولین رهبر، پسر انسان، معتبر است دارای کاربردی جهانی است، فقط کسی می تواند به آسمان بالا رود که در خودش آن اصل «آمدن از بالا» را دریافت کرده باشد (یوحنا ۳: ۳؛ یوحنا ۱: ۱۷): روح قدوس خدا (یوحنا ۳: ۵) وثیقه ای برای رستخیز پر شکوه ما (روم ۸: ۱۰- ۲۳).

ر. ک: پادشاهی/ ملکوت: عهد جدید ب ۳- پسر خدا: عهد جدید ب- تعمید: د- زندگی/ حیات: د ۴- فرزند/ کودک: ج- فیض: هـ.

جستجو کردن

«هر چند انسان برای تجسس آن زیاده تر تفحص نماید آن را کمتر درک می نماید» (جا ۸: ۱۷)؛ اما عیسی اعلام می دارد که «هر که بجوید، خواهد یافت» (مت ۷: ۸). ورای تمام بی قراریهای بشر، جستجو کردن خدا نهفته است، اما اغلب این تفحص با شکست مواجه شده و باید آن را حق دانست. پس انسان درمی یابد که جستجوی او برای خدا در این حقیقت که ابتدا خدا انسان را تفحص می کند نهفته است.

الف) در جستجوی خدا: از جستجویی آیینی تا جستجوی فطری

اساساً، جستجوی یهوه یا جستجوی کلام او به معنی کنکاش کردن خداست. قبل از یک تصمیم مهم (۱- پاد ۵: ۲۲- ۸) در حل یک دعوی حقوقی (خروج ۱۵: ۱۶- ۱۸)، یا برای هدایت کردن در یک بحران (۲- سمو ۱: ۲۱؛ ۲- پاد ۳: ۱۱، ۸: ۸، ۱۸: ۲۲)، شخص وارد خیمه اجتماع (خروج ۳۳: ۷) یا معبد می شود (تث ۱۲: ۵) و خداوند را جستجو می کند، معمولاً با تعمق و دعای کاهن (اعد ۵: ۱۱) یا یک نبی (خروج ۱۵: ۱۸؛ ۱- پاد ۲۲: ۷؛ ر. ک اعد ۲۳: ۳).

چنین اقدامی ممکن است صرفاً نوعی احتیاط خرافاتی باشد، یک راه درگیر ساختن خداوند در امور شخصی، اما زبان کتاب مقدس نشان می‌دهد که ممکن است تظاهر بی‌طرفانه محبت به خدا باشد. انسانی که خدا را می‌جوید، امیدوار است «تمام ایام زندگی‌اش را در خانه خداوند ساکن باشد؟» یعنی، «شیرینی خداوند را بچشد» و «روی او را بطلبید» (مز ۲۷: ۴ و ۸). قطعاً موضوع سهیم شدن در آیین نیایش محراب مطرح است (مز ۲۴: ۶؛ زک ۸: ۲۱). اما در شور و شوق آیین پرستش، بنی اسرائیل وفادار تفحص می‌کنند «که احسان خداوند را ببینند» (مز ۲۷: ۱۳). این میل به بودن در حضور خدا، تبعید شدگان را از بابل برمی‌گرداند (ار ۴: ۵۰) و آنان را برای بازسازی معبد هدایت می‌کند (۱-توا ۲۲: ۱۹؛ ۲۸: ۸-۹). سرانجام، جستجوی خدا سبب پرستش صحیح و از میان رفتن خدایان دروغین می‌شود (تث ۴: ۲۹) که قانون تاریخ نگار خواهد بود در داوری کردن پادشاهان اسرائیل (۲-توا ۱۴: ۳، ۳۱: ۲۱).

این نوع تکذیب خدایان دروغین مستلزم توبه است، همان‌طور که انبیا مدام اعلام می‌کردند. جستجوی واقعی خدا هیچگاه بدون جستجوی دقیق درستی و عدالت نمی‌باشد. عاموس چنین معادله‌ای برقرار می‌سازد «مرا بطلبید و زنده بمانید، اما بیت‌ئیل را مطلبید» (عا ۵: ۴-۵)؛ و جای دیگر «نیکویی را بطلبید و نه بدی را تا زنده بمانید ... از بدی نفرت کنید و نیکویی را دوست دارید و انصاف را در محکمه ثابت نمایید» (۵: ۴۱-۵۱). به این ترتیب هوشع اصرار می‌ورزد که: «به عدالت بکارید ... زیرا که وقت است که خداوند را بطلبید» (هو ۱۰: ۱۲؛ ر.ک صف ۲: ۳). اگر قرار باشد «خداوند را مادامی که یافت می‌شود بطلبید» ضروری است که «شریر راه خود را و گناهکار افکار خویش را ترک نماید» (اش ۵۵: ۶). باید خداوند را «با تمامی قلب» جستجو نمود (تث ۴: ۲۹؛ ار ۱۳: ۲۹). عیسی این مطلب را تغییر نمی‌دهد: «ابتدا ملکوت خدا و عدالت وی را بطلبید» (مت ۶: ۳۳).

ب) جستجوی حقیقی و کاذب

حتی در میان قوم اسرائیل نیز درخصوص جستجوی خدا، انحرافات وجود داشت. برخی از افراد قوم برگزیده به سوی خدایان غیر برگشتند (بعل: ۲-پاد ۱: ۲-۴): دیگران از واسطه‌های ممنوعه استفاده می‌کردند (جادوگران: لاو ۱۹: ۳۱؛ مردگان: تث ۱۸: ۱۱؛ غیب‌گویان: ۱-سمو ۷: ۲۸؛ اصحاب اجنه: اش ۸: ۱۹). بسیاری از آنان حالت‌های مقدماتی ذاتی را نداشتند و «مثل امتی که عدالت را بجا آورده حکم خدای خود را ترک ننمودند» (اش ۵۸: ۲)، هیچ‌یک از ایشان نمی‌توانستند خدا را بیابند؛ همه آنان به خاطر گناهانشان از او جدا بودند (اش ۵۹: ۲).

جستجوی درست خدا در سادگی روی می دهد (حک ۱:۱) و همچنین در فروتنی و فقر (صف ۳:۲؛ مز ۲۷:۲۲)، در قلبی نادم و روحی فروتن (دان ۳:۳۹-۴۱). پس خدا «برای آنان که او را می طلبند، نیکو است» (مرا ۳:۲۵)، و اجازه می دهد او را ببابند (ار ۲۹:۱۴)؛ «حلیمان این را دیده شادمان شوند» (مز ۶۹:۳۲).

عیسی مسیح که راز افکار قلبها را برملا می سازد (لو ۳۵:۲)، بین جستجوی درست و کاذب خدا تفاوت قایل می شود. حالتی که مردم نسبت او اتخاذ می کنند (یو ۸:۲۱)، تفاوت میان جستجوی حقیقی و کاذب را موجب می شود. از آن پس توازنی میان جستجوی خدا و جستجوی عیسی به وجود می آید. برای «دریافت مسیح» و «به چنگ آوردن او» (فی ۳:۸ و ۱۲)، نگرستن بر عدالت خودمان ضروری است (روم ۳:۱۰) و به خود اجازه دادن تا در ایمان به وسیله او به چنگ آورده شویم (فی ۳:۱۲). جستجوی عیسی باید حتی پس از عزیمت او از میان ما نیز ادامه یابد (یو ۱۳:۳۳) در جستجو و تلاش برای دستیابی به چیزهای آسمانی (کول ۱:۳).

ج) خدا در جستجوی انسان

نهایتاً جستجوی خدا، کشف این مطلب خواهد بود که او ابتدا ما را محبت نمود (۱-یو ۴:۱۹) و ما را جستجو کرده و جذب نموده تا به سوی پسرش هدایت نماید (یو ۶:۴۴). این ابتکار عمل که به واسطه فیض خدا اتخاذ شده، یک حق انحصاری که از روی حسادت در نظر گرفته شده باشد، نیست؛ زیرا کل کتاب مقدس نشان می دهد که ابتکار عمل و پیش قدم شدن خدا از روی محبت است و جستجوی انسان، حرکتی است ناشی از اعماق بطن خداوندی. آنگاه که اسرائیل او را فراموش کرده و پی عشاق دیگر می رود، خدا نقشه می کشد تا همسر بی وفای خود را شیفته سازد و «با قلب او سخن گوید» (هو ۲:۱۵-۱۶). وقتی هیچ یک از شبانان بنی اسرائیل به دنبال گوسفندان پراکنده نرفتند (عز ۳۴:۵-۶)، پس خود خدا نقشه اش را برای جمع آوری گله و «جستجوی گوسفند گمشده» اعلام می دارد (۱۶ و ۳۴:۱۲). در زمان بی ایمانی و عهد شکنی، غزل غزلها با شور و محبت در گرماگرم جستجوی او برایش سرود می سراید (غزل ۳:۱-۴؛ ۵:۶، ۶:۳).

پسر خدا، وسعت آن محبت را آشکار ساخته است: «پسر انسان به جهان آمده تا گمشده را بجوید و نجات بخشد» (لو ۱۹:۱۰) تا به جستجوی آن گوسفند گمشده خاتمه بخشد (مت ۱۸:۱۲؛ ر. ک لو ۱۵:۴-۱۰). وقتی عیسی خاصان خود را ترک می گوید، به آن لحظه ای که برای یافتن ایشان و بردن آنان با خود می آید، می اندیشد، «تا آنجا که من هستم، شما نیز باشید» (یو ۱۴:۳).

ر.ک: استراحت و آرامی - توبه/بازگشت: عهدعتیق ب ۱؛ عهدجدید ب ۲- حضور خدا: عهدعتیق ج ۱- زیارت: عهدعتیق ۱- صورت: ۳- فضایل و رذایل: ۱- گرسنگی و تشنگی - مراقبت‌ها: ۱- میل و اشتیاق - نیایش. PMG & JG

خاکستر

علی‌رغم کاربرد گسترده واژه خاکستر در قدیمی‌ترین ادیان، معنی اولیه این واژه بسیار مورد بحث و جدل قرار داشته است. این کلمه غالباً به همراه واژه خاک بکار رفته (در ترجمه هفتاد تنان گاهی «خاک» را «خاکستر» ترجمه کرده‌اند) و نماد گناه و ضعف انسان می‌باشد.

۱- در وهله اول، دل شخص گناهکار با خاک مقایسه شده است: اشعیا فرد بت پرست را کسی می‌داند که «در اشتیاق خاکستر به سر می‌برد» (اش ۴۴: ۲۰) و مرد حکیم در مورد وی می‌گوید: «قلبش خاکستر است، پست تراز خاک امیدش» (حک ۱۵: ۱۰). به همین دلیل است که مزد گناه تنها خاکستر است: متکبران «خاکستر روی زمین» خواهند شد (حزق ۲۸: ۱۸) و «شیران زیر پایهای عادلان خاکستر خواهند بود» (ملا ۳: ۲۱). به علاوه گناهکاری که در غرور خویش قلب خود را سخت نمی‌سازد (بنسی ۱۰: ۹) و به تقصیر خود اعتراف دارد به صراحت اقرار می‌کند که وی چیزی جز «خاک و خاکستر» نیست (پید ۱۸: ۲۷؛ بنسی ۱۷: ۳۲). و برای اینکه به خود و دیگران ثابت کند که این موضوع را باور دارد در میان خاکستر می‌نشیند (ایوب ۴۲: ۶؛ یو ۳: ۶؛ مت ۱۱: ۲۱) و بر سر خود خاکستر می‌پاشد (یهودیه ۴: ۱۱-۱۵، ۹: ۱؛ حزق ۲۷: ۳۰).

۲- اما همین نماد توبه، برای بیان اندوه انسانی که از بدبختی و بیچارگی از پای درآمده به کار می‌رود، بدون شک به این علت که بین بدبختی و گناه ارتباط قائل می‌شدند. تامل هنگامی که تحقیر و تمسخر شد خاکستر بر سر خود ریخت (۲- سمو ۱۳: ۱۹) و یهودیان نیز هنگامی که تهدید به مرگ شدند همین کار را کردند (استر ۴: ۱-۴؛ ر.ک ۱- مک ۳: ۴۷، ۴: ۳۹). بدین طریق انسان می‌خواهد موقعیتی را که به آن تنزل یافته نشان دهد (ایوب ۳۰: ۱۹) و حتی تا آنجا می‌رود که خاکستر را می‌خورد (مز ۱۰۲: ۱۰؛ مرا ۳: ۱۶). اما بخصوص در مواقع سوگواری است که انسان احساس بیهودگی می‌کند و این احساس را با ریختن خاک و خاکستر بر سر خود بیان می‌دارد: «پلاس بپوش و خویشتن را در خاکستر بغلطان، ماتم بگیر...» (ار ۲۶: ۲۶).

بنابراین خاکستر بر سر خود ریختن، نوعی اعتراف آشکار اما بی‌گفتگو است (ر.ک آیین

نیایش چهارشنبه خاکستر). با استفاده از زبان این ماده بی‌جان که به خاک برمی‌گردد، انسان خود را گناهکار و ضعیف می‌داند و بدین طریق بر داوری خدا پیش‌دستی می‌کند و رحمت و بخشایش وی را جلب می‌نماید. هر که بدین گونه ناچیز بودن خود را می‌پذیرد، وعده مسیح را دریافت می‌کند که می‌آید تا برگناه و مرگ پیروز شود، «تا جمیع ماتمیان را تسلی بخشم... و به ایشان بیخشم تاجی را به عوض خاکستر» (اش ۶۱: ۲-۳).

ر.ک: توبه/بازگشت: عهدعتیق الف ۲- گناه: ج ۳. GB

خدا ترسی

معمولاً عهدعتیق را به عنوان قانون ترس می‌شناسند، در حالی که عهدجدید را قانون محبت می‌نامند. این قرابت سخت و خشن، تمایزات مهم را از قلم می‌اندازد. اگر ترس در عهدعتیق مهم است، اصول اساسی قانون محبت نیز با این حال موجودند. از سوی دیگر، شریعت تازه آن ترس را که هسته تمام مزاج‌های دینی است، منسوخ نمی‌کند. در هر دو عهدعتیق و جدید، مخلوطی متنوع و درعین حال واقعی از ترس و محبت وجود دارد. آنچه مهم است تشخیص ترس روحانی از وحشت طبیعی انسان است که هرکس آن را در رویارویی با بلاهای طبیعت یا حملات دشمنان تجربه می‌کند (ار ۲۵: ۶، ۲۰: ۱۰). فقط ترس روحانی به مکاشفه کتاب مقدس مربوط است.

الف) از وحشت انسان تا ترس از خدا

هنگامی که انسان پدیده‌ای تحمیلی، غیر متعارف یا هراس‌انگیز را تجربه می‌کند، ناخودآگاه حضوری را احساس می‌کند که برتر از اوست و او در برابر آن ناچیز تلقی می‌شود. این یک نوع احساس مبهم است که به واسطه آن یک چیز مقدس تحت ظاهر *tremendum* (حس مهیب) آشکار می‌شود، بدون صراحت و دقت بیشتر و کامل تر. عهدعتیق این احساس را با شناختی حقیقی از خدای زنده که عظمت خود را به وسیله وقایع گوناگون در عالم هستی نشان می‌دهد، توازن می‌بخشد. ترس روحانی بنی اسرائیل در زمانی که خدا بر کوه سینا ظاهر می‌شود (خروج ۱۸: ۲۰-۱۹) از عظمت و شکوه خدای واحد ناشی می‌شود و همین عامل سبب ترس موسی در هنگام رویارویی با بوته مشتعل می‌گردد (خروج ۳: ۶) و نیز ترس یعقوب پس از دیدن رؤیا در شب (پید ۲۸: ۱۷). با این حال، وقتی ترس ایجاد می‌شود، مثلاً

به خاطر نشانه های آسمانی که نشانگر غضب خدا هستند (توفانها و زمین لرزه ها)، آمیزه خاص از ترس وجود دارد که کمتر از ترس مذهبی و درواقع مشخصه وصف سنتی روز خداوند است (اش ۲: ۱۰-۱۹؛ ر. ک حک ۵: ۲). برای مثال، هیجان و احساس نگهبانان با دیدن عظمت و شکوه صبح روز رستاخیز چنین بود (مت ۲۸: ۴). اما ترس احترام آمیز که خود را در تجلیل نشان می دهد، کاملاً متفاوت است که در آن واکنش طبیعی ایمانداران در برابر تجلیات الهی وجود دارد، همچون در مورد گیدون (داور ۴: ۲۲-۲۳)، اشعیا (اش ۶: ۵) یا آنان که معجزات عیسی (مر ۶: ۵۱؛ لو ۹: ۱۱، ۷: ۱۶) و یا رسولان را (اع ۲: ۴۳) را شاهد بودند. ترس از خدا مستلزم خصوصیات همگرایی متفاوتی است که باهم کار کنند تا انسان را به سوی ایمان عمیق تری سوق دهند.

ب) خدا ترسی و اعتماد به خدا

ترس در حیات واقعی ایمان، با احساس متضادی که اعتماد به خداست به موازنه درمی آید. حتی تجلیات خدا به آدمیان به منظور ترس نیستند بلکه جهت اطمینان خاطر دادن: «نترس!» (داور ۶: ۲۳؛ دان ۱۰: ۱۲؛ ر. ک لو ۱۳: ۳۰-۳۱)، عبارتی که عیسی دوباره از آن استفاده می کند هنگامی که بر روی آبها راه می رود (مر ۶: ۵۰). خدا، ستمکاری نیست که ملاحظه قدرتش را می کند بلکه پدری است که مشیتش آدمیان را احاطه کرده و احتیاجات آنان را برآورده می سازد. عبارت «نترس» او با وعده هایش به پدران همراه است (پید ۱: ۱۵، ۲۶: ۲۴) و بار دیگر در وعده های آخرتی به قوم رنج دیده اش شنیده می شود (اش ۴۱: ۱۰-۱۳، ۴۳: ۱-۵، ۴۴: ۲)، همچون در وعده های عیسی به «گله کوچک» خود که می بایست پادشاهی را از پدر دریافت می کردند (لو ۱۲: ۳۲؛ مت ۶: ۲۵-۳۴). خدا که با اصطلاحاتی مشابه این با انبیا سخن گفت تا ایشان را برای مأموریتشان قوت بخشد. با آنان مخالفت خواهد شد، اما نباید به خود هراس راه دهند (ار ۱: ۸؛ عز ۲: ۶، ۳: ۹؛ ر. ک ۲-پاد ۵: ۱). بنابراین ایمان به خداست که سر منشأ اطمینان و پشتگرایی است و کاملاً ترس انسانی را بیرون می کند. آنگاه که قوم بنی اسرائیل مجبور به رویارویی با دشمنان بودند، پیغام الهی همان است، «نترس!» (اعد ۲۱: ۳۴؛ تث ۳: ۲، ۷: ۱۸، ۲۰: ۱؛ یع ۸: ۱). در زمانهای پرخطر، اشعیا این را به آحاز (اش ۷: ۴) و به حزقیا (۶: ۳۷) گوشزد می کند. عیسی به رسولان در خصوص مواجهه با جفا و آزار می گوید از کسانی که جسم را می کشند (مت ۱۰: ۲۶-۳۱). درسی که معمولاً تکرار می شود سرانجام خود را به زندگی انتقال می دهد

و در آن معنی می یابد تا با اعتماد به خدا، ایمانداران حقیقی هر نوع ترس را از قلوبشان دور سازند (مز ۲۳: ۴، ۲۷: ۱، ۹۱: ۵-۱۳).

ج) ترس از مجازات های خدا

جنبه دیگری از طرز برخورد خدا با آدمیان وجود دارد که به راحتی در آنان ترسی مفید را القاء می کند. خدا در عهدعتیق خود را به صورت داور آشکار می سازد و اعلام شریعت کوه سینا با تهدید مجازات هایی همراه می گردد (خروج ۲۰: ۵-۷؛ ۲۳: ۲۱). ناامیدی بنی اسرائیل در طول تاریخ آن همراه با بسیاری اشارات قابل لمس و مشیتی خشم خدا از سوی انبیاء ذکر می شوند. انگیزه ای با ارزش جهت ایستادن در حضور خدا با ترس و لرز! در این نور، شریعت خدا حقیقتاً شریعت ترس است. همچنین مزمو ۲ تهدید مجازات الهی را به یاد می آورد تا ملل بیگانه را جهت مطیع ساختن به حضور آن مسیح خداوند بیاورند (مز ۱۱: ۲-۱۲).

این بخش از تعالیم کتاب مقدس را نباید دست کم گرفت زیرا خود عهدجدید بر غضب و داوری خدا تأکید می ورزد. این جنبه تنها آنانی را به وحشت می اندازد که در شرارت سخت شده و محتاج ترس اند (یع ۵: ۱؛ مکا ۶: ۱۵-۱۶؛ لو ۲۳: ۳۰). برای کسانی که از عمق گناهکار بودنشان آگاهند (ر. ک لو ۵: ۸) اما بر فیض عادل کننده خدا اعتماد دارند (روم ۳: ۲۳-۲۴)، عهدجدید دیدگاه تازه ای را می گشاید، نه همچون آن ترس فرومایه بلکه به حالت فرزندخواندگی خدا (روم ۸: ۱۵)، آنجا که خوی محبت ترس را بیرون می کند. ترس متضمن مجازات است (۱- یو ۴: ۱۸)؛ اما آن که محبت می کند دیگر از مجازات نمی هراسد، حتی اگر در قلب خود می داند که شایسته محکوم شدن است (۱- یو ۳: ۲۰-۲۱). در این مفهوم، عهدجدید قانون محبت است. در عین حال، در زمان عهدعتیق نیز کسانی بودند که تحت قانون محبت زیستند، درست همان طور که اکنون نیز کسانی هستند که از قانون ترس یا فراتر ننهاده اند.

د) خدا ترسی و مذهب

به طور کل، خدا ترسی ممکن است در چنان مفهوم گسترده و عمیقی درک شود که با خود مذهب به سادگی یکی گردد. این یکی از خصوصیات کتاب تثنیه است که خدا ترسی را با محبت خدا، با رعایت احکام او، و با خدمت کردن به او ادغام می کند (تث ۶: ۲ و ۱۳ و ۵) در حالی که اشعیا ۲: ۱۱ در خدا ترسی یکی از عطایای روح خدا را می بیند. حکیمان از آن

به عنوان آغاز حکمت یاد می کنند (امث ۷:۱؛ مز ۱۱۱:۱۰) و بن سیراخ مناجاتی را به رشته تحریر در می آورد که نشان می دهد خدا ترسی عملاً با تقوا و پرهیزکاری معادل است (بنسی ۱:۱۱-۲۰). در این معنا سزاوار شادی برخاسته در چندین مزمور است (مز ۱۱۲:۱، ۱۲۸:۱)، زیرا «رحمت او نسل بعد نسل است بر آنانی که از او می ترسند» (لو ۵۰:۵؛ ر. ک مز ۱۰۳:۱۷). روز داوری گرچه باعث شود گناهکاران از ترس برخورد بلرزند، اما در عین حال روزی خواهد بود که خدا «ترسندگان نام خود را اجرت دهد» (مکا ۱۱:۱۸). گرچه عهد جدید معنای جنبی ترس احترام آمیز ناشی از در نظر گرفتن خدا به عنوان داور را حفظ می کند (۲-قرن ۷:۱؛ افس ۵:۲۱؛ کول ۳:۲۲)، بخصوص وقتی که موضوع قومی مطرح است «که از خدا نمی ترسند» (لو ۱۸:۴ و ۲۳:۴)، معمولاً عهد جدید خدا ترسی را در مفهوم عمیق تری از یک فضیلت اساسی درک می کند. «خدا را نظر به ظاهر نیست، بلکه از هر امتی هر که از او ترسد و عمل نیکو کند نزد او مقبول گردد» (اع ۱۰:۳۴). چنین خدا ترسی راه نجات از طریق ایمان است.

ر. ک: ابراهیم: الف ۲- اعتماد- تجلیل- تقوی/دینداری: عهد عتیق ۲: عهد جدید ۲- حکمت: عهد عتیق الف ۳- حضور خدا: عهد عتیق ب- دلنگی- سعادت/برکت: عهد عتیق الف ۲- مراقبت ها: ۲- مقدس: عهد عتیق ب. PA & PG

خدمت

واژه خدمت در کتاب مقدس دو معنی متضاد دارد، بسته به اینکه آیا به اطاعت و تبعیت انسان از خدا اشاره دارد یا به بندگی انسانی نسبت به انسان دیگر که همان بردگی است. تاریخ نجات تعلیم می دهد که آزادی انسان به اطاعت وی از خدا بستگی دارد و «خادم خدا بودن سلطنت است» (از مراسم تبرک نخل).

الف) خدمت و بندگی

حتی همین واژه خدمت، در روابط انسانی می تواند به دو وضعیت کاملاً متفاوت اشاره نماید: وضعیت برده همان گونه که در دنیای بی دینان رایج است، آنجا که انسان در حالت بردگی در سطح حیوانات و اشیاء قرار دارد؛ و وضعیت خادم همان گونه که در شریعت قوم خدا تعریف شده که در آن به برده همچون یک انسان نگریسته می شود و در خانواده جایگاه

خاص خود را دارد و از این رو خادم واقعی می‌تواند امین و وارث گردد (پید ۲:۲۴، ۳:۱۵). بنابراین خود کلمه همچنان ابهام‌آمیز باقی می‌ماند: عبد (عبری) و douleue-in (یونانی) در هر دو حالت به کار می‌روند. علاوه بر این کلماتی وجود دارند که بیانگر خدمت‌هایی با ویژگی افتخاری هستند؛ چه خدمت صاحب منصبان (عبری: serat) به پادشاه، و چه وظایف رسمی که در اولین مرتبه خدمت پرستشی (یونانی: leitourgein) قرار دارد. خدمت خدا کردن مایه مباهات و افتخار قومی است که خدا با ایشان عهد بسته است. اما چنین افتخاری الزامات خاص خود را دارد. یهوه خدای غیور است که نمی‌تواند تبعیت و ایمان دوگانه را تحمل نماید (تث ۱۵:۶)، چنان که متنی از کتاب مقدس سخن مسیح را نقل می‌کند: «خداوند خدای خود را سجده کن و او را فقط خدمت نما» (مت ۱۰:۴؛ ر. ک. تث ۱۳:۶). این وفاداری بایستی خود را در پرستش و رفتار نشان دهد. مفهوم حکمی که در آن واژه‌های مترادف خدمت خدا فهرست شده همین است: «یهوه خدای خود را پیروی نمائید، از او بترسید، اوامر او را نگاه دارید، قول او را بشنوید و او را خدمت نموده به او ملحق شوید» (تث ۱۳:۴).

ب) اطاعت و خدمت مذهبی (عهدعتیق)

۱- خدمت آیینی. خدمت کردن خدا قبل از هر چیز تقدیم هدایا و قربانی‌ها به او و نگهداری معبد اوست. به این معنی، کاهنان و لایویان «خادمان یهوه» هستند (اعد ۱۸:۱؛ ۱- سمو ۲:۱۱ و ۱۸، ۱:۳؛ ارم ۲۱:۳۳-۲۲). کاهن در واقع به عنوان حافظ قدس، خادم خدائی که آنجا ساکن است و مفسر وحی خدا تعریف می‌شود (داور ۱۷:۵-۶). ایمان‌داری که به پرستش می‌پردازد «یهوه را خدمت می‌کند» (۲- سمو ۱۵:۸). بالأخره اینکه این اصطلاح بیانگر پرستش معمول خدا و تقریباً مترادف سجده کردن می‌باشد (یوشع ۲۴:۲۲).

۲- اطاعت. خدمتی که یهوه خواستار آن است به پرستش آیینی محدود نمی‌شود بلکه از طریق اطاعت از احکام، به تمامی زندگی انسان گسترش می‌یابد. به این دلیل است که سموئیل نبی و کتاب تثنیه از تکرار این سخن باز نمی‌ایستند که «اطاعت از قربانی‌ها نیکوتر است» (۱- سمو ۱۵:۲۲؛ ر. ک. تث ۵:۲۹-۳۱) و ژرفای مطلوب این اطاعت را آشکار می‌سازند: «محبت را پسند کردم و نه قربانی را» (هو ۶:۶؛ ر. ک. ارم ۷).

ج) خدمت کردن خدا از طریق خدمت کردن انسان (عهدجدید)

عیسی مسیح کلمات تورات و انبیا را به عاریت می‌گیرد (مت ۴:۱۰، ۹:۱۳) تا یادآوری

نماید که خدمت خدا مانع هر نوع پرستش دیگری می شود و سرچشمه این خدمت بایستی محبتی باشد که آن را الهام می بخشد. وی نام رقیبی را که می تواند در راه این خدمت ایجاد مانع نماید پول ذکر می کند که خدمت نمودن آن انسان را به بی عدالتی می کشاند (لو ۱۶: ۹) و پولس رسول با لحنی همچون استادش، دوست داشتن آن را بت پرستی می نامد (افس ۵: ۵). باید انتخاب کرد: «هیچ کس دو آقا را خدمت نمی تواند کرد... محال است که خدا و ممونا را خدمت کنید» (مت ۲۴: ۶). اگر انسان یکی را محبت کند از دیگری نفرت خواهد داشت و آن را حقیر خواهد شمرد. به همین دلیل است که چشم پوشی از ثروت برای کسی که می خواهد عیسی، خادم خدا را متابعت نماید ضروری است (مت ۱۹: ۲۱).

۱- خدمت عیسی. فرستاده خدا که آمد تا کار خادمین عهدعتیق را تکمیل نماید (مت ۲۱: ۳۳... و متون متوازی)، پسر محبوب می آید تا خدمت نماید. او از هنگام طفولیت خود، تأکید می کند که بایستی در امور پدر خود مشغول باشد (لو ۲: ۴۹). مکاشفه تمامی زندگی وی تحت نشانه «من باید» قرار دارد که بیانگر وابستگی غیرقابل اجتناب وی به اراده پدر است (مت ۱۶: ۲۱؛ لو ۲۴: ۲۶). اما در ورای این ضروری بودن خدمتی که عیسی را به سوی صلیب می کشاند، وی محبتی را آشکار می سازد که تنها آن محبت می تواند ارزش و بزرگی آن خدمت را بدان ببخشد: «ضروری است که جهان بدانند که پدر را محبت می نمایم، چنان که پدر به من حکم کرد همان طور می کنم» (یو ۱۴: ۳۰).

عیسی در خدمت خود به خدا، انسانها را نجات می دهد زیرا امتناع انسانها از خدمت را با خدمت خود جبران می کند و به ایشان نشان می دهد که پدر چگونه خدمتی را از ایشان می خواهد. از آنان می خواهد که خود را وقف آن خدمتی به برادران و خداوند و استاد خویش، عیسی، نمایند که خود وی انجام داده بود. «پسر انسان نیامده تا مخدوم شود بلکه تا خدمت کند و تا جان خود را فدای بسیاری کند» (مر ۱۰: ۴۵)؛ «به شما نمونه ای دادم... خادم بزرگتر از آقای خود نیست...» (یو ۱۳: ۱۵-۱۶)؛ «من در میان شما چون خادم هستم» (لو ۲۲: ۲۷).

۲- عظمت خدمت مسیحی. خادمین مسیح قبل از هر چیز خادمین کلام هستند (اع ۴: ۶؛ لو ۲: ۱)؛ کسانی که انجیل را اعلام می کنند و از این رو «در کمال فروتنی» و در صورت لزوم «در اشکها و در میان امتحانها» (اع ۱۹: ۲۰) خدمتی مقدس را انجام می دهند (روم ۱۵: ۱۶؛ کول ۱: ۲۳؛ فی ۲: ۲۲). کسانی همانند شماسان که در خدمت جامعه هستند (اع ۱: ۶-۴) پولس ایشان را از شرایطی تعلیم می دهد که خدمت ایشان را شایسته خداوند می گرداند (روم ۷: ۱۲ و ۹-۱۳). علاوه براین تمام مسیحیان به واسطه تعمید از خدمت گناه و شریعت، که بندگی بود، به خدمت عدالت و مسیح، که آزادی است، گذر کرده اند (یو ۸: ۳۱-۳۶؛ روم ۶-۷؛ ر. ک ۱-۱ قرن ۷: ۲۲؛ افس ۶: ۶). ایشان خدا را چون پسران خدمت می کنند و نه

مانند بردگان (غلا ۴)، چون که وی را در تازگی روح القدس خدمت می کنند (روم ۶:۷). فیضی که باعث شده از موقعیت غلام به موقعیت دوستان مسیح (یو ۱۵:۱۵) برسند، به ایشان قدرت داده تا خداوند خود را آن چنان با وفاداری و امانت خدمت کنند که آنان را یقیناً در شادی مسیح سهیم خواهد ساخت (مت ۲۵:۱۴-۲۳؛ یو ۱۵:۱۰-۱۱).

ر.ک: آزادی/رهایی: ج ۳- اطاعت - اقتدار: عهدجدید الف ۱، ب ۱- برده - پاداش: الف - پرستش - تجلیل/سجده کردن: الف ۳- خادم خدا - دوست: ۲- غذا: ه- فرشتگان - فقیر/مسکین: عهدجدید ج ۳- کلام (کلمه) خدا: عهدعتیق ج ۱؛ عهدجدید ب ۱- کھانت - مأموریت: الف - مریم: ج ۱- مهمان نوازی: ۲ CA & MFL

خوشی

مکاشفه خدا درمورد او به عنوان یک خالق و منجی، در انسانها خوشی بی حدی را به وجود آورد. چطور کسی می تواند آفرینش را بدون اعلان کردن «من در خداوند شادمان خواهم بود» (مز ۱۰۴:۳۴) و اشتیاقی را که «خداوند از اعمال خود راضی خواهد بود» (۱۳:۴۰۱) در نظر آورد؟ در حضور خدا و اعمالش در تاریخ انسان، خوشی تمام انسانهایی را که فاقد احساس نیستند دربر گرفته (۷-۵:۹۲) و خودش را می شناساند: «بیایید خداوند را بسرائیم ... صخره نجات خود را» (۱:۵۹)؛ «بگذارید آسمان شادی کند! و زمین مسرور گردد ... به حضور خداوند زیرا که او می آید» (۱۱:۹۶-۳۱). و اگر او آمد، باید خدمتکاران وفادارش به شادی خداوند داخل شوند و راه را برای آنها مهیا سازند (مت ۲۵:۲۱).

عهدعتیق

الف) خوشی های زندگی

خوشیهای زندگی انسان، قسمتهایی از وعده های خدا به انسان است (تث ۳:۲۸-۸؛ ار ۱۱:۳۳)؛ سختی شان تنبیهی برای کفرشان است (تث ۳۰:۲۸-۳۳ و ۴۷-۴۸؛ ار ۳۴:۷، ۱۱-۱۰:۲۵). خوشی مرد متواضع در زنی است که دوستش دارد (جا ۹:۹)، در میوه زحماتش است (۳:۲۲)، و در خوردن و بهره بردن از زمانهای خوش (۲۴:۲، ۱۲:۳-۱۳). او آن خوشی را که به انسانها اجازه می دهد تا مشکلات زندگی را فراموش کنند، می ستاید (۱۵:۸). این لذتی است که خداوند خودش عطا کرده است (۱۷:۵-۱۹). هدف از شراب خوردن خوشی آوردن (داور ۹:۱۳؛ مز ۱۰۴:۱۵) برای کسانی است که در استفاده از آن

جانب اعتدال را نگاه می‌دارند (بنسی ۲۷:۳۱). گذشته از آن، موسم انگور چینی یکی از خوشیهاست (اش ۱۰:۱۶)، مثل زمان برداشت محصول (مز ۱۲۶:۵-۶). بزرگترین خوشی که همسر با زیبایی و فضیلت نزد همسرش آید (امث ۵:۱۸؛ بنسی ۱۳و۲۶) به عنوان تصویر بزرگترین شادمانی ممکن دیده شده است (اش ۵:۶۲). باروری دلیل شادمانی برای زن و شوهر است (۱- سمو ۲:۵-۱۱؛ مز ۱۱۳:۹؛ ر.ک یو ۱۶:۲۱)، به ویژه اگر پسرشان دانا باشد (امث ۱۰:۱).

همراه با خوشی‌های پرآشوب زمانهای جشن-سلطنت یک پادشاه (۱- پاد ۴۰:۱)، پیروزی (۱- سمو ۱۸:۶)، یا بازگشت زندانیان (مز ۱۲۶:۲-۳)-خوشی‌های بسیار دیگری نیز، وجود دارند که غریبان در آن مشارکتی ندارند (امث ۱۰:۱۴). مرد دانا ارزش آن دل شادمانی را که شفای نیکو می‌بخشد می‌داند (۲۲:۱۷) و برای آن سخن نیکو (۲۵:۱۲) یا نور چشمان (۳۰:۱۵) بسیار شادمان می‌شود. خداوند فقط خوشی‌های فاسد بدکاران را (۱۴:۲)، به ویژه آن خوشیهای بدی را که دشمنان انسان از بدبختی او به دست می‌آورند، سرزنش می‌کند (مز ۱۳:۵، ۲۶:۳۵).

ب) خوشی‌های عهد و پیمان

خداوند سرمنشأ خوشی‌های سالم این زندگی، بزرگترین خوشیهای ممکن را به مردمانش پیشکش کرده است: خوشی‌هایی که از وفاداری به عهد و پیمان به دست می‌آیند.

۱- خوشی‌های پرستش اجتماعی. بنی اسرائیل در پرستش، لذت تمجید خداوند را به دست آورد (مز ۳۳:۱)، کسانی که پادشاهی او را پذیرفتند (مز ۱۴۹:۲) و کسانی که از او دعوت کردند که در حضورش شادی کنند (تث ۱۸:۱۲). با این، روش او نیز شیرینی یکدلی دوستانه را تجربه کرد (مز ۱۳۳). بنابراین اسرائیل روشهای مؤثری برای مقاومت در برابر وسوسه آئینهای فکری کنعانیان، که مراسم شهوانی اش مورد لعنت خدا هستند (تث ۱۲:۳۰-۳۱، ۱۸:۲۳-۱۹)، پیدا کرد. اعیاد در یک فضای پرشور و اشتیاق جشن گرفته می‌شوند (مز ۴۲:۵، ۶۸:۴-۵، ۱۰۰:۲)، و مردم به «روزی که خداوند ظاهر کرده است، و در آن وجد و شادی خواهیم نمود» (مز ۱۱۸:۲۴) فرا خوانده می‌شوند. بعضی از این جشنها در تاریخ ثبت شده‌اند: به عنوان مثال: فصیح حزقیا (۲-توا ۳۰:۲۱-۲۶)، جشن بازگشت از تبعید (عز ۶:۲۲) و به ویژه جشن خیمه‌ها که در آن عزرا، بعد از خواندن کتاب مقدس، اعلام کرد: «امروز برای خداوند ما روز مقدس است، پس محزون نباشید: زیرا که سرور خداوند قوت شماست» (نح ۸:۱۰). برگذاری این شادی سرشاری که شریعت به مردم فرمان داده است که در سه عید سالیانه در اورشلیم، جایی که برای گرفتن برکات الهی می‌روند، جشن

بگیرند بسیار دقیق است (لاو ۲۳:۴۰؛ تث ۱۶:۱۱ و ۱۴-۱۵). از این طریق خداوند می‌خواهد که تمام ملتها جشنشان را برپا کنند (اش ۵۶:۶-۷).

۲- خوش یهای وفاداری شخصی. این خوشی که به تمام انسانها پیشکش شده است، بخشی از فروتنی کسانی است که خدا از آنها رضایت دارد (مز ۱۴۹:۴-۵). همانند ارمیا، آنها کلام خدا را خوردند، که موجب ابتهاج دلشان گردید (ار ۱۵:۱۶). آنها خوشی‌شان را در خدا (مز ۳۲:۲۱، ۳۷:۴؛ یول ۲۳:۲) و در احکامش (مز ۹:۱۹)، که در شهادتشان است (۱۱۹:۱۴ و ۱۱۱ و ۱۶۲) یافتند و حتی در تنگی و ضیق مانند خوشی‌شان پایدار ماندند (۱۴۳:۱۱۹). جستجوگران فروتن بعد از خدا نیز می‌توانند بسریند (۳:۳۴، ۳۳:۶۹، ۵:۷۰، ۳:۱۰۵)، زیرا آنها با رحمت (مز ۳۲:۱۰-۱۱) و بخشایش خدا احاطه شده‌اند (۱۵:۱۰ و ۱۴). توکلشان به خداوند، نیکویی محضشان (۲:۱۶، ۲۵:۷۳ و ۲۸)، لذتی ابدی به آنها می‌دهد (۱۱-۹:۱۶). یکدلی‌شان با حکمت الهی یک آزمایش لذت ابدی است (حک ۸:۱۶).

۳- خوشی‌های آخرت. حقیقتاً بنی اسرائیل در فضایی از امید زندگی می‌کرد. اگر پرستش ایشان اعمال بزرگ خداوند به ویژه خروج را به یاد آنها آورد، اشتیاقی برای خروج دیگری پیدا می‌کنند که در آن خداوند، منجی تمام انسانها، خودش را آشکار خواهد کرد (اش ۴۵:۵-۸ و ۲۱-۲۲). و آن زمان خوشی سالکان خواهد بود. اشعیا، فراوانی‌اش را نبوت کرده بود (۲:۹): بیابان شادمان خواهد شد (۱:۳۵)، آسمانها ترنم می‌نمایند زیرا که خدا این را کرده است و زمین فریاد برمی‌آورد (۲۳:۴۴، ۱۳:۴۹). فدیة شدگان بازگشت نموده و با ترنم به صهیون خواهند آمد (۳۵:۹-۱۰، ۵۱:۱۱)، تا به جامهٔ نجات و عدالت ملیس شوند (۱۰:۶۱) و شادی جاودانی را خواهند چشید (۷:۶۱) که تمام انتظارانشان را به انجام خواهد رساند (۹:۲۵). آنگاه بندگان خدا از خوشی دل در میان آفرینشی که تکرار شده است، ترنم خواهند نمود، زیرا خداوند به اورشلیم و مردمش خوشی خواهد بخشید، و آنها را از یک شادمانی دائمی برخوردار خواهد کرد (۶۵:۱۴ و ۱۷-۱۹، ۶۶:۱۰). و این همان لذتی است که اورشلیم از خدای مقدس و ابدی، انتظار دارد، رحمت او نجات خواهد داد (بار ۴:۲۲-۲۳ و ۳۶-۳۷، ۵:۹). هنرمند این عمل نجات، پادشاه اورشلیم خواهد شد، کسی که با فروتنی خواهد آمد و آواز شادمانی خواهد داد (زک ۹:۹).

عهد جدید

الف) شادی انجیل

این پادشاه فروتن عیسی مسیح است، کسی که شادی نجات را به فروتنان موعظه می‌کند و آن را از طریق قربانی‌اش به آنها می‌بخشد.

۱- **شادی نجات به فروتنان موعظه شده است.** آمدن منجی، جوی از شادی ایجاد می‌کند که لوقا بیشتر از دیگران توصیف کرده است. حتی قبل از تولدش مسرور خواهند شد (لو: ۱: ۱۴)، جنین هنگامی که مریم آمد از خوشحالی در رحم مادر به حرکت درآمد (۱: ۴۱-۴۴). باکره، که برای او خوش آمدگویی فرشته دعوتی بود به شادمانی (۱: ۲۸)، ستایش کرد خداوندی را که برای نجات فروتنان، پسر او شده است (۱: ۴۲ و ۴۶-۵۵). تولد عیسی بشارت خوشی عظیمی است به فرشتگان و به مردمی که برای نجات آنها آمد (لو: ۲: ۱۰ و ۱۳-۱۴: ۱ ر. ک مت ۱: ۲۱). انتظارات مردم درستکار را به انجام می‌رساند (مت ۱۳: ۱۷)، که مانند ابراهیم قبلاً در تفکر آن شادی کرده بودند (یو: ۸: ۵۶).

ملکوت خدا در مسیح است (مر ۱: ۱۵؛ لو ۱۷: ۲۱). او دامادی است که آوازش خوشی بی‌حدی را برای تعمید دهنده به همراه دارد (یو: ۳: ۲۹) و کسی که حضورش، پیروانش را از روزه گرفتن منع می‌کرد (لو: ۵: ۳۴). آنها از این شاد بودند که می‌دانستند اسامی شان در آسمان مرقوم شده است (۱۰: ۲۰)، زیرا آنها مسکینان هستند که ملکوت خدا از آن آنهاست (۶: ۲۰)، گنجی که شخص از خوشی آن هر آنچه دارد می‌دهد (مت ۱۳: ۴۴). و عیسی آن جفا را به آنها تعلیم داد، از طریق اطمینان بخشیدن مالکیت ملکوت آسمان، تا خوشی شان تشدید شود (۵: ۱۰-۱۲).

شاگردان به حق برای معجزات عیسی که شاهدان رسالتش بودند، شادی می‌کردند (لو: ۱۹: ۳۷-۳۹)، اما آنها به اشتباه به قدرت معجزاتی که عیسی به آنها داده بود، شادی می‌کردند (۱۰: ۱۷-۲۰). آن قدرت تنها یک وسیله است، و هدفش جلب توجه جستجوگرانی مثل هیرودیس با شادمانی پوچ، نیست (۲۳: ۸) بلکه برای آوردن انسانهای درستکار برای تمجید خداوند (۱۳: ۱۷) و برای جلب توجه گناهکاران به منجی، که او را با خوشی بپذیرند و تغییر رفتار دهند (۱۹: ۹ و ۶). این تغییرات دلیل شادمانی شاگردانش است مثل برادران حقیقی (۱۵: ۳۲)، درست مثل خوشی پدر آسمانی و فرشتگان است (۱۵: ۷ و ۱۰ و ۲۴) و برای شبان نیکو که با محبت خویش گوسفند گمشده اش را یافته است (۱۵: ۶؛ مت ۱۸: ۱۳). اما برای سهم شدن در شادی او، باید دوست داشته باشیم، همان طور که او دوست داشت.

۲- **شادی روح، میوه صلیب.** عیسی که از اینکه خداوند خودش را از طریق او به فروتنان نشان داده بود به وجد آمد (لو: ۱۰: ۲۱-۲۲)، زندگیش را برای این کودکان، دوستانش، می‌دهد تا برای آنها آن خوشی را بیاورد که منشأ آن در محبت اوست (۱۵: ۹-۱۵). هم‌زمان دشمنانش شادی تمسخر کردن او را در پای صلیبش نشان دادند (لو: ۲۳: ۳۵-۳۷). عیسی از صلیب به سوی پدر می‌رود و شاگردانش اگر به او محبت دارند بایستی خوشحال باشند (یو: ۱۴: ۲۸) و هدف از رفتنش را درک کنند که فرستادن روح است (۱۶: ۷). به

شکرانه هدیه روح، آنها با حیات مسیح زندگی خواهند کرد (۱۶:۱-۲۰): و چون آنها چیزی را در نام او طلب کنند، همه چیز را از پدر به دست خواهند آورد. آنگاه ناراحتی شان به شادی مبدل می شود؛ خوشی شان کامل خواهد شد و هیچ کس آن خوشی را از آنها نخواهد گرفت (۱۴:۱-۱۳:۱۴، ۱۶:۲۰-۲۴).

اما پیروانش نمی دانستند که درد و رنج به رستخیز خواهد انجامید. درد و رنج به قدری امیدهایشان را نابود ساخت (لو ۲۴:۲۱) که لذت رستخیز باور نکردنی به نظر رسید (۲۴:۴۱). و حال، آن قیام کرده، بعد از اشاره به تحقق یافتن کتب مقدسه و وعده اقتدار روح القدس، یک مرتبه به آسمان صعود کرد (اع ۱:۸، ۲۴:۴۴ و ۴۹). آنها با خوشی عظیم، سرشار شدند (لو ۲۴:۵۲-۵۳). آمدن روح به آنها نیرویی داد هم به جهت سخن گفتن (اع ۲:۴ و ۱۱) و هم استوار ایستادن؛ «و ایشان از حضور اهل شورا شاد خاطر رفتند از آن رو که شایسته آن شمرده شدند که به جهت اسم او رسوایی کشند» (لو ۵:۴۱، ۲۴:۴۶-۴۸، ر.ک ۱۲:۴).

ب) خوشی زندگی جدید

کلمه عیسی، میوه اش را تولید کرده است. کسانی که به او ایمان دارند خوشی او را کامل دارند (یو ۱۷:۱۳). زندگی دسته جمعی یکی از خوشیها و ساده دلیهاست (اع ۲:۴۶) و با موعظه کردن خبرهای خوب شادی عظیمی به همه جا روی نمود (۸:۸). تعمید یافتگان پر از شادی و روح القدس گردیدند (۱۳:۵۲، ر.ک ۸:۳۹، ۱۳:۴۸، ۱۶:۳۴)، که باعث شد رسولان، حتی در بدترین آزمونهاشان، تسبیح می خواندند (۱۶:۲۳-۲۵).

۱- منابع خوشی روحانی. خوشی، ثمره روح (غلا ۵:۲۲) و یکی از نشانه های ملکوت خداست (روم ۱۴:۱۷). و آن شادی زودگذری نیست که با شنیدن کلام به وجود آید و سریعاً با صدمه ای ویران شود (ر.ک مر ۴:۱۶). آن نمونه ای از شادی ایماندارانی است که در هنگام عذاب، الگویی برای یکدیگر هستند (۱- تس ۱:۶-۷) و کسانی هستند که با روح بخشندگی خویش (۲- قرن ۸:۲، ۷:۹)، با کامل شدنشان (۲- قرن ۱۳:۹)، با یکدلی شان (فی ۲:۲)، با مطیع بودنشان (عبر ۱۳:۱۷)، و با رفتار راستشان (۲- یو ۳:۴؛ ۳- یو ۳-۴) امروز تا روز قیام خداوند مایه خوشی رسولان نشان هستند (۱- تس ۲:۱۹-۲۰).

آن صدقه ای که ایمانداران با آن، به راستی پیوند داده می شوند (۱- قرن ۱۳:۶) برای آنها خوشی پیوسته ای را که دعا و سپاسگزاری شان آن را می پرورد، به ارمغان می آورد (۱- تس ۵:۱۶؛ فی ۳:۱، ۴:۴-۶) چطور ممکن است از پدری برای فرستادن پسر محبوبش از ملکوت شکرگزار باشیم ولی سرشار از خوشی نباشیم (کول ۱:۱۱-۱۳)؟ دعای مداوم سرمنشأ خوشی است زیرا

با امید عجین گردیده و زیرا خدای امید با سرشار کردن ایمانداران از خوشی، به آن پاسخ می‌دهد (روم ۱۲: ۱۲، ۱۳: ۱۵). بنابراین پطرس، ایمانداران را دعوت کرد که خدا را با شادی مبارک بخوانند؛ زیرا ایمانش، با امتحان اثبات می‌شود اما مطمئن از نجاتهای به دست آمده، برای او خوشی‌های غیرقابل توصیفی را می‌آورد که پیش طعم جلال است (۱- پطرس ۱: ۳-۹).

۲- **شاهدان خوشی در هنگام امتحان.** این لذت، فقط به ایمانی تعلق دارد که اثبات شده است. اگر شاگردی، هنگام آشکار شدن جلال مسیح خشنود باشد، باید به قدری که شریک زحمات مسیح است، خشنود باشد (۱- پطرس ۴: ۱۳). مانند سرورش، صلیب را به خوشی این دنیا ترجیح دهد (عبر ۱۲: ۲). تاراج اموال خود را با شادمانی خواهد پذیرفت (عبر ۱۰: ۳۴)؛ و در تجربه‌های گوناگون، آن را کمال خوشی داند (یع ۲: ۱). برای رسولان درست مثل مسیح، فقر و شکنجه به خوشی کامل، منتهی می‌شود. پولس خوشی صلیب را در طول رسالتش تجربه کرد. در واقع، آن اساس شهادتش است: اگرچه اندوهبار است، بندگان خدا «دائماً شادمان» هستند (۲- قرن ۶: ۱۰). رسولان در هر زحمتی شادی وافر دارند (۲- قرن ۷: ۴). با کمترین نگرانی برای خودش، مادامی که مسیح موعظه کرده است، شادمان است (مز ۱۷: ۱-۱۸)؛ شادی‌اش در زحمت کشیدن برای ایمانداران و کلیساست (کول ۱: ۲۴). او حتی فیلیپیان را به شادمانی که ریختن خون او و خدمت ایمانشان است، دعوت می‌کند (فی ۲: ۱۷).

ج) مشارکت در خوشی ابدی

آزمون به پایان خواهد آمد، و خداوند با برقراری عدالت در بابل، انتقام خون بندگان را می‌گیرد. آنگاه در آسمان خوشی خواهد بود (مکا ۱۸: ۲۰، ۱۹: ۱-۴)، جایی که عروسی بره را جشن خواهند گرفت و کسانی که در آن شرکت می‌کنند با شادی خدا را تمجید می‌نمایند (۱۹: ۷-۹). و این ظهوری از آن خوشی کاملی خواهد بود که از امروز به بعد به فرزندان خدا، تعلق دارد. زیرا روحی که به آنها داده شده است آنها را به مشارکت با پدر و پسرش عیسی مسیح وارد خواهد کرد (۱- یو ۱: ۲-۴، ۳: ۱-۲۴).

ر.ک: استراحت/آرامی-اعتماد-اعیاد-برداشت محصول: الف، ج ۱- برکت دادن- تاک- تسلی- جفا: ب ۳- خندیدن: ۲- خوشه چینی: الف- دویدن- رنج دیدن: عهدجدید ج ۲- روغن: ۲- ستایش- سعادت/برکت- سفید- شراب- شکرگزاری: عهدعتیق ۲- ضیافت- عطر: ۱- غم: عهدجدید ۳- مستی: ۳- مسح کردن/تدهین: الف ۱. AR & MFL

داماد/همسر

کلمه داماد یکی از القابی است که خدا بر خود می‌نهد: «زیرا که آفریننده تو که اسمش یهوه صبايوت است شوهر توست...» (اش ۵:۴). این لقب بیانگر محبت او نسبت به مخلوقاتش می‌باشد. در اینجا درمورد خدا از همین دیدگاه صحبت خواهیم کرد. آنچه که مربوط به نقش همسر (داماد) در خانواده است در جای دیگری تحت عنوان «ازدواج» خواهد آمد.

عهدعتیق

خدا خود را تنها به وسیله نام اسرارآمیزش آشکار نمی‌سازد (خروج ۳:۱۴-۱۵)، بلکه القاب دیگری نیز که از تجربیات زندگی روزمره گرفته شده است از طریق رابطه او با قوم خود وی را می‌شناسانند: او شبان، پدر، و همچنین داماد آنان است. شکی نیست که در اینجا داماد همان معنای اسطوره‌ای را که مذهب کنعانیان برای آن قائل می‌شدند ندارد چون در آن مذهب خدا دامادی است که زمین را بارور می‌ساخت و نسبت به آن نقش بعل (یعنی صاحب و شوهر) را داشت: «خداوند می‌گوید که در آن روز مرا ایشی (یعنی شوهر من) خواهد خواند و دیگر مرا بعلی نخواهد گفت» (هو ۲:۱۸؛ ر.ک داو ۲:۱۱-۱۲). در اثر این اساطیر، مراسم خاص جنسی و بخصوص روسپی‌گری مذهبی که با بت پرستی در ارتباط بود پدید آمد. خدای غیور برای اینکه داغ ننگی بر این نوع بت پرستی بنهد، آنها را محکوم نموده و نام فحشا بر آنها نهاد (ر.ک خروج ۳۴:۱۵-۱۶؛ اش ۱:۲۱). خدای بنی اسرائیل داماد زمین نمی‌باشد بلکه داماد قوم خویش است و محبتی که خدا و قوم را به هم پیوند می‌دهد سرگذشت طولانی دارد. مشیت بخشنده الهی و پیروزی رحمت وی بر بی وفائی قومش موضوعی است که انبیا پیوسته از آن سخن می‌گویند. این موضوع برای اولین بار در نوشته‌های هوشع نبی که خود از طریق تجربیات زندگی زناشوئی خویش به ارزش‌های نمادین آن پی برده بود به چشم می‌خورد.

۱- تجربه زندگی هوشع نبی: همسر محبوب ولی بی وفا. هوشع همسری را که مورد محبتش است اختیار می‌کند و از او صاحب فرزندی می‌شود، اما همسرش وی را ترک کرده به جرگه روسپیان معبد می‌پیوندد. لیکن هوشع نبی وی را از معبد بازخرید نموده به خانه برمی‌گرداند. دوره‌ای سرشار از سختی و آزمایش باید همسر هوشع را آماده نماید تا او جای خود را دوباره در کانون خانواده به دست آورد (ر.ک هو ۱-۳). چنین است معنای احتمالی این داستان پر ماجرا. هوشع در نتیجه تجربه‌ای که در زندگی زناشوئی خود یافت، به راز ارتباط بین محبت

خدا که خود را به قومی پیوند می دهد و خیانت قوم اسرائیل نسبت به عهد پی می برد. عهد بین خدا و قوم اسرائیل مفهوم عهد زناشوئی را به خود می گیرد. بنابراین بت پرستی نه تنها فحشا بوده بلکه زنا نیز محسوب می شود، زنا ی همسری که مورد لطف فراوان همسرش قرار داشت اما به همه چیز پشت پا زد. خشم الهی مانند خشم شوهری است که با تنبیه همسر بی وفای خود می خواهد وی را از سرگردانی و گمراهی رها نیده و دوباره لایق محبت خود سازد. سرانجام این محبت پیروز می شود و قوم اسرائیل دگر بار آماده گذراندن دوره عبور از صحرا می گردد (هو ۲: ۱۶-۱۷). دوران نامزدی جدید دوران آمادگی است برای ازدواجی که در منتهای عدالت و لطف صورت خواهد گرفت و آنگاه امت طاهر شده، داماد خود را شناخته و به محبت وفادار او پی خواهد برد (هو ۲: ۲۰-۲۲).

سابقاً عهد خدا با امت به عنوان قراردادی اجتماعی تلقی می شد که نقض آن خشم خدا را برمی انگیزخت. اما اکنون این خشم به صورت نتیجه حسادت شوهر ظاهر شده و عهد نیز به صورت اتحاد زناشوئی به همراه بخششی که لازمه اش می باشد جلوه می کند، بخششی صمیمانه و انحصاری. این بخشش دو جانبه مانند آنچه که بین زن و شوهر وجود دارد متغیر بوده و نماد دگرگونی هائی است که تاریخ قوم اسرائیل را از زمان داوران تاکنون مشخص می نماید، یعنی تناوب گناه، تنبیه، توبه و بخشودگی (داور ۲: ۱۱-۱۹).

۲- پیام نبوی: داماد پر محبت و وفادار. ارمیا نبی به عنوان وارث روحانی هوشع نبی برای بیان تضاد بین خیانت همراه با فساد قوم اسرائیل و محبت جاودانی خدا نسبت به قومش، از نماد زناشوئی استفاده می کند: «خداوند یهوه چنین می گوید: غیرت جوانی تو و محبت نامزد شدن تو را حینی که از عقب من در بیابان و در زمین لم یزرع می خرامیدی برایت به خاطر می آورم» (ار ۲: ۲). «اما بر هر تل بلند و زیر هر درخت سبز خوابیده زنا کردی» (ار ۲: ۲۰). با وجود این «با محبت ازلی تو را دوست داشته ام از این جهت تو را به رحمت جذب نمودم» (ار ۳: ۳۱). تشبیهات حزقیال خشن تر است. او اورشلیم را به صورت بچه ای سر راهی نشان می دهد که نجات دهنده اش وی را پس از بزرگ کردن به زنی می گیرد. او روسپی گری را پیشه می سازد و گرچه عهدی که وی را با شوهرش پیوند می داد شکسته شده، شوهر آن را دوباره استوار و برقرار می نماید (حزق ۱۶: ۱-۴۳، ۵۹-۶۳، ر. ک ۲۳).

و بالأخره در قسمتی از کتاب اشعیای نبی که به کتاب تسلی معروف است، مؤثرترین لحن ها به کار برده شده تا اورشلیم را از محبتی که از آن برخوردار است آگاه نماید: «مترس! زیرا که خجل نخواهی شد و مشوش مشو زیرا که رسوا نخواهی گردید... زیرا که آفریننده تو شوهر توست... مانند زوجه جوانی که ترک شده باشد... تو را به اندک لحظه ای ترک کردم

اما به رحمت‌های عظیم تو را نزد خود باز خواهم آورد.» (اش ۵۴: ۴-۸). محبت بخشنده، وفادار، عمیق و ابدی شوهر پیروز می‌شود و زن بی‌وفا را به عروسی پاکدامن تبدیل می‌کند تا به وسیله عهده ابدی با او متحد شود (اش ۶۱: ۱۰، ۶۲: ۴-۵).
 آیا غزل غزل‌های سلیمان باید از همین دیدگاه مطالعه شود؟ یا آنکه از محبت زن و شوهر این دنیا ملهم شده است؟ این غزل‌ها چه به طرز استعاره‌ای تاریخ قوم اسرائیل را بیان کند و چه محبت زناشوئی را که انبیا پیمان خدا را به آن تشبیه کرده‌اند، مفهوم نمادینی که در این غزل‌ها به کار می‌رود مجهول به نظر می‌رسد زیرا یهوه هیچ‌گاه در این غزل‌ها به هیئت داماد در نمی‌آید. هر چند تفسیر استعاره‌ای این متن امکان‌پذیر می‌باشد، درک آن مستلزم چنان ذکاوت و قوه ابتکاری است که بهتر است غزل غزل‌ها بیشتر به عنوان مثل پذیرفته شود تا یک استعاره، چون این غزل‌ها محبتی را می‌سرایند که همانند مرگ قوی است که شعله خاموشی ناپذیرش محبت غیور خدا را نسبت به قوم خود مجسم می‌نماید (غزل ۸: ۶-۷؛ ر. ک. تث ۴: ۲۴). باید گفت که مزبور ۴۵ در اصل به مناسبت ازدواج یکی از پادشاهان قوم اسرائیل سرائیده شده است، اما این مزبور بعدها به مسیح پادشاه تعلق یافت. پولس در رساله به عبرانیان کلماتی از این مزبور را که شامل القاب الهی برای پادشاه می‌باشد و مقدمه‌ای است بر مکشوف ساختن راز فرزند الهی خدائی مسیح، استخراج نموده است (عبر ۱: ۸؛ ر. ک. مز ۴۵: ۶-۷).

۳- حکمت و اتحاد با خدا. واقع بینان انبیا حدت محبت الهی را به طور برجسته‌ای نمایان می‌سازد. تعمق حکیمان، بر خصوصیات باطنی و شخصی اتحادی که به وسیله این محبت به وجود می‌آید، تأکید می‌کند. خدا به ایمانداران حکمتی عطا می‌نماید که به مثابه دخترش می‌باشد (امث ۸: ۲۲) و نیز به منزله مادر و عروس بشراست (بنسی ۱۵: ۲). آنان که حکمت را به دست می‌آورند، از دوستی خدا برخوردار خواهند گشت زیرا فواید تعالیم حکمت، آنان را به خدا می‌شناساند (حک ۷: ۱۴). انسان باید در جستجوی حکمت بوده طالب آن باشد و با آن زندگی نماید (حک ۷: ۲۸، ۸: ۲-۹).

حکمت، عروسی است که تنها خدا می‌تواند آن را به انسان بدهد (حک ۸: ۲۱)، و کسی که به حکمت بپیوندد، زندگی جاودان خواهد داشت. حکمت مانند روح القدس توسط خدا فرستاده می‌شود (حک ۹: ۱۷)، بنابراین، حکمت عطیه‌ای است روحانی و کارگری است که کار خداوند را در ما به ثمر می‌رساند و فضایل نیکو را در ما به وجود می‌آورد (حک ۸: ۶-۷). در اینجا نماد زناشوئی کاملاً جنبه روحانی به خود گرفته و بدین ترتیب زمینه برای مکشوف شدن راز فیض الهی که اتحاد انسان با خدا توسط آن به کمال می‌رسد، یعنی تن گرفتن کسی که حکمت خداست و ازدواج او با عروس خود یعنی کلیسا، آماده می‌شود.

عهدجدید

۱- بره، داماد عهدجدید. حکمت که مولود خداست، به بودن با انسانها اشتیاق دارد (امث ۸: ۲۲-۲۴ و ۳۱). حکمت تنها یک عطیه روحانی نیست، بلکه در جسم نیز ظاهر می شود. حکمت خدا مسیح است (۱-قرن ۱: ۲۴)، و در راز صلیب یعنی اقدام دیوانه وار خداست که مسیح، محبت خدا را نسبت به عروس بی وفایش مکشوف ساخته و در عین حال برای بستن عهد با وی، او را تقدیس می کند (افس ۵: ۲۵-۲۷).

بدین ترتیب پرده از روی راز اتحادی که در عهدعتیق تحت عنوان القاب داماد و عروس بیان می گشت برداشته می شود. هدف این است که انسان در زندگی تثلیث سهیم شود و برای تبدیل شدن به فرزند پدر آسمانی، خود را با پسر خدا متحد سازد، زیرا داماد همان مسیح و درواقع مسیح مصلوب است که عهدجدید در خون او مهور شد (۱-قرن ۱: ۲۵)؛ به همین دلیل است که در کتاب مکاشفه یوحنا، اورشلیم دیگر عروس خدا خوانده نمی شود بلکه نام عروس بره به آن داده می شود (مکا ۲۱: ۹).

۲- کلیسا، عروس عهدجدید. کیست آن اورشلمی که به بستن عهد با پسر خدا فرخوانده شده است؟ اورشلیم دیگر به معنای خادمی که نماینده قوم عهدعتیق می باشد نیست، بلکه زنی آزاد و اورشلیم آسمانی است (غلا ۴: ۲۲-۲۷). یحیی ندا کننده و دوست داماد ظهور او را شهادت داده بود (یو ۳: ۲۹). پس از آمدن داماد در پی شهادت یحیی ندا کننده که دوست داماد بود، بشریت به وسیله دو زن که نماد دو شهر روحانی می باشند معرفی می شود، یکی از آنها «فاحشه» و نمونه بابل بت پرست می باشد (مکا ۱۷: ۱-۷؛ ر.ک اش ۴۷). زن دیگر، عروس بره و نمونه شهر محبوب (مکا ۹: ۲۰)، یعنی اورشلیم مقدسی که از آسمان می آید می باشد زیرا که اورشلیم، تقدس خود را از داماد دریافت می دارد (۲۱: ۲ و ۹-۱۰).

این زن مادر فرزندان خداست که بره به وسیله خون خود آنها را از دست اژدها رهایی می بخشد (مکا ۱۲: ۱-۲ و ۱۱ و ۱۷). بنابراین روشن است که عروس مسیح نه تنها عبارت از اجتماع برگزیدگان است، بلکه همچنین مادر آنها و کسی می باشد که آنان یک به یک توسط او و در او متولد می گردند. آنها توسط فیض مسیح تقدیس می شوند (تیط ۳: ۵-۷) و به موجوداتی پاک تبدیل می گردند تا شایستگی داماد یعنی مسیح را داشته و تا ابد با بره متحد باشند (۲-قرن ۱۱: ۲). و برای همیشه با بره متحد شده اند (مکا ۱۴: ۴).

۳- ازدواج ابدی. از آنجائی که کلیسا هم مادر برگزیدگان بوده و هم شهری است که آنان را به دور هم جمع می کند، امر ازدواج بره و عروس مراحل مختلفی را طی می کند:
الف: اولین مرحله ازدواج، زمان آمدن عیسی است (مت ۹: ۱۵) و هنگامی انجام

می‌گردد که مسیح مصلوب به عنوان «آدم جدید»؟ «حوای جدید» را تقدیس می‌نماید. «حوای جدید» از پهلوی او خارج می‌گردد و آب و خون که گویای رازهای کلیساست، نماد وی نیز می‌باشد (یو: ۱۹: ۳۴؛ ر. ک ۱- یو: ۵: ۶). محبتی که مسیح به عنوان داماد به همسرش کلیسا نشان می‌دهد، نمونه ازدواج مسیحی است (افس: ۵: ۲۵-۳۲)

ب: مسیح، همه انسانها و قبل از هر کس قوم خود را به این عروسی دعوت می‌کند (مت: ۲۲: ۱-۱۰). اما برای شرکت در جشن عروسی کافی نیست به این دعوت که بسیاری نیز آن را نمی‌پذیرند، جواب مثبت داده شود، بلکه لازم است که میهمانان لباس مخصوص عروسی را به تن داشته باشند (مت: ۲۲: ۱۱-۱۳). این دعوت تا زمانی پا برجاست که کلیسا وجود داشته باشد، اما از آنجائی که زمان برگزاری این جشن برای هیچ یک از ما معلوم نیست باید همیشه بیدار و هوشیار باشیم تا داماد به هنگام آمدنش، باکره‌هائی را که برای شرکت در جشن عروسی دعوت شده‌اند آماده یابد (مت: ۲۵: ۱-۱۳).

ج: سرانجام در پایان تاریخ، لباس عروس که از کتان سفید و تابناک می‌باشد و تار و پودش از اعمال ایمانداران بافته شده است، آماده خواهد شد. ایمانداران با شادی و ستایش در انتظار عروسی بره می‌باشند، زیرا سعادت دعوت شدن به آن جشن نصیب آنها شده است (مکا: ۷: ۹-۱۹). در آن زمان، هنگامی که فاحشه تحت داوری قرار می‌گیرد، داماد سرانجام به ندای عروسی که از روح القدس ملهم شده است پاسخ می‌دهد (مکا: ۱۹: ۲). داماد عطش تمام کسانی را که مانند عروس یا به وسیله وی آماده اتحاد با او در محبت و زندگی می‌باشند فرو خواهد نشاند، اتحاد پر ثمری که در پیوند زناشوئی به بهترین نحو جلوه گر شده است (مکا: ۲۲: ۱۷).

ر. ک: ازدواج: عهدجدید الف ۲- امورجنسی: ب- اورشلیم: عهدعتیق ج ۱؛ عهدجدید ب ۳- بکارت- پدر و پدران- پوشاک: ب ۴و ۲- تاک: ۲- خادم خدا: ب- خدا: عهدعتیق ج ۲؛ عهدجدید ب ۳- دوست: ۳- زن- زنا: ۲- سر: ۳و ۴- عهد/پیمان: عهدعتیق ب ۲؛ عهدجدید ب ۳- کلیسا- محبت- مریم: الف ۲، ه ۱- وحدت: الف، ج. MFL

دانستن/شناختن

اولین دعوت کتاب مقدس، خطاب به دل انسان، شناختن خداوند در تمام مراحل زندگی به جای تفکر و تعمق است. شناخت برای سامیها، بیشتر از یک فرایند پیچیده قابل درک است، زیرا آن یک رابطه وجودی و هستی را در بردارد. برای شناختن یک موضوع، داشتن تجربه واقعی در آن الزامی است، همان طور که به خوبی با شناخت رنجها (اش: ۵۳: ۳)،

گناهان (حک ۱۳:۳)، جنگ (داور ۱:۳)، صلح (اش ۵۹:۸) و نیک و بد (پید ۹:۲ و ۱۷) نشان داده شده است، جایی که یک رابطه شخصی واقعی با واکنشهای دوردست، وجود دارد. برای شناخت یک فرد، پذیرش گوناگونی وجودش با یک رابطه شخصی، شامل مراحل زیادی است. بنابراین شناخت می تواند دامنه وسیعی از معانی را دربر داشته باشد - معاشرت نزدیک خانوادگی (تث ۳۳:۹) همانند شناخت رابطه زناشویی معنی می دهد (پید ۴:۱؛ لو ۱:۳۴). هنگامی که انسان داوری الهی را لمس کرد، شناخت خدا به دست می آید (حزق ۱۲:۱۵)، یا در موقعیت های کاملاً متفاوت، هنگامی که انسان در عهد خدا سهیم شده (ار ۳۴:۳۱) و کم کم به آشنایی با خدا، سوق داده می شود.

عهد عتیق

۱- **ابتکار الهی.** شناخت مذهبی با ابتکار خداوند شروع شد. قبل از شناخت خدا، انسان به خدا شناخته شد. و این راز انتخاب الهی است و هنگامی آشکار شد که خداوند گفت ابراهیم را می شناسم (پید ۱۸:۱۹). همچنین مردمش را: «من شما را فقط از تمامی قبایل زمین شناختم» (عا ۲:۳). حتی قبل از تولدشان، خداوند پیامبران را می شناسد (ار ۵:۱) و تمام کسانی را که او از پیش معین فرمود تا به صورت پسرش متشکل شوند (روم ۸:۲۹؛ ۱-قرن ۱۳:۱۲). اینجا، او افرادی را از یکدیگر متمایز می کند، و آنها را به نام می شناسد (خروج ۳۳:۱۷؛ ر.ک یو ۳:۱۰) و در پس آن، خودش را به آنها می شناساند. او نامش را می گوید (خروج ۳:۱۴)، ترس از او، در آنها به وجود آمد (خروج ۲۰:۱۸-۲۰)؛ اما برتر از همه، او مرحمت و شفقتش را با نجات دادن ایشان از دست دشمنان، دادن سرزمینی به آنها (تث ۴:۳۲، ... ۱۱:۲...) و با دادن احکام و دستوراتش به آنها، تنها راه کامیابی را نشان داد (تث ۳۰:۱۶؛ مز ۱۴۷:۱۹-۲۰).

۲- **سوء تفاهم انسان.** برای پاسخگویی به ابتکار الهی، مردم باید خدا را بشناسند، و با محبت حقیقی، با او یکی شده باشند (هو ۴:۱، ۶:۶). اما آنها از همان ابتدا قادر به انجام این کار نبودند (خروج ۳۲:۸). «قوم گمراه دل هستند که راههای مرا نشناختند» (مز ۹۵:۱۰). درک غلط از خدا، باعث شد که مردم پیوسته خدا را امتحان کنند (اعد ۱۴:۲۲؛ مز ۷۸). با حکمتی کمتر از حیوانات، «اسرائیل چیزی نمی شناسد» (اش ۱:۳؛ ار ۷:۸). او شورش می کند، عهد و پیمان می شکند (هو ۸:۱)، خودش را پست می کند «برای خدایانی که او نمی شناسد» (تث ۳۲:۱۷).

حتی هنگامی که بنی اسرائیل خیال می کرد «بپوهه را می شناسد» (هو ۸:۲)، فریب خورده است، زیرا رابطه اش با خدا سطحی و ظاهری است (اش ۲۹:۱۳-۱۴؛ ار ۷). درک درست

از خداوند، بایستی به دل انسان نفوذ کرده و در زندگی روزانه، آشکار شود (هو ۶:۶؛ اش ۱:۱۷؛ ار ۲۲:۱۶؛ ر. ک مت ۲۲:۷-۲۳). اغلب، پیامبران این پیام را تکرار می کنند اما «این قوم، قول یهوه خدای خویش را نمی شنوند و تأدیب نمی پذیرند» (ار ۲۸:۷). در نتیجه، بنی اسرائیل «برای عدم معرفت» تأدیب خواهند شد (اش ۵:۱۳؛ هو ۴:۶).
آنگاه، خداوند خودش را به شیوه ای ترسناک از طریق وحشت نابودی و تبعید، به آنها می شناساند. حزقیال موعظه این تأدیبها را با کلمات بدیمن، شرح می دهد «و شما خواهید دانست که من خداوند هستم». در رویارویی خودش با خدا در موقعیت های جدی، بنی اسرائیل نتوانست بیش از این به توهماتش ادامه دهد. او باید ذات مقدس خدا و گناه خویش را نیز می شناخت (بار ۲).

۳- شناخت و یک دل تازه. امید بنی اسرائیل، اصلاح شگفت آوری را پیش بینی می کرد که در آن «جهان از معرفت خداوند پر خواهد بود، مثل آبهایی که دریا را می پوشانند» (اش ۹:۱۱). اما این چطور می تواند پدید آید؟ بنی اسرائیل بیش از این نمی تواند وانمود کند که می توانست این شناخت را به دست آورد، زیرا از دل شریر و غیریهود خود، آگاه است (ار ۲۴:۷؛ لاو ۲۶:۴۱) و می داند که شناخت درست از خدا، مستلزم داشتن یک دل پاک است. کتاب تثنیه بر نیاز یک انتقال روحانی تأکید می کند که فقط می تواند از طرف خدا بیاید: «تا به امروز، یهوه، دلی را که بدانید به شما نداده است» (تث ۳:۲۹)؛ اما بعد از بازگشت، «او دل تو و دل ذریّت تو را مختون خواهد ساخت» (تث ۱۰:۶).
ارمیا، این قول را شامل حال کسانی که در بازگشت هستند، می داند (۷:۲۴). اساس عهد جدیدی که توسط ارمیا اعلام شد (ار ۳۱:۳۱-۳۴) با تطهیر به دست می آید - «گناهشان را خواهم بخشید» - که آنها مطیع خواهند شد در آنکه «شریعت خود را در باطن ایشان خواهم نهاد و آن را بر دل ایشان خواهم نوشت». با این اطمینان، اهدایی دو طرفه سرمنشأ شناخت واضح و روشن خواهد بود «من خدای ایشان خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود»، «و بار دیگر، کسی به برادرش تعلیم نخواهد داد و نخواهد گفت: خدا را بشناس. زیرا جمیع ایشان از خرد و بزرگ، مرا خواهند شناخت».

حزقیال، این نبوت را با نشان دادن نقش روح خدا در احیای درونی، کامل می کند: «دل تازه به شما خواهم داد، و روح تازه در اندرون شما خواهم نهاد ... و روح خود را در اندرون شما خواهم نهاد» (حزق ۳۶:۲۶-۲۷). و این رستاخیز قوم خدا خواهد بود (۱۴:۳۷). با این ترتیب خداوند خودش را نه فقط به بنی اسرائیل (۱۳:۳۷)، بلکه به امتهای کافر نیز خواهد شناساند (۲۳:۳۶).

اشعیا برای دومین بار این نجات را از پیش خبر می دهد و بر ولوله های بی حدش نیز تأکید

می‌کند. بت پرستی انفجار بی نظیری را متحمل خواهد شد (اش ۴۵-۴۶). در زمان خروج دوباره خدا شواهدی از برتری اش در طول تاریخ خواهد آورد و «تمامی بشر خواهند دانست که من یهوه، نجات دهنده تو هستم» (اش ۴۹:۲۶). به مردمان اسرائیل می‌گوید: «شما شاهدان من هستید تا دانسته به من ایمان آورید» (۳۴:۰۱)؛ به بنده اش می‌گوید، «من تو را نور امتها خواهم گردانید» (۶:۹۴).

۴- حکمت از مافوق. در همین زمان، رشته دیگری از تفکر پدید آمد و در یک جهت مشابه، گسترش یافت، هنگامی که خردمندان بنی اسرائیل در جستجو و جمع‌آوری فضائل برای زندگی بهتری بودند. اعتقاد ثابتشان این است که خداوند به تنهایی، حکمت را می‌داند (ایوب ۲۸). «او تمام راهها را برای شناخت، موشکافی کرده است» (بار ۳:۳۷)، بنابراین «تمام حکمت از خداوند می‌آید» (بنسی ۱:۱). مطمئناً، خداوند بالطفش، سرمنشأ حکمت را به اسرائیل عطا کرد: «و آن، شریعت از طریق موسی داده شده است» (بنسی ۲۴:۲۳-۲۴). «زیرا این یک موهبت خارجی به انسان است» (ر.ک حک ۵:۹)، درخواست کمک از خدا، برای تأمین کردن موهبت درونی از روح حکمتش لازم و ضروری است (حک ۷:۷، ۹). «به راستی انسان چگونه می‌تواند نقشه خدا را بداند؟» (حک ۹:۱۳). انسانهای قمران نشان دادند که تشنه «شناخت رازهای الهی» هستند. آنها از خدا برای عطا کردن نورهای از پیش فرستاده شده، تشکر کردند و منتظر روز ظهور نهایی هستند، که عادلان را قادر به درک معرفت خدای متعال می‌نماید (طومارهای قمران (۱) ۱۸:۴-۲۲).

یهودیان آواره هنگامی که با جهان یونانی پیوند می‌خورند، شروع به بحث فیلسوفانه تری برای مبارزه با بت پرستی می‌کنند و شناخت یک خدای حقیقی را منتشر می‌سازند. نویسنده حکمت مطرح می‌کند که تماشای طبیعت، بایستی انسان را به تشخیص هستی و قدرت آفریننده سوق دهد (حک ۱۳:۱-۹).

عهد جدید

شناخت کامل خدا در دوره عهد جدید وعده داده شده بود، در عیسی مسیح برای انسانها آورده شد.

۱- اناجیل نظیر. تنها عیسی، قادر به مکشوف کردن پدر (لو ۱۰:۲۲) و دانستن اسرار ملکوت آسمان است (مت ۱۱:۱۳). او چون صاحب قدرت، تعلیم می‌داد (مت ۷:۲۹)، و کنجکاوهای پاک را آرام نخواهد کرد (اع ۱:۷). موعظه هایش اصولی نبود ولی در عوض «بشارت» و دعوت برای توبه بود (مر ۱:۱۴-۱۵). چون خداوند در دسترس است، انسانها باید نشانه‌های زمان را بدانند (لو ۱۲:۵۶، ۱۹:۴۲)، و برای پذیرفتن او آماده باشند (مت ۲۵:۱۰-۱۲). همراه با موعظه اش، معجزاتی را به عنوان نشانه‌ای برای رسالتش انجام می‌داد (مت ۹:۶).

اما تمام اینها، هنوز فقط پیش گفتار هستند. دشمنان مسیح (مر ۵:۳) و شاگردانش جاهل بودند (مر ۵:۶؛ مت ۲۳:۱۶؛ لو ۲۳:۱۸؛ ۳۴). تنها هنگامی که خون عهد جدید ریخته می شد (لو ۲۲:۲۰) سرانجام تمامیت نور فرو ریخت: «سپس او، ذهن هایشان را روشن کرد» (لو ۲۴:۴۵) و روح القدس را عطا کرد (اع ۲:۳۳). سپس زمان نهایی شروع شد، دوره شناخت محض خدا.

۲- یوحنا قدیس. یوحنا، مراحل این مکاشفه را حتی واضح تر از علم ترکیب لغات، دنبال کرد. ابتدا، آشنایی برای تعلیم دادن پدر، به کسانی که با سادگی در مسیح غرق شده اند (یو ۴:۴۵-۴۶) لازم است، و شناخت دو طرفه وجود دارد (۱۰:۱۴). سپس عیسی آنها را به سمت خدا سوق می دهد (۶:۱۴). هنوز سخنان و رفتارهای مسیح، به صورت معمایی او را خواهد شناساند (۲۵:۱۶) تا زمانی که او بر روی صلیب بالا برده شود. تنها این بالا برده شدن که به جلال می انجامد او را می شناساند (۲۸:۸، ۱۲:۲۳ و ۳۲) و شاگردانش را در مورد موهبت روح القدس مطمئن می سازد (۷:۱۶، ۷:۳۹). روح، تمام رفتارها و اعمال عیسی را برای آنها آشکار خواهد کرد (۱۴:۲۶، ر. ک ۲:۲۲، ۱۲:۱۶) و آنها را در تمامیتش، به راستی راهنمایی خواهد کرد (۱۶:۱۳). بنابراین، شاگردان عیسی را شناختند و از طریق عیسی پدر را شناختند (۱۴:۷-۲۰).

در موافقت با نبوت ارمیا، رابطه جدیدی با خداوند به وجود آمد: «پسر خدا آمده است و به ما بصیرت داده است تا راستی را بشناسیم» (۱- یو ۵:۲۰، ۲:۱۴). تعریف دیگری از زندگی ابدی بجز «تورا خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی بشناسند» (یو ۳:۱۷) وجود ندارد، در یک شناخت واضح که مسیحیان «دیگر احتیاجی به تعلیم ندارند» را تصدیق می کند (۱- یو ۲:۲۷؛ ر. ک ار ۳۴:۳۱؛ مت ۲۳:۸). این شناخت، توانایی تشخیص را در بردارد و یوحنا ویژگیهای اصلیش را می دهد (۱- یو ۳:۵، ۳:۱۹ و ۲۴، ۴:۲ و ۶:۱۳)، و درباره اصول گمراه کننده، اخطار می دهد (۲:۲۶، ۴:۱؛ ۲- یو ۷). اما هنگامی که کاملاً شناخته شد، این شناخت از خدا را می توان به حق، «مشارکت» نامید (۱- یو ۳)، تا زمانی که این سهمی از زندگی مشترک باشد (یو ۱۴:۱۹-۲۰)، یک دلی که در محبت واقعی کامل شود (یو ۱۷:۲۶؛ ر. ک ۱- یو ۳:۴، ۳:۱۶...).

۳- پولس قدیس. در دنیای یونان، در پیگیری تئوریهای فلسفی و مذهبی، پولس دلیرانه به صلیب کشیدن مسیح را موعظه می کرد (۱- قرن ۱: ۲۳). نجات، در هیچ نوعی از حکمت انسان پیدا نشده است، بلکه در ایمان به مسیح مصلوب شده «قوت و حکمت خدا» (۱- قرن ۱: ۲۴). انسانها از طریق آفرینش، می توانند به شناخت خدا دست یابند، اما «دل بی فهم ایشان تاریک گشت» و بت پرستی بر آنها فائق آمد، آنگاه مستحق خشم خدا شدند (روم ۱: ۱۸-۲۲). از آن به بعد، آنها باید فخرشان را متوقف کنند (۱- قرن ۱: ۲۹) و بفهمند که خودشان قادر به شناختن راز خدا، نیستند (۱- قرن ۱: ۱۴)، و به بشارت گوش

دهند (روم ۱۰:۱۶) که «به وسیله جهالت موعظه» منتقل شد (۱-قرن ۱:۲۱؛ روم ۱۰:۱۴).

تعمید و ایمان در مسیح، دری را بر روی نوع کاملاً متفاوتی از بصیرت «به بزرگترین سود ممکن، معرفت عیسی مسیح» باز کرد. این شناخت، خیالی نیست بلکه واقعی است. «شناختن او در قوت قیامت وی و شراکت در رنجهای وی» است (فی ۳:۸-۱۰). بدان وسیله شناخت انسان «تکرار شدنی» است و قادر به «دریافت اراده نیکوی پسندیده کامل خدا» است (روم ۲:۱۲). مخالفت کردن با گرایشهای راز روحانی که اینجا و آنجا در میان مسیحیان وجود داشت (۱-قرن ۱:۱۷، ۸:۱-۲؛ کول ۲:۴ و ۱۸) پولس، آنها را به سمت شناخت مذهبی صحیح تری سوق می داد، شناختی که از روح خدا آمده است و به طور واقعی ما را قادر به «شناختی که خداوند به ما عطا کرده است» می کند و آنها را توسط زبانی که «به وسیله روح تعلیم داده شد» بیان می نماید (۱-قرن ۲:۶-۱۶).

قبل از «دولت بی قیاس مسیح» (افس ۳:۸)، شگفتی پولس تنها برای چند سال می تواند زیاد شود؛ و اشتیاقش این است که مسیحیان «به دولت یقین فهم تمام و به معرفت پسر خدا برسند که در وی تمامی خزاین حکمت و علم مخفی است» (کول ۲:۲-۳). هنوز او به این واقعیت که «علم باعث تکبر است» در حالی که «محبت بنا می کند» بی توجه نیست (۱-قرن ۸:۱، ۲:۱۳). در نتیجه چیزی که پولس در نظر دارد مخالفت کردن متکبرانه نیست بلکه دریافت این است که «محبت مسیح فوق از معرفت است» (افس ۳:۱۹). او منتظر روزی است که ناقصان، کامل خواهند شد و او خواهد شناخت چنانکه شناخته شده است (۱-قرن ۱۳:۱۲).

بنابراین برای پولس، در رابطه با تمام تفکرات کتاب مقدس، شناخت دری است در جریانهای زندگی و نوری است که از دل خدا نشأت گرفته و به او نیز باز می گردد.

ر.ک: اراده خدا: عهدجدید ب ۱-ایمان-تعلیم-تقدیر/مقدرداشتن-حقیقت/راستی: عهدعتیق ۳؛ عهدجدید ۲ و ۳-حکمت-حماقت-خوابها/رویاها: عهدجدید-داماد/همسر: عهدعتیق ۱-دل-دیدن-راز/سر-روح خدا: عهدعتیق الف ۳؛ عهدجدید ه ۵-طعم-ظهورهای مسیح: ۴ و ۷ و ۶-محبت: عهدجدید ۳؛ عهدعتیق ب-مریم: ب ۴-مکاشفه-نبی: عهدعتیق د ۴. JCo

دستگذاری

استفاده از حرکات دست به هنگام ادای کلمات یکی از گویاترین طرق بیان مفاهیم است و دست به خودی خود نشانه قدرت خدا (خروج ۱۴:۳۱؛ مز ۱۹:۲) و حتی روح خدا

فقط بلند کردن دستها در هواست، حتی اگر به منظور برکت دادن شخص باشد (لاو ۹:۲۲؛ لو ۲۴:۵۰). در حقیقت این لمس کردن شخص و دادن چیزی از وجود خود به اوست.

عهد عتیق

دستگذاری به عنوان نشانه ای از برکت دادن می باشد که در واقع بیانگر ماهیت تبرک بوده و تنها حرف نیست بلکه یک عمل است. بنابراین یعقوب برکت پرمایه ای را که از اجداد خود ابراهیم و اسحاق دریافت کرده بود به اولادش منتقل ساخت «در وسط زمین بسیار کشید شوند!» (پید ۴۸:۱۳-۱۶).

به عنوان نشانه ای از تقدیس، دستگذاری نشانگر این است که روح خداوند شخص بخصوصی را انتخاب کرده و مشخص می کند و مالک او شده و اختیار و لیاقت به او می بخشد تا مأموریت و وظیفه بخصوصی را به انجام برساند. همان طوری که لاویان برای گرفتن این فیض انتخاب شده بودند (اعد ۸:۱۰). و بدین ترتیب روح حکمت یوشع را سرشار گردانید (تث ۳۴:۹)، و او را آماده ساخت تا با قدرت تام رهبری قوم را به عهده گیرد (اعد ۲۷:۱۵-۲۳).

به عنوان نمادی از «هویت»، دستگذاری اتحادی بین آن کسی که قربانی وقف شده را تقدیم می کند و خود قربانی ایجاد می نماید. قربانی برای خداوند وقف شده است و مکلف است که احساسات تقدیم کننده از قبیل شکرگزاری، ندامت از گناه و پرستش و عبادت را به عهده گیرد. این امر در مواردی چون قربانی كفاره ای (لاو ۴:۱)، قربانی مشارکت (۲:۳)، قربانی بخشش گناهان (۴:۴)، و یا، بار دیگر، به عنوان تقدیس لاویان (اعد ۸:۱۶). در مراسم نهادن گناهان بر بزر در روز كفاره گناهان هیچ تقدیسی وجود ندارد. اسرائیل با دستگذاری روی حیوان زنده گناهان خود را به آن منتقل می نماید و چون به علت ناپاک بودن نمی تواند به عنوان قربانی به حضور خداوند تقدیم شود، پس به بیابان فرستاده می شود (لاو ۱۶:۲۱-۲۲).

عهد جدید

۱- در زندگی عیسی. عیسی به عنوان نشانه ای از برکت، کودکان را دستگذاری می کرد (مر ۱۰:۱۶)، و سعادت جاودانی ملکوت را که به فقرا وعده داده بود به ایشان اعطاء می کرد (مت ۵:۳)، و بدین وسیله پاداش «دعای» خود را از پدر دریافت می نمود (مت ۱۹:۱۳). دستگذاری همچنین نشانه ای از نجات نیز محسوب می شود که به وسیله آن عیسی بیماران

وی گذارد. او در ساعت راست شده بایستاد (لو ۱۳:۱۳). در مورد شفای کورمادرزاد در بیت صیدا (مر ۸:۲۳-۲۵)، و نیز برای هریک از بسیار بیمارانی که در هنگام غروب آفتاب نزد وی آمدند (لو ۴:۴۰) چنین بود.

۲- در زندگی کلیسا. طبق قول مسیح برخاسته از مرگ هرگاه شاگردان «دستها بر مریضان گذارند شفا خواهند یافت» (مر ۱۶:۱۸). و با این عمل حنانیا بینایی را به شاول که به مسیح ایمان آورده بود بازگرداند (اع ۹:۱۲)، و پولس نیز به نوبه خود پدر حاکم جزیره مالت را شفا بخشید (اع ۲۸:۸). دستگذاری علاوه بر نشانه‌ای از آزادی، همچنین در کلیسای اولیه به عنوان نشانه تقدیس انجام می‌شد و بوسیله آن عطایای الهی بخصوص روح القدس منتقل می‌گشت. پطرس و یوحنا روح القدس را به سامری‌ها که هنوز آن را دریافت نکرده بودند منتقل ساختند (اع ۸:۱۷). پولس نیز همین کار را با مردم افسس انجام داد (اع ۱۹:۶). شمعون جادوگر نیز که مفتون قدرت دستگذاری گردیده بود، خواست آن را با پول خریداری نماید (اع ۸:۱۸-۱۹). از آن زمان به بعد این عمل به عنوان نشانه قابل رؤیتی که واقعیت قدرتمند الهی را در برداشت ظاهر شد.

به وسیله همین عمل، کلیسا قدرت روحانی منطبق با مأموریت خاص را به عوامل معین منتقل می‌سازد. همین مورد را در انتخاب هفت نفره جهت خدمتی خاص می‌توان یافت که توسط رسولان تقدیس گشتند (اع ۶:۶)، و نیز در مأموریت پولس و برنابا (۳:۱۳). پولس نیز به نوبه خود تیموتاوس را دستگذاری نمود (۲- تیمو ۱:۶ و ۷ ر. ک ۱- تیمو ۴:۱۳). و تیموتاوس نیز کسانی را که برای خدمت انتخاب کرده بود دستگذاری نمود (۱- تیمو ۵:۲۲). بنابراین کلیسا به دستگذاری ادامه داده و با توجه به معنای خاص آن دعای ویژه‌ای می‌خواند و عمل دستگذاری همچنان انتقال عطایای روح القدس را به همراه دارد.

ر. ک: ایمان: عهدجدید ب ۳- دست و بازو: ۲- عطایای الهی: ب ۴- مأموریت: ب-
یوشع: ۱. JBB

دویدن

جدای از مفهوم ادبی-همچون وقتی که دوندگان گارد سلطنتی (۱- سمو ۲۲:۱۷) می‌شتابند تا خبر جنگ و درگیری را اعلام نمایند (۲- سمو ۱۸:۱۹-۲۷). کتاب مقدس به صورت استعاری از واژه «دویدن» (در یونانی: trecho، بعضی وقتها نیز dioko: «شتاب

به سوی»، «تعقیب کردن» و در نتیجه «جفا کردن» استفاده می کند تا پویایی کلمه خدا یا کلام آنان که آن را اعلام می دارند را توصیف نماید. سپس تحت تأثیر رقابتهای ورزشی یونان، این اصطلاح همچنین در مورد «جریان» زندگی مورد استفاده قرار خواهد گرفت، زندگی که به سوی هدفی در حرکت است.

۱- **کلام خدا می دود.** کلام خدا سریع، مؤثر و پویاست: «از آسمانها، از تخت سلطنتی، کلام قدرتمندت را دوانیدی» (حک ۱۸: ۱۵؛ ر. ک ۱- سمو ۱۷: ۲۲). این کلام همچون مبارزی برایوب حمله می آورد (ایوب ۱۶: ۱۴). با این دیدگاه با جست و خیز کردن که جانشین چابکی دونده می شود: «خدا کلامش را به سوی ما می فرستد و کلام او به چابکی می دود» (مز ۱۷: ۱۵؛ ر. ک اش ۵۵: ۱۱). شاید هنگامی که پولس طلب نیایش می کند این عبارت را در ذهن داشته تا اینکه «کلام خداوند جاری شود و جلال یابد» (۲- تس ۳: ۱). انبیا نیز همچون دوندگان پادشاه (۱- سمو ۸: ۱۱)، می دوند تا کلام خدا را اعلام نمایند. «دست یهوه بر ایلیا نهاده شده، کمر خود را بست و پیش روی آخاب دوید تا به یزرعیل رسید» (۱- پاد ۱۸: ۴۶). حتی انبیایی که از جانب خدا نیز فرستاده نشده بودند، چنین می کردند: «من این انبیا را نفرستادم لیکن دویدند، به ایشان سخن نگفتم، اما ایشان نبوت نمودند» (ار ۲۳: ۲۱).

۲- **زندگی یک مسابقه است.** هستی انسان که اغلب به یک مسافرت تشبیه می شود (یو ۸: ۱۲؛ ۱- یو ۶: ۷)، زمانی که اطاعت مشتاق یا مأموریتی اضطراری مطرح می شود به مسابقه ای مبدل می گردد. بعضی وقتها نیز موضوع اعلان کلام مطرح است، همچون یحیی تعمید دهنده، که دوره خود را به پایان برده است (اع ۱۳: ۲۴ و ۲۵)، یا پولس که هدف مسابقه او اعلام مژده یا انجیل است (۲۴: ۲۰). اما ممکن است کلام تنها اشاره به ظاهر چابکی باشد که با یک زندگی صحیح داده می شود و به استعاره سلوک در راههای خدا، نکته ای شادی بخش، مشتاق و زنده را بیافزاید: «در طریق اوامر تو دوان خواهم رفت، چون تو مرا آزاد ساختی» (مز ۱۱۹: ۳۲)؛ «آنانی که منتظر یهوه می باشند ... مثل عقاب پرواز خواهند کرد. خواهند دوید و خسته نخواهند شد» (اش ۴۰: ۳۱). در زبان غزل غزلها، این غیرت گذراندن کل زندگی در خدمت یهوه به اشتیاق عروس مبدل می شود که با شنیدن صدای داماد سرشار از شادی می شود: «مرا بکش تا در عقب تو بدویم» (غزل ۱: ۴). آیا این از آن نوع دیدگاههایی نیست که با دویدن پطرس و یوحنا به سوی قبر استاد مطرح می شود (یو ۲۰: ۴)؟

این دویدن در رسالات پولس به رقابتی ورزشی مبدل می شود که در صورت پیروزی، قربانی هایی را می طلبد (۱- قرن ۹: ۲۴-۲۷). همین تصویر، اما با استفاده از فعلی متفاوت، به کار می رود تا سرتاسر ماجرای زندگی پولس را شرح دهد. در راه دمشق، گرچه در حال

تعقیب مسیحیان بود (*dioko*: به مفهوم جفا رساندن)، با مسیح پیوند بست؛ او تصور نمی‌کند که بدین وسیله به هدفش رسیده باشد: «در پی آن (*dioko*) می‌کوشم، بلکه شاید آن را به دست آورم که برای آن مسیح نیز مرا به دست آورد... آنچه در عقب است فراموش کرده و به سوی آنچه در پیش است خویشتن را کشیده، در پی مقصد می‌کوشم به جهت انعام دعوت بلند خدا که در مسیح عیسی است» (فی ۳: ۱۲-۱۴).

در حالی که به خود اجازه نمی‌دهیم تا به واسطه موانع بی‌جهت دوانده شویم (غلا ۵: ۷)، «چون که ما نیز چنین ابر شاهدان را گرداگرد خود داریم (یعنی، تماشاچیان در ورزشگاه، قهرمانان سابق)، هر بار گران و گناهی را که ما را سخت می‌پیچید دور بکنیم و با صبر در آن میدان که پیش روی ما مقرر شده است، بدویم (*trechomen*) و به سوی پیشوا و کامل‌کننده ایمان یعنی عیسی نگران باشیم» (عبر ۱۲: ۱-۲). پس دویدن بی‌جهت نخواهد بود (۱-قرن ۹: ۲۶؛ غلا ۲: ۲؛ فی ۲: ۱۶)، و باید بتوانیم همراه با پولس بگوییم: «به جهت نیکو جنگ کرده‌ام و دوره خود را به کمال رسانیده، ایمان را محفوظ داشته‌ام» (۲-تیمو ۴: ۷). با تمام این مسائل نباید فراموش کرد که همه چیز تنها از خدا ناشی می‌شود: «لاجرم نه از خواهش کننده و نه از شتابنده است بلکه از خدای رحم کننده» (روم ۹: ۱۶).

ر.ک: راه - غیرت: ب ۲ - کلام (کلمه) خدا: عهدعتیق ب ۲. XLD

دیدن

بت‌ها اگرچه «چشمان دارند و نمی‌بینند» (مز ۱۳۵: ۱۶) خداوند «آنچه را که زیر تمامی آسمان است می‌بیند» (ایوب ۲۸: ۲۴). به ویژه او «تمامی بنی آدم» (مز ۳۳: ۱۳-۱۴) را می‌بیند و «اعماق دل‌هایشان را بررسی می‌کند» (۰۱: ۷). اما او برای انسان همچنان «خدای پنهان» (اش ۴۵: ۱۵) باقی مانده است، «کسی که هیچکس او را ندیده و قادر به دیدنش نیست» (۱-تیمو ۶: ۱۶، ۱۷: ۱؛ ۱-یو ۴: ۱۲). با این وجود خدا قومی را انتخاب می‌کند، قومی «که می‌توانند او را ببینند» (اعد ۱۴: ۱۴)، تا آنجا که در شخص پسر یگانه اش بر این قوم ظاهر گردید (یو ۱۸: ۱، ۴۵: ۱۲) قبل از آنکه ایشان را به آسمان هدایت کند تا «روی او را ببینند» (مکا ۲: ۴).

عهد عتیق

الف) اشتیاق برای دیدن خدا

دیدن خدا به صورت «رو به رو» (اش ۵۲:۸) عمیق ترین اشتیاق عهد عتیق می باشد، احساس دلتنگی برای بهشت که در سراسر کتاب مقدس نفوذ کرده قبل از هر چیز نوعی آگاهی از گم کردن مسیر و از دست دادن رابطه صمیمانه با خداست. گرچه این آرزومندی، ترسی مداوم از خشم اوست، اما آمیزه ای از یأس و امیدواری برای مشاهده صورت او و دیدن لبخندش نیز هست. دو تجربه بزرگ دینی بنی اسرائیل - تجربه کلام خدا از طریق پیامبران و تجربه حضور در پرستش آنها - به تجربه ویژه نهایی یعنی دیدن خدا گرایش دارد.

۱- ظهور خدا به انبیای خود، بزرگترین امتیاز در زندگی آنان به شمار می رود. زندگی و رسالتهای پیامبرانی مانند موسی و ایلیا، حاوی این تجربه در والاترین شکلش بود. هنگامی که موسی دعا می کند: «جلال خود را به من بنما» (خروج ۳۳:۱۸) خداوند دعای او را مستجاب می کند اما به وی می گوید: «تو را به دست خود خواهم پوشانید تا عبور کنم... توقفای مرا خواهی دید؛ اما روی من دیده نمی شود» (۳۳:۲۲-۳۲). ایلیا «روی خود را پوشاند» هنگامی که بیهوش به او نزدیک می شد و فقط صدایی شنید (۱-پاد ۱۹:۱۳؛ ر.ک تث ۴:۱۲). هیچکس نمی تواند خدا را ببیند مگر اینکه خدا، خودش را نشان دهد. امتیاز ویژه موسی، چیزی بی همتاست: «او شبیه خداوند را رو به رو می بیند» (اعد ۱۲:۸). در سطوح پایین تر، پیامبران «در رؤیاهای وحی» (۶:۲۱) چیزی فراتر از این دنیا را می بینند (اعد ۲۴:۴ و ۱۶:۲-توا ۱۸:۱۸؛ عا ۹:۱؛ حزق ۱-۳؛ دان ۷:۱؛ و غیره). ابراهیم و ایوب، تجربه های مشابهی داشتند (پید ۱۵:۱۷، ۱۷:۱۷، ۱۳:۲۸)، همان طور که جدعون (داور ۶:۱۱-۲۴) و مانوح و همسرش (۲۳-۲:۱۳) داشتند. حتی هفتاد نفر از مشایخ قوم بنی اسرائیل تا حدی در امتیاز ویژه موسی شریک شدند، هنگامی که آنها در کوه «خدای اسرائیل را دیدند» (خروج ۲۴:۱۰؛ ترجمه هفتاد تنان این گونه آورده است: «آنها جایی را که خدا بود، دیدند»).

۲- پرستش در مکانهایی که خدا حضور خود را نمایان می سازد (خروج ۲۴:۲۰) علاوه بر فضیلت های دیگر، اشتیاق به دیدن خدا، «طلبیدن روی او» (مز ۲۴:۶)، «دیدن جمال زیبای او» (۴:۷۲)، «قوت و جلالش» (۳:۳۶) و حتی از دور دیدن معبد قدس او را نیز برمی انگیزد (یون ۵:۲). رؤیای اشعیا، همانند ظهور خدا به موسی، باعث ایجاد تشابهی میان رؤیای نبوتی که بر کلام و رسالت متمرکز شده و رؤیای ناشی از پرستش که بر حضور متمرکز شده می گردد (اش ۶؛ ر.ک ۲-توا ۱۸:۱۸؛ حزق ۱۰-۱۱).

ب) دیدن و ایمان آوردن

میل و اشتیاق برای دیدن خدا، تنها به ندرت و آن هم به صورت جزئی به تحقق می‌رسد زیرا خدا «خدای پنهان» (اش ۴۵: ۱۵) است که به ایمان آشکار می‌شود. برای شناخت او، ضروری است که به کلامش گوش فراداد و اعمالش را مشاهده نمود. زیرا در شگفتیهای آفرینش خدا «چیزهای نادیده او دیده می‌شود» (روم ۱: ۲۰). دیدن ستارگان دلیلی بر قدرت است (اش ۴۵: ۲۵-۲۶) و تفکر کردن در جهان (ایوب ۳۸-۴۱) قبل از هر چیز دیدن خداست. اما خدای پنهان بهتر از هر جا در تاریخ دیده می‌شود. در کارهای عجیبی که او برای قومش انجام داد (خروج ۱۴: ۱۳؛ تث ۱۰: ۲۱؛ یوشع ۱۷: ۲۴) - نشانه‌هایی که قبلاً هرگز دیده نشده بود (خروج ۳۴: ۱۰) - بنی اسرائیل جلال او را دید (خروج ۷: ۱۶). بنابراین برای شناخت خدا، بایستی «اعمال بزرگش را ببینیم» و «بدانیم که او کیست» (مز ۹۶: ۹-۱۱؛ ر. ک اش ۴۱: ۲۰، ۴۲: ۱۸، ۴۳: ۱۰)، شاهکارهایش را ببینیم و آنها را باور کنیم (خروج ۱۴: ۳۱؛ مز ۴۰: ۴؛ یهودیه ۱۴: ۱۰)، زیرا جز او «خدای دیگری نیست» (تث ۳۹: ۳۲).

اما انسانها همچون بتهای نادان، کر و کور هستند (اش ۴۲: ۱۸). «چشم دارند و هیچ چیز نمی‌بینند، گوش دارند اما چیزی نمی‌شنوند» (ار ۵: ۲۱؛ حزق ۱۲: ۲). حتی نشانه‌ها و موهبت‌های خدا برای روشن کردن مردم مقدر شده است، تا بتوانند در کوری شان نفوذ کنند. موعظه انبیا با این کلمات خاتمه می‌پذیرد: «دل این قوم را فربه ساز و گوشهای ایشان را سنگین نما، مبدا چشمانشان ببند و با دل خود بفهمند» (اش ۶: ۱۰).

عهد جدید

الف) خدا در عیسی مسیح دیده می‌شود

۱- شگفتیهای شنیده نشده‌ای که انبیا وعده داده بودند (اش ۵۲: ۱۵، ۶۴: ۳، ۶۶: ۸) و چیزهایی که «قبلاً دیده نشده بود» (مت ۳۳: ۹) در عیسی مسیح قابل دیدن می‌شوند. شمعون می‌تواند در آرامش رهسپار شود زیرا «چشمان او نجات را دیده است» (لو ۲: ۳۰). «خوشا به حال چشمانی» که اعمال عیسی را دیدند. آنها چیزهایی دیدند که «چه بسیار انبیا و عادلان خواستند که ببینند و ندیدند» (مت ۱۳: ۱۶-۱۷). آنها چیزی را که ابراهیم «از دور» دید، از نزدیک دیدند (عبر ۱۱: ۱۳) و چیزی که ابراهیم از قبل برایش شادی می‌کرد یعنی «روز» عیسی را دیدند (یو ۸: ۵۶). خوشا به حال چشمانی که عیسی را می‌بینند اگر در او نلغزند

بلکه واقعاً آنچه را که آشکار می شود ببینند: «کوران بینا می گردند ... فقیران بشارت می شنوند» (مت ۵: ۱-۶).

۲- دیدن و ایمان آوردن. در اناجیل نظیر و به صورت واضح تر در انجیل یوحنا، دیدن اعمال مسیح و نیز اعمالی که خدا در او به ظهور می آورد، دعوتی برای ایمان آوردن و نزدیک شدن به جنبه نامرئی تاریخ نجات از طریق ایمان است.

نشانه هایی که عیسی انجام می داد بایستی انسان را به سوی ایمان سوق دهند (یو ۲: ۲۳، ۴۱: ۱۰، ۴۵: ۱۱؛ ر. ک لو ۱۷: ۱۵ و ۱۹). اگر نشانه های بیشتری به کسانی که درخواست می کردند اعطا نشد، بدون شک و تا حدود زیادی به این دلیل است که بر ایمان آنها اضافه نمی کرد (مت ۱۲: ۳۸-۳۹؛ ر. ک مر ۱۵: ۳۲). جدای از آن، ایمان کامل باید بدون دیدن نشانه ایجاد شود (یو ۴: ۳۸)، اما واقعیت از این کمال مطلوب به دور است. درواقع بسیاری نه می توانند ایمان آورند (یو ۱۲: ۳۷) و نه حتی علی رغم نشانه های بی شماری که در مقابل چشمانشان انجام می شود قدرت دیدن دارند (مت ۱۳: ۱۴-۱۵؛ یو ۱۲: ۴۰؛ ر. ک اش ۶: ۹-۱۰). برای آنها، نور جهان (یو ۸: ۱۲، ۵: ۹) تاریکی می شود و وضوح بینائی به کوری می گراید: «اگر کور بودید گناهی نمی داشتید و لکن الان می گوئید بینا هستیم پس گناه شما می ماند» (یو ۹: ۳۹-۴۱).

در روایات مربوط به قیام مسیح، همین موضوعات تکرار می شوند. دیدن قبر خالی (یو ۲۰: ۲۸)، ظهوری که در آن عیسی «اجازه می دهد که دیده شود» (اع ۱۳: ۳۱؛ ۱- قرن ۱۵: ۵-۸؛ مت ۲۸: ۷-۱۰) توسط شاهدان انتخاب شده (اع ۱۰: ۴۰-۴۱)، باید به ایمان منتهی شود (یو ۲۰: ۲۹؛ ر. ک مت ۲۸: ۱۷). اما هنوز، امکان دیدن یا شنیدن کسانی که دیدند و ایمان نیاوردند، وجود دارد (لو ۲۴: ۱۲، ۲۷: ۳۹-۴۱؛ مر ۱۶: ۱۱-۱۴)، هنگامی که اینجا دوباره، ایمان ایده آل و مطلوب به ایمان آوردن بدون دیدن، به دست خواهد آمد (یو ۲۰: ۲۹).

۳- خداوند در عیسی مسیح، نمایان است. اگر دیدنی وجود دارد که از ایمان مقدم تر است، ایمان خودش به شناخت و بینش، راهنمایی می کند. درواقع، نه فقط آسمانها بر پسر انسان گشوده شدند (یو ۵۱: ۵؛ ر. ک مت ۱۶: ۳)، راز خداوند آشکار شد، و زندگی به کسانی که به او ایمان آوردند داده شد (یو ۳: ۲۱-۳۶)، بلکه خود جلال خدا - جلالی که موسی به روشی سریع و زودگذر، آن را دید (خروج ۳۳: ۲۲-۲۳؛ ۲- قرن ۳: ۱۱) - پیوسته و مستقیماً از شخص خداوند می تابد (۲- قرن ۳: ۱۸). «جلال او را دیدیم، جلالی شایسته پسر یگانه پدر» (یو ۱: ۱۴). دیدن عیسی، قبلاً دیدن کلمه حیات است و «حیات جاودانی که نزد پدر بود و بر ما ظاهر شد» (۱- یو ۱: ۳-۱). و آنگاه «من در پدر هستم و پدر در من است»؟

«کسی که مرا دید، پدر را دیده است» (یو ۹:۱۴-۱۰، ر. ک ۱۸:۱، ۴۵:۱۲).

ب) دیدن خدا آن گونه که هست

حتی دیدن پسر، نمی تواند اشتیاق ما را برای دیدن خدا به تمامیت برساند، زیرا مسیح، قبل از بازگشتش به نزد پدر (یو ۱۴:۱۲ و ۲۸)، هنوز تمام جلالی را که قبل از آفرینش جهان داشت، آشکار نکرده است (۱۷:۱-۵). عیسی، باید دوباره به جهان نامریی که از آنجا آمده بود باز گردد، عالمی از «واقعیت ها که کسی نمی بیند» و چیزهایی که سرمنشأ چیزهای دیدنی است (عبر ۱۱:۱-۲)، عالم خدا. و این است دلیل آنکه او نباید بیش از این دیده شود (یو ۱۶:۱۰-۱۹) و انسانها باید، بدون یافتن او، او را طلب کنند (۷:۳۴، ۸:۲۱). در حالی که شاگردانش او را برای آخرین بار در صعودش «دیدند» (اع ۹:۱-۱۱)، زمانی خواهد آمد که کسانی که «او را ندیده اند» به او محبت می نمایند و «اگرچه او را دیگر، نمی بینند لکن بر او ایمان آورده» وجد می نمایند (۱-پط ۸:۱-۹).

روزی خواهد آمد که پسر انسان «نشسته بر دست راست قوت» دیده خواهد شد (مت ۲۶:۶۴). «بر ابرهای آسمان می آید» (۴۲:۰۳). استیفان، قبلاً آن روز خداوند را دید، همانند چیزی در زمان حال (اع ۷:۵۵-۵۶). کتاب مکاشفه مطرح می کند که این آمدن، می تواند هم اکنون نیز از طریق تاریخ، دیده شود: «اوست که بر ابرها می آید؛ همه او را خواهند دید، حتی کسانی که او را زدند» (اع ۷:۱؛ ر. ک یو ۳۷:۱۹). اما در واقعیت «ما او را دیگر نمی بینیم» بجز در ایمان «تا زمانی که همه چیز مطیع او باشد» (عبر ۲:۸). الآن، زمانی نیست که «به آسمان نگاه کنیم» بلکه برای تحمل کردن شاهدانی است که آمدن او را خواهند دید، همان طور که او رفت (اع ۱:۱۱)، و زندگی کردن در این مرحله انتظار مضاعف همیشه با خدا بودن (۱-تیمو ۴:۱۷؛ فی ۱:۲۳)، «دیدن خدا» (مت ۵:۸)، «دیدن صورتش» (مکا ۲:۲۲)، «دیدن خدا آن چنانکه هست» (۱-یو ۳:۲)، در راز دست نیافتنی او، که به طور کامل به فرزندانش سپرده شده است.

ر. ک: آیات/نشانه ها: عهدجدید الف ۲-ایمان- پاک: عهدجدید الف ۳- حضور خدا: عهدجدید ج- تصویر- تقدیر/مقدرداشتن: ۳و ۵- صورت- ظهورهای مسیح- مکاشفه.

رسولان

شخصیت‌های بسیاری در عهدجدید، عنوان رسول را دریافت می‌دارند؛ دوازده شاگردی که عیسی برگزید تا کلیسای خود را بنا سازد (مت ۲:۱۰؛ مکا ۲:۱۴) و نیز پولس، آن رسول برجسته‌امتها (روم ۱:۱۳)، کاملاً شناخته شده‌اند. اما پولس عادت داشت از همان ابتدا عنوان رسولی خود را به سیلوانوس، تیموتائوس (۱-تسا ۷:۲) و برنابا (۱-قرن ۹:۶) بدهد؛ علاوه بر پطرس و آن دوازده تن، «یعقوب و رسولان» نیز وجود دارند (۱-قرن ۱۵:۵-۷؛ ر.ک غلا ۱:۱۹)، ابداً در مورد عطایای الهی رسالت سخنی به میان نمی‌آید (۱-قرن ۱۲:۲۸؛ افس ۴:۱۱)، و نه در مورد «رسولان کاذب» و یا در مورد «بزرگترین رسولان» که پولس اعلام می‌کند (۲-قرن ۱۱:۵ و ۱۳:۱۱). دامنه استفاده گسترده این عنوان، مسائلی را ایجاد می‌کند: چه رابطه‌ای میان این «رسولان» گوناگون وجود دارد؟ برای حل این مسئله، لازم است تا اشخاص مختلفی را که حامل این عنوان هستند مشخص نمود، یعنی بعد از جمع‌آوری اطلاعاتی در خصوص این اصطلاح و در مورد وظیفه و مقام آن بخصوص از جنبه‌های غیرمسیحی.

واژه مستقل *apostolos* همان مفهوم تحت اللفظی یونانی که ما به آن می‌دهیم را ادا نمی‌کند (در مورد هیروودوتوس و فلاویوس ژوزف که به نظر می‌رسد زبان عامه‌ای را منعکس می‌سازند، تفاوت می‌کند) اما فعلی که از آن منتج می‌گردد (*apostello*) به معنی «فرستادن» به خوبی بیانگر محتوای این واژه است؛ این ایده با شباهت‌های عهدعتیق و رسوم یهودی مشخص می‌گردد. در عهدعتیق به سفیران همچون خود پادشاهانی که آنها را گسیل می‌دارند، احترام لازم گذاشته می‌شود (۲-سمو ۱۰)؛ انبیا نیز رسالت‌هایی مشابه را برعهده می‌گیرند (ر.ک اش ۶:۸؛ ار ۱:۷؛ اش ۶۱:۱-۳)، گرچه عنوان رسول را هیچگاه در مورد آنها به کار نمی‌برند. اما یهودیت ربی هاپس از سال ۷۰ میلادی با انتصاب فرستادگان رسمی آشنا می‌گردد (*selihin*) که بر طبق خود متون عهدجدید، به نظر می‌رسد کاربرد آن خیلی پیشتر صورت می‌گرفت. پولس «نامه‌ها برای کنیسه‌هایی که در دمشق بود درخواست می‌کند» تا ایمانداران عیسی را مورد جفا قرار دهد (اع ۹:۲)؛ که در واقع مقامی است و با نامه‌های رسمی نیز تأیید می‌شود (ر.ک اع ۲۸:۲۱-۲۲). کلیسا نیز همین رسم را دنبال می‌کند و برنابا و سیلاس را با این نامه‌ها از انطاکیه و اورشلیم روانه می‌سازد (اع ۱۵:۲۲)، یا برنابا و پولس را سفیران خود می‌گرداند (اع ۱۱:۳۰، ۱۳:۳، ۱۴:۲۶، ۱۵:۲)؛ خود پولس دو برادر را که *apostoloi* (رسولان) کلیساها هستند به مأموریت می‌فرستد (۲-قرن ۸:۲۳). بر طبق کلام عیسی که ریشه در ادبیات یهودی دارد، رسول معرف کسی است که وی را می‌فرستد: «غلام بزرگتر از آقای خود نیست و نه رسول از فرستنده خویش» (یو ۱۳:۱۶).

پس با در نظر گرفتن کاربرد این اصطلاح در آن زمان باید گفت که رسول در وهله اول یک مبشر یا انسان پراز روح القدس و یا شهادت دهنده نیست؛ بلکه او یک مأمور، نماینده، وکیل مختار و یک سفیر است.

الف) دوازده تن و عمل رسالتی

مقام رسولی پیش از آنکه مفهوم امروزی داشته باشد، یک نوع عملکرد بود. در واقع در پایان یک تکامل آرام است که عنوان رسول در مفهوم برجسته و بارز خود و در میان آن دوازده تن به کار گرفته شد (مت ۲:۱۰) و سپس به خداوندما نسبت داده شد (لو ۱۳:۶). اما این عنوان با وقار تنها به آن دوازده تن تعلق دارد، آشکار است که افراد دیگر همراه ایشان اعمالی را به انجام می‌رسانند که می‌توان آنها را به عنوان «اعمال رسولی» مشخص و عنوان نمود.

۱- **دوازده رسول.** عیسی از بدو زندگی آشکارش، می‌خواست تا حضورش را افزون گرداند و پیغامش را از طریق کسانی که مسیح‌های دیگری می‌شدند، منتشر سازد. او از چهار شاگرد اول خود می‌خواهد تا صیاد آدمیان باشند (مت ۴:۱۸-۲۲)؛ دوازده تن از آنان را انتخاب می‌کند تا «با او» باشند و همچون او انجیل را موعظه نموده و شیاطین را اخراج نمایند (مر ۳:۱۴)؛ او ایشان را به رسالت می‌فرستد تا به نام او سخن گویند (مر ۶:۶-۱۳) و به اقتدار او مسلح شوند: «آن که به شما گوش دهد مرا شنیده و هر که مرا بشنود، فرستنده مرا شنیده است» (مت ۱۰:۴۰)؛ آنان می‌آموزند که نان تکثیر شده در بیابان را پخش نمایند (مت ۱۴:۱۹)، آنان اقتدار مخصوصی بر جماعت می‌یابند که می‌بایست راهبر باشند (مت ۱۶:۱۸، ۱۸:۱۸). در یک کلام، آنان بنیاد اسرائیل نوین را پی‌نهند که در روز آخر، داوران آن خواهند بود (مت ۲۷:۱۹)؛ این است معنای عدد دوازده در هیئت رسولان. آن قیام کرده همیشه و تا انقضای عالم، وظیفه شاگرد ساختن برای خداوند و تعمید دادن امتها را به آنان می‌سپارد (مت ۲۸:۱۸). از آن زمان، انتخاب رسول دوازدهم به عنوان جانشینی برای یهودا اجتناب‌ناپذیر بود، تا تصویر بنی اسرائیل نوین در کلیسای نوظهور یافت شود (اع ۱:۱۵-۲۶). آنان باید شاهدان مسیح باشند یعنی باید شهادت دهند که مسیح قیام کرده همان عیسایی است که با او زندگی می‌کردند (۱:۸ و ۲۱)؛ این شهادت منحصر به فرد، خصلتی استثنایی بر مقام رسولی آنان اعطا می‌کند (به معنای خاص کلمه). آن دوازده تن برای همیشه به عنوان ارکان کلیسا قرار می‌گیرند: «دیوار شهر دوازده اساس دارد و بر آنها دوازده اسم دوازده رسول بره است» (مکا ۲:۱۴).

۲- **عمل رسالتی کلیسای نوپا.** گرچه آن دوازده تن، پیش از هر چیز رسولان هستند - و در

این مفهوم، کلیسا «رسولی» است - عمل رسالتی کلیسا که در مفهومی عمیق تر درک شد محدود به عمل آن دوازده رسول نمی شود. همچون خود عیسی، «رسول از خدا» (عبر ۳: ۱) که خواست گروهی برجسته را بنا نهد که حضور و کلامش را افزون سازند، پس آن دوازده تن چیزهای ممتازی که دیگران را تا ابد شاهدان خداوند رستاخیز کرده می ساخت به ایشان انتقال ندادند بلکه نحوه انجام مأموریت رسالتی خود را منتقل نمودند. موسی قبلاً در عهدعتیق، پری قدرتهای خود را به یوشع منتقل ساخته بود (اعد ۲۷: ۱۸)؛ عیسی نیز به این ترتیب خواست تا وظیفه شبانی اعطا شده به دوازده رسول، در طول اعصار ادامه یابد: حضور آن قیام کرده، با حفظ کامل یک اتحاد مخصوص با آن دوازده تن، به صورت نامحدودی از این دایره فراتر می رود.

خود عیسی از زمان زندگی آشکارش، راهی را برای امتداد این مأموریت رسالتی گشود. علاوه بر سنت برتری که مأموریت آن دوازده تن را روایت می کند، لوقا سنت دیگری را در نظر می گیرد که برطبق آن عیسی «بار دیگر هفتاد و دو [شاگرد] دیگر برگزید و ایشان را روانه ساخت» (لو ۱۰: ۱). اینجا نیز همان هدف فرستادن را همچون دوازده رسول مشاهده می کنیم با همان خصلت رسمی: «هر که شما را بشنود، مرا شنیده؛ و هر که شما رد کند، مرا رد کرده و هر که مرا رد می کند، فرستاده مرا نیز رد کرده است» (لو ۱۰: ۱۶؛ ر، ک مت ۱۰: ۴۰). بنابراین در فکر عیسی، مأموریت رسولی به آن دوازده رسول محدود نمی شود. خود دوازده تن در این روح عمل می کنند. از هنگام انتخاب متیاس آنان می دانستند که تعداد کافی از شاگردان می تواند نیازهای لازم را پرسازد (اع ۱: ۲۱)؛ او به راستی یک رسول نیست، اما شاهد دوازدهمی است که خدا برمی گزیند. در ضمن برنابا هم هست، رسولی به شهرت پولس (۱۴: ۴ و ۱۴: ۱۴)؛ و اگر هفت یار برگزیده از سوی رسولان، رسول خوانده نمی شوند (۶: ۱-۶)، آنها قادرند که کلیسای جدید را بنا نهند: بدین ترتیب فیلیپس در سامره را می بینیم، گرچه قدرتهای او از سوی آن دوازده رسول محدود می شوند (۸: ۱۴-۲۵). مقام رسولی، یا نماینده رسمی آن قیام کرده در کلیسا، تا ابد بر بنیاد هیئت «رسولی» آن دوازده تن قرار می گیرد؛ اما توسط همه کسانی که رسولان بر ایشان اقتدار اعطا می کنند، به کار گرفته می شود.

ب) پولس، رسول امتهای

وجود پولس تأییدی است بر آنچه عیسی بر روی زمین به آن اشاره دارد یعنی فرستادن هفتاد و دو تن اضافه بر آن دوازده رسول. از آسمان آن قیام کرده علاوه بر آن دوازده رسول، پولس را نیز می فرستد؛ از طریق این مأموریت رسالتی، طبیعت مرتبه رسولان هرچه بیشتر قابل فهم می گردد.

۱- **سفیر مسیح.** وقتی پولس با اصرار تکرار می کند که او «دعوت شده» تا رسول باشد (روم ۱:۱؛ غلا ۱:۱۵) در رؤیایی مکاشفه ای از آن قیام کرده (غلا ۱:۱۶؛ ۱-قرن ۹:۱، ۱۵:۸؛ اع ۵:۹ و ۲۷) او روشن می سازد که دعوتی ویژه در رسالت او وجود داشت. او رسولی است که از سوی آدمیان «فرستاده» نشده بلکه شخصاً از سوی خود عیسی. این حقیقت را مخصوصاً هنگامی یادآوری می کند که اقتدار رسولی اش را مدلل می سازد: «برای مسیح ایلیچی (سفیر) هستیم که گویا خدا به زبان ما وعظ می کند» (۲-قرن ۵:۲۰)، «کلام خدا را که از ما شنیده بودید یافتید، آن را کلام انسانی نپذیرفتید، بلکه چنانکه واقعاً است کلام خدا» (۱-تسا ۲:۱۳). خوشایه حال کسانی که «او را چون فرشته خدا و مثل مسیح عیسی پذیرفتند» (غلا ۴:۱۴). زیرا رسولان «همکاران خدا» هستند (۱-قرن ۳:۹؛ ۱-تسا ۳:۲). در ضمن، از طریق ایشان مأموریت جلال آخرتی به انجام می رسد (۲-قرن ۷:۳-۱۱). و بدین جهت که سفیر نباید این قدرت الهی و این جلال را به نفع خود بخواهد، رسول کسی است که از سوی جهان خوار و تحقیر شده؛ اینک او جفا دیده، به مرگ سپرده شده تا آدمیان حیات یابند (۲-قرن ۴:۷-۱۰؛ ۱-قرن ۴:۹-۱۳).

یقیناً، اقتدار رسولان در رابطه با آموزه، خدمت و اختیار تام به کار گرفته می شود. پولس اغلب به اقتدار آموزه خود رجوع می کند، زیرا ایمان دارد که می تواند، آناتیم (لغت خدا) را بر کسی به کار برد که انجیلی متفاوت از انجیل او را اعلام می دارد (غلا ۱:۸-۹). پولس خود را کسی می داند که می تواند اقتدار خویش را به دیگران تفویض نماید، همچون هنگامی که تیموتائوس را بادرست گذاری بر او می گمارد (۱-تیمو ۴:۱۴؛ ۲-تیمو ۱:۶)، عملی که تیموتائوس نیز به نوبه خود بر دیگری به کار گیرد (۱-تیمو ۵:۲۲). سرانجام این اقتدار با اختیار تام بر کلیساهایی که پولس بنیاد نهاده و به او سپرده شده اند، به کار برده می شود: او حکم می کند و مجازاتی را نیز تحمیل می نماید (۱-قرن ۵:۳-۵؛ ۱-تیمو ۱:۲۰)، او همه چیز را در زمان ملاقاتهایش تنظیم و مرتب می کند (۱-قرن ۱۱:۳۴؛ ۲-قرن ۱۰:۱۳-۱۶؛ ۲-تسا ۳:۴)، او می داند چگونه اطاعت را از جماعت بخواهد (روم ۱۵:۱۸؛ ۱-قرن ۱۴:۳۷؛ ۲-قرن ۱۳:۳)، با هدف حفظ مشارکت (۱-قرن ۵:۴). این اقتدار از نوع ستمگرانه نمی باشد (۲-قرن ۱:۲۴)، بلکه یک خدمت است (۱-قرن ۹:۱۹)، خدمت یک شبان (اع ۲۰:۲۸؛ ۱-پطرس ۵:۲-۵) که می داند چگونه از حقوقش در هنگام نیاز چشم پوشی نماید (۱-قرن ۹:۱۲)؛ بدون آنکه باری بردوش ایمانداران باشد، او با محبت پدرانه با ایشان رفتار می کند و همچون یک مادر (۱-تسا ۷:۱۲)، و نمونه ایمان را به ایشان اعطا می کند (۱-تسا ۱:۶؛ ۲-تسا ۳:۹؛ ۱-قرن ۴:۱۶).

۲- **حالت استثنایی پولس.** پولس در این توصیف نظری عمل رسالتی، به خوبی آنچه را از همکارانش انتظار دارد، می داند؛ از تیموتائوس (۱-تسا ۳:۲) و از سیلوانس که آنان را رسولان خطاب می کند (۲:۵-۷)؛ و از سوستانوس و از اپلس (۱-قرن ۴:۹). به هر حال،

مکانی مشخص در عمل رسالتی کلیسا به پولس داده شد: او رسول امتهای غیریهودی است: او درک مخصوصی از راز مسیح دارد. این نقش منحصر به فرد در نظام مسیحی یک نقش فردی است و به نظام عطایای الهی تعلق دارد: این نقش قابل انتقال نیست.

الف: رسول امتها. پولس اولین کسی نیست که انجیل را به غیریهودیان ارائه داد: فیلیپس قبلاً به سامریان بشارت داده بود (اع ۸) و روح القدس بر غیریهودیان قیصریه نازل شده بود (اع ۱۰). اما خدا اراده نمود که در میلاد کلیسایش، یک رسول به طور خاص مسؤول بشارت به امتها باشد، و نیز به یهودیان. این آن چیزی بود که پولس سعی داشت به پطرس تفهیم نماید. او نمی خواست که نماینده ای از سوی پطرس باشد: او مستقیماً نماینده مسیح باقی ماند؛ اما مقید بود که این موضوع را به رهبر آن دوازده تن ارجاع دهد، تا «بیهوده ندود» و سبب تقسیم کلیسا نشود (غلا ۱-۲).

ب: راز مسیح برای پولس، «مسیح در میان امتهاست» (کول ۱: ۲۷): پطرس قبلاً در رؤیایی فهمیده بود که نباید هیچ عادت ممنوعیت خوراکی بعد از آن، یهودیان را از امتها جدا سازد (اع ۱۰: ۱۰-۱۸: ۱۱). اما پولس به فیض خدا دانش مخصوص این راز را داشت (افس ۳: ۴) و مسئولیت انتقال آن به آدمیان را برعهده داشت؛ او متحمل جفا می شود، رنج را تحمل می کند، محبوس می شود تا این راز را به انجام رساند (کول ۱: ۲۴-۲۹: ۳؛ افس ۳: ۱-۲۱). فیض مخصوص و ناگفتنی پولس چنین بود؛ اما نقش سفیر مسیح و حتی درک روحانی که او از مقام رسولی خود داشت، از سوی خداوند روح قابل بخششی به تمام رسولان است (۱-قرن ۲: ۶-۱۶).

عمل رسولی ایمانداران، هدف تعلیمات آشکار عهدجدید نمی باشد، اما اساس خود را در برخی حقایق می یابد. عمل رسولی گرچه در وهله اول در اختیار دوازده رسول و پولس قرار داشت، از همان ابتدا کل کلیسا آن را به کار گرفت: برای مثال کلیساهای انطاکیه و روم زمانی که رهبران کلیسا به آنجا رسیدند، وجود داشتند. یعنی عمل رسولی، عمل هر شاگرد مسیح بود که «نور جهان و نمک زمین» است (مت ۵: ۱۳). پس شاگرد در سطح خود باید در عمل رسالتی کلیسا سهیم گردد و پولس و دوازده رسول و اولین رسولان را در غیرت رسولی شان، پیروی نماید.

ر.ک: آیات/نشانه ها: عهدجدید ب ۲- اقتدار: عهدجدید ب - امتها/ملتها: عهدجدید ب - انجیل - باروری: ج ۳- برگزیدگی: عهدجدید ب ۱- پطرس - تعلیم: عهدجدید ب - دعوت: ج - رسالت: عهدجدید ب، ج - ساختن/بناکردن: ج ۲- سنت: عهدجدید الف ۳و ۲، ب ۲- شاگرد: عهدجدید - شفیع: ب ۲- عطایای الهی: ب ۲و ۴- قدرت: ه ۳- کلیسا: ج ۲- کهنات: عهدجدید ج - مأموریت - مکاشفه: عهدجدید الف ۲، ج ۲- موعظه - وداع: عهدجدید ۲.

رشد

رشد در خلقت. رشد قانون زندگی است. خدا به بشر و حیوانات دستور می دهد که تکثیر شوند. اما انسانها نباید فقط در تعداد رشد کنند، آنها باید کنترل خود را بر جهان افزایش دهند (پید ۱: ۲۲ و ۲۸، ۷: ۹). علاوه بر این آنها نباید فراموش کنند که رشد آنها بستگی به خدا دارد، همان طوری که رشد نی به آب بستگی دارد (ایوب ۸: ۱۱-۱۳). تبرک خالق به عنوان اصل زندگی و اصل پیشرفت آن باقی می ماند. گناه بشر لعنتی الهی را جاری ساخت که زندگی بر روی زمین را به پایان می برد (پید ۳: ۱۷، ۶: ۵-۷)، اگر خدا با تجدید تبرک (۹: ۱-۷) که از طریق ابراهیم می باید به تمام امتها برسد (۱۲: ۳؛ غلا ۳: ۸) رحمت خود را نشان نداده بود.

۲- رشد در تاریخ نجات:

الف: رشد شریر در جهان. شرارت نه تنها در خلقت حضور دارد بلکه در آن افزایش می یابد، جنگ برادر را در برابر برادر قرار می دهد و بی گناهان از بین می روند (پید ۴: ۸)؛ روحیه انتقام جویی بیش از حد افزایش می یابد و کشتارها زیاد می شوند (۴: ۲۴)، شرارت در قلب انسانها رشد می کند و خشونت به جهان هجوم می آورد، و اگر انواع مختلف تنبیهات خباثت افراد بی خدا را نشان می دهند (۶: ۱۳، ۱۱: ۱۹، ۱۹: ۲۴ و ۲۵) اغلب این افراد نیک فرجام گشته (مز ۷۳: ۳-۱۲) و ذریت ایشان افزوده می شوند (ایوب ۲۱: ۷ و ۸). خدا نه تنها این وضع ناهنجار را تحمل می کند بلکه او حتی مانع می شود که خادمین وی رشد شرارت را در روی زمین متوقف سازند با این ادعا که او شریران را از بین خواهد برد (مت ۱۳: ۳۰). روش او غلبه بر شرارت از طریق انجام نیکی است (روم ۱۲: ۳۱) جایی که گناه فراوان است فیض او حتی فراوان تر است (۵: ۲۰).

ب: رشد قوم برگزیده. خدا از میان دنیای گناهکار برای خود قومی به وجود آمده از یعقوب را برگزید. او همان طور که اجازه داد که فرزندان بارور و کثیر شوند (پید ۳۵: ۱۱)، او خشنود خواهد شد که بگذارد قومش رشد کنند اگر آنها به پیمان با او وفادار بمانند؛ و در غیر این صورت آنها را نابود خواهد ساخت (لاو ۲۶: ۹؛ تث ۲۸: ۶۳، ۳۰: ۱۶). در حقیقت خدا در نیکویی خویش با بنی اسرائیل رفتاری همانند سایر امتها نمی کند؛ او آنها را اصلاح می نماید قبل از اینکه گناهان آنها به حد کمال برسد (۲ مک ۱۲: ۶-۱۶). هدف از این تنبیه توبه ای است که قلبهای آنان را به روی نجات باز

می‌کند: آنگاه خدا اجازه می‌دهد که قوم او در تعداد و در جلال رشد نمایند (ار ۳۰:۱۹؛ حزق ۳۶:۱۰ و ۱۱ و ۳۷ و ۳۸؛ اش ۵۴:۱-۳).

ج: رشد نجات دهنده و رشد کلام او. خدا برای به انجام رسانیدن نقشه نجات، پسر خود عیسی را به جهان می‌فرستد، پراز فیض و راستی. اما او تسلیم قوانین شرایط بشری است، ابتدا کودکی است که در حکمت و قدرت رشد می‌کند (لو ۲:۴۰ و ۵۲)؛ و اگر موعظه‌های او راز مأموریت و شخصیت او را به انسانها فاش می‌کند، این به تدریج انجام می‌شود و با مخالفت نیز روبه‌رو می‌گردد. این مخالفت به مرور بیشتر می‌شود تا ساعتی که به نظر می‌رسد که ظلمت پیروز شده است (لو ۱۱:۶، ۱۱:۵۳-۵۴، ۱۹:۴۷-۴۸، ۲۲:۲۲ و ۵۳)؛ اما در این ساعت است که عیسی عمل خود را به کمال می‌رساند، با رسیدن به اوج محبت خود و آشکار نمودن کامل محبت پدر برای انسانها (یو ۳:۱۶، ۱۳:۱، ۱۳:۱۵، ۱۷:۴، ۱۹:۳۰). همان‌طوری که دانه‌ای که به زمین می‌افتد می‌میرد و بدین‌گونه کثیر می‌شود (۲۴:۱۲)، همین‌طور هم شبان نیکو می‌میرد تا به گوسفندان خود فراوانی حیات ببخشد (۱۰:۱۰-۱۱). کلام او که در قلبهای آنان کاشته شده میوه خواهد آورد (لو ۸:۱۱ و ۱۵)، و به این دلیل است که لوقا پیشرفت کلیسای نوپا را گاهی با صحبت از افزایش تدریجی تعداد ایمانداران (اع ۲:۴۱، ۵:۱۴، ۶:۷، ۱۱:۲۴) و گاه نیز با صحبت از رشد کلام (۷:۶، ۱۲:۲۴، ۱۹:۲۰) بیان می‌دارد.

د: رشد کلیسا و رشد مسیحیان در کلیسا. رشد قانون زندگی مسیحی است. مسیحی باید رشد کند، نه در تنهایی و انزوا بلکه در کلیسایی که در آن به عنوان سنگ زنده وارد شده است. در حالی که او به سوی نجات رشد می‌کند، عمارت روحانی، که همانا کلیسا می‌باشد، بنا کرده می‌شود (۱- پطرس ۲:۲-۵). پولس مسیحیان را تشویق می‌کند که در ایمان (۲- قرن ۱۰:۱۵) و در شناخت خدا رشد کنند، با میوه آوردن در تمام اعمال نیک و رشد نمودن در محبت و نیکوکاری (کول ۱:۱۰؛ فی ۱:۹؛ تس ۳:۱۲). این پیشرفت در شناخت خدا در وحله اول رشد در فیض اوست (۲- پطرس ۳:۱۸)، زیرا که این نجات دهنده است که باعث آن می‌باشد: رسولان، همکاران وفادار خدا، می‌کارند و آب می‌دهند اما خدا نمو می‌بخشد (۱- قرن ۳:۶-۹).

خدا به هر یک از قدیسین فیض می‌بخشد تا به سوی عیسی، و راز ایشان پیشرفت کنند، با عمل به محبت واقعی و با همکاری برای بنای جسم مسیح، که با بنای خود در محبت (افس ۴:۱۱-۱۶) بر رشد خود تأثیر می‌گذارد. زیرا رشد هر کدام به پیشرفت در اتحاد با مسیح وابسته است، هر فردی باید تنزل یابد، تا همان‌گونه که یحیی تعمید دهنده می‌گفت، مسیح با تمام قامت خود در او رشد کرده افزوده شود (یو ۳:۳۰؛ افس ۴:۱۳)، به‌طوری که کلیسا بتواند در خداوند و

در روح القدس بنا شود و صعود نماید به عنوان معبدی مقدس که خدا در آن سکنی گزیده است (۲: ۲۱-۲۲).

۳- به سوی ملکوت خدا. اگر ایماندار دائماً بر این هدف نشانه بگیرد (فی ۳: ۱۲-۱۴) و نگران پیش روی از طفلی روحانی به کمال باشد (۱- قرن ۳: ۱-۲؛ عبر ۵: ۱۲-۱۴)، و اگر انجیل می باید دائماً میوه بیاورد و در جهان رشد کند (کول ۱: ۶) آیا این بدان معنی است که ملکوت خدا نیز باید رشد کند؟ البته مثل های انجیل این ملکوت را به عنوان پایان حرکت نشان می دهند: حرکت عمل خمیرمایه در خمیر (مت ۱۳: ۳۳)، رشد دانه تا هنگام درو، حتی رشد یک درخت (۱۳: ۲۳ و ۳۲)، و تمام اینها از طریق قدرتی که در آن است انجام می شود (مر ۴: ۲۸). اما آیا این به معنی رشد کمتر خود ملکوت در برابر رشد کلیسا به سوی ملکوتی که اعلام می کند و دانه آن است و در انتظار آن به عنوان هدیه خداست، نیست؟ هر کسی باید این هدیه را دریافت کند، همانند طفل کوچکی با ایمان داشتن به انجیل که اعلام ملکوت است (۱۰: ۱۵؛ ر. ک ۱: ۱۵)، تا بتواند وارد مشارکتی با خدا شود که شامل ملکوت می باشد، هنگامی که پسر انسان در جلالش بیاید تا جهان را داوری نماید (مت ۲۵: ۳۱-۳۴). در این زمان است که خدا سلطنت خواهد کرد، زیرا مشارکت با او کامل خواهد بود: او کل در کل خواهد بود (۱- قرن ۱۵: ۲۴-۲۸). ملکوت او رشد نمی کند: این هدیه است که به سوی آن تمام رشد روحانی نشانه رفته و اشتیاق برای این هدف است که موجب این رشد می شود. رسیدن به آن، همانند رستاخیز عیسی، هدیه پدر است.

ر. ک: باروری/حاصلخیزی - برداشت محصول - بذر افشانی - به انجام رساندن/محقق ساختن - پادشاهی/ملکوت: عهدجدید ب ۲- پری/تمامیت - تولد تازه: ۳- ساختن/بنا کردن - کلیسا: ج ۲- میوه: ب - کمال. JR & MFL

روح

در تمام نوشته های مربوط به زبانهای متداول در کتاب مقدس و زبانهای کلاسیک، کلمه «روح» همواره از معانی متعدد و مختلفی برخوردار است. بین «روح شراب» و «انسانی که از روح است» یا میان «از دست دادن روح» و «زندگی در روح» تفاوت های بسیار و در عین حال شباهت هایی واقعی وجود دارد. «روح» همیشه در یک شخص به رکنی اساسی و دست نیافتنی اشاره می کند. همان روح که شخص را احیاء می کند، همان است که بدون اراده شخص از او

ساطع می‌گردد، همان که نقطه اوج آن شخص است و او نمی‌تواند بر آن تسلط یابد.

عهدعتیق

۱- باد. روح (در عبری روآح) نَفَس است و بخصوص به وزش باد اطلاق می‌شود. در باد رازی نهفته است: گاه به صورت خشونتی غیرقابل پیشگیری باعث ویرانی خانه‌ها، سروهای آزاد و کشتی‌های شناور در اقیانوس‌ها می‌گردد (حزق ۱۳:۱۳، ۲۶:۲۷) گاه چون زمزمه‌ای خود را آشکار می‌سازد (۱-پاد ۱۹:۱۲)، گاه زمین خشک را با نفس سوزانش می‌سوزاند (خروج ۲۱:۱۴؛ ر.ک اش ۳۰:۲۷-۳۳) و گاه با وزیدن بر آبهای ثمربخش، سبب حیات می‌شود (۱-پاد ۱۸:۴۵).

۲- تنفس. دم و بازدم که در انسان حالتی شکننده و ظریف دارد، مانند بادی که بر زمین وسیع و مرده می‌وزد، تمامی بدن را به فعل و انفعال وامی‌دارد. انسان مالک تنفس خود نمی‌باشد و در عین حال زندگی بدون تنفس ممکن نیست. باز ایستادن تنفس به منزله مرگ است. دم و بخصوص دم انسان همانند باد است لکن آدمی بر آن تسلط بیشتری دارد، دمی که از خدا آمده (پید ۷:۲، ۳:۶؛ ایوب ۴:۳۳) و هنگام مرگ به او بازمی‌گردد (ایوب ۳۴:۱۴-۱۵؛ جا ۷:۱۲؛ حک ۱۱:۱۵).

۳- روح انسان. این دم الهی تا هنگامی که در انسان قرار دارد، حقیقتاً از آن اوست و باعث به جنبش در آمدن جسم بدون حرکت او شده و او را به صورت روحی زنده درمی‌آورد (پید ۷:۲). از طرفی هرچه که به روح مربوط است، یعنی تمام احساسات آن، توسط دم و بازدم ابراز می‌شود: ترس (پید ۸:۴۱)، خشم (داور ۸:۳)، شادی (پید ۲۷:۴۵) و غرور، همه و همه بر تنفس انسان تأثیر می‌گذارند. بنابراین کلمه «روآح» بیان آگاهی و روح انسان است. سپردن این روح به دستهای خدا (مز ۳۱:۶ = لو ۲۳:۴۶) به منزله آخرین بازدم انسان و در عین حال تسلیم پرارزش‌ترین ثروتهای فردی و تمامیت وجود است.

۴- روح‌های موجود در انسان. این طور به نظر می‌رسد که وجود آدمی گاهی توسط نیرویی خارجی مورد حمله قرار می‌گیرد، به طوری که این نیروی غیر، که تنها می‌تواند یک روح باشد، در او ساکن می‌شود. این روح ممکن است نیرویی اهریمنی باشد: حسادت (اعد ۵:۱۴-۳۰)، نفرت (داور ۹:۲۳)، زنا (هو ۱۲:۴)، یا پلیدی و ناپاکی (زک ۱۳:۲). این روح همچنین می‌تواند منعم باشد. روح عدالت (اش ۶:۲۸) و تواضع (زک ۱۲:۱۰). از آنجایی که نجات بشر هنوز به ثمر نرسیده بود، عهدعتیق از شناخت اعماق شیطان عاجز بود و بنابراین در نسبت دادن ارواح منحرف به وجودی غیر از خدا رغبتی نشان نمی‌داد (ر.ک

داور ۲۳:۹؛ ۱- سمو ۱۹:۹؛ ۱- پاد ۲۲:۲۳)، ولی در هر حال در اینکه روحهای نیکو مستقیماً از خدا می‌آیند اصرار می‌ورزد و به وجود روحی قدوس و پاک کننده که منشأ تمام تحولات درونی است مصرّ است.

عهد جدید

این اختلاف معانی که در مورد روح در عهدعتیق وجود دارد، در عهدجدید نیز یافت می‌شود. علاوه بر این عطایای روح القدس در عیسی مسیح ابعاد حقیقی روح آدمی و روحهایی که او را برمی‌انگیزانند آشکار می‌سازد.

۱- تشخیص روحها. عیسی مسیح با آشکار نمودن ذات شیطان و روشن ساختن حیل‌های شیطانی و ضعف روحهای خبیث، قدرت شیطان را بر روحهای شیطانی آشکار می‌سازد. با قدرت روح القدس او ارواح پلیدی را که قادر به مقاومت در مقابل قدوسیت او نیستند اخراج می‌کند (مت ۸:۱۶، ۱۲:۲۸؛ مر ۱:۲۳-۲۷، ۹:۲۹). او همین قدرت را به شاگردانش نیز عطا می‌کند (مر ۶:۷، ۱۶:۱۷).

در میان عطایای روح القدس، تشخیص روحها از موقعیت مهمی برخوردار است (۱- قرن ۱۲:۱۰). در واقع این طور بنظر می‌رسد که با عطیه ارزشمند «نبوت» رابطه نزدیکی دارد. خصیصه انسان روحانی که تعلیم یافته روح القدس می‌باشد این است که عطایای الهی را ارزیابی نموده (۱- قرن ۲: ۱۱-۱۲) و در جستجوی بهترین آنها باشد (۱۲:۳۱، ر.ک ۱۴:۱۲).

۲- روح القدس خود را به روح ما پیوند می‌دهد. شناختن روح خدا به معنی انکار شخصیت خود ما نیست بلکه به منزله به دست آوردن شخصیت واقعی است. عهدجدید به دنبال عهدعتیق انسان را موجود پیچیده‌ای که در یک آن، تن، جان و روح است می‌بیند (ر.ک ۱- تسا ۵:۲۳) و در او نیرویی می‌یابد که از تنفس و زندگی جدایی ناپذیر است (لو ۸:۵۵، ۲۳:۴۶)، تحت تأثیر تمام احساسات قرار می‌گیرد (لو ۱:۴۷؛ یو ۱۱:۳۳، ۱۳:۲۱؛ ۲- قرن ۲: ۱۳:۷، ۱۳:۲) و اغلب با جسم مقابله می‌نماید (مت ۲۶:۴۱؛ غلا ۵:۱۷). ولی تجربه حقیقی این است که روح انسان معبد روح القدس می‌شود، بطوری که این روح باعث احیاء شده (افس ۴:۲۳) و «خود را با آن پیوند می‌دهد» (روم ۸:۱۶)، تا اینکه در آن دعاها و درخواست‌های شایسته یک فرزند را بیدار نماید (روم ۸:۲۶) و تا آنکه با پیوستن روح او به خداوند، آن دو را یکی کند (۱- قرن ۱۷:۶).

اغلب و بخصوص در رسالات پولس چنین اتفاق می‌افتد که تشخیص اینکه کلمه «روح» به معنی «روح انسان» است یا «روح خدا» غیرممکن است: مثلاً پولس از سرگرمی و اشتیاق

روح برای خدمت خداوند (روم ۱۲: ۱۱) صحبت می نماید، یا اینکه «روح قدوس» و «محبت بی ریا» را در یک ردیف قرار می دهد (۲-قرن ۶: ۶). این حالت ابهام که ممکن است برای یک مترجم تولید اشکال نماید درواقع نوری برای ایمان است، زیرا نشان می دهد که روح خدا با وجود دربرگرفتن و دگرگونی روح انسان، شخصیت او را همان طور که هست، دست نخورده نگاه می دارد و همچنین نشان دهنده این است که «خدا روح است» (یو ۴: ۲۴) زیرا مخلوقاتش را تسخیر می نماید تا اینکه در حضور او زیست کنند.

چون خدا روح است، بنابراین «آنچه که از او متولد می شود نیز روح است» (یو ۳: ۶) و قادر است که خدا را به روح و راستی تمجید نماید (یو ۴: ۲۴) و جسم و «اعمال مرده» را به کناری گذارد (عبر ۱: ۶) تا اینکه ثمره روح را (غلا ۵: ۲۲) که حیات بخش است به بار آورد (یو ۶: ۶۳).

ر.ک: ارواح شریر- انسان- تجلیل/سجده کردن: ب ۳- جان/نفس- جسم- دل- خدا:
عهدجدید ه- روح خدا- فرشتگان- میوه: د- نگارش: د، ه. JG

روح خدا

روح خدا را نمی توان از پدر و پسر جدا کرد. او خود را با آنها در عیسی مسیح مکشوف می سازد و در عین حال، برای مکشوف ساختن خود، روشی خاص دارد، زیرا دارای شخصیتی مخصوص به خود است. پسر در انسانیتی یکسان با ما، در یک لحظه به ما مکشوف می کند که کیست و به چه کسی (پدر) همواره متکی است. ما قادریم که صورت پدر و پسر را به طریقی پیش خود ترسیم نماییم. ولی روح القدس نه سیما و نه حتی اسمی دارد که تصویری انسانی از خود در ما ایجاد کند. اسم او در هر زبانی (عبرانی "رواح"، یونانی "پنوما" و لاتین "اسپیریتوس") نامی است کلی و عمومی که از پدیده طبیعی باد و نفس گرفته شده است، به طوری که در متنی مانند مزمو ۱۰۴: ۳۰ چنین آورده می شود: «چون روح خود را می فرستی (حیوانات) آفریده می شوند و روی زمین را تازه می گردانی.» نویسندگان به راحتی و در عین حال با همان صحت به دو امر اشاره می کنند: اول تصویر جهانی دم الهی که با قدرت هم آهنگی اش تغییر فصل ها را موجب می شود و دوم نزول روح القدس که احیاگر قلب انسانهاست.

محال است بتوان به روح القدس دست گذارد. تو «صدای آن را می شنوی» یا اینکه به وسیله نشانه هایی که اغلب قابل ملاحظه و روشن هستند، گذر او را در می یابی، «لیکن

نمی‌دانی از کجا می‌آید و به کجا می‌رود» (یو ۸:۳). او همیشه از درون شخصی دیگر عمل می‌کند و این هنگامی است که روح، او را تسخیر و تبدیل نموده باشد. بدون شک اعمال او خارق‌العاده است که «روی زمین را تازه می‌گرداند» (مز ۱۰۴:۳۰)، اما حرکت او همیشه از درون جریان پیدا می‌کند و از درون است که ما قادر به شناخت او می‌شویم: «شما او را می‌شناسید، زیرا او ... در شما می‌ماند» (یو ۱۴:۱۷). نمادهای بزرگ روح القدس (آب، آتش، هوا و باد) به دنیای طبیعت متعلقند و دارای قالب خاصی نیستند. آنها در نهایت، باعث حس یک حضور تسخیرکننده و انبساط و گسترشی غیرقابل مقاومت می‌شوند. روح نه بیشتر از پدر و پسر و نه کمتر از آنها اسرارآمیز است، بلکه با قدرت بیشتری به ما یادآوری می‌کند که خدا یک راز است و نمی‌گذارد که از یاد ببریم خدا «روح است» (یو ۴:۲۴) و همچنین خداوند روح است (۲-قرن ۳:۱۷).

عهد عتیق

در اینجا روح خدا هنوز به عنوان یک شخص مکشوف نگردیده است، بلکه به صورت نیرویی الهی است که شخصیت انسانها را به گونه‌ای تبدیل می‌نماید که آنها قادر به انجام اعمالی خارق‌العاده می‌شوند. این اعمال همیشه به منظور تقویت انسانها جهت دعوت الهی است تا خادمان و همکاران خدای قدوس باشند. از آنجایی که این روح از خدا آمده و به خدا منتهی می‌گردد، روحی قدوس است. روحی که از خدای بنی اسرائیل صادر شده است و بنی اسرائیل را برای خدای عهد تقدیس نموده، روحی تقدیس‌کننده است. بر این عمل و مکاشفه به طور مخصوص و به سه روش تأکید شده است: روش مسیحایی برای نجات، روش پیامبرانه در کلام و شهادت، و روش قربانی در خدمت و تقدیس. با توجه به این سه روش است که قوم اسرائیل خوانده شده است تا به طور کامل روح را دریافت نماید.

الف) روح و نجات

۱- داوران. داوران بنی اسرائیل توسط روح خدا به پا خاسته‌اند. شمشون، جدعون و شائول پسران ساده دهقان، ناگهان و بدون هیچ گونه آمادگی قبلی و قدرت، کاملاً متبدل می‌گردند. آنان نه تنها قادر به انجام اعمال قهرمانانه و پراز قدرت و شجاعت می‌شوند بلکه از شخصیتی تازه که به روح القدس اجازه اعمال نقشی مخصوص و مأموریت آزاد ساختن قوم خود را می‌دهد، برخوردار می‌گردند. روح خدا، به دست آنها و توسط روح آنان، حماسه خروج و بیابان را ادامه می‌دهد، بنی اسرائیل را از وحدت و نجات برخوردار می‌سازد و بدین ترتیب منشأ قوم مقدس می‌گردد. عمل او یک جهش درونی است، با اینکه به وسیله تصاویری

که گویای تسلط ناگهانی و غریب است بیان می‌شود: «روح خدا بر عتئیل و یفتاح قرار داشت» (داور ۳: ۱۰، ۲۹: ۱۱). او مانند پرنده‌ای که بر شکارش فرود می‌آید ناگهان «نازل می‌شود» (داور ۱۴: ۶؛ ۱- سمو ۱۱: ۶) و مانند کسی که سلاح می‌پوشد، «ملبس می‌سازد» (داور ۶: ۳۴).

۲- **پادشاهان.** داوران رهایی دهندگانی موقتی هستند و پس از انجام مأموریتشان روح خدا آنان را ترک می‌کند. جانشینان آنها، پادشاهان هستند که مأموریتی دائمی دارند. رسم مسح کردن که آنها را تقدیس می‌کند، نشان دهنده حک شدن روح برای همیشه و اعطا شدن عظمتی مقدس به ایشان است (۱- سمو ۱۰: ۱، ۱۳: ۱۶).

۳- **مسیح.** رسم مسح برای تبدیل پادشاهان به خادمانی صدیق برای خدا که بتوانند بنی اسرائیل را از نجات، عدالت و صلح مطمئن سازند، کافی نیست. لازم بود که روح خدا برای تکمیل این مأموریت، نفوذی مؤثرتر داشته باشد که عبارت است از مسح و تعیین مسیح مستقیماً از طرف خدا. روح نه تنها بر او فرود خواهد آمد، بلکه بر او خواهد ماند (اش ۲: ۱۱) و تمام قوتش را اعم از «حکمت و علم»، مانند بصلئیل (خروج ۳۵: ۳۱) یا در سلیمان، «تدبیر و قدرت»، مانند داود، «دانش و ترس از خدا» و به طور خلاصه مجموعه‌ای از روح‌های بزرگ مذهبی بنی اسرائیل در او قرار خواهد داد. این عطایا راه را برای شادمانی و تقدس، در سرزمین تحت سلطه او باز می‌کند (اش ۹: ۱۱).

ب) روح و شهادت

۱- **نبیئیم.** این پیشروان پیامبران، که دائماً به حمد و ستایش مشغول بودند، فرقی مابین انجام اعمال انسانی که آنها را در حالت خلسه قرار می‌داد و عمل خدا برای این منظور نمی‌دیدند. اما با این وجود آنها یکی از نیروهای زنده بنی اسرائیل هستند زیرا به قدرت یهوه شهادت می‌دهند. شخص می‌تواند حضور روح خدا را در نیرویی که آنان را به سخن گفتن به اسم خدای حقیقی واداشته است، ببیند (خروج ۲۰: ۱۵؛ اعد ۲۵: ۱۱-۲۷، ۱- سمو ۱۰: ۶؛ ۱- پاد ۱۸: ۲۲).

۲- **پیامبران.** دلیل اینکه پیامبران بزرگ، بخصوص پیامبران قدیمی‌تر از روح خدا صحبتی به میان نمی‌آورند و بیشتر ترجیح می‌دهند نیرویی که آنان را در دست خود دارد «دست خدا» بنامند (اش ۸: ۱۱؛ ار ۱: ۹، ۱۷: ۱۵؛ حزق ۳: ۱۴)، این نیست که فکر می‌کنند روح از آن ایشان نیست بلکه معتقدند که آن را به گونه‌ای غیر از انبیاء قبل از آنها دارا هستند. آنان به طور مخصوصی خوانده شده‌اند تا وظیفه خاصی را انجام دهند و از این وظیفه که اغلب

برضد تمام وجودشان در طغیان است، آگاهی کامل دارند و همین طور از قدرتی که آنان را وادار به سخن گفتن می‌کند (عا:۳:۸، ۷:۱۴-۱۵؛ ار:۷:۲۰-۹). کلماتی که اعلام می‌دارند، از آنها بیرون می‌تراود و به خوبی می‌دانند که این به چه قیمتی برایشان تمام می‌شود. اما این کلام در آنها به وجود نیامده است بلکه کلام خود خداست که بر آنها فرستاده شده است. به این طریق ارتباط کلام خدا، با روحش نشان داده می‌شود که از روزگار ایلیا (۱-پاد:۱۹:۱۲-۱۳) ظاهر می‌گردد و آن را انتهایی نیست. بنابراین روح خدا دیگر خود را به برخیزاندن شخصیتی جدید برای انجام اراده خود محدود نمی‌سازد بلکه به نبی اجازه شناخت معنی و راز عمل خود را می‌دهد. روح خدا دیگر «حکمت و قوت» نیست بلکه مبدل به «معرفت خدا» و راههایش می‌شود (ر.ک اش:۱۱:۳).

در عین حال همان طور که خدا راه پیامبران را به کلام خود و به نقطه مکاشفه جلال الهی‌اش باز می‌کند (حزق:۳:۱۲، ۸:۳)، آنها را همچنین «برپا نگاه می‌دارد» (حزق:۲:۱، ۳:۲۴) تا آنکه با قوم صحبت کنند (حزق:۵:۱۱) و آمدن داوری را اعلام نمایند. بدین ترتیب آنان را شاهدان خود می‌سازد و با این کار خود نیز به خدا شهادت می‌دهد (نح:۹:۳۰؛ ر.ک زک:۷:۱۲).

ج) روح و تقدیس خادم یهوه

قربان بین نقش مسیحایی و نقش رهاننده روح القدس و نقش پیامبرانه در اعلام کلام و داوری که در مسیح اشعیاء نشان داده شده، کاملاً در «خادم یهوه» تأیید گردیده است، زیرا خدا «روح خود را بر او نهاده است». «این خادم، عدالت را به همه ملل اعلام خواهد نمود» (اش:۴۲:۱، ر.ک ۱:۶۱-۳). کار پیامبر این است که عدالت را اعلام نماید و کار پادشاه استقرار عدالت می‌باشد. اما خادم «به رنج خود بسیاری را عادل خواهد گردانید» (اش:۵۳:۱۱) به این معنا که آنها را در عدالت ساکن خواهد نمود. بنابراین مأموریت او حاوی جنبه سلطنتی است. وظیفه پیامبری و مسیحایی به یکدیگر تقرب بسته و در یک روح تحقق می‌یابند. از طرف دیگر «خادم» کسی است که «جان خدا از او خشنود است» (اش:۴۲:۱)، خشنودی‌ای که او از گذرانندگان قربانی انتظار دارد. در نظر خدا، کل زندگی و مرگ بنده‌اش که به معنی کفاره برای گناهکاران و نجات بسیاری می‌باشد، مقدس است. بدین ترتیب روح القدس پاک کننده است.

د) قرار گرفتن روح بر قوم برگزیده

فعالیت روح خدا در پیامبران و خادمانش، به خودی خود حرکتی نبوی و اعلامگر نزول بر

تمامی مردم است، مانند بارانی که به زمین تشنه، حیات هدیه می‌کند (اش ۳۲:۱۵، ۴۴:۳؛ حزق ۳۶:۲۵؛ یول ۳:۱-۲)، و یا مانند دم حیات بخشی که استخوانهای خشکیده را جان می‌بخشد (حزق ۳۷). این تراوش روح مثل یک خلقت تازه است که بدین گونه انصاف و عدالت بر زمینی که تازه شده است قرار می‌گیرد (اش ۳۲:۱۶) و بر قلبهایی که به پذیرش ندای خدا، با ظرافت متبدل شده‌اند و عمقاً به کلام (اش ۵۹:۲۱؛ مز ۱۴۳:۱۰) و عهدش وفادارند (حزق ۳۶:۲۷)، همراه با حس تضرع (زک ۱۲:۱۰) و ستایش و تمجید (مز ۵۱:۱۷) ریخته می‌شود. بنی اسرائیل با تولد تازه از روح خدا قادر به شناختن خدای خود خواهد شد و خدا نیز قوم خود را باز خواهد یافت: «من بار دیگر روی خود را از ایشان نخواهم پوشانید زیرا که روح خویش را بر خاندان اسرائیل خواهم ریخت» (حزق ۳۹:۲۹).

اما هنوز این رؤیا فقط یک امید است. در عهدعتیق، روح خدا نمی‌تواند باقی بماند زیرا «روح القدس هنوز عطا نشده است» (یو ۷:۳۹). بدون شک می‌توان دید که از همان آغاز، روح القدس، در زمان دریای سرخ و ابر به وسیله موسی، بنی اسرائیل را به مکان آرامش خود رهبری نمود (اش ۶۳:۹-۱۴). اما شخص متوجه می‌شود که قوم همیشه قادر است «روح قدوس او را محزون سازد» (اش ۶۳:۱۰) و عمل او را متوقف نماید. برای آنکه این عطیه حالتی کلی و نهایی داشته باشد، خدا باید با نشانه‌ای بی‌سابقه، نشان دهد که شخصاً تمایل به مداخله دارد: «تو ای یهوه، پدر ما و ولی ما هستی ... ای خداوند ما را از طریق‌های خود چرا گمراه ساختی؟ ... کاشکی آسمانها را منشق ساخته نازل می‌شدی» (ر.ک اش ۶۳:۱۵-۱۹). آسمانهای گشاده شده، خدای پدر، خدایی که بر زمین نزول می‌کند و قلوب متبدل شده انسانها، همه و همه نتیجه فعالیت روح القدس است، روح القدسی که به طور کامل خود را در عیسی مسیح ظاهر خواهد ساخت.

هـ) نتیجه‌گیری: روح و کلام

در تمام عهدعتیق روح القدس و کلام خدا با هم عمل می‌کنند. دلیل اینکه مسیح قادر به نگه داشتن کلام شریعت فرستاده شده از خدا به موسی است و می‌تواند عدالت آن را مستقر سازد، این است که دارای روح القدس است. اگر پیامبر به کلام شهادت می‌دهد، دلیلش این است که روح القدس، او را در اختیار خود دارد. اگر خادم قادر است که کلام نجات را برای ملت‌ها به ارمغان آورد، به این دلیل است که روح القدس بر او قرار گرفته است و اگر بنی اسرائیل روزی قادر خواهد بود که این کلام را در قلب خود نگاه دارد، چنین چیزی فقط در روح القدس امکان خواهد داشت. این دو نیرو با آنکه غیرقابل تفکیک‌اند، با این وجود مشخصات کاملاً متفاوتی دارند. کلام از خارج نفوذ می‌کند، مانند شمشیری که گوشت را

می‌درد، روح القدس سیال است و بطوری غیر محسوس نفوذ می‌کند. کلام شنیده شده شناخته می‌شود، اما روح القدس نادیده باقی می‌ماند. کلام یک مکاشفه است و روح القدس یک تبدیل درونی. کلام، محکم و استوار می‌ایستد، روح القدس می‌افتد، خود را می‌گسترده و فرو می‌رود. چنین تفاوتی در عملکرد و در عین حال ارتباط ضروری میان آنها، در عهدجدید یافت می‌شود. کلمه‌ای که توسط عمل روح القدس جسم گردیده است، بدون آن هیچ کاری نمی‌کند و در عطای روح است که عمل او کامل می‌گردد.

عهدجدید

الف) روح در عیسی

۱- **تعمید عیسی.** یحیی تعمید دهنده همزمان با انتظار برای مسیح، منتظر نزول روح با تمام قوتش بود، زیرا روح القدس عمل مقاومت ناپذیر خدا را جانشین عمل انسان می‌ساخت: «من شما را با آب به جهت توبه تعمید می‌دهم، لکن ... او شما را به روح القدس و آتش تعمید خواهد داد» (مت ۳: ۱۱). یحیی از تمام نمادهای سنتی دست نیافتنی‌ترین آنها یعنی آتش را برمی‌گزیند. عیسی این را رد نمی‌کند، بلکه به طریقی که باعث تعجب یحیی است آن را به اتمام می‌رساند. او تعمید می‌گیرد و روح القدس بر او به گونه‌ای بسیار ساده و در عین حال الهی، همراه با آب و باد درحالی که آسمان گشوده می‌شود نزول می‌کند. تعمید آب که در نظر یحیی باید برچیده می‌شد، در عمل عیسی مبدل به تعمید روح می‌گردد. روح القدس، در مردی که با گناهکاران درآمیخته است، مسیح موعود (لو ۳: ۲۲؛ مز ۲: ۷)، بره‌ای که برای قربانی شدن در راه گناه جهان تقدیم می‌شود (یو ۱: ۲۹) و پسر محبوب (مر ۱: ۱۱) را مکشوف می‌کند. اما این مکاشفه توأم با راز و به گونه‌ای نامحسوس اعمال می‌گردد. پسر عمل می‌کند و تعمید می‌یابد و پدر با او سخن می‌گوید. اما روح القدس نه صحبت می‌کند و نه عمل می‌نماید، لیکن به هر حال حضور او برای رابطه بین پدر و پسر لازم است. روح القدس با اینکه وجودش ضروری است، خاموش و ظاهراً راکد می‌ماند. او به ندای پدر صدایش را نمی‌افزاید و به عمل عیسی عملی اضافه نمی‌کند! پس چه می‌کند؟ او ملاقات را ممکن می‌سازد و کلام تأیید افتخار و محبتی که از جانب پدر به عیسی می‌رسد را با او در میان می‌گذارد و او را در موقعیت پسری خود قرار می‌دهد. روح القدس تقدیس شدن مسیح را نزد پدر برمی‌افرازد، نوبر قربانی پسر محبوب او.

۲- **لقاح یافتن عیسی از روح القدس.** حضور روح در عیسی که تنها در تعمید آشکار می‌شود، به زمان آغاز موجودیت او باز می‌گردد. تعمید عیسی صحنه خوانده شدن نیست، بلکه به منزله اعطای مقام مسیح و معرفی پسر از طرف خداست، معرفی همان خادمی که خدا

درباره او توسط پیامبر خود با واژه خاص «اینک» خبر می‌دهد (اش ۱:۴۲، ۱۳:۵۲). داوران، پیامبران و پادشاهان روزی خود را در اختیار روح القدس می‌یابند و یحیی تعمید دهنده سه ماه قبل از تولد، تحت سلطه او قرار می‌گیرد. اما روح القدس در عیسی شخصیت تازه‌ای را به وجود نمی‌آورد. از بدو وجود وی، روح القدس در او ساکن است و به او حیات می‌بخشد و از درون رحم مادر عیسی را «پسر خدا» تعیین می‌کند. اناجیل مرقس و لوقا، هر دو در توضیح کودکی عیسی بر این عمل بنیادی تأکید می‌نمایند (مت ۲۰:۱؛ لو ۳۵:۱). لوقا با مقایسه اعلام مژده به مریم با اعلانهای قبل از او، به وضوح روشن می‌سازد که این عمل چیزی بیشتر از یک تقدیس است. شمشون (داور ۱۳:۵)، سموئیل (۱-سمو ۱:۱۱) و یحیی تعمیددهنده (لو ۱:۱۵) هر سه از آغاز حیات در رحم مادر به طریقی کم و بیش کامل و مستقیم وقف خدا شدند. اما عیسی بدون هیچ گونه واسطه سنتی یا دخالت انسان، بلکه تنها با عمل روح القدس در مریم، دیگر تنها برای خدا تقدیس شده نبود، بلکه در وجود و خویشتن خویش قدیس بود (لو ۳۵:۱).

۳- عیسی در روح عمل می‌کند. عیسی در تمام اعمالش عمل روح القدس را در درون خود ظاهر می‌سازد (لو ۴:۱۴). او در روح، با شیطان مواجه می‌شود (مت ۴:۱) و قربانیان او را آزاد می‌سازد (۲۸:۱۲) و برای مسکینان، خبر خوش و کلام خدا را به ارمغان می‌آورد (لو ۴:۱۸). او در روح القدس، به پدر بسیار نزدیک است (لو ۱۰:۲۱). معجزات او که باعث شکست شرارت و مرگ می‌شود، حقیقت و قدرت کلامش و آشنایی مستقیم او با خدا، همه و همه نشانه این است که روح القدس بر اوست (اش ۶۱:۱) و در عین حال او همان مسیح نجات دهنده، همان پیامبر که همه انتظارش را می‌کشیدند و همان خادم محبوب است. نشانه‌های روح در افراد ملهم بنی اسرائیل، همواره آنی و ناپایدار بوده، لکن در عیسی پایدار است. او کلام خدا را دریافت نمی‌کند، بلکه آن را اعلام و ابراز می‌دارد. او برای اعمال یک معجزه، منتظر فرصت نمی‌شود، بلکه معجزات مانند حرکات بسیار ساده و طبیعی ما، از او صادر می‌شوند. اسرار الهی از جای دیگر به او نمی‌رسد، بلکه همواره و بدون هیچ مانعی در اتحاد کامل با او زیست می‌نماید. هیچکس به اندازه او آکنده از روح نبوده است، «که خارج از هر حد و حصری است» (یو ۳:۳۴).

هرگز احدی مانند او از روح پر نبوده است. افراد الهام یافته در عهدعتیق با اینکه عنان خود را در اختیار دارند، می‌دانند که قدرتی عظیم تر آنان را در دست خود دارد. در عیسی ما چنین حالت تسخیرشدگی را نمی‌بینیم. شخص به این نتیجه می‌رسد که او برای انجام کارهای خدا به روح القدس احتیاج ندارد. نه آنکه می‌تواند بدون روح زندگی کند، همانطور که بدون پدر هم نمی‌تواند، اما چون «پدر همیشه با اوست» (یو ۸:۲۹)، پس روح نیز هرگز از او جدا نمی‌شود. عدم وجود انعکاسهای معمولی روح القدس در عیسی نشانه الوهیت اوست. روح

در او به عنوان یک نیروی اشغال گر خارجی عمل نمی نماید، بلکه او در روح است و روح در او. این روح در حقیقت روح خود اوست (ر. ک یو ۱۶: ۱۴-۱۵).

ب) عیسی آمدن روح را وعده می دهد

عیسی با وجود اینکه از روح پر است و تنها در اوست که عمل می کند، به ندرت از او صحبتی به میان می آورد. او در تمام اعمالش روح را آشکار می سازد، اما تا زمانی که در میان ماست بر او به عنوان وجودی جدا از خود انگشت نمی گذارد. برای آنکه روح ریخته شود و شناسانیده گردد، عیسی اول باید جهان را ترک نماید (یو ۷: ۳۹، ۷: ۱۶)، آن موقع انسانها روح را خواهند شناخت و خواهند دانست که از عیسی می آید. از این گذشته، عیسی غیر از هنگامی که خود را بطور واضح و موقت (مت ۲۰: ۱۰) و یا کاملاً قطعی (یو ۱۳: ۱۵-۱۵ و ۱۴: ۱۶-۱۷ و ۲۶) از متعلقانش جدا می کند، از روح صحبتی نمی نماید.

در اناجیل نظیر (متی، مرقس و لوقا) به نظر می رسد که روح القدس خود را تنها در وضعیت های مهم، در میان هجوم دشمنان پیروز، یا در برابر دادگاهها و محاکم نشان می دهد (مر ۱۱: ۱۳). اما سخنان صمیمانه ای که عیسی پس از شام آخر بر لبانش جاری می سازد، دقیق تر است: دشمنی جهان نسبت به عیسی یک پدیده تصادفی نیست و اگر هر روز خود را در جفاهای خشن نشان نمی دهد، به هرحال شاگردان سنگینی تهدیدات آن را هر روز حس خواهند نمود (یو ۱۵: ۱۸-۲۱) و به همین دلیل روح القدس هر روزه با آنها خواهد بود (یو ۱۴: ۱۶-۱۷).

همان طور که عیسی با زندگی خود بر پدرش اقرار کرد (یو ۵: ۴۱، ۵: ۸، ۴۹: ۱۲) شاگردان نیز می باید به خداوند شهادت دهند (مر ۹: ۱۳، یو ۱۵: ۲۷). تا هنگامی که عیسی با آنها بود، از هیچ چیز واهمه نداشتند. او مدافع آنان و همیشه آماده دفاع و بیرون کشیدن ایشان از مشکلات بود (یو ۱۷: ۱۲). پس از آنکه عیسی جهان را ترک کند، این روح القدس است که جای او را به عنوان مدافع (پاراکلتوس) می گیرد (یو ۱۴: ۱۶، ۷: ۱۶). برخلاف عیسی او به اسم خود صحبت نمی کند، بلکه به اسم همان عیسی که از او جدانشدنی است و جلالش خواهد داد (یو ۱۳: ۱۶-۱۴). او اعمال و گفتار عیسی را به یاد شاگردان خواهد آورد و به آنها حکمت درک این مطالب را خواهد بخشید (۲۶: ۱۴). او به آنها نیرویی عطا خواهد کرد که به نام عیسی با دنیا مواجه شوند تا اینکه معنی مرگ او را کشف کنند و به راز الهی که در چنین واقعه تکان دهنده ای تحقق یافته است شهادت دهند: محکوم شدن گناه، شکست شیطان، و پیروزی عدالت خدا (۱۶: ۸-۱۱).

ج) عیسی روح را می‌فرستد

عیسی با مرگ و قیامش، روح القدس را به عنوان هدیه‌ای به کلیسا می‌بخشد. شخصی که می‌میرد، هر چند در زندگی روحش بزرگ و نفوذش بی‌نظیر و گسترده بوده باشد، محکوم است که جزئی از گذشته شود. ممکن است کارهایش باعث زنده ماندن نام او شود، اما دیگر مستقیماً به او مربوط نیستند. او دیگر نمی‌تواند خط‌مشی کارهایش را تعیین نماید و باید آن را به عهده انتخاب مردم بگذارد. اما وقتی عیسی هنگام مرگ «روح خود را به خدا تسلیم می‌کند؟» در همان عمل روحش را به کلیسا می‌دهد (یو ۱۹:۳۰). تا قبل از مرگ عیسی زمینه فعالیت‌های روح القدس به وسیله محدودیت‌های طبیعی و انسانی عیسی محدود شده بود، اکنون که پسر انسان در جلال و به دست راست پدر نشسته است (یو ۱۲:۲۳)، قادر است که انسانیت نجات یافته را به اتحاد درآورده (یو ۱۲:۳۲) و روح القدس را بر آن بریزد (یو ۷:۳۹، ۲۰:۲۲-۲۳، اع ۲:۳۳).

د) کلیسا روح را دریافت می‌کند

کلیسا، این خلقت تازه، تنها می‌تواند از روحی که منشأ تمام تولد یافتگان خداست به وجود آید (یو ۳:۵-۶). در واقع کتاب اعمال رسولان را می‌توان «انجیل روح القدس» نامید.

این فعالیت روح القدس در اعمال رسولان دارای دو خصیصه است که در عهدعتیق نیز به چشم می‌خورد. از طرفی، اعمال عجیب و غیرمعمول افرادی ملهم را در حالت وجد (اع ۲:۴-۵ و ۱۱)، شفا را در بیماران و نجات تسخیرشدگان به وسیله شیطان (۷:۳، ۱۲:۵ و ۱۵:...) و شجاعت قهرمانانه را در شاگردان (۴:۱۳ و ۳۱:۵، ۲۰:۵، ۲۰:۱۰) می‌بینیم. از طرف دیگر، این عجایب و نشانه‌های نجات قطعی نشانگر آنند که بازگشت به سوی خدا امکان‌پذیر است، گناهان بخشیده می‌شوند و ساعت آن فرا رسیده است که خدا روح خود را به کلیسا فروریزد. (اع ۲:۳۸، ۳:۲۶، ۴:۱۲، ۵:۳۲، ۱۰:۴۳).

این روح، همان روح عیسی است که باعث تکرار اعمال او، اعلام کلامش (۴:۳۰، ۵:۴۲، ۶:۷، ۹:۲۰، ۱۸:۵، ۱۹:۱۰ و ۲۰). زنده شدن دعاهای وی (اع ۷:۵۹-۶۰ = لو ۲۳:۳۴ و ۴۶: اع ۲۱:۱۴ = لو ۲۲:۴۲)، و ابدی شدن شکرگزاری عیسی در تقسیم نان می‌شود. روح القدس در میان برادران، اتحاد را نگاه می‌دارد (اع ۲:۴۲ و ۴:۳۲)، همان اتحادی که شاگردان را به دور عیسی جمع نمود. ممکن نیست که شاگردان مسیح بتوانند به میل خود آن عاداتی را که در تماس با مسیح به دست آورده بودند نگاه دارند و همچنان به زندگی مسیحی خود ادامه دهند. عیسی حتی هنگام زندگی با شاگردانش، برای نزدیک نگاه

داشتن آنها به خود می‌بایست تمام نیروی شخصیتش را به کار می‌گرفت. اکنون که آنها دیگر او را نمی‌بینند و با اینکه می‌دانند در صورت پیروی از وی در معرض چه خطری قرار خواهند گرفت، اعجاب‌انگیز است که آنها به خودی خود او را دنبال می‌کنند. البته نباید از نظر دور داشت که این اعمال زائیده روح عیسی در آنهاست.

روح القدس نیرویی است که کلیسای نوپا را حتی تا «اقصى نقاط جهان» به پیش می‌برد (۸:۱). او گاهی مستقیماً «به سوی امتهای می‌شتابد» (۴۴:۰۱) و به این طریق ثابت می‌کند که «بر تمام بشریت ریخته شده» (۷۱:۲) و گاهی افرادی را که انتخاب کرده است، به مأموریت می‌فرستد مانند فیلیپس (۲۶:۸ و ۲۹-۳۰)، پطرس (۲۰:۱۰)، پولس و برنابا (۴۲:۱۳). اما حضور روح القدس تنها در ابتدای مأموریت نیست، بلکه اعمال رسولان را هدایت و همراهی می‌نماید (۶:۱۶-۷) و اقتدار خود را در تصمیمات آنان قرار می‌دهد (۲۸:۱۵). اگر به کلمه ایمان آورده شد و کلمه باز هم انتشار یافت به این دلیل است که سرچشمه باطنی این ذوق و گرایش روح القدس است (۷:۶، ۲۴:۱۲، ۵۲:۱۳).

هـ) تجربه روح در پولس رسول

۱- روح القدس، جلال عیسی، در ما. او که با نیروی روح قدوسش (روم ۴:۱) عیسی را از میان مردگان برخیزانید (روم ۸:۱۱) و او را «روح حیات بخش» ساخت (۱-قرن ۱۵:۴۵) در آن واحد، روح القدس را «جلال خداوند» برخاسته ساخته است (۲-قرن ۳:۱۸). هدیه روح القدس، حضور جلال خداوند در ماست که ما را به صورت خود تبدیل می‌نماید. پس پولس «مسیح و روح القدس» یا «حیات در مسیح» و «حیات در روح القدس» را از هم جدا نمی‌کند. همان‌طور که «زیستن مسیح است» (غلا ۲:۲۰) «زیستن روح» نیز هست (روم ۸:۲ و ۱۰). «بودن در مسیح عیسی» (روم ۸:۱) یعنی زندگی «در روح» (۸:۰:۵).

۲- نشانه‌های روح. زیستن در روح القدس هنوز به معنای تسلط مستقیم و کامل بر آن نیست، بلکه زندگی در ایمان است. لکن تجربه‌ای است حقیقی و اطمینانی استوار، زیرا توسط این نشانه‌ها حضور خدا تجربه می‌شود. این نشانه‌ها با یکدیگر تفاوت‌های زیادی دارند. اما همه آنها، از عطایای نسبتاً ظاهری مانند تکلم به زبانها یا شفا (۱-قرن ۱۲:۲۸-۲۹، ۱۴:۱۲) گرفته تا عطایای افضل‌تر (۳۱:۱۲) مانند ایمان، امید، و محبت در خدمت انجیلی هستند که بر آن شهادت می‌دهند (۱-تسا ۵:۱-۶؛ ۱-قرن ۵:۱-۶) و در خدمت بدن مسیح که آن را تشکیل داده‌اند، می‌باشند (۱-قرن ۱۲:۴-۳۰).

همچنین تمام نشانه‌ها به وسیله اعمال و حالات در انسان و همین‌طور «آنچه خدا به ما عطا

فرموده است» (۱-قرن ۲: ۱۲)، به ما احساس حضور شخصی و سکونت کسی (روم ۸: ۱۱) را در درونمان می‌دهد که شهادت دهنده (۱۶: ۸)، شفاعت کننده (۲۶: ۸)، پیوند دهنده خود به روح ما (۱۶: ۸)، و ندا کننده در قلبهای ماست (غلا ۴: ۶).

۳- روح القدس، منشأ حیات نوین. تجربه روح با آنکه دارای اشکال گوناگون است، در اصل یکی است: حیات جای موجودیتی را گرفته است که محکوم و آماده مرگ گشته بود. شریعتی که ما را بندگان کهنگی حرف شریعت خود ساخته بود، جای خود را به «تازگی روح» می‌دهد (روم ۷: ۶)؛ و برکت ابراهیم در وعده روح (غلا ۳: ۱۳-۱۴) به عوض لعنت شریعت قرار می‌گیرد و عهد حرف شریعت که کشنده است، عرصه را برای روح که زنده می‌کند، باز می‌نماید (۲-قرن ۳: ۶). شریعت روح و عدالت جای گناهی که شریعت جسم را وضع کرده بود می‌گیرد (روم ۷: ۱۸ و ۲۵، ۸: ۲ و ۴). اعمال جسم، جای خود را به ثمرات روح می‌دهند (غلا ۵: ۱۹-۲۳). لعنتی که به صورت «عذاب و مصیبت» (روم ۲: ۹) به واسطه غضب الهی بر انسان گناهکار سنگینی می‌کرد، اکنون به آرامش و شادی روح القدس تغییر یافته است (۱-تسا ۱: ۶؛ غلا ۵: ۲۲...).

این حیات به ما داده شده است و در روح کمبود هیچ عطیه دیگری نیست (۱-قرن ۱: ۷)؛ اما این عطیه در مبارزه به ما داده می‌شود، زیرا در این زندگی تا حال تنها «بیعانه» (۱-قرن ۱: ۲۲، ۵: ۵؛ افس ۱: ۱۴) و «نوبر» روح را (روم ۸: ۲۳) داریم. روح القدس ما را به منازعه علیه جسم می‌خواند، علائمی که مؤید حضور او هستند همواره با اعلان احکام او همراهند: «اگر به روح زیست کنیم، به روح هم رفتار کنیم» (غلا ۵: ۲۵، ر. ک غلا ۶: ۹؛ روم ۸: ۹ و ۱۳؛ افس ۴: ۳۰) و به این ترتیب، روح القدس «جسمانیان» و «اطفال در مسیح» را به «روحانیان» مبدل می‌سازد (۱-قرن ۳: ۱).

۴- روح و کلیسا. خلقت تازه‌ای که از روح القدس تولد یافته، کلیساست. کلیسا و روح غیرقابل تفکیک اند: روح در کلیسا تجربه می‌شود و راه را برای راز کلیسا روشن می‌سازد. عطایای روح هرچه بیشتر باعث بنای کلیسا (۱-قرن ۲: ۷، ۴: ۱۴...) و تقدیس معبد خدا شوند (۱-قرن ۳: ۱۶؛ افس ۲: ۲۲) با ارزش ترند. روح القدس همواره اعمال و عطایای خود را احیا می‌کند. او پیوسته برای اتحاد بدن مسیح کار می‌کند (۱-قرن ۱۲: ۱۳). روح مشارکت (افس ۳: ۴؛ فی ۲: ۱)، عطای بزرگ محبت را در قلبها می‌ریزد (۱-قرن ۱۳: ۲-۶: ۶؛ غلا ۵: ۲۲؛ روم ۵: ۵) و همه را در اتحاد خویش به هم می‌پیوندد (افس ۴: ۴).

۵- روح خدا. «فقط یک بدن و یک روح ... یک خداوند ... و یک خدا» (افس ۴: ۴...). روح القدس متحد می‌سازد زیرا روح خداست، تقدیس یا مهر می‌کند (۲-قرن ۱: ۲۲) زیرا روح خدا قدوس است. تمام فعالیت‌های روح القدس به ما داده شده است تا اینکه در

نزدیک شدن ما به خدا یاری مان دهد و با ما و او رابطه ای زنده برقرار سازد تا ما را در اعماق مقدس داخل کند و «راز خدا» را به ما بسپارد (۱-قرن ۲: ۱۰-۱۱). ما فقط در روح القدس مسیح را می شناسیم و به «خداوندی عیسی» اقرار می کنیم (۳: ۱۲) و به درگاه خدا دعا می کنیم (روم ۸: ۲۶) و او را به اسمش «ابا» پدر می خوانیم (روم ۸: ۱۵؛ غلا ۴: ۶). از لحظه ای که روح القدس را دریافت می داریم هیچ چیز قادر به از بین بردن ما نیست زیرا خدا خودش را به ما داده است و در اوست که زندگی می کنیم.

ر. ک: آب: ج ۲، د- آتش: عهدجدید ب ۲- ابر: ۵- پرستش: عهدجدید ب، ج- پنطیکاست: ب- تسلی: ۲- تعلیم: عهدجدید ب- تعلیم و تربیت: ج ۱- تعمید: د ۳- تولد تازه: ۳- جان/نفس: ب ۱- جسم: ب ۲- حضور خدا: عهدعتیق ج ۲؛ عهدجدید ب، ج- حقیقت/راستی: عهدجدید ۳- حکمت: عهدعتیق ج ۳؛ عهدجدید ب ۲- خدا: عهدجدید ب ۴، ه- خوابها/رویاها- خوشی: عهدجدید الف ۲، ب ۱- دانستن/شناختن: عهدجدید ۳- دست گذاری- دعوت: ج- رسالت: عهدعتیق ج ۲؛ عهدجدید ج- روح: عهدعتیق ۴؛ عهدجدید- روغن: ۲- ساکن شدن: ب ۳- سنت: عهدجدید ب ۲- عطایای الهی- عطیه: عهدجدید ۱- فضایل و رذایل: ۲- فیض: ه- قدرت: د ۲، ه- کبوتر: ۳- کلام (کلمه) خدا: عهدعتیق الف ۱- کلیسا: د ۱ و ۲- محبت: الف عهدجدید ۳- مدافع- مستی: ۳- مسح کردن/تدهین: ج ۵ و ۶- معبد: عهدجدید ب ۲- مقدس: عهدجدید ب، ج- مکاشفه: عهدجدید الف ۲- میل و اشتیاق: ج- میوه: د- نبی: عهدعتیق الف ۲؛ عهدجدید ب ۳- نیایش/دعا: ه ۲- وعده ها: ج ۳.

JG

روزه داری

روزه داری یعنی محروم کردن خود از هر نوع خوردن و آشامیدن و حتی از روابط جنسی برای یک یا چند روز، از غروب آفتاب تا غروب روز بعد.

امروزه در دنیای غرب حتی در میان مسیحیان مشکل بتوان در تعریف و تمجید ارزشهای روزه سخنی بر زبان آورد. چنانچه برای تعادل در خوردن و نوشیدن ارزش قائل شوند روزه در نظر ایشان برای سلامتی مضر به شمار می رود و به هیچ وجه فوائد روحانی آن را درک نمی کنند. این دیدگاه در تضاد با دیدگاهی است که تاریخ نگاران مذهبی هر یک تا حدودی پرده از آن برداشته اند. روزه چه به انگیزه های ریاضتی یا تطهیر یا سوگواری یا استغاثه، جایگاه مهمی در مراسم مذهبی دارد. به عنوان مثال در اسلام روزه بهترین وسیله برای درک عظمت و تعالی خداست. کتاب مقدس که بنیان و اساس دیدگاه و رفتار کلیساست، در این

نکته با دیگر دیدگاههای مذهبی توافق دارد اما به روزه مفهوم خاصی بخشیده و انجام آن را قاعده مند ساخته است. روزه به همراه نیایش و صدقه یکی از اعمال ضروری است که بیانگر فروتنی، امید و محبت انسان به خداست.

۱- مفهوم روزه. از آنجا که انسان هم روح است و هم جسم، تصور مذهبی صرفاً روحانی کاملاً بیهوده است. روح نیازمند اعمال و رفتارهای جسمانی است. روزه که همواره با دعای استغاثه همراه است، انسان را در بیان فروتنی اش در حضور خدا یاری می دهد. روزه (لاو ۱۶: ۳۱) معادل و مترادف «ذلیل ساختن جان خود» (۹۲: ۶۱) است. بنابراین روزه، عملی مبتنی بر ریاضت کشیدن نیست و هدف آن نیز دستیابی به موقعیت برتری روان شناختی یا مذهبی نمی باشد. هر چند در تاریخ ادیان چنین اهدافی نیز تصدیق شده اما در زمینه کتاب مقدس، هنگامی که انسان یک روز تمام از خوردن پرهیز می کند (داور ۲۰: ۲۳؛ ۲- سمو ۱۶: ۱۲-۱۷؛ یون ۳: ۷)، و در عین حال خوراک را چون عطیه خدا می نگرد (تث ۸: ۳)، این محرومیت و پرهیز عملی مذهبی است و بایستی انگیزه های آن را به درستی درک کنیم. همین نکته در مورد روابط زناشوئی نیز صدق می کند (یول ۱۶: ۲).

ما با حالتی حاکی از عدم وابستگی و بی تعلقی کامل به دنیا به سوی خداوند رجعت می کنیم (دان ۹: ۳؛ عز ۸: ۲۱)، قبل از به عهده گرفتن وظیفه ای سنگین (داور ۲۰: ۲۶؛ استر ۴: ۱۶)، به هنگام درخواست بخشش گناهان و خطایا (۱- پاد ۲۱: ۲۷)، یا درخواست شفای بیمار (۲- سمو ۱۶: ۱۲ و ۲۲)، در هنگام سوگواری بیوه زن بعد از فوت همسر (یهودیه ۵: ۸؛ لو ۳۷: ۲) یا بعد از یک مصیبت ملی (۱- سمو ۷: ۶؛ ۲- سمو ۱: ۱۲؛ بار ۵: ۱؛ زک ۸: ۱۹)، برای پایان پذیرفتن مصیبت و بدبختی (یول ۲: ۱۲-۱۷؛ یهودیه ۴: ۹-۱۳)، برای باز شدن ذهن انسان به روی نور خدا (دان ۱۰: ۱۲)، در انتظار فیض الهی برای انجام مأموریت (اع ۱۳: ۲ و ۳)، و برای آماده شدن شخص به جهت ملاقات با خدا (خروج ۳۴: ۲۸؛ دان ۹: ۳).

موقعیتهای و انگیزه های روزه داری بسیار متنوع هستند اما همواره مسئله ایمان شخص با رفتاری حاکی از فروتنی و افتادگی به چشم می خورد که هدف آن کسب دخالت الهی و قرار گرفتن شخص در حضور خداست. این نیت عمیق، مفهوم چهل روز روزه موسی (خروج ۳۴: ۲۸) و ایلیا (۱- پاد ۱۹: ۸) را آشکار می سازد. چهل روز روزه عیسی در بیابان که طبق الگوی روزه موسی و ایلیا بود، البته با انگیزه دریافت روح خدا نبود چرا که مسیح پیش از آن مملو از روح بود (لو ۴: ۱). اگر روح وی را به روزه داری کشاند برای این نبود که با عملی حاکی از اعتماد و تسلیم به پدرش (مت ۴: ۱-۴)، رسالت مسیحائی وی را افتتاح کند.

۲- نحوه روزه داری. در آیین نیایش یهودیان به «روزه بزرگ» در روز کفاره اشاره شده است (ر.ک اع ۲۷: ۹). روزه گرفتن در این روز یکی از شرایط خاص تعلق به قوم خدا بود (لاو ۲۳: ۲۹). علاوه بر این ایام دیگری برای روزه داری در سالگرد فجایع و مصیبت های ملی

وجود داشت. یهودیان پرهیزکار نیز به دلیل دینداری و تقوای شخصی خود روزه می گرفتند (لو ۳۷:۲)، از جمله به عنوان مثال شاگردان یحیی تعمید دهنده و فریسیان (مر ۱۸:۲)، برخی از آنان هفته ای دو روز روزه می گرفتند (لو ۱۸:۱۲). آنان در پی این بودند که بدان وسیله یکی از اصول عادل شمردگی را که در تورات و کتب انبیا آمده بود به انجام رسانند. اگر عیسی چنین چیزی را به شاگردانش امر نکرد (مر ۱۸:۲) به این دلیل نبود که او چنین عادل شمردگی را کم ارزش می دانست یا اینکه می خواست آن را به کلی نادیده بگیرد بلکه آمد تا آن را به کمال برساند. به همین دلیل است که او هرگونه تظاهر به روزه داری را نهی فرمود و در برخی موارد شاگردانش را دعوت می کند که از این نوع عدالت فراتر روند (مت ۵:۱۷ و ۶:۱). عیسی حتی بیشتر از دیگران بر پرهیزکاری و کناره گیری از ثروت (مت ۱۹:۲۱)، بر خویش داری داوطلبانه (۱۲:۱۹) و بالاتر از همه بر از خود گذشتگی به جهت بردوش گرفتن صلیب خود (۳۸:۱۰-۳۹) اصرار می ورزد.

در حقیقت روزه گرفتن مستلزم بعضی مخاطرات است، خطر ظاهرگرایی که انبیا از قبل آن را تقبیح کرده بودند (عا ۵:۲۱؛ ار ۱۴:۱۲) و نیز خطر تکبر و خودنمایی برای کسانی که می خواهند «در نظر مردم روزه دار نمایند» (مت ۶:۱۶). روزه واقعی پسندیده خدا بایستی آمیخته با محبت به همسایه و جستجوی عدالت راستین باشد (اش ۵۸:۲-۱۱). روزه همانند دعا نباید عاری از صدقه باشد. بالأخره اینکه بایستی به خاطر محبت خدا انجام شود (زک ۵:۷). عیسی شاگردان خود را دعوت می کند که با بصیرت کامل روزه بگیرند، روزه ای که تنها خدا از آن باخبر باشد، بیانگر واقعی امید انسان به اوست. روزه فروتنانه دل انسان را به روی عدالتی باطنی که کار پدر نهان بین است می گشاید (مت ۶:۱۷ و ۱۸).

کلیسای رسولی در خصوص موضوع روزه، آداب و رسوم یهودیت را حفظ نمود اما آن را با خصلت و روحیه ای که عیسی تعریف کرده بود انجام می داد. کتاب اعمال رسولان به برخی مراسم مذهبی که شامل روزه و نیایش بود اشاره می کند (اع ۱۳:۲-۴، ۱۴:۲۲). پولس رسول در خلال امور بسیار مشغول کننده رسالتی خود، به گرسنگی و تشنگی رنج آوری که اوضاع و احوال بر وی تحمیل می کرد قانع نبود بلکه خود نیز روزه های مکرر بدان می افزود (۲-قرن ۵:۶، ۱۱:۲۷). کلیسا نسبت به این سنت وفادار ماند و می کوشد با رعایت روزه داری، ایمانداران را در حالت گشودگی کامل نسبت به فیض خداوند قرار دهد و در عین حال در انتظار بازگشت وی به سر می برد. زیرا اگر آمدن اول عیسی، تفسیر قوم برگزیده را به کمال رساند، دوران بعد از رستاخیز وی، بدون اعمال توبه ایام خوشی و شادمانی کامل نیست. عیسی خود با دفاع از شاگردان خود که روزه نمی گرفتند در مقابل فریسیان فرمود: «آیا ممکن است پسران خانه عروسی مادامی که داماد با ایشان است روزه بدارند؟ زمانی که داماد را با خود دارند نمی توانند روزه دارند لیکن ایامی می آید که داماد از ایشان گرفته شود، در

آن ایام روزه خواهند داشت» (مر ۲: ۱۹ و ۲۰). بنابراین روزه واقعی، روزه ایمان است، عدم حضور محبوب و جستجوی مداوم در پی او. روزه حاکمی از توبه و ندامت، در انتظار بازگشت داماد به سوی ما، جایگاه خاصی در پرستش مسیحی دارد.

ر.ک: تدفین: ۱ - تغذیه: ج - توبه/بازگشت: عهدعتیق الف ۲ - صدقه: عهدجدید ۱ - عطر: ۱. RG

زانو زدن

۱- **زانو زدن در مقابل کسی** بیان نمادین این موضوع است که آن شخص در موقعیتی یکسان با وی قرار ندارد، اعتراف به حقارت خود و نشان دادن اطاعت و تابعیت است. از این رو به هنگام عبور همامان همه مجبور بودند زانو خم کنند و به روی درافتند (استر ۳: ۲). به این رفتار می توان مفهومی مذهبی داد، به عنوان مثال در مقابل ایللیا، مرد خدا (۲- پاد ۱: ۱۳). مسیحیان اولیه بین رفتار جذامی که «زانو زد» (مر ۱: ۴۰) یا «به روی درافتاد» (لو ۵: ۱۲) و سخنان تمسخرآمیز و موهن لشکریان (مت ۲۷: ۲۹) سجده صادقانه را تشخیص می دادند (مت ۸: ۲). این حرکت در نظر «کسانی که زانوهای ایشان نزد بعل خم نشده» (۱- پاد ۱۹: ۱۸ = روم ۴: ۱۱) یا هنگامی که یهوه می گوید «هر زانوئی پیش من خم خواهد شد» (اش ۴۵: ۱۲؛ ر.ک مت ۹: ۴) به صراحت بر سجده و پرستش دلالت دارد. بالأخره اینکه فرد مسیحی می داند که باید هر زانوئی به نام عیسی خم شود (فی ۲: ۱۰) تا بداند که عیسی خداوند است.

۲- **زانو زدن در هنگام نیایش** - روشی که از به خاک افتادن ساده تر است - مشخصه دیدگاه و رفتاری است که با نشستن یا ایستادن تفاوت بسیار دارد. از این رو نیایشی که شخص انجام می دهد حاوی هیچ موعظه، تشویق یا برکتی نیست بلکه تنها استغاثه است که گاهی در سکوت انجام می گیرد، تضرع و التماسی که بسیار عمیق می باشد. چهار نمونه از این نیایش، چه فردی و چه رسمی، در عهدعتیق روایت شده است. در اواخر مراسم تقدیس معبد، سلیمان به سوی جماعت حاضر که ایستاده بودند رو می کند و پس از تبرک معبد، موعظه ای کوتاه ایراد می نماید (۱- پاد ۸: ۱۴-۲۱)؛ و در طی دعای طولانی خویش (۸: ۲۲-۵۳) «زانو زده و دستهای خود را به سوی آسمان دراز کرده بود» (۸: ۴۵). سرانجام برخاست، ایستاد و در حالی که قوم را تشویق می نمود و اندرز می داد ایشان را برکت داد (۸: ۵۵-۶۱). ایللیا پس از پیروزی بر کاهنان بعل، احساس می کند که خشک سالی که با آن بی دینی و ارتداد قوم

اسرائیل تنبیه شده بود به پایان رسیده است. «ایلیا بر قله کرمل برآمد و بر زمین خم شده روی خود را به میان زانوهایش گذاشت» (۱-پاد ۱۸:۴۲) و باران بارید. قرن‌ها بعد، عزرا از شنیدن خبر قرارداد ازدواج یهودیان با بیگانگان، در حالتی که «تا وقت هدیه شام متحیر نشسته» بود «از تذلل خود برخاستم و با لباس و ردای دریده به زانو درآمدم و دست خود را به سوی یهوه خدای خویش برافراشتم و گفتم...» (عز ۹:۴-۵)، دعائی که در ادامه قوم با گریه و زاری به آن ملحق می‌شوند (۱:۱۰). بالأخره، دانیال که در بالاخانه خود تنها بود «هر روز سه مرتبه زانو می‌زد و دعا می‌نمود و چنان که قبل از آن عادت می‌داشت نزد خدای خویش دعا می‌کرد و تسبیح می‌خواند» (دان ۶:۱۱).

بجز در مواردی مانند نیایش اندوهناک عیسی در باغ جتسیمانی (لو ۲۲:۴۱)، «بر زمین افتاد» (مر ۱۴:۳۵)، «بر روی در افتاد» (مت ۲۶:۳۹)، از زانو زدن عیسی سخنی گفته نشده است اما لوقا به طور مکرر و بسیار جدی به زانو زدن اشاره کرده است: استیفان در هنگام بخشیدن شکنجه‌گرانش (اع ۷:۶۰)، پطرس قبل از برخاستن طابیتا (۴۰:۹)، پولس پس از موعظه طولانی وداع با مشایخ افسس (۳۶:۲۰)، و تمام مسیحیان موقع جدایی در کناره دریا (۵:۲۱). زانو زدن حالتی طبیعی برای بیان درخواست در هنگام تمجید و پرستش است (افس ۳:۱۴).

ر.ک: برکت دادن: ب- تجلیل/سجده کردن- عیسی (نام): د. XLD

زیارت

زیارت که در تمام ادیان عملی رایج بوده رسمی است که تا حدود بسیار زیادی مقدم بر نگارش کتاب مقدس است. زیارت سفر به اماکنی است که به واسطه نوعی ظهور الهی یا فعالیت یک شخصیت بزرگ مذهبی تقدیس گشته تا ایمانداران در آن محیط خاص مورد علاقه خویش دعا کنند. معمولاً دیدار از مکان مقدس که هدف زیارت است با آیینهای تطهیر شروع می‌شود و با اجتماعی خاتمه می‌پذیرد که ایمانداران را با جامعه مذهبی که خود بخشی از آن هستند آشنا می‌سازد. بنابراین زیارت جستجوی خدا و ملاقات با او در زمینه‌ای پرستشی است.

عهدعتیق

۱- به سوی مکانهای مقدس باستانی. قبل از آن که اصلاحات یوشیا - که بر اساس اصول کتاب تثنیه صورت گرفت - تعداد مکانهای مقدس را به یک مکان کاهش داد، شواهدی مبنی بر وجود مراکز زیارتی متعدد در اسرائیل در دست است، مکانهای مقدسی که با تاریخ مقدس قوم مرتبط بودند و مردم در طلب خدای خویش به آنجا می رفتند.

تاریخچه پدران قوم تنها از یک زیارت واقعی سخن می گوید (پید ۳۵: ۱-۷). اما راویان در بازگوئی تجلیات خدا به ابراهیم (۱۲: ۶ و ۷ در شکیم و ۱۸: ۱ در ممری)؛ به اسحاق (۲۶: ۲۴ در بئر شبع) و به یعقوب (۲۸: ۱۲، ۳۵: ۹ در بیت ئیل؛ و ۳۲: ۳۱ در فنوئیل)، در پی این هستند که با نشان دادن این که مکانهای مقدس کنعانیان مورد احترام نیاکان ایشان بوده اند، حقانیت و مشروعیت آنها را توجیه کنند. راویان کتاب پیدایش توضیح می دهند که این مکانهای مقدس به چه شکل بوده اند: قربانگاهها (۱۲: ۷-۸؛ ۱۳: ۴، ۲۶: ۲۵، ۳۳: ۲۰)، ستونهای سنگی (۲۸: ۱۸)، و درختان مقدس (۱۲: ۶، ۱۸: ۱، ۲۱: ۳۳) ... آنان آیینهایی پایه ریزی کردند که بعدها زائران آنها را در این مکانهای مقدس اجرا می کردند: خواندن نام یهوه تحت عناوین گوناگون (۱۲: ۸، ۱۳: ۴، ۲۱: ۳۳، ۲۰: ۳۳)، تدهین با روغن (۲۸: ۱۸، ۳۵: ۱۴)، تطهیر (۳۵: ۲-۴) و ده یک (۱۴: ۲۰، ۲۸: ۲۲).

شواهد حاکی از آن است که گردهمائی های مذهبی و از این رو زیارت در مکانهای مقدسی که دارای درجات مختلف اهمیت بودند تا مدت زمانی بعد از این نیز ادامه داشته است: در شکیم (یوشع ۲۴: ۲۵؛ داور ۹: ۶؛ ۱-پاد ۱۲: ۹)، بیت ئیل (۱-سمو ۱۰: ۳ نشان می دهد که زائران به این مکان می رفتند؛ ۱-پاد ۱۲: ۲۹-۳۱؛ عا ۵: ۵، ۷: ۱۳) و بئر شبع (عا ۵: ۵). مکانهای مقدس عُفْرَه (داور ۶: ۲۴) و صُرْعَه (= صخره: ۱۳: ۱۹-۲۰) نیز بودند که در آنجا خاطره ظهورهای فرشته خداوند گرامی داشته می شد. همچنین می توان به مکان مقدس شیلوه اشاره کرد که صندوقچه عهد در آنجا نگهداری می شد و هر سال به افتخار یهوه جشنی برگزار می گردید (۲۱: ۱۹) و احتمالاً القانه و زنانش به همین جشن می رفتند (۱-سمو ۱: ۳). روایات کهن از گردهمائی های دیگری در مصفه (۱-سمو ۷: ۵-۶)، در جلیجال (۱۱: ۱۵)، در جبعون (۱-پاد ۳: ۴) و در دان (۱۲: ۲۹) سخن می گویند. اما از زمانی که داود صندوقچه عهد را به اورشلیم آورد (۲-سمو ۶) و معبد سلیمان ساخته شد (۱-پاد ۵-۸) زیارت اورشلیم به صورت مهمترین مکان زیارتی درآمد (۱۲: ۲۷).

بنابراین مدت زمانی طولانی، قوانین کهن عهد (یهویست: خروج ۳۴: ۱۸-۲۳؛ الوهیست: خروج ۲۳: ۱۴-۱۷) فرمان داده بودند که تمامی افراد ذکور بایستی هر سال سه بار خود را به حضور خداوند یهوه حاضر کنند. این فرمان الزامی در مکانهای مقدس گوناگون کشور در ایام اعیاد یهود انجام می شد.

۲- به سوی یگانه مکان مقدس. اصلاحات یوشیا که توسط حزقیا طرح ریزی شده بود (۲- پاد ۱۸:۴ و ۲۲:۲-۲-توا ۲۹-۳۱) منجر به منسوخ شدن مکانهای مقدس محلی گردید و اورشلیم را به عنوان مکان برگزاری عید فصح (۲-پاد ۲۳:۲-۲-توا ۳۵) و دو عید دیگر یعنی عید هفته ها و عید خیمه ها (تث ۱۶:۱-۱۷) تثبیت نمود. این اصلاحات بدین طریق همه قوم را با هم در حضور خدای خود جمع می کرد و ایشان را در مقابل رجاسات بتهای محلی محافظت می نمود. بعد از مرگ یوشیا، اصلاحات وی دچار چالشهای شدید گشت اما بعد از بازگشت قوم از تبعید، معبد اورشلیم تا به آخر یگانه مکان مقدس گردید. زائران از تمام فلسطین و همچنین پراکندگانی که در حال افزایش بودند هر سال برای برگزاری اعیاد بزرگ به اورشلیم می آمدند. «مزامیر صعود» یا «مزامیر درجات» (مز ۱۲۰-۱۳۴) مثال خوبی از دعاها و روحیه زائران ارائه می دهند: تعلق خاطر آنها به خانه خداوند و به شهر مقدس، ایمان، پرستش و شادی ایشان به جهت دوستی و صمیمیت میان قوم خدا به واسطه اجتماع نیایشی خود. این تجربه مکرر، باعث ایجاد بیانی برجسته و گیرا در مورد امید به ایام آخر در میان قوم اسرائیل گردید: روز نجات در هنگام زیارت تجلی می یافت آنگاه که اجتماع قوم برگزیده و امتهای سرانجام به هم پیوستند (اش ۲:۲-۵، ۶۰، ۶۶:۱۸-۲۱؛ میک ۷:۱۲؛ زک ۱۴:۱۶-۱۹؛ طو ۱۳:۱۱).

عهدجدید

در نگاه اول چنین به نظر می رسد که عهدجدید چیز تازه ای در این باره نگفته است: عیسی در اطاعت از شریعت در دوازده سالگی با والدینش به اورشلیم می رود (لو ۴:۱-۴۲) و در سرتاسر مأموریت خود بر زمین مرتب برای اعیاد مختلف به آنجا می رود (یو ۲:۱۳، ۵:۱، ۷:۱۴، ۱۰:۲۲-۲۳، ۱۲:۱۲). پولس پس از قریب بیست و پنج سال بعد از واقعه مصلوب شدن مسیح تصمیم می گیرد که در ایام عید پنطیکاست آنجا را زیارت کند (اع ۲۰:۱۶، ۲۴:۱۱).

اما عیسی ویرانی معبد را نبوت می کند (مر ۱۳:۲) و امتناع قوم اسرائیل باعث وقوع جدایی قطعی و نهایی بین کلیسا و یهودیت می شود. علاوه بر این رستاخیز عیسی، شخصیت جلال یافته وی را معبد جدیدی می گرداند که از آن به بعد مرکز پرستش پیروان وفادار اوست نه هیچ جای دیگری بر روی زمین (یو ۲:۱۹-۲۱، ۴:۲۱-۲۳). از حالا به بعد زندگی خود قوم خداست که زیارت واقعی در ایام آخر می باشد (۲-قرن ۵:۶-۸؛ عبر ۱۳:۱۴). همچنین این زیارت خروجی دیگر تحت هدایت خداوند عیسی است (اع ۳:۱۵، ۵:۳۱؛ عبر ۲:۱۰) که هدف نهائی آن واقعیات روحانی است: کوه صهیون، اورشلیم آسمانی، جماعت

نخست زادگانی که نامشان در آسمانها نوشته شده (عبر ۱۲: ۲۲-۲۴) و معبدی که همان «خداوند خدای قاد مطلق و بره» می باشد (مکا ۲۱: ۲۲-۲۶).

کلیسا چنان با تاریخ پیوند خورده که نمی تواند هیچ گونه اهمیتی برای زیارت مکانهای زندگی مسیح بر روی زمین یا تجلیات و ظهورهای وی در زندگی مقدسین قائل نشود. در اجتماعات مسیحیان در مکانهای زندگی مسیح، فرصتی برای ایمانداران ایجاد می شود تا مصاحبت و همراهی خود را در ایمان و دعا نشان دهند و بالاتر از همه این فرصت به آنها یادآوری می کند که تحت هدایت خداوند خود در حال سفر به سوی او هستند.

ر.ک: اعیاد: ب ۲- اورشلیم: عهدعتیق ج ۳، عهدجدید الف ۴- حضور خدا: عهدعتیق ج ۱- راه: الف ۱- غریبه/بیگانه: ب - فصیح/گذر: الف ۵ و ۶ - قربانگاه/مذبح: ۱ - کوه: ج ۱- معبد: عهدعتیق الف ۴. AG

ساختن/بنا کردن

موضوعات مربوط به ساختمان و عمارتی که انسان می سازد جایگاه مهمی در کتاب مقدس دارد و کتاب مقدس کتاب قومی است که خود خانه ها، شهرها و معبد خویش را می سازد. ساختن و آفریدن یکی از تمایلات طبیعی انسان است و خدا این تمایل را یکی از محورهای نقشه خود برای نجات خواهد نمود.

الف) ساختن قوم اسرائیل کهن

۱- بنا کردن یک خانواده و ساختن یک ساختمان. اولین معنی فعل عبری *banah* ساختن بناهای مادی است همانند مذبح (پید ۸: ۲۰)، خانه (۱۷: ۳۳)، شهر (۱۷: ۴). خدا چنین اموری را محکوم نمی کند مگر اینکه هدف آنها قرار دادن انسان در مقابل خدا باشد همان گونه که در مورد بابل روی داد (پید ۱۱: ۹-۱۰). حضور الهی برای اجتناب این کار از اشتباه و قصور حتمی ضروری است (مز ۱۲۷: ۱). ساختمانهای «بت پرستان» در نظر خدا اهمیتی ندارند. او هر وقت اراده کند آنها را هر قدر زیبا و مستحکم به نظر آیند ویران خواهد نمود (عا ۱۳: ۱۵-۱۶؛ صف ۲: ۴-۶؛ زک ۹: ۳-۵).

ساختن، علاوه بر مورد ساختمان سازی، برای خانواده نیز اطلاق می شود. خدا زن را از

پهلوی آدم ساخت (پید ۲:۲۲)، مادر توسط فرزندان که به دنیا می‌آورد بنا می‌شود (۲:۱۶، ۳:۳۰). اما خداست که این بنا را می‌سازد (۱-پاد ۱۱:۳۸). مرحله انتقال از شخص به خانواده، قبیله و قوم مخصوصاً اگر به عنوان خانه در نظر گرفته شوند ساده و طبیعی است. در اینجا نیز خداست که عمل می‌کند تا سلسله داود (۲-سمو ۷:۱۱)، خانه قوم اسرائیل را بنا کند (ار ۱۲:۱۶، ۶:۲۴، ۴:۳۱).

۲- ساختن و ویران کردن. خدا با برکت دادن به «عمل دست انسان» (تث ۱۴:۲۹، ۱۵:۱۰) آن را با لمس نهائی خود پایان می‌بخشد و استحکام می‌دهد؛ درواقع او آن را «بنا می‌کند». اما اگر انسان خدا را فراموش کند کاری را که بدون او ساخته شده ویران می‌سازد (ار ۲۴:۶، ۴۲:۱۰). نابودی اشخاص، منازل، شهرها و اقوام شاهد تنبیه و توبیخ او خواهند بود؛ ارمیا، نبی این ویرانی، فرستاده شد تا «برکند و منهدم سازد و هلاک کند و خراب نماید و بنا کند و غرس نماید» (ار ۱۰:۱۰).

اما خدا که وفادار و امین است و بنا می‌کند (ر. ک اسم خاص «ینیا» = یهوه بنا می‌کند، ۱-توا ۹:۸) به صورت کامل و برگشت ناپذیر ویران نمی‌سازد. در همان لحظه ای که خدا جریان ویران کننده خشم خود را به سوی بزرگی و شکوه انسان (اش ۲:۱۱) به کار می‌اندازد (۱۸:۱۸، ۲۸:۳۰) به فعالیت سازنده و بنا کننده خود ادامه می‌دهد (۲۶:۴۴، ۵۸:۱۲). خیمه افتاده داود بر پا خواهد شد (عا ۹:۱۱)؛ قوم از تبعید بازخواهند گشت و شهرهایشان را از نو خواهند ساخت (ار ۳۰:۴ و ۱۸)؛ اورشلیم و معبد دوباره احیا خواهند شد (حج ۱:۸؛ صف ۶:۱۳؛ ار ۳۱:۳۸). تصاویر خود بیانگر بناهای مادی و احیای قوم، برپایی خانه‌ها و استقرار جمعیت هستند (اش ۴۹:۱۹-۲۱؛ ار ۳۰:۱۸-۱۹).

ب) بنیان جدید

بنای جدید یعنی قوم جدید در حقیقت ادامه همان قوم کهن اسرائیل و نهادهای آن است اما بر آنها قرار ندارد بلکه بر عنصری ضروری یعنی بر صخره ای بنیان نهاده شده که خدا قرار داده تا اوج و تاج تمام کارهای دست خدا در قوم اسرائیل باشد (اش ۲۸:۱۶، صف ۴:۷). اما کارگرانی که این کار به آنها سپرده شده بود این سنگ را که برایشان سنگ زاویه است رد نمودند (ر. ک مز ۱۱۸:۲۲؛ مت ۲۱:۴۱-۴۲). عجیب این است که این سنگ رد شده، در روند اولیه ساختمان از چنان کیفیتی برخوردار بود که برای قرار دادن آن در اساس بنای جدید (مز ۱۱۸:۲۲)، خدا تمامی کارهای قبلی را از سر گرفته و کامل می‌کند. به دلیل بدخواهی کارگران، خدا «کاری شایسته اکرام»، شاهکاری باورنکردنی در شخص بنا می‌کند. سنگ رد شده که «سنگ زاویه» (۱-پطر ۲:۷) گشته همانا عیسی مسیح «یگانه بنیان» (۱-قرن ۳:۱۱) است. علاوه بر این عیسی مسیح معبد جدید نیز هست. عیسی همانند ارمیا (ر. ک ار ۷:۱۲-۱۵)،

ویرانی بنای باشکوه معبد، مایه افتخار قوم اسرائیل را که «مغاره دزدان» شده نبوت می‌کند (ار ۱۱:۷؛ مت ۱۲:۲۱). او از قبل اعلام می‌کند که معبدی دیگر را که همانا بدن خودش است در سه روز یعنی در مدتی کوتاه مجدداً برپا خواهد ساخت. او سازنده این بنا خواهد بود (یو ۲:۱۹-۲۲).

ج) بنای بدن مسیح

۱- من کلیسای خود را بنا خواهم کرد. عیسی به عنوان سنگ زاویه و معبد مقدس نه تنها بنای جدید است بلکه بنا کننده آن نیز هست. این بنا عمل او، «کلیسای او» است (مت ۱۸:۱۶). او خود مصالح را انتخاب و آنها را در جای خود قرار می‌دهد؛ از این رو پطرس را به عنوان اساس آن تعیین می‌کند. عیسی مسیح در جلال خود به هر کس جایگاه و مأموریت خاص او را می‌بخشد. او به تمام بخشهای این بنا «هماهنگی و سازگاری» می‌بخشد و از این رو بدن خود را در محبت بنا می‌کند (افس ۴:۱۱-۱۶).

۲- سازندگان. ابتدا، کسانی هستند که مسیح آنها را «بنیان» قرار داده، یعنی رسولان (افس ۲:۲۰). آنان هم «بنیان‌ها» و هم «بنیان‌گذاران» کلیساهایی هستند که خود را به وجود آوردند. درست همان طور که برای ارمیا، ساختن بخشی از مأموریت نبوتی است (ار ۱۰:۱)، (۶:۲۴)، برای پولس نیز یکی از ویژگی‌های موهبت رسولی می‌باشد (۲-قرن ۱۰:۸، ۱۹:۱۲، ۱۰:۱۳). رسولان همچون «همکاران خدا» (۱-قرن ۳:۹) بایستی بکارند (۶:۳) و «بنیان نهند» بر بنیانی که عیسی مسیح است (۳:۱۰-۱۱).

۳- بدنی که ساخته می‌شود. کل بدن تحت هدایت سر خود که مسیح است در تمامی اعضا و اجزایش «ساخته می‌شود» (افس ۴:۱۵-۱۶). مأموریت و خدمت ساختن کلیسا نه تنها به «رسولان، مبشرین، شبانان و معلمان» (افس ۴:۱۱) با مسئولیت‌های مشخص و معین داده شده بلکه تمام «مقدسینی» که «زراعت و عمارت خدا» (۱-قرن ۳:۹) هستند بایستی نقشی فعال در این بنا داشته باشند. این کار امری مشترک و متقابل است، هر کس دیگری را بنا می‌کند، ارزش کامل خود را به دیگری می‌دهد و از او یاری و قدرت می‌گیرد (روم ۱۴:۱۹، ۱۵:۲؛ ۱-تسا ۵:۱۱؛ یهو ۲۰). این وظیفه‌ای مهم و معیاری ضروری در تشخیص عطایای الهی است که ارزشمندترین آنها عطایائی هستند که جماعت را بنا می‌کنند (۱-قرن ۱۴:۱۲). بنا کردن برادران همانا ساختن کلیساست، البته به این شرط که در مسیح و در سنت معتبر و موثق وی «ریشه گرفته بنا شده باشند» (کول ۲:۶-۷). در روز آخر، آتش، کیفیت مصالح بکار رفته را خواهد آزمود (۱-قرن ۳:۱۰-۱۵).

۴- بنای جدید، شهر مقدس، اورشلیم جدید است (مکا ۲:۲۱) که از آسمان از جانب

خدا فرود می‌آید، زیرا در این شهر دیگر از هر چیزی که ناشی از گناه باشد اثری دیده نخواهد شد: نه مرگ خواهد بود، نه گریه، نه ماتم و نه درد. و همه اینها کار خدای ماست (مکا: ۲۱: ۴). با این وجود «شهر بر دوازده ستون قرار دارد که بر آنها نام دوازده رسول بره است» (مکا: ۲۱: ۱۴) و «بر سر دروازه‌ها نامهای دوازده سبط بنی اسرائیل مرقوم است» (مکا: ۲۱: ۱۲). به روشنی پیداست که عیسی مسیح این بنا را بنیان نهاده و آن را به رسولانش سپرده، کلیساست که با کار طاقت فرسای تمام مقدسین ساخته شده است. در واقع عروس است که با «کتان سفید درخشان» و با جواهراتی که نور جلال خدا را به همه جا منعکس و بازتاب می‌دهند آراسته شده است (۲۱: ۱۹-۲۳). اینها «اعمال نیکوی ایمانداران» هستند (۱۹: ۸). در این بنا همه چیز کار خدا و تماماً به دست مقدسین ساخته شده است. راز فیض این گونه است.

ر.ک: ترغیب/تشویق - رشد: ۲ - خانه/منزل/خاندان: الف ۲ - سنگ: ۴ - معبد: عهدعتیق الف ۲ و ۳: عهدجدید الف - کارها: عهدجدید ب ۳.

سادگی

سادگی که در کودک نمایش داده می‌شود، جنبه‌های مختلفی دارد: کم تجربگی، و احتیاط، سربه‌راهی، فقدان حساس‌گری، حضور راستی دل که شامل صدق و صفای زبان می‌شود و خواسته‌های بد را در ظاهر و در عمل، محدود می‌کند. بنابراین، با بصیرت و یا با دورویی، مغایرت دارد.

۱- **سادگی و حکمت.** سادگی می‌تواند یک نقص و کاستی، تلقی شود، اگر شامل جهالتی باشد که (امث ۱۴: ۱۸) ما را به عمل بی‌تدبیری وادارد (امث ۳: ۲۲): به باور کردن هرسخنی (امث ۱۴: ۱۵) یا به فریفتگی یک لذت و خوشی نابه‌کاری، گمراه سازد (امث ۷: ۷، ۹: ۱۶؛ روم ۱۶: ۱۸)، و آن یک رفتار کشنده (امث ۱: ۳۲)، ناشایسته مسیحیت (۱- قرن ۱۴: ۲۰) است. از این سادگی، حکمت، به کسانی که امثالش را می‌شنوند، عطا می‌شود (امث ۱: ۴)، هنگامی که دعوتشان می‌کند (امث ۱: ۲۲، ۵: ۸، ۹: ۴-۶). حکمت آنها را دانا می‌کند (مز ۸: ۱۹)، اگر خودشان را با این سادگی که حوّا را فریفت (۲- قرن ۱۱: ۳) به نور کلام خدا بگشایند (مز ۱۱۹: ۱۳۰-۱۳۱). این ایمان متواضع، شرط نجات (مر ۱۵: ۱۰: ۱- پطرس ۲: ۲)، اولین جنبه سادگی فرزندان خداست. این سادگی خوی بچگانه نیست. برعکس، کمال و درستی را در بردارد (فی ۲: ۱۵) که نمونه آن ایوب است (ایوب ۱: ۸، ۲: ۳).

۲- **سادگی و کمال.** کسی که خدا را می‌طلبد، باید از تمام دوروییها بپرهیزد (حک ۱:۱). اجازه ندهد چیزی او را دودل سازد (یع ۸:۴؛ مز ۱۱۹:۱۱۳)، نیتش را فاسد گرداند (۱-پاد ۴:۹؛ بنسی ۱:۲۸-۳۰)، و از بخشندگی ممتد، حتی با به مخاطره انداختن زندگی شخص، ممانعت کند (۱-توا ۱۷:۲۹؛ ۱-مک ۳۷:۲ و ۶۰)، و رفتارش را ناپایدار گرداند (یع ۸:۱). اجازه ندهد که انحرافی در رفتارش (بنسی ۱۲:۲؛ امث ۹:۱۰، ۶:۲۸) یا در کلماتش (بنسی ۹:۵) باشد.

او هدایای خدا را با سادگی دریافت می‌کند (اع ۴:۲) و بدون حسابگری، با یک محبت بی‌ریا (روم ۸:۱۲-۹؛ ۱-بطر ۲۲:۱) پس می‌دهد. نظریه‌اش ساده است، تجربه‌ای در بدی و فساد ندارد؛ هنگامی که انسانها را فرمانبرداری می‌کند هدفش جلب رضای خدا و مسیح است (کول ۳:۲۲-۲۳؛ افس ۶:۵-۷). این نیت و هدف، زندگی را منور می‌سازد (مت ۶:۲۲؛ لو ۱۱:۳۴) و او را هوشیارتر از مار می‌سازد. این پاکی نیت با سادگی کبوتر تشبیه شده است.

ر.ک: پاک: عهدجدید الف ۳- دروغ- ریاکاری: ۱و۳- فرزند/کودک: ب.

CS & MFL

سبت

عهدعتیق

۱- **تعیین روز سبت.** واژه سبت بیانگر توقف کار به خاطر اهداف مذهبی است و رعایت آن از همان اولین مراحل شریعت دیده می‌شود (خروج ۸:۲۰، ۱۲:۲۳، ۲۱:۳۴). احتمالاً منشأ هنوز ناشناخته و مبهم آن به دوران قبل از موسی برمی‌گردد. در کتاب مقدس، سبت با آهنگ مذهبی هفته مرتبط است، درواقع هفته با روز استراحت که روز شادمانی و تجدید دیدار در پرستش است پایان می‌یابد (هو ۱۳:۲؛ ۲-پاد ۴:۲۳؛ اش ۱:۱۳).

۲- **دلایل تعیین سبت.** مجموعه قوانین عهد بر جنبه بشردوستی این استراحت تأکید می‌کند که به بردگان فرصت می‌دهد نفسی تازه کنند (خروج ۱۲:۲۳). دیدگاه کتاب تشبیه نیز همین است (تث ۵:۱۲...). اما مجموعه قوانین کهناتی مفهوم دیگری به آن می‌دهد. انسان با کار خویش از فعالیت خدای خالق تقلید می‌کند و با دست کشیدن از کار در روز هفتم، استراحت مقدس خدا را تقلید می‌نماید (خروج ۳۱:۱۲...؛ پید ۲:۳-۳). بنابراین خدا سبت را به عنوان نشانه به اسرائیل داده تا بدانند که وی ایشان را تقدیس نموده است (خروج ۲۰:۱۲).

۳- **رعایت سبت.** شریعت به شیوه‌ای بسیار سخت‌گیرانه استراحت روز سبت را درک می‌کرد: افروختن آتش (خروج ۳:۳۵)، جمع کردن هیزم (اعد ۱۵:۳۲...) یا تهیه غذا

(خروج ۲۳:۱۶...) ممنوع بود. طبق وصایای انبیا، رعایت سبت شرط درک کردن وعده‌های مربوط به آخرت بود (ار ۱۷:۱۹-۲۷؛ اش ۵۸:۱۳-۱۴). و از این رو می‌بینیم که نحمیا پای بندی شدید خود را به رعایت اصولی آن نشان می‌دهد (نح ۱۳:۱۵-۲۲). به منظور «تقدیس نمودن این روز» (تث ۵:۱۲)، «محفل مقدس» (لاو ۲۳:۳)، «تقدیم قربانی‌ها» (اعد ۲۸:۹-۱۰) و گرده‌های نان تقدیمی (لاو ۲۴:۸؛ ۱-توا ۹:۳۲) وجود داشت. در خارج از اورشلیم، این آیین‌ها در کنیسه که برای دعای همگانی و تفسیر متون کتب مقدسه اختصاص یافته بود انجام می‌شد. در دوران مکابیان، استراحت سبت چنان وفاداران را رعایت می‌شد که حسیدیان ترجیح می‌دادند که قتل عام شوند اما با برداشتن سلاح آن را بی حرمت ن سازند (۱-مک ۲:۳۲-۳۸). می‌دانیم که در اوایل دوران عهدجدید اسنیا سبت را با سخت‌گیری و شدت تمام رعایت می‌کردند در حالی که فریسیان استدلال‌هایی غیرمنطقی و مملو از جزئیات را درخصوص این موضوع با استادی تمام ارائه می‌دادند.

عهدجدید

۱- عیسی قانون سبت را به صراحت منسوخ نمی‌کند: وی در این روز مرتب به کنیسه می‌رود و از این فرصت مغتنم برای موعظه و بشارت انجیل استفاده می‌کند (لو ۴:۱۶...). اما سخت‌گیری ظاهرگرایانه فریسیان را رد می‌کند: «سبت به جهت انسان مقرر شد، نه انسان برای سبت» (مر ۲:۲۷)؛ و وظیفه محبت و نیکوکاری را بر رعایت بی‌روح استراحت برتری می‌دهد (مت ۱۲:۵؛ لو ۱۳:۱۰-۱۶، ۱۴:۵-۱۴). علاوه بر این عیسی اقتدار خود را بر سبت اعلام می‌کند: پسر انسان مالک سبت نیز هست (مر ۲:۲۸). در اینجا با اعتراض عالمان دین یهود بر وی مواجه می‌شویم (ر.ک یو ۵:۹...). اما وی با انجام اعمال نیکو در روز سبت، آیا از پدر خود که پس از تکمیل آفرینش به آرامی خود داخل شد پیروی نمی‌کند و به انتظام جهان و زندگی بخشیدن به انسانها ادامه نمی‌دهد (یو ۵:۱۷)؟

۲- شاگردان عیسی در ابتدا خود را ملزم به رعایت سبت می‌دانستند (مت ۲۸:۱)؛ مر ۱۵:۴۲، ۱۶:۱؛ یو ۱۹:۴۲). حتی بعد از صعود مسیح، گردهمائی‌های روز سبت ایشان را در موعظه و بشارت انجیل در میان یهودیان کمک می‌کرد (اع ۱۳:۱۴، ۱۶:۱۳، ۱۷:۲، ۱۸:۴). اما اولین روز هفته، روز رستاخیز عیسی، خیلی زود روز پرستش کلیسا و روز خداوند گردید (اع ۲۰:۷؛ مکا ۱:۱۰). اعمالی از قبیل صدقه دادن (۱-قرن ۱۶:۲) و ستایش الهی که یهودیان طبق قرار خود آنها را به سبت مرتبط ساخته بودند به روز یکشنبه منتقل شدند. در این چشم‌انداز جدید، سبت باستانی یهودیان همانند بسیاری از دیگر نهادهای عهدعتیق مفهومی مجازی به خود می‌گیرد. انسانها با استراحت و آرامی خود، یادبود استراحت خدا در روز هفتم را برگزار می‌کنند. اکنون عیسی به واسطه رستاخیزش وارد این استراحت الهی شده

و به ما وعده ورود به آرامی خدا در پی قدمهای عیسی داده شده است (عبر ۴: ۱۱-۱۰). سبت حقیقی آن هنگام خواهد آمد که انسانها به پیروی از خدا که از کارهایش آرامی می یابد استراحت یابند (عبر ۴: ۱۰؛ مکا ۱۳: ۱۴).
 ر.ک: آیات/نشانه ها: عهدعتیق ب ۲؛ عهدجدید ب ۱- استراحت و آرامی - اعداد الف ۱، ب ۱- اعیاد - روز خداوند: عهدجدید ج ۳- زمان: عهدعتیق الف ۱- کار: الف ۱، ج- هفته. CS & PG

سپاسگزاری

الف) معنای اصطلاح

۱- شکرگزاری و تبرک. سپاسگزاری (*eucharist*) به خودی خود به معنی قدردانی است که سرچشمه شکرگزاری می باشد. این معنی که معمولی ترین کاربرد در زبان یونانی غیرروحانی داشته، به طور مرتب، در کتاب مقدس به زبان یونانی نیز یافت می شود، بخصوص در روابط انسانی (حک ۲: ۱۸؛ ۲- مک ۲۷: ۲، ۳۱: ۱۲؛ اع ۳: ۲۴؛ روم ۴: ۱۶). در رابطه با خدا، شکرگزاری (۲- مک ۱۱: ۱؛ ۱- تسا ۹: ۳؛ ۱- قرن ۱۴: ۱؛ کول ۱۲: ۱) معمولاً یک نیایش را به خود می گیرد (حک ۲۸: ۱۶؛ ۱- تسا ۵: ۱۷؛ ۲- قرن ۱۱: ۱؛ کول ۱۷: ۳؛ و غیره)، به همان ترتیبی که در ابتدای رسالات پولس دیده می شود (برای مثال ۱- تسا ۱: ۲). پس به طور طبیعی با واژه برکت دادن پیوند می خورد که «شگفتی های» خدا را ستایش می کند، زیرا این عجایب برای انسان بیان می شوند تا ستایش سپاسگزاری را زینت بخشند؛ در این شرایط، شکرگزاری با «یادآوری» همراه می گردد که در آن، گذشته یادآوری می شود (یهودیه ۸: ۲۵؛ مکا ۱۷: ۱۸-۱۷)، و به این ترتیب *eucharistein* با *eulogein* معادل می گردد (۱- قرن ۱۴: ۱۶-۱۸). این سپاس پر برکت بخصوص در ضیافت های یهودی دیده می شود که در آن هم برکات خدا را ستایش می کنند و هم خدا را به خاطر چیزهای نیکویی که به انسان داده است شکر و سپاس می گویند. پولس در این مفهوم غذا خوردن با «شکرگزاری» سخن می گوید (روم ۱۴: ۶؛ ۱- قرن ۱۰: ۳۰؛ ۱- تیمو ۴: ۳-۴).

۲- کاربرد عیسی و کاربرد مسیحیان. در اولین ازدیاد ناناها، عیسی برطبق اناجیل نظیر، «برکتی» را اعلام می دارد (مت ۱۹: ۱۴) و برطبق یوحنا ۶: ۱۱ و ۲۳ «شکرگزاری» می کند. در دومین تکثیر نان مت ۱۵: ۳۶ به «شکرگزاری» اشاره می کند در حالی که مر ۸: ۶-۷ در مورد «شکرگزاری» بر نان و «برکت دادن» ماهی ها سخن می گوید. تعدیل عملی این دو مورد، ما را از تشخیص دادن این مطلب منحرف می سازد که در شام آخر عیسی نان را

«برکت» می‌دهد (مت ۲۶:۲۶؛ لو ۲۴:۳۰) و بر جام «شکرگزاری» می‌کند (مت ۲۶:۲۷). پولس در هر حال برعکس سخن می‌گوید، «شکرگزاری» بر نان و (۱-قرن ۱۱:۲۴) و «برکت» بر جام (۱-قرن ۱۰:۱۶).

درواقع، واژه سپاسگزاری (eucharist) است که در کاربرد مسیحیان الویت یافته تا عمل انجام گرفته توسط عیسی در شب مرگ او را تداعی نماید. اما باید به خاطر داشت که این اصطلاح بیانگر ستایش برای کارهای عجیب خداست تا شکرگزاری برای امر خیری که انسانها از آنها به دست آورده‌اند. با این عمل قطعی که عیسی بهای جاودانه مرگ فدیة دهنده خود را در غذا قرار می‌دهد، او این فروتنی خود و همه چیز را برای تمام اعصار نسبت به خدا انجام داده و برقرار می‌سازد؛ این عمل در «مذهب» امری صادق است و در کار نجات او، امری اساسی است. او در شخص خودش که بر روی صلیب و در سپاسگزاری تقدیم نمود، انسانیت را در تمامیت آن و تمام جهان را به سوی پدر بازگرداند. این ثروت سپاسگزاری در هسته پرستش مسیحی جای دارد. ما آن را در متون فشرده‌ای می‌یابیم که امروزه باید به دقت مورد تحلیل قرار گیرند.

ب) برقراری و برگزاری در کلیساهای اولیه

۱- روایات. چهار متن عهدجدید، برقراری راز سپاسگزاری را شرح می‌دهند: مت ۲۶:۲۶-۲۹؛ مر ۱۴:۲۲-۲۵؛ لو ۲۲:۱۵-۲۰؛ ۱-قرن ۱۱:۲۳-۲۵. آنچه پولس «دست گذاری» می‌کند پس از آنکه «پذیرفته شده» به نظر می‌رسد که یک سنت آیین نیایشی باشد. همین مطلب باید در مورد متون اناجیل نظیر گفته شود که لب مطلب آنها، محتوا را تعیین و مشخص می‌کند. آنها اندیشه‌های ارزشمندی هستند از روشی که در آن کلیساهای اولیه، شام خداوند را برگزار می‌کردند. شباهتها و تفاوتهاشان به واسطه این منبع توضیح داده می‌شوند. واژه نگاری آرامی مرقس می‌تواند نوعی بازسازی سنت فلسطین بوده باشد، در حالی که انشاء پولس که کمی یونانی است، سنت کلیساهای انطاکیه یا آسیای صغیر را منعکس می‌سازد. قطعاً متی معرف همان سنتی است که مرقس ارائه می‌دهد اما با کمی اختلاف یا اضافاتی که ممکن است منشأ آیین نیایشی داشته باشد. او همچون لوقا برخی مسائل ظریف را که به طرق مختلف حل شده است، مطرح می‌سازد: آیات ۱۵-۱۸ می‌توانند معرف سنت کهنی باشند که کاملاً از دیگر متون متفاوت اند و یا احتمالاً بسط و تفصیل اقتباس شده از سوی خود لوقا از مرقس ۱۴:۲۵. آیات ۱۹-۲۰ باید صحیح و معتبر فرض شوند در برابر مدرکی که ۱۹-۲۰ را حذف می‌کند؛ زیرا می‌توان در این آیات ترکیبی از مرقس و اول قرن‌تیا را مشاهده نمود

که خود لوقا آنها را ساخته است. پس شکل دیگری از سنت کلیساهای یونانی وجود دارد که سومین مدرک آیین نیایشی در کنار مت/مر و اول قرن‌تبیان خواهد بود. اختلافات میان این متون از اهمیت کمی برخوردارند، البته جدای از حکم تکرار آیین سپاسگزاری، که مت/مر آن را از قلم انداخته‌اند؛ اما تصدیق این حقیقت از سوی ۱- قرن‌تبیان/لوقا و احتمال ذهنی، ما را به سوی پذیرش این امر و وجود آن در کلیساهای اولیه، سوق می‌دهد.

۲- چهارچوب تاریخی. مسئله دیگری که تفسیر این متون به آن بستگی دارد، زمینه تاریخی آنهاست. در مورد اناجیل نظیر، سپاسگزاری یقیناً شام گذر بود (مر ۱۴:۱۲-۱۶). اما برطبق یو ۱۸:۲۸، ۱۹:۱۴ و ۳۱ فصیح تا جمعه شب آینده برگزار نشد. هر کاری انجام گرفته تا این مغایرت توضیح داده شود. برخی یوحنا را مقصر می‌دانند که آن را یک روز عقب انداخته تا مرگ عیسی در ساعت قربانی کردن بره گذر را به طور نمادین نشان دهد (یو ۱۹:۱۴ و ۳۶). برخی ادعا می‌کنند که فصیح آن سال در پنج شنبه برگزار گردید و گروه‌های مختلف یهودی روز جمعه آن را برپا داشتند. و در نهایت برخی معتقدند که عیسی ممکن است فصیح را در سه شنبه شب، متعاقب تقویم اسنی، برپا داشته باشد. بهترین توضیح یقیناً این است که بپذیریم عیسی، می‌دانست که در لحظه گذر خواهد مرد که روزی آن را پیش بینی کرده بود. شام آخر او یادآور آیین گذری است که برای او کافی بود تا آیین نوین خود را که آیین عهدجدید است، جایگزین آن نماید. این راه حل، تاریخ نگاری یوحنا را مدنظر قرار داده و روایت رضایت بخشی از متون اناجیل نظیر ارائه می‌دهد.

۳- ضیافت روحانی و ضیافت خداوند. به نظر می‌رسد که عید گذر بر متون برگذاری بیشتر تأکید می‌کنند تا یک عید رسمی یهودی، یعنی ضیافت اسنی، که برخی آرزو داشتند این متون را توسط آن توضیح دهند. ترتیب مستقیم و بی‌واسطه نان/شراب در شام آخر همچون در ضیافت قمران، یک ارتباط ظاهری و بدون جهت است، زیرا می‌تواند در متون انجیل، از یک اختصار آیین نیایشی نتیجه شود که تنها دو عنصر مهم شام آخر عیسی در آن حفظ شده‌اند، نان در آغاز و سومین جام در پایان، با تمام آنچه که در این میان پایمال شده است. سرنخی از این تناوب داریم که در عبارات «پس از شام» آشکار می‌شوند و در ۱- قرن ۲۵:۱۱ بر جام مقدم‌اند. بعلاوه براین ضیافت شام اسنی قمران، فاقد الهیات عیدگذر است که سخنان عیسی به آن اشاره دارد و یقیناً بی‌معنی خواهد بود اگر این عبارات را به عنوان عامل بعدی تصور نماییم که از تأثیر پولس یا کلیساهای یونانی ناشی شده است. جشن مشخص ضیافت اسنی‌ها که مشابه ضیافت‌های بی‌شمار جماعت‌های یهودی آن زمان بود، می‌تواند نشان‌دهنده ضیافت‌های عادی عیسی و شاگردان او و ضیافت‌های پس از

رستاخیز باشد، یعنی هنگامی که دوباره گرد استاد خود جمع شدند، اما این بار مطمئن از این که او همیشه چون خداوند زنده و قیام کرده تا ابد با ایشان خواهد بود. لازم نیست همیشه راز سپاسگزاری را در این ضیافت‌های روزانه بیابیم که اولین برادران اورشلیم با هم در خوشی برپا می‌داشتند و نان را در خانه‌هایشان تقسیم می‌کردند (اع ۲:۴۲ و ۴۶). این «شکستن نان» ممکن است تنها یک ضیافت معمولی باشد، گرچه حتماً جنبه‌ای مذهبی هم داشته است، همچون تمام ضیافتهای سامی‌ها. هسته آن را یاد و انتظار استاد قیام کرده تشکیل می‌دهد. راز سپاسگزاری که به درستی چنین مصطلح شده، زمانی اضافه می‌شود که آنان سخنان و اعمال خداوند را تازه ساختند تا در حضور رازآمیز او از طریق نان و شراب، سهیم شوند. پس نوعی تغییر ضیافت عادی به «ضيافت خداوند» را شاهد هستیم (۱- قرن ۱۱: ۲۰-۳۴). این نوع سپاسگزاری که از آیین یهودی جدا شده یقیناً بیشتر از یک بار در سال برگزار می‌شد و احتمالاً هر هفته (اع ۷:۲۰ و ۱۱). اما متأسفانه می‌بینیم که نمی‌توانیم در بسیاری از جاها تعیین نماییم که این آیا یک «شکستن نان» عادی است یا آن سپاسگزاری است که چنین مصطلح شده است (اع ۲۷:۳۵؛ و بیشتر در لو ۲۴:۳۰ و ۳۵).

ج) سپاسگزاری، راز تغذیه

۱- ضیافت شام، نشانه مذهبی. راز سپاسگزاری یک آیین غذایی است که در طی یک ضیافت شام برقرار شده است. از زمانهای اولیه، بخصوص در دنیای سامی، انسان ارزشی مقدس به غذا داده است، چرا که نگهدارنده حیات بود و به این علت بخشنده‌گی الوهیت مورد ستایش قرار می‌گرفت. نان، آب، شراب، میوه‌ها و غیره چیزهای خوبی هستند که انسان به خاطر آنها خدا را مبارک می‌خواند. خود شام دارای ارزش دینی است زیرا خوردن معمولاً روابطی مقدس میان کسانی که با هم غذا می‌خورند ایجاد می‌کند، و نیز میان آنها و خدا.

۲- از نماد تا واقعیت. در مکاشفه کتاب مقدس، غذا و ضیافت جهت نشان دادن ارتباطات زندگی به کار می‌روند که خدا به قومش می‌دهد. منّا و بلدرچین‌های خروج، همچنین آبی که از صخره حوریب جاری بود (مز ۷۸:۲۰-۲۹)، واقعیت‌های نمادین هستند (۱- قرن ۱۰: ۳-۴) و به این ترتیب از پیش عطیه واقعی را که از دهان خدا صادر می‌شود، نشان می‌دهند (تث ۸:۳؛ مت ۴:۴)، کلمه، نان حقیقی که از آسمان نازل می‌شود (خروج ۱۶:۴).

این نمادها اکنون در عیسی به انجام می‌رسیدند. او «نان حیات» است، ابتدا به واسطه کلام خود که حیات جاودانی را به روی آنها که ایمان دارند می‌گشاید (یو ۶:۲۶-۵۱)، و سپس به واسطه جسم خود و خون خود که برای خوردن و نوشیدن به ما داده شده (یو ۶:۵۱-۵۱).

۵۸). عیسی این سخنان را که وعده راز سپاسگزاری است، پس از اطعام معجزه آسای جمعیت در بیابان گفت (یو ۶: ۱-۱۵). عطیه ای که او وعده می دهد، و آن را در برابر منّا قرار می دهد (یو ۶: ۳۱-۳۲ و ۴۹-۵۰)، به این ترتیب با عجایب خروج مربوط می شود و در عین حال در افق ضیافت مسیح قرار می گیرد، که تصویر سعادت آسمانی آشنا برای یهودیت (اش ۲۵: ۶؛ نوشته های عالمان یهودی) و عهدجدید است (مت ۸: ۱۱؛ ۲۲: ۲-۱۴؛ لو ۱۴: ۱۵؛ مکا ۳: ۲۰، ۱۹: ۹).

۳- ضیافت خداوند، یادبود و وعده. شام آخر در بطن تدارک نهایی ضیافت مسیحایی است که عیسی بار دیگر خاصان خود را بعد از آزمایش آینده در آن خواهد یافت. «فصح تمام شده» (لو ۲۲: ۱۵-۱۶) و «شراب تازه» (مر ۱۴: ۲۵) که او در پادشاهی خدا با ایشان خواهد چشید، او در شام آخر برای آنان مهیا می سازد، وقتی که نان و شراب را به عنوان اشاره ای به حقیقت تازه بدن و خون خود به کار می برد.

آیین شام فصح، این فرصت مناسب و مطلوب را به او ارائه می دهد. سخنانی که پدر خانواده در این مورد درباره غذاهای مختلف ادا می کرد، بخصوص بر نان و جام سوم، قدرت یادآوری گذشته و زنده کردن امید به آینده را به آنها می بخشید، به نحوی که میهمانان با استماع آن سخنان از آزمایشها و سختی های زمان خروج تسلی می یافتند و با نبوت وعده های مسیحایی زندگی می کردند. عیسی به نوبه خود از این قدرت خلاق بهره می گیرد که تفکر سامی آن را در کلام باز می شناسد و او با اقتدار حاکم خود بر آن بیشتر می افزاید. او در بخشیدن مفهوم تازه به نان و شراب، آنها را شرح نمی دهد، بلکه آنها را دگرگون می سازد. او تفسیر نمی کند؛ حکم می کند؛ اعلام می کند: این است بدن من (از این پس چنین خواهد بود). عضو رابط «بودن»، که بی شک در آرامی اصیل از قلم افتاده، به خودی خود این واقع گرایی را توجیه نمی سازد، زیرا تنها می تواند بیانگر مفهومی نمادین باشد: برای مثال «موسم حصاد عاقبت این عالم، و دروندگان فرشتگان اند» (مت ۱۳: ۳۹). اما وضعیتی در اینجا هست که مفهومی عمیق در بر دارد. عیسی در جایی که اشیاء عینی به روشن ساختن واقعیت روحانی و انتزاعی کمک می کنند از مثل استفاده نمی کند. او بر ضیافتی ریاست دارد که برکات مذهبی، ارزشی دیگر به غذا می دهند. و در مورد عیسی، این ارزش دارای کمال و واقع گرایی بی مانندی است که از واقعیت عهد بسته یک مرگ نجات بخش ناشی می شود که از رستاخیز گذشته به حیات آخرتی می رسد.

د) راز سپاسگزاری، راز يك قربانی

۱- اعلام مرگ نجات بخش. مرگ را رهایی دهنده می دانیم زیرا بدن «به خاطر شما فدا» خواهد شد (لو؛ ۱-قرن «به خاطر شما» را فقط دارد که تفاوتی جزئی است)؛ خون «به خاطر شما ریخته» خواهد شد (لو) یا «به خاطر بسیاری» (مر/مت). این واقعیت که نان و شراب بر روی سفره از هم جدا شدند، به جدایی سخت و تند بدن و خون اشاره می کند. عیسی به وضوح مرگ زودرس خود را اعلام می دارد و آن را به عنوان قربانی معرفی می کند، در مقایسه با قربانی هایی که خونشان، اولین عهد در کوه سینا را مهر زدند (خروج ۲۴: ۵-۸)، و با بره گذر مقایسه می شود در مقیاسی که یهودیت آن ایام آن را چون یک قربانی قلمداد می کرد (ر. ک ۱-قرن ۵: ۷).

اما زمانی که عیسی از خون «ریخته شده برای انسان» از دیدگاه «عهد جدید» سخن می گفت می بایست به خادم یهوه نیز می اندیشیده باشد که حیاتش «ریخته شد» و گناهان «بسیاری» را برداشت (اش ۵۳: ۱۲)، او که خدا او را به عنوان «عهد قوم و نور امتها» قرار داده است (اش ۴۲: ۶؛ ۸: ۹). پیش از این، او نقش خادم را به خودش نسبت داده بود (لو ۱۷: ۴-۲۱) و مأموریت مشابه فدا کردن جانش «چون فدیة برای بسیاری» را اعلام کرده بود (مر ۱۰: ۴۵؛ ر. ک اش ۵۳). منظور او در اینجا این است که مرگ زود هنگام او، جایگزین قربانی های عهدعتیق خواهد شد و آدمیان را نه تنها از اسارت دنیوی رها می سازد بلکه از قید گناه نیز آزاد می کند. خدا برای انجام این کار به آن خادم نیاز داشت. او قصد داشت این «عهد تازه» را که ارمیا نبوت کرده بود، برپا سازد (ار ۳۱: ۳۱-۳۴).

۲- مشارکت در قربانی. از همه مهمتر این حقیقت است که عیسی غنای این قربانی را در غذا قرار داد. قوم اسرائیل همچون تمام اقوام کهن عادت داشتند که میوه های یک قربانی را با صرف قربانی جمع آوری نمایند. آنان این کار را با هدف اتحاد خود با تقدیمی و با خدایی که آن را می پذیرفت انجام می دادند (۱-قرن ۱۰: ۱۸-۲۱). ایمانداران با خوردن بدن قربانی شده عیسی و با نوشیدن خون او در قربانی او شریک می شوند و قربانی محبت او را از آن خود می سازند و با فیضی که از آن عاید می شود منفعت و سود می برند. به این ترتیب می توانند آن را همه جا و همه وقت انجام دهند، عیسی خوردنی های خیلی معمولی را برگزید و از آنها جسم و خون خویش را در شکل یک قربانی برپا ساخت. او به شاگردانش حکم نمود تا عباراتی را با اقتدار او تکرار نمایند که این تغییر و دگرگونی را نتیجه می بخشید. بدین وسیله به آنان شراکتی تفویض شده در کهانتش را محول نمود.

از آن پس هر بار آنان این واقعه را بازسازی می کنند یا در آن شراکت می کنند، مسیحیان «موت خداوند را تا زمان بازگشت او اعلام می کنند» (۱-قرن ۱۱: ۲۶)، زیرا حضور

رازگونه‌ای که آنان موجب آن می‌شوند، حضور مسیح است در حالت قربانی او. آنان این را «به یاد او» بجا می‌آورند (۱- قرن ۱۱: ۲۵؛ لو ۱۹: ۲۲)، یعنی بواسطه ایمان، عمل نجات بخش او را به یاد می‌آورند یا احتمالاً آن را به یاد خدا یادآوری می‌کنند (ر. ک لاو ۷: ۲۴؛ اعد ۱۰: ۹-۱۰؛ بنسی ۱۶: ۵۰؛ اع ۳۱ و ۴: ۱۰) به عنوان تقدیمی تازه شده بی‌انتهایی که فیض او را می‌طلبد. این یک یادآوری (*Anamnesis*) است که خاطره‌ای عجیب با آن همراه است و بر شگفتی‌های خدا اذعان دارد که بزرگترین آنها قربانی پسرش می‌باشد که تقدیم شده تا نجات را برای آدمیان مهیا سازد. معجزه محبت که آنان با پیوند دادن خویش در مشارکت با بدن خداوند و در او با تمام اعضای بدن او، سهیم می‌شوند (۱- قرن ۱۰: ۱۴-۲۲). راز قربانی مسیح، یعنی راز سپاسگزاری همان راز محبت و اتحاد در بدن مسیح است.

ه) راز سپاسگزاری، راز آخرت

۱- تداوم قربانی مسیح در دنیای نوین. چیزی که به نماد این اعمال و گفتار واقعیت می‌بخشد، حقیقت دنیای نوین است که آنها مقدمه‌ای برای آن هستند. مرگ مسیح به حیات تازه‌ای می‌انجامد که هیچ‌گاه خاتمه نمی‌یابد (روم ۶: ۹-۱۰). این عصر، عصر آخرت است، دوره «چیزهای آینده» که عصر حاضر در مقایسه با آن تنها یک «سایه» است (عبر ۱۰: ۱، ر. ک ۸: ۵؛ کول ۱۷: ۲). قربانی او «یک بار برای همیشه» به عمل می‌آید (عبر ۷: ۲۷، ۹: ۱۲ و ۲۶، ۱۰: ۱۰؛ ۱- پطرس ۱۸: ۳). خون او به طور قطع جایگزین خون بی‌اثر قربانی‌های عهدعتیق شده است (عبر ۹: ۱۲-۱۴ و ۱۸-۲۶، ۱۰: ۱-۱۰). عهدجدیدی که او شفیع آن است (عبر ۱۲: ۲۴، ر. ک ۲۰: ۱۳)، برتر از عهدعتیق است (عبر ۸: ۱۳) و میراث ابدی را از آن خود می‌سازد (عبر ۹: ۱۵). از این سبب، کاهن اعظم ما به دست راست خدا می‌نشیند (عبر ۸: ۱، ۱۰: ۱۲) «و فدیة ابدی را برای ما یافته» (عبر ۹: ۱۲، ر. ک ۵: ۹)، «دائماً زنده است تا شفاعت ما را بکند» (عبر ۷: ۲۵، ر. ک ۹: ۲۴) به واسطه «کهنات بی‌زوال» خود (عبر ۷: ۲۴). گذشته، با درک مشروط خود در زمان دنیای ناپایدار ما، قربانی او همیشه در دنیای تازه‌ای که با تقدیم خود وارد آن شده حضور دارد، قربانی که او آن را استمرار می‌بخشد تا به پدرش تقدیم نماید.

۲- مسیحیان، با راز سپاسگزاری با این دنیای جدید ارتباط برقرار می‌سازند. راز سپاسگزاری سبب ارتباط ایمانداران با این کاهن اعظم می‌شود که همیشه در حالت قربانی خود زندگی می‌کند. مرحله تغییری که در اینجا روی می‌دهد از نان به بدن و از شراب به خون، به روش رازگونه خود، سبب تغییر و دگرگونی دنیای کهن به دنیای تازه‌ای می‌شود که مسیح با گذرش از مرگ به حیات از آن گذر نمود. آیین گذر که یادآور خروج بود، قبلاً خود

آن آیینی بود انتقالی- از اسارت مصر به آزادی سرزمین موعود؛ و سپس از اسارت رنج، گناه، و مرگ به آزادی سعادت، عدالت، و حیات. اما برکات مسیحایی در آیین فصح همچون موضوع امید باقی ماندند و غذاهایی که برکت می دادند به آنان اجازه می داد تا مزه این برکات را فقط به طور نمادین بچشند. در گذر مسیح این موضوع تغییر یافت، زیرا عصر مسیحایی واقعاً با رستاخیز او آغاز شده بود و برکات موعود در آن حاصل می شوند. سخنان و اعمالی که سابقاً می توانستند برکات آینده را به صورت نمادین نشان دهند، اکنون می توانند برکات حاضر را به خوبی تحقق بخشند.

بدن و خون راز سپاسگزاری، صرفاً یادآوری نمادین یک واقعه تمام شده نیستند. آنها واقعیت کلی یک دنیای آینده را تشکیل می دهند که مسیح در آن زندگی می کند. راز سپاسگزاری که هنوز در دنیای قدیم فرو رفته، برای ایمانداران سبب ارتباط فیزیکی با مسیح می شود در کل حقیقت وجود تازه، برخاسته، و «روحانی» او (ر. ک یو ۶: ۶۳). کل نظام رازگونه که راز سپاسگزاری، هسته آن را تشکیل می دهد نیز این ارتباط را ایجاد می کند. غذاهایی که راز سپاسگزاری دربر می گیرد، وجودشان را تغییر می دهد و به «نان (حقیقی) فرشتگان» مبدل می سازد (مز ۷۸: ۲۵؛ ر. ک حک ۱۶: ۲۰)، که معاش عصر نوین است. با حضور نان و شراب بر قربانگاه، مسیح مرده و قیام کرده، بار دیگر حقیقتاً در حالت ابدی قربانی ظاهر می شود. به این دلیل است که عشای ربانی یک قربانی است و با قربانی تاریخی صلیب شباهت می یابد، یعنی از طریق تقدیمی محبت آمیز مسیح که آیین عشا را بنا نهاد و فقط به واسطه اوضاع اتفاقی زمان و محل ایجاد آن تفاوت می کند. کلیسا از طریق مراسم عشای ربانی در همه جا و تا انتهای جهان، ستایشها و تقدیمی های آدمیان را با قربانی کامل ستایش و تقدیمی متحد و یکپارچه می سازد، به کلامی، با «راز سپاسگزاری» که تنها چیزی است که در برابر خدا ارزش دارد و تنها آن است که به آن ستایشها و تقدیمی ها ارزش می بخشد (ر. ک عبر ۱۳: ۱۰ و ۱۵).

ر. ک: اعیاد: عهدجدید ب- بدن مسیح: ب، ج ۲- برکت دادن: د ۲- پرستش: عهدجدید ب، ج ۱ و ۲- جسم: الف ۳- خوراک: ج- خون: عهدجدید- روز خداوند: عهدجدید ج ۳- شراب: ب ۲- شکرگزاری: عهدجدید- ضیافت: ج- عهد/پیمان: عهدجدید الف- قربانی- کهنانت: عهدجدید ج ۱- گذر: ب، ج- مشارکت: عهدجدید- مَن: ۳- نان- نماد: عهدجدید الف. PBe

ستایش

عموماً در موضوع نیایش، تمایزی میان ستایش، درخواست و سپاسگزاری قائل شده اند. در کتاب مقدس، ستایش و سپاسگزاری به طور مکرر در یک روح و در متونی همسان ذکر شده اند. در واقع خدا در تمامی نیکوئی و محبت خویش به بنی آدم، خود را شایسته ستایش نشان می دهد. در نتیجه ستایش کاملاً به طور طبیعی تبدیل به سپاسگزاری و متبارک خواندن می شود که در متون زیادی با هم ذکر شده اند (مز ۳۵: ۱۸، ۶۹: ۳۱، ۱۰۹: ۳۰؛ عز ۳: ۱۱). ستایش و سپاسگزاری برانگیزاننده ابراز همسان شادی مخصوصاً در پرستش خدا توسط قوم هستند، هر دو با اعتراف به عظمت خدا جلال وی را می سرایند (اش ۴۲: ۱۲؛ مز ۲۲: ۲۴، ۵۰: ۲۳؛ ۱-توا ۱۶: ۴؛ لو ۱۷: ۱۵-۱۸؛ اع ۱۸: ۱؛ فی ۱۱: ۱؛ افس ۱ و ۱۲ و ۱۴).

تا آنجا که خود متون و کلمات اجازه این تمایز را می دهند، می توان گفت که ستایش بیشتر معطوف به شخص خداست تا عطایای وی. ستایش، خدا محوری بیشتر، فرو رفتن عمیق تر در خدا و نزدیک شدن بیشتر به تمجید فروتنانه است که انسان را به خلسه می برد. سرودهای ستایش عموماً از زمینه ای بخصوص انتخاب شده اند و خدا را می سرایند تنها به این دلیل که او خداست.

الف) خدای ستایش

سرودهای ستایش که با شور و شوق فراوان خوانده می شوند، در تلاش برای توصیف بزرگی و عظمت خدا، قدرت کلمات را چند برابر می کنند. این سرودها نیکوئی و عدالت (مز ۱۴۵: ۷ و ۶)، نجات (مز ۷۱: ۱۵)، یاری (۱-سمو ۲: ۱)، محبت و امانت (مز ۸۹: ۲، ۱۱۷: ۲)، جلال (خروج ۱۵: ۲۱)، قدرت (مز ۲۹: ۴)، نقشه عالی (اش ۲۵: ۱) و داوریهای نجات بخش یهوه (مز ۱۴۶: ۷) را می سرایند. همه اینها در اعمال عجیب یهوه (مز ۹۶: ۳)، در کارهای مقتدرانه اش (مز ۱۰۵: ۱-۳، ۱۰۶: ۲) و در تمام اعمال وی می درخشند (مز ۹۲: ۵-۶)؛ این اعمال شامل معجزات مسیح نیز می شوند (لو ۱۹: ۳۷).

ما از خود این اعمال به فاعل آنها هدایت می شویم. «خداوند عظیم است و بی نهایت ممدوح» (مز ۱۴۵: ۳). «ای یهوه خدای من، تو بی نهایت عظیم هستی، به عزت و جلال ملبس هستی» (مز ۱۰۴: ۱؛ ر. ک ۲-سمو ۷: ۲۲؛ یهودیه ۱۶: ۱۳). سرودهای ستایش، نام عظیم خدا را تجلیل می کنند (مز ۳۴: ۴، ۱۴۵: ۲؛ اش ۲۵: ۱). ستایش خدا یعنی متعال و بزرگ خواندن وی (لو ۴۶: ۱؛ اع ۴۶: ۱۰)؛ یعنی اقرار به برتری بی نظیر او، زیرا اوست که در اعلی علین ساکن است چون که او قدوس است (لو ۴: ۱۴). ستایش از آگاهی شادی بخش انسان

به قدوسیت خدا (مز ۵:۳۰ = ۱۲:۹۷، ۵:۹۹، ۳:۱۰۵؛ ر. ک اش ۳:۶) فوران می کند و این شادی پاک و مذهبی باعث پیوندی عمیق با خدا می شود.

ب) بخشهای مختلف ستایش

۱- **ستایش و اعتراف.** ستایش قبل از هر چیز اعتراف به عظمت خداست و تقریباً همواره و به شیوه های مختلف با نوعی اعلام رسمی شروع می شود (ر. ک اش ۵:۴ و ۷:۳۱؛ مز ۲:۸۹، ۱:۹۶-۳؛ ۱:۱۰۵-۲؛ ۶:۱۴۵؛ ر. ک ۱۳:۷۹).

این اعلام از پیش مستلزم شنوندگانی است که آماده اند هم صدا جواب دهند یعنی جماعت عادلان (مز ۲۳:۲۲ و ۲۶؛ ر. ک ۱:۳۳). کسانی که قادرند بزرگی خدا را درک کنند و حمد و ستایش وی را بسرایند فروتنان و عادلان هستند (مز ۵:۳۰، ۳:۳۴، ۱۶:۶۶-۱۷) نه مردمان بی احساس (مز ۹:۲).

انسانی که برای ارتباط با خدای زنده اشتیاق دارد، ستایش تمامی وجود وی را به وجد می آورد (مز ۵۷:۸، ۱۰۸:۲-۶) و او را در تازگی حیات احیا می کند. انسان در ستایش خدا تمامی قدرت خود را به کار می برد و ستایش وی اگر ستایش واقعی باشد بی وقفه ادامه خواهد داشت (مز ۱۴۵:۱ و ۲، ۱۴۶:۲؛ مکا ۴:۸). ستایش فوران زندگی است، مردگانی که به هاویه فرو رفته اند نمی توانند خدا را ستایش کنند بلکه تنها زندگان (مز ۶:۶، ۱۰:۳۰، ۸۸:۱۱-۱۳، ۱۱۵:۱۷-۱۸؛ اش ۳۸:۱۸؛ بار ۲:۱۷؛ بنسی ۱۷:۲۷-۲۸).
عهد جدید در موضوع ستایش، نقش برجسته ای برای اعتراف قائل می شود. ستایش خدا همواره قبل از هر چیز شامل اعلام باشکوه عظمت اوست (مت ۹:۳۱؛ لو ۳۸:۲؛ روم ۹:۱۵ = مز ۱۸:۵۰؛ عبر ۱۳:۱۵؛ ر. ک فی ۱۱:۲).

۲- **ستایش و سرود.** ستایش از شگفتی و تحسین انسان به خاطر حضور خدا سرچشمه می گیرد. و از پیش مستلزم روحی است که وسعت یافته و رو به سوی بالا دارد. ستایش را می توان در یک فریاد، در یک بانگ تعجب و یک تحسین شادمانه بیان کرد (مز ۴۷:۲ و ۶، ۸۱:۲، ۸۹:۱۶ و ۱۷، ۹۵:۱... ۹۸:۴). ستایش، از آنجا که باید معمولاً برای جماعت قابل درک باشد، بلافاصله به صورت سرود یا آواز درمی آید که در این حالت عموماً با موسیقی و حتی رقص همراهی می شود (مز ۳۳:۲-۳؛ ر. ک مز ۹۸:۶؛ ۱۲۳:۵). دعوت به سرود خوانی بارها در ابتدای ستایش ذکر شده است (خروج ۱۵:۲۱؛ اش ۴۲:۱۰؛ مز ۱۰۵:۱... ر. ک ار ۱۳:۲۰).

یکی از بارزترین و غنی ترین کلماتی که در اشاره به ستایش به کار می رود واژه عبری

hillel است که عموماً «حمد و ستایش» ترجمه می‌شود، از جمله در مزامیر ستایش (۱:۱۰۰، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۳۵). غالباً موضوع یا انگیزه ستایش به صراحت ذکر نمی‌شود. اما گاهی این موضوع صدق نمی‌کند و از این رو ستایش به خاطر ستایش است، مخصوصاً در فریاد هلولیا (ستایش بر یهوه).

در عهدجدید برای بیان ایده سرود ستایش از اصطلاحات متعددی استفاده می‌شود، گاهی بر سرود خواندن (به یونانی *aidō*: مکا ۵:۹، ۳:۱۴، ۳:۱۵)، گاهی بر محتوای سرود (به یونانی *hymneā*: مت ۲۶:۳۰؛ اع ۱۶:۲۵) یا بر آواز موسیقائی (به یونانی *psallo*: روم ۹:۱۵=مز ۱۸:۵۰؛ ۱-قرن ۱۵:۱۴) تاکید می‌شود. با این اوصاف در متنی مانند افس ۱۹:۵ این اصطلاحات متفاوت به صورت مترادف هم به کار رفته‌اند. به علاوه در متن هفتاد تنان، *hillel* بیش از همه با واژه *aineo* ترجمه شده که در عهدجدید مخصوصاً در آثار لوقا دیده می‌شود (لو ۱۳:۲ و ۲۰، ۳۷:۱۹، ۵۳:۲۴؛ اع ۴۷:۲، ۴۷:۳، ۸:۳-۹).

۳- ستایش و ایام آخر. کتاب مقدس، ستایش را قبل از هر چیز وظیفه بنی اسرائیل می‌داند، پیامد این واقعیت که قوم برگزیده بیش از همه از مکاشفه و الهام بهره‌مند است و تنها این قوم خدای حقیقی را می‌شناسد. ستایش به تدریج با جهان شمولی طنین انداز می‌شود. از آنجا که بت پرستان نیز جلال و قدرت یهوه را مشاهده می‌کنند، آنان نیز دعوت شده‌اند که با قوم اسرائیل هم‌آوا شوند (مز ۱۱۷:۱). «مزامیر پادشاهی» نمونه‌هایی از این هم‌آوایی هستند (مز ۹۶:۳، ۷-۸، ۹۷:۱، ۹۸:۳-۴). نه تنها تمامی ملتهای روی زمین دعوت شده‌اند که پیروزیهای خدا را شهادت دهند بلکه حتی خود طبیعت نیز به این هماهنگی ستایشی می‌پیوندد (اش ۴۲:۱۰؛ مز ۹۸:۸، ۱۴۸؛ دان ۳:۵۱-۹۰).

جهان شمولی راه را برای ایمان به ایام آخر هموار می‌سازد. آن ستایش جهانی که با بازگشت از تبعید شروع شد تنها مقدمه‌ای بر آن ستایش عظیم در آینده بود که «تا تمام قرن‌ها» گسترش خواهد یافت. سرودهای عهدعتیق پیش‌نمودی از سرود روز یهوه است که از قبل سرانیده شده و همواره باقی است. «سرودهای جدید» کتاب مزامیر طنین نهائی خود را در «سرود جدید» مکاشفه (۵:۹، ۱۴:۳) خواهند یافت.

ج) ستایش و پرستش

ستایش بنی اسرائیل همواره در ارتباط با آیین نیایش آن بوده اما این ارتباط در هنگام بازسازی معبد که آیین‌های مربوط به آن ساختار دقیق تری یافت بیش از پیش جنبه واقعی به خود گرفت. مشارکت قوم در پرستش معبد پرطراوت و شادی‌آفرین بود. در معبد مخصوصاً در هنگام اعیاد سالانه یا ساعات رسمی و مهم زندگی قوم (تقدیس پادشاهان، جشن گرفتن پیروزی‌ها، تقدیس معبد و غیره) تمامی اصول و عناصر ستایش به چشم می‌خورند - جماعت،

هیجان و شور و شوق نهفته در فریادهای «آمین!» و «هللویا!» (۱-توا ۱۶:۳۶؛ نح ۸:۶، ر.ک ۱۳:۵)، در بندگردانهائی از قبیل «محبت او تا ابدالآباد است!» (مز ۱۳۶:۱... عز ۳:۱۱)، در موسیقی و آوازه‌ها. و از این رو بدون تردید تعدادی از مزامیر به جهت استفاده در آیینهای نیایشی تصنیف شده بودند. بنابراین، این سرودها در سرتاسر کتاب مزامیر پخش شدند اما آنها را می‌توان کم و بیش در سه گروه بندی سنتی یافت: «هلل کوچک» (مز ۱۱۳-۱۱۸)، «هلل بزرگ» (مز ۱۳۶) و «هلل آخرین» (مز ۱۴۶-۱۵۰). سرانیدن مزامیر در معبد مخصوصاً با «todah قربانی ستایش» همراه بود (ر.ک لاو ۷:۱۲... ۲۲:۲۹-۳۰؛ ۲-توا ۳۳:۱۶)، که قربانی مسالمت آمیزی بود و در ادامه نهار یا شامی شاد و تقدیس شده در ساختمانهای مجاور معبد صرف می‌شد.

مسیحیان نیز خود به خود ستایش را با پرستش در هم آمیختند. در گردهمائی‌های نیایشی مذکور در کتاب اعمال رسولان و رسالات (اع ۲:۴۶-۴۷؛ ۱-قرن ۱۴:۲۶؛ افس ۵:۱۹) همان طور که در توصیف پرستش و ستایش آسمانی در کتاب مکاشفه نیز آمده، اشاراتی به این موضوع شده است.

د) ستایش مسیحی

اصل و اساس ستایش در عهدعتیق و جدید الزاماً یکی است اما از آغاز مسیحیت به بعد ستایش موضوعی مربوط به مسیحیت است چرا که ستایش مسیحی پاسخ به عطیه مسیح است که در قدرت نجات بخش وی اعلام شده است. ستایش فرشتگان و چوپانان (لو ۲:۱۳-۱۴ و ۲۰) حاوی این مفهوم مسیحی است، همان طور که ستایش مردم بعد از مشاهده معجزات مسیح (مر ۳۶:۷-۳۷؛ لو ۴۳:۱۸، ۴۳:۱۹؛ ۳۷:۱۹). این نکته حتی مفهوم اصلی هوشیاعانا در یک شنبه نخل (ر.ک مت ۲۱:۱۶ = مز ۸:۲-۳) و سرود بره در کتاب مکاشفه (ر.ک مکا ۳:۱۵) است.

برخی قطعات سرودهای اولیه که در رسالات روایت شده اند طنین دوباره ای هستند که ستایش مسیحی خطاب به خدای پدر است که راز دینداری را مکشوف نموده (۱- تیمو ۳:۱۶) و بازگشت مسیح را عملی خواهد ساخت (۱- تیمو ۶:۱۵-۱۶). این ستایش اعتراف به راز مسیح (فی ۵:۲... کول ۱:۱۵...) یا راز نجات است (۲- تیمو ۲:۱۱-۱۳) و از این رو فرصتی برای اعتراف حقیقی به ایمان و زندگی مسیحی می‌شود (افس ۵:۱۴).

ستایش عهدجدید که بر اساس عطیه مسیح قرار دارد، ستایش فرد مسیحی نیز هست بدین معنی که با مسیح و در او به نزد خدا بالا می‌رود (ر.ک افس ۳:۲۱). ستایش نهائی به پیروی از نیایش خود مسیح است (ر.ک مت ۱۱:۲۵)، حتی مستقیماً خطاب به شخص مسیح است

(مت ۹:۲۱؛ اع ۱۷:۱۹؛ عبر ۲۱:۱۳؛ مکا ۵:۹). به طور کلی بجاست که بگوئیم از این پس خداوند عیسی ستایش ماست.

ستایش که از کتب مقدسه سرچشمه گرفته، همواره به عنوان عنصری اساسی در مسیحیت باقی می ماند و بایستی به نیایش آیینی ما آهنگ ببخشد، بایستی زندگی را در جانهای نیایشگر بریزد تا آنجا که جانها را سراسر دربرگیرد و آن را به یک «ستایش جلال» ناب تبدیل نماید.

ر.ک: اعتراف/اقرار- برکت دادن: ب ۳، ج ۵- پرستش- تجلیل/سجده کردن- تقوی/دینداری: عهدعتیق ۲- جلال/دولت: ه- زبان: ۱- سپاسگزاری: الف ۱و۲- شکرگزاری- عطر: ۲- کارها/اعمال: عهدعتیق الف- کفر- لبها: ۲- نیایش/دعا: ب ۳، ه ۲. AR

شفقت

واژه عبرانی *rahamim* (امعاء و احشاء)، جمع تشدید *rehem*، به معنی رحم مادرانه است که دلالت بر شفقت دارد: شفقتی که زنان برای نوزاد خود احساس می کنند (۱- پاد ۳:۲۶)، که همه انسانها نسبت به فرزندان شان یا خویشان نزدیکشان احساس می کنند (پید ۴۳:۳۰) و بخصوص احساس خود خدا نسبت به مخلوقاتش.

۱- شفقت خدا. خدا در عمل هم پدر است (مز ۱۰۳:۱۳) و هم مادر (اش ۴۹:۱۴-۱۵، ۱۳:۶۶). شفقت او فوق شفقت انسان است و منجر به آفرینش فرزندان به شبیه خود او گردید (پید ۱:۲۶، ۵:۱-۳)؛ این شفقت، سخاوتمند است (دان ۹:۱۸)، همیشه گوش به زنگ است (هو ۱۱:۸؛ ار ۳۱:۲۰؛ اش ۶۳:۱۵)، وسیع و عالی (اش ۵۴:۷؛ بار ۲:۲۷؛ بنسی ۵۱:۳)، پایان ناپذیر (مز ۷۷:۱۰؛ نح ۹:۱۹ و ۲۷ و ۳۱)، هر صبح تازه می شود (مرا ۲۲:۲۳-۲۳)، وفادار و قاطع است (مز ۲۵:۶؛ لو ۱:۵۰) و بدون استثناء به همه نشان داده شده (بنسی ۱۸:۱۲؛ مز ۱۴۵:۹)، بخصوص به بیشتر محرومین و یتیمان (هو ۴:۱۴)، و قادر است که ایمانداران امین را حتی پس از مرگ باز متحد سازد (۲- مک ۷:۲۹).

این محبت که چیزی نمی تواند مانع آن شود، در انواع برکات (اش ۶۳:۷)، در عطیه حیات (مز ۷۷:۱۱۹ و ۱۵۶)، در نجات، در رهایی (تث ۳۰:۳؛ زک ۱:۱۶) و حتی در آزمایشاتی که به انسان چیزی می آموزند (مرا ۳:۳۲؛ حک ۱۱:۹) خود را نشان می دهد. اما به طور خاص آمادگی او برای بخشش است که شفقت بی کران خداوند و رحمت او (اش ۷:۵۵؛ دان ۹:۹) را نشان می دهد. هر گناهکاری، چه در قالب قومی گناهکار باشد

(هو ۲:۲۵) یا به صورت فرد (مز ۵۱:۳)، می تواند و باید بر احسان عجیب او حساب کند، البته نه برای آنکه دوباره گناه کند (بنسی ۴:۵-۷) بلکه تا به سوی پدری باز گردد که منتظر اوست (مز ۷۹:۸؛ لو ۱۵:۲۰).

«خدای رحیم (پر شفقت) و رئوف»، اولین عنوانی است که خدا اعلام می دارد و پس از کتاب خروج (۶:۳۴)، کتاب تثنیه (۳۱:۴)، مزامیر (۱۵:۸۶، ۸:۱۰۳، ۴:۱۱۱، ۸:۱۴۵)، انبیاء (یول ۱۳:۲؛ یو ۴:۲)، کتب تاریخی (۲-توا ۳۰:۹؛ نح ۱۷:۳۱) و ادبیات حکیمانه (بنسی ۱۱:۲؛ حک ۱:۱۵) به خود نسبت می دهد. به جز در یک مورد، که برای انسان به کار می رود (مز ۱۱۲:۴)، صفت «رحیم» مختص خداست (ر. ک مز ۷۸:۳۸، ۵:۱۰۶). بنابراین، ایمانداران می توانند برخداوندشان اعتماد کنند همچون کودکی بر مادرش (مز ۱۳۱) و این رفتار فرزندی عیسی خواهد بود که شفقت خدا در او و با او کاملاً آشکار می شود.

۲- شفقت خدا به صورتی که در مسیح و از طریق او ظاهر می شود. احسان خدا در عیسی ظاهر شده است (لو ۷۸:۱؛ تیط ۳:۴-۷)؛ پدر رئوف در او (۲-قرن ۱:۳؛ روم ۱۲:۱) خود را مکشوف ساخته و اثبات عالی شفقت او را در رستائیز پسرش که ضمانتی برای ماست، ارائه می دهد (افس ۲:۴-۶؛ ۱-پتر ۱:۳).

درواقع، عیسی نه تنها پذیرنده شفقت الهی است، بلکه آن را از آن خود ساخته و به ما نیز گسترش می دهد: همچون خدا که با گله رنجور و بیچاره خود مواجه شد (حزق ۳۴:۱۶)، همچنان نیز با دیدن گوسفندانی که گرسنه انجیل (مر ۴:۳۴) یا نان (۲:۸) هستند، برانگیخته می شود. او با دیدن محروم ترین مردم، جذامیان (۴۱:۱)، نابینایان (مت ۲۰:۳۴) و مادران یا خواهران داغ دیده (لو ۷:۱۳؛ یو ۱۱:۳۳) با احسان ناله سر می دهد. شفقت عیسی، به سان خستگی ناپذیری خدا، برگناه پیروز می گردد تا آنجا که پست ترین انسانها، یعنی گناهکاران را می بخشد (لو ۲۳:۳۴).

۳- شفقت خدا به صورتی که در مسیحیان و از طریق آنان ظاهر می شود. خدا می خواهد که شفقتش در قلوب انسانها نفوذ کند (زک ۷:۹؛ مز ۱۱۲:۴ و ۴۱: بنسی ۲۸:۱-۷). چون آدمیان ناتوان از رسیدن به آن هستند، خدا آن را می دهد (زک ۱۰:۱)، به عنوان هدیه عروسی (هو ۲:۲۱) در عهد تازه ای که توسط عیسی به تصویب رسیده است. یک بار به صورت شفقت پسر خدا که انسان شد درآمده است، اکنون نیز شفقت خدا می تواند از آن آدمیان شود و آنان را همچون فرزندان خدا در عیسی تولید نماید. پولس تنها یک آرزو داشت: عواطف مسیح را از آن خود سازد (فی ۸:۱؛ فیل ۲۰) و به این ترتیب می توانست مسیحیان را برانگیزد تا «احشای رحمت و مهربانی ... را بپوشند» که از آن خدا و پسر اوست (کول ۳:۱۲؛ افس

۴:۳۲؛ ۱- پطرس ۸:۸). انجیل نگاران نیز به همین طریق سخن می‌گویند؛ بستن دل خود بر روی برادری به معنی بریدن خود از محبت پدر است (۱- یوحنا ۳:۱۷). نپذیرفتن کسی که همچون خود ماست به معنی نپذیرفتن بخشش خدا نسبت به خودمان است (مت ۱۸:۲۳-۳۵). تمام فرزندان خدا باید تابع الگوی پدرشان باشند (لو ۶:۳۶) با داشتن قلبی همچون قلب او که با رحمت نسبت به هم‌نوعان برانگیخته شده باشد (لو ۱۵:۲۰ و ۳۱)، این برای همه و بدون استثناء وجود دارد، همچون نمونه محبت آن سامری نیکو که نه تنها تأثیرگذار بلکه تأثیرپذیر نیز بود (لو ۱۰:۳۳). به این ترتیب آنان وارد جریان شفقت الهی می‌شوند، که از پدر و از طریق عیسی به سوی آنان می‌آید و در روح محبت شریک می‌شود (فی ۲:۱) و آنان را به سوی سعادت رهنمون می‌گردد که انتهایی ندارد و فراتر از گناه و مرگ است، و بر حسب امید اظهار شده در اولین نیایش شکرگزاری کتاب نماز کلیسای کاتولیک رومی: «اگرچه گناهکاریم، به رحمت و محبت تو ایمان داریم (در شفقت تو) ...»

ر.ک: بخشش- پدر و پدران: ج ۳- تسلی- رحمت- شیر: ۱- فرزند/کودک- فیض- مادر: ب ۱- محبت. PEB

شکرگزاری

اولین حقیقت تاریخ کتاب مقدس، عطیه خداست که رایگان، کثیر و بدون عوض می‌باشد. رویارویی با خدا صرفاً انسان را در حضور آن مطلق قرار نمی‌دهد، بلکه او را کامل کرده و حیاتش را تغییر شکل می‌دهد. شکرگزاری به عنوان پاسخ به این فیض پیش رونده و مستمر ظاهر می‌شود که یک روز باید در مسیح (*Christo*) شکوفا شود. در عین حال آگاهی زیادی از عطایای خدا وجود دارد، یک روح جان که پر از شگفتی است به خاطر سخاوت خدا، شناختی شادمانه در برابر عظمت الهی؛ بنابراین شکرگزاری در کتاب مقدس امری اساسی است زیرا واکنش بنیادی مذهبی از سوی مخلوق است، آنگاه که با لرزش حاصل از خوشی و ستایش، چیزی از خدا، عظمت و جلال او در می‌یابد. گناه اصلی امتهای غیریهود، به گفته پولس این است که «او را چون خدا تمجید و شکر نکردند» (روم ۱:۲۱). در واقع، در انبوه سرودهای پرهیزکاری بین النهرین، احساس شکرگزاری نادر است؛ اما در کتاب مقدس این مسئله به حد زیادی به چشم می‌خورد و تراوش قدرتمند روح را سبب می‌شود.

عهدعتیق

۱- از عهد اول تا عهد دوم. شکرگزاری عهدعتیق خبر از شکرگزاری عهدجدید دارد به اندازه‌ای که در عین قدردانی همیشه کششی است به سمت آینده و یک فیض عالی. از سوی

دیگر در زمان عهدجدید شکرگزاری حقیقتاً رونق یافته و همه جا در نیایش و زندگی مسیحیان حضور می‌یابد، گویا هرگز پیش از آن در میان عادلان گذشته وجود نداشته است. شکرگزاری کتاب مقدس حقیقتاً و اساساً مسیحی است. البته منحصرأ مسیحی نیست، به حدی که در عهدعتیق هم نوشته شده، «بنی اسرائیل بدون شکرگزاری تسبیح می‌خوانند». اگر عهدعتیق هنوز غنای شکرگزاری را نمی‌شناسد، به این دلیل است که هنوز غنای فیض را نچشیده است. اگر ستایش، هرچه بی‌اختیارتر و ظاهر‌نماتر، جایگاه بزرگتر شکرگزاری که عمیق‌تر و مستعدتر است را به اعمال خدا و مکاشفه او می‌دهد، به این دلیل است که خدای قدوس، خود را تدریجاً نمایان می‌سازد و کمال عمل خویش و عمق عطایایش را کم‌کم آشکار می‌سازد.

۲- اصطلاحات و واژگان فنی. جستجو و یافتن شکرگزاری در کتاب مقدس در عین حال مستلزم یافتن خوشی (مز ۳۳:۱-۲۱ و ۲۱)، ستایش و تجلیل (عز ۳:۱۱؛ مز ۶۹:۳۱) و تکریم خدا (مز ۵۰:۲۳، ۸۶:۱۲) است. دقیق‌تر گفته باشیم، شکرگزاری عبارت است از اقرار آشکار به اعمال کاملاً قطعی الهی. ستایش خدا به معنی آشکار ساختن شکوه اوست؛ شکرگزاری او به معنای اعلام کارهای عجیبی که او به انجام می‌رساند و شهادت به این کارهاست. شکرگزاری یعنی با مکاشفه همگام شدن؛ شکرگزاری همچون طنین مکاشفه است در قلب آدمی. از این رو اغلب تداعی‌کننده ذکر جماعت عادلان یا قومی است که برای شنیدن جمع می‌شوند (مز ۳۵:۱۸، ۵۷:۱۰، ۱۰۹:۳۰)، و دعوت به پیوستن با آن (مز ۹۲:۲-۴؛ ۱۰۵:۱-۲).

در زبان عبری، واژه *todah*، بیانگر این نکته ظریف اعتراف تحسین‌برانگیز است که در زبان انگلیسی اغلب با یک کلمه ترجمه می‌شود که چندان رسا نیست و خیلی درست نمی‌باشد، قدردانی و سپاس از کسی به خاطر چیزی. واژه‌ای که به نظر می‌رسد شکرگزاری را در عهدعتیق متبلور می‌سازد و هرچه صحیح‌تر گرایش مذهبی مورد هدف آن را ترجمه می‌کند، برکت دادن است (عبری: *barak*) که بیانگر «تبادل اساسی» میان خدا و انسان است. به برکت خدایی که به مخلوقش حیات و سلامتی می‌بخشد (تث ۳۰:۱۹؛ مز ۲۸:۹)، برکتی پاسخ می‌دهد که انسان به وسیله آن، در حالی که با آن قوت و آن سخاوت برافراشته شده، خالق را شکر می‌گوید (دان ۳:۹۰؛ ر. ک مز ۶۸:۲۰ و ۲۷؛ نح ۹:۵... ۱-توا ۲۹:۱۰).

۳- تاریخ شکرگزاری. یک فهرست ادبی از شکرگزاری وجود دارد که به ویژه در مزامیر دیده می‌شود و خصلت شکرگزاری را به خوبی به عنوان واکنشی به عمل خدا آشکار می‌سازد. اقرار سپاسگزاری به خاطر نجات، به طور عادی در «روایتی» در سه قسمت پیشرفت‌هایی را کسب کرده؛ توصیف خطر تجربه شده (مز ۱۱۶:۳) نیایش مضطرب (مز ۱۱۶:۴)، خاطره مداخله شگفت‌انگیز خدا (مز ۱۱۶:۶؛ ر. ک مز ۳۰:۴۰)،

واژگان تبعیت می‌کند و در مزامیر و سرودهای روحانی و نبوتی قرار می‌گیرد. اگر شکرگزاری واحد است، به این خاطر است که پاسخی است به کار منحصر به فرد خدا. به صورتی کم و بیش درهم، هر نوع محبت یهوه، به عنوان لحظه‌ای از تاریخ با شکوه در جریان ادراک، احساس می‌شود. شکرگزاری حامل تاریخ کتاب مقدس است و آن را در امید آخرت، پردوام می‌سازد (ر.ک خروج ۱۵:۱۸؛ تث ۳۲:۴۳؛ مز ۶۶:۸، ۹۶).

شکرگزاری نه تنها الهام بخش قطعات ادبی بسیار کهن است که کل ایمان بنی اسرائیل را خلاصه می‌کنند - سرود موسی (خروج ۱۵:۱-۲۱) یا سرود دبورا (داور ۵) - بلکه بسیار محتمل است که در اساس اولین سنتها و حتی کل تاریخ بنی اسرائیل، اعتراف آیینی از ایمان بوده باشد که اعمال عظیم یهوه برای قومش را در شکرگزاری اعلام می‌کردند. در نتیجه، از همان ابتدا، ایمان واقعی عبارت بود از اقرار در شکرگزاری. این سنت تدریجاً به اندازه‌ای وسعت می‌یابد که بنی اسرائیل در آن معرفت بیشتری نسبت به بخشنده‌گی خدا می‌یابد و این سنت ادامه می‌یابد تا خود را در تمام عرصه‌ها ابراز نماید: در ادبیات نبوتی (اش ۱۲:۲۵، ۴۲:۱۰... ۷:۶۳...؟ ار ۱۳:۲۰) و ادبیات کهنانی (۱-توا ۸:۱۶...، ۲۹-۱۰:۱۹؛ نح ۹:۳۷-۵)، در قطعات به یادماندنی نوشته‌های متأخر عهدعتیق (طو ۱۳:۸-۱؛ یهودیه ۱۶:۱-۱۷؛ بنسی ۱:۵۱-۱۲؛ دان ۳:۲۶-۴۵ و ۵۱-۹۰).

عهدجدید

عهدجدید، مکاشفه و عطیه فیض کامل است (یو ۱:۱۷) و همچنین در شخص خداوند، مکاشفه شکرگزاری کامل نسبت به پدر در روح القدس نیز می‌باشد.

۱- **واژگان مسیحی.** اصطلاحات فنی مسیحی، وارث سنت عهدعتیق از طریق هفتاد تنان است. شکرگزاری از اقرار و اعتراف جدا نیست (یونانی، *homologeo*؛ مت ۲۵:۱۱؛ لو ۳۸:۲؛ عبر ۱۳:۱۵)، همچنین از ستایش (یونانی، *aineo*؛ لو ۱۳:۲ و ۲۰؛ روم ۱۱:۱۵)، از تجلیل (یونانی، *doxazo*؛ مت ۱۶:۵؛ ۸:۹)، و همیشه به روشی استثنایی از برکت جدا نمی‌باشد (یونانی، *eulogeo*؛ لو ۱:۶۴ و ۶۸، ۲:۲۸؛ ۱-قرن ۱۴:۱۶؛ یع ۳:۹). اما اصطلاح تازه‌ای که بخصوص در عهدعتیق ناشناخته است (یونانی، *eucharistia, eucharisteo*) وارد عهدجدید می‌شود (بیش از شصت مرتبه) و اصالت و اهمیت شکرگزاری مسیحی را نشان می‌دهد، پاسخی به عطایی (*charis*) که در عیسی مسیح از سوی پدر داده می‌شود. شکرگزاری مسیحی، سپاسگزاری است؛ و جلوه کامل آن راز سپاسگزاری را تشکیل می‌دهد که شکرگزاری خداوند، داده شده از جانب او به کلیسایش، می‌باشد.

۲- **شکرگزاری خداوند.** عمل فوق العاده خداوند همان شکرگزاری است؛ قربانی‌ای که عیسی از زندگی خود در وقف آن به پدر، ساخت تا خود را تقدیس نماید (یو ۱۷:۱۹)،

سپاسگزاری ماست. عیسی در شام آخر و بر روی صلیب، نیروی محرکه کل حیات و مرگ خود را آشکار نمود: شکرگزاری از قلب پسر. درد و رنج و مرگ عیسی ضروری بودند تا پدر را هرچه کامل تر جلال بخشد (یو ۱۷:۱)، اما کل زندگی اش نوعی شکرگزاری پیوسته بود که برخی اوقات آشکار و برملا می شد تا اینکه آدمیان ایمان آورده و با او خدا را شکر و سپاس گویند (ر. ک یو ۱۱:۴۲). هدف اصلی این شکرگزاری، کار خداست یعنی ادراک مسیح که به طور برجسته ای با معجزات آشکار شد (ر. ک یو ۶:۱۱، ۱۱:۴۳-۴۱)، یعنی عطیه کلام او که خدا برای آدمیان مهیا ساخته است (مت ۲۵:۱۱-۲۷).

۳. شکرگزاری شاگردان. عطیه سپاسگزاری کلیسا، بیانگر حقیقتی اساسی است: فقط عیسی مسیح شکرگزاری ماست. همان طور که تنها او ستایش ماست. این اوست که قبل از همه، پدر را شکر می گوید و سپس مسیحیان در او: *per Ipsum et cum Ipso et in Ipso*. در شکرگزاری مسیحی، مسیح تنها الگو و تنها شفیع است (ر. ک روم ۸:۱، ۲۵:۷؛ ۱-تسا ۵:۱۸؛ افس ۵:۲۰؛ کول ۳:۱۷).

مسیحیان اولیه با آگاهی از عطیه ای که دریافت کردند و با پیروی از نمونه ای که از استاد پذیرفتند از تار و پود حیات نو بنیادشان شکرگزاری به عمل آوردند. کثرت چنین تجلیاتی، شگفت آور است. سرودهای لوقا باب ۱ و ۲ همچون برخی سرودهای عهدعتیق، با تعمق و تأمل مذهبی بر حوادث پدید آمدند. آنها، «بازتاب» شکرگزاری رسولان و جوامع اولیه هستند (اع ۲۸:۱۵، ۴۱:۵، ۲۰:۲۱؛ روم ۷:۲۵؛ ۲-قرن ۱:۱۱؛ افس ۵:۲۰؛ کول ۳:۱۷؛ ۱-تسا ۵:۱۸). همچنین متون بزرگی از پولس هستند که یادآور شکرگزاری «مستمر» اوست (۱-قرن ۱:۴؛ فی ۳:۱؛ کول ۳:۱؛ ۱-تسا ۲:۱، ۲:۱۳؛ ۲-تسا ۱:۳)، که به دفعات شکل رسمی برکت به خود می گیرند (۲-قرن ۱:۳؛ افس ۳:۱). کل حیات مسیحی، کل حیات کلیسا برای پولس در ترکیبی مداوم از تضرع و شکرگزاری طی می شود (۱-تسا ۳:۹، ۵:۱۷-۱۸؛ روم ۸:۱). هدف شکرگزاری در همه نوع سعادت ها و نشانه ها، واحد و یکسان باقی می ماند. یعنی آنکه شکرگزاری عظیم رساله به افسسیان را پر می سازد: پادشاهی خدا، ظهور انجیل، راز مسیح، میوه نجات و اشاعه اینها از طریق کلیسا (افس ۱:۳-۱۴).

کتاب مکاشفه، این شکرگزاری را تا به ابعاد زندگی جاودانی توسعه می بخشد. در اورشلیم آسمانی، با کار انجام گرفته مسیح، شکرگزاری به ستایش پاک جلال، تعمق تابنده خدا و عجایب جاودانی او بدل می شود (ر. ک مکا ۴:۹-۱۱، ۱۱-۱۶:۱۷، ۱۵:۳-۴، ۱۹:۱-۸).

ر. ک: اعتراف/اقرار- برکت دادن- خوشی: عهدجدید ب ۱- سپاسگزاری: الف- ستایش- فیض: الف- نیایش: ب ۳، ه ۲. AR & JG

شهید

شهید (یونانی آن *martyrs*)، از لحاظ ریشه یابی به مفهوم شاهد است و در خصوص شهادت و مدلل کردن از لحاظ تاریخی، قضایی یا مذهبی می باشد. اما به شیوه تعیین شده از سوی سنت مسیحی، عنوان شهید تنها برای کسی به کار می رود که به خون شهادت می دهد. این شیوه کاربردی قبلاً در عهدجدید به آن اذعان شده است (اع ۲۰:۲۲؛ مکا ۲:۱۳، ۹:۶، ۶:۱۷)؛ شهید کسی است که زندگی خود را با وفاداری به دادن شهادت به عیسی، فدا می سازد (ر.ک اع ۵۶:۶).

۱- **شهید مسیح**. خود عیسی با عنوانی برجسته، شهید خداست و در نتیجه الگوی شهیدان می باشد. او در قربانی مقبول و پسندیده اش درواقع به وفاداری اش به رسالت داده شده از جانب پدر شهادت عالی می دهد. به گفته یوحنا رسول، نه تنها عیسی از مرگ خود از پیش آگاهی داشت بلکه داوطلبانه آن را به عنوان احترام و تبعیت نسبت به پدر پذیرفت (یو ۱۸:۱۰)؛ و در لحظه محکوم شدنش اعلام نمود: «من متولد شدم و به جهت این در جهان آمدم تا به راستی شهادت دهم» (۷۳:۸۱؛ ر.ک مکا ۵:۱، ۱۴:۳).

لوقا در موضوع رنج و درد عیسی، نمادهایی را که از آن پس یک شهید را توصیف می کنند، بارز و برجسته می سازد: تسلی فیض خدا در ساعت غم و اندوه (لو ۲۲:۴۳)؛ سکوت و صبر در برابر اتهامات و ناسزاها (۹:۲۳)؛ بی گناهی پذیرفته شده از سوی پیلطس و هیروودیس (۴:۲۳ و ۱۴-۱۵ و ۲۲)؛ صرف نظر کردن از رنجهای خود (۲۸:۲۳)؛ استقبال از گناهکار نادم (۴۳:۲۳)؛ بخشش پطرس (۶۱:۲۲) و بخشش نسبت به جفا رسانندگان خود (۵۱:۲۲، ۳۴:۲۳).

تمامی عهدجدید هرچه عمیق تر، خادم رنج دیده ای که قبلاً اشعیا نبوت کرده بود را در عیسی تشخیص می دهد. از این دیدگاه، به نظر می رسد که رنج و درد عیسی برای مأموریتش امری حیاتی بوده است. پس درواقع چون خادم می بایست رنج کشیده و بمیرد «تا بسیاری را عادل سازد» (اش ۵۳:۱۱)، عیسی باید از مرگ بگذرد تا جان خود را در راه بسیاری فدا سازد» (مت ۲۸:۲۰). مفهوم «من باید» که عیسی بارها در موارد مختلف تکرار می کند چنین است: نقشه نجات خدا از طریق رنج و مرگ شهادت او می گذرد (مت ۱۶:۲۱، ۲۶:۵۴ و ۵۶؛ لو ۱۷:۲۵، ۲۲:۳۷، ۲۴:۲۶ و ۴۴). مگر تمام انبیا جفا ندیده و کشته نشده اند (مت ۵:۱۲، ۲۳:۳۰-۳۲؛ اع ۷:۵۲؛ ۱-تسا ۲:۱۵؛ عبر ۱۱:۳۶-۳۸)؟ این مسئله نمی تواند صرفاً اتفاقی باشد؛ عیسی آن را به عنوان نقشه الهی که سرانجام خود را در او می یابد، تشخیص می دهد (مت ۲۳:۳۱-۳۲). در نتیجه «با عزم راسخ» به سوی اورشلیم حرکت نمود

(لو ۹:۵۱) «زیرا که محال است نبی بیرون از اورشلیم کشته شود» (۳۱:۳۳). رنج و درد عیسی، او را قربانی کفاره ای ساخت که جانشین تمام قربانی های قدیم شد (عبر ۹:۱۲-۱۴). شخص ایماندار، قانون شهادت را در او کشف می کند: «بدون ریختن خون، بخشش نیست» (عبر ۹:۲۲). حال می فهمیم چرا مریم که آنقدر به آلام پسرش نزدیک بود (یو ۱۹:۲۵؛ ر. ک لو ۲:۳۵) بعدها به عنوان ملکه شهیدان مسیحی مورد تحسین و تمجید قرار گرفت.

۲- **شهید مسیحی**. شهادت پرجلال مسیح، کلیسا را بنا نمود: عیسی گفته بود، «وقتی از زمین بلند کرده شوم، همه آدمیان را به سوی خود خواهم کشید» (یو ۱۲:۳۲). کلیسا که بدن مسیح است دعوت شده تا به توبه خود، شهادت خون به خدا دهد برای نجات آدمیان. جامعه یهود از پیش شهیدانی داشت، بخصوص در زمان مکابیان (۲-۶ مک ۷). اما شهادت در کلیسای مسیح، مفهوم تازه ای به خود گرفت، که خود عیسی مسیح آشکار نمود: این پیروی کامل از مسیح است، یعنی شراکت کامل در شهادت و کار نجات او: «غلام برتر از ارباب خویش نیست، اگر مرا آزار رسانده اند، شما را نیز آزار می رسانند!» (یو ۱۵:۲۰). عیسی به سه یار صمیمی اش از پیش گفت که آنها در رنج او متابعت خواهند نمود (مر ۱۰:۳۹؛ یو ۱۸:۲۰-۲۱) و به همه آشکار نمود که فقط دانه ای که در زمین بمیرد، میوه می آورد (یو ۱۲:۲۴). در نتیجه استیفان شهید که چنان زنده و پویا رنج و مشقت مسیح را یادآوری نمود، اولین اشاعه کلیسا را موجب شد (اع ۸:۴-۵، ۱۱:۱۹) و توبه پولس (۲۲:۲۰) نیز چنین عمل نمود. در انتها باید گفت که مکاشفه حقیقتاً کتاب شهیدان است یعنی کسانی که با خون خود به کلیسا و جهان شهادت داده اند و الگوی شهادت حقیقی و ثمربخش را دنبال کرده اند (مکا ۳:۱۴). کل کتاب عبارت است از جشن آزمایشها و جلال ایشان و رنج و تجلیل دو شاهد خداوند، نمادی از این امر هستند (مکا ۶:۹-۱۰، ۷:۱۴-۱۷، ۱۱:۱۱-۱۲، ۲۰:۴-۶).

ر. ک: اعتراف/اقرار: عهدجدید الف- امتحان/وسوسه: عهدجدید ب- پادشاه: عهدجدید ج ۲- جفا- خون: عهدجدید ۴- محاکمه: ج ۳- مرگ: عهدجدید ج ۴. CA

صبر

خدا در برخورد با قوم «کله شق» خود و با امتهای گناهکار، صبر و شکیبایی خود را آشکار نمود؛ زیرا آنان را دوست می داشت و می خواست که نجات بخشد. این صبر الهی که عیسی

وحی عالی آن و الگوی کاملی برای آن است باید از سوی آدمیان دنبال شود (افس ۵:۱؛ مت ۵:۴). شاگرد باید با پیروی از نمونه استاد خود جفا دیده و با وفاداری کامل در حالی که پراز امید است با آزمایشات روبه رو شود. هرچه متواضع تر باید خطایای همسایه خود را در فروتنی و نیکوکاری کامل هر روزه متحمل شود.

الف) صبر خدا

عهدعتیق

«خدا... عدالت خود را ظاهر می سازد به سبب فرو گذاشتن خطایای سابق در حین تحمل خدا» (روم ۳:۲۵-۲۶). پولس، عهدعتیق را به عنوان زمانی که خدا متحمل گناهان قوم خود و دیگر امتها بود می داند، با هدف آشکار ساختن عدالت نجات بخش خود «در زمان حال» (۱- پطرس ۳:۲۰؛ روم ۹:۲۲-۲۴). قوم برگزیده در طی تاریخ خود، هرچه عمیق تر این صبر خدا را درک نمود. در زمان الهام موسی یهوه اعلام نمود: «خدای رحیم و رؤوف و دیرخشم و کثیر احسان و وفا، نگاه دارنده رحمت برای هزاران و آمرزنده خطا و عصیان و گناه»، اما در عین حال او کسی است که چیزی را بدون پاداش نمی گذارد و خطایای پدران را بر پسران و پسران ایشان تا پشت سوم و چهارم خواهد گرفت (خروج ۳۴:۶-۷؛ ر. ک اعد ۱۴:۱۸). مکاشفات و الهامات بعدی تأکید بیشتری بر صبر می کنند که محبت رحیم پدری است که «رحمان و کریم است، دیر غضب و بسیار رحیم، تا به ابد محاکمه نخواهد نمود و خشم را همیشه نگاه نخواهد داشت، با ما موافق گناهان ما عمل ننموده و به ما به حسب خطایای ما جزا نداده است» (مز ۱۰۳:۸؛ ر. ک بنسی ۱۸:۸-۱۴). گرچه موضوع خشم و داوری همیشه وجود دارد، انبیا بیشتر بر آموزش و بخشایش تأکید ورزیده اند. برخی متون نشان می دهند خدا همیشه آماده اصلاح تهدیدهایش است (یول ۲:۱۳-۱۴؛ یون ۴:۲). اما صبر خدا هرگز از ضعف و سستی او نیست؛ بلکه به توبه دعوت می کند: «به سوی یهوه خدایت بازگشت نما، زیرا او رحیم و رؤوف، دیرخشم و کثیر احسان است...» (یول ۲:۱۳؛ ر. ک اش ۵۵:۶). بنی اسرائیل به تدریج می فهمد که تنها ذینفع این صبر نیست؛ بلکه یهوه امتها را نیز دوست دارد. داستان یونس، یادآور این است که رحمت خدا همه توبه کاران را دربر می گیرد.

عهدجدید

۱- عیسی با رفتارش نسبت به گناهکاران و با تعالیمش، صبر و شکیبایی الهی را به تصویر کشیده و آن را جامه عمل می پوشاند. او شاگردان ناشکیبا و کینه جوی خود را ملامت می کند (لو ۹:۵۵). مثل های درخت انجیر بی بار (۹:۶-۱۳)، پسر ولخرج (۱۵)، و خادم نامهربان (مت ۲۳:۱۸-۳۵) افشاگری هایی از صبر خدایی هستند که می خواهد گناهکاران نجات یابند، همان طور که در مورد شاگردانش درس صبر و محبت را به کار بردند. شهادت عیسی به

هنگام رنج و عذابش که لوقا تأکید ویژه‌ای بر آن نموده است، الگوی صبر و تحمل کامل خواهد بود برای کسانی که در جفا هستند اما تنها اکنون شروع به درک معنا و مفهوم نجات بخش رنجهای خود کرده‌اند.

۲- رسولان در تأخیر آشکار بازگشت عیسی، تجلی رنج طولانی هدف الهی را می‌بینند:
«خداوند در وعده خود تأخیر نمی‌نماید... بلکه بر شما تحمل می‌نماید، چون نمی‌خواهد که کسی هلاک گردد بلکه تا همه به توبه گرانید» (۲- پطرس ۳: ۹ و ۱۵). اما اگر انسان این «گنجینه احسان، صبر و رنج طولانی خدا» را حقیر شمارد، در برابر خود توده‌ای از خشم را به واسطه دل سخت و ناتوبه کار خویش در روز غضب جمع خواهد کرد، آنگاه که داوری عادلانه خدا آشکار شود (روم ۲: ۵). به این دلیل است که امروز، مادامی که صبر روزانه خدا و دعوت او به توبه هنوز ادامه دارد، برگزیدگان باید کلام او را بشنوند و تلاش و کوشش نمایند تا وارد آرامی خدا شوند (عبر ۳: ۷-۴: ۱۱).

ب) صبر انسان

انسان باید با صبر خدا و شکیبایی عیسی الهام یابد. انسان باید در رنج و عذابی که خدا بدان اجازه می‌دهد، قوت خود را از خدایی که امید و نجات می‌بخشد کسب نماید. صبر انسان در زندگی روزانه با برادرانش به یکی از نشانه‌های محبت او به ایشان مبدل خواهد شد.

۱- در برابر خدایی که با رنجها آزمایش می‌کند و اجازه می‌دهد که جفایی صورت گیرد،
انسان که به تدریج مفهوم این رنجها را می‌آموزد، درمی‌یابد که خود را با توجه آنها با صبری مرتبط سازد که «در او میوه می‌آورد».

ایوب دریافت که رنج کشیدن لزوماً تنبیهی برای گناه نیست که در رویارویی با آن صبر خود را نشان دهد. بلکه حقیقتاً آزمایش ایمان اوست. او در مواجهه با راز، فروتنی می‌کند اما هنوز معنی یا مفهوم آزمایش خود را درک نکرده است. این همان صبر قوم مظلوم یهود است که با ثابت قدمی آزمایشات را که همه برای برقراری ملکوت مسیحایی تعیین شده متحمل می‌شود (۱- و ۲- مک: دان ۱۲: ۱۲). آیا عادلانی که مورد ظلم قرار می‌گیرند نباید با استواری و استقامت به کلام و محبت یهوه اعتماد و توکل داشته باشند (مز ۱۳۰: ۵، ۲۵ و ۳ و ۵ و ۲۱؛ بنسی ۲)؟

شخص مسیحی که می‌داند «مسیح می‌بایست رنج می‌دید تا به جلال خود وارد شود»، باید متعاقب الگوی خداوند خود با وفاداری بر آزمایشات و جفاها گردن نهد. او این سختی‌ها را تحمل می‌کند به امید نجات در زمان بازگشت ثانوی و پر جلال عیسی، و می‌داند که از طریق این سختی و صبر کردن، با نجات دهنده همکاری می‌کند؛ «شریک مصیبت‌های او هستیم تا در جلال وی نیز شریک باشیم» (فی ۳: ۱۰؛ روم ۸: ۱۷). در بدبختی و فلاکت، او از «انبیایی که در نام خداوند تکلم نمودند» صبر و بردباری خواهد آموخت (یع ۵: ۱۰) و به طور کل از

تمام خادمین بزرگ خدا در عهدعتیق (عبر ۶: ۱۲، ۱۱)، بخصوص ابراهیم (عبر ۶: ۱۵) و ایوب (یع ۵: ۱۱). اما او پیرو صبر عیسی خواهد بود (اع ۸: ۳۲؛ عبر ۱۲: ۲-۳؛ ۲-تسا ۳: ۵) و با چشم دوختن بر او «در آن میدان که پیش روی ما مقرر شده است خواهد دوید» (عبر ۱۲: ۱-۲). این صبر همچون محبت، «ثمره روح» است (غلا ۵: ۲۲؛ ر. ک ۱-قرن ۱۰: ۱۳؛ کول ۱: ۱۱)؛ که به واسطه آزمایش رسیده و کامل شده (روم ۵: ۳-۵؛ یع ۱-۲: ۴) و ثبات و پایداری به نوبه خود امیدی را حاصل می کند که اغفال نمی نماید (روم ۵: ۵).

مسیحیان که در این راه از سوی خدا اقتدار یافته و با کتب مقدس تسلی یافته اند (روم ۴: ۱۵) می توانند در تحمل آزمایشات به خاطر نام عیسی موفق و سربلند بیرون آیند (مکا ۲: ۱۰، ۳: ۲۱). در نتیجه او مژده های سعادت را که به کسانی گفته شده که تا به آخر پایداری کنند، از آن خود می سازد (مت ۱۰: ۲۲، ر. ک ۵: ۱۱-۱۲؛ یع ۱: ۱۲، ۵: ۱۱؛ ر. ک دان ۱۲: ۱۲) و این مفید خواهد بود بخصوص در زمان آزمایش سخت آخر (مر ۱۳: ۱۳؛ لو ۱۹: ۲۱). ایمانداران همچون خود رسولان، دعوت به اتحادی می شوند که با رنج و صبر مسیح نزدیکتر است. به واسطه «پایداری در آزمایشات سخت، در اضطراب و در غم و اندوه» است که خود را در همه چیز به عنوان خادمین مسیح اعلام می دارند (۲-قرن ۶: ۴، ۱۲: ۱۲؛ ۱-تیمو ۶: ۱۱؛ ۲-تیمو ۲: ۱۰، ۳: ۱۰)؛ و با رنج و صبر ایشان است که حیات مسیح در بدنهای ایشان آشکار می شود. چون موت کار خود را در ایشان به عمل می آورد، حیات نیز می تواند کار خود را در مسیحیان به عمل آورد (۲-قرن ۴: ۱۰-۱۲).

۲- مرد حکیم در برابر همسایه اش که او را عصبانی نموده به یاد خواهد آورد «کسی که دیر غضب باشد از جبار بهتر است و هر که به روح خود مالک باشد از تسخیر کننده شهر افضل است» (امت ۱۶: ۳۲، ر. ک ۲۵: ۱۵؛ جا ۷: ۸). چنین شخصی، صبر عیسی را نسبت به رسولان او و نسبت به گناهکاران دنبال خواهد نمود. او در حالی که رؤوف است (مت ۱۸: ۲۳-۳۵)، شکیبیا خواهد بود (۴۵: ۵)؛ صبر و شکیبایی روزانه او، محبت وی را آشکار خواهد ساخت (۱-قرن ۱۳: ۴). برای آنکه مطابق دعوت او زندگی کند، «با کمال فروتنی و تواضع و حلم متحمل دیگران» خواهد شد (افس ۴: ۲؛ کول ۳: ۱۲-۱۳؛ ۱-تسا ۵: ۱۴). به این ترتیب است که او فرزند حقیقی خدای صبور خواهد شد، خدایی که محبت می کند، می بخشد و می خواهد نجات دهد؛ و شاگرد عیسی خواهد بود در حالی که حلیم و افتاده دل می باشد (مت ۱۱: ۲۹).

ر. ک: امید - امتحان/وسوسه: عهدجدید ب - بردباری - تعلیم و تربیت - جفا: ب ۱ و ۲ - دیده بانی - رحمت: عهدعتیق الف ۲ - رنج دیدن - سکوت: ۱ - سنگدلی: الف ۲ - غضب: ۲؛ عهدعتیق ج ۱ - فقیر/مسکین: عهدجدید ج ۳ - وفاداری. RD

صدقه دادن

عهدعتیق

۱- **معنای واژه.** زبان عبری هیچ اصطلاح خاصی به معنای صدقه دادن ندارد. واژه [انگلیسی] نیز از زبان یونانی ناشی می شود *eleemosyne* که در نسخه یونانی هفتادتنان به معنای رحمت خدا (مز ۲۴:۵؛ اش ۵۹:۱۶) یا (ندرتاً) به معنی «عدالت» است، پاسخ صادقانه آدمیان به خدا (تث ۶:۲۵)، یا در نهایت رحمت انسان به هممنوع خود (پید ۴۷:۲۹). معنای آخر در صورتی درست است که از جمله اعمالی محسوب شود که در میان آنها کمک مادی به کسانی که نیازمندند نقش برجسته ای را ایفا نماید. واژه یونانی به خودی خود محدود به معنای دقیق «صدقه دادن» در عهدجدید و برخی کتب متأخر عهدعتیق است: دانیال، طوبیاس، بن سیراخ. این سه کتاب نیز واژه *eleemosyne* خدا به انسان را بار داده و اذعان می دارند (دان ۹:۱۶؛ طو ۳:۲؛ بنسی ۱۶:۱۴؛ ۱۷:۲۹). برای کل کتاب مقدس، واژه صدقه دادن که عمل خیر کسی به دیگری است، در وهله اول پیروی اعمال خدایی است که ابتدا دلیل و نشانه محبت خود به بشر را ارائه داده است.

۲- **هدف صدقه دادن.** اگر این واژه متأخر باشد، نظریه صدقه دادن به قدمت مذهبی کتاب مقدس است که متضمن همان محبت آغازین به برادرانمان و به مسکینان است. پس برخی اقسام تدوین شده صدقه دادن و درواقع اقسام کهن آن، در شریعت یافت می شوند: وظیفه باقی گذاشتن مقداری از محصولات (لاو ۱۹:۹، ۲۳:۲۲؛ تث ۲۴:۲۰؛ روت ۲)، عشر سه ساله به نفع کسانی که زمین ندارند: لاویان، خارجیان، یتیمان و بیوه زنان (تث ۱۴:۲۸؛ طو ۱:۸). شخص مسکین وجود دارد و فریادش با سخاوت (تث ۱۵:۱۱؛ امث ۳:۲۷؛ ۱۴:۲۱) و درایت (بنسی ۱۸:۱۵-۱۷) پاسخ داده می شود.

۳- **صدقه دادن و زندگی مذهبی.** این صدقه دادن نباید نوعی درستی کامل باشد بلکه یک نوع رفتار دینی. سخاوت به مسکینان که معمولاً با مراسم آیین نیایشی خاصی در ارتباط بود (۲- سمو ۶:۱۹؛ نح ۸:۱۰-۱۲؛ ۲- توا ۳۰:۲۱-۲۶؛ ۳۵:۷-۹)، بخش از جریان معمولی اعیاد است. (تث ۱۶:۱۱، ۱۴؛ طو ۲:۱، ۲). علاوه براین، این رفتار، ارزش خود را از این حقیقت که به خود خدا نائل می شود (امث ۱۹:۱۷) و به پاداش او (حزق ۱۸:۷، ر. ک ۱۶:۴۹؛ امث ۲۱:۱۳، ۲۷:۲۸) و به بخشش گناهان (دان ۴:۲۴؛ بنسی ۳:۳۰) حق می دهد، به دست می آورد. صدقه دادن معادل قربانی است که به خدا تقدیم شده باشد (بنسی ۳۵:۲). انسان در کنارگیری از مادیات، برای خود گنجینه ای فراهم می کند

(بنسی ۱۲:۲۹). «خوشابه حال کسی که به فکر مسکینان و ضعفاست» (مز ۴۱:۱-۴).
 ر. ک امث ۱۴:۲۱). در نتیجه طوبیاس پیر به گرمی پسر خود را نصیحت می کند: «هیچ گاه
 روی خود را از مسکین برنگردان و خدا نیز از تو روی گردان نخواهد شد ... اگر بیشتر داری
 بیشتر بده؛ اگر کم داری به آن اندازه کم بده، اما از صدقه دادن تردید ننما ... وقتی صدقه
 می دهی، پشیمانی در چشمانت نباشد ...» (طو ۴:۷-۱۱ و ۱۵-۱۶).

عهد جدید

با آمدن مسیح، صدقه دادن ارزش خود را حفظ می کند اما در نظامی نوین جای می گیرد که
 مفهومی تازه به آن می دهد.

۱- **عمل صدقه دادن.** ایمانداران مخصوصاً زمانی آن را مورد تحسین قرار می دهند که
 توسط غریبه ها به عمل آید، آنان که «از خدا می ترسند» و همدردی و همفکری خود را با
 ایمان آشکار می سازند (لو ۵:۷؛ اع ۹:۳۶؛ ۱۰:۲). علاوه بر این عیسی آن را در ردیف روزه
 و دعا قرار داد و بعنوان یکی از سه ستون زندگی روحانی برشمرد (مت ۶:۱-۱۸).
 اما عیسی برای معرفی و توصیه آن لازم می داند که با بی طرفی کامل به انجام برسد و
 بدون هیچ گونه تظاهر و خودنمایی (مت ۶:۱-۴)، «بدون انتظار عوض» (لو ۶:۳۵، ۱۴:۱۴)،
 حتی بی اندازه (لو ۶:۳۰). کسی نباید با این کار راضی و قانع باشد زیرا «تعریف ای» تنظیم
 شده را که رفعت یافته است به انجام رسانده: به نظر می رسد که یحیی تعمید دهنده پنجاه
 درصد مال را جانشین عشر سنتی می سازد (لو ۱۱:۳) یعنی همان که زکی درک نمود
 (لو ۱۹:۸)؛ اما آنچه مسیح از پیروانش انتظار دارد این است که نسبت به هیچ دعوتی ناشنوا
 نباشند (مت ۵:۴۲) زیرا مسکینان همیشه با ما هستند (مت ۲۶:۱۱) و اگر چیزی از خود را
 ترک نکرده اند (اع ۲:۴۴) هنوز وظیفه دارند عطایای مسیح را با دیگران سهیم شوند
 (اع ۳:۶) و کار کنند تا رفع نیاز محتاجان را به عمل آورند (افس ۴:۲۸).

۲- **صدقه دادن و مسیح.** اگر صدقه دادن یکی از وظایف اصلی باشد، به این دلیل است که
 مفهوم آن در ایمان به مسیح یافت می شود، و کم و بیش به روشی عمیق.

الف: اگر عیسی به سنت یهودی عقیده داشت که صدقه دادن منشأ پاداش آسمانی
 است (مت ۶:۲ و ۴) و ایجاد کننده گنجی در آسمان است (لو ۱۲:۱۱ و ۳۳-۳۴) پس سپاس
 بر دوستانی که بدین وسیله یافت می شوند (لو ۹:۱۶) و این به دلیل یک نفع محاسبه شده
 نمی باشد: بلکه چون از طریق برادران کم سعادت خود ما شخصاً به عیسی دست می یابیم:
 «آنچه که برای یکی از این کوچکان می کنید ...» (مت ۲۵:۳۱-۴۶).

ب: اگر قرار باشد که شخص شاگرد همه چیز را به صورت صدقه یا خیریه ببخشد
(لو ۱۱: ۴۱، ۳۳: ۱۲، ۲۲: ۱۸)، در وهله اول به این خاطر است که بتواند عیسی را بدون داشتن نظر بر اموال خویش متابعت کند (مت ۱۹: ۲۱)؛ نهایتاً اینکه باید آزاده باشد همچون خود عیسی که «هرچند دولتمند بود برای شما فقیر شد تا شما از فقر او دولتمند شوید» (۲-قرن ۸: ۹).

ج: برای نشان دادن اینکه صدقه مسیحیان با قوانینی اداره می شود که متفاوت از
قوانین بشر دوستی است، عیسی تردید نکرد که با یهودا بر سر عمل سخاوتمندانه آن زن مخالف کند که هزینه سیصد روز کار را با ریختن عطر گرانبها بر سر عیسی «از دست» داده بود: «زیرا که فقرا را همیشه نزد خود دارید اما مرا همیشه ندارید» (مت ۲۶: ۱۱). «فقرا» به نظام متداول اموال و اشیاء مربوط می شوند (تث ۱۵: ۱۱) که برای انسانیت گناه آلود ما امری عادی است؛ خود عیسی به نظام ماوراء طبیعی مسیحایی اشاره دارد؛ نظام اول مفهوم واقعی خود را تنها از طریق نظام دوم می یابد: فقرا به روشی مسیحی کمک داده می شوند تنها در اشاره به محبت خدا که در رنج و مرگ عیسی مسیح آشکار گردید.

۳- صدقه دادن در کلیسا. حتی اگر برخی اعمال سخاوتمندانه ضروری تلقی شوند تا مانع اشتباه گرفتن انجیل ملکوت با سرکوبی فقر شوند، اما این ایمان باقی خواهد ماند که برای رسیدن به «دامادی که از ما گرفته شده» (مت ۹: ۱۵)، ما باید به همسایه خود کمک کنیم؛ «کسی که معیشت دنیوی دارد و برادر خود را محتاج ببیند و رحمت خود را از او باز دارد چگونه محبت خدا در او ساکن است» (۱-یو ۳: ۱۷، ر. ک ۲: ۱۵)؟ چگونه می توان در مراسم راز سپاسگزاری شرکت نمود بدون آنکه برادرانه دیگران را در مال خود سهیم نمود (۱-قرن ۱۱: ۲۰-۲۲)؟

صدقه دادن ممکن است هدفی حتی وسیع تر داشته باشد و بر وحدت کلیساها دلالت نماید. منظور پولس نیز همین است وقتی که به پول خواسته شده و اعانه ای که برای کلیسای مادر در اورشلیم جمع آوری نموده، عنوانی مقدس اطلاق می کند: این یک «خدمت» است (۲-قرن ۸: ۴، ۹: ۱۲ و ۱۳-۱۲)، یک نوع «آیین» (۲۱: ۹). پولس جهت رفع شکافی که میان کلیسای امتهای و کلیسای یهود شروع به گسترش نموده بود، سعی می کند تا از طریق صدقه دادن، درمورد وحدتی که میان این دو قسمت بدن مسیح وجود دارد، توضیح کافی ارائه نماید (ر. ک اع ۱۱: ۲۹؛ غلا ۲: ۱۰؛ روم ۱۵: ۲۶-۲۷؛ ۱-قرن ۱۶: ۱-۴)؛ دقت کنید که با چه شوق و گرمی او «موعظه ای در باب نیکوکاری» خطاب به قرنثیان ابراز می دارد (۲-قرن ۸-۹)؛ ما باید هدف خود را برای ایجاد تساوی میان برادران (۱۳: ۸) و در پیروی از سخاوت و

بخشندگی مسیح (۹:۸) قرار دهیم؛ تا اینکه خدا جلال یابد (۹:۱-۱۴)، ما باید «به فراوانی بکاریم»، زیرا «خدا، بخشنده خوش را دوست می‌دارد» (۹:۶-۷).

ر.ک: ثروت: الف ۳، ج ۲- رحمت: عهدجدید ب- روزه داری: ۲- عدالت: ۱
عهدعتیق ۴- عطیه: عهدعتیق ۳- فقیر/مسکین: عهدعتیق ب- گرسنگی و تشنگی:
عهدعتیق ۲؛ عهدجدید ۳- محبت: ب. CW

طعم

چشیدن، گاهی اوقات، جذاب کردن غذاست (یون ۷:۳؛ کول ۲:۲۱)، اما فراتر از آن، تشخیص دادن طعم تجربه ما در تمام سطوح است (۲- سمو ۱۹:۳۶). کتاب مقدس آن را برای تشخیص ارزشهای اخلاقی و چشیدن شناخت خداوند و مسیح، به کار می‌برد، خوشی‌های زندگی ما، اینجا پایین، و در آسمان است.

۱- بصیرت. طعم شامل گونه‌های مختلف حکمت است: شناخت عملی (۱- سمو ۲۵:۳۳)، عقل (امث ۱۱:۲۲)، جواب عاقلانه (امث ۱۶:۲۶)، هدیه خداوند (مز ۱۱۹:۶۶) که می‌تواند آن را پس بگیرد (ایوب ۱۲:۲۰)، همزمان، ثمره زمان و تجربه است (ایوب ۱۱:۱۲-۱۲). رفتار انسان را در بیشترین رویدادهای عملی روشن می‌سازد (امث ۱۸:۳۱)، و هنوز، نمونه برترش، تشخیص خوب و بد، به راحتی، یک ارزش اخلاقی نیست، بلکه در زمینه ایمان، مذهبی است (مز ۱۱۹:۶۶)؛ و با جذابینش با کلام خدا، کامل شده است هنگامی که کسی به شیرینی آن پی می‌برد (حزق ۳:۳)، و هم چنین برای احکام و دستوراتش (روم ۷:۲۲؛ مز ۱۱۹:۱۶).

۲- تجربه دینی. فراتر از بصیرت حکمت، ما تجربه زنده‌ای از محبت خدا را که به ما عطا شده است پیدا می‌کنیم. برکات دنیوی، خوشیهای مرد عادل در عهدعتیق هستند که از شریعت خدا پیروی می‌کند (نح ۹:۲۵؛ اش ۵۵:۲). او لذات گوناگون غیرقابل توصیف مائده آسمانی را می‌چشد (حک ۱۶:۲۰-۲۱)، نیکویی خداوند را تجربه می‌کند (مز ۳۴:۹)، و او به خداوند همچون به تنها گنجش، متصل شده است (ایوب ۲۲:۲۶).

در عهدجدید، سرتاسر زندگی تعمید یافته یکدلی با مسیح برخاسته است، اما پذیرش تعمید تجربه شیرین دریافت برکات آسمانی نجات را دربر دارد: شراکت روح القدس، جذب

کلام انجیل از طریق ایمان، آشکاری اقتدار خدا، که هم اکنون عالم جدید را می آفریند (عبر ۴: ۵-۶). تمامی اینها، ضمانت فوق العاده نیکویی خداست (۱- پطرس ۳: ۲). این شیرینی و حلاوت از طریق تلخی مرگ، که مسیح آن را چشیده است، به ما می رسد (عبر ۲: ۹) برای دور داشتن ما از طعم موت تا ابد (یو ۸: ۵۲). آن، پیش طعمی از سعادت است (مکا ۲: ۱۷).

ر. ک: استراحت و آرامی- بردباری: ۱- جستجو کردن: ۱- حکمت- خوشی- دانستن/شناختن- سعادت/برکت- منّا- میوه: ج، د. PS

عطایای الهی

کلمه موهبت/عطیه (*charism*) معادل کلمه (*charisma*) یونانی است که به معنی «عطیه رایگان» است و هم ریشه با کلمه *charis* به معنای «فیض» است. در عهد جدید، کلمه همیشه مفهوم تکنیکی ندارد و ممکن است به تمام عطایای خدا دلالت داشته باشد که او بدون تغییر فکر خود آنها را ارزانی می دارد (روم ۱۱: ۲۹)، بخصوص این «عطیه فیض» از طریق مسیح به ما می رسد (روم ۵: ۱۵-۱۶) و به حیات جاودانی منجر می شود (روم ۶: ۲۳). در واقع خدا در مسیح «ما را با فیض پر کرده» است (افس ۶: ۱ *charitoo*) و «هر نوع عطیه را بر ما ارزانی خواهد داشت» (روم ۸: ۳۲ *charizo*) اما اولین عطیه اش، خود روح القدس است که درون قلب ما ریخته شده و در آن محبت ایجاد می کند (روم ۵: ۵، ر. ک ۸: ۱۵). کاربرد فنی *charisma* اساساً از دیدگاه این حضور روح درک می شود، که با هر قسم «عطایای رایگان» شناخته می شود (۱- قرن ۱۲: ۴-۱). استفاده از این عطایا، مسائلی را مطرح می سازد که بخصوص در رسالات پولس رسول مورد رسیدگی قرار می گیرند.

الف) تجربه عطایای روح

در عهدعتیق حضور روح خدا، خود را در اشخاص الهام یافته از عطایای شگفت انگیزی نشان می دهد که دامنه آنها از بصیرت نبوتی (۱- پاد ۲۲: ۲۸) گرفته تا جذبه و از خود بی خود شدن (حزق ۳: ۱۲) و نقل مکانهای اسرارآمیز (۱- پاد ۱۸: ۱۲) را دربر می گیرد. به شیوه ای کلی، اشعیاء عطایای وعده داده شده به مسیح را نیز به روح نسبت می دهد (اش ۲: ۱۱) و حزقیال تبدیل قلب انسانها (حزق ۳۶: ۲۶-۲۷)، در حالی که یوئیل از جهانی بودن ریزش آن بر آدمیان خبر می دهد (یول ۳: ۱-۲). این وعده های مربوط به آخرت

را باید در ذهن خود نگاه داشت تا تجربه عطایای روح را در کلیسای اولیه درک نماییم: زیرا کلیسا تکمیل این وعده هاست.

۱- در اعمال رسولان، روح القدس خود را از همان روز پنتیکاست نشان می دهد که در آن روز بر طبق کتب مقدس (اع ۲: ۱۵-۲۱) رسولان به زبانهای مختلف کارهای عجیب خدا را اعلام می دارند (۲: ۴-۸ و ۱۱). این یک نشانه است که مسیح به دست راست خدا بالا رفته و از پدر آن روح موعود را دریافت داشته و بر نوع بشر نازل نموده است (اع ۲: ۳۳). پس از آن حضور روح خود را به طرق مختلف نشان می دهد: با تکرار نشانه های پنتیکاست (اع ۴: ۳۱، ۱۰: ۴۴-۴۶) بخصوص بعد از تعمید و دستگذاری (اع ۸: ۱۷-۱۸، ۱۹: ۶)؛ با عمل انبیا (۱۱: ۲۷-۲۸، ۱۵: ۳۲، ۲۱: ۱۰-۱۱)، معلمین (۱۳: ۱-۲)، واعظین انجیل (۶: ۸-۱۰)؛ با معجزات (۶: ۸، ۵: ۷) و رؤیایها (۷: ۵۵). این عطایای ویژه در وهله اول بر رسولان عطا می شوند اما اطرافیان آنان را نیز دربر می گیرند، گاهی در ارتباط با اجرای برخی اعمال رسمی (استیفان، فیلیپس، برنابا) و همیشه در جهت خیریت جماعتی قرار می گیرند که تحت تأثیر روح القدس رشد می کند.

۲- در کلیساهای پولس، همان عطایای روح، بخشی از تجربه معمول و رایج را شکل می دهند. موعظه رسولان به وسیله روح و اعمال قدرت همراهی می شوند (۱-تسا ۵: ۵؛ ۱-قرن ۲: ۴)؛ خود او به زبانها سخن می گوید (۱-قرن ۱۴: ۱۸) و رؤیاهایی را می بیند (۲-قرن ۱۲: ۱-۴). این جماعتها می دانند که روح القدس همراه با عجایی به آنها داده شده که در میان ایشان به انجام می رساند (غلا ۳: ۲-۵) و با عطایای مختلفی که روح به ایشان ارزانی می دارد (۱-قرن ۷: ۱). پولس از ابتدای عمل رسالتی خود، احترام زیادی برای این عطایای روح قائل بود؛ توجه او فقط معطوف به این بود که عطایای واقعی را تشخیص دهد. «روح را اطفاء نکنید، نبوتها را خوار شمارید؛ همه چیز را تحقیق کنید: و به آنچه نیکوست متمسک باشید و از هر نوع بدی احتراز نمایید» (۱-تسا ۵: ۱۹-۲۲). این نصیحت بیشتر توسعه خواهد یافت آنگاه که پولس به مسئله شبانی می پردازد، مسئله ای که عطایای الهی مطرح می سازند.

ب) عطایای الهی در کلیسا

مسئله در جماعت قرن نهم با اهمیت ندادن به موضوع «تکلم به زبانها» روی می دهد (۱-قرن ۱۲-۱۴). اشتیاق مذهبی که خود را در موعظه ها «به زبانهای مختلف» نشان می دهد (ر.ک اع ۲: ۴) با ابهام همراه است. مستی ناشی از روح، خطر اشتباه بینندگان را در پی

دارد که تصور کردند از شراب مست هستند (ر.ک اع ۱۳:۲) یا اینکه کاملاً دیوانه شده‌اند (۱-قرن ۱۴:۲۳). به خاطر تشابه ظاهری آن با نقل و انتقال اشتیاق به عمل آمده از سوی مشرکین در برخی آیین‌ها و فرقه‌های *Orgiastic* رومی، یونانی، که در شراب‌خواری و می‌گساری افراط می‌کردند، همچنین خطر انحراف برخی از ایمانداران که تفاوت اثر روح الهی را از موارد جعلی و ساختگی تشخیص نمی‌دهند به سوی عدم مسئولیت‌پذیری وجود دارد (۱-قرن ۱۲-۱-۳). اما پولس در رفع این موضوع عملی، بحث را به جای باریک کشانده و آموزه‌ای ارائه می‌دهد که بسیار جامع است.

۱- وحدت و کثرت عطایای الهی. عطایای روح به اندازه مأموریتها در کلیسا و اعمال مردم متنوع است. وحدت عمیق میان آنان در این حقیقت نهفته است که از یک روح سرچشمه می‌گیرند همان‌طور که مأموریتها را یک خداوند صادر می‌کند و شکل کارها را یک خدا تعیین می‌نماید (۱-قرن ۱۲: ۴-۶). مردم درحالی که هرکس در پی موهبت آسمانی خود روان است، مجربان فیض الهی هستند که واحد و در عین حال کثیر است (۱-پط ۴: ۱۰). مقایسه با بدن انسان به ما کمک می‌کند به سهولت دریابیم چگونه تمام عطایای الهی یک هدف را دنبال می‌کنند: آنها با توجه به خیریت عامه اعطا می‌شوند (۱-قرن ۱۲: ۷)؛ آنها با هم جمع می‌شوند، برای خیریت کلیسا که بدن مسیح است، به همان طریق که تمام اعضاء برای خیریت بدن انسان همکاری می‌کنند، هرکدام با اجرای نقش خود (۱۲: ۱۲-۲۷). توزیع عطایا برعهده روح است (۱۱: ۱۲) و در عین حال، عمل مسیح است که فیض الهی را در صورت مناسب بودن اعطا می‌کند (افس ۴: ۷-۱۰). اما در استفاده از این عطایا، هرکس باید در وهله اول به فکر خیریت عامه باشد.

۲- طبقه بندی عطایای الهی. به پولس ارتباطی نداشت که یک طبقه بندی منطقی از موهبت‌های الهی را به ما ارائه دهد، گرچه او چندین بار آنها را برمی‌شمارد (۱-قرن ۱۲: ۸-۱۰ و ۲۸-۳۰؛ روم ۱۲: ۶-۸؛ افس ۴: ۱۱؛ ر.ک ۱-پط ۴: ۱۱). اما می‌توانیم محیطهای مختلف اجرایی که در آنها عطایای روح جای می‌گیرند را تشخیص دهیم. در نمونه اول، برخی عطایا به عملکردهای خدمت روحانی مربوط می‌شوند (ر.ک افس ۴: ۱۲)؛ آنها که به رسولان، انبیا، معلمین، واعظین و شبانان مربوط می‌شوند (۱-قرن ۱۲: ۲۸؛ افس ۴: ۱۱). دیگر عطایا به فعالیتهای مختلفی مربوط می‌شوند که برای جماعت مفید می‌باشند: خدمت، تعلیم، نصیحت، رحمت کردن (روم ۱۲: ۷-۸)، سخنان حکمت یا معرفت، ایمان بارز، عطیه شفا یا انجام معجزات، تکلم به زبانها و تشخیص روحها (۱-قرن ۱۲: ۸-۱۰)...

روشن است که این اعمال مربوط به موهبت‌های الهی که حضور فعال روح القدس را آشکار می‌سازند اعمال خاص کلیسایی را تشکیل نمی‌دهند؛ و می‌توان آنها را در افرادی که عملکردهای دیگری دارند مشاهده نمود. از این رو پولس که یک رسول است، به زبانها سخن

گفته و معجزاتی را به عمل می آورد. اغلب نبوت را به عنوان عملی که برای همه آزاد است ذکر می کنند (۱- قرن ۱۴: ۲۹-۳۱ و ۳۹-۴۱)، در مواقع دیگر به عنوان یک عمل خاص معرفی می شود (۱- قرن ۱۲: ۲۸؛ افس ۱۱: ۴). وظایف مشخص مسیحیان نیز بر عطایای الهی بنا نهاده می شوند: از یک نفر دعوت می شود تا مجرد بماند، و به یک نفر عطیه ای دیگر داده می شود (۱- قرن ۷: ۷). نهایتاً تمرین نیکوکاری که اولین فضیلت است خود عطیه روح القدس می باشد (۱- قرن ۱۲: ۳۱-۱۴: ۱). همان طور که مشخص است، عطایای الهی یک سری چیزهای استثنایی نیستند گرچه برخی از آنها همچون انجام معجزات، خارج از رویه طبیعی می باشند. کل زندگی مسیحیان و کل عملکرد نهادهای کلیسا، کاملاً به آنها بستگی دارد. از طریق آنهاست که روح خدا، قوم جدید را اداره می کند و بر آن به فراوانی نازل می شود. به برخی قدرت و فیض عطا می کند تا وظایف خود را به انجام رسانند و به دیگران قدرت و فیض می بخشد تا به نقش الهی خود پاسخ دهند و برای جماعت مفید باشند تا بدن مسیح بنا شود (افس ۱۲: ۴).

۳- قوانینی برای به کارگیری آنها. اگر قرار باشد کسی «روح را اطفاء» ننماید، باید اصالت عطایای الهی را مورد آزمایش قرار دهد (۱- تسلا ۵: ۱۹-۲۰) و «روحها را بیازماید» (۱- یو ۴: ۱). این شناختن که خود ثمره ای از فیض است (۱- قرن ۱۴: ۱۰) امری ضروری است. پولس و یوحنا یک اصل اساسی بر این مبنا پایه گذاری کردند که معیار مطلق را ایجاد می کند: عطایای واقعی روح را به این طریق می توان شناخت. هر که اقرار نماید که عیسی خداوند است (۱- قرن ۱۲: ۳) و این که عیسی مسیح در جسم آمده و از خداست (۱- یو ۴: ۱-۳). این قانون اجازه می دهد هر نبی کاذب را که روح ضد مسیح در او باشد شناخته و اخراج نمایند (۱- یو ۴: ۳؛ ر. ک ۱- قرن ۱۲: ۳)، علاوه بر این، استفاده از عطایای الهی باید در رتبه بعد از خیریت عامه باشد؛ و باید سلسله مراتب روحانی را حرمت دارد. وظایف و اعمال کلیسایی بنا بر اهمیتشان، طبقه بندی می شوند که در رأس آنها رسولان قرار دارند (۱- قرن ۱۲: ۲۸؛ افس ۱۱: ۴). فعالیت هایی که تمام ایمانداران آرزوی آنها را دارند باید مورد قدردانی قرار گیرند نه برحسب خصلت ظاهرشان بلکه برطبق کاربرد مؤثرشان. همه باید اول در پی محبت باشند و سپس عطایای روحانی دیگر را بطلبند. از آن جمله، نبوت رتبه اول را دارد (۱- قرن ۱۴: ۱). پولس به طور قابل ملاحظه ای در نشان دادن برتری آن نسبت به تکلم به زبان ها درنگ می کند؛ زیرا مادامی که اشتیاق مذهبی، خود را به چنین شیوه غیرقابل درکی آشکار نماید، جامعه به واسطه آن تهذیب نمی شود و تهذیب همگان به عنوان امری واجب باقی می ماند (۱- قرن ۱۴: ۲-۲۵؛ ر. ک ۱- پطرس ۴: ۱۰-۱۲). حتی عطایای واقعی باید تابع برخی قوانین عملی باشند تا نظام درستی بر جوامع مذهبی

حاکم باشد (۱-قرن ۱۴:۳۳). پولس به جماعت قرنتس دستورالعمل‌هایی ارائه می‌دهد که باید دقیقاً رعایت شوند (۱-قرن ۱۴:۲۶-۳۸).

۴- عطایای الهی و اقتدار کلیسا. این تجاوز رسولان به حیطة ای که مربوط به فعالیت روح القدس است نشان می‌دهد که در تمام موارد عطایای الهی تابع اقتدار کلیسا باقی می‌مانند (ر. ک ۱-یو ۴:۶). تا هنگامی که رسولان زنده هستند، اقتدارشان در این زمینه از این حقیقت ناشی می‌شود که عمل رسالتی، نخستین عطیه است. بعد از آنها نمایندگانشان نیز در همان اقتدار سهیم می‌شوند همان‌طور که تعالیم جمع‌آوری شده از رسالات نشان می‌دهند (بخصوص ۱- تیمو ۱:۱۸-۴:۱۶). زیرا خود این نمایندگان عطیه ویژه‌ای را از روح القدس به واسطه دست‌گذاری دریافت داشته‌اند (۱- تیمو ۴:۱۴؛ ۲- تیمو ۱:۶). اگر نتوانند همان عطیه رسولان را به دست آورند، با این حال عطیه اداره کردن را دارند که به آنان حق مقرر نمودن امری و حق تعلیم را می‌دهد (۱- تیمو ۴:۱۱) و هیچکس نباید به چشم تحقیر به آن بنگرد (۱- تیمو ۴:۱۲). همه چیز در کلیسا تابع سلسله مراتب حکومتی است که خود از مراتب عطایای الهی است.

ر. ک: آیات/نشانه‌ها: عهدجدید ب ۲- بکارت: عهدجدید ۳- بیماری/شفا: عهدجدید ب ۱- پنطیکاست: ب ۱- ترغیب/تشویق: عهدعتیق- تعلیم: عهدجدید ب ۳- تفرقه/شکاف: عهدجدید- رسولان- روح خدا: ه ۲- زبان: ۲- فیض: د- کلیسا: د ۱ و ۲، و- مأموریت- معجزه: ج ۳- نبی: عهدعتیق الف: عهدجدید ب ۳. AG & PG

عطر

قوم اسرائیل همانند تمامی ملل مشرق زمین از انواع عطر بسیار استفاده می‌کردند و کتاب مقدس حداقل سی نوع عطر را نام می‌برد. پدران قوم عطرها به یوسف (پید ۴۳:۱۱) تقدیم کردند؛ سلیمان (۱- پاد ۱۰:۲ و ۱۰:۱۰؛ ر. ک پید ۳۷:۲۵) و حزقیا (۲- پاد ۲۰:۱۳) مقادیر بسیار زیادی از انواع عطریات داشتند. عطر همانند خوردن و نوشیدن جایگاه خاصی در زندگی داشت و از مفهومی دوگانه برخوردار بود: در زندگی اجتماعی، نشانه‌ای از شادی یا ابراز صمیمیت و نزدیکی افراد؛ و در آیین نیایش، نماد قربانی و ستایش است.

۱- عطر و زندگی اجتماعی. عطر زدن، ابراز شادی شخص در زندگی (امث ۲۷:۹) و نیز به منظور زیباتر کردن خود می‌باشد: مردم در میهمانی‌ها (عا ۶:۶) و عشاق نیز در لحظه پیوند

(امت ۷:۱۷) به خود عطر می زنند. ریختن عطر بر سر مهمان یکی از نشانه های خوشحالی و مهمان نوازی است (مت ۲۶:۷) و فروگذاری از این حرکت بدرفتاری محسوب می شود (لو ۷:۴۶). از سوی دیگر در ایام سوگواری از این نشانه های شادی خودداری می شد (۲- سمو ۱۲:۲۰، ۱۴:۲). با این وجود شاگردان مسیح حتی در ایام روزه به استفاده از عطر ادامه می دهند تا توبه و ریاضت خود را به معرض نمایش نگذارند (مت ۶:۱۷) و شادی واقعی فرد مسیحی را با اندوه از بین نبرند.

گاهی عطر می تواند نقش صمیمانه تری ایفا نماید: اعلام حضور فیزیکی شخص به شیوه ای نافذتر و با ظرافت تر یعنی همان حرکت خاموشی که ذات واقعی فرد را می پراکند و مختصری از زندگی نهفته در وی را نشان می دهد. بدین سبب است که استر (استر ۲:۱۲- ۱۷) و یهودیه (یهودیه ۳:۱۰-۴) خود را با روغن و مُر تدهین می کنند تا بهتر بتوانند احساسات کسانی را که می خواهند بفریبند تحریک نمایند. رایحه صحرایی که از لباس یعقوب می آمد (پید ۲۷:۲۷) نشانه این است که برکت خدا بر وی می ماند؛ عروس غزل غزلها حضور محبوب خود را با «سنبل»، با «طله مر» (غزل ۱:۱۲) یا با «عطر» (۳:۱) مقایسه می کند در حالی که داماد وی را «مُر و بَلَسان خود» می نامد (۱:۵، ر. ک ۴:۱۰).

۲- عطر و آیین نیایش. دنیای قدیم در پرستش خود از انواع عطر به عنوان نمادهای هدیه و قربانی استفاده های بسیار می کرد، و قوم اسرائیل این آداب و رسوم را در میان خود پذیرفتند. آیین نیایش معبد از «قربانگاه بخور» (خروج ۳۰:۱-۱۰)، مجمرها (۱-پاد ۷:۵۰) و جامهای بخور (اعد ۷:۸۶) سخن می گوید. قربانی بخور (عطر) هر بامداد و شامگاه با ستایشی مملو از شادی گذرانده می شد (خروج ۳۰:۷ و ۸؛ لو ۹:۱-۱۱). عطر بخور که همراه با دود آن به هوا بلند می شد یکی از نشانه های ستایش تقدیم شده به خدا بود (حک ۱۸:۲۱؛ مز ۱۴۱:۲؛ مکا ۸:۲-۵، ۵:۸) و سوزاندن بخور به معنی تمجید و خوشنود ساختن خدا (۱-پاد ۲۲:۴۴؛ ۱-مک ۱:۵۵).

اما تنها یک آیین دینی یعنی آیین خدای حقیقی می تواند وجود داشته باشد. پس در نتیجه بخور و عطر آن نماد پرستش کامل، نماد آن قربانی غیرخونی می شود که تمام ملتها در ایام آخر به خدا تقدیم خواهند کرد (ملا ۱:۱۱؛ اش ۶۰:۶؛ ر. ک مت ۲:۱۱). این پرستش کامل توسط عیسی مسیح به تحقق رسیده است: او خود را «به عنوان هدیه و قربانی برای عطر خوشبوی» به خدا گذرانید (افس ۵:۲؛ ر. ک خروج ۲۹:۱۸؛ مز ۴۰:۷). معنی این عمل آن است که زندگی وی چون قربانی سوختنی به عنوان هدیه محبت پسندیده خدا تقدیم شد. مسیحیان نیز که در راز تعمید با نشانه روغن، مخلوطی از عطرهای گرانها (خروج ۳۰:۲۲-۲۵) به همراه مسیح مسح شده اند، بایستی کاملاً مراقب باشند که حتی کوچکترین اعمالشان با این روحیه هدیه آغشته شده باشد (فی ۴:۱۸) تا «بوی خوش مسیح» را انتشار دهند (۲-قرن ۲:۱۴-۱۷).

ر.ک: پرستش: عهدعتیق الف- تدفین: ۲- خوشی- روزه داری: ۲- روغن- ستایش: ج-
قربانگاه/مذبح- قربانی: عهدعتیق ب ۱- مسح کردن/تدهین: الف. GB

عهد/پیمان

خدا می‌خواهد انسانها را به سوی یک زندگی در مشارکت با خود رهبری کند. این ایده که در تعلیمات نجات اندیشه‌ای اساسی می‌باشد همان ایده‌ای است که موضوع عهد بیان می‌کند. این ایده در عهدعتیق بر تمامی افکار مذهبی حکمفرماست، اما می‌بینیم که چگونه با گذشت زمان تعمیق می‌گردد. در عهدجدید این ایده به کمالی بی‌همتا می‌رسد چون از این پس راز عیسای مسیح محتوای آن را تشکیل می‌دهد.

عهدعتیق

قبل از بررسی روابط بین انسانها و خدا باید گفته شود که پیمان جزو تجارب اجتماعی و قضائی انسانهاست و آنان این پیوند را توسط عهدنامه‌ها و قراردادهائی که متضمن حقوق و تکالیف غالباً متقابل می‌باشند برقرار می‌نمایند. توافقهایی بین گروهها یا اشخاصی که مایل بودند همدیگر را یاری دهند برقرار گردید که عبارتند از: پیمانهای صلح (پید ۱۴:۱۳، ۲۱:۲۲-۲۴، ۲۶:۲۸، ۳۱:۴۳-۴۵:۱-پاد ۵:۲۶، ۱۵:۱۹)، پیمانهای برادران (عا ۱:۹)، توافق نامه‌های دوستی (۱-سمو ۲۳:۱۸) و خود ازدواج (ملا ۲:۱۴). دیگر معاهدات نابرابر نیز هستند که بر حسب آنها قدرتمندان در قبال خدمتگزاری ضعفا آنها را تحت حمایت خود قرار می‌دهند: در مشرق زمین در قدیم‌الایام از این عهد نامه‌های بندگی به طور معمول استفاده می‌شد، تاریخ کتاب مقدس نمونه‌های بسیاری از آن را ارائه می‌دهد (یوشع ۹:۱۱-۱۵؛ ۱-سمو ۱۱:۱؛ ۲-سمو ۳:۱۲-۱۴). در این گونه موارد زیردستان می‌توانند درخواست عقد پیمان نمایند اما موافقت قدرتمندان برحسب میل و اراده خودشان بوده و شرایط را نیز آنها تحمیل می‌نمایند (ر.ک حرق ۱۷:۱۳-۱۴). عقد عهدنامه ب حسب مرسومات زمان انجام می‌گیرد. طرفین با ادای سوگند متعهد می‌شوند. در این حال حیوانی را دو نیم کرده و با بر زبان راندن لعن و نفرین برعلیه متجاوزین احتمالی از میان قطعه‌های حیوان می‌گذرند (ر.ک ار ۳۴:۱۸). و بالأخره چیزی را به عنوان یادبود برقرار می‌نمایند مثلاً درختی را می‌کارند یا سنگی را برپا می‌دارند

که از آن به بعد شاهد عهدنامه باشد (پید ۳۳:۲۱، ۳۱:۴۸-۵۰). این چنین است تجربه اساسی که قوم اسرائیل توسط آن روابط خود را با خدا نشان داده است.

الف) عهد سینا

موضوع عهد در کتاب عهدعتیق مؤخراً افزوده نشده بلکه خود سر آغاز تمام تفکرات مذهبی بوده و یهودیت را از تمام مذاهب پیرامونش که به خدایان طبیعت گرایش داشتند متمایز می سازد. در صحرای سینا بود که قوم آزاد شده با یهوه عهد بست و بدین ترتیب پرستش یهوه به صورت مذهب ملی این قوم درآمد. عهد مورد بحث به طور قطع عهدنامه ای نیست که بین طرفین هم تراز منعقد می شود، بلکه عهدی است نظیر معاهدات بندگی. یهوه با آزادی ملوکانه ای تصمیم می گیرد که عهد خود را به قوم اسرائیل عطا نماید و اوست که شرایط خود را بر بنی اسرائیل تحمیل می کند. با این حال نباید بیش از حد به شباهت این عهد با معاهده های بندگی تکیه نمود. زیرا عهد سینا از آنجائی که یکی از طرفین آن خدا می باشد در مقام کاملاً مجزائی قرار دارد: این عهد یک جنبه اساسی نقشه نجات را مستقیماً مکشوف می سازد.

۱- عهد در نقشه خدا. به هنگام رؤیت بوته آتشین، یهوه نام و نقشه خود در مورد قوم اسرائیل را همزمان بر موسی مکشوف می سازد: او می خواهد قوم اسرائیل را از مصر بیرون آورده در سرزمین کنعان مستقر سازد (خروج ۳:۷-۱۰ و ۱۶-۱۷)؛ زیرا بنی اسرائیل «قوم او» است (۳:۱۰)، و او می خواهد سرزمینی را که به پدران او وعده داده به او عطا نماید (رک: پید ۷:۱۲، ۱۳:۱۵). این امر چنین اندیشه ای را برمی انگیزد که قوم اسرائیل منتخب خدا و امانت دار یک وعده بوده است. سپس خروج یهودیان رخ می دهد تا مکاشفه بر کوه حوریب تأیید گردد که: خدا با نجات واقعی قوم خود، نشان می دهد که او فرمانفرما بوده و قادر است اراده خود را تحمیل نماید. و قوم نجات یافته با ایمان آوردن خود به این واقعه جواب می دهد (خروج ۱۴:۳۱). و حال خدا با اطمینان طرح عهد خود را آشکار می نماید: «اگر آواز مرا فی الحقیقه بشنوید، و عهد مرا نگاه دارید همانا خزانه خاص من از جمیع قومها خواهید بود زیرا که تمامی جهان از آن من است و شما برای من مملکت کهنه و امت مقدس خواهید بود» (خروج ۱۹:۵-۶). این سخنان، عطایای انتخاب الهی را تأکید می نماید: خدا قوم بنی اسرائیل را بدون اینکه استحقاق آن را داشته باشد انتخاب نموده است (تث ۹:۴-۶)، زیرا او را دوست داشت و مایل بود به سوگندی که به پدران وی داده است وفا نماید (تث ۷:۶-۸). خدا این قوم را از امتها جدا نمود تا آن را منحصرأً برای خود نگاه دارد. اسرائیل قوم او خواهد، این قوم با پرستش خود خدا را خدمت می نماید و ملکوت او می گردد. در عوض یهوه او را مطمئن می سازد که یاریش نموده و محافظتش می نماید: در

هنگام خروج «آن قوم را بر بالهای عقاب برداشته نزد خود آورد» (خروج ۱۹: ۴). و اکنون او با نگاه به آینده وعده‌های خود را به او تجدید می‌نماید: فرشته یهوه پیش روی آن قوم حرکت خواهد کرد تا فتح سرزمین موعود آسان گردد. در آن جا، خدا قوم را از برکات خود سرشار نموده، حیات و صلح و سلامتی برای وی تأمین خواهد کرد (خروج ۲۳: ۲۰-۳۳). بدین ترتیب این عهد، به عنوان لحظه‌ی اساسی در نقشه‌ی خدا بر کل آینده با اینکه جزئیات آن از ابتدا کاملاً آشکار نشده است حاکم می‌باشد.

۲- مفاد عهد. خدا در همان حال که عهد خود را به قوم اسرائیل عطا می‌نمود و وعده‌های خود را به او می‌داد، شرایطی را بر آنها تحمیل نمود که می‌بایستی رعایت نمایند. در روایات مختلط اسفار پنجگانه چندین مورد از این شرایط که عهدنامه را تکمیل نموده و شریعت را تشکیل می‌دهند آمده است. اولین آنها شامل پرستش یهوه و ممنوع ساختن بت پرستی است (خروج ۲۰: ۳-۵؛ تث ۵: ۷-۹). رد هرگونه مصالحه یا معاهده با امتها مستقیماً از این شرط ناشی می‌شود (ر. ک خروج ۲۳: ۲۴، ۳۴: ۱۲-۱۶). اما همچنین از آن چنین برداشت می‌شود که قوم اسرائیل باید همه‌ی خواستهای الهی را اعم از سیاسی و مذهبی که تمام هستی آن قوم را توسط یک شبکه فشرده‌ای از دستورات احاطه می‌کند قبول نمایند: «موسی همه سخنانی را که خداوند به او فرموده بود بر ایشان القا کرد و تمامی قوم به یک زبان در جواب گفتند «آنچه خداوند امر فرموده است خواهیم کرد» (خروج ۱۹: ۷-۸). این تعهدی سنگین است که سرنوشت تاریخی قوم اسرائیل برای همیشه وابسته به مراعات آن خواهد بود. قوم یهوه بر سر دو راهی قرار گرفته است. اگر آنها مطیع یهوه باشند برکات الهی را دریافت خواهند کرد و اگر سخن وی را انکار نمایند خود را آماج لعن و نفرین خواهند ساخت (ر. ک خروج ۲۳: ۲۰-۲۳؛ تث ۲۸: ۲۸؛ لاو ۲۶).

۳- نتیجه‌گیری عهد. روایت پیچیده کتاب خروج دو نوع مراسم مربوط به نتیجه عهد را روایت می‌نماید: در مراسم اول موسی، هارون و مشایخ قوم اسرائیل شام مقدسی را در حضور یهوه که او را می‌دیدند صرف نمودند (خروج ۲۴: ۱-۲ و ۹-۱۱). اما به نظر می‌رسد که مراسم دوم، یک سنت آیین نیایشی را تشکیل می‌دهد که در عبادتگاه‌های شمال اسرائیل محفوظ مانده است. موسی دوازده ستون موافق دوازده سبط و یک مذبح جهت قربانی برپا می‌کند. او قربانی می‌گذراند و قسمتی از خون را بر مذبح می‌ریزد و مقداری از آن را بر مردم می‌پاشد تا اتحادی را که بین یهوه و قوم اسرائیل منعقد می‌گردد نشان دهد. سپس قوم رسماً متعهد می‌شود که مفاد عهد را رعایت نمایند (خروج ۲۴: ۳-۸). در این مراسم، خون عهد نقش عمده‌ای را ایفا می‌نماید. هنگامی که انعقاد عهدنامه پایان یافت اشیاء مختلفی یاد آن را جاویدان می‌سازند و در

طی قرن‌ها بر تعهد نخست قوم اسرائیل شهادت می‌دهند. صندوقچه عهد صندوقی است که در آن «لوحهای شهادت» (یعنی لوحهای شریعت) قرار داده شده‌اند. این صندوقچه یادبود عهد و نشانه حضور خدا در میان بنی اسرائیل است (خروج ۲۵: ۱۰-۲۲؛ اعد ۳۳: ۱۰-۳۶). خیمه‌ای که صندوقچه در زیر آن قرار داده شد طرح معبد آینده بوده و محل ملاقات بین یهوه و قوم اوست (خروج ۳۳: ۷-۱۱). صندوقچه عهد و خیمه ملاقات مکان اصلی پرستش می‌باشد که بی‌آنکه لطمه‌ای به سایر مکانهای پرستشی وارد آورد باعث می‌شود که اتحادیه قبایل، احترام رسمی قوم برگزیده را نسبت به یهوه بجای آورد. همین امر پیوند دائمی پرستش قوم اسرائیل با عهد نخستینی که قوم را تشکیل داده، یعنی عهد سینا، را نشان می‌دهد. این پیوند است که به پرستش قوم اسرائیل معنی و مفهوم خاصی می‌بخشد علیرغم تمام اقتباس‌هایی که در آن ملاحظه می‌شود تنها در رابطه با عملکرد عهد که مفاد شریعت را اعلام می‌کند، معنا می‌یابد.

۴- مفهوم و محدودیتهای عهد سینا. عهد سینا جهتی اصلی از نقشه نجات را به طرز قاطعی آشکار نموده است بدین معنا که خدا می‌خواهد بین خود و انسانها پیوندی برقرار نماید و از آنها جماعتی پرستشگر بسازد، که خود را وقف خدمت به وی نموده، طبق شریعت وی اداره شود، و امانت‌دار وعده‌های وی باشد. عهدجدید این نقشه خدا را در حد کمال به فعل در می‌آورد. تحقق این امر در سینا آغاز می‌گردد اما از بسیاری جهات مبهم و ناکامل باقی می‌ماند. عهدگرچه یک عطیه آزاد (یا به عبارت دیگر: فیض) خدا می‌باشد شکل قرار دادی آن، آن را در نظر پیوندی جلوه می‌دهد که امر نجات را به سرنوشت تاریخی قوم اسرائیل پیوند می‌دهد و این مخاطره که نقشه نجات، شکل پاداش وفاداری انسانی به خود بگیرد را می‌پذیرد. علاوه براین، محدود بودن آن به یک ملت با جهانی بودن نقشه خدا که در جای دیگر با کمال روشنی بر آن تأکید شده مطابقت ندارد. بالأخره آنچه که از وعده‌های الهی در سیر زمان مطرح می‌شود (مانند سعادت دنیوی قوم اسرائیل) این خطر را نیز در بر دارد که هدف مذهبی عهد، یعنی برقراری ملکوت خدا در میان بنی اسرائیل و به وسیله بنی اسرائیل بر روی زمین، از انظار مخفی بماند. عهد سینا علیرغم محدودیتهای بر باقیمانده حیات قوم اسرائیل و برگسترش بیشتر مکاشفه نقشه نجات حکمفرما خواهد بود.

ب) عهد در زندگی و در اندیشه قوم اسرائیل

۱- تجدید عهد. تأکید بر این امر که عهد در آئین‌های پرستشی قوم اسرائیل هر ساله تجدید می‌شد چندان منطقی به نظر نمی‌رسید. با این حال در سفر تثنیه قسمتهایی از آئین نیایش محفوظ مانده است که تصور تجدید این نوع آئین را همراه با لعن و نفرین (تث ۲۷: ۲-۲۶) و یک قرائت با ابهت از شریعت (تث ۳۱: ۹-۱۳ و ۲۴-۲۷، ۳۲: ۴۵-

(۴۷) را در ذهن بر می‌انگیزد؛ اما نکته اخیر فقط برای هر دوره هفت ساله پیش بینی شده (تث ۳۱:۱۰) و اجرای آن در آن دوره قابل بررسی نمی‌باشد. آسان تر آن است که تجدید نظرهای مؤثری را که در بعضی پیچ و خم‌های بحرانی تاریخ در مورد پیمان به عمل آمده نقل نمائیم. یوشع آن را در شکیم مورد تجدید نظر قرار می‌دهد و قوم تعهد خود نسبت به یهوه را از سر می‌گیرد (یوشع ۸:۳۰-۳۵، ۲۴:۱-۲۸). عهدنامه داود با مشایخ اسرائیل (۲- سمو ۵:۳) وعده الهی را به دنبال دارد: یهوه عهد خود را به داود و خاندان وی عطا می‌کند (مز ۸۹:۴-۵ و ۲۰-۳۸؛ ر. ک ۲- سمو ۷:۸-۱۶، ۵:۲۳)، تنها شرط این امر که عهد سینا وفادارانه مراعات شود (مز ۸۹:۳۱-۳۳، ۱۳۲:۱۲؛ ر. ک ۲- سمو ۷:۱۴). نیایش و برکت سلیمان به هنگام افتتاح معبد همزمان به این عهد داود و نیز به عهد سینا که معبد یاد آن را همواره محفوظ می‌دارد (۱- پاد ۸:۱۴-۲۹ و ۵۲-۶۱) مربوط می‌شوند. همین تجدیدهای عهد در زمان یوشیا و به ویژه تجدید آن در زمان یوشع که از مراسم تثنیه پیروی می‌کند (۲- پاد ۲۳:۱-۳؛ ر. ک خروج ۲۴:۳-۸) قابل ذکر می‌باشند. قرائت پر جلال شریعت توسط عزرا زمینه کاملاً مشابهی را ارائه می‌دهد (نح ۸). بدین ترتیب اندیشه عهد ایده هدایت کننده‌ای است که اساس کلیه تغییرات و اصلاحات مذهبی را تشکیل می‌دهد.

۲- اندیشه پیامبران. پیامبران پیامهای خود را به طور مداوم به عهد ارجاع می‌دهند. اگر آنها به اتفاق آرا قوم اسرائیل را به بی وفائی نسبت به خدای خود متهم می‌سازند، اگر آنها سوانحی را که یک قوم گناهکار را تهدید می‌کنند موعظه می‌نمایند، همه اینها به دلیل عهد سیناست، به دلیل تقاضاها و لعن و نفرینهای است که در این عهد جمع آوری شده بود. اما پیامبران برای زنده نگهداشتن تعلیمات عهد در ذهن معاصرین خویش جنبه‌های جدیدی را که در سنت قدیم فقط به صورت بالقوه وجود داشته در آن پدید می‌آوردند. اصولاً عهد تحت یک جنبه قضائی ظاهر می‌شد: پیمانی بین یهوه و قوم او. پیامبران در حالی که برای بیان روابط متقابل خدا و قومش به دنبال یافتن شباهتهایی می‌گردند عهد را با ملاحظات محبت آمیز جان تازه می‌بخشند. مثلاً قوم اسرائیل گله است و یهوه شبان، قوم اسرائیل تاک است و یهوه باغبان، قوم اسرائیل فرزند است و یهوه پدر، قوم اسرائیل عروس است و یهوه داماد. این تصاویر، بخصوص تصویر آخر، عهد سینا را به رابطه عاشقانه تشبیه می‌کنند (ر. ک حزق ۱۶:۶-۱۴): محبت پر شفقت و رایگان خدا، که در عوض خواستار محبتی است که اطاعت نامیده می‌شود. روحانیت تثنیه ای ثمرات این تعمق را دستچین می‌کند یعنی اگر کتاب تثنیه بدون وقفه توقعات، وعده‌ها و تهدیدهای عهد را به یاد می‌آورد به خاطر این است که محبت خدا را بیشتر مورد تأکید قرار دهد (تث ۴:۳۷، ۷:۸، ۱۰:۱۵)، محبتی که در انتظار محبت قوم اسرائیل است (تث ۶:۵، ۱۰:۱۲-۱۳، ۱۱:۱). چنین است زمینه‌ای که

از این پس اصطلاح اساسی عهد به طور مشخص بر روی آن نمایان می شود: «شما قوم من هستید و من خدای شما هستم.» در این جا باردیگر محبت قوم اسرائیل نسبت به خدا طبیعتاً باید به صورت اطاعت ظاهر شود. با اتخاذ این رابطه قوم برای گرفتن تصمیمی که انتخاب بین مرگ و زندگی است در تنگنا قرار می گیرد (تث ۳۰:۱۵...). اهمیت پیمانی که قوم در آن وارد شده است نیز در همین جاست.

۳- تلفیقات تاریخ مقدس. تعلیمات عهد نقطه آغازینی است برای تعمق مورخین مقدس بر گذشته قوم اسرائیل، به موازات نبوت انبیا، قبلاً هم پیروان یهوه، عهد سینا را به عهد قدیمی تری که توسط ابراهیم منعقد شده و چارچوب وعده های نخست را تشکیل می داد، مرتبط می نمودند (پید ۱۵). کاتبان تثنیه نویس در تعقیب تاریخ از زمان موسی تا ویرانی اورشلیم (از یوشع تا دوم پادشاهان) تنها هدفشان این بود که توجه خواننده را به موارد به کارگیری عهد سینا، با ذکر وقایع، جلب نمایند: یهوه به وعده های خود عمل کرد اما بی وفائی قومش وی را مجبور ساخت تا مجازات پیش بینی شده را اعمال نماید. بدین ترتیب معنای ویرانی دوباره سامره (۲-پاد ۱۷:۷-۲۳) و اورشلیم (۲-پاد ۲۳:۲۶-۲۷) روشن می گردد. در همان حال که تاریخ نویس کهنانی در طی سالهای اسارت نقشه خدا را از هنگام پیدایش تا زمان موسی به خاطر می آورد عهد الهی، نقش رشته ای هدایت کننده را برای وی ایفا می کند. پس از اولین ناکامی نقشه خالق و وقوع طوفان، عهد نوح وسعت جهانی می یافت (پید ۹:۱-۱۷)؛ پس از ناکامی دوم و پراکنده شدن بابل، عهد ابراهیم نقشه خدا را تنها به ذریت پدر این قوم محدود نمود (پید ۱۷:۱-۱۴)؛ پس از آزمایش مصر، عهد سینا با برپائی قوم خدا، آینده را آماده ساخت. بدین ترتیب قوم اسرائیل مفهوم تاریخ خود را با مراجعه به عهد سینا در می یابد.

ج) به سوی عهد جدید

۱- نقض عهد قدیم. انبیا با تأکید بر محتوا و تعهدات عهد سینا به تعلیمات عهد تعمق بخشیدند. آنها با معطوف نمودن نگاه خود به آینده در مجموع فاجعه قوم یک خدا را که او را احاطه کرده بودند معرفی نموده اند. در نتیجه بی وفائی قوم اسرائیل (ار ۹:۲۲) عهد قدیم نقض می شود (ار ۳۱:۳۲)، همانند ازدواجی که در نتیجه زنای همسر گسسته گردد (هو ۲:۴؛ حزق ۱۶:۱۵-۴۳). خدا ابتکار این قطع روابط را به دست نگرفت، بلکه از آن نیز چنین نتیجه گرفت: قوم اسرائیل در طی تاریخ خود مجازات عادلانه بی وفائی خود را که عبارت خواهد بود از احساس بدبختی های ملی مانند ویرانی اورشلیم، تبعید، و متفرق شدن متحمل خواهد شد.

۲- **وعده عهد جدید.** با وجود همه اینها نقشه پیمانی که به وسیله خدا مکشوف گردیده بود بدون تغییر باقی می ماند (ار ۳۱:۳۵-۳۷، ۳۳:۲۰-۲۱). بنابراین در زمان آخر عهد جدیدی منعقد خواهد شد. هوشع نبی آن را نامزدی جدید می خواند که به عروس خود محبت، انصاف، وفاداری، شناخت خدا داده و آرامش را بین انسان و بقیه آفرینش برقرار خواهد نمود (هو ۲:۲۰-۲۴). ارمیای نبی تصریح می نماید که در آن موقع قلب انسانی تغییر خواهد یافت زیرا بر روی آنها قانون خدا حک خواهد شد (ار ۳۱:۳۳-۳۴ و ۳۲:۳۷-۴۱). حزقیال نبی نتیجه یک عهد جاودانی، یک عهد آرامش (حزق ۳۶:۲۶)، که عهد سینا (حزق ۱۶:۶۰) و عهد داود را (حزق ۳۴:۲۳-۲۴) تجدید نموده و تغییر قلبها و عطیه روح الهی را در بر خواهد داشت اعلام می نماید (حزق ۳۶:۲۶-۲۸). بدین ترتیب برنامه ای که از قبل طرح ریزی شده بود یعنی «شما قوم من خواهید بود و من خدای شما خواهم بود» تحقق خواهد یافت (ار ۳۱:۳۳، ۳۲:۳۸؛ حزق ۳۶:۲۸، ۳۷:۲۷).

این عهد آخرتی در «پیام تسلی» (اش ۵۴): نقش عروسی یهوه و اورشلیم جدید را به خود می گیرد، یعنی پیمانی می گردد تزلزل ناپذیر همانند پیمانی که با نوح بسته شد (اش ۵۴:۹-۱۰)، وعده ای متشکل از رحمتها که به داود داده شد (اش ۵۵:۳). منعقد کننده این عهد خدمتگزار مرموزی می باشد که از سوی یهوه جهت برقراری «عهد قوم» و «نور امته» تعیین گردید (اش ۴۲:۶، ۴۹:۶-۸). و بدین ترتیب دیدگاه به طریقی شگفت انگیز وسعت می یابد. نقشه عهد که بر تمام تاریخ انسان مسلط می باشد در نهایت نقطه اوج خود را در آخر زمان خواهد یافت. پیمانی که به گونه ای ناقص در عهدهای پدران قوم، موسی و داود مکشوف گردیده بود بالأخره به شکل کامل خود که در عین حال درونی و جهانی خواهد بود به وساطت خدمتگزار یهوه به تحقق خواهد رسید. البته تاریخ قوم اسرائیل مسیر خود را ادامه خواهد داد. به دلیل عهد سینا، نهادهای یهودی نام عهد مقدس را بر خود خواهند داشت (دان ۱۱:۲۸-۳۰). اما در واقع، جهت این تاریخ همواره به سوی آینده، به سوی عهد نو، و به سوی عهدجدید خواهد بود.

عهدجدید

با استفاده از کلمه (دیاتیک ...) برای ترجمه کلمه عبری (بریت ...)، ترجمه هفتادتنان انتخاب پرمعنائی به عمل آورد که بر واژگان مسیحی تأثیر به سزائی داشته است. در زبان حقوق مدنی یونان این واژه، عملی را که شخص به وسیله آن تکلیف اموال خود (وصیت نامه) را تعیین می کند یا اقدامی که درباره تعیین تکلیف اموالش در نظر دارد مشخص می نماید. این واژه بیشتر بر اقتدار کسی که مسیر کارها توسط او تثبیت می شود تکیه دارد تا بر طبیعت قضائی عهد. مترجمان یونانی با به کارگیری این واژه در عین حال بر تعالی الهی و

رضای خاطری که از آغاز در قوم اسرائیل و شریعت آن نهفته است تأکید می نمایند.

الف) برقراری عهد جدید توسط عیسی

واژه دیاتیک در چهار روایت شام آخر در زمینه ای بی نهایت با اهمیت قرار داده شده است. پس از به دست گرفتن نان و توزیع آن و ادای کلماتی چون «بگیرید، بخورید این تن من است؟» عیسی جام شراب را به دست می گیرد و پس از برکت دادن آن، آن را بین شاگردان می گرداند. کوتاه ترین شکل این جمله توسط مرقس قدیس حفظ گردیده: «این است خون من، خون عهد جدید که در راه بسیاری ریخته می شود» (مر ۱۴: ۲۴). و متی می افزاید: «به جهت بخشش گناهان» (مت ۲۶: ۲۸). لوقا و پولس نیز چنین می گویند: «این پیاله عهد جدید است در خون من» (لو ۲۰: ۲۲؛ ۱-۲۵: ۱۱). تنها لوقا می گوید «که برای شما ریخته می شود». دست به دست دادن جام یکی از آداب مرسوم بوده است. سخنان ادا شده این حرکت را به عملی که عیسی بزودی انجام خواهد داد یعنی پذیرش آزادانه مرگ به جهت فدیة دادن و نجات عده ای بسیار، مرتبط می نماید.

این نکته اخیر ما را متوجه می سازد که عیسی خود را خدمتگزار رنج دیده می داند (اش ۵۳: ۱۱-۱۲) و مرگ خود را یک قربانی کفاره ای تلقی می نماید (ر. ک اش ۵۳: ۱۰). بدین طریق او واسطه عهدی می شود که آشکار کننده «پیام تسلی» است (اش ۶: ۴۲). اما «خون عهد» همچنین این موضوع را به خاطر می آورد که عهد سینا در خون بسته شده بود (خروج ۲۴: ۸). قربانی جدیدی که خون آن به طور مؤثر اتحاد قاطعی را بین خدا و انسانها محقق می نماید جانشین قربانی حیوانات می شود. بدین ترتیب وعده «عهد جدید»ی که توسط ارمیای نبی و حزقیال نبی داده شده بود: به خاطر خون عیسی دلهای انسانها تغییر خواهد کرد و روح القدس به آنها عطا خواهد شد، به انجام می رسد. مرگ مسیح که در عین حال قربانی گذر، قربانی عهد و قربانی کفاره ای می باشد تصاویر عهد عتیق را که این قربانی را به اشکال مختلف مطرح می کردند به سوی کمال هدایت خواهد کرد. و چون این عمل از این به بعد طبق فرمان عیسی که گفت: «این را به یادگاری من بجا آرید» (۱-۱۱: ۲۵) به صورت یک آئین در خواهد آمد ایمانداران از طریق مشارکت در راز قربانی مقدس که با ایمان بجا آورده خواهد شد به نزدیکترین روش با راز عهد جدید، پیوستگی یافته و از رحمت های آن بهره مند خواهند شد.

ب) تعمق مسیحی بر عهد جدید

۱- پولس قدیس. موضوع عهد که توسط خود عیسی در قلب پرستش مسیحی قرار داده شده

زمینه تمام عهدجدید را حتی در جاهائی که صریحاً ذکر از آن به میان نمی‌آید تشکیل می‌دهد. پولس در استدلالهای خود در مقابل یهودیت گرایان، که تبعیت از شریعتی را که در عهد سینا عطا شده لازم می‌دانند، می‌گوید حتی قبل از این که شریعت بیاید قانون دیگر الهی (دیاتیق)، یعنی وعده‌ای که به ابراهیم داده شد، به گونه‌ای شایسته بیان گردیده بود. شریعت نتوانست این قانون را ابطال نماید. پس مسیح تحقق آن وعده می‌باشد (غلا ۳: ۱۵-۱۸). نجات به وسیله ایمان به مسیح به دست می‌آید و نه توسط تبعیت از شریعت. این دیدگاه نکته‌ای را تصریح می‌نماید: عهد قدیم در یک تدبیر رایگان، یک تدبیر وعده که خدا آن را آزادانه داده بود جا می‌گرفت. عهدجدید نقطه پایانی این تدبیر می‌باشد. پولس تردیدی ندارد که «قانونی» که در سینا پی ریزی شد از سوی خدا می‌آید چون «عهدهای» تجدید شده یکی از امتیازات قوم اسرائیل بودند (روم ۹: ۴)، قومی که ملتهای دیگر تا آن زمان نسبت به آن بیگانه بوده‌اند (افس ۲: ۱۲). اما هرگاه این «قانون» به موازات قانونی که خدا در مسیح ظاهر ساخت قرار داده شود برتری عهد جدید بر عهد قدیم به خوبی مشاهده می‌گردد (غلا ۴: ۲۴-۲۶؛ ۲-۳ قرن ۶-۸). در عهد جدید گناهان بخشوده می‌شوند (روم ۱۱: ۲۷)؛ خدا در میان انسانها ساکن می‌گردد (۲-۳ قرن ۶: ۱۶)؛ او دل‌های انسانها را تغییر داده و روح خود را در آنان ساکن می‌گرداند (روم ۵: ۵، ر. ک ۸: ۴-۱۶). بنابراین این عهد، عهد «حرف» نیست بلکه عهد روح است (۲-۳ قرن ۶: ۳)، که آزادی فرزندان خدا را به همراه می‌آورد (غلا ۴: ۲۴). ملتهای دیگر نیز مانند قوم اسرائیل به این آزادی نائل می‌شوند زیرا خون مسیح وحدت نوع بشر را بار دیگر به وجود آورد (افس ۲: ۱۲-۱۴). بدین ترتیب پولس با در نظر گرفتن چشم انداز وعده‌های پیامبری که تحقق آنها را در مسیح مشاهده می‌کند تابلوی جامعی از تاریخ انسانی که خط هدایت کننده آن را، موضوع عهد تشکیل می‌دهد، آماده می‌سازد.

۲- رساله به عبرانیان. در این رساله ترکیبی مرکب از همان عناصر قبلی با دیدگاهی قدری متفاوت عمل می‌نماید: مسیح کاهن توسط صلیب در قدس الاقداس آسمانها وارد شده است. او در آنجا برای ابد در مقابل خدا قرار دارد تا برای ما شفاعت نموده و ما را با او متحد گرداند. بدین ترتیب عهدجدیدی که توسط ارمیای نبی (عبر ۸: ۸-۱۲؛ ار ۳۱: ۳۱-۳۴) اعلام شده بود، تحقق می‌یابد؛ عهدی «بهتر» به خاطر کیفیت والای میانجی آن که به این عهد عطا شده است (عبر ۸: ۶، ۱۲: ۲۴)؛ عهدی که همانند عهد نخست با خون ممهور شده است (عبر ۹: ۲۰؛ خروج ۲۴: ۸)، اما نه با خون حیوانات بلکه با خون خود مسیح که برای بازخرید و نجات ما ریخته شده است (عبر ۹: ۱۱-۱۲). این قانون جدید گرچه توسط قانون قبلی آماده شد، اما آن را باطل نمود. بنابراین دل بستن به چیزی که از بین خواهد رفت امری است

بیهوده (عبر ۸: ۱۳). همان طور که وصیت نامه پس از مرگ وصیت کننده به اجرا در می آید مرگ عیسی نیز میراث موعود را در اختیار ما قرار می دهد (عبر ۹: ۱۵-۱۷). عهدعتیق ناکامل بود چون در ردیف سایه ها و چهره ها قرار می گرفت و فقط به طرز ناقصی ملاقات انسانها با خدا را نوید می داد. برعکس، عهد جدید کامل است چون عیسی، کاهن اعظم ما، تقرب به خدا را تا ابد الابد تضمین می کند (عبر ۱۰: ۱-۲۲). محو کردن گناهان، اتحاد انسانها با خدا- این است نتیجه ای که عیسی مسیح که «توسط خون عهد ابدی شبان اعظم گوسفندان گردیده است» (عبر ۱۳: ۲۰) بدست آورد.

۳- متون دیگر. بدون اینکه احتیاج به ذکر صریح عهدعتیق باشد کتب دیگر عهدجدید، ثمرات صلیب مسیح را با عباراتی که موضوع عهد را به یاد می آورد ذکر می کنند. ما برتر از قوم اسرائیل در سینا «کهناتی ملوکانه و امتی مقدس» می شویم (۱- پطرس ۲: ۹ و رک: خروج ۱۹: ۵-۶). این برتری اکنون بر اجتماعی که از مردمانی «از هر قبیله و زبان و قوم و امت» (مکا ۹: ۵-۱۰) تشکیل شده گسترش یافته است. ولی هنوز در این زمین خاکی تحقق عهد جدید با محدودیتهائی مواجه است. بنابراین بایستی آن را از دیدگاه مربوط به اهداف نهائی اورشلیم آسمانی مورد تعمق و تفکر قرار دهیم: در این «خیمه خدا با آدمیان»، «ایشان قومهای او خواهند بود و او، خود خدا با ایشان، خدای ایشان خواهد بود» (مکا ۲۱: ۳). عهد جدید در عروسی بره که کلیسا عروس وی است خاتمه می یابد (مکا ۲۱: ۲ و ۹). بدین ترتیب است که موضوع پیمان، در پایان بحث تعلیمات با تمام مطالبی که از عهدعتیق تا عهدجدید به منظور تعریف روابط خدا با انسانها آمده بود تلاقی می کند. برای ظاهر ساختن محتوای آن بایستی از ذریت، محبت و اتحاد سخن گفت و بخصوص باید به عملی که توسط آن عیسی عهد عهدجدید را بنا نمود، یعنی توسط قربانی بدن تسلیم شده خود و خون ریخته شده خود استناد کرد. او از انسانها بدن مقدس خود را ساخت. عهدعتیق با این که هنوز از این عطیه خدا آگاهی نداشت تاریخ و نهادهای آن اشکال مبهمی را مطرح ساخته بود زیرا در آن همه چیز از عهد خدا با انسانها حکایت می کرد.

ر.ک: آزادی/رهایی: ب ۲- ابراهیم: ب ۱- ازدواج: عهدعتیق ب ۳- اسراییل: عهدعتیق ۱؛ عهدجدید ۲- ایمان: عهدعتیق الف- برکت دادن: ج ۳، د ۲- برگزیدگی- پرستش- پنطیکاست: الف ۲- تابوت عهد- تقوی/احسان/دینداری: عهدعتیق ۲- حضورخدا: عهدعتیق الف، ج ۲- حقیقت/راستی: عهدعتیق ۱ و ۲- خادم خدا: الف، ب ۲- ختنه: عهدعتیق ۲- خوشی: عهدعتیق ب- خون- داماد/همسر- دانستن/شناختن: عهدعتیق ۳- داود- دعوت: ب- دوست: ۱- ذکر/یاد- زنا: ۲- سپاسگزاری: د، ه- شریعت: ۱؛ - شفیع- صلح/آرامش/سلامتی: الف ۱ و ۲، ب ۳- ضیافت: ب، ج- توفان/سیل: ۱ و ۳- فدیة:

عهدعتیق - قربانی: عهدعتیق ج ۱؛ عهدجدید ۱ - قوم: ب، ب ۱؛ الف: الف - گناه: ب ۱ - محبت: الف - مشارکت: عهدعتیق ۲ - موسی - میراث: عهدعتیق - نقشه خدا: عهدعتیق الف - نمک: ۳ و ۲ - نو/تازه/جدید: ب ۳، ج ۳ - نوح: ۱ - وحدت: ب - وفاداری: JGI

غرور

یونانیان برای آزاد ساختن خود از احساس زبردست بودن، دائماً به حکمتی روی می‌آوردند که به طور کلی یک حکمت بشری بود. کتاب مقدس، غرور انسان را در حالت او به عنوان مخلوق و پسر خدا می‌یابد. در صورتی که بنده گناه نباشد احساس شرم در برابر خدا و آدمیان نخواهد داشت. غرور واقعی کاری با تکبر ندارد که تصویری مضحک از آن است. بلکه کلاً با تواضع و فروتنی سازگار است. بدین سبب مریم باکره سرود نیایشی خود *Magnificat* را با آگاهی کامل از ارزش آن سر می‌دهد، ارزشی که تنها از سوی خدا ایجاد شده: و مریم آن را در حضور تمام نسلها اعلام نمود (لو: ۴۶: ۵۰). کتاب مقدس اصطلاح خاصی مختص کلمه غرور ندارد، اما آن را مشخص نموده و ازدو حالت به حساب می‌آورد. اولی که همیشه بارزتر است و مترجمین یونانی آن را *parresia* می‌نامند، که با آزادی ارتباط دارد؛ عبرانیان آن را با کمک تفسیر بیان نموده‌اند: حقیقت راست ایستادن و سر را بالا گرفتن، و خود را علناً ابراز نمودن؛ این نوعی خودستایی است که با آزادی کامل زبان و اخلاق نشان داده می‌شود؛ حالت دوم مربوط به اعتمادی است که غرور، انعکاسی از آن است. مترجمین یونانی آن را *kauchesis* می‌نامند؛ که عمل فخر فروشی در چیزی است یا وضعیت کسی را به خود گرفتن به جهت داشتن ظاهری خوب، داشتن توانایی در روبه‌رو شدن با خود، با دیگری، و حتی با خدا. نوع جلال دهی ممکن است با شکوه یا بیهوده باشد، چنانکه در خدا ریشه یابد یا در انسان.

عهدعتیق

۱- غرور قوم برگزیده. قوم اسرائیل هنگامی که از بندگی خلاصی یافت و آزاد شد و بندهای اسارت آن از هم گسست، توانست «راست رونده» باشد (لاو ۲۶: ۱۳). غروری که ناشی از وقف کامل باشد، این اصالت، قوم را مقید ساخت تا در قدوسیت خدا ساکن باشد (لاو ۱۹: ۲). گرچه ممکن است این مسیر به انحطاط کشیده شود (ترجمه هفتادتنان، بنسی ۵۰: ۲۵-۲۶)، اما احساس قوم اسرائیل در جدا ماندن از اقوام بت پرست را توجیه

می‌کرد (تث ۷: ۱-۶). غرور حتی در احساس حقارت نیز وجود دارد اما بعدها پشیمانی می‌آورد، همچون هنگامی که بنی اسرائیل می‌گوید «شکم ما به زمین چسبیده» زیرا یهوه روی خود را می‌پوشاند (مز ۴۴: ۲۶). اما قوم اسرائیل چون خود را فروتن می‌سازد، دوباره خواهد توانست «روی خود را به طرف خدا برافرازد» (ایوب ۲۲: ۲۶). به هر حال، چه خرد شده بر زمین یا با چشمان خیره به آسمان، قوم در قلب خود، غرور برگزیدگی را حفظ می‌کند (بار ۴: ۲-۴، ر. ک ۲: ۱۵؛ مز ۱۱۹: ۴۶).

۲- غرور و خود بینی. تنها یک گام از غرور تا تکبر (تث ۸: ۱۷) فاصله است؛ پس غرور به خود بینی مبدل می‌شود زیرا پشتیبان آن چیزی جز اوهم نمی‌باشد. این جریان خفت و خواری را می‌توان در میان امتهای نیز مشاهده نمود که مخلوق خدا هستند و فقط باید او را جلال بخشند و نباید در جمال و قوت دولتمندی خود مغرور گردند (اش ۲۳، ۴۷؛ حزق ۲۶-۳۲). بر عکس، غرور نجیب انعکاسی است از اعتماد به خدا و شکوفایی وفاداری به عهد او. افتخار داشتن معبدی که در آن خدا ساکن است، پوچ و بی معنی خواهد بود اگر قوم آن را به عنوان چیزی تلقی نمایند که به خاطر پرستش روحانی ارزانی شده (ار ۷: ۱-۱۱). «حکیم از حکمت خود فخر ننماید و جبار از تنومندی خویش مفتخر نشود و دولت مند از دولت خود افتخار نکند. بلکه هر که فخر نماید از این فخر بکند که فهم دارد و مرا می‌شناسد که من یهوه هستم» (ار ۹: ۲۲-۲۳). مردان حکیم سرانجام تکرار می‌کنند که تنها انگیزه برای غرور، ترس از خداست (بنسی ۱: ۱۱، ۹: ۱۶)، و نه ثروت و یا فقر (۲۲: ۱۰)؛ افتخار واقعی همانا فرزندان خداوند بودن (حک ۲: ۱۳) و خدا را به عنوان پدر داشتن است (۱۶: ۲). الحال غرور مرد عادل صرفاً ذاتی نمی‌باشد و درخشندگی و تابش آن، خدانشناسان را محکوم می‌کند: شخص خدانشناس به نوبه خود مرد عادل را مورد آزار و اذیت قرار می‌دهد و غرور مرد عادل که مظلوم واقع شده خود را در نیایش وی ظاهر می‌سازد همان گونه که حق اوست، نیایش برای کسی عامل هستی اوست: پس مگذار که خجل شوم (مز ۳: ۲۵، ۴۰: ۱۵-۱۷).

۳- غرور خادم خدا، التماس کنندگان در مزامیر، انتظار دارند که یهوه جهت پایان بخشیدن به شرم ایشان فوراً مداخله نماید. آنان شکرگزاری می‌کنند که دشمنانشان خجالت زده شده‌اند: «تو مرا از دشمنانم رهانیده بر خصمانم بلند کرده‌ای» (مز ۱۸: ۴۸)؛ «به رضامندی تو شاخ ما مرتفع خواهد شد» (مز ۸۹: ۱۷). اما در دوران تبعید قوم بنی اسرائیل احساس نمود که مرد عادل می‌تواند به وسیله احساس حقارت که از طرف همه مقبول باشد در غرور خود دوباره برقرار شود. البته خدا به حمایت خود از خادمش ادامه می‌دهد و او را در دستان خود می‌گیرد (اش ۴۲: ۱-۶)؛ با وجودی که بر او جفا می‌شود اما می‌داند که ملعون نخواهد بود (۷: ۵۰). به هر حال نبی اعلام می‌کند که امتهای در منظر او به وحشت افتاده‌اند:

او ظاهر انسانی نداشت (اش ۵۲:۱۴): و تباه گردیده چنانکه و در حضورش از وی رو گردان شده زیرا خود او خوار و حقیر شده بود (اش ۵۳:۲ و ۳). اما اگر خادم از نظر آدمیان منظری نداشت، خدا هدف و انگیزه او را در دست می گیرد و غرور ذاتی و مستحکم او را با جلال بخشیدن به او در برابر قومها توجیه می کند: «اینک بنده من ... عالی و رفیع و بسیار بلند خواهد شد» (۳۱:۲۵) و «غنیمت را با زور آوران تقسیم خواهد نمود» (۲۱:۳۵). هر مرد عادل خواهد توانست در جای پای خادم از خدا طلب داوری نماید: «آنگاه که او را مضروب و مبتلا گمان بردند.» مرد عادل با اطمینان کامل به پا خواهد خاست (حک ۵:۱-۵).

عهد جدید

۱- **غرور مسیح.** عیسی که می دانست از کجا آمده و به کجا می رود، غرور خود را زمانی آشکار می سازد که اعلام می کند پسر خداست. انجیل چهارم این رفتار را به عنوان *parresia* معرفی می کند. او در پی کسب افتخار برای خود نبود بلکه تنها جلال پدر را می طلبید (یو ۸:۴۹-۵۰)، عیسی بطور آشکار با جهان سخن گفت (۲۰:۱۸-۲۱)، آنقدر که مردم می پرسیدند آیا مسئولان او را به عنوان مسیح نشناخته اند (۲۵:۷-۲۶). اما همان طور که این نوع صریح سخن گفتن کاری با تبلیغات پر سر و صدای دنیا نداشت (۷:۳-۱۰)، آنان درک نمی کردند و او مجبور بود دست بردارد (۱۱:۵۴). پس عیسی، فاراقلیط (تسلی دهنده) را ارزانی داشت که در آن روز خاص همه را طاهر خواهد ساخت (۱۶:۱۳ و ۲۵). گرچه این اصطلاح تنها برای اعلام رنج و درد یافت می شود (مر ۸:۳۲)، انجیل نظیر رفتار عیسی را که بیانگر آزادی عمل *parresia* وی بود روایت می کنند، همچون هنگامی که او با اقتدار کامل در مورد حقوق پسر خدا یا پدرش سخن می گوید؛ در برابر والدینش (لو ۴:۴۹)، در برابر بد رفتاریهای خدا شناسانه (مت ۲۱:۱۲-۱۴)، در برابر مسئولان آن زمان (مت ۲۳) و همچون هنگامی که در دادگاه در حضور حنّا به او سیلی می زنند (یو ۱۸:۲۳).

۲- **غرور و آزادی ایمانداران.** ایمانداران پیرو مسیح با ایمان خود، غروری ابتدایی را دریافت داشته اند (عبر ۳:۱۴) که باید تا به آخر نگاه دارند همچون غروری که در امید خویش شادمان است (۳:۶). در واقع، با خون عیسی این غرور پراز اطمینان است (۱۹:۱۰-۲۰) و می تواند تا تخت فیض پیش رود (۴:۱۶)؛ این غرور نمی تواند اطمینان و تضمین خود را از دست دهد، چه در جفا باشد (۱۰:۳۴) با درد کشیدن ناشی از مشاهده خجالت عیسی به خاطر او (لو ۹:۲۶) در روز داوری. اما می تواند به دل خود دوباره تضمین دهد، در صورتی که وفادار بوده باشد، زیرا خدا بزرگ تر از دلهای ماست (۱-۴:۱۷، ۲:۲۸، ۳:۲۰-۲۲).

غرور شخص مسیحی در آزادی که با آن به مسیح رستاخیز شده شهادت می‌دهد، بروی زمین آشکار می‌شود. از این رو، رسولان که از روزهای نخستین کلیسا بی‌سواد بودند (ع ۱۳:۴)، کلام را بدون ضعف و سستی موعظه نمودند (۴:۲۹-۳۱، ۹:۲۷-۲۸، ۱۸:۲۵-۲۶) در حضور دشمن آشکار و قابل تحقیر. پولس رسول این رفتار را به عنوان سخن گستاخانه ایمانداران تلقی می‌کند: این حتی جلال خداوند قیام کرده را منعکس می‌سازد (۲-قرن ۳:۱۱-۱۲). این چنین است اساس غرور مسیحی: «ما نیز چون ایمان داریم از این رو سخن می‌گوییم» (۲-قرن ۴:۱۳).

۳- **غرور و جلال.** زمانی بود که ارمیا حق «خودستایی» را از همه گرفته بود، مگر در معرفت و شناخت یهوه، و پولس نیز چنین کرد (۱-قرن ۱:۳۱: *kauchesis*) اما او وسیله اصلی را که خدا برگزیده بود تا انسان را با آن از هر وسوسه خودبینی و غرور آزاد سازد می‌شناخت: یعنی ایمان. پس دیگر برتری و امتیازی وجود ندارد که بتوان بر آن تکیه زد؛ نه عنوان یهود، نه شریعت، و نه ختنه (روم ۲:۱۷-۲۹). خود ابراهیم نمی‌توانست در هیچ کاری خودستایی نماید (۲:۴)، پس چقدر ما که همه گناهکاریم اجازه این کار را نداریم (۳:۱۹-۲۰ و ۲۷). اما شکر بر عیسی که آشتی را به ارمغان آورده است، پس ایمانداران می‌توانند در خدا فخر نمایند (۵:۱۱) و در امید جلال (۵:۲) که میوه عادل شمردگی به واسطه ایمان است. هر چیز دیگری خوار و قابل تحقیر است (فی ۳:۳-۹)؛ فقط صلیب عیسی منشأ جلال است (غلا ۶:۱۴). اما نه واعظین این صلیب (۱-قرن ۳:۲۱).

ممکن است سرانجام مسیحیان به خاطر رنجها و آزمایشات فخر نمایند (روم ۵:۳)، و چه بسیار پولس رسول با ضعف‌های خود (۱-قرن ۴:۱۳؛ ۲-قرن ۱۱:۳۰، ۱۲:۹-۱۰)؛ کلیساهایی که او بنا نموده است تاج افتخار وی هستند (۱-تسا ۲:۱۹؛ ۲-تسا ۱:۴)؛ و او می‌تواند از گله‌اش فخر نماید، حتی از طریق مشکلاتی که آنان برمی‌انگیزند (۲-قرن ۷:۱۴ و ۸:۲۴). راز مسیح و غرور رسولان همانا راز گذر است و راز جلالی که تاریکی و ظلمت را می‌شکافد. انسان غرور آفرین کسی است که مرگ را آشکارا می‌بیند و حیات را در آن می‌یابد.

ر.ک: آزادی/رهایی: ج ۳ - اعتماد: ۳- تکبر- جسم: ب - جلال/دولت: ۵ - شرم - قوت - موعظه: ب ۲ - ناامیدی: الف ۲. MJL & XLD

غیرت

واژه یونانی *zelos* از ریشه ای یونانی گرفته می شود که به معنی چیزی است که گرم باشد یا به نقطه جوش رسیده باشد. زبان یونانی به طور مناسبی واژه عبری *qin'ah* را ترجمه می کند که ریشه اش به غضب و هیجانی اشاره دارد که در چهره شخصی هیجان زده و غرق در احساسات قوی، نمایان می شود. حالت هیجان زدگی که معمولاً مشابه خشم است (تث ۲۹:۱۹)، یادآور آتش است (صف ۱:۱۸؛ اش ۱۱:۲۶). شور و هیجان ممکن است ناشی از احساسات گوناگونی باشد و دامنه آن از عشق بی علاقه تا حسادت پست و دون گسترده است. عشق ها، نفرتها، حسادتها (جا ۹:۶)، غضب، زحمت (بنسی ۴:۴۰)، نگرانی (۲۴:۳۰)، غیرت به خاطر آسایش مردم (۲- سمو ۲۱:۲) یا به خاطر حرمت خدا (اعد ۲۵:۱۱): تمام این احساسات می تواند به دل انسان هجوم آورده و او را به خشم آورند (امت ۴:۲۷)، یا منجر به موت شوند (پید ۴:۸۵؛ اعد ۷:۲۵ و ۸). نیرویی که در اینجا به کار می رود لزوماً و به خودی خود سزاوار سرزنش نمی باشد؛ اصل قضاوت کردن به این بستگی دارد که آیا این شور و هیجان، چیزی با ارزش، یا سزاوار سرزنش نمی باشد؛ و آیا نیروی محرکه آن ناخودآگاه است یا خیر. آشکار است که چیزی به عنوان انگیزه خود خواهی وجود دارد. همراه با دانایان و حکیمان باید اذعان داشت که حسادت، قلب را از بین می برد و باعث «پوسیدگی استخوانهاست» (امت ۱۴:۳۰). حسادت در میان برادران (پید ۵:۱۱-۱۱، ۳۷:۱۱)، زنان (۱:۳۰). همسران (امت ۶:۲۴؛ اعد ۵)، اقوام (پید ۲۶:۱۴؛ اش ۱۱:۱۳)، حتی میان عادلان و گناهکاران نیز (مز ۳۷:۱، ۷۳:۳؛ امت ۳:۳۱، ۲۳:۱۷) بوجود می آید. حسادت به وسیله نزاع (روم ۱۳:۱۳)، بحث و جدل ها (۱- قرن ۳:۳؛ ۲- قرن ۱۲:۲۰)، طعنه و تلخی، و مشاجره (یع ۳:۱۴ و ۱۶) جامعه مسیحی را از هم می گسلد. از این خلاصه نباید نتیجه گرفت، همچون در کتاب جامعه، که هر نوع تلاش و شور و هیجان انسان از حسادت ناشی می شود (جا ۴:۴). گرچه غیرتی که نیت خوبی داشته باشد اغلب عذر و بهانه شخص کوتاه فکر است (اعد ۱۱:۲۹) اما رگه ای از عشق خالص نیز وجود دارد (غزل ۸:۶) که باید آن را اذعان داشت، بخصوص در حسادت ظاهری خدا.

الف) خدای حسود

حسادت خدای یگانه. در افسانه های بسیار، خدایان در احساساتشان با آدمیان سهیم بودند. خدایان به سعادت بشر حسادت می ورزیدند و از امتیازی که برخوردار بودند مواظبت می کردند. آدمیان سعی نمودند تا خدایان را با نوع پرستشی که آنان می طلبیدند خشنود و راضی سازند.

خود قوم اسرائیل این شکل ساده اعتقاد به توحید را می‌شناخت (۲- پاد ۲۳: ۴-۱۴)، گرچه تصور می‌شد که باید کاملاً از آن یهوه باشد (تث ۱۸: ۱۳).

حسادت یهوه هیچ نقطه مشترکی با هیچ نوع حقارت انسانی ندارد. خدا نسبت به «دیگری» که ممکن است همتای او باشد، حسادت نمی‌ورزد؛ بلکه او پرستش عینی و آشکار انسانی را که آفریده و او را شبیه به خود خلق نموده است، می‌طلبد. در اصطلاحات انسانی، این رفتار خدا به صورت حسادت «خدایان غیر» ابراز می‌شود. از این رو متون کهن، اولین حکم ده فرمان را محقق ساخته و آن را توجیه می‌نمایند: زنه‌ار خدای غیر را عبادت منما زیرا یهوه که نام او غیور است، خدای غیور می‌باشد (خروج ۵: ۲۰، ۱۴: ۳۴، تث ۶: ۱۴، ۱۵). این ناسازگاری در مذاهب کافران بی‌مانند است و در متون اولیه و متأخر یافت می‌شود. برای مثال، این نوع رفتار الهی معادل با «آتش بلعنده» است (تث ۴: ۲۴)؛ خدا نسبت به خدایان غیر حسادت می‌ورزد (مز ۷۸: ۵۸؛ تث ۳۲: ۱۶ و ۲۱؛ ۱- پاد ۱۴: ۲۲)، که بارها به عنوان «تمثاله‌ای حسادت» (حزق ۸: ۳-۵؛ ۲- پاد ۷: ۲۱) خطاب شده‌اند. نهایتاً اگر خدا غیور (حسود) است به این دلیل می‌باشد که او قدوس است و نمی‌تواند هیچ گونه تهمت و بدنامی بر شرافت و نجابت خود را تحمل نماید (یوشع ۲۴: ۱۹-۲۰).

۲- غیرت خداوند گروه‌ها. حس حسادت، اساسی برای واکنش‌های الهی در تاریخ عهد است در زمانی که غیرتی گرم و سوزان از مظلومان دفاع کرده و شریران را به مجازات می‌رساند. جالب است بدانیم که هوشع و ارمیای نبی، که عهد را به عنوان مراسم عقد و یا نامزدی معرفی کردند، از واژه حسادت استفاده نکردند بلکه واژه خشم را به کار بردند تا شدت محبت خدا را بیان نمایند. از متون اولیه (خروج ۳: ۲۰، ۱۴: ۳۴) تا زمان تبعید (تث ۶: ۱۵، ۱۹: ۲۹؛ حزق ۵: ۱۳، ۱۶: ۳۸ و ۴۲، ۲۵: ۲۳)، حسادت خدا منحصرراً در ارتباط با خدا و قوم اسرائیل است و به عنوان عکس‌العمل قدوسیت زخم خورده خدا در نظر گرفته می‌شود (یوشع ۱۹: ۲۴؛ تث ۲۳: ۴-۲۴) و تمام خشونت و بی‌حرمتی ممکن را در خدمت این قدوسیت می‌گذارد (حزق ۱۶: ۳۸ و ۴۲، ۲۵: ۲۳). اما احساس حقارت بنی اسرائیل، قوم خدا و حامل نام الهی در نظر امتها، با حقارت خود نام الهی ادغام می‌شود (۲۵: ۳۹، ۲۳: ۳۶). حسادت خدا در انتقام‌گیری از شرف قدوسیتش، بر علیه کافران به کار برده می‌شود که مسئول این بی‌حرمتی هستند (۱۱: ۳۵، ۶: ۳۶). در عین حال سبب نجات اسرائیل می‌شود و در جهت نجات به کار می‌آید که یهوه به نفع قوم خدا به عهده می‌گیرد در ظرفیت و صلاحیت خویش به عنوان *goel* یعنی جنگجوی انتقام‌گیرنده (اش ۴۲: ۱۳، ۱۷: ۵۹، ۱۱: ۲۶). و اگر بنی اسرائیل با بی‌صبری و بی‌تابی به سوی خدا فریاد برمی‌آورد و ترحم و احساسات پدرانه او را می‌طلبد در نام غیرت قوی‌اش (۱۵: ۶۳)، خدا نیز به آنان وعده می‌دهد که این غیرت، آمدن زمان مسیحایی را تسریع می‌بخشد (۶: ۹). پس به نظر می‌رسد که شور و شوق مشتعل

در قلب خدای قدوس که در میان قوم خود ساکن است (تث ۱۵:۶) تنها نشانه طبیعت انعطاف ناپذیر محبت او بود. این شور و احساس اکنون با لطافت و حساسیت خدا مشخص می شود (یول ۱۸:۲؛ زک ۱۴:۱-۱۵، ۸:۲) و با محبتی که یهوه و بنی اسرائیل را به کمال و امنیتی راسخ و پابرجا می رساند (غزل ۸:۶).

ب) غیرت خدا

۱- **غیرتهای یهوه.** یهوه طریق های بسیاری برای برانگیختن غیرت در بنی اسرائیل مشابه غیرت خود دارد. برای نمونه، او حسادت قوم را با سخاوتمندی به امتهای برمی انگیزاند (تث ۳۲:۲۱). معمولاً اشتیاق شدید خود را به اشخاص برگزیده ای منتقل می سازد. پس فینحاس «با غیرت من در میان ایشان غیور شد» (اعد ۲۵:۱۱) و خداوند با این عمل تسکین می یابد. همچنین ایلای نبی، گرچه وقتی می گوید که تنها گذارده شد و تحت توهمی حقیقی بود، اما خود را در آتش با غیرت الهی احساس می نماید (۱-پاد ۱۹:۱۴؛ بنسی ۴۸:۲) و مزامیر اعلام می کند: «غیرت مسکن تو مرا در خود فرو برد» (مز ۶۹:۱۰، ۱۱۹:۱۳۹). متاتیاس مکابی آگاهانه الگوی کسانی را که قبل از او در طرق غیرت خدا بودند، دنبال می کند (۱-مک ۵۴:۵۸). او که با مشاهده شرف و حرمت خدا که مورد تمسخر و اهانت کافران قرار گرفته بود، قلبش به لرزه درمی آید (۲-۲۴ و ۲۷).

۲- **غیرت مسیحی.** پیروان عیسی خود را به عنوان معترضین غیرت یهودی می بینند که سعی دارد مسیحیان را از بین ببرد (اع ۵:۱۷، ۱۳:۴۵، ۱۷:۵). دقیقاً این حسادت مذهبی اصیل، گرچه منور نشده (روم ۱۰:۲)، شائل را الهام بخشید تا کلیسای خدا را جفا رساند (فی ۳:۶؛ غلا ۱:۱۴؛ اع ۳:۲۲). مسیحیان نباید با آن غیرت آلوده شوند، گرچه روح آن ممکن است در برخی «مدافعان غیور شریعت» وجود داشته باشد (اع ۲۱:۱۰).

اما در عیسی اثری از غیوران متعصب نبود. او شورش علیه سزار را روا نمی دارد (مت ۲۲:۱۵-۲۱) گرچه او شمعون غیور را در میان شاگردانش داشت (مر ۳:۱۸)، اما رفتار پسران رعد را سرزنش می کند (۱۷:۳؛ لو ۹:۵۴) گرچه ادعای شهادتشان را می پذیرد (مت ۲۰:۲۲). در لحظه دستگیری اش استفاده از اسلحه را مجاز نمی داند (مت ۲۶:۵۱-۵۳)؛ زیرا در خود چیزی از «تبهکاران» یا رهبر تبهکاران ندارد (۵۵:۲۶).

عیسی با رد کامل روح غیرت، اشتیاق به ملکوت آسمانی را کسب می کند که «از جفا در رنج و عذاب است» (مت ۱۱:۱۲). هر که بخواهد او را پیروی کند باید همه چیز را قربانی کند حتی زندگی خود را (۱۶:۲۴-۲۵). در روایت اخراج فروشندگان از معبد، شاگردان عمل آن عادل را دیدند که غیرتش او را تا به مرگ خواهد کشانید (یو ۲:۱۷).

پس می‌دانیم که غیرت مسیحی وجود دارد. این توسط پولس آشکار شده زیرا کلیساها به پولس به عنوان دوست داماد سپرده شده‌اند (۲-قرن ۱۱:۲). پاکی و خلوصی که مسیح به خاطر همگان از آن دفاع می‌کند، محافظت از تمام تعالیم کاذب است، همچون در عهدعتیق که حسادت بر علیه بت پرستی به کار گرفته شد. غیرت پولس با توجه به قوم یهود، طنینی است از عزیمت یهوه که حسادت را با اعطای فیضش به امتها در قوم خویش برانگیخت (روم ۱۱:۱۱ و ۱۴، ۱۰:۱۹). این امکان وجود دارد که غیرت را به طرق مختلف آشکار ساخت، برای مثال، افزایش سرمایه (۲-قرن ۹:۲). غیرت همیشه باید شامل جستجوی عالی‌ترین عطایا باشد (۱-قرن ۱۲:۳۱، ۱۴:۱ و ۱۲ و ۳۹) زیرا نجات داده شده در مسیح، «قوم غیور برای نیکوئی را برانگیخته است» (تیت ۲:۱۴؛ ر. ک ۱-پط ۳:۱۳).

ر. ک: آتش: عهدعتیق الف ۳، ب ۲-ایلیا: عهدعتیق ۲-خدا: عهدعتیق ج ۳-دویدن-شریعت: ج ۵؛ ب-عصیان: ج ۲-عیسی (نام): د-غضب: ۲؛ ب ۲-فریسیان: ۱-محبت: الف عهدعتیق ۲. BRe & XLD

فرزند/کودک

بنی اسرائیل همچون قومی تماماً سالم و تندرست، نشانه‌ای از برکت خدا را در باروری و حاصلخیزی مشاهده می‌کند. کودکان «تاج کهنسالان‌اند» (امث ۱۷:۶) و پسران، «نهال‌های زیتون گرداگرد سفره» هستند (مز ۱۲۸:۳). اما برخلاف بعضی از نویسندگان متأخر کتاب مقدس، دیگران از یاد نمی‌برند که کودک موجودی ناتمام است و اهمیت تعلیم و تربیت استوار و پایدار را متذکر می‌شوند. حماقت و نادانی در قلب او بسته می‌شوند (امث ۲۲:۱۵)، هوس تمایل اوست (ر. ک مت ۱۶:۱۱-۱۹)؛ و مبادا با هر بادی متلاطم گردد (افس ۴:۱۴)، او باید تحت سرپرستی باقی بماند (غلا ۴:۱-۳). با توجه به این اظهارات، تأکیدات کتاب مقدس در مورد منزلت شرعی کودک، بسیار برجسته می‌باشند.

الف) خدا و کودکان

در عهدعتیق، کودک به دلیل ضعف و عیب خاص خود، به نظر می‌رسد که نزد خدا مصون و دارای امتیاز ویژه است. خود خداوند حامی یتیم است و دادگر حقوق او (خروج ۲۲:۲۱-۲۳؛ مز ۶۸:۶). او شفقت و توجه پدرانه خود را برای تربیت بنی اسرائیل نشان می‌دهد، «وقتی که او طفلی بود» از زمان خروج از مصر و اقامت موقت در صحرا (هو ۱۱:۱-۴).

کودکان از پرستش یهوه مستثنی نمی شوند. آنان حتی در تضرع و استدعا به جهت بخشش و توبه نیز شرکت می کنند (یول ۲:۱۶؛ یهودیه ۴:۱۰-۱۱) و خدا از دهان کودکان و جوانان برای خود سپاس و ستایش مهیا می سازد (مز ۸:۲-۳؛ مت ۲۱:۱۶). او همچنین به اورشلیم آسمانی می رود، آنجا که برگزیدگان تجربه محبت «مادرانه» خدا را لمس می کنند (اش ۶۶:۱۰-۱۳). حتی مزمورنویس برای بیان عزلت گزینی مطمئن خود برای خداوند، تصویری بهتر از یک کودک که در آغوش مادرش می خوابد، نمی یابد (مز ۱۳۱:۲).

در ضمن خدا تردید نمی کند برخی کودکان را به عنوان اولین نفع برندگان و پیامبران مکاشفه خود و نجات خویش برگزیند. سموئیل کوچک، کلام یهوه را دریافت نموده و با امانت آن را منتقل می سازد (۱-سمو ۱-۳)؛ داود نسبت به برادر بزرگترش ترجیح داده می شود (۱-سمو ۱۶:۱-۱۳)؛ دانیال جوان خود را عاقل تر از پیران بنی اسرائیل در نجات شوشن نشان می دهد (دان ۱۳:۴۴-۵۰).

سرانجام، نقطه اوج نبوت مسیحایی تولد عمانوئیل است (اش ۷:۱۴-۱۶)؛ و اشعیا فرزند سلطنتی را اعلام می کند که باردیگر حقیقت و عدالت را همراه با پادشاهی داود برقرار می سازد (۹:۱-۶).

ب) عیسی و کودکان

پس آیا شایسته نبود که برای گشایش عهدجدید، پسر خدا خود را طفلی کوچک نماید؟ لوقا دقیقاً مراحل کودکی او را برشمرده است که برداشتی از آن چنین است: نوزاد در آخور (لو ۲:۱۲)، طفلی که به معبد تقدیم می شود (۲:۲۷)، کودکی که تابع والدینش است اما به طور رازآمیز مستقل از ایشان در رابطه اش با پدر خود به سر می برد (۲:۴۳-۵۱).

عیسی به عنوان شخصی بالغ، همان رفتار را نسبت به کودکان دارد که خدا با ایشان دارد. درست همان طور که سعادهای ابدی مسکینان را اعلام می دارد، کودکان را نیز برکت می دهد (مر ۱۰:۱۶)، و نشان می دهد که آنها در همان سطحی قرار دارند که هنگام ورود به ملکوت باید داشته باشند. کودکان نمادهای شاگردان واقعی هستند: «ملکوت آسمان از مثل اینهاست» (مت ۱۹:۱۴). درواقع باید «ملکوت را همچون طفلی کوچک پذیرفت» (مر ۱۰:۱۵) و آن را در سادگی تمام به عنوان هدیه پدر (نه انگار که حق ماست) دریافت کرد. شخص تا «بازگشت نکند و مثل طفل کوچک نشود» (مت ۱۸:۳) و رضایت ندهد که «از نو مولود» گردد (یو ۳:۵) وارد ملکوت نخواهد شد. راز بزرگی و شکوه واقعی در «کوچک ساختن خود» همچون یک طفل است (مت ۱۸:۴). فروتنی حقیقی چنین است که بدون آن شخص نمی تواند فرزند پدر آسمانی بشود.

شاگردان حقیقی به طور مشخص «کودکان» هستند که پدر با مهربانی خواسته است، تا همچنان که قبلاً برای دانیال نشان داد، رازهای خود را که از خردمندان پنهان اند به ایشان

نشان دهد (مت ۲۵:۱۱-۲۶). در زبان انجیل، کوچک و شاگرد به دفعات دیده می شود که یکسان و معادل یکدیگر اند (ر.ک مت ۴۲:۱۰؛ مر ۹:۴۱). خوشابه حال آنان که یکی از این کوچکان را بپذیرند (مت ۵:۱۸، ر.ک ۴۰:۲۵) اما وای بر کسی که آنان را خوار شمرده یا بدنام سازد (۱۸:۱۰ و ۱۰۶).

ج) سنت رسولی

پولس از حالت ناقصی که طفولیت ارائه می دهد آگاه است (۱-قرن ۱۳:۱۱؛ غلا ۴:۱؛ افس ۴:۱۴). او مسیحیان را تشویق می کند که بر رشد خود تمرکز نمایند تا آنکه به «پری مسیح» دست یابند (افس ۴:۱۲-۱۶). او قرنیتیان را به خاطر رفتار کودکانه اش سرزنش نموده (۱-قرن ۳:۱-۳) و آنان را علیه عقیده کذب طفولیت روحانی آگاه می سازد. به نظر می رسد که این واکنشی باشد بر تفسیر غلط سخنان عیسی (۱-قرن ۱۴:۲۰؛ ر.ک مت ۱۸:۳-۴). اما پولس از امتیاز کوچکان غافل نیست: «خدا ناتوانان عالم را برگزید» (۱-قرن ۱:۲۷-۲۸). پولس در محبت رسولی اش، رفتار بی اختیارش نسبت به نوایمانان یعنی «فرزندان کوچک»، شفقت مادرانه ای را نشان می دهد (۱-تسا ۷:۲-۸؛ غلا ۴:۱۹-۲۰؛ ر.ک ۱-قرن ۴:۱۵).

عبرانیان ۵:۱۱-۱۴ شامل آموزه ای مشابه درخصوص قانون رشد است که بخشی از حیات مسیحی است؛ زیرا موضوع باقی ماندن در مرحله طفل کوچک و تنها با شیر تغذیه کردن مطرح نمی باشد. اگر ۱-پطر ۲:۲ تازه تعمید یافتگان را برمی انگیزد تا مشتاق شیر کلام خدا باشند، همچون نوزادان تازه به دنیا آمده، به این خاطر است که برای نجات رشد نمایند. درمورد یوحنا نیز او درخصوص طفولیت روحانی از تولد تازه فرزندان تعمیدی خدا کمتر سخن می گوید (۱-یو ۳:۱)؛ اما او نیز همچون پولس و مانند یک پدر صحبت می کند، وقتی «فرزندان» خود را مورد خطاب قرار می دهد (۲:۱ و ۱۸؛ ر.ک یو ۱۳:۳۳).

ر.ک: اعتماد- اقتدار: عهدعتیق الف ۱ و ۲؛ عهدجدید ب ۲- تعلیم و تربیت- تولد تازه- زندگی/حیات: ب ۱- سادگی- شیر: ۳- فروتنی: ج- فقیر/مسکین: عهدجدید ب- کهنسالی- مادر. LR

فروتنی

الف) فروتنی و درجات آن

فروتنی که در کتاب مقدس بدان اشاره شد در وهله اول عبارت است از شکسته نفسی و عفتی که مغایر با غرور و خودبینی باشد. بدون هر تظاهر احمقانه‌ای، شخص افتاده و فروتن در خودبینی‌ها و غرور خود حکیم نیست (امث ۷:۳؛ روم ۱۲:۳ و ۱۶؛ ر.ک مز ۱۳۱:۱). فروتنی که مخالف با غرور و تکبر است در سطحی عمیق تر قرار دارد. این حالت موجود گناهکار در حضور آن یگانه تثلیث اقدس و متعال است. شخص فروتن این حقیقت را لمس می‌کند که همه چیز را خدا به او داده است (۱- قرن ۷:۴). خادم بی منفعت (لو ۱۷:۱۰) به خودی خود چیزی نیست (غلا ۳:۶) جز یک گناهکار (اش ۳:۶-۵؛ لو ۵:۸). خدا این شخص فروتن را جلال خواهد داد (۱- سمو ۷:۲-۸؛ امث ۳۳:۱۵) که قلبش به سوی فیض او گشوده است (یع ۴:۶ = امث ۳۴:۳).

فروتنی مسیح که ما را با خود تهی سازی اش نجات می‌دهد و شاگردانش را به خدمت کردن به برادرانشان در محبت دعوت می‌کند (لو ۲۲:۲۶-۲۷) تا خدا در همه آنها جلال یابد (۱- پطر ۴:۱۰-۱۱)، به طور غیرقابل مقایسه و بی نظیری عمیق است.

ب) فروتنی قوم خدا

بنی اسرائیل ابتدا فروتنی را با آزمودن قدرت مطلق خدایی که آنان را نجات می‌بخشد و تنها او متعال است، می‌آموزد. بنی اسرائیل این تجربه را با یادآوری اعمال خدا در پرستش خود، زنده نگاه می‌دارد. این نوع پرستش، مدرسه فروتنی است. بنی اسرائیل با تسبیح و شکرگزاری، فروتنی داود را دنبال می‌کنند که پیشاپیش صندوقچه عهد می‌رفت (۲- سمو ۶:۱۶ و ۲۲) تا خدایی که همه چیز خود را مدیون او بود (مز ۱۰۳) جلال بخشد.

هم چنین بنی اسرائیل تجربه تنگدستی را یا در آزمون دسته جمعی شکست و تبعید و یا آزمون فردی بیماری و ضعف دارد. این فروتنیها باعث شده است که به ناتوانی دیرینه انسان و بدبختی گناهکارانی که خودشان را از خدا جدا می‌کنند، بیشتر توجه شود. بنابراین، انسان، با دلی شکسته به سوی خدا متمایل شده است (مز ۵۱:۱۹)، با فروتنی که اساسش توکل و اعتماد محض است و آنکه درخواست‌های مزامیر را الهام می‌بخشد (مز ۲۵، ۱۰۶، ۱۳۰، ۱۳۱). کسانی که خدا را تمجید می‌کنند و از او می‌خواهند که آنها را نجات دهد، اغلب «مسکینان» خوانده شده‌اند (مز ۲۲:۲۵ و ۲۷، ۳۴، ۷، ۶۹:۳۳-۳۴). این کلمه، قبل از هر چیز، طبقه ضعیف جامعه معنی می‌دهد اما در کتاب صفینای نبی معنی مذهبی و دینی به

خود گرفته است: برای جستجو کردن خدا، نشانه را بطلبید و تواضع را بجوید (صف ۲:۳). بعد از روز یهوه، باقیمانده قوم خدا «حلیم و مسکین» خواهند بود (صف ۳:۱۲؛ ر.ک مت ۱۱:۲۹؛ افس ۲:۴).

الگوهای این فروتنی در عهد عتیق، موسی ها هستند، حلیم ترین انسانها (اعد ۱۲:۳)، و خادم مرموزی که با فروتنی اش، حتی به مرگ تن داد تا نقشه خدا به انجام رسد (اش ۵۳:۴-۱۰). بعد از بازگشتن از تبعید، رسولان و دانایان فروتنی را موعظه خواهند کرد، قدوس عالی و بلند مرتبه با کسی که روح متواضع و دل افسرده دارد ساکن است (اش ۵۷:۱۵، ۶۶:۲). «میوه فروتنی خدا ترسی، دولت، جلال، و حیات است» (امت ۲۲:۴). «هرچه بزرگتر باشید، باید بیشتر فروتنی کنید تا لطف خدا را دریابید» (بنسی ۳:۱۸؛ ر.ک دان ۳:۳۹؛ تقدیس نان و شراب «در روح فروتنی» است). سرانجام، در سخنان آخرین پیامبر، مسیح پادشاهی فروتن خواهد بود؛ او با یک الاغ وارد صهیون خواهد شد (زک ۹:۹). به درستی که خدای بنی اسرائیل، پادشاه آفرینش، «خدای فروتنی» است (یهودیه ۹:۱۱-۱۲).

ج) فروتنی پسر خدا

عیسی، مسیح فروتن است که زکریا اعلام کرده بود (مت ۲۱:۵). او مسیح فروتنانی است که مبارک خواندشان (مز ۳۷:۱۱ = مت ۵:۴ = انسانی فروتن که با فرمانبرداری از خدا، حلیم و مهربان شده است). عیسی کودکان را برکت داد و آنها را همچون نمونه هایی معرفی کرد (مر ۱۵:۱۰-۱۶). برای اینکه همانند این بچه های کوچک شویم که خدا خود را بر آنها مکشوف داشته است و به تنهایی وارد ملکوت آسمان خواهند شد (مت ۱۱:۲۵، ۱۸:۳-۴)، پیوستن به تعالیم مسیح، «معلمی که حلیم و افتاده دل است» (مت ۲۹:۱۱)، لازم و ضروری است. اما این استاد تنها یک انسان نیست؛ او خداوندی است که در شباهت انسان گناهکار جسم پوشید تا گناهکاران را نجات دهد (روم ۸:۳). بسیار دور از طلبیدن جلالش (یو ۸:۵۰) حتی خود را در حد شستن پای شاگردانش نیز فروتنی می کند (یو ۱۳:۱۴-۱۶). اگرچه با خدا برابر است، خودش را تا حد مرگ بر صلیب برای نجات ما، خالی کرده است (فی ۲:۶-۸؛ مر ۱۰:۴۵؛ ر.ک اش ۵۳). ما در مسیح، مکاشفه ای نه فقط از قدرت الهی که بدون آن ما هیچ خواهیم شد داریم بلکه از مرحمت الهی که بدون آن ما گم خواهیم شد نیز مکاشفه ای داریم (لو ۱۹:۱۰).

این فروتنی («نشانه مسیح» همان طور که آگوستین گفت) فروتنی پسر خدا، فروتنی نیکوکاری است. ما باید، از روش جدید فروتنی برای تمرین کردن فرمان جدید نیکوکاری، پیروی کنیم (افس ۲:۴؛ ۱-پط ۳:۸-۹؛ آگوستین می گوید «هرجا که فروتنی هست،

نیکوکاری نیز وجود دارد» («کسانی که در روابط دو طرفه شان، احتشای فروتنی را می پوشند» (۱- پطرس ۵:۵؛ کول ۳:۱۲) در طلب محبت دیگران هستند و مکان آخر را برای خودشان اختصاص می دهند (فی ۲:۳-۴؛ ۱- قرن ۳:۴-۵). در فهرست ثمرات روح، پولس فروتنی و ایمان را هم ردیف هم قرار می دهد (غلا ۵:۲۲-۲۳). این دو نگرش (که مطابق با ویژگیهای اصلی موسی به نظر بن سیراخ هستند ۴:۴۵) واقعاً به هم متصل شده اند، از آنجا که هر دو نگرش سرآغازی برای شناخت خدا و توکل محض به کلام و فیض او هستند.

د) کار خدا در شخص فروتن

خدا به فروتنان نظر می کند و به سوی آنها خم می شود (مز ۱۳۸:۶، ۱۱۳:۶-۷). با قرار گرفتن جلالش، تنها در ضعفشان (۲- قرن ۱۲:۹) آنها خودشان را به سوی قوت لطف خدا که بی جهت در آنها نیست، بالا کشیدند (۱- قرن ۱۵:۱۰). انسان فروتن نه تنها بخشش گناهاش (لو ۱۸:۱۴) بلکه حکمت محبت به شخصی که دنیایش ویران شده است (۱- قرن ۱:۲۵-۲۹) را به دست می آورد.

کسی که با متحمل شدن آزمونهایی خود را در دست قدرتمند خدا قرار می دهد، و کسی که صلیب مسیح را پیروی می کند، همانند عیسی، توسط خدا در وقتش متعال می گردد و در جلال مسیح سهیم خواهد گشت (مت ۲۳:۱۲؛ روم ۸:۱۷؛ فی ۲:۹-۱۱؛ ۱- پطرس ۵:۶-۱۰). همچنین با تمام فروتنان تا ابد سرود مقدس را می خواند و محبت خدایی را که کارهای بزرگی برای آنها انجام داده است در دل دارد (لو ۱:۴۶-۵۳؛ مکا ۴:۸-۱۱، ۵:۱۱-۱۴). در عهد عتیق، کلام خدا انسان را از طریق تسلیم فروتنانه به خدا، خالق و منجی اش، به سوی جلال سوق می دهد. در عهد جدید، کلام خدا متجسم شده است تا انسان را به اوج فروتنی که شامل خدمت کردن به خدا در انسانهاست سوق دهد.

ر.ک: آفرینش: عهد عتیق د ۱- اعتماد: ۲- تکبر: ۵- خاکستر- خوشی: عهد عتیق ب ۲؛ عهد جدید الف ۱- روزه داری- صبر: ب ۲- ضیافت: ج- غرور- فرزند/کودک: ب، ج- فضایل و رذایل: ۳- فقیر/مسکین: عهد عتیق ج؛ عهد جدید الف، ب- قوت: ب- کمال: عهد جدید ۳- مریم: د ۲. MFL

فضایل و رذایل

کتاب مقدس، فضایل و رذایل بسیاری را نام می‌برد که عاداتهای به دست آمده توسط انسانها هستند که به وسیله آنها انسانها یا کامل می‌شوند و یا پست می‌گردند. اما واژه، هنگامی که از فضایل و رذایل به طور کلی صحبت می‌شود، منفی است. در واقع، برخلاف انسان شناسی یونانی، کمتر با نقطه نظر انسان و کمالش در رابطه است تا نقطه نظر خداوند و نقشه‌اش برای انسان. خداوند می‌خواهد انسانها را با خودش و با یکدیگر متحد و یک دل سازد و این مشارکت، پیشرفت اخلاقی شان را می‌طلبد.

۱- ماهیت فضیلت و رذالت. انسان کامل، کسی نیست که برای کامل شدن تلاش می‌کند، او کسی است که خدا را می‌طلبد و او را از طریق راهی که خدا به او نشان داده است، پیدا می‌کند، تنها راهی که در آن، انسان کمال خود را خواهد یافت. این نگرش اساسی در قاعده‌ای بیان شده است: «با خدا راه رفتن» (پید ۵: ۲۲ و ۲۴، ۹: ۶). و این نگرش است که نوح را مرد عادل ساخت، برخلاف انسانهای کافر پیرامونش که در دلهایشان چیزی جز شرارت وجود نداشت (۵: ۶). فضیلت در یک رابطه زندگانی با خدا، در همنوایی با کلامش، در اطاعت و فرمانبرداری از خواستش، در یک میل و توجه عمیق و دائمی به سویش، قرار دارد. این روابطی است که انسان را درست و کامل می‌گرداند. این وفاداری در پیروی کردن راهش، یک فضیلت بنیانی و اساسی است، که ابراهیم باید به فرزندانش تعلیم دهد (۱۹: ۱۸)، و باید به عنوان چگونگی عهد ترمین داده شود (خروج ۱۹: ۸ و ۵). به عبارت دیگر، رذالت اساسی و بنیانی این است که از خدایی غیر از خدای واحد حقیقی پیروی شود (تث ۱۴: ۶؛ ر. ک ۳۵: ۴). این کار وفادار نبودن به عهد و پیمان، از طریق جدا شدن از راه خداست (خروج ۳۲: ۸).

این مطابقت و هماهنگی با نظم الهی چیزها، که شامل فضیلت است و آن که کتاب مقدس غالباً آن را عدالت می‌خواند به سادگی توسط اجرای اعمالی که خداوند خواسته است به دست نمی‌آید. این اعمال باید اطاعت و راستی برگرفته شده از دل را نمایان سازد و آنها توصیف محبت هستند. این قانون اساسی و بنیانی عهد و عهد است (تث ۵: ۶-۶، ۱۰: ۱۶، ۱۱: ۱، ۲۰: ۳۰). ریشه فضیلت و رذالت در قلب است. آنجاست که کلمات خدا، بایستی قرار گیرند یا نقش ببندند تا اینکه منبع محبت و راستی بشوند که روح تمام فضیلتهاست. داود برخلاف اشتباهاتش، بسیار بزرگ است و یهوشافاط در راه خدا گام برمی‌داشت (۱- پاد ۱۵: ۳؛ ۲- توا ۱۷: ۶)، زیرا دلهایشان کاملاً با خداست. و اگر حزقیا، آنچه را که در نظر خدا نیکو و

پسند و امین بود بجا آورد، به خاطر این است که او با تمامی دل خود در جستجوی خدا بود (۲-توا ۳۱:۲۰-۲۱).

حکمت مزبور نویسان، انسان باتقوا را توصیف می‌کند، با گفتن اینکه دلش پر از شریعت خداست و در آن رغبت می‌یابد (مزا: ۲، ۳۷: ۳۱)، در حالی که انسان شرور قلبی خالی از خدا دارد و وجود خدایی را به حساب نمی‌آورد (۱: ۱۴). انسانی که با حکمت شکل گرفته باشد، در تمامی فضایل برای انسانها مفید است: میانه رو و محتاط، عادل و دارای ذهنی توانا، کسی است که عدالت را دوست دارد (حک: ۷: ۸، جایی که عدالت در یک موقعیت در مفهوم عبری، به عنوان بنیان و اساس فضیلت به حساب می‌آید و در جای دیگر، در مفهوم یونانی، فضیلت ویژه‌ای از رابطه اجتماعی است).

و بالأخره، عدالت کامل که توسط مسیح (مت: ۵: ۲۰) در موعظه بالای کوه توضیح داده شد متعلق به دلی آزاد از میل و اشتیاق به بدی و شرارت، و پراز محبت و لطف حتی به دشمنان است (مت: ۵: ۷-۸ و ۲۸ و ۴۴). و رذالت‌هایی که از دل برمی‌آید، اینهاست که انسان را نجس می‌کند (۱۵: ۱۸-۱۹).

۲- سرمنشأ فضیلت و رذالت. احتیاجی به دیدن ظاهر انسان برای منشأ رذالت نیست. انسان با جدا کردن خود از خدا، از طریق گناه، قادر به کنترل امیال بد و ارباب خود بودن نیست، به جای کامل کردن دنیا، آن را خراب کرده است (۱-یو ۱۶: ۱۷). از آن به بعد، او نمی‌تواند در خودش نیرویی برای غلبه بر احساسات و امیالش بیابد (بنسی: ۱، ۲۲، ۳۰: ۱۸) و دوباره پاک شود. اقتدار خداوند، سرمنشأ قوت و قدرت او خواهد بود (تث: ۸: ۱۷-۱۸؛ افس: ۶: ۱۰)؛ بدون آن، او کور دل و بی‌توجه باقی خواهد ماند (بنسی: ۲: ۱۲-۱۳). برای اینکه قلبش پاک شود، لازم است که توسط خدا احیا گردد و روح جدیدی در او بدمد و او را قوی سازد (مزا: ۵۱: ۱۲-۱۴). این هدیه‌ای است که توسط رسولان، اعلام شد و در عهد جدید، به انجام خواهد رسید. سپس دل جدیدی به آنها داده و شریعت خدا بر آن نوشته خواهد شد؛ آنها، روح خدا را دریافت خواهند کرد و آنها را سالک خواهد گردانید (ار: ۳۱: ۳۳؛ حزق: ۳۶: ۲۶-۲۷). این، روحی است که مسیح را پر خواهد کرد و تمام فضیلت‌هایی که برای رسالت وفادارانه اش لازم است را به او خواهد بخشید: حکمتی که حکومت کند، نیرویی برای آزاد کردن انسان از دشمنانش، فضیلتی برای متحد ماندن با خدا (اش: ۱۱: ۲-۵).

مسیح، برای شاگردانش، نقش روح را به عنوان آقا و سرور زندگی درونی، آشکار می‌سازد (یو: ۱۴: ۲۶، ۱۳: ۱۶). اوست که به آنها حکمت و نیرویی خواهد داد که برای شاهدان شکست ناپذیر، لازم است (مت: ۱۰: ۲۰؛ لو: ۲۱: ۱۴-۱۵، ۴۸: ۲۴-۴۹؛ اع: ۱: ۸).

اوست که ایمانداران را از تمام میل و اشتیاق زمینی و دنیوی که باعث شرارت و نادرستی انسان می‌شوند، رها خواهد کرد (روم ۵: ۱۹-۲۱)، به وسیله قرار دادن محبت و احسان الهی در دلش، و باعث به بار آوردن ثمره‌ای می‌شود که تمام فضیلت‌ها با این محبت و احسان، سرزنده و جاندار می‌گردند (روم ۵: ۵؛ غلا ۵: ۲۲)؛ به این طریق این روح، انسان را در عمق وجودش قوت می‌بخشد (افس ۳: ۱۶).

۳- ارتباط بین فضایل و رذایل. کتاب مقدس با نشان دادن راهی که انسان با تقوا باید بپیماید، و تهدید کردن کافران به عدالت خداوند، راضی و قانع نشده است (مز ۱). همانند معلمان اخلاقی مشرک و کافر، برای ایجاد فهرستی آموزنده از ویژگیهای اصلی فضایل و رذایل، دچار مشکل شده است.

فهرست رذایل توسط پیامبران داده شده (هو ۴: ۱-۲؛ ار ۷: ۹)، انسانهای دانا و حکیم (امت ۶: ۱۶-۱۹؛ بنسی ۲: ۲۵، ۲۶: ۵-۶)، مسیح (مر ۷: ۲۱-۲۲) و رسولانش (۱- پط ۲: ۱، ۳: ۴؛ ۱- تیمو ۱: ۹-۱۰؛ ۲- تیمو ۳: ۱-۵؛ کول ۳: ۵-۹؛ روم ۱: ۲۹-۳۱؛ ۱- قرن ۶: ۹-۱۰) داده شده است. پولس تأکید می‌کند که دلیل اصلی رذالت و فساد، رد کردن شناخت خدای حقیقی و رفتن به دنبال بت پرستی است. گاهی اوقات، رذالتها و فسادها جدایی انسانها را باعث می‌شوند.

آن گونه مخالفت در میان پرهیزکاران وجود ندارد، زیرا آنها برخلاف آن گروه یکدیگر را کامل می‌کنند، و فهرستهای آنها نشان می‌دهد که چرا انسان درستکار و عادل، با خودش و منشأ وحدت و یک دلی متحد شد است. برای مثال در کتاب میکای نبی می‌خوانیم: «انصاف را بجا آوری، رحمت را دوست بداری و در حضور خدای خویش با فروتنی سلوک نمایی» (میک ۶: ۸). مسیح به وسیله صبر و فروتنی اش انسانی برجسته گردیده (مت ۱۱: ۲۹)، فروتنی که او نمونه‌ای از آن داده است (یو ۱۳: ۱۵)، و در محبتی که وادار می‌کند او را تا جانش را پیشکش کند (۱۳: ۱۵)، محبتی که باید الگوی محبت شاگردانش به یکدیگر باشد (۳۴: ۱۳، ۱۷: ۱۵)، محبتی که باعث تمایزشان خواهد شد (۳۵: ۱۳). و پولس که نظر یونانی فضیلت را می‌پذیرد، هنگامی که نصیحت می‌کند که ما تمام آنچه که شایستگی پرستش و تمجید دارد را انجام دهیم (فی ۴: ۸)، اغلب بر «سه تایی که باقی می‌ماند» اصرار می‌ورزد: ایمان، امید و محبت (۱- تس ۱: ۳؛ روم ۵: ۱-۵؛ کول ۱: ۴-۵...)، و اعلام می‌نماید که بزرگترین فضیلت محبت است (۱- قرن ۱۳: ۱۳). البته فضائل دیگر نیز توصیه شده‌اند (۱- تس ۵: ۱۴-۱۸؛ روم ۹: ۱۲-۲۱؛ افس ۴: ۲؛ ۱- تیمو ۴: ۱۲، ۶: ۱۱؛ ۱- پط ۳: ۸؛ ۲- پط ۱: ۵-۷)؛ اما محبت، کمربند کمال است: محبت، حکومت صلح و آرامش مسیح را، بنیان می‌نهد، که در آن تمام انسانها یک بدن واحد هستند (کول ۳: ۱۲-۱۵).

ر.ک: اطاعت: ب ۳، د - امورجنسی: ج ۱ - بت‌ها: ب ۳ - بردباری: ۲ و ۳ -
پاک: عهدعتیق ب؛ عهدجدید الف، ب ۳ - تقوی/دینداری - تکبر - جستجو کردن: الف -
جسم: ب ۲ - حکمت: عهدعتیق ج ۴؛ عهدجدید ج ۲ - خدا ترسی: د - دل - راه: ب - روح خدا:
عهدجدید ه ۳ - سنگدلی - طمع - عدالت - فروتنی - قوت: ب - کمال - گناه - محبت: ب - میل
و اشتیاق: ب، ج - نیک و بد: الف - وجدان - وفاداری: عهدعتیق ۲؛ عهدجدید ۲. MFL

قربانگاه/مذبح

در هر مذهبی قربانگاه، مرکز پرستش همراه با قربانی است (عبرانی = *zabab* قربانی کردن، ریشه = *mizbeah* قربانگاه). قربانگاه نشانه حضور الهی است؛ موسی هنگامی که نصف خون قربانی‌ها را بر مذبح می‌ریخت و نصف دیگر را بر قومی که به این ترتیب در مشارکت خدا وارد می‌شدند، چنین می‌پنداشت (خروج ۲۴: ۶-۸)؛ پولس نیز می‌گوید: «آیا خورندگان قربانی‌ها شریک قربانگاه نیستند» (۱-قرن ۱۰: ۱۸)؟ در قربانی کامل، نشانه به واقعیت اشاره می‌کند: مسیح در آن واحد کاهن، قربانی و قربانگاه است.

۱- از یادبود تا مکان پرستش. در آغاز اگر انسان قربانگاهی بنا نمود به خاطر پاسخ به خدایی بود که با او دیدار نموده بود؛ و بدین سبب است که این قاعده کثیرالوقوع در اعمال معنی می‌یابد: «او مذبحی برای خداوند بنا نمود و نام یهوه را خواند» (پید ۱۲: ۷-۸، ۱۳: ۱۸، ۲۶: ۲۵). قربانگاه یا مذبح علاوه بر این که مکانی است که قربانی‌ها بر آن تقدیم می‌شوند، یادگار لطف الهی نیز بود؛ نامهای نمادینی که این قربانگاهها به خود گرفتند، شاهی است بر این مدعا (پید ۳۳: ۲۰، ۳۵: ۱-۷؛ داور ۶: ۲۴). همچنین محل تقدیم شراب و قربانی بود. اگر در ابتدا، صخره‌هایی به عنوان مکانهای مناسب پنداشته می‌شدند (داور ۶: ۲۰، ۱۳: ۱۹-۲۰)، اما به سرعت افرادی شروع به ساختن قربانگاه از زمین زیرورو شده یا سنگهای زمخت کردند که زبر و ناصاف اما برای این منظور مناسب‌تر بودند (خروج ۲۰: ۲۴-۲۶).

برای اولاد پدران قوم، مکان پرستش از ارزش والایی برخوردار بود تا اینکه صرفاً خاطره تجلیاتی باشد که به آنان تولد بخشیده بود؛ پس به مکان زیارت بدل شد. این برجسته بودن و الویت داشتن مکان نسبت به یادبود بودن قبلاً در این حقیقت آشکار شد که اماکن کهن پرستشی کنعانیان، همچون بیت‌ئیل (پید ۳۵: ۷) یا شکیم (۱۹: ۳۳) و سپس جلجال (یوشع ۴: ۲۰) یا اورشلیم (داور ۱۹: ۱۰) اغلب انتخاب می‌شد. درواقع وقتی آنان وارد کنعان شدند، قوم برگزیده در حضور قربانگاههای غریبه‌دیان قرار داشتند که برطبق شریعت بدون رحم و شفقتی باید آنها را نابود می‌ساختند (خروج ۳۴: ۱۳؛ تث ۷: ۵؛ اعد ۳۳: ۵۲)؛ بدین سبب جدعون (داور ۶: ۲۵-۳۲) یا ییهو (۲-پاد ۱۰: ۲۷) قربانگاههای بعل را نابود ساختند. اما معمولاً قوم برگزیده ترجیح می‌دادند این اماکن بلند را با تقدیمی‌های مادی خود «غسل دهند» (۱-پاد ۳: ۴).

در این مرحله قربانگاه ممکن است با ضعف مذهب دو چندان آلوده شود: با فراموش

کردن این نکته که قربانگاه تنها یک نشانه است برای دست یافتن به خدای زنده و همچنین با شبیه ساختن پرستش یهوه به پرستش بتها. درواقع سلیمان دوره ای از تحمل و بردباری برای بتهایی که زنان خارجی او معرفی می کردند را پشت سر گذاشت (۱-پاد ۱۱:۷-۸). آخاب نیز چنین خواهد کرد (۱-پاد ۱۶:۳۲): آحاز و منسی نوعی قربانگاه به سبک بت پرستان را وارد معبد خود نمودند (۲-پاد ۱۶:۱۰-۱۶، ۵:۲۱). انبیا به نوبه خود، تکثیر قربانگاه را مورد سرزنش و ملامت قرار دادند (عا ۸:۲؛ هو ۸:۱۱؛ ار ۳:۶).

۲- قربانگاه یگانه معبد در اورشلیم. با تمرکز دادن پرستش در اورشلیم، راه حلی برای این مسئله یافت شد (۲-پاد ۲۳:۸-۹؛ ر. ک ۱-پاد ۸:۶۳-۶۴). قربانگاه سوختنی ها از این زمان، حیات مذهبی بنی اسرائیل را متبلور می سازد و مزامیر متعددی به این مکان که در قلب ایمانداران جای گرفته بود، شهادت می دهند (مز ۲۶:۶، ۴:۴۳، ۴:۸۴، ۲۷:۱۱۸). وقتی حزقیال معبد آینده را توصیف می کند، قربانگاه هدف توصیف های دقیق و ظریف قرار می گیرد (حزق ۴۳:۱۳-۱۷) و قوانین کهناتی مربوط به آن به موسی نسبت داده می شوند (خروج ۲۷:۱-۸؛ لاو ۱-۷). شاخهای قربانگاه که از خیلی وقت پیش به عنوان محلی برای پناه بردن ذکر شده اند (۱-پاد ۵۰:۱-۵۱، ۲۸:۲)، اهمیت به سزایی می یابند؛ در مراسم کفاره بارها بر روی آنها خون پاشیده می شود (لاو ۱۶:۱۸؛ خروج ۳۰:۱۰). این آیین به وضوح نشان می دهد که قربانگاه، نماد حضور یهوه می باشد.

در عین حال، اعمال کهناتی در مرحله اول تشریح می شوند: کاهنان منحصرأً خادمین قربانگاه می شوند و لاویان مسئول مراقبت از اموال و مادیات می گردند (اعد ۳:۶-۱۰). وقایع نگاری که این نوع استفاده را مورد تأکید قرار می دهد (۱-توا ۶:۴۸-۴۹)، تاریخ پادشاهی را مطابق این مقررات به نگارش در می آورد (۲-توا ۲۶:۱۶-۲۰، ۲۹:۱۸-۳۶، ۳۵:۷-۱۸). سرانجام، به نشانه احترام به قربانگاه، اولین کاروان برگشتگان از تبعید در فکر بازسازی مجدد قربانگاه ذبایح سوختنی است (عز ۳:۳-۵) و یهودای مکابی نیز همین پرهیزکاری و خداترسی را بعدها بروز خواهد داد (۱-مک ۴:۴۴-۵۹).

۳- از نشانه تا واقعیت. قربانگاه برای عیسی، مقدس باقی می ماند اما این به خاطر آن چیزی است که تداعی می کند. عیسی این مفهوم را که با استدلال غلط فریسیان خدشه دار شده بود (مت ۲۳:۱۸-۲۰) و در عمل مورد غفلت قرار گرفته شده بود یادآوری می کند: نزدیک شدن به قربانگاه جهت تقدیس آن، به معنی نزدیک شدن به خداست: این عمل در صورتی که شخص قلباً خشمگین باشد امکان ندارد (۵-مت ۲۳-۲۴).

مسیح نه تنها معنای درستی به آیین پرستشی کهن بخشید بلکه به آن پایان داد. در معبد نوینی که همان تن اوست (یو ۲:۲۱)، قربانگاهی وجود ندارد جز خود او (عبر ۱۳:۱۰).

زیرا قربانگاه است که قربانی را تقدیس می‌کند (مت ۲۳: ۱۹): پس وقتی او، یعنی آن قربانی کامل، تقدیم می‌شود، خود اوست که خویشتن را تقدیس می‌نماید (یو ۱۷: ۱۹): او در عین حال کاهن و قربانگاه نیز می‌باشد. به علاوه شراکت داشتن در بدن و خون خداوند به مفهوم شراکت در قربانگاهی است که همانا خداوند است؛ یعنی شراکت در خون او (۱- قرن ۱۰: ۱۶-۲۱).

در نتیجه مکاشفه از قربانگاه آسمانی سخن می‌گوید که شهیدان تحت لوای آن نگهداری می‌شوند (مکا ۶: ۹)، قربانگاهی طلایی که شعله‌های آن سبب ایجاد دود زیاد و معطری می‌شود که به نزد خدا بالا می‌رود و نیایشهای مقدسین با آن همراه است (۳: ۸). این شعله همچنین نمادی است که به مسیح اشاره دارد و سمبل بره را کامل می‌کند. تنها قربانگاه قربانی یگانه‌ای است که بوی خوش آن خدا را خوشنود می‌سازد: این قربانگاه آسمانی است که تقدیمی‌های کلیسا بر روی آن به خدا عرضه می‌شوند، در اتحاد با یگانه تقدیمی کامل مسیح (عبر ۱۰: ۱۴). قربانگاههای سنگی ما، تنها تصاویری از این قربانگاه هستند که پاپ به آن اشاره می‌کند وقتی می‌گوید: «قربانگاه، مسیح است.»

ر.ک: پرستش: عهدعتیق الف- خون: عهدعتیق ۳- زیارت: عهدعتیق ۱- سنگ: ۱- عطر: ۲- قربانی: عهدعتیق الف ۱؛ عهدجدید ب ۱- کوه: ب ۲- معبد. DS

قربانی

با نگاهی سریع بر کتاب مقدس از اهمیت و عالم‌گیری قربانی آگاه می‌شویم. قربانی اثر خود را بر تمام تاریخ بر جای نهاده است: انسانیت ابتدائی (پید ۸: ۲۰)، فعالیت پاتریارکی (پید ۱۵: ۹...)، عصر موسائی (خروج ۵: ۳)، دوران داوران و پادشاهان (داور ۲۰: ۲۶؛ ۱- پاد ۸: ۶۴)، و دوران بعد از تبعید (عز ۳: ۱-۶). قربانی، آهنگ موجودیت انسان و جامعه را نظم می‌بخشد. رویداد اسرارآمیز ملکی صدق (پید ۱۴: ۱۸) که در آن، سنت یک غذای قربانی را مشخص می‌کند، و حرکت آیین نیایشی یثرون (خروج ۱۲: ۱۸) افق را باز هم گسترده تر می‌نمایند. خارج از قوم برگزیده (ر. ک یون ۱: ۱۶) قربانی، بیانگر پرستش شخصی و اشتراکی می‌باشد. انبیاء در رؤیاهای مربوط به آینده خود هدایای امتها را از یاد نمی‌برند (اش ۵۶: ۷، ۶۶: ۲۰؛ ملا ۱: ۱۱). بدین ترتیب نگارندگان عهدعتیق هنگامی که تابلوی تاریخ خود را با خطوطی درشت ترسیم می‌نمایند تصور زندگی مذهبی بدون قربانی را به خود راه نمی‌دهند. عهدجدید مفهوم این کشف را تصریح نموده و آن را به طرزی اصیل و قطعی تقدیس خواهد نمود.

عهدعتیق

الف) گسترش مراسم مربوط به قربانی

۱- از سادگی ابتدائی... از زمانی خیلی قبل از آن که تاریخ کتاب مقدسی نشان می دهد، مراسم بسیار ساده، که با رسوم قبایل چادرنشین و نیمه چادرنشین مطابقت دارد، مشخص می شوند، مانند برپائی قربانگاه ها، اعلام نام الهی، تقدیم حیوانات و محصولات زمین (پید ۳:۴، ۷:۱۲-۸). برای گذراندن قربانی مکان معینی وجود نداشت، قربانی جائی گذرانده می شد که خود را ظاهر می ساخت. قربانگاه ابتدائی خاکی و چادر متحرک (خروج ۲۴:۲۰، ۲۳:۱۵) به نوعی شاهد این امر هستند که اماکن قدیمی برگزاری آئین پرستش صورت ظاهر اتفاقی و موقتی را داشته است. خادمین متخصص وجود نداشت: رئیس خانواده یا رئیس قبیله و در زمان امپراتوری، خود شاه قربانیها را ذبح می کرد. اما زمانی می رسد که اشخاصی که مخصوصاً انتخاب شده اند این وظیفه را به عهده می گیرند (تث ۳۳:۸-۱۰، داور ۱۷). به همان ترتیب که در زمان پادشاهی یوشیا معبد یگانه کانون تمام فعالیتهای مربوط به قربانی شد به همان ترتیب نیز کاهنان، با کمک یا بدون کمک لاویان، انحصار تقدیم قربانی را برای خود حفظ کردند.

۲-... تا پیچیدگی مراسم پرستش. این پیچیدگی از غنائی که تاریخ آن را به همراه آورده است نتیجه می شود. درواقع صحبت از تغییر تدریجی در مفهوم فزونی تنوع و ویژگیهای قربانیها می باشد. علل بسیاری بیانگر این گسترش می باشند: گذر از حالت چادرنشینی به روستانشینی و زندگی مستقر و اشتغال به کشاورزی، نفوذ کنعانیان و قدرت رو به افزایش کهنانت. قوم اسرائیل عناصری را که از همسایگان به عاریه می گیرد جذب می نماید. او آنها را تصفیه نموده اصلاح می کند و به آنها روحانیت می بخشد. علیرغم افراط در مذهب عامیانه (میک ۷:۶؛ داور ۱۱:۳۰-۳۱؛ ۱-پاد ۱۶:۳۴)، قوم اسرائیل قربانی انسانی را نفی می نماید (تث ۱۲:۳۱، ۱۸:۱۰؛ ۱-سمو ۱۵:۳۳، هیچ قربانی ای اعدام یک کفرگو را تشریح نمی نماید). قوم اسرائیل از میراث آیینی ملت های دیگر غنی می شود و بدین ترتیب تکلیف شفاعتی خود را با جهت دادن دوباره مراسمی که توسط اندیشه های شرک منحرف شده بود به سوی خدای حقیقی انجام می دهد. آئین پرستش این قوم تکامل می یابد و پیچیده می گردد.

ب) جنبه های مختلف قربانی

۱- از انواع مختلفی که تاریخ آنها را معرفی می نماید... کتاب مقدس از وجود انواع مختلف قربانیها در کنار هم شهادت می دهد. قربانی سوختنی *Olah* که برای اهالی بین النهرین ناشناخته

بود و دیرتر به مصر برده شد و در سنت‌های قدیم داوران پدیدار می‌گردد (پید ۸:۲۰؛ داور ۶:۲۱، ۱۱:۳۱، ۱۳:۱۹). قربانی (گا و نر، گوسفند، بز، پرنده به مفهوم هدیه کامل و غیرقابل برگشت) تماماً سوزانده می‌شد. یک نوع دیگر قربانی که نزد قبایل سامی بسیار معمول بود و اصولاً شامل یک غذای مقدس می‌شد (ذبح شلمیم *zebah selamim*) به معنای خوردن و آشامیدن شخص ایماندار «در حضور یهوه» بوده است (تث ۱۲:۱۸، ۱۴:۲۶)، عهد سینا به وسیله همین نوع قربانی مهور شده بود (خروج ۲۴:۴-۸). البته هر ضیافت مذهبی ایجاب نمی‌کرد که لزوماً قربانی گذرانده شود؛ اما در واقع در عهد عتیق قربانی کردن جزو میهمانی‌های مشارکت بود. قسمتی از قربانی (حیوان درشت یا ریز) شرعاً به خدا، مالک زندگی، تعلق داشت (خون پاشیده شده، چربی سوزانده شده = غذای خدا و «طعام یهوه»)، در حالی که گوشت آن به مصرف تغذیه مدعوین می‌رسید. همچنین مراسم کفاره ای از دیر زمان اجراء می‌شد (۱- سمو ۳:۱۴، ۲۶:۱۹؛ ۲- سمو ۲۴:۱۵ و... ر. ک هو ۴:۸؛ میک ۶:۷). طبق یک اصطلاح بسیار قدیمی (پید ۸:۲۱) که در حفظ و روحانی نمودن آن سعی به عمل آمده بود (لاو ۱:۹، ۳:۱۶)، خدا هدایا را در «بوی خوش» مورد قبول قرار می‌داد.

۲-... تا ترکیب آن در کتاب لاویان. کتاب لاویان «هدایای» تقدیمی به خدا را (لاو ۱-۷، ۲۲:۱۷-۳۰)، اعم از خونین یا غیرخونین *minhah* و قربانی سوختنی، هدایای خوراکی، قربانی مربوط به مشارکت (مشارکت سپاسگزاری، نذری، اختیاری)، قربانی برای گناهان (*hatta't*)، قربانی کفاره ای (*asam*) با به کار بردن زبانی فنی که مبتنی بر اصول و قواعد معین می‌باشد تشریح می‌نماید، اما این قوانین روحیه آن را از بین نمی‌برد: حرکات دقیق مفهومی مقدس دربر دارد. سپاس و همچنین میل به کفاره گناهان (لاو ۱:۴؛ ر. ک ۲- پاد ۱۶:۱۶؛ ایوب ۵:۱) الهام بخش انجام قربانی سوختنی می‌باشد. در پس واژگانی گهگاه خشن و ناهنجار مفهومی لطیف از قدوسیت خدا و نیز وسوسه گناه و تشنگی رفع نشدنی نسبت به تطهیر آشکار می‌گردد. در این مراسم، مفهوم قربانی گرایش به این دارد تا به گرد اندیشه کفاره متمرکز شود. در این حال خون نقش مهمی را ایفاء می‌کند اما حسن اثر آن نهایتاً از اراده خدا مشتق می‌شود (لاو ۱۷:۱۱؛ ر. ک اش ۴۳:۲۵) و احساس توبه را به وجود می‌آورد. اصلاح ناپاکی‌های مراسم و خطاهای سهوی، عملاً ایمانداران را به سوی تطهیر قلب سوق می‌دهد بخصوص که مفاهیم شرعی پاکی و ناپاکی، روحها را در جهت دوری جستن از شر راهنمائی می‌کند.

سفره (شلمیم) پیوند هم سفره‌ها با یکدیگر و با خدا را در شادی و خوشی روحانی بیان نموده و به آن تحقق می‌بخشد زیرا همگی در یک قربانی سهیم می‌باشند.

ج) از آداب و رسوم تا قربانی روحانی

۱- آداب و رسوم به عنوان نشانه‌های «قربانی روحانی». خدای کتاب مقدس از قربانی سودی نمی‌برد زیرا یهوه طلبکار انسان شناخته نمی‌شود بلکه انسان است که تحت الحمايه خدا قرار دارد. مراسم و آداب سبب بروز احساسات درونی می‌شوند مانند پرستش (قربانی سوختنی)، اندیشه صمیمیت با خدا (שלמים)، اعتراف به گناه، طلب بخشش (مراسم کفاره‌ای). قربانی در مراسم عهد با خدا (ر.ک پید ۸: ۲۰-۲۲، ۱۵: ۹-۲۱) و بخصوص عهد سینا (خروج ۲۴: ۵-۸) دخالت می‌نماید؛ قربانی است که زندگی ملی، خانوادگی، فردی را بخصوص در موارد زیارت و برگزاری اعیاد (۱- سمو ۱: ۳، ۲۰: ۶؛ ۲- پاد ۱۶: ۱۵) تقدیس می‌نماید. مباحثات (خروج ۱۲: ۲۶، ۱۳: ۸، ۲۴: ۴-۸)، اقرار به ایمان (تث ۲۶: ۵-۱۱)، اعتراف به گناهان (۱- سمو ۷: ۶؛ ر.ک لاو ۵: ۵)، مزامیر (ر.ک: مز ۲۲: ۲۳-۳۰، ۲۷: ۶، ۵۴: ۸) گهگاه قدر و وسعت روحانی این حرکت جسمانی را تصریح می‌نماید. طبق کتاب پیدایش باب ۲۲، شاید بر حسب جدول قربانیهای معبد، خدا قربانی کردن انسان را رد کرده ذبح حیوانات را می‌پذیرد. آن هم فقط زمانی که انسانها آنها را با قلبی که قابلیت آن را دارد که گرمی‌ترین چیز خود را با ایمان، همانند ابراهیم پدر ایمانی اجدادشان، تقدیم دارند.

۲- برتری مذهب درونی. اما یک وسوسه همواره پا برجا بود و آن بی‌اعتنائی به نشانه و وابستگی به رسوم و عادات. آگاهی دادن انبیاء از این امر سرچشمه می‌گرفت. بعضی اوقات منظور آنها اشتباه درک می‌شد. پیامبران خود قربانی را محکوم نمی‌کردند بلکه به تصنعی بودن آن و بخصوص استفاده از رسوم مربوط به کنعانیان معترض بودند (هو ۲: ۵، ۱۳: ۴). زیاد نمودن مراسم به خودی خود سبب تکریم خدا نمی‌گردد. در سابق این کثرت مراسم وجود نداشت (عا ۱۵: ۲۵؛ اش ۲۳: ۴۳-۲۴؛ ار ۷: ۲۲-۲۴). قربانی کردن بدون تمایل قلبی به حرکتی باطل و ریاکارانه مبدل شده و به همراهی احساسات فسادآمیز مورد پسند خدا قرار نمی‌گیرد (عا ۴: ۴؛ اش ۱۱: ۱۶-۱۱). انبیاء با شدت با استفاده از امکانات ویژه زبانشان بر برتری روح تأکید می‌ورزند (عا ۵: ۲۴؛ هو ۶: ۶؛ میک ۸: ۶). آنها چیزی را ابداع نمی‌کنند بلکه یک سنت قدیم را ادامه داده (خروج ۵: ۱۹، ۷: ۲۴-۸) و آن را پایدار می‌نمایند (۱- سمو ۱۵: ۲۲؛ ۱- توا ۱۷: ۲۹؛ امث ۱۵: ۸، ۲۱: ۳ و ۲۷؛ مز ۷: ۹، ۵۰: ۱۶-۲۳، ۶۹: ۳۱-۳۲، بنسی ۱۸: ۳۴-۲۰). این قربانی درونی، یک قربانی جانشین نیست، بلکه یک قربانی اصلی است (مز ۵۱: ۱۸-۲۰)؛ این قربانی گاهی مراسمی را تکمیل می‌نماید (بنسی ۱: ۳۵-۱۰؛ دان ۳: ۳۸-۴۰). این جریان روحانی که در قمران از نو ظاهر می‌شود تقوای ظاهری را که به زندگی علاقمند یا با آن در جدل بود آشکار نموده و آخر الامر خود

رسوم و آداب را مورد سؤال قرار می‌دهد. از این جهت انبیاء در انتظار مکاشفه عهدجدید در باب ذات قربانی بودند.

۳- **اوج مذهب درونی در عهدعتیق.** در کنار ترکیب شریعتی لاویان، کتاب مقدس ترکیب دیگری را عرضه می‌نماید که زنده می‌باشد چون در یک شخص تن گرفته است. بر حسب اشعیای نبی باب ۵۳، بنده خدا مرگ خود را در قربانی کفاره‌ای تقدیم خواهد کرد. یک نبوت پیامبرانه پیشرفت قابل ملاحظه‌ای را در اندیشه‌های لاویان (باب ۱۶) نمودار می‌سازد. بز حامل گناهان قوم (لاو ۱۶) در روز بزرگ کفاره، گناهان قوم را به همراه خود می‌برد اما این بز علیرغم مراسم دستگذاری با بز فدیه قربانی همسان نمی‌باشد. برعکس، بنده در کمال آزادی جای گناهکاران را می‌گیرد. وقف‌عاری از نقص وی، برحسب نقشه خدا از بهر «جمعیت بسیار» سودمند می‌باشد. در این جا حداکثر درونی بودن به حداکثر عطیه با بیشترین تأثیر پیوند می‌یابد.

عهدجدید

عیسی اندیشه پیامبری را که عبارت است از برتری روح بر آداب و رسوم از سر می‌گیرد (مت ۵: ۲۳-۲۴؛ مر ۱۲: ۳۳). او با به یاد آوردن این امر اذهان را برای درک مفهوم قربانی خویشتن آماده می‌سازد. بین دو عهد پیوستگی و برتری وجود دارد: پیوستگی به واسطه رابطه دادن واژگان مربوط به قربانی در عهدعتیق به مرگ مسیح و برتری به واسطه تازگی مطلق تقدیمی عیسی ظاهر می‌شود. در حقیقت این برتری یک واقعیت اساساً تازه‌ای را در جهان وارد می‌نماید.

الف) عیسی خود را به عنوان قربانی تقدیم می‌نماید

عیسی با استفاده کلمه به کلمه عباراتی که سرشت قربانی کفاره‌ای «بنده» خدا را مشخص می‌نماید زجر و شکنجه خود را اعلام می‌نماید: او برای «خدمت» می‌آید، او «حیات می‌بخشد»، و به خاطر «جبران گناهان، به سود بسیاری می‌میرد» (مر ۱۰: ۴۵؛ لو ۲۲: ۳۷؛ اش ۵۳: ۱۰-۱۲). علاوه بر این، برگزاری شام خداحافظی در چهارچوب عید گذر (مت ۲۶: ۲؛ یو ۱۱: ۵۵-۵۷، ۱۲: ۱، ۱۳: ۱) رابطه‌ای تعمیدی و دقیق را بین مرگ مسیح و قربانی بره گذر برقرار می‌نماید. بالأخره عیسی بخصوص به کتاب خروج ۸: ۲۴ اشاره می‌نماید و اصطلاح موسی یعنی «خون عهد» را مختص خود می‌نماید (مر ۱۴: ۲۴). اشاره سه گانه به بره‌ای که خونش قوم یهود را نجات می‌بخشد و به قربانیهای کوه سینا که عهدعتیق را مهور می‌نماید و به مرگ کفاره‌ای «بنده» سرشت قربانی وار مرگ عیسی را به روشنی نشان می‌دهد. این مرگ

برای توده‌ها بخشش گناهان را فراهم می‌سازد، عهد قطعی و زاده شدن قوم جدید را تقدیس کرده، بازخرید را تأمین می‌نماید. این نتایج بر جنبه بارور قربانی جلجتا تأکید می‌نماید: بدین معنا که مرگ سرچشمه زندگی است. اصطلاح پرمعنای یوحنا در ۱۷:۱۹ این تعلیم را چنین خلاصه می‌نماید: «به جهت ایشان من خود را تقدیس می‌کنم تا ایشان نیز در راستی تقدیس کرده شوند.» آئین مشارکت در نان و شراب که به زنده نگاه داشتن خاطره یگانه قربانی بر صلیب در چارچوب یک شام در اذهان (ر. ک لاو ۷:۲۴) تخصیص داده شده است، مراسم جدید مسیحیان را به قربانیهای اشتراکی عهدعتیق پیوند می‌دهد. بدین ترتیب تقدیمی عیسی در موجودیت خونین خود و در بیان رازهای مقدس، توازن و تعادل قربانی را خلاصه کرده و به آن تحقق می‌بخشد چون این تقدیمی در عین حال قربانی سوختنی *minhah*، تقدیمی کفاره‌ای و قربانی اتحاد است. پیوستگی دو عهد غیر قابل انکار است. اما قربانی مسیح به وسیله یکتائی خود، سبب مقام والای پسر خدا و کمال تقدیمی وی گشته، و به علت حسن اثر جامع آن، بر قربانیهای مختلف و متعدد عهدعتیق برتری می‌یابد. واژگان همان واژگان عهد عتیق هستند اما با محتوای جدید. واقعیت از مرز دسته بندی اندیشه که برای بیان آن مورد استفاده قرار می‌گیرد فراتر می‌رود.

ب) کلیسا درباره قربانی عیسی می‌اندیشد

۱- از قربانی جلجتا تا آیین سپاس شام خداوند. نوشته‌های رسولان اندیشه‌های اساسی را به اشکال مختلف مورد بحث قرار می‌دهد: عیسی به صورت «گذر ما» (۱- قرن ۵:۷؛ یو ۳۶:۱۹) و «بره ذبح شده» (۱- پط ۱:۱۹؛ مکا ۵:۶)، در خون خویش عهدجدید را افتتاح می‌نماید (۱- قرن ۱۱:۲۵)، گله را بازخرید می‌کند (اع ۲۰:۲۸)، استغفار گناهان را تحقق می‌بخشد (روم ۳:۲۴-۲۵)، و آشتی بین خدا و انسانها را برقرار می‌نماید (۲- قرن ۵:۱۹-۲۱؛ کول ۲:۱۴). در این جا، به مثابه لاویان، بر نقش خون تأکید زیادی می‌شود (روم ۵:۹؛ کول ۱:۲۰؛ افس ۷:۱، ۱۳:۲؛ ۱- پط ۱:۱۸-۱۹؛ ۱- یو ۷:۱، ۵:۶-۸؛ مکا ۱:۵، ۹:۵). اما این خون توسط پسری به ابتکار پدرش ریخته شده است. رسولان نیز قرابت بین قربانی اسحاق و قربانی عیسی را مطرح می‌نمایند. این توازی کمال قربانی جلجتا را برجسته می‌نمایند: مسیح، پسر «محبوب» (آگاپتوس) (ر. ک مر ۱۲:۶، ۱۱:۱، ۷:۹) خود را تسلیم مرگ می‌نماید و پدر نیز از روی محبت نسبت به انسانها «پسر خود را دریغ نمی‌دارد» (روم ۸:۳۲؛ یو ۳:۱۶). بدین ترتیب صلیب ذات درونی قربانی «بوی خوش» را آشکار می‌نماید (افس ۵:۲) چون قربانی در ذات روحانی خود یک عمل محبت‌آمیز است. از آن به بعد مرگ که سرنوشت بشریت گناهکار است در زاویه دیدی که مطلقاً بدیع می‌باشد قرار می‌گیرد (روم ۵).

در معبد میزی برای نانهای تقدیمی قرار می‌دادند و در جامعه مسیحی نیز «میز خداوند» وجود دارد. پولس مخصوصاً مشارکت در راز نان و شراب را با تناول قربانی قوم اسرائیل

مقایسه می نماید (۱- قرن ۱۰: ۱۸). اما بین این دو تفاوت فاحشی وجود دارد! مسیحیان دیگر تنها در چیزهای «مقدس» یا «بسیار مقدس» سهیم نمی شوند بلکه در جسم و خون مسیح که اصل حیات جاودانی است (یو ۶: ۵۳-۵۸) مشارکت می کنند (۱- قرن ۱۰: ۱۶). این مشارکت به معنای پیوند ایمانداران به جسم یکتا بوده و آن را به وجود می آورد (۱- قرن ۱۰: ۱۷). بدین ترتیب و درواقع قربانی ایده آلی تحقق می یابد که به وسیله ملاکی نبی (۱۱: ۱) پیش بینی شده بود که برای همگان و همه زمانها ارزنده می باشد.

۲- چهره ها و واقعیت. اشارات متعدد اناجیل و نوشته های رسولان به واژگان مربوط به رسوم و آداب عهدعتیق مفهوم عمیق آئین پرستش قدیم را آشکار می نماید چون این آئین قربانی نجات بخش را پیش بینی کرده آن را آماده می ساخت. رساله عبرانیان با قیاس سیستماتیک این دو مطلب به این تعلیم صراحت می بخشد. عیسی، کاهن اعظم و قربانی، همانند موسی در سینا، بین خدا و قوم خود عهدی را بنیاد می نهد. از این به بعد این عهد کامل و قطعی است (عبر ۸: ۶-۱۳، ۹: ۱۵-۱۰: ۱۸) علاوه براین، مسیح همانند کاهن اعظم در روز جزا عمل تطهیر کننده را انجام می دهد ولی این بار او گناهان را، با ریختن خون خود که موثرتر از تمام قربانیهای معبد می باشد، از بین می برد. ایمانداران نه تنها «پاکی جسم» بلکه «طهارت ضمیر» را نیز به دست خواهند آورد (عبر ۹: ۱۲-۱۴). شخصیت عالی مذهبی، کمال قربانگاه که قربانی در آن ذبح می شود یعنی آسمان، ارزش یکتا و اثر مطلق و جهانی قربانی مسیح را تضمین می نماید. این قربانی که سرمشق تمام قربانیهای دیگری است که فقط سایه ای از حقیقت بوده اند احتیاجی به تکرار ندارد (عبر ۱۰: ۱۰ و ۱۰). آئین پرستش که طبق مکاشفه یوحنا (مکا ۵: ۶...) در آسمان به گرد بره ذبح شده برگزار می شود با آنچه که در رساله به عبرانیان مجسم شده است مرتبط می گردد.

۳- از قربانی «سر» تا «قربانی روحانی» اعضا. انبیا بر ادامه فعالیت پرستشی در زندگی روزمره اصرار می ورزیدند. علاوه براین، کتاب بن سیراخ یک رفتار با تقوا را با قربانی یکسان می شمارد (بنسی ۳۵: ۱-۳). در عهدجدید همان کاربرد روحانی در زندگی مسیحی و رسولی مشاهده می گردد (روم ۱: ۱۲، ۱۵: ۱۶؛ فی ۲: ۱۷، ۴: ۱۸؛ عبر ۱۳: ۱۵). ایمانداران توسط روح القدس که آنها را به جنب و جوش وامی دارد در اتحادی حیاتی با خداوند خویش، «کهان مقدسی را جهت تقدیم قربانیهای روحانی مورد قبول خدا توسط عیسی مسیح» تشکیل می دهند (۱- پطرس ۲: ۵).

ر. ک: آتش: عهدعتیق ب ۱- ابراهیم: الف ۲- بره خدا- پرستش- حیوانات: ب ۳- خادم خدا: ب ۲، ج- خوراک: الف- خون: عهدعتیق ۳ عهدجدید ۱- سپاسگزاری: د ۲، ه- شراب: الف ۲- شهید- صلح/آرامش/سلامتی: الف ۳- صدقه دادن: عهدعتیق ۳- ضیافت: ب- عطر: ۲- عطیه: عهدعتیق ۳: عهدجدید ۲- عهد/پیمان- فدیة: عهدجدید ۲-

فصح/گذر- قربانگاه/مذبح- کفاره- کهنات: عهدعتیق ب ۱؛ عهدجدید الف ۱ و ۲-
مرگ- مشارکت: عهدعتیق- معبد: عهدجدید ج ۱- مقدس- نان: ب ۳، ج- نمک: ۲- نوبر:
الف ۲ ب. CH

قوت

در سرتاسر کتاب مقدس، سخن از قوت به میان آمده است و در عین حال پیشگویی سقوط جباران و ارتقاء فروتنان مطرح می شود. این بیان مغایر ادامه می یابد تا آنجا که به صلیب موعظه می شود، که در آن «ضعف خدا» به نظر می رسد که قوی تر از انسان اعلام می شود (۱-قرن ۱: ۲۵). از این روست که جولیات غول پیکر، «مردی جنگجو از جوانی اش»، مسلح به شمشیر، نیزه و زوبین مغلوب داود، جوان ظریفی که با قلاب سنگ و پنج ریگ مسلح بود اما با نام یهوه پیش آمد (۱-سمو ۱۷: ۴۵)، شد. و پولس با توصیف شیوه خدا می گوید، «خدا جَهال جهان را برگزید تا حکما را رسوا سازد» (۱-قرن ۱: ۲۷).

این دفاع از ضعف نبود بلکه تجلیل «قوت خدا برای نجات ایمانداران» (روم ۱: ۱۶). پولس با این عبارات، نمی خواهد قدرت الهی را بسی متعال تر و رفیع تر از ناچیز بودن بشر قرار دهد؛ بلکه او قوتی را که انسان در خدا می یابد برضد ضعفی قرار می دهد که در آن بشر بدون خدا زندگی می کند؛ او با خدا پیروزمندانه علیه کرورها می جنگد (یوشع ۲۳: ۱۰؛ لاو ۲۶: ۸): بدون خدا آن قدر پست می شود که با صدای برگ خشکی پا به فرار می گذارد (لاو ۲۶: ۳۶). مزمور نویس چنین می سراید «با خدا ظفر خواهیم یافت» (۴۱: ۰۶). پولس رسول فریاد می زند «قوت هر چیز را دارم در مسیح که مرا تقویت می بخشد» (فی ۴: ۱۳).

الف) قوت برگزیدگان خدا

۱- قوتی که احترام را القاء می کند. شخص اسرائیلی در رؤیای قوت بود، زیرا رؤیای جلب توجه جهان به سوی خود را می دید: «در افراته کامیاب شو و در بیت لحم نامور باش» (روت ۴: ۱۱) که این را برای بوعز طلبیدند. قوتی که می تواند تحمیل شود، قبل از هر چیز قوت بازوان است (مز ۷۶: ۵-۶) و قوت کمر (مز ۹۳: ۱) و قوت زانوان که خم نخواهند شد و قوت قلب که در نبرد، مستحکم باقی می ماند (مز ۵۷: ۸): این قوتی است که معرف قدرت حیاتی یک موجود، سلامت او، باروری اش (پید ۳: ۴۹)، یا حتی قدرت اقتصادی اوست که بنی اسرائیل منتهای کوشش را در پرداخت مالیات یا در خرید از متحدینش به عمل می آورد (هو ۹: ۷؛ اش ۶: ۳۰). عاقبت اینکه اگر قوتی که شربران از ثروتهایشان می گیرند

ننگ آور باشد (ایوب؛ مز ۷۳:۴۹)، برعکس، تقوا و پرهیزکاری (برای مثال، پرهیزکاری «زن صالحه»؛ امث ۳۱:۱۰-۳۱)، شایسته ستایش است.

چون موضوع مربوط به تأیید و اثبات ظاهری است، قوی بودن درواقع به معنای «قوی تر بودن از» می باشد. مرد زورآور به سختی سنگ، جواهر (استر ۹:۳)، برنز (ایوب ۶:۱۲) با دشمن مقابله می کند؛ سختی سنگ که با هجوم خشمناک امواج نیز ثابت می ماند (مز ۳:۴۶ و ۴)، سختی قلعه تسخیر ناپذیر (اش ۵:۲۶) و کمین گاه مستقر بر بلندیهای دست نیافتنی (عو ۳). مرد زورآور قائم می ایستد در حالی که شخص بی بنیه و سست عنصر می لرزد و می افتد و همچون مرده دراز می کشد: «خداوند صخره من است و ملجا و نجات دهنده من ... و قلعه من و پناه من ... خدایی که با قوت مرا احاطه می کند ... و مرا بر بلندیها برمی افرازد» (مز ۱۸، ۳:۶۲).

این قوت مبارزه گر نمی تواند کاملاً در حالت تدافعی باقی بماند. در نبرد زندگی، یا پیروزی هست یا شکست: هیچ راه دیگری نیست. مسیح یهوه که قدرت الهی او در برابر دنیای وحدت یافته قائم می ایستد، با دیدن مقهور شدن تمامی دشمنانش در زیر پاهایش (مز ۴۸:۱۸) و ناتوانی آنان در گریز از او (مز ۹:۲۱) پایان خواهد یافت. برای قضاوت درمورد آن به اصرار مزامیر ملوکانه، حقیقت خود را به اثبات می رساند: صلح و آرامشی نخواهد بود، مگر با پیروزی کامل و قطعی.

۲- قوت در خدمت خدا. پس اگر بنی اسرائیل رؤیای قوی بودن را در سر می پروراند، این به خاطر درک نقشه خداست. در غیر این صورت آیا یوشع می توانست سرزمین کنعان را فتح نماید (یوشع ۶:۱) و قوم برگزیده به نجات نزدیک شوند (اش ۳۵:۳-۴)؟ به قوت بیشتری نیاز بود، گرچه در سطح دیگری، برای سهیم شدن در ملکوت عهدجدید. «به اندازه توانایی جلال او به قوت تمام زورآور شوید تا صبر کامل و تحمل را با شادمانی داشته باشید» (کول ۱:۱۱). قوت لازم برای مسیحیان همچنین به عنوان قابلیت حیات و مبارزه ای پیروزمندانه ظاهر می شود. سهیم شدن در خود قوت مسیح قیام کرده، که بر دست راست پدر می نشیند (افس ۱:۱۹-۲۰) از یک مسیحی، فاتح دنیا می سازد (۱-یو ۵:۵)، به او قدرت برتری بر تمام نیروهای شریر را می دهد (مر ۱۷:۱۵-۱۸)، ابتدا در خودش (۱-یو ۲:۱۴، ۵:۱۸) (عهدعتیق بر آن تأکید نمی ورزد) و سپس بر او. روح خداوند همانا قدرت رستاخیز برای ما نیز می باشد (فی ۳:۱۰-۱۱)؛ انسان درون ما را قوت می بخشد (افس ۳:۱۶)، حتی به خاطر کمال ما به ما اجازه ورود به درون پری خدا را می دهد (۱۹:۳).

ب) قوت در ضعف

انسان این قوت را در خودش ندارد که نجات را برای خود حاصل نماید: «پادشاه به

زیادتی لشکر خلاص نخواهد شد ... اسب به جهت استخلاص باطل است» (مز ۳۳: ۱۶-۱۷). پذیرش این ناتوانی یقیناً امری عادی در تمام نیایشها می باشد. ابنای بشر که در برابر دنیایی قوی تر از خود خلع سلاح هستند در پی آنند که قدرت خدایان را با خود همراه سازند. اما کتاب مقدس درخصوص تجهیز انسان با دستور العمل های مؤثری که جایگزین ناتوانی طبیعی او شوند، جانب احتیاط را در پیش می گیرد. این خداست که ما را به خدمت خود می گمارد. اگر انسان را قوی می گرداند. به جهت این است که اراده او را به انجام رسانده و نقشه خدا را کامل گرداند (مز ۴۱: ۱۰؛ ۲-قرن ۱۳: ۸).

حال بنی اسرائیل چه با قوت یا با دیگر عطایای یهوه کار می کند عاقبت سرمنشأ آنها را فراموش کرده و به خود نسبت می دهد و خود را مستقل از او می داند که همه چیز را از وی دریافت داشته است: «مبادا در دل خود بگویی که قوت من و توانایی دست من این توانگری را از برایم پیدا کرده است» (تث ۸: ۱۷). عقیده کذب داشتن همانا گشودن راهی برای انکار است. و به این ترتیب برای آنکه به وضوح درک شود که فرد تنها به وسیله او و در او قوت دارد، یهوه برای خود مردانی با ظاهری افتاده و فروتن برمیگزیند که قلبشان محکم و استوار است (۱- سمو ۱۶: ۷) در برتری نسبت به آنانی که همچون شائول یک سر و گردن از دیگران برترند (۱- سمو ۲۳: ۱۰). او می خواهد تا هرچه بیشتر به وسیله فروتنی انسان عمل نماید: «قومی که با تو هستند زیاده از آنند که مدیان را به دست ایشان تسلیم نمایم مبادا اسرائیل بر من فخر نموده بگویند که دست ما، ما را نجات داد» (داور ۷: ۲؛ اش ۳۰: ۱۵-۱۷). پس خداوند بر پولس آشکار می کند: «فیض من تو را کافی است زیرا که قوت من در ضعف کامل می گردد» (۲-قرن ۱۲: ۹).

درواقع، جلال او نمی توانست نوع دیگری بدرخشد. وقتی از دست انسان دیگر کاری ساخته نیست، خدا مداخله می کند (اش ۴: ۲۹) به نحوی که کاملاً روشن می گردد تنها او عمل کرده است. او به ترتیب بزرگی در واقعیت های طبیعی توجه نمی کند: ذلت را بر رؤسا می ریزد (مز ۱۰۷: ۴۰) و مرد مسکین را، که از خاک برآورده است، در کنار خود می نشاند (مز ۱۱۳: ۷). او جلال خود را در سرافرازی و تجلیل خادم خود می یابد که رد شده از سوی جامعه، اما منکر دفاع از خویشتن به وسیله قدرت خود می شود و تنها در انتظار نجات از سوی خدا می ماند. خدا این را در رستاخیز عیسای مصلوب شده به طور کامل مکشوف می سازد. بیان این راز سبب ایجاد پیام قدرت خدا می شود (۱-قرن ۱: ۱۸).

تواضع مسیحی آن است که مریم در سرود خود ابراز داشت. او خود را تحقیر نمی کند تا ضعف یک مخلوق یا یک گناهکار را احساس کند. او در عین حال از قوتی که کلاً از خدا صادر می شود آگاه است: «لیکن این خزینه را در ظروف خاکی داریم تا برتری قوت از آن خدا باشد نه از جانب ما» (۲-قرن ۴: ۷).

ر.ک: ارواح شریر: عهدجدید ۱- دست راست: ۱- روح خدا- زن: عهدعتیق ۳-
صخره: ۱- عصیان- قدرت- گرده ها/صلب: ۱- مصر: ۱- نان: الف ۲.
EB

کارها

واژه «کارها» می‌تواند معانی مختلفی داشته باشد. می‌تواند اشاره به کردار، کارها و چیزهای مختلف تولید شده و مخصوصاً به «کار جسمانی» در رابطه با تولید باشد. در مورد خدا این اشاره ای است به جنبه های مختلف فعالیت های ظاهری او. در هر مورد، کار را فقط موقعی می‌توان درک کرد که اشاره داشته باشد به کسی که آن را انجام داده است. و در پشت هر عمل انسانی، سؤال کشف نخست زاده خلقت: پسر خود خدا، نهفته است که این کار را به او نسبت می‌دهند.

عهد عتیق

الف) کار خدا

قبل از هر چیز باید توجه داشت که اعمال خدا (*ma'aseh yahweh*) در چهارچوب تاریخ نمی‌گنجد، بلکه سازنده تاریخ در راستی خود است. در عهد عتیق مکاشفه جهتی خاص را دنبال می‌کند: بنی اسرائیل خدا را در حال عمل در تاریخ خود می‌شناسد قبل از اینکه به عمل خلاقه او علاقمند شود.

۱- کار خدا در تاریخ. عمل الهی شروع به نشان دادن خود از طریق «اقدامات و اعمال عظیمی که همانند آن وجود ندارد» (تث ۳: ۲۴) می‌کند: رهایی بنی اسرائیل، حوادث شگفت آور در بیابان جایی که قوم «اعمال یهوه را» دیدند (مز ۹۵: ۹)، مستقر شدن در سرزمین موعود (تث ۱۱: ۲-۷؛ یوشع ۲۴: ۳۱). یادآوری این گذشته ها انسان را شاد می‌گرداند: «بیا و اعمال خدا را نظاره کن» (مز ۶۶: ۳-۶)، اما یادآوری از گذشته کافی نیست (مز ۷۷: ۱۲-۱۳) و می‌باید به عمل حال حاضر خدا توجه نمود (اش ۵: ۱۲؛ مز ۲۸: ۵)، که همه چیز را بدون وقفه بنا می‌کند (اش ۲۲: ۱۱). لازم است که نگران عمل او باشیم تا به روز خداوند برسیم (اش ۲۸: ۲۱). خواه این مسئله تبعید به بابل باشد (حب ۱: ۵) یا رهایی از تبعید (اش ۴۵: ۱۱): خدا با عمل کردن به وساطت امتها (ار ۱۰: ۵۱) یا وساطت کورش رهاننده (اش ۴۵: ۱-۶)، عمل «نجات بخش خود» (۴: ۴۱) در مورد بنی اسرائیل، قوم برگزیده خود را (۱: ۴۳، ۲: ۴۴) تمام خواهد کرد.

بنابراین عمل الهی، بالاتر از هر چیز به بنی اسرائیل می‌نگرد، به طور جمع. اما نه به این دلیل که به فرد فرد بی توجه است: و یا توجه او به اسرائیل به دلیل کسانی نیست که او برای قوم خود برگزید، همانند موسی و هارون (۱- سمو ۱۲: ۶)، داود و پیامبران، بلکه خدا به هر

فرد به طور خاص توجه دارد، آن طوری که کتاب طوبیت به تفصیل بیان می‌دارد. بنابراین «اعمال دستهای او» کامل می‌باشد (تث ۳۲:۴)، وفادار و امین است (مز ۳۳:۴)، عظیم است (مز ۹۲:۶)، پر از رحمت و محبت (مز ۱۴۵:۹ و ۱۷، ۱۳۸:۸)، که می‌باید باعث شادی بسیار در قلب انسان شود (مز ۱۰۷:۲۲؛ طو ۱۲:۲۱).

۲- کار خدا در خلقت. بنی اسرائیل از همان ابتدا می‌باید «او را که آسمان و زمین را ساخت» تحسین کند (پید ۱۴:۱۹)، «که ثریا و جبار را آفرید... که کوه‌ها را ساخته و باد را آفرید (عا ۵:۸، ۱۳:۴). اما فقط در تبعید است که خلقت انگیزه اعتماد به خداوند تاریخ می‌شود: آیا این عمل قدرتمندانه، با ثبات، و باشکوه نیست که تضمین قدرت و وفاداری خداست (اش ۴۰:۱۲-۱۴)؟ او برای هر چیز که «عمل دستهای اوست:» آسمانها (مز ۱۹:۲) و زمین (۲۶:۱۰۲) ستایش می‌شود، او که بالاتر از تمام آفرینش است (۷-۴:۸). می‌باید برای اعمال او او را شکر گوئیم (۱۰:۱۴۵)، زیبایی تحسین برانگیزی که اعتراف می‌شود (ایوب ۲۴:۳۶-۲۵). انسان با آگاهی از اینکه عمل دست خدا می‌باشد، باید از این ایمان جرأت بیابد، زیرا خدا نمی‌تواند «عمل خود را رد کند» (ایوب ۱۰:۳)، بلکه به همین طور انسان نیز باید فروتنی عمیقی داشته باشد، زیرا آیا «یک مصنوع می‌تواند به صانع خود بگوید: من صنعت تو نیستم؟» (اش ۲۹:۱۶، ۴۵:۹؛ حک ۱۲:۱۲؛ روم ۹:۲۰-۲۱).

۳- حکمت، صانع الهی. جریانی که از شناخت خدای تاریخ به خدای خالق منجر می‌شود نهایتاً خدا را به عنوان کلام خلاق، روح القدسی که پیشرفت دنیا را هدایت می‌کند، درک می‌نماید. روح کلیسایی بر عمل خدا در خلقت (بنسی ۱۵:۴۲-۴۳، ۳۳) و در طول زمان (۴۴:۱-۲۹:۵۰) تعمق می‌کند و تشخیص می‌دهد که حکمت الهی در این پایین مشغول فعالیت است. این حکمت ملوکانه که به عنوان «صانع» خلقت معرفی شده (امث ۸:۳۰) توسط خدا تولید گردید، قبل از بنای عالم (۲۲:۸). و تصمیم گرفت که به طور خاص در اسرائیل ساکن شود (بنسی ۲۴:۳-۸). اما از قبل وجود داشته است (۹:۲۴) «زیرا که او صانع همه چیز» بوده است (حک ۷:۲۱) او کسی است که از طریق اعمال خود انسانها را قادر می‌سازد تا خداوند طبیعت و تاریخ را بشناسند.

ب) کارهای انسان

انسان که در شباهت خدا، خالق خود، آفریده شده باید بدون وقفه در حال کار باشد.

۱- منشأ کارهای انسان. فقط نیاز درونی نیست که انسان را وادار به کار می‌کند، بلکه اراده خداست که از زمان فردوس آشکار شده، به صورت فرمانی برطبق نقشه یهوه

(پید ۲: ۱۵-۱۶). خدا برای آزادی بشری، اراده خود را به صورت ملموس به عنوان شریعت معرفی می کند، شریعتی که انسان باید اطاعت کند.

۲- کارهای اصلی بشر. شرح خلقت نشان می دهد که قبل از اینکه فرامین شریعت برشمرده شود انسان باید دو وظیفه به انجام رساند، بارور شدن و زحمت کشیدن. انسان موظف به باروری است تا زمین را پر کند (پید ۱: ۲۸)، او فرزندی در شباهت خود تولید می کند (۵: ۱-۳)، که خود نیز بازتابی از چهره خداست. به دلیل فضیلت این وظیفه است که نژاد پاتریارکها موجب تولد قوم اسرائیل شدند. قومی که به خاطر تمام اقوام جهان میانجی گری می کند. که از آنها نهایتاً مسیح به دنیا خواهد آمد. بدین ترتیب «عمل جسمانی» با دلائل دوگانه خلقت و عملکرد نجات معنی می یابد. انسان باید هم چنین زحمت بکشد تا بر زمین تسلط یابد و آن را مهار کند (پید ۱: ۲۸)، حتی اگر زمین به دلیل گناه وی ملعون شده باشد (۳: ۱۷-۱۹). این زحمت کشیدن به او اجازه امرار معاش می دهد (۳: ۱۹)، اما در پرستش است که زحمت کشیدن به اهمیت کامل مذهبی خود می رسد: شاهکار قوم اسرائیل معبد است که برای جلال خدا بنا شده است.

واقعیت است که انسان دچار وسوسه می شود و از هدف دو وظیفه اصلی خود منحرف می گردد، تولید مثل را خوار شمرده (روم ۱: ۲۶)، و اعمال دستهای خود در ساختن بتهای لال را تحسین می کند (۱- قرن ۱۲: ۲). احکام شریعت تلاش دارند تا چنین اعمال پست انسانی را مانع شوند. شریعت هم چنین اعمال زیاد دیگری را توصیه می کند، که در میان این اعمال، یهودیت متأخر مخصوصاً به اعمالی که در رابطه با همسایه، دادن صدقه، عیادت بیماران، و تدفین مردگان است توجه می کند. اینها «اعمال نیکو» هستند.

۳- هدف از اعمال. یهودیت هیچگاه این واقعیت را که اعمال توصیه شده توسط شریعت، در جهت ورود به ملکوت خدا می باشند از نظر دور نداشت. لیکن استدلال غلط و غیرمنطقی اغلب موجب شد که معنی واقعی اعمالی که می باید اجرا شوند فاش نگردد، بالاتر از همه درک غلط انسان موجب شد تا عهد به قراردادی تبدیل گردد و به «عمل کنندگان» به آن اعتمادی بیش از حد امکانات بشری آنها بدهد، گویی که اعمال انجام شده به انسان حق ادعا بر خدا را می بخشد. عیسی خطاب به این طرز فکر نزول کرده مذهب در یادآوری معنی منحصر به فرد اعمال بشری پاسخ می دهد: تا جلال خدا را که از طریق انسان در حال عمل است متجلی کند.

عهد جدید

الف) کار عیسی مسیح

«پدر من تاکنون کار می کند و من نیز کار می کنم» (یو:۵:۱۷). در این کلمات عیسی بر هویت و شناخت عمل پسر و پدر تأکید می کند، عمل پدر که خود را از طریق عمل پسر کاملاً بیان می کند.

۱- عیسی مسیح، شاهکار خدا. عیسی چهره قابل رؤیت پدر، حکمت است که در عهدعتیق از آن صحبت شده. از طریق او همه چیز از ازل آفریده شد و به وسیله او کار نجات در تاریخ به انجام رسید. او همچنین خلقت را در مثل های خود زنده می سازد و به طور مثال مناسبت قوانین رشد دانه گندم با قربانی شدن را آشکار می کند (یو:۱۲:۲۴). او هنگامی که اهمیت پنهان باروری جسمانی، معنی شاخص معبد و پرستش (یو:۲۱:۴-۲۴) را نشان می دهد اعمال بشری را از خطراتی که آن را تهدید می کند نجات می بخشد (لو:۱۱:۲۷-۲۸). او انتظار ملکوت و اطاعت از شریعت را در شخص خود متمرکز می کند. اگر درست است که عمل انسان باید در چهره عمل خدا به کمال برسد، پس کافی است عمل عیسی را ببینیم تا بدانیم که چگونه برحسب اراده پدر رفتار کنیم.

۲- عیسی و کارهای پدر. اناجیل نظیر به ندرت از اعمال عیسی صحبت می کنند (مت:۱۱:۲)، اما درباره معجزات او و تمام اعمالی که راه را برای آمدن کلیسای او هموار می کنند شرح می دهند. در انجیل یوحنا می بینیم که مسیح تمام کارهایی را که پدر به او محول کرده بود به پایان رسانیده است (یو:۵:۳۶). این اعمال تأیید می کنند که او نه تنها مسیح است، بلکه پسر خدا نیز هست؛ زیرا آنها ماهیتاً اعمال پدر می باشند، بدون اینکه اشخاص انجام دهنده را غاطی کنیم. پدر اعمالی کاملاً انجام شده را به پسر واگذار نکرد، که گویی او تنها مجری آنها بوده است (۱۰:۱۴، ۹:۳۱، ۱۱:۲۲ و ۴۱-۴۲)؛ همین طور هم کارهایی را برای انجام شدن واگذار ننمود، که گویی دستوراتی برای اجرا شدن واگذار می کند (۴:۳۴، ۱۵:۱۰). مأموریت پسر، جلال دادن به پدر در به کمال رساندن کاری است که اراده خدا بر انجام آن قرار گرفته. یعنی نجات و رستگاری بشر. و این به کمال رسیدن صلیب است (۴:۱۷). تمام اعمال مسیح با آن در رابطه است. آنها فقط مهری بر مأموریت عیسی نیستند (۶:۲۷)؛ آنها پدر را از طریق پسر مکشوف می سازند (۹:۱۴-۱۰). پسر خود را همانند پدر فعال نشان می دهد، اما در جایگاه خود به عنوان پسر، و در محبتی که او را به طور جدایی ناپذیر با پدر متحد می سازد.

۳- مسیح، آشکار کننده کارهای انسانی. عیسی با آمدن به دنیای گناهکار اعمال بشری را

آشکار می‌کند و این مکاشفه هم یک انتخاب است و هم داوری «اینک این داوری است: نور به جهان آمد، و مردم ظلمت را بیشتر از نور دوست داشتند زیرا جزء اعمال بد است. درواقع هر کس که عمل بد می‌کند روشنی را دشمن دارد و پیش روشنی نمی‌آید مبدا اعمال او توبیخ شود، لیکن کسی که به راستی عمل می‌کند پیش روشنی می‌آید تا اعمال او هویدا گردد که در خدا کرده شده است» (یو ۳: ۱۹-۲۱). مسیح با حضور یافتن در میان انسانها وضعیت آنها را به آنها نشان می‌دهد. آنها قبل از این رویارویی در ظلمت زندگی می‌کردند (۵: ۱) که دقیقاً حالت گناه نبود (ر. ک ۹: ۴۱، ۱۵: ۲۴). هنگامی که عیسی می‌آید عمق وجودی این اعمال که تا آن زمان از خوبی یا بدی آن آگاهی کامل نداشتند آشکار می‌شود. رفتاری که آنها با در نظر گرفتن پسر انسان پیش می‌گیرند، تلفیقی است از رفتار گذشته آنها و آن را همان‌گونه که هست آشکار می‌کند. نه اینکه «اعمال نیکو» شایستگی تعلق نهایی به مسیح را دارند؛ بلکه این تعلق داشتن نشان دهنده نیکویی اعمال می‌باشد (افس ۵: ۶-۱۴).

ب) کارهای مسیحیان

ایماندار با مدل برداری از اعمال عیسی مسیح به اعمال خود معنی کامل می‌بخشد؛ از طریق روح القدس، او قادر است تا قانون جدید محبت را به کمال رسانیده و در ساختن بدن مسیح همکاری نماید.

۱- ایمان، عمل منحصر به فرد. برحسب اناجیل نظیر، عیسی خواستار عمل به «اعمال نیکو» با خلوص نیت است (مت ۵: ۱۶). در دو حکم اول (مت ۲۲: ۳۶-۴۰) عیسی اتحاد احکام شریعت را نشان می‌دهد. به این طریق او سادگی و پاکی را تولید می‌کند که در اعمال بی‌شماری که سنت یهود تحمیل نموده غیرقابل اجتناب است. در انجیل چهارم این ساده‌سازی به نظر روشن‌تر می‌رسد: عیسی به یهودیانی که سؤال می‌کنند «چه بکنیم تا اعمال خدا را به جا آورده باشیم» پاسخ می‌دهد: «عمل خدا این است که به آن کسی که او فرستاد ایمان بیاورید» (یو ۶: ۲۸ و ۲۹). اراده خدا در ایمان به عیسی که اعمال پدر را انجام می‌دهد خلاصه شده است.

پولس قدیس به عنوان مجادله‌گری نیرومند نیز همین را می‌گوید هنگامی که عادل شمرده شدن توسط اعمال شریعت را رد می‌کند: این شریعت نیست، و نه اعمالی که سرچشمه نجات هستند. این صلیب است، این فیض است که به ایمان پذیرفته می‌شود. انتقاد از نجات از طریق اعمال را نباید فقط محدود به قوانین شریعت یهود کرد، این برای تمام رسومات مذهبی که به هدایت به نجات توسط خودشان فخر می‌کنند معتبر است.

۲- **محبت، عمل ایمان.** اعمال سرچشمه نجات نیستند، اما به عنوان بیان لازم ایمان باقی می‌مانند. یعقوب بر این مورد در (یع ۲: ۱۴-۲۶) تأکید می‌کند و پولس نیز در (افس ۲: ۱۰). بعضی «اعمال ایمان» وجود دارند که میوه روح القدس می‌باشند (غلا ۵: ۲۲-۲۳). ایمانی که مسیح انتظار دارد آن است که «از طریق محبت عمل کند» (غلا ۵: ۶). بر عکس اعمال شریک که کثیر هستند (غلا ۵: ۱۹-۲۱)، اعمال به ایمان در عمل به فرمانی که حاوی تمامی شریعت است (غلا ۵: ۱۴) خلاصه می‌شوند. چنین است «عمل ایمان و محنت محبت» (۱- تس ۱: ۳). علاوه بر این، عیسی تعلیم داد که در انتظار برای بازگشت او، شخص باید چراغ خود را روشن نگاه دارد (مت ۲۵: ۱-۱۳)، و از استعدادهای خود به طرز سودآوری بهره‌گیرد (۲۵: ۱۴-۳۰)، برادران خود را محبت کند (۲۵: ۳۱-۴۶). حکم محبت عهد خود اوست (یو ۱۳: ۳۴). رسولان بدین سبب این تعلیم را پذیرفته و بدان عمل نمودند.

۳- **ساختن کلیسا، بدن مسیح.** عمل به محبت در تأمین رفاه و آسایش برای افراد مشخصی به کمال نمی‌رسد. در ورای این هدف، محبت در کار بزرگ مسیح عمل می‌کند، که از ازل نبوت شده: ساختن بدن او که کلیسا می‌باشد. زیرا ما به عنوان «کارگران» او در مسیح عیسی خلق شده ایم برای انجام اعمال نیکو که خدا از قبل آماده ساخته (افس ۲: ۱۰). اینجا راز همکاری انسان با عمل خدا نهفته است که به عمل انسان آن وقار و اهمیت ازلی را می‌بخشد (۱- قرن ۱: ۹، ۱۵: ۵۸؛ روم ۱۴: ۲۰؛ فی ۱: ۶). در این دیدگاه جدید، پاداش آسمانی می‌تواند به اعمالی داده شود که انسان بر روی زمین انجام داده است. «مبارک هستند کسانی که در خداوند می‌میرند، زیرا اعمال ایشان از عقب ایشان می‌رسد» (مکا ۱۴: ۱۳).

ر.ک: آفرینش- ابراهیم: ب۳- اراده خدا: عهدجدید الف ۲، ب ۲- ایمان: ب ج ۲- باروری/ حاصلخیزی: ج۳- پاداش: الف، ج ۱- پری/ تمامیت: عهدجدید ۲- ساختن/ بنا کردن- شریعت: ج ۵؛ ج ۱- عدالت- فیض: ه- کار- معجزه: الف ۲ ج ۲- میوه. FA & XLD

کلیسا

اگر بسیاری از معاصرین به سختی از جنبه انسانی کلیسا- جامعه ای در دنیا که از اتحاد آدمیان در ایمان و در آیین مشخص می‌شود- پافراتر می‌گذارند، کتاب مقدس به ایمان اشاره می‌کند و کلیسا را به عنوان رازی توصیف می‌نماید که سابقاً در خدا پنهان بود اما اکنون آشکار گردیده و نسبتاً درک می‌شود (افس ۱: ۱-۹۱۰؛ روم ۱۶: ۲۵-۲۶). این راز قومی است که باوجود گناهکار بودن، وعده نجات را در اختیار دارند زیرا امتداد بدن مسیح هستند که مدخل

محبت است. این راز یک نهاد انسان- الهی است که بشر در آن می تواند نور، بخشش و فیض را «برای تسبیح جلال خدا» بیابد (افس ۱:۱۴). مسیحیان یونانی زبان اولیه به این نهاد کاملاً تازه، عنوان کتاب مقدس *ekklesia* را دادند. این اصطلاح نشانگر استمرار بین قوم اسرائیل و مسیحیت بود و در عین حال شایسته بود که مفهوم تازه ای به خود بگیرد.

الف) مفاهیم ضمنی کلمه

در دنیای یونانی، کلمه *ekklesia* که واژه کلیسا تنها یک ترجمه معادل از آن است، به جماعت *demos*، مردم به عنوان نیروی سیاسی، اشاره می کند. این مفهوم غیرروحانی (اع ۱۹:۳۲ و ۳۹-۴۰) زمانی به مفهوم مذهبی معنا می بخشد که پولس با رفتار رایج جماعت مسیحی متحد «در کلیسا» عمل می کند (برای مثال ۱- قرن ۱۸:۱۱).

برعکس در ترجمه هفتادتنان، این کلمه جماعتی را توصیف می کند که برای عمل مذهبی جمع شده و معمولاً برای عبادت کردن (تث ۲۳: ۱-۸؛ مز ۲۶:۲۲). این کلمه با واژه عبری *qahal* مقایسه می شود که بالاخص از سوی مکتب تثنیه ای برای توصیف جماعت حوریب به کار برده می شود (تث ۴:۱۰)، در دشتهای موآب (تث ۳۱:۳۰) یا در سرزمین موعود (یوشع ۸:۳۵؛ داور ۲۰:۲). همچنین از سوی وقایع نگاران نیز مورد استفاده قرار می گیرد (۱- توا ۲۸:۸؛ نح ۲:۸) تا جماعت نیایشی اسرائیل را در طی دوران پادشاهان یا بعد از تبعید توصیف نماید. اما اگر قرار باشد *ekklesia* همیشه *qahal* ترجمه شود، این کلمه دوم به معنای مختلف به کار می رود، بخصوص به عنوان کنیسه (اعد ۱۶:۳، ۲۰:۴؛ تث ۵:۲۲) و اغلب به کلمه کشیش مآبانه *edah* ترجمه می شود. کلیسا و کنیسه تقریباً دو اصطلاح هم معنا هستند (ر. ک یع ۲:۲)؛ در معنا اختلاف نخواهند داشت تا هنگامی که مسیحیان اولین واژه را برای خود اختصاص دهند و دومی را برای یهودیان خودسر و لجوج به کار برند. انتخاب *ekklesia* از سوی کتاب مقدس هفتاد تنان، بدون تردید تحت تأثیر هم صدایی *ekklesia qahal* قرار گرفت و نیز تأثیرات صرف و شناخت کلمه نیز بر آن اثر گذاشت. *ekklesia* از کلمه *ekkaleo* من از... فرا می خوانم، من احضار می کنم) ناشی می شود که به خودی خود نشانگر این است که بنی اسرائیل، قوم خدا، جماعت کسانی بود که ابتکار الهی آنها را احضار نموده بود. این واژه یادآور اصطلاحی مخصوص کشیشان است که در آن ایده دعوت و فراخوانی بیان می شد: *klete hagia* که ترجمه تحت اللفظی *miqra' qodes* به معنای «جماعت مذهبی» می باشد (خروج ۱۶:۱۲؛ لاو ۳:۲۳؛ اعد ۲۹:۱).

طبیعی است که عیسی در بنای قوم تازه خدا که ادامه قوم قدیم بود، آن را با عنوانی کتاب مقدسی برای جماعت مذهبی خوانده باشد (او باید به زبان آرامی یا *edta* گفته باشد یا *kenista* که به صورت کنیسه ترجمه شده است یا احتمالاً *qehala*) عنوانی که به صورت

ekklesia در متی ۱۸:۱۶ ترجمه شده است. نسل اولیه مسیحی که خود را به عنوان قوم تازه خدا می دانستند (۱- پطرس ۲:۱۰) و به واسطه «جماعت در صحرا» (اع ۷:۳۸) از پیش نشان داده شده بودند، اصطلاح کتاب مقدس به خود گرفتند که برای اشاره به آنان به عنوان «اسرائیل خدا» بسیار مناسب بود (غلا ۶:۱۶؛ ر. ک مکا ۷:۴؛ یح ۱:۱؛ فی ۳:۳). این اصطلاح این مزیت را داشت که موضوع دعوت رایگان خدا که در عیسای مسیح به یهودیان و سپس به امتها داده می شود تا «جماعت مقدس» زمان آخر را تشکیل دهند، دربر می گرفت (۱- قرن ۱:۲؛ روم ۷:۱: «خوانده شده و مقدس»).

ب) تکمیل و آمادگی برای کلیسا

خدا مدتی طولانی را برای اتحاد مجدد فرزندان پراکنده اش آماده ساخته بود (یو ۱۱:۵۲). کلیسا جماعتی از آدمیان است که وارث نجات در عیسی مسیح هستند (اع ۲:۴۷): پولس چنین می نویسد «ما نجات یافتگان» (۱- قرن ۱:۱۸). اکنون نقشه الهی نجات در این جماعت به کمال می رسد، مع الوصف «پیش از بنیاد عالم» (افس ۱:۴) نطفه آن بسته شد و در میان آدمیان از ابراهیم حتی از ظهور آدم طرح آن ریخته شد.

۱- **خلقت اول و خلقت تازه.** انسان از ابتدا برای تشکیل جامعه (پید ۱:۲۷، ۲:۱۸) و تکثیر شدن (۲۸:۱) دعوت شد، در حالی که با خدا در آسایش زندگی می کرد (۸:۳) اما گناه، نقشه الهی را قطع نمود. آدم به جای آنکه در رأس امتی قرار گیرد که برای زیستن با خدا دعوت شده بود، پدر انسانی شد که به واسطه نفرت منشق گردیده (۸:۴، ۱۱:۶)، به خاطر غرور پراکنده شده (۱۱:۸-۹)، از خالقش گریزان گشته (۸:۳، ۱۴:۴). به آدم نوینی نیاز است (۱- قرن ۱:۱۵؛ کول ۳:۱۰-۱۱) تا خلقت تازه ای را آغاز نماید (۲- قرن ۱:۱۷-۱۸؛ غلا ۶:۱۵)، که در آن دوستی با خدا وجود خواهد داشت (روم ۵:۱۲...)، جایی که انسانیت بار دیگر یک شکل و متحد خواهد شد (یو ۱۱:۵۲) و اعضایش آشتی می کنند (افس ۲:۱۵-۱۸). کلیسایی که از سوی بنی اسرائیل آماده شده، چنین خواهد بود. کتاب مقدس، تاریخ ابراهیم و نسلهای او را در تاریخ جهانی قرار می دهد که گناه در آن پیامدهای خود را ظاهر می سازد. به این ترتیب کتاب مقدس نشان می دهد که کلیسا، قوم حقیقی ابراهیم (روم ۴:۱۱-۱۲)، باید خود را در دنیا جای دهد و آنجا پاسخی باشد به گناه، به ناسازگاریهایش و به مرگی که از آن ناشی می شود. روایات مربوط به توفان (نوح)، نمونه ای از یک انسان عادل که خدا او را در ابتدای خلقت تازه ای بعد از انتشار گناه قرار داده، برای بنی اسرائیل مهیا می سازند. این نجات جهانی که به وسیله آب به نسلهای نوح داده شده، نماد آن نجات دولتمندی است که مسیح به وسیله تعمید به ارمغان می آورد (۱- پطرس ۳:۲۰-۲۱).

۲- بنی اسرائیل قدیم و بنی اسرائیل جدید. برگزیدگی ابراهیم، که با عهد تأیید شده (پید ۱۵:۱۸)، روند دقیق تشکیل قوم خدا را آغاز می‌کند. از این نسل متبارکی که او منشأ آن است، مسیح خواهد آمد. او تمام وعده‌ها را به انجام خواهد رسانید (پید ۳:۱۶). او قومی بنا خواهد نمود که اولاد روحانی واقعی ابراهیم ایماندار هستند (مت ۳:۹؛ یو ۸:۴۰؛ غلا ۴:۲۱-۳۱؛ روم ۲:۲۸-۲۹، ۴:۱۶، ۹:۶-۸). با ورود به کلیسای عیسی مسیح از طریق ایمان، تمام امتها در ابراهیم برکت خواهند یافت (پید ۸:۳-۹ = پید ۱۲:۳ ترجمه هفتادتنان؛ ر.ک مز ۴۷:۱۰).

بین قوم اسرائیل، که نسل دنیوی مشایخ است و کلیسا، هم وقفه است و هم استمرار. بنابراین عهدجدید، برای قوم تازه خدا، عناوین قدیم را به کار می‌برد اما با جایابی و مطابقت کردن. هر دوی آنها *ekklesia* هستند، اما این کلمه اکنون به راز بدن مسیح دلالت دارد که در عهدعتیق ناشناخته است (افس ۱:۲۲-۲۳)؛ پرستش خدا از طرف کلیسا کاملاً روحانی است (روم ۱:۱۲). کلیسا همان بنی اسرائیل است اما بنی اسرائیل خدا (غلا ۶:۱۶)، در مفهومی روحانی و نه ظاهری (۱-قرن ۱۰:۱۸). کلیسا قوم خریداری شده است- خریداری شده با خون مسیح (اع ۲۰:۲۸؛ ۱-پطر ۲:۹-۱۰؛ افس ۱:۱۴) و گرفته شده از میان امتها (اع ۱۵:۱۴). عروس بدون لکه و چین است (افس ۵:۲۷) دیگر همسر زناکار نیست (هو؛ ار ۲-۳؛ حزق ۱۶). تاک غیر وحشی است (ار ۲:۲۱) اما بارور و ثمر دهنده (یو ۱۵:۱-۸). بقیه مقدس است (اش ۴:۳-۲). گله‌ای که یک مرتبه جمع نشده (ار ۲۳:۳) تا بعد پراکنده شود (زک ۱۳:۷-۹)، بلکه آخرین گله آن شبان قربانی شده و رستخیز کرده (یو ۱۰). کلیسا اورشلیم آسمانی است، آزاد از بندگی (غلا ۴:۲۴-۲۵). کلیسا قوم عهد جدید است که انبیاء آن را نبوت نمودند (ار ۳۱:۳۱-۳۳؛ حزق ۳۷:۲۶-۲۸). عهد جدید، با خون مسیح، مهیور می‌شود (مت ۲۶:۲۸؛ عبر ۹:۱۲-۱۴، ۱۰:۱۶)، که شفیع آن برای تمام امتهاست (اش ۴۲:۶). منشور عهد کلیسا بعد از این دیگر شریعت موسی را دربر نمی‌گیرد بلکه قادر به دادن حیات نیست (غلا ۳:۲۱) بلکه شریعت روح (روم ۸:۲) که بر قلبها ثبت شده است (ار ۳۱:۳۳-۳۴؛ حزق ۳۶:۲۷؛ ۱-یو ۲:۲۷). کلیسا همان پادشاهی مقدسین است که دانیال اعلام نمود و با اجتماع تاریخ نگاران مربوط به عصر داود پادشاه، نشان داده شد. کلیسا دیگر به عنوان سازمانی برای رفاه مادی یک امت نیست (یو ۱۸:۳۶) بلکه یک اصل زندگی است که در همه جا مشهود است، یک طرح روحانی از آن پادشاهی نادیدنی و جاودانه که در آن مرگ نابود خواهد شد (۱-قرن ۱۵:۲۵-۲۶؛ مکا ۲۰:۱۴). سرانجام، معبد نظام نوین همان بدن قیام کرده مسیح است (یو ۲۱:۲۲)، که به دست انسان ساخته نشده (مر ۱۴:۵۸) و تخریب نمی‌شود (مت ۱۶:۱۸). کلیسا چون بدن مسیح است معبد نوین می‌باشد (۲-قرن ۶:۱۶؛ افس ۲:۲۱؛ ۱-پطر ۲:۵)؛ مکان حضور و پرستش است، برتر از قدیم و عالم گیر است (مر ۱۱:۱۷).

ج) پی‌ریزی کلیسا توسط عیسی

عهدعتیق، کلیسا را آماده ساخته و آن را از پیش نشان می‌دهد. عیسی، کلیسا را آشکار ساخته و بنا می‌کند.

۱- **مراحل کلیسا.** فکر عیسی در اعلام پادشاهی آسمانی او ثبت می‌شود. او در این چهارچوب به زبانی نبوتی که عناصر گوناگون در آن همیشه قابل شناسایی نیستند، آشکار می‌سازد که منظر آسمانی ملکوت (مت ۱۳: ۴۳، ۲۵: ۳۱-۴۶) بعد از مرحله رشد آرام دنیوی قرار خواهد گرفت (مت ۱۳: ۳۱-۳۲) در طی دوره انتظار برای برداشت محصول، تلخه گناه که توسط آن شریر کاشته شده باید همراه با دانه‌ها نیکو رشد کند (مت ۱۳: ۲۴-۳۰ و ۳۶-۴۳). دو مرحله مشخصه دوره دنیوی خواهند بود. مرحله اول حیات فانی عیسی است. عیسی با موعظه اش، عملش نسبت به شیطان و تشکیل جماعت مسیحایی، پادشاهی را در حال حاضر برقرار می‌سازد (مت ۱۲: ۲۸؛ لو ۱۷: ۲۱). مرحله دوم، زمان کلیساست در مفهوم خاص کلمه (مت ۱۶: ۱۸). سه واقعه مهم، زمان کلیسا را آغاز خواهند نمود: ابتدا، قربانی عیسی (مت ۲۶: ۲۸) که این «جماعت عهد نوین» را که مشتاق آیین کامل است، استوار می‌سازد (ر. ک ملا ۳: ۱-۵). ارمیا به این شکل کامل پرستش در زمان یوشع امیدوار بود (۲-یاد ۲۳) اما آن را با آینده مربوط به زمان آخر جابه‌جا ساخت (ار ۳۱). گروههای ساکن در قمران و دمشق معتقد بودند که آیین تطهیر شده را ارائه می‌دادند. دوم، رستاخیز اوست که پس از آن گله پراکنده اش را یک بار دیگر در جلیل جمع خواهد نمود (مر ۱۴: ۲۷-۲۸). در آخر ویرانی اورشلیم قرار دارد (مت ۲۳: ۳۷-۳۹؛ لو ۲۱: ۲۴)، یعنی نشانه کلیسا که جای قوم یهود را گرفته و پیش‌درآمدی بر داوری آخر است.

۲- **دعوت و تعلیم شاگردان.** عیسی در طول حیات دنیوی خود، شاگردان را جمع کرده و تعلیم می‌دهد و رازهای ملکوت را بر آنان آشکار می‌سازد (مت ۱۳: ۱۰-۱۷). آنان «گله کوچک» (لو ۱۲: ۳۲) شبان نیکو هستند (یو ۱۰) که از سوی انبیاء اعلام شدند، یعنی پادشاهی مقدسین (دان ۷: ۱۸-۲۲). عیسی بقای گروه را در نظر گرفت و پس از مرگش آن را افزایش داد و طرحهای گسترده وضعیت آینده آن را ارائه می‌دهد. او نبوتهای خود را در مورد جفای پیروانش (مت ۱۷: ۱۰-۲۵؛ یو ۱۵: ۱۸) و نیز احتمالاً مثل هایش در مورد ادغام عادلان و گناهکاران را در نظر می‌گیرد (مت ۲۲: ۱۱-۱۲، ۱۳: ۲۴-۳۰، ۳۶-۴۳، ۴۷-۵۰) تا فراتر از زمان حیات دنیوی اش را مشاهده نماید. از همه مهمتر اینکه تعلیماتش به آن دوازده رسول، دوره زمانی خاصی را مطرح می‌سازد.

الف: دوازده تن. عیسی از میان شاگردانش، دوازده دوست را برمی‌گزیند که هسته و رهبران قوم اسرائیل نوین را تشکیل می‌دهند (مر ۳: ۱۳-۱۹؛ مت ۱۹: ۲۸). او ایشان را به شاگردی درمی‌آورد: آیین تعمید (یو ۴: ۲)، موعظه، نبرد با ارواح شریر و بیماریها (مر ۶: ۷-۱۳). به آنان تعلیم می‌دهد که برای کسب جایگاه اول باید خدمتگزار یکدیگر باشند (مر ۹: ۳۵)، تقدم را به «گوسفندان گم شده» بدهند (مت ۱۰: ۶)، از جفاهای غیرقابل اجتناب نهراسند (۱۷: ۱۰...)، برای دعای دسته جمعی در نام او جمع شوند (۱۸: ۱۹-۲۰)، یکدیگر را ببخشند (۲۱: ۳۵-۳۸) و گناهکاران شناخته شده را بدون آنکه ابتدا آنان را به گرمی ترغیب و تشویق کنند، از جماعت اخراج نمایند (۱۸: ۱۵-۱۸). کلیسا تا انتهای عالم باید به این تجربه دوازده رسول رجوع نماید تا قوانین حیات آن را دریابد.

ب: مأموریت جهانی دوازده رسول. دوره اولیه بشارتی رسولان از محدوده‌های اسرائیل تجاوز نمی‌کند (مت ۵: ۱۰-۱۶). تنها پس از رستخیز عیسی به آنان حکم داده خواهد شد تا به تمام امتهای تعلیم داده آنان را تعمید دهند (مت ۲۸: ۱۹). عیسی حتی پیش از مرگش اعلام می‌کند که مشرکان می‌توانند وارد ملکوت شوند. «پسران ملکوت» (مت ۸: ۱۲) یعنی یهودیان که تقدم و الویت با آنهاست، خواهند دید که این امتیاز از ایشان گرفته می‌شود (مت ۲۱: ۴۳) زیرا از «جمع شدن» (مت ۲۳: ۳۷) با مسیح اجتناب نمودند. به جای قوم یهود که موقتاً اخراج شده (مت ۲۳: ۳۹؛ روم ۱۱: ۱۱-۳۲)، کافران (مت ۸: ۱۱-۱۲؛ لو ۱۴: ۲۱-۲۴؛ یو ۱۰: ۱۶) وارد موقعیت برابری (مت ۲۰: ۱-۱۶) با هسته توبه‌کاران یهودی می‌شوند که به عیسی ایمان آورده‌اند (مت ۲۱: ۳۱-۳۳).

بنابراین، کلیسا، اولین پادشاهی واقعی که از این دنیا نیست (یو ۱۸: ۳۶)، اکثر نبوتهای جسورانه عهدعتیق را به انجام رسانده و از آنها می‌گذرد (مثال یونس؛ اش ۱۹: ۱۶-۲۵، ۴۹: ۱-۶). عیسی کلیسا را به هیچ وجه با پیروزی دنیوی اسرائیل ارتباط نمی‌دهد، که خودش نیز علاقه‌ای به آن ندارد. درسی سخت برای انبوه بسیار (یو ۶: ۱۵-۶۶) و حتی برای دوازده رسول (اع ۱: ۶)؛ آنان این مسئله را فقط بعد از پنتیکاست درک خواهند کرد. اما آن دوازده سعی نخواهند کرد تا مأموریت جهانی خود را بر انتقام علیه امت خویش قرار دهند. آنان وفاداری به مقامات عالی‌رتبه را اعلام خواهند نمود (روم ۱۳: ۱؛ ۱-پط ۲: ۱۳-۱۴). قانون روابط کلیسا و دولت را در گفته‌های مسیح خواهند یافت: «مال قیصر را به قیصر ادا کنید و مال خدا را به خدا» (مت ۲۲: ۲۱). به پادشاهان، مالیات و هرچیز که به حق از سوی دولت برای خیریت دنیوی لازم است تعلق می‌گیرد (روم ۱۳: ۶-۷)؛ و ما بقی چیزها به خدا، یعنی تمام هستی ما. زیرا این حاکمیت خداست که به حق از سوی کلیسا موعظه می‌شود و حق قیصر را ایجاد کرده، برتر از آن بوده و آن را مورد قضاوت قرار می‌دهد (روم ۱۳: ۱).

ج: اقتدار دوازده تن. رهبران به قدرت نیاز دارند. عیسی آن را به دوازده رسولش

وعده می دهد: پطرس، صخره ای است که ثبات کلیسا را تضمین می کند؛ او مسئولیت ناظر را برعهده دارد و دروازه های شهر آسمانی را گشوده و می بندد و به اجرا درآوردن اقتدار انضباطی و تعلیماتی را در اختیار دارد (مت ۱۶: ۱۸-۱۹؛ لو ۳۲: ۲۲؛ یو ۲۱). رسولان باید شام خداوند را تکرار نمایند (لو ۲۲: ۱۹)؛ در پس آن همان قدرت «بستن و بازکردن» را دارند که بخصوص بر وجدان انسانها دآوری خواهد کرد (مت ۱۸: ۱۸؛ یو ۲۰: ۲۲-۲۳). این متون از پیش، طبیعت کلیسا را آشکار می سازند که عیسی مسیح، خالق و خداوند آن است. کلیسا، جامعه ای سازمان یافته و مرئی خواهد بود که پادشاهی خدا را اینجا بر روی زمین افتتاح می کند. کلیسا بر صخره بنا می شود و حضور مسیح را با اجرای اقتدار رسولان و با برپایی راز سپاسگزاری، جاودانه می سازد. بر جهنم غالب آمده و قربانیانش را رها خواهد ساخت. بنابراین کلیسا منشأ حیات و رحمت است.

از نظر عیسی، رسالت کلیسا تا پایان دنیا ادامه خواهد داشت. همین مسئله در مورد ساختار مشهود و اقتدار داده شده برای این مأموریت نیز صدق می کنند. یقیناً بخش عمده ای از وظیفه رسولی را نمی توان انتقال داد. جایگاه رسولان به عنوان شاهدان عیسی در طول حیات او و پس از رستاخیزش در تاریخ منحصر به فرد است. اما پس از قیامش آن گاه که عیسی به یازده رسول حکم تعلیم دادن، تعمید و هدایت می دهد و آن گاه که به ایشان وعده می دهد که تا انقضای عالم با آنان خواهد بود (مت ۲۸: ۲۰)، اجازه می دهد دوام و بقای این اقتدار را در تمامی نسلهای آینده ببیند، حتی پس از مرگ رسولان. در نتیجه کلیسای اولیه آن اقتدار را درک خواهد کرد. اقتدار رسولان از سوی رهبرانی که خود انتخاب نموده و با دست گذاری برای آن وظیفه تقدیس خواهند کرد به دوام خود ادامه می دهند (۲- تیمو ۱: ۶). امروز نیز اقتدار اسقفی، منشأیی جز این سخنان عیسی ندارند.

د) زایش و حیات کلیسا

۱- **فصح (گذر) و پنتیکاست.** کلیسا در گذر مسیح، هنگامی که از این دنیا به سوی پدر (یو ۱۳: ۱) «می گذرد»، زاده می شود. با رستاخیز مسیح از قبر و تبدیل شدن به «روح حیات دهنده» (۱- قرن ۱۵: ۴۵)، انسانیت تازه (افس ۲: ۱۵؛ ۱۵: ۶) و خلقت تازه ای به وجود می آید. پدران کلیسا اغلب می گفتند که کلیسا یا حوای نوین، از پهلوی مسیح در هنگامی که به خواب مرگ فرو رفته بود، به وجود آمد، همان طور که حوای قدیم از پهلوی آدم خفته گرفته شد. شهادت یوحنا در مورد اثرات نیزه زدن (یو ۱۹: ۳۴-۳۵) این دیدگاه را مطرح می سازد و برای یوحنا این موضوع صحت داشت که خون و آب در وهله اول قربانی مسیح و روح را که احیاء کننده کلیساست به طور نمادین نشان می دهند و سپس نشانگر

رازهای مقدس تعمید و قربانی مقدس اند که به کلیسا حیات می بخشند. اما بدن کلیسا تنها زمانی زیست می کند که بدن مسیح رستاخیز کرده باشد («بیدار شده»، افس ۵:۱۴)، دهنده روح (اع ۲:۳۳). این نزول روح در روز قیام آغاز می شود (یو ۲۰:۲۲) آن گاه که عیسی، روح احیاءکننده را (یو ۲۰:۲۲؛ ر. ک پید ۱:۲) بر شاگردانش می دمد که سرانجام آنها را دوباره جمع کرده است (ر. ک مر ۱۴:۲۷) به عنوان رهبران قوم تازه خدا (ر. ک حزق ۳۷:۹). اما پنطیکاست، آن نزول موهبت بار عظیم (اع ۲:۴) با شهادت عینی دوازده تن (اع ۱:۸) و تجلی کلیسا به جهان در مقیاس گسترده به وقوع می پیوندد. این روز برای کلیسا به عنوان روز تولد رسمی آن تلقی می شود. پنطیکاست برای کلیسا کمتر از آن چیزی است که برای عیسی بوده است- که از روح القدس لقاح یافت (لو ۱:۳۵) و با این روح در آغاز رسالت مسیحایی اش تدهین شد (اع ۱۰:۳۸؛ مت ۳:۱۶)؛ و آنچه برای هر مسیحی است- عطیه روح با دست گذاری، مهر کار او در تعمید است (اع ۸:۱۷، ر. ک ۲:۳۸).

۲- **گسترش کلیسا.** کلیسا بعد از پنطیکاست به سرعت رشد می کند. ورود به آن ابتدا با پذیرش کلام رسولان صورت می گیرد (اع ۲:۴۱) که ایمان را حاصل می کند (۲:۴۴، ۴:۳۲) ایمان به عیسای قیام کرده، خداوند و مسیح (۲:۳۶)، رهبر و نجات دهنده (۵:۳۱)؛ سپس با گرفتن تعمید در آب (۲:۴۱) و دست گذاری بعد از آن که روح و عطایایش را عطا می کند، دنبال می شود (۸:۱۶-۱۷، ۱۹:۶). برطبق لوقا (اع ۲:۴۲) نوعی وفاداری چهارجانبه برای عضویت لازم است: وفاداری به تعلیمات رسولان که ایمان اولیه حاصل از اعلام پیام نجات را عمیق تر می سازد، وفاداری به مشارکت برادرانه (*koinonia*) به پاره کردن نان و نیایش دسته جمعی. بخصوص با پاره کردن نان یعنی با ضیافت سپاسگزاری (ر. ک ۱- قرن ۱۱:۲۰ و ۲۴)، هم فکری (اع ۲:۴۶) به وجود می آید. در اینجا حضور مسیح قیام کرده که اخیراً با آن دوازده غذا خورد و نوشید (اع ۱۰:۴۱) احساس می شود. در اینجا قربانی او «اعلام» می شود و امید به بازگشتش زنده می ماند (۱- قرن ۱۱:۲۶).

در اورشلیم، مشارکت روح چنان پیش می رود که اشتراک داوطلبانه در مادیات را نیز الهام می بخشد (اع ۴:۳۲-۳۵؛ عبر ۱۳:۱۶)، که آنچه را در قمران به عنوان وظیفه و تعهد بود، به یاد می آورد. اما لوقا خود به سایه هایی در آن تصویر نظر می افکند (اع ۵:۲، ۶:۱). ایمانداران تحت اقتدار رسولان گروه بندی می شوند. پطرس در رأس قرار می گیرد (اع ۱:۱۳-۱۴) و الویتی را که از مسیح دریافت داشته به اتفاق آنان به کار می گیرد. جماعت مشایخ سهم تابعه را در اقتدار رسولان دارد (اع ۱۵:۲)؛ بعد از رحلتشان، در اقتدار یعقوب (۲۱:۱۸) که در رأس کلیسای محلی قرار گرفت. هفت مرد پراز روح القدس، که استیفان و فیلیپس در میان ایشان بودند، مسئولیت خدمت به مسیحیان «یونانی زبان» را برعهده می گیرند (۶:۱-۶).

شجاعت این مردان پر از روح، بخصوص استیفان، سبب پراکندگی آنان شد (اع: ۸: ۴۱). پراکندگی از یهودیه (۸: ۱، ۹: ۳۱-۴۳) تا انطاکیه (۱۱: ۱۹-۲۵) سبب گسترش کلیسا می‌شود؛ از انطاکیه «تا انتهای عالم» (اع: ۱: ۸؛ ر. ک روم ۱۰: ۱۸؛ کول ۱: ۲۳) یا حداقل تا روم (اع: ۲۸: ۱۶-۳۱). مصیبت‌هایی که پولس از یهودیان متحمل می‌شود، پیوند ساقه وحشی غیریهودیان به تنه پیراسته قوم برگزیده را تسهیل می‌نماید (روم ۱۱: ۱۸). اما هم پولس و هم پطرس، که در تعمیم کرنلیوس آشکارا با برخی امتیازات بیش از حد به مسیحیان یهودی نژاد (غلا ۲: ۱۱-۱۴) ضدیت خود را نشان داد، به غیریهودیان اجازه ورود به کلیسا را، بدون آنکه تابع مراسم یهودی باشند که تا آن موقع هنوز از سوی مسیحیان «یهودی تبار» مراعات می‌شد، صادر نمودند (اع: ۱۰: ۱۴، ۱۵: ۲۹).

۳- در نتیجه اصالت کلیسا در رابطه با یهودیت مورد تأیید قرار می‌گیرد، جامعیت آن اعمال می‌شود و حکم مأموریت آن که از جانب مسیح دریافت داشته اجرا می‌گردد. وحدت آن برتر از اماکن و اقوام و حاکم بر آنهاست، زیرا تمام جوامع می‌دانند که سلولهای یک *ekklesia* واحد هستند. امتداد این دنیای کتاب مقدسی از آغاز آن تا مسیحیان اورشلیم و تا تجمعات مسیحیان غیریهودی؛ جمع آوری اعانه‌ها توسط تازه ایمانداران پولس برای مسیحیان اورشلیم (۲-قرن: ۸: ۷-۲۴)؛ رجوع به عمل کلیسا در تعیین انتظام و نظم (۱-قرن: ۱۱: ۱۶، ۱۴: ۳۳)؛ احترام و توجه متقابل (اع: ۱۵: ۱۲، ۲۰: ۲۱؛ ۱-تسا: ۷: ۹، ۲: ۱۴؛ ۲-تسا: ۱: ۴)؛ و درودها (۱-قرن: ۱۶: ۱۹-۲۰؛ روم ۱۶: ۶؛ فی ۳: ۲-۳). تمام اینها نشانه‌هایی هستند که مشخصه آگاهی و هوشیاری واقعی یک کلیسا می‌باشند.

ه) تفکر مسیحی در مورد کلیسا

۱- تمام جنبه‌های گروهی و اجتماعی نجات در عیسی مسیح به کلیسا مربوط می‌شوند. اما پولس تنها نویسنده الهام یافته‌ای است که راز را برای خودش و به نام خودش جستجو نمود. در رؤیای دمشق و بعد از آن، مکاشفه هویت رازآمیز بین مسیح و کلیسا را در سرداشت (اع: ۹: ۴-۵)؛ اندیشه‌ای که به تجربه برانگیخته شد به این اولین درک و بصیرت اضافه می‌شود. در واقع، پولس در حینی که کلیسا را بنا می‌سازد، تمام ابعادش را درمی‌یابد. او قبل از هرچیز، بر اتحاد حیاتی که رابطه با مسیح و نیز با یکدیگر به وسیله آیین تعمیم را دگرگون می‌سازد و بر روحی که تقریباً با عطایایش قابل لمس می‌سازد، می‌اندیشد. او این نکته اساسی را به قرن‌تیا که عطایا را از نقش «بنا کننده» و وحدت بخششان منحرف می‌سازند، یادآوری می‌کند: «جمع ما به یک روح در یک بدن تعمیم یافتیم» (۱-قرن: ۱۲: ۱۳). بنابراین تعمیم‌یافتگانی که کلیسا را بنا می‌کنند، اعضای این بدن واحد

مسیح اند و نان عشاء، پیوند همبستگی زنده می باشد (۱-قرن ۱۰:۱۷). این وحدت ایمان و تعمید، گفتن اینکه یک شخص پیرو کیفا یا اپلس یا پولس است را غیرممکن می سازد، زیرا مگر مسیح می توانست منقسم شود (۱-قرن ۱:۱۲-۱۳، ۴:۳). پولس برای نشان دادن و انسجام بخشیدن به این وحدت، مجموعه ای را برای «مقدسین» در اورشلیم سازماندهی می کند (۱-قرن ۱۶:۱-۴؛ ۲-قرن ۸-۹؛ روم ۱۵:۲۶-۲۷).

کمی بعد، اسارت و تفکرات در عالم هستی که پولس در کولسی با آنها دست به گریبان بود او را از مشکلات فوری دور ساختند. هر دوی این عوامل در توسعه افقیهایش نقش داشتند. کل نقشه نجات را که با چشمان رسول امتها می بیند (غلا ۲:۸-۹؛ روم ۱۵:۲۰) در شکوه کامل آن ظاهر می شود (افس ۱) پس *ekklesia* به طور کل دیگر این یا آن جماعت محلی نمی باشد (چنان که اندکی پیش چنین بود، به استثنای ۱-قرن ۱۲:۲۸، ۹:۱۵؛ غلا ۱:۱۳). بدن مسیح، آن مکان آشتی برای یهودیان و امتها در وسعت و عالم گیر بودن آن است که یک انسان کامل واحد را تشکیل می دهد (کول ۱:۱۸-۲۴؛ افس ۱:۲۳، ۵:۲۳-۲۵، ر.ک ۴:۱۳). پولس با این عقیده بنیادین، تصویر مسیح یعنی سر کلیسا را با نفوذ و هیبت نشان می دهد. مسیح از کلیسای خود متمایز است اما کلیسا با او همچون با سر خود متحد است (افس ۱:۲۲-۲۳؛ کول ۱:۱۸)؛ و در این امر از اقتدار فرشته گونه ای برخوردار است (کول ۲:۱۰). بیش از هر چیز کلیسا با مسیح به عنوان اصل حیات، همبستگی و رشد خود اتحاد دارد (کول ۲:۱۹؛ افس ۴:۱۵-۱۶): بدن ناتمام «به سوی او که سر است»، آن مسیح پرجلال رشد می کند (۴:۱۵). تصویر معبد نیز که بر مسیح به عنوان سنگ زاویه و بر رسولان و انبیاء به عنوان ارکان، بنا می شود (افس ۲:۲۰-۲۱)، خود را وارد موضوع بدن می سازد تا *chasse* کلامی را تشکیل دهد (رقصی که به شریک نیاز دارد): بنا رشد می کند (افس ۲:۲۱) و بدن ساخته می شود (۴:۱۶ و ۱۲:۱۶). در افس ۵:۲۲-۳۲، ایده های بدن و سر با تصویر کتاب مقدسی عروس ادغام می شوند: عیسی، رهبر (=سر) کلیسا، همچنین نجات دهنده ای است که کلیسا را همچون یک نامزد محبت نمود (مقایسه کنید ۲-قرن ۱۱:۲)؛ او خود را قربانی می کند تا به وسیله تعمید، تقدیس و تطهیر به کلیسا منتقل سازد، تا آن را با شکوه به حضور خود آورد و تا آن را همچون عروسیش برای خود برگزیند. سرانجام آخرین تفکر به همراه ایده هایی برجسته بروز می کند تا کلیسا را برطبق پولس تعریف نماید: کلیسا بخش ممتاز و برگزیده این پری است (*pleroma*) که در مسیح ساکن است زیرا او خداست (کول ۲:۹)، نجات دهنده آدمیان که در جسم خود ظاهر شده (افس) و رأس کل جهان هستی است که با اقتدار جهانی اداره می شود (کول ۱:۱۹-۲۰). خود و کلیسا نیز به نوبه خود در کامل ساختن بدن او با رشد پیش رونده اش او را «پری می سازد» (افس ۴:۱۳). ابتدا و انتهای همه اینها، پری خود خداست (۳:۱۹).

۲- یوحنا بدون استفاده از کلام، الهیات عمیق کلیسا را مورد اشاره قرار می‌دهد. کنایه‌های او به خروج نوین (یو ۳:۱۴، ۶:۳۲-۳۳، ۷:۳۷-۳۹، ۸:۱۲)، قوم تازه خدا را به ذهن خطور می‌دهد، که تصاویر کتاب مقدس از عروس (۳:۲۹)، از گله (۱۰:۱-۱۶)، و از تاک (۱۵:۱-۱۷) را مستقیماً شرح می‌دهند. گروه کوچکی از شاگردان که از دنیا جدا شده‌اند (۱۵:۱۹، ر. ک ۱:۳۹ و ۴۲-۴۳) قوم تازه را در مرحله بدوی تشکیل می‌دهند. مسیح می‌میرد «تا پراکنده شدگان را جمع کند» (۱۱:۲۵) در گله‌ای که در آن بین یهودیان، سامریان و یونانیان تفاوتی وجود ندارد (۱۰:۱۶، ۱۲:۲۰ و ۴:۲۱-۲۳ و ۳۰-۴۲). او به سوی پدرش می‌رود تا روح را به پیروانش دهد (۷:۱۶، ۷:۳۹)، بخصوص به نمایندگان که مسئول بخشش گناهان‌اند (۲۰:۲۱-۲۲). کلیسا آن محصولی را که مسیح کاشته است، درو می‌کند (۴:۳۸) و به این ترتیب رسالت مسیح را ادامه می‌دهد (۲۰:۲۱). یوحنا در موقعیتی قرار دارد که به این امر شهادت می‌دهد، زیرا آن کلمه تن گرفته را لمس نموده (۱-یو ۱:۱) و روح را به تازه ایمانداران فیلیپی می‌بخشد (اع ۸:۱۴-۱۷-مقایسه کنید با لو ۹:۵۴). اما یوحنا با تمایل فطری و خواست ذاتی خود به حیات باطنی کلیسا جذب می‌شود. اعضای کلیسا تحت اقتدار پطرس متحد می‌گردند (۲۱). آنان چشمه‌های حیات را از اتحاد با مسیح، که تاک حقیقی است (۱۵) جذب می‌کنند؛ این اتحاد در تعمید (۳:۵) و درآیین قربانی مقدس (۶) به حقیقت می‌گراید. آنها با هم بر سخنان مسیح و تحت هدایت روح (۱۴:۲۶) تعمق می‌کنند؛ با محبت متقابل (۱۳:۳۳-۳۵) میوه‌ای را که خدا از ایشان انتظار دارد، حاصل می‌کنند (۱۵:۱۲ و ۱۶-۱۷). با این اوصاف، کلیسا اتحاد خود را نشان می‌دهد که به عنوان منشأ و الگوی خود همان اتحاد اقانیم الهی را که در یکی و در همه حضور دارند، در اختیار دارد (۱۷). کلیسا که با جفا‌آشنایی دارد (۱۵:۱۸-۱۶:۴) با اعتماد پیروزمندانه با آن روبه‌رو می‌شود؛ زیرا پیروزی بر دنیا و شاهزاده آن قبلاً به تحقق پیوسته است (۱۶:۳۳).

آخرین ایده در کتاب مکاشفه تمرکز یافته است. کلیسا در این کتاب به طور متناوب به عنوان شهر مقدس (مکا ۱:۱۱-۳) و سپس زنی که با اژدها (شیطان) نبرد می‌کند (مکا ۱۲)، او که وحش را به کار می‌گیرد (حکومت بی‌دینان) تا مقدسین را جفا رساند اما ایامش محاسبه می‌شوند؛ سپس به عنوان معبد و احاطه کنندگانش که در آن، مربعی از ایمانداران واقعی قرار می‌گیرند در حالی که در شارع عام آن وحش دو نبی شاهد را به قتل می‌رساند (۱۱:۳-۱). آیا هزاره فصل ۲۰، که زمان پیروزی دنیوی کلیسا نمی‌باشد، یک تجدید روحانی باطنی (مقایسه شود ۲۰:۵ و ۱۰:۵؛ و ر. ک حزق ۳۷:۱۰ = مکا ۱۱:۱۱)، یا سعادت شهیدان حتی پیش از داوری آخر را توصیف نمی‌کند؟ در تمام وقایع، بخصوص برای

اورشلیم نوین یعنی آسمان است که کلیسا آرزو می‌کند (۱۳:۳، ۱-۲۱:۸، ۹:۲۱-۵:۲۲). «روح و عروس می‌گویند: بیا!» (۷۱:۲۲).
در حیات آسمانی، آن‌گاه که تمام نبوت‌های انبیاء به انجام خواهند رسید، گناه کاملاً از بین خواهد رفت (اش ۸:۳۵؛ مکا ۲۷:۲۱) و همچنین رنج و موت نیز زایل خواهند شد (مکا ۴:۲۱؛ ر. ک اش ۸:۲۵، ۱۹:۶۵)؛ و سپس پراکندگی بابل، که پنطیکاست ضد آن است، پاسخ نهایی خود را دریافت خواهد کرد (اش ۱۸:۶۶؛ مکا ۷:۹-۱۰). تمام تصاویر مسخره ناپدید خواهند شد: امپراتوری‌های متکبر، «کنیسه‌های شیطان» (مکا ۹:۲، ۹:۳). تنها «خیمه خدا با آدمیان» (۳:۱۲) باقی خواهد ماند، یعنی «دنیای نو» (آیه ۵).

و) طرح يك تركيب الهیاتی

کلیسا از سوی خدا ایجاد می‌شود، توسط مسیح بنا می‌گردد و با روح سکنی می‌گزینند (۱-قرن ۳:۱۶؛ افس ۲:۲۲). کلیسا به این صورت به آدمیان و به رسولان «برگزیده عیسی به واسطه روح القدس» (اع ۲:۱) و سپس به کسانی که عطیه حکومت را با دست‌گذاری دریافت خواهند نمود، سپرده می‌شود (۱-تیمو ۴:۱۴؛ ۲-تیمو ۱:۶).
روح القدس (یو ۱۶:۱۳) کلیسا را هدایت می‌کند که «ستون و بنیاد راستی است» (۱-تیمو ۳:۱۵)، کلیسا قادر است تا دائماً «آن امانت نیکوی تعلیم را حفظ» کند که از رسولان دریافت داشته (۲-تیمو ۱:۱۳-۱۴). این قدرت محافظت از امانت ایمان همان قدرت اعلام و آشکار کردن آن بدون خطاست. کلیسا که به وسیله انجیل در بدن مسیح شکل گرفته (افس ۳:۶)، از یک تعمید تولد یافته (افس ۵:۴) و از یک نان تغذیه کرده (۱-قرن ۱۰:۱۷) در یک قوم جمع می‌شود (غلا ۳:۲۸) که فرزندان خدای واحد و پدر هستند (افس ۴:۶). کلیسا اختلافات بشر را کاهش داده و یهودیان و غیریهودیان، افراد متمدن و غیرمتمدن، مالکین و بردگان و مردان و زنان را در یک قوم متحد می‌سازد (۱-قرن ۱۲:۱۳؛ کول ۳:۱۱؛ غلا ۳:۲۸). این اتحادی جامع است، همان‌طور که از قرن دوم گفته شده است. کلیسا ایجاد شده تا تمامی تنوعات و اختلافات انسان را آشتی دهد (ر. ک اع ۱۰:۱۳؛ «ذبح کن و بخور»)، تا خود را با تمام فرهنگ‌ها انطباق دهد (۱-قرن ۹:۲۰-۲۲)، و تا همه جهان را دربرگیرد (مت ۲۸:۱۹).

کلیسا مقدس است (افس ۵:۲۶-۲۷)، نه تنها در سر و ساختار خود، بلکه در اعضای تقدیس شده با تعمیدش. در کلیسا گناهکاران حضور دارند (۱-قرن ۵:۱۲)؛ اما آنان شخصیت‌هایی هستند که میان گناهشان و مقتضیات ورود به جماعت «مقدسین»، تجزیه شده‌اند (اع ۹:۱۳). کلیسا همچون مسیح از آنان روی‌گردان نمی‌باشد بلکه ایشان را

بخشش عطا می کند و پاک و مطهر می سازد (یو ۲۳:۲۰؛ یح ۵:۱۵-۱۶؛ ۱-یو ۹:۱)؛ علف هرزه زیان بار همیشه می تواند پیش از دیدار با دروگر به گندم مبدل شود (مت ۱۳:۳۰). کلیسا به خودی خود یک هدف نیست، بلکه به سوی آن پادشاهی قطعی منتهی می شود که بازگشت نهایی مسیح، جای آن را خواهد گرفت. هیچ چیز ناپاک وارد این پادشاهی نخواهد شد (مکا ۲۷:۲۱، ۱۵:۲۲). جفاها، آرزوی کلیسا مبنی بر تغییر ماهیت دادن به اورشلیم آسمانی را تشدید می کنند.

الگوی کامل ایمان، امید و محبت کلیسا، مریم است؛ او شاهد تولد کلیسا بر تپه جلجتا (یو ۱۹:۲۵) و در *Cenacle* (اع ۱:۱۴) بود. پولس با محبت بسیار (۱-قرن ۴:۱۵؛ غلا ۱۹:۴) و عملی نسبت به کلیسا پر می شود. او به واسطه اندیشه یا «مراقبت از تمام کلیساها» (۲-قرن ۱۱:۲۸) و با میانجی گری کردن ثمرات نامحدود صلیب با رنج عظیم خود، تحلیل می رود (۱-قرن ۹:۴-۱۳؛ ۲-قرن ۵:۱-۹). از این رو او «نقص های آزمایشهای مسیح را در بدن خود به کمال می رساند، برای بدن او که کلیساست» (کول ۱:۲۴). زندگی او به عنوان «خادمی برای کلیسا» (۵۲:۱)، نمونه ای است مخصوص برای کسانی که کار رسولی را ادامه خواهند داد.

تمام اعضای قوم مسیحی (*laos*) که صرفاً رهبران نمی باشند، جهت خدمت به کلیسا به وسیله عطیه ای که دارند دعوت می شوند. آنان دعوت می شوند تا بر روی تاک همچون شاخه هایی که میوه محبت بار آورده اند، زندگی نمایند. از ایشان خواسته می شود تا اعتباری باشند بر کهانیشان (۱-پط ۵:۲) با قربانی ایمان (فی ۲:۱۷) و زندگی پاک بر حسب روح (روم ۱:۱۲؛ ۱-قرن ۶:۱۹؛ فی ۳:۳). فرد مسیحی باید نقش فعالی در پرستش جماعت ایفا نمایند. اگر او عطیه ویژه بکارت را دریافت داشته است باید فقط به خداوند وفادار بوده او را متابعت نماید؛ اگر متأهل باشد باید زندگی زناشویی خود را بر الگوی پیوند منکوحه میان مسیح و کلیسایش استوار سازد (افس ۵:۲۱-۳۳). شهر مقدسی که عیسی آن را به عنوان عروس بارور خود محبت نمود (۲۵:۵) و «همه آن را مادر، خطاب می کنند» (مز ۷۸:۵ = غلا ۴:۲۶)، شایسته محبت فرزندی ماست. ما به اندازه ای آن را محبت می کنیم که به بنای آن ادامه دهیم.

ر.ک: آیات/نشانه ها: عهدجدید ب ۳- اسرائیل: عهدجدید ۲- اقتدار: عهدجدید ب- امتحان/وسوسه: عهدجدید ب- امته/ملتها: عهدجدید ب- اورشلیم: عهدجدید ب ۳- باروری: ج ۳- بدعت- بدن مسیح: ج- برادر: عهدجدید- برگزیدگی: عهدجدید ب- بقیه/باقی: عهدجدید- بکارت: عهدجدید ۱ و ۳- پادشاهی/ملکوت: عهدجدید ج ۲- پراکندگی: ۲- پرستش: عهدجدید ب ۲- پُری: ۳- پطرس: ۳ الف- پنطیکاست: ب ۳-

تاک: ۳ - تفرقه/شکاف: عهدجدید ۲ - جنگ: عهدجدید ب - خانه/منزل/خاندان: ج - دعوت: ج - راز: عهدجدید ب ۲ - رسالت: عهدجدید ب - رسولان - رشد: ۲ د ۳ - روح خدا: عهدجدید د، ه ۴ - زمان: عهدجدید ۲ - زن: عهدجدید ۳ - ساختن: ج - سر: ۳ و ۴ - سنت: عهدجدید ب ۲ - شبان و گله: عهدجدید ۲ - شفیع: ب ۲ - صلح/آرامش/سلامتی: ج ۴ - طوفان: ۳ - ظهورهای مسیح: ۵ و ۷ - عطایای الهی: ب - عیسی مسیح: الف ۳: ب ۱ د، ۲ ب ج - قوم: - کارها: عهدجدید ب ۳ - مادر: ب ۳ - مأموریت - مریم: ه - مشارکت: عهدجدید ۱ - معبد: عهدجدید ب ۲، ج ۲ - مکاشفه: عهدجدید الف ۲ - نبی: عهدجدید ب ۳ - نقشه خدا: عهدجدید - وحدت: ج - همسر: عهدجدید. PT

کمال

عبارتی از انجیل به عنوان نمونه ای از کمال، پیروی از خود خدا را ارائه می دهد: «کامل باشید همچنان که پدر آسمانی شما کامل است» (مت ۵: ۴۸). این فرمان چشمگیر، در عهدجدید همان جایی را دارد که فرمان تثبیه در عهدعتیق: «مقدس باشید، زیرا من قدوس هستم» (لاو ۱۱: ۴۵، ۱۹: ۲) تغییر دیدگاه از یکی به دیگری کاملاً آشکار است.

عهدعتیق

- ۱- قدوسیت خدا و کمال او. عهدعتیق از تقدس بیشتر از کامل بودن صحبت می کند. خدا قدوس است، این بدان معنی است که او کاملاً با موجودات این جهان فرق دارد. او عظیم، پر قدرت، مهیب است (تث ۱۰: ۱۷؛ مز ۷۶)، او هم چنین به طرز حیرت آوری نیکو و وفادار معرفی شده است (خروج ۳۴؛ مز ۱۳۶)؛ او در جریان تاریخ با عدالتی قدرتمند دخالت می کند (مز ۹۹). انسان خدا را به عنوان «کامل» ارزیابی نمی کند؛ در عبری این کلمه فقط در مورد بعضی موجودات محدود به کار می رود. اما شخص از کمال در اعمال خدا (تث ۳۲: ۴)، شریعت او (مز ۱۹: ۸) و راه های او (۲ سمو ۲۲: ۳۱) صحبت می کند.
- ۲- تقاضای کمال. هنگامی که خدای قدوسیت قومی را برای خود برگزید، این افراد نیز به نوبه خود قدوس شدند، یعنی از کفر جدا گشته و تقدیس گردیدند. در عین حال تقاضای کاملیت بر آنها قرار گرفت. زیرا آنچه که تقدیس شده باید کامل و بدون نقص باشد. کمال فیزیکی، قبل از هر چیز، در مورد حیواناتی که برای قربانی شدن تقدیم می شوند: «تو به یهوه حیوانی کور، شکسته، یا مجروح را برای قربانی تقدیم مکن...» (لاو ۲۲: ۲۲)

لازم است. همین قانون درباره کاهنان صدق می‌کند (لاو ۲۱:۱۷-۲۳) و تا حدودی نیز درباره تمام قوم، چون قوانین درباره پاکی و ناپاکی مشخصه شرایط لازم برای قوم است (لاو ۱۱-۱۵).

در مورد اشخاص، باید کمال اخلاقی نیز به کمال فیزیکی افزوده شود. بنی اسرائیل می‌داند که یهوه را باید «با دلی کامل» با تمام صداقت و صمیمیت و وفاداری خدمت نمود (۱- پاد ۸:۶۱؛ تث ۵:۶، ۱۰:۱۲) و این خدمت مستلزم اطاعت از احکام و تلاش بر ضد شرارت است: «تو شرارت را دور کرده‌ای، ... شرارت در میان شما...» (تث ۱۷:۷ و ۱۲). انحرافات به مفهوم مذهبی آن، مورد مخالفت شدید پیامبران قرار می‌گرفت (عا ۴:۴؛ اش ۱:۱۰-۱۷، ۱۳:۲۹): ما باید به دنبال عدالت واقعی باشیم در حالی که خشونت و خودخواهی را از خود دور کرده و در ایمان به خدا و احترام به حق و انجام اعمال نیکو (اش ۵۸) زندگی می‌کنیم. فرمان خدا به ابراهیم: «در حضور من بخرام و کامل باش» (پید ۱۷:۱)، که در تث ۱۸:۱۳ تکرار شده، نشان دهنده غنای محتوای آن است.

۳- تمرین کاملیت. با تعمق بر نمونه‌های پیشینیان آنان (حک ۱۰؛ بنسی ۴۴-۴۹)، یهودیان دیندار به دنبال کاملیت در رفتار برحسب شریعت بودند: «آنانی که به شریعت یهوه عمل می‌کنند در راههای خود خوشحال و کامل اند» (مز ۱۱۹). اما وفاداری آنها به ایده آل اشاره شده، مشکلات خاصی به وجود می‌آورد. ایوب یک نمونه از کمال است «مردی کامل و عادل، خداترس و بسیار به دور از شرارت» (ایوب ۱:۱)، پس چرا مصیبت او را بی بهره نگذاشت؟ این سؤال غم‌انگیز جانها را باز و در انتظار نگاه داشت.

عهدجدید

۱- کاملیت شریعت. انجیل به این کاملیت متمایل به انتظار ادای احترام می‌کند همانند کاملیت والدین یحیی تعمید دهنده، «غیرقابل سرزنش» در وفاداری به شریعت (لو ۶:۱)، یا همانند شمعون و حنا. اما اگر عمل به شریعت به نظر برسد که با غرور همراه باشد، این کاملیتی کاذب است و مورد ضدیت بی‌چون و چرای عیسی واقع می‌شود (لو ۱۸:۹-۱۴؛ یو ۵:۴۴) و با مخالفت پولس (روم ۳:۱۰-۴؛ غلا ۳:۱۰) ادامه می‌یابد.

۲- عیسی و کاملیت. در واقع شریعت باید به شیوه‌ای کاملاً متفاوت به تحقق برسد. عیسی با آشکار کردن کامل که خدای بسیار قدوس، خدای محبت است، دیدگاهی جدید به تقاضا برای کمالی می‌دهد که رابطه با خدا آن را به وجود می‌آورد. این دیگر مسئله حفظ یک کاملیت نیست، بلکه موضوع دریافت و گسترش فیض و محبت خداست. عیسی خود را با آن «عادل» که از تماس با گناهکاران می‌گریزد هم هویت نمی‌سازد: زیرا

او برای گناهکاران او آمده (مت ۹: ۱۲-۱۳). مسلماً، او «بره بی عیب» است (۱- پطرس ۱: ۱۹) که در احکام در کتاب لاویان نبوت شده؛ اما او گناهان ما را بر خود می نهد و برای بخشش آنها خون خود را می ریزد؛ بدین ترتیب است که او کاهن «کامل» ما می گردد (عبر ۵: ۹-۱۰، ۷: ۲۶-۲۸)، قادر به، به کمال رسانیدن ما (عبر ۱۰: ۱۴).

۳- کمال در فروتنی. شخصی که می خواهد از نجاتی که عیسی به ارمغان می آورد بهره یابد باید خود را به عنوان یک گناهکار بنگرد (۱- یو ۸: ۱) و از هر نوع برتری جویی دنیوی صرف نظر نماید تا بتواند اعتماد خود را فقط به فیض خدا قرار دهد (فی ۳: ۷-۱۱، ۲- قرن ۱۲: ۹). بدون فروتنی و بی اعتنائی به دنیا شخص نمی تواند عیسی را پیروی کند (لو ۹: ۲۳، ۲۲: ۲۶-۲۷). همه به یک نوع چشم پوشی مؤثر دعوت نشده اند (مت ۱۹: ۱۱، ۱۲: ۵؛ اع ۴: ۵)، بلکه هر کسی که بخواهد به سوی کمال پیشرفت کند می باید در امتداد این مسیر راه رود. سخنان عیسی خطاب به مرد جوان ثروتمند قابل توجه است: «اگر بخواهی کامل شوی، رفته مایملک خود را بفروش ... و آمده مرا متابعت کن» (مت ۱۹: ۲۱؛ ر. ک. اع ۴: ۳۶-۳۷).

۴- کمال محبت. فرزندان خدا به کمال محبت دعوت شده اند (کول ۳: ۱۴؛ روم ۱۳: ۸-۱۰). در عبارت لوقا (لو ۳۶: ۶) مترادف با مت ۵: ۴۸، به جای کلمه کمال کلمه «رحیم» آمده است. و متن متی همچنین از محبت جهانی صحبت می کند که حتی به دشمنان و تعقیب کنندگان نیز باید عرضه شود. فرد مسیحی باید خود را از شرارت به دور نگاه دارد (مت ۵: ۲۹ و ۳۰؛ ۱- پطرس ۱: ۱۴-۱۶)؛ اما برای اینکه به شباهت پدر خود در بیاید (مت ۵: ۴۵؛ افس ۵: ۲۱)، او در عین حال باید نگران گناهکاران باشد (ر. ک. روم ۸: ۵)، آنها را محبت نمایند و به هر قیمت شده «بدی را به نیکویی مغلوب سازد» (روم ۱۲: ۲۱؛ ۱- پطرس ۳: ۹).

۵- کمال و پیشرفت. ایده پیشرفت از این به بعد به کمال وابسته است. شاگردان مسیح همیشه باید رشد کنند، در معرفت و در محبت (فی ۱: ۹)، حتی اگر بخشی از مسیحیان شکل گرفته (در یونانی «کامل») را تشکیل دهند (۱- قرن ۲: ۶، ۱۴: ۲۰؛ ر. ک. فی ۱۲: ۳ و ۱۵).

۶- کاملیت در آمدن دوباره مسیح. آنها (شاگردان) از آماده کردن خود برای آمدن خداوند خود باز نمی ایستند، با این امید که به فیض خدا در آن روز بی ملامت یافت شوند (۱- تسالونی ۳: ۱۲-۱۳). آنها می کوشند که به آرزوی مسیح که او در آن روز کلیسایی «پر جلال» ارائه دهد (افس ۵: ۲۷) پاسخ دهند، و بدین ترتیب پیش می روند (فی ۳: ۱۳) تا «همه با یکدیگر متحد گردند ... تا با شناخت پسر خدا و آن انسان کامل و به اندازه قامت پری مسیح برسیم» (افس ۴: ۱۳).

ر.ک: به انجام رساندن/محقق ساختن - پاکی - پری/تمامیت - رشد: ۳ - زمان: عهدعتیق
ج ۱- عدالت - فضائل و رذائل. AV

کهان

«عیسی چون تا به ابد زنده است کهان‌تی تغییرناپذیر دارد» (عبر ۷:۲۴). رساله به عبرانیان با بیان تعمق مسیح به این طریق، آن را با مقامی که در عهدعتیق و نیز در کلیه ادیان همجوار وجود داشته یعنی مقام کهان می‌سنجد. برای درک کهان عیسی مهم است که مبحث کهان عهدعتیق که کهان عیسی را آماده و نبوت کرده است با دقت مورد مطالعه قرار گیرد.

عهدعتیق

الف) تاریخ برقراری کهان

۱- مقام کهان در نزد اقوام متمدنی که قوم اسرائیل را احاطه می‌کنند و بخصوص در مصر و بین‌النهرین غالباً به پادشاه داده می‌شود، شاه کاهن توسط هیئت کشیشان، که طبق سلسله مراتبی که در اغلب موارد موروثی می‌باشد، طبقه‌ای را با مزایای ویژه‌ای تشکیل می‌دهد، معاونت می‌شود. در مورد مقام پاتریارک چنین چیزی مشاهده نمی‌شود. در تاریخ آنها در این نقطه نه معبدی وجود دارد و نه کاهنان ویژه‌ی خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب. روایات کتاب پیدایش از مشابهی روایت می‌کند که مذبح‌هایی در کنعان بنا می‌نمایند (پید ۷:۱۲-۸، ۱۳:۱۸، ۲۶:۲۵) و قربانیها را تقدیم می‌کنند (۲۲، ۳۱:۵۴، ۴۶:۱). آنها کهان خانوادگی را که در نزد بیشتر اقوام قدیم عملی می‌شد اجرا می‌کنند. تنها کاهنانی که ظاهر می‌شوند کاهنانی بیگانه می‌باشند: پادشاه-کاهن اورشلیم یعنی ملکی صدق (۱۴:۱۸-۲۰) و کاهنان فرعون (پید ۴۱:۴۵ و ۷۴:۲۲). سبط لاوی هنوز قبیله‌ای است ناپاک و بدون وابستگی به تکالیف مقدس (پید ۳۴:۲۵-۳۱ و ۴۹:۵-۷).

۲- با آمدن موسی که خود نیز از لاویان بوده است تخصیص یافتن این سبط به امور پرستشی ظاهر آغاز می‌گردد. روایت قدیمی در کتاب خروج ۲۵:۳۲-۲۹ ویژگی اصلی کهان این سبط بیان می‌نماید: کهان توسط خود خدا و برای خدمت به او انتخاب و تقدیس گردیده. برکت دادن موسی برخلاف برکت دادن یعقوب، وظایف ویژه کاهنان را به سبط وی اختصاص می‌دهد (تث ۳۳:۸-۱۱). درست است که متن مذکور موقعیت مؤخرتری

را منعکس می‌نماید. لاویان در آن زمان به اعلا درجه کاهن می‌باشند (داور ۱۷:۷-۱۳، ۱۸:۱۹)، و به مکانهای مقدس کشور وابسته می‌باشند. اما اجرای کهانت خانوادگی به موازات کهانت لاویان ادامه دارد (داور ۶:۱۸-۲۹، ۱۳:۱۹، ۱۷:۵؛ ۱-سمو ۷:۱).

۳- در دوران پادشاهان، هر پادشاه همانند پادشاهان اقوام همسایه وظایف کهانتی بسیاری را انجام می‌دهد: او از زمان شاول (۱-سمو ۱۳:۹) و داود (۲-سمو ۶:۱۳ و ۱۷، ۲۲:۲۴-۲۵)، تازمان آحاز (۲-پاد ۱۶:۱۳) قربانی می‌گذراند و مردم را برکت می‌دهد (۲-سمو ۱:۱۸؛ ۱-پاد ۸:۱۴) ... به هر حال عنوان کاهن فقط در مزموور قدیمی ۴:۱۱۰ که در آن با ملکی صدق مقایسه می‌گردد به پادشاه داده می‌شود. علیرغم این اشاره به کهانت شاهی کنعان، پادشاه بیشتر حامی کهانت است تا عضو یک طبقه مقدس.

طبقه مقدس اکنون نهاد سازمان یافته‌ای را بخصوص در قدس اورشلیم که از زمان داود مرکز پرستشی قوم اسرائیل می‌باشد تشکیل می‌دهد. در ابتدا دو کاهن در آن به خدمتگزاری مشغول می‌باشند: ابیاتار و صادوق، از نسب الیاس، خدمتگزار شیلوه، به احتمال قوی یک لاوی می‌باشد (۲-سمو ۸:۱۷)؛ اما خانواده وی به وسیله سلیمان برکنار خواهد شد (۱-پاد ۲:۲۶-۲۷). صادوق از خانواده‌ای ناشناس است اما ذریت او تا قرن دوم کهانت را در معبد رهبری خواهند کرد. در شجره نامه‌های بعدی او همانند ابیاتار وابسته به ذریت هارون شناخته شده (ر.ک ۱-توا ۵:۲۷-۳۴).

کهانت اورشلیم چندین فرمانبردار مختلف تحت فرمان رئیس کهنه داشته و در میان کارمندان معبد، حتی قبل از تبعید، نامختونان نیز بوده‌اند (حزق ۴۴:۷-۹؛ ر.ک یوشع ۹:۲۷). در دیگر قدس‌ها بخصوص در یهودا، لاویان می‌بایستی به تعداد زیادی وجود می‌داشتند. چنین به نظر می‌آید که داود و سلیمان تصمیم داشته‌اند آنها را در تمام کشور پخش نمایند (ر.ک یوشع ۲۱؛ داور ۱۸:۳۰). اما بسیاری از قدسها کاهنانی از اقوام مختلف داشتند (۱-پاد ۱۲:۳۱).

۴- اصلاحات یوشیا در سال ۶۲۱ با از بین بردن قدسهای محلی بر حق انحصار لاویان و اولویت کهانت اورشلیم صحنه گذاشت. این اصلاحات با تخطی از توقعات و خواسته‌های تشنیه (۸-۶:۱۸)، درواقع حق انجام تکالیف کهانتی را تنها برای ذریت صادوق حفظ می‌نماید (۲-پاد ۲۳:۵ و ۹) و این امر مقدمه‌ای است برای ایجاد وجه تمایز بعدی بین کاهنان و لاویان که در حزق ۴۴:۱۰-۳۱ به طور واضح تری شرح داده می‌شود.

زوال همزمان معبد و پادشاهی (سال ۵۸۷) به قیمومت پادشاهان بر کهانت پایان می‌دهد و قدرت آن را بر مردم افزودن می‌نماید. کهانت رهائی یافته از نفوذ و وسوسه‌های قدرت سیاسی که از این به بعد امتها به آن دست می‌یابند اکنون راهنمای مذهبی مردم می‌شود. از

بین رفتن تدریجی نبوت، از آغاز قرن پنجم، قدرت کهنانت را باز هم تشدید می نماید. از سال ۵۷۳ طرح اصلاح طلبانه حزقیال «سلطان» را از قدس بیرون می راند (حزق ۱:۴۴-۳، ۴۶). از این به بعد طبقه لاویان از یک حق انحصاری بلامنازع برخوردار است (یگانه استثنائی که در اش ۲۱:۶۶ وجود دارد فقط به «زمان آخر» مربوط می شود). مجموعه اسناد کهنانتی اسفار پنجگانه تورات (قرون چهارم و پنجم) و سپس اثر «تاریخ نویس زمان» (قرن سوم) سرانجام تابلوی مبسوطی از سلسله مراتب کهنانت را به دست می دهد.

سلسله مراتب کهنانتی انعطاف ناپذیر است. در رأس آن کاهن اعظم، پسر صادق، جانشین هارون که کاهن نمونه است قرار دارد. در هر قدسی همواره کاهنی به عنوان رئیس وجود داشته است. مقام کاهن اعظم زمانی ظاهر می شود که به علت غیبت پادشاه، ضرورت وجود یک رئیس برای حکومت روحانیون احساس شود. تدهینی که کاهن اعظم از قرن چهارم دریافت می دارد (لاو ۸:۱۲، ر.ک ۳:۴، ۳۲:۱۶؛ دان ۹:۲۵) تدهینی را به خاطر می آورد که پادشاهان در زمان قدیم توسط آن تقدیس می شدند.

زیر دست او کاهنان یعنی پسران هارون قرار دارند و بعد از آنها لاویان که روحانیونی از طبقه پائین تر می باشند. لاویان به سه خانواده تقسیم می شوند که به آنها آوازه خوانها و دربانان نیز اضافه می شوند (۱-توا ۲۵-۲۶). این سه طبقه طایفه مقدسی را تشکیل می دهند که خود را کاملاً وقف خدمتگزاری خدا می کند.

۵- از این به بعد سلسله مراتب تغییر نخواهد کرد مگر برای تعیین کاهن اعظم. آخرین کاهن اعظم به نام اونیاس سوم از ذریت صادق در سال ۱۷۲ به دنبال یک توطئه سیاسی به قتل رسید. جانشینان وی که از تبار وی نبودند توسط پادشاهان سوریه منصوب می شدند. در نتیجه عکس العمل مکابیان، یوناتان که از خانواده کهنانتی شناخته نشده ای بود به مقام روحانی منصوب می گردد. برادرش شمعون که جانشین وی می شد (سال ۱۴۳)، سر سلسله دودمان هاسمونیان، که شاه و کاهن هستند، بود. این مشایخ که بیشتر افرادی سیاسی و نظامی بودند تا مذهبی، دشمنی فریسیان را برمی انگیزند. از طرف دیگر، روحانیون سنت گرا از اصل و نصب غیرصادوقی آنها ایراد می گیرند و فرقه کهنانتی قمران حتی خود را در حالت انشقاق قرار می دهد. سرانجام از آغاز پادشاهی هیروдіس (۳۷) کاهنان اعظم توسط قدرتی سیاسی که آنها را از میان خانواده های بزرگ کهنانتی انتخاب می نماید تعیین می گردند. اینها گروه «کاهنان اعظم» را که در عهدجدید بارها نام برده می شود تشکیل می دهند.

ب) وظایف کهنانتی

کاهنان در ادیان قدیم، مجریان آئینها، محافظان سنتهای مقدس و به خاطر نبوتهایشان

سخنگوی خدایان می باشند. در میان بنی اسرائیل علیرغم تغییرات تدریجی و گسترش عقیدتی که در طی سالها مشاهده می گردد کهنات همواره دو مأموریت اصلی را به عهده دارد که دو نوع شفاعت است: خدمت آیین پرستشی و خدمت به کلمه.

۱- **خدمت آیین پرستشی.** کاهن خادم معبد است. او که در عهدعتیق محافظ صندوقچه خداست (۱- سمو ۱-۴؛ ۲- سمو ۱۵: ۲۴-۲۹) ایمانداران را در خانه یهوه می پذیرد (۱- سمو ۱). او به هنگام جشنهای مردمی سرپرستی آئینهای نیایش را به عهده دارد (لاو ۲۳: ۱۱ و ۲۰). کار اصلی وی انجام قربانی است؛ او در کمال نقش خود که شفاعت است ظاهر می شود یعنی هدیه های ایمانداران خود را به خدا تقدیم می دارد و برکت الهی را به ایمانداران منتقل می نماید. کاری که موسی در قربانی عهد سینا (خروج ۲۴: ۴-۸)، و لاوی، رئیس تمام قوم (تث ۳۳: ۱۰) نیز انجام دادند، بعد از تبعید، کاهنان این وظیفه را با قربانی گذراندن هر روزه انجام می دهند (خروج ۲۹: ۳۸-۴۲). کاهن اعظم سالی یک بار در نقش شفیع عالی با انجام نیایش در «روزه کفاره» برای بخشش تمام خطایای قوم خود ظاهر می شود (لاو ۱۶؛ بنسی ۵۰: ۵-۲۱). کاهن همچنین به طور جنبی وظیفه برگزاری آئینهای تبرک و تطهیر مانند تدهین پادشاهان (۱- پاد ۱: ۳۹؛ ۲- پاد ۱۱: ۱۲)، تطهیر جذامیان (لاو ۱۴) و تطهیر زن در حال زایمان را (لاو ۱۲: ۶-۸) به عهده دارد.

۲- **خدمت به کلمه.** کاهن در بین النهرین و مصر غیب گوئی می کرد، او در نام خدای خود به مشورت خواهی ایمانداران، پاسخ می داد. در اسرائیل عتیق - کاهن با استفاده از «ایفود» (۱- سمو ۳۰: ۷-۸) و «تسیم و اوریم» (۱- سمو ۱۴: ۳۶-۴۲؛ تث ۳۳: ۸) به کارهای مشابهی می پردازد. اما بعد از داود این مسائل دیگر مطرح نمی شود.

در اسرائیل، کلام خدا که با شرایط مختلف زندگی تطبیق داده شده است از طریق دیگری یعنی از راه انبیائی که توسط روح القدس عمل می کنند به گوش مردم می رسد. اما همچنین یک فرم سنتی کلام که از وقایع مهم تاریخی و از مفاد عهد سینا سرچشمه می گیرد وجود دارد. این سنت مقدس از یک طرف در روایاتی که یادبودهای مهم گذشته را به خاطر می آورند و از سوی دیگر در شریعتی که مفهوم خود را در آنها می یابد متبلور می شود. کاهنان، خدمتگزاران این کلام هستند، مانند هارون در خروج ۴: ۱۴-۱۶. آنها در آئینهای نیایش مربوط به اعیاد، روایاتی را که مبنای ایمان را تشکیل می دهند برای ایمانداران بازگو می کنند (مطالبی که در خروج ۱-۱۵ و یوشع ۲-۶ وجود دارد شاید انعکاس برگزاری این جشنها می باشد). آنها به هنگام تجدید عهد، تورات را اعلام می نمایند (خروج ۲۴: ۷؛ تث ۲۷؛ نح ۸)؛ آنها حتی به صورت مفسران معمولی به مشورت خواهی ایمانداران درباره دستورات عملی جواب می دهند

(تث ۳۳:۱۰؛ ارا ۱۸:۱۸؛ حزق ۲۳:۴۴؛ حجی ۲:۱۱-۱۳) و نقش داوری را نیز به عهده دارند (تث ۱۷:۸-۱۳؛ حزق ۲۳:۴۴-۲۴). در ادامه این فعالیتها کاهنان صحت نوشته های شریعت را در مجموعه قوانین مختلف مانند کتاب تثنیه، قانون تقدس (لاو ۱۷-۲۶)، تورات حزقیال (۴۰-۴۸)، قانونگذاری کهنانتی (خروج، لاویان، اعداد)، و تدوین نهائی کتب پنجگانه تورات (ر.ک عز ۷:۱۴-۲۶؛ نح ۸) تضمین می نمایند. بدین جهت است که کاهن در کتب مقدس به عنوان مرد معرفت ظاهر می شود (هو ۴:۶؛ ملا ۲:۶-۷؛ بنسی ۱۷:۴۵)؛ او طبق تاریخ سنتی و مجموعه قوانین واسطه کلمه خداست.

با این وجود در آخرین قرون یهودیت تعداد کنیسه ها رو به ازدیاد می گذارد و کهنانت بر روی وظایف آیینی خود متمرکز می شود. در همین زمان افزایش قدرت کاتبان غیرکاهن مشاهده می گردد. اینها که غالباً به فرقه فریسیان وابسته اند در زمان عیسی سران اصلی اسرائیل خواهند بود.

ج) به سوی کهنانت کامل

کهنانت عهدعتیق در کل به مأموریت خود وفادار بوده و توسط آئینهای مذهبی، آموزش و تحریر کتب مقدس، سنت موسی و انبیا را در میان بنی اسرائیل زنده نگاه داشته و از سالی به سال دیگر زندگی مذهبی قوم خدا را تأمین نموده است. اما آخرالامر این کهنانت در مقابل کهنانت عهدجدید عقب می ماند.

۱- انتقاد از کهنانت. مأموریت کهنانتی اهداف بسیار والائی را مد نظر داشت بنابراین همواره شمار کاهنانی که از حد وظایف خود پست تر بودند بسیار بود. انبیا بر ضعف و عجز آنها چنین داغ ننگ گذاشتند: آلوده شدن آئین عبادی یهوه با سنتهای کنعانیان در قدسهای محلی قوم اسرائیل (هو ۴:۴-۱۱، ۵:۱-۷، ۹:۶)، نشر انواع اعتقادات امتهای در اورشلیم (ارا ۲:۲۶-۲۸، ۲۳:۱۱؛ حزق ۸)، نقض شریعت (صف ۳:۴؛ ارا ۲:۸؛ حزق ۲۲:۲۶)، مخالفت با انبیا (عا ۷:۱۰-۱۷؛ اش ۷:۲۸-۱۳؛ ارا ۲۰:۱-۶، ۲۳:۳۳-۳۴، ۲۶)، دنبال کردن نفع شخصی (میک ۳:۱۱؛ ر.ک ۱- سمو ۲:۱۲-۱۷؛ ۲- پاد ۵:۱۲-۹)، و کمبود غیرت در امر پرستش خداوند (ملا ۲:۱-۹).... اگر در این ایرادگیریها چیزی جز مجادله بین دو فرقه مخالف یعنی انبیا و کاهنان مشاهده ننمائیم ساده نگری را پیشه کرده ایم. ارمیا و حزقیال هر دو کاهن می باشند؛ کاهنانی که کتاب تثنیه و قانون تقدس را به رشته تحریر درآوردند، آنها آشکارا در پی اصلاحاتی در فرقه خود بودند. در آخرین قرون یهودیت، جامعه قمران که به علت مخالفت با «کاهن بی دین» از معبد دوری می جوید فرقه ای کهنانتی می باشد.

۲- ایده آل کهنانتی. این انتقادات و این طرحهای اصلاحاتی به این دلیل جالب توجه می باشند که الهام بخش تمامی آنها ایده آل کهنانتی بوده است. انبیا به کاهنان عصر خود تعهدات آنها را یادآوری می کنند: آنها طالب آئینهای ناب و وفاداری به تورات می باشند. قانون شناسنان کهنانتی، پاکی و تقدس کاهنان را مشخص می نمایند (حزق ۴۴: ۱۵-۳۱؛ لاو ۲۱: ۱۰).

با این حال به تجربه می دانیم مردی که به خودش واگذار شده باشد قادر نیست پاکی و سلامتی را حفظ نماید. همچنین امید تحقق نهائی کهنانت کامل در روز رستاخیز (زک ۳) و روز داوری (ملا ۳: ۱-۴) به خود خدا بسته شده است. همه در انتظار کاهنی وفادار در کنار مسیح پسر داود می باشند (زک ۴، ۶: ۱۲-۱۳؛ ار ۳۳: ۱۷-۲۲). این امید به ظهور دو مسیح از هارون و از اسرائیل، چندین بار در نوشته های قمران و یک نوشته تحریفی به نام «وصیت های پدران قوم» ظاهر می شود. در این متون و نیز در چندین متن تصحیح شده از کتاب مقدس (زک ۳: ۸، ۶: ۱۱) آمده است که مسیح کهنانتی بر مسیح سلطنتی تقدم دارد. اولویت کاهن با جنبه اصلی تعلیمات «عهد» هماهنگی دارد. عهد می گوید: اسرائیل «مملکت کهنه است» (خروج ۱۹: ۶؛ اش ۶: ۶۱؛ ۲-مک ۲: ۱۷-۱۸) و یگانه قومی است در جهان که آئین پرستش خدای حقیقی را انجام می دهد، قومی که سرانجام آئین پرستش کامل را به خداوند تسلیم خواهد کرد (حزق ۴۰-۴۸؛ اش ۶۰-۶۲، ۵: ۱-۵). آیا اگر کهنانت در رأس این قوم نباشد چگونه خواهد توانست این کار را به انجام برساند؟

عهدعتیق به غیر از شفاعت های کاهنان، شفاعت های دیگری بین خدا و قومش را باز می شناسد. پادشاه به عنوان رئیس نهادی، نظامی، سیاسی و مذهبی، قوم خدا را در تاریخ رهبری می کند. نبی شخصاً برای نقل یک کلام اصلی خدا که با موقعیتی ویژه تطابق دارد. که در آن نبی مسئول نجات برادران خویش می باشد. دعوت شده است. کاهن همانند نبی مأموریتی کاملاً مذهبی دارد اما او در چارچوب نهادها عمل می نماید. انتصاب وی موروثی است و او به قدس و مراسم مربوط به آن وابسته می باشد. او نه به نام رئیس خود بلکه به نام سنت، کلام خدا را به قوم می رساند، او یاد روزهای مهم تاریخ مقدس را برگزار می نماید و شریعت موسی را تعلیم می دهد. او دعای مردم را در برگزاری آئین پرستشی به گوش خدا می رساند و این نیایش را به وسیله برکت الهی پاسخ می گوید. او ادامه زندگی مذهبی را در قوم برگزیده به وسیله سنت مقدس میسر می سازد.

عهدجدید

ارزشهای عهدعتیق مفهوم خود را فقط در عیسی می یابند که از آنها فراتر رفته آنها را به کمال می رساند. این قانون کلی مکاشفه به طریق اولی بر کهنانت، هم اختصاص دارد.

الف) عیسی، کاهن یکتا

۱- **اناجیل نظیر.** خود عیسی مقام کهنانت را حتی یک بار هم به خود نسبت نمی دهد. چنین درک می شود که در محیط وی این مقام مأموریت معینی را مشخص می نماید که انجام آن فقط برای اعضای سبط لاوی محفوظ می باشد. بنابراین عیسی کار خود را که بی نهایت غنی تر و آفریننده تر است با کار آنها بسیار متفاوت می بیند. او ترجیح می دهد که خود را «پسر» و «پسر انسان» بنامد. با این حال او برای مشخص کردن مأموریت خود عبارات کهنانتی را مورد استفاده قرار می دهد. این عبارات طبق روش عادی خود وی ضمنی و استعاری است. این موضوع بخصوص موقعی روشن می باشد که عیسی از مرگ خویش صحبت می کند. مرگ وی برای دشمنانش مجازات یک کفر است و برای شاگردانش یک شکست افتضاح آمیز اما برای او این مرگ «قربانی» است و او آن را با تصاویری از عهدعتیق مشخص می نماید. او آن را گاهی با قربانی کفاره ای «خدمتگزار خدا» (مر ۱۰:۴۵، ۱۴:۲۴؛ ر.ک اش ۵۳) و گاهی با قربانی «عهد» موسی در پای کوه سینا مقایسه می نماید (مر ۱۴:۲۴ و ر.ک: خروج ۲۴:۸) و خونی که او در این گذر می دهد خون بره گنذر را به خاطر می آورد (مر ۴:۲۴؛ ر.ک خروج ۱۲:۷ و ۱۳ و ۲۲ و ۲۳). او این مرگ را که بر وی تحمیل می شود پذیرا می گردد. همانند کاهنی که قربانی را تقدیم می کند، او خود را به مرگ تقدیم می نماید؛ و بدین جهت است که انتظار دارد در نتیجه این مرگ بخشودگی گناهان، برقراری عهد جدید و نجات قوم وی اتفاق افتد. به طور خلاصه او خود، کاهن قربانی خویش می باشد.

وظیفه دوم کاهنان عهدعتیق خدمتگزاری تورات بوده است. از جانب دیگر عیسی نسبت به شریعت موسی، وضعیت روشنی دارد: او برای به کمال رساندن آن آمده است (مت ۵:۱۷-۱۸). او بدون اینکه به معنای لغوی آن مقید باشد ارزش عمیق آن را که در فرمان اول و دوم، که شبیه فرمان اول می باشد، خلاصه شده است آشکار می سازد (مت ۲۲:۲۴-۴۰). این جنبه خدمتگزاری وی ادامه خدمتگزاری کاهنان عهدعتیق است اما از هر نظر از آن فراتر می باشد چون کلام عیسی وحی والا و انجیل نجات است که شریعت را قاطعانه به کمال می رساند.

۲- **از پولس تا یوحنا.** پولس که مرگ عیسی را در غالب موارد به خاطر می آورد و آن را با پیروی از سرور خود به تصاویر مختلفی چون: قربانی بره گنذر (۱-قرن ۵:۷) خوار شدن «خادم» (مز ۶:۱۱) و روز کفاره گناهان (روم ۳:۲۴-۲۵) معرفی می نماید. این تفسیر مربوط به قربانی باز هم در تصاویر مشارکت در خون مسیح (۱-قرن ۱۰:۱۶-۲۲) و نجات به وسیله این خون (روم ۵:۹؛ کول ۱:۲۰، افس ۱:۷، ۲:۱۳) بار دیگر نمودار می گردد. برای

پولس مرگ عیسی عمل والای آزادی وی است، قربانی ای در حد کمال و عملی است دقیقاً کهناتی، که او خود را تقدیم نموده است. اما این رسول مقام کهنات را همانند آقا و خداوند خود و ظاهراً به دلایل مشابهی به عیسی نسبت نمی دهد.

این موضوع در نوشته های دیگر عهدجدید نیز به همین ترتیب است مگر در رساله به عبرانیان: در آن جا مرگ عیسی به صورت قربانی خادم (اع ۳: ۱۳-۲۶، ۴: ۲۷ و ۳۰، ۸: ۳۲-۳۳، ۱-۲۲: ۲۴) و قربانی بره (۱-پطری ۱: ۱۹) معرفی می شود. این متون همچنین خون وی را به خاطر می آورند (۱-پطری ۱: ۱۹ و ۲: ۱۹؛ ۱-یو ۱: ۷). ولی او را کاهن نمی نامند. نوشته های یوحنا ابهام کمتری در بردارند، آنها عیسی را ملبس به ردای شبانی توصیف می کنند (یو ۱۹: ۲۳؛ مکا ۱: ۱۳)؛ و روایت رنج و شکنجه که عملی ویژه قربانی است با نیایش «کهناتی» عیسی افتتاح می شود (یو ۱۷): به عنوان کاهن، عیسی خود را «تقدیس» می کند؛ یا به عبارت دیگر او با قربانی، خود را تقدیس می نماید. (یو ۱۷: ۱۹) و بدین ترتیب شفاعت مؤثری را که کهنات عتیق با بیهودگی خواستار آن بود به مرحله اجرا درمی آورد.

۳- رساله به عبرانیان تنها نوشته ای است که با فراغ خاطر کهنات عیسی را روشن می سازد. این رساله موضوعات آشنا را از سر گرفته و صلیب را به عنوان فدیة کفاره (عبر ۹: ۱-۱۴؛ ر. ک روم ۳: ۲۴-۲۵) و فدیة «عهد» (۹: ۸۱-۴۲) و فدیة «خادم» (۹: ۸۲) معرفی می نماید. اما این رساله توجه خود را بر نقش شخص مسیح در تقدیم این قربانی متمرکز می سازد. یعنی عیسی همانند هارون و از او نیز بهتر از طرف خدا خوانده شد تا برای آدمیان شفاعت نماید و قربانیهای را برای گناهان آنان بگذراند (عبر ۵: ۱-۴). کهنات وی از قبل طبق نبوت مز ۴: ۱۱۰ در کهنات ملکی صدق (پید ۱۴: ۱۸-۲۰) مجسم شده بود. نگارنده برای روشن کردن این نکته متون قدیمی را به لطافت تفسیر می نماید: سکوت کتاب پیدایش در مورد نسب نامه شاه کاهن به نظر وی نشانه ای از لایزالی پسر خدا می باشد (عبر ۷: ۳) و آن عشری که ابراهیم داد علامت پست بودن کهنات لاوی در مقابل کهنات عیسی است (۷: ۴-۱۰). سوگند خدا در مز ۴: ۱۱۰ کمال تغییر ناپذیر کاهن ابدی را اعلام می نماید. عیسی یکتا کاهن مقدس است (عبر ۷: ۲۶-۲۸)؛ کهنات وی کهنات عهد عتیق را پایان می دهد.

این کهنات در وجود خود وی ریشه دارد که از وی شفیع در حد کمال می سازد. او که در عین حال انسان حقیقی بوده (۲: ۱۰-۱۸، ۵: ۷-۸) و با شرکت در فقر ما تا سر حد وسوسه (۲: ۱۸، ۴: ۱۵)، پسر حقیقی خدا، و والاتر از فرشته ها می باشد (۱: ۱۳-۱۰)؛ او کاهنی است یکتا و بی زوال. او قربانی خود را یکبار برای همه در زمان به جا آورد (۷: ۲۷، ۹: ۱۲ و ۲۵-۲۸، ۱۰: ۱۰-۱۴). از این به بعد او برای ابد میانجی (۷: ۲۴-۲۵) و شفیع عهد جدید می باشد (۸: ۶-۱۳، ۱۰: ۱۲-۱۸).

۴- هیچ مقام و لقبی به تنهایی راز مسیح را بیان نمی‌کند: پسر جدا نشدنی از پدر، پسر انسان که تمام انسانیت را در خود جمع کرده، عیسی در عین حال کاهن اعظم عهد جدید، پادشاه-مسیح و کلمه خدا می‌باشد. عهدعتیق تفاوت بین شفاعت پادشاه و نبی (موقتی و روحانی) و شفاعت کاهن و نبی (نهاد و واقعه) را مشخص کرده است: تمایزی ضروری برای شناخت ارزشهای ویژه مکاشفه راز. چون تعالی عیسی، وی را والاتر از ابهامی که در تاریخ وجود دارد قرار می‌دهد او در خود شفاعت‌های مختلف را جمع دارد: او در حالی که «پسر» است «کلمه» ابدی می‌باشد که پیام انبیا را تحقق بخشیده از آن فراتر می‌رود. او که پسر انسان است تمام انسانیت را دربر می‌گیرد، او شاه آدمیان می‌باشد، با قدرت و محبتی که نظیرش تا قبل از او شناخته نشده است؛ او که یکتا شفیع میان خدا و قوم خود است کاهن بی نقصی می‌باشد که آدمیان را تقدیس می‌نماید.

ب) قوم کهنانتی

۱- عیسی کهنانت را به خود و قوم خویش به طور صریح نسبت نمی‌دهد اما رفتار وی مداوماً رفتاری است کاهنانه و چنین به نظر می‌رسد که او قوم عهد جدید را به عنوان قوم کهنانتی می‌نگرد. عیسی با تقدیم قربانی خود و توسط خدمتگزاری به کلمه، خود را به عنوان کاهن ظاهر می‌سازد. درک این امر حیرت‌آور است که او هر یک از شاگردان خود را دعوت می‌کند تا در دو کار کهنانت وی شرکت جویند: یعنی هر یک از آنها باید صلیب خود را حمل نمایند (مت ۲۴:۱۶) و جام خود را بنوشند (مت ۲۲:۲۰، ۲۶:۲۷) و هر یک بایستی پیام وی را منتقل نمایند (لو ۹:۶۰، ۱۰:۱۶-۱۶) و تا هنگام مرگ بر وی شهادت بدهد (مت ۱۷:۱۰-۴۲). عیسی همان طوری که تمام آدمیان را در القاب و مقامهای خودش یعنی «پسر» و «پادشاه-مسیح» شرکت می‌دهد آنان را به همراه خود کاهن نیز می‌سازد.

۲- رسولان این اندیشه عیسی را با معرفی زندگی مسیحی همانند یک آئین نیایش، و یک مشارکت در کهنانت کاهن یکتا ادامه می‌دهند.

پولس ایمان ایمانداران را «یک قربانی و یک وقف» محسوب می‌دارد (فی ۱۷:۲) کمکهای نقدی که او از کلیسای فیلیپی دریافت می‌دارد برای وی «عطر خوشبو و قربانی مقبول و پسندیده خدا» است (فی ۱۸:۴)، برای وی سراسر زندگی مسیحیان یک عمل کهنانتی است. او از آنها دعوت می‌کند تا بدنهای خود را «به عنوان قربانی زنده مقدس پسندیده خدا که عبادت معقول آنها می‌باشد تقدیم نمایند» (روم ۱۲:۱؛ ر. ک فی ۳:۳؛ عبر ۹:۱۴، ۲۸:۱۲). این ستایش به همان اندازه نیکوکاری و خیرات را شامل می‌شود که

کهنات مسیح را (عبر ۱۳: ۱۵-۱۶). «رساله یعقوب به طور اجمالی حرکات ملموسی را که آئین عبادت حقیقی را تشکیل می‌دهد برمی‌شمرد: کنترل زبان خود، تفقد از یتیمان و بیوه زنان و نگهداری خود از آلودگی جهان» (یع ۱: ۲۶-۲۷).

رساله اول پطرس و مکاشفه یوحنا در مورد این مطلب صراحت کامل دارند: آنها «کهنات پادشاهی» قوم اسرائیل را به مسیحیان نسبت می‌دهند (۱-پطر ۲: ۵ و ۹، مکا ۱: ۶، ۵: ۱۰، ۶: ۲۰، رک: خروج ۱۹: ۶). انبیای عهد عتیق اعلام می‌داشتند که اسرائیل با داشتن این عنوان باید کلام حقیقی خدا را به میان امتهای ببرد و آئین عبادت او را مستحکم نماید. از این به بعد مسیحیان این تکلیف را به عهده می‌گیرند. آنها به فیض عیسی که ایشان را در مقام مسیحائی پادشاهی و کهنات خود مشارکت می‌دهد توانائی انجام آن را به دست می‌آورند.

ج) خدمات کهنات عیسی

هیچ متنی از عهدجدید نام کاهن را بر روی مسؤولان کلیسا نمی‌نهد. اما خویشتن داری عیسی از استفاده از این مقام به قدری عظیم است که سکوت وی دیگر قانع کننده نیست. عیسی قوم خود را در کهنات خویش شرکت می‌دهد؛ اما در عهدجدید همانند عهدعتیق کهنات قوم خدا به طور ملموس نمی‌تواند توسط کسی جز خادمینی که از سوی خدا خوانده شده اند اجرا شود.

۱- درواقع چنین روایت می‌شود که عیسی دوازده تن را فراخواند تا مسئولیت کلیسای خود را به آنها واگذارد. او آنها را برای خدمت به کلمه خدا آماده ساخت و بخشی از اقتدار خود را به آنها نیز منتقل نمود (مت ۸: ۱۰ و ۴۰، ۱۸: ۱۸)؛ و در شب آخر آئین سپاسگزاری (راز قربانی مقدس) را به آنها سپرد (لو ۲۲: ۱۹). اینها بود مشارکت اختصاصی در کهنات وی.

۲- رسولان این را درک می‌کنند و به نوبه خود مسؤولانی را جهت ادامه کار آماده می‌سازند. بعضی از آنها مقام «پیر» را که واژه کشیش از آن ریشه گرفته است بر خود داشته اند (اع ۱۴: ۲۳، ۲۰: ۱۷؛ تیط ۱: ۵). اندیشه پولس درباره رسالت و عطایای روحانی در همان حال در جهت کهنات خادمین کلیسا قرار می‌گیرد. او به مسؤولان جوامع عنوانهای کهناتی عطا می‌کند و آنها را «وکلائی راز خدا» (۱-قرن ۴: ۱-۲) و «خادمان عهدجدید» می‌نامد (۲-قرن ۳: ۶)؛ او موعظه رسولان را به عنوان برگزاری آئین مذهبی تلقی می‌نماید (روم ۱: ۹، ۱۵: ۱۵-۱۶) و در این جاست که تفاسیر نهائی سنتهای مربوط به کهنات خدمت

آغاز می‌گردد. این کهنانت یک طبقه برتر را تشکیل نمی‌دهد، همچنین به کهنانت یکتای مسیح و به کهنانت ایمانداران صدمه نمی‌رساند اما در خدمت مسیح و ایمانداران، یکی از شفاعت‌هایی است که خدمت به قوم خدا را تأمین می‌نماید.

ر.ک: برگزیدگی: عهدعتیق الف ۳- پادشاه: عهدعتیق الف ۲- دستگذاری: عهدجدید ۲- دعوت: ۱- روغن: ۲- سپاسگزاری: د ۲، ه ۱- شریعت: ج ۱ و ۵- شفیع: الف ۱- قربانگاه/مذبح: ۲- قربانی- کفاره: ۲- مأموریت: ب ۴- مسح کردن/تدهین: ج ۳- مسیح: عهدعتیق ب ۲؛ عهدجدید ب ۲- ملک‌یصداق- نبی: عهدعتیق الف ۳- هارون. AG

مأموریت

عبارت *minister* (خادم، کشیش) و *ministry* (مأموریت، خدمت) از نسخه لاتین ولغات ترجمه شده و معادل یونانی *diakonos* و *diakonia* هستند. این دو اصطلاح به زبان مذهبی هفتادتنان مربوط نمی‌شوند که اغلب آنها را در مفهومی غیرروحانی به کار می‌برد (استر ۱: ۱۰، ۶: ۱-۵). در نسخه ولغات، *minister* به جای واژه عبرانی *mesaret* به کار می‌رود (ر.ک خروج ۱۳: ۲۴؛ یوشع، خادم، موسی) و همچنین می‌تواند در مورد کشیشان و خادمین آیین پرستش به کار رود (اش ۶: ۶۱؛ حزق ۱۱: ۴۴؛ یول ۱: ۹). به هر حال از زمان عهدعتیق، واقعیت مأموریت مذهبی که در میان قوم خدا به کسانی اطلاق می‌شد که برخی اعمال مذهبی بجای می‌آوردند، چیزی است که به روشنی به آن شهادت داده شده است: پادشاهان، انبیا و معتمدین کهنانت، خادمین خدایی هستند که میان خود و قومش میانجی‌گری می‌کنند. بنابراین پولس رسول می‌گوید که موسی، خادم اولین عهد بود (۲-قرن ۳: ۷ و ۹). مسیح در عهدجدید تنها واسطه میان خدا و آدمیان است، یکتا کاهنی که قربانی نجات را تقدیم می‌کند، یکتا حاصل مکاشفه، زیرا او کلمه خداست که تن گرفت. اما در کلیسایی که او بنیان نهاد، نوع تازه‌ای از مأموریت به کار می‌رود که در خدمت کلام و فیض اوست.

الف) مأموریت در کلیسا

۱- مأموریت به عمل رسالتی. عیسی به رسولانش تعلیم داد که به کار خود به عنوان خدمت بنگرند. سران ملتها می‌خواستند که به عنوان ولی نعمت و رئیس شناخته شوند؛ اما رسولان به پیروی از نمونه او باید خود را خادمان (*diakonos*) همه سازند (مر ۱۰: ۴۲-۴۴). رسولان،

خادمین مسیح هستند و تحت این عنوان است که او وعده می دهد آنان با او وارد جلال پدر می شوند (یو ۱۲:۲۶). از ابتدای اعمال رسولان، مقام رسالتی به عنوان یک مأموریت، محول می شود (اع ۱:۱۷ و ۲۵) که متیاس برای انجام آن با یازده رسول، دعوت می شود. دعوت پولس به عمل رسالتی (روم ۱:۱)، دعوتی است به مأموریت (۱- تیمو ۱:۱۲؛ ر. ک ۲- قرن ۴:۱) که پولس سعی دارد آن را با شایستگی به انجام رساند (اع ۲۰:۲۴) و شکرگزاری است برای نجاتی که خدا برای غیریهودیان به ارمغان می آورد (۱۹:۲۱). آگاهی از خادم خدا بودن (۲- قرن ۳:۶-۴) و خادم مسیح بودن (۲۳:۱۱)، سبب می شود که چنین شخصی، احساس زنده ای از بزرگی این کار داشته باشد، که فراتر از کار موسی است، زیرا این خدمت عهدنویین است، خدمت عدالت و روح (۳:۶-۹) و خدمت آشتی (۵:۱۸) و خدمت انجیل (کول ۱:۲۳؛ افس ۳:۷) و خدمت کلیساست (کول ۱:۲۵).

۲- تنوع مأموریت ها (خدمت ها). مأموریت در کلیسای نوپا، بسیار فراتر از عملی است که به اصطلاح عملی رسالتی گفته می شود. واژه *diakonia* در وهله اول، به خدمات مادی که مورد نیاز جماعت است دلالت می کند، همچون مشارکت در غذا و خوراک (اع ۱۰:۴؛ لو ۱۰:۴۰) و جمع آوری اعانه برای مستمندان اورشلیم (اع ۱۱:۲۹، ۱۲:۲۵؛ روم ۱۵:۳۱؛ ۱- قرن ۱۶:۱۵؛ ۲- قرن ۸:۴، ۹:۱۱ و ۱۲-۱۳). در ضمن به آرخیپس (کول ۴:۱۷) و تیموتائوس (۲- تیمو ۴:۵) مأموریتی محول می شود؛ عنوان خادم (*diakonos*) همچون خود پولس (۱- قرن ۳:۵) به اپلس و تیموتائوس (۱- تس ۳:۲؛ ۱- تیمو ۴:۶) به تیخیوکوس (کول ۴:۷؛ افس ۶:۲۱) به آپفراس (کول ۱:۷) و حتی به رسولان کاذب یهودی گرا (۲- قرن ۱۱:۲۳) اطلاق می شود. این امر نشان می دهد که در کلیسا، «تنوع خدمتها» وجود داشت (۱- قرن ۱۲:۵)؛ زیرا روح «عطایای الهی او را با توجه به کار خدمت، تنوع می بخشد» (افس ۴:۱۲). هر «خدمت» از این نوع باید تحت تأثیر روح به کار گرفته شود (روم ۱۲:۷) به عنوان حکمی که از خدا دریافت شده باشد (۱- پطر ۴:۱۱). آنچه می ماند این است که ببینیم این «خدمتها» در چه چیز شامل می شوند. فهرست عطایای الهی که در رسالات ذکر می شوند همیشه کارهای مربوط به کلام خدا را در رأس خود قرار می دهند (رسول، نبی، معلم، بشارت دهنده). اما به این معنی نیست که وجود وظایفی که شبانی هستند را نادیده می گیرند، همان طور که رساله به افسسیان آشکارا به این مورد اشاره می کند (افس ۴:۱۱).

ب) مأموریت (خدمت) سلسله مراتبی

۱- از زمان رسولان، عهدجدید با تولد سلسله مراتبی در حاکمیت که عمل رسولان را

امتداد می بخشید، ما را یاری نموده است. تمام جوامع یهودی دارای مشایخی به عنوان *(presbyteros)* رؤسای خود بودند. به همین صورت پولس و برنابا که مبشر بودند در همه جا مشایخی (کشیشان) را در کلیساها جهت هدایت ایشان قرار دادند (اع ۱۴:۲۳). از زمان جماعت رسولان در اورشلیم می بینیم که مشایخ جماعت محلی به دوازده رسول می پیوندند. این جماعت محلی را یعقوب سرپرستی می کرد (۱۵:۲، ۴:۶، ۲۲-۲۳، ۱۶:۴)، و باید بار دیگر آنها را در زمان بازگشت پولس بیابیم (۱۸:۲۱). در ضمن پولس در طی سفر آخر خود، کشیشان افسس را در میلیتس می پذیرد (۱۷:۲۰). به این ترتیب، رسولان از این زمان، چه مستقیماً از جانب خود یا توسط نمایندگان، هیئتی از کشیشان را در هر شهر قرار می دادند (تیط ۵:۱) که پذیرفتن عضو در آنها با قوانین مشخص و دقیقی اداره می شد و چنین افرادی را با دست گذاری به این مقام منصوب می داشتند (۱- تیمو ۵:۱۷-۲۲). این عمل آخر نشان می دهد که انتصاب به مقام کهنات مستلزم عطیه خاصی از جانب روح القدس بود. از این رو، این رتبه صرفاً یک عمل اجرایی نبود. در واقع، در رساله یعقوب می بینیم که کشیشان برای بیماران دعا می خوانند و آنان را با روغن تدهین می کنند (یع ۵:۱۴). علاوه بر این گفته می شود که ایشان در جماعت مسیحی مقام ریاست داشتند (۱- تیمو ۵:۱۷). اشارات پولس به پیشوایان (*proistamenos*) احتمالاً به کشیشان اشاره دارد (۱- تسلا ۵:۱۲-۱۳؛ ر.ک روم ۸:۱۲) و به همین ترتیب در مورد اشاره به مرشدان (*higoumenos*) در رساله به عبرانیان (عبر ۷:۱۳ و ۱۷ و ۲۴).

۲- اما رساله به فیلیپیان نیز در این راستا ذکری از اسقفان و شماسان به میان می آورد (فی ۱:۱): در آنجا سلسله مراتبی را در مرحله نارس می توان مشاهده نمود. اعمال رسولان احتمالاً در آن هفت نفری که دوازده رسول جهت مشارکت در غذا تعیین نمودند (اع ۶:۱-۶) نخستین نمونه شماسان آینده را می بیند؛ علاوه بر این، آنان همچون کشیشان با دست گذاری به این مرتبه دست می یابند (اع ۶:۶). مأموریت آنان فراتر از خدمت مادری بود زیرا آنان موعظه می نمودند، و فیلیپس به نحو آشکاری به عنوان یک انجیل نگار شناخته می شود (اع ۸:۲۱). رسالات شبانی، قوانینی برای انتخاب این شماسان مشخص نمودند (۱- تیمو ۳:۸-۱۳). پس موضوع خدمت در رتبه پایین تری مطرح بود که در وهله اول توصیف وظایف آن کار آسانی نیست. وظایف فیبیرا که خادمه کلیسای گنخریا بود (روم ۱۶:۱)، لزوماً از همان ترتیب برخوردار نیستند، زیرا دستوراتی که پولس در خصوص نقش زنان در جماعت برای عبادت کردن ارائه می دهد (۱- قرن ۱:۱۱-۱۶، ۱۴:۳۳-۳۴) بسیار سخت و انعطاف ناپذیرند.

۳- اسقفان اساساً همان طور که عنوان ایشان نشان می دهد، «ناظران» هستند که در رأس

جوامع قرار می‌گیرند تا بر آنها مراقبت لازم را به عمل آورند. چنین مقامی در یهودیت شناخته شده بود. در جماعت قمران شخص *mebaqqer* (مفتش یا بازرس) عملی مشابه را انجام می‌داد. در وهله اول، کشیشان بودند که «این مراقبت را به کار گرفتند» و نیز به طور مشترک در هر کلیسایی، زیرا آنان مأموریت خوراک دادن به گله خدا را دارند (اع ۲۸:۲۰؛ ۱-پط ۵:۲-۳)، یعنی متعاقب تصویر مسیح که الگوی شبانان (۱-پط ۵:۴)، شبان و ناظر جانهاست (۱-پط ۲:۲۵). اما رسالات شبانی نشان می‌دهند که تنها یک اسقف در هر جماعتی وجود دارد. او را باید به دقت انتخاب نمود (۱-تیمو ۳:۱-۷) و ظاهراً از میان کشیشان (تیط ۱:۵-۹). بدون شک اوست که این وظیفه شبانی را به انجام می‌رساند (اع ۲۸:۲۰-۲۹) که پولس آن را در شمار عطایای الهی قرار می‌دهد (افس ۴:۱۱) و او کسی است که یکی از مسئولیت‌های رسولان را یادآوری می‌کند (یو ۱۵:۲۱-۱۷؛ ر. ک مت ۱۸:۱۲-۱۴). پولس دو تن را به نامهای تیطس و تیموتائوس به مأموریت می‌فرستد و آنها بر کشیشان و شماسان و اسقفان کلیساهای سپرده شده به ایشان، اقتدار دارند. آنها درخصوص آیین نیایش (۱-تیمو ۲:۱-۱۵) و تعلیم آموزه مسیحی مسئولیت‌هایی دارند (۱-تیمو ۴:۶ و ۱۳-۱۶، ۳:۶). اما در خصوص تعلیم آموزه، هر اسقفی در حوزه خود باید مراقبت و سرکشی نماید (تیط ۱:۹). این نمایندگی اداره کردن که در وهله اول به رسولان محول شده بود، نشان می‌دهد که سازمان کلیسا در حال توسعه بود. زمانی که رسولان ناپدید شده بودند، این امر خود را در سه رتبه تثبیت نمود: یک اسقف، یک شبان و سرپرست جماعت که جمعی از کشیشان به همراه یاران شماس خود آنان را احاطه می‌کردند. عطیه الهی لازم جهت انجام مسئولیت هایشان به ایشان اعطا شد، همان طور که قبلاً با مراسم دست‌گذاری انجام گرفته بود (ر. ک ۲-تیمو ۱:۶).

۴- هیچ کجا عنوان کشیشان به خادمان عهدجدید داده نمی‌شود مگر به رسولان. اما مأموریتشان آنها را در خدمت کهنات عیسی مسیح قرار می‌دهد که یگانه کاهن اعظم آدمیان است. آنان به واسطه این عنوان، پس از رسولان درواقع وکلای خدا (تیط ۱:۷) و رازهای او (۱-قرن ۴:۲) و فیض او (۱-پط ۴:۱۰) هستند. چنین است دیدگاهی که در آن اندیشه کهنات مسیحی در حال پیشرفت است و در سه مرتبه روحانی رده بندی می‌شود (اسقف، کشیشان و شماسان) و با عملکردهای یکسان به واسطه مأموریت تجویز شده در عهدجدید، و به وسیله قدرتهای موهبتی از جانب خدا به کار گرفته می‌شود؛ و در نهایت از مأموریت رسولان ناشی می‌شود که درواقع کهنات مسیحی در آن انتقال پذیر بود.

ر. ک: رسولان: ب ۱-اقتدار: عهدعتیق ب؛ عهدجدید ب- ترغیب- خدمت: ج ۲- دستگذاری: عهدجدید ۲- شبان و گله: عهدجدید- عطایای الهی: ب ۱ و ۲- کلام (کلمه)

خدا: عهدعتیق ج ۱؛ عهدجدید ب ۱- کلیسا- کهنات: عهدعتیق الف ۴؛ عهدجدید ج-
موعظه: ب ۲ PG

محاكمه/محكمه

الف) مقدمه

اینکه محاکمات در کتاب مقدس دارای اهمیت خاصی می باشند و خدا غالباً در آنها به نقش های مختلفی چون متهم، قاضی، مدعی و وکیل در می آید، به خاطر این نیست که بنی اسرائیل به نزاع و جریانات قضایی بیش از دیگران علاقمند می باشد، بلکه به این دلیل است که خدای کتاب مقدس خواهان عدالت و معقولیت می باشد. او با آفرینش انسان به صورت خویش، از وی انتظار قدردانی در شکرگزاری، وفاداری در آزادی و مشارکت در راستی داشت. حتی پس از اینکه انسان گناه کرده بود، خدا در دل خود از آفریده اش و معرفت وی ناامید نشد. زمانی هم که خدا به واگذاشتن او ناچار گردد، پیش از آن منتهای کوشش خود را برای جستجوی او به کار می برد، و بدون آنکه بدو گوش فرا دارد محکومش نمی نماید، بلکه پیش از آن وی را متقاعد می سازد که در اشتباه می باشد و حق با او یعنی خداست. بی شک تنها شرط پیروزمندی خدا وجود نیروی مطلق راستی است. یک محاکمه مستلزم عدم توافق و مرافعه ای بین دو طرف می باشد. لازمه آن همچنین یک حداقل توافق بر روی بعضی اصول بنیادی است و تا زمانی که محاکمه هنوز ادامه دارد و حکمی صادر نشده است، باز امیدی برای یک آشتی باقی می ماند. حتی اگر حکم اعلام شده باشد، نور مباحثات پیشین همچنان پابرجاست و با سوق دادن «هر زبان به خاموشی» (روم ۳: ۱۹)، باعث می شود تا عدالت خدا با عظمت بدرخشد.

عهدعتیق به عنوان سند و اعلام دارنده عهد، آکنده از جدلی است که بین خدا و قومش جریان دارد. آمدن عیسی مسیح این جدل را توسط یک اقدام بی سابقه از سوی خدا، به پایان می رساند: او با پیروزی بر گناه، به گناهکاران فرصت می دهد تا تنها با پیوستن خویش به پسرش به وسیله ایمان، خود را عادل نمایند. این وقوع ناگهانی اتفاقات، آغازگر مرحله ای نوین است: از این پس محاکمه انسان در مقابل خدا، در رابطه با محاکمه عیسی و طبق نقشی که وی در آن ایفاء می کند، انجام خواهد پذیرفت.

این بحث تنها در زمینه عهدجدید دنبال خواهد شد.

الف) خدا محاکمه را در عیسی مسیح به نتیجه می‌رساند

محاکمه‌ای که توسط گناه انسان به وجود آمده و به وسیله عدالت خدا دنبال شده است، در عیسی مسیح به نقطه نهایی خود می‌رسد. راه حلی که خدا ارائه داده است، نشان دهنده شجاعتی اعجاب‌انگیز می‌باشد، لیکن این راه حل ملزومات خود یعنی منطق و قانون را که بدون آنها محاکمه مزبور بی‌معنی می‌باشد، کاملاً محترم می‌دارد. در اینجا گناه مطلقاً و بدون هیچ سازشی محکوم می‌شود. گناه به هر شکل و در هر رژیم اعم از بت پرست یا یهود، در رویارویی با مسیح به عنوان کمال بدی، جهل مطلق نسبت به خدا و فساد غیرقابل ترمیم انسان ظاهر می‌شود (روم ۱: ۱۸-۲۰)، تقدسی که در سراسر اناجیل عیسی مسیح عیان می‌باشد، دروغی را که در هر دلی پنهان است (۴: ۳) نمایان ساخته، هر زبانی را به خاموشی وامی‌دارد (۱۹: ۳)، و سبب می‌شود تا پیروزی خدای راستین شعله‌ور شود (۴: ۳).

این پیروزمندی در عین حال، نجات انسان است. گناهکاری که در محاکمه شکست می‌خورد و آن را می‌پذیرد و از دفاع عدالت شخصی خویش چشم‌پوشی می‌نماید (فی ۳: ۹)، تا آنکه به بخشش، فیض و عدالت خدا در عیسی مسیح ایمان پیدا کند، بدان وسیله به حقانیت (نیک محسوب شدن) و ارزش خویش در مقابل خدا دست خواهد یافت. ایمان به عیسی مسیح و به نیروی رهایی بخش مرگ وی، درواقع به منزله نفی گناهان خود شخص که مسئول مرگش بود و در آن واحد اشعار شخص به عنوان دریافت دارنده محبت غیرقابل ادراک خدایی می‌باشد که قادر است تنها پسرش را به خاطر دشمنانش بدهد (روم ۵: ۶-۱۰، ۳۲: ۸). این ایمان شامل رد هرگونه دفاع یا اتهامی علیه خدا جهت تسلیم در برابر محبت و شکرگزاری است. این محاکمه با یک آشتی کامل خاتمه می‌پذیرد.

ب) محاکمه عیسی

این آشتی تنها در ایمان امکان‌پذیر است و این ایمانی است به مسیح در مرگ و رستاخیزش. جهت آنکه بر جنبش خودجوشی که ما را متهم‌کنندگان خدا می‌سازد فایق آییم، باید آن پسر محبوب را که از سوی پدرش داده شد، در عیسی باز شناسیم. لیکن عکس‌العمل گناهکار عبارت از عدم پذیرش سخاوت خدا، و رد کسی است که او می‌فرستد، و عبارت از بینشی کفرآمیز نسبت به معجزاتی است که وی به عنوان تأیید رسالتش ظاهر می‌سازد. محاکمه‌ای که به رهبری قیافا در تمام محاکم اورشلیم دنبال شد، نمونه کاملی از آن محاکمه‌ای است که از زمان گناه نخستین به ضد خدا منظور نظر انسان بوده است. بشر از آنجا که به سختی خود را به خدا می‌سپارد، تمام شهاداتی را که از محبت وی دریافت می‌دارد، به ضد او برمی‌گرداند.

۱- روایاتی که از رنج و عذاب عیسی در اناجیل وجود دارند، همگی این سؤال نهایی را که آیا عیسی همان مسیح و فرستاده خدا می باشد که مأموریت نجات جهان برعهده اوست یا نه (مت ۲۶: ۳۶-۳۸، ۲۷: ۱۱-۱۳؛ یو ۱۹: ۷)، در مرکز محاکمه عیسی جای می دهند. تمام این روایات تلاش می کنند تا واقعیت مسلم این امر را که عیسی با خدا پیوندی دارد که توسط نیروی انسان و یا مرگ غیرقابل انفصال است، برجسته سازند: در میان دشمنانش می توان حضور یک نهی آگاهانه از راستی را، در شهادت دروغ محاکمه یهودی (مت ۲۶: ۵۹)، در بزدلی پیلاتس (۲۷: ۱۸ و ۲۴)، در خودبینی هیروдіس (لو ۲۳: ۸-۱۱)، و در ارجح شمردن برابا (لو ۲۳: ۲۵) دید، ولی همچنین می توان بهانه ای (لو ۲۳: ۲۴؛ اع ۲۴: ۳) را مشاهده نمود که برای وضعیتی که در آن خدا عمداً پسر خود را تسلیم نموده و با سپردنش به قدرت گناه (لو ۲۲: ۵۳؛ یو ۱۴: ۳۰-۳۱؛ ۲- قرن ۵: ۲۱) ترکش می کند (اع ۲۳: ۲؛ مت ۲۷: ۴۶) تراشیده می شود.

۲- انجیل یوحنا خصوصیات ویژه محاکمه عیسی را از این هم روشن تر نشان می دهد. این جریان در سراسر کل زندگی علنی وی آشکار است: پس از نخستین معجزه عیسی در اورشلیم «یهودیان بر او تعدی می کنند» (یو ۵: ۱۶) و از همان هنگام مرگش را پیش بینی می نمایند (۵: ۱۸؛ ر. ک مر ۳: ۶). تمام مباحثاتی که بین یهودیان و او جریان دارد، همچون تشکیل محاکمه ای است که در آن عیسی شهادت خویش، شهادت یحیی (۵: ۳۳) و همچنین نشانه ها و اعمال خاص خود را ارائه می دهد، که تماماً بالأخره شامل آن شهادت یگانه ای می گردند که مسیح مایل است به آن متکی باشد، یعنی شهادت خدا (۵: ۳۱-۳۷، ۸: ۱۳-۱۸). موضوع مورد بحث در این محاکمه همان است که در اناجیل نظیر می توان دید، یعنی شخصیت الهی و مسیحایی عیسی، و هویت وی، یعنی پسر خدا (۵: ۱۸، ۸: ۲۵-۲۷، ۱۰: ۲۲-۳۸، ۱۹: ۷).

۳- مرور بر محاکمه عیسی، نخستین عمل علنی کلیسا و رسالت دائمی آن است. خدا در برخیزاندن عیسی از مردگان، عدالت و حقانیت او را بطور قاطعانه آشکار ساخته و دشمنانش را شرمنده نموده است. خدا آن کسی را که آنان به مرگ محکوم کرده بودند، «خداوند و مسیح» ساخته است (اع ۲: ۳۶). ناگفته نماند که خدا با برخیزاندن عیسی قدرت نمایی نمی کند، بلکه این رستاخیز دعوتی است به ایمان و دگرگونی زندگی، و خدا از این راه نشان می دهد که پیروزی وی درواقع پیروزی آن بخششی می باشد که از او صادر می شود. موضوع اصلی تعلیم کلیسای نو بنیاد شامل دو پیامی بود که عبارتند از پیروزمندی خدا بر گناهکاران و نجاتی که این پیروزی برای گناهکاران به ارمغان می آورد (اع ۲: ۳۶ و ۳۸، ۳: ۱۳ و ۱۹، ۴: ۱۰ و ۱۲، ۵: ۳۰-۳۱، ۱۰: ۳۹-۴۳). این موضوع دقیقاً با الهیات صریح پولس در رساله وی به رومیان مطابق است.

چنین است آن شهادتی که یک مسیحی برای جهان می‌دهد: رسالت وی این است که همچون رسولان در اورشلیم، بی‌عدالتی محاکمه‌ای را که جهان دائماً به ضد عیسی و خدا انجام می‌دهد نشان دهد. سپرده شدن یک مسیحی به دست محاکم، و متهم شدن و تسلیم گشتن وی توسط همسایگانش، امری است عادی (مر ۱۳: ۹ و ۱۳-۱۵). تنفر جهان و تعقیب شاگردان مسیح (یو ۱۵: ۱۸-۲۰) و همچنین به نمایش گذاشته شدن حیات آنها در برابر نگاه خیره بی‌رحم دنیا کاملاً اجتناب‌ناپذیر می‌باشد (۱-قرن ۴: ۹). لازم است که آنان «پیوسته مستعد باشند تا هر که سبب امیدوی را که دارند از ایشان بپرسد، او را جواب دهند» (۱-پط ۳: ۱۵). لیکن این محاکمه ایشان نیست، بلکه محاکمه مسیح است که ادامه دارد و اینان باید به او شهادت دهند. بنابراین شهادت آنها متعلق به خودشان نیست، بلکه به روح القدس تعلق دارد (مر ۱۳: ۱۱). مدافع (پاراکلیت) همچون شفیع شکست‌ناپذیر، به وسیله مشهود ساختن بی‌عدالتی دنیا و عدالت عیسی مسیح برای ایمانداران، از طریق لبها و زندگی اینان «جهان را ملزم خواهد نمود» (یو ۱۶: ۸-۱۱).

ر.ک: جفا - داوری - دروغ: الف ۱ - شاهد/شهادت - عادل شمردگی - غضب: عهدعتیق
ب ۲ - مدافع. JG

مدافع

واژه مدافع (پاراکلِتوس *parakletos* به زبان یونانی) از اصطلاحات ادبی مختص یوحنا می‌باشد و بیشتر بیان‌دارنده یک وظیفه است تا ذات کسی: شخصی که «خوانده شده تا در کنار شخص باشد» (پارا - کالِئو *para-kaleo*؛ اد - ووکاتوس *ad-vocatus*) نقش فعال مددکار، شفیع و حامی (حالت تسلی‌دهنده، که برداشتی از یک ریشه یابی نادرست است، در عهدجدید مورد تأیید نمی‌باشد) را ایفاء می‌کند. این وظیفه همچنین توسط عیسی مسیح اعمال می‌شود که در آسمان «نزد پدر شفیع ماست» و برای گناهکاران وساطت می‌کند (۱-یو ۲: ۱). این وظیفه به وسیله روح القدس نیز انجام می‌پذیرد که حضور عیسی را بر زمین امکان‌پذیر می‌سازد، زیرا برای ایمانداران مکشوف سازنده و دفاع‌کننده عیسی است (یو ۱۴: ۱۶-۱۷ و ۲۶-۲۷، ۱۵: ۲۶-۲۷، ۱۶: ۷-۱۱ و ۱۳-۱۵).

در اینجا جهت درک بهتر نقش روح القدس به عنوان وکیل مدافع، به بحثی با عنوان «محاکمه» می‌پردازیم. به این طریق اهمیت محاکمه‌ای که دنیا علیه عیسی و کلیسا برپا می‌دارد روشن خواهد شد. در پایان این بحث، به موضوع اصلی بازخواهیم گشت.

۱- روح القدس، حضور عیسی. آمدن مدافع (پاراکلیت) با رفتن عیسی (یو ۱۶: ۷) بستگی

تام دارد، و مرحله ای جدید در تاریخ حضور خدا در میان انسانها به جا می گذارد. عیسی در موعظه بعد از شام آخر، اعلام می دارد که باز خواهد آمد، البته نه فقط در انتهای زمان (۳:۱۴)، بلکه همچنین در زمان ظاهر شدن های پس از رستاخیز (۱۴:۱۸-۲۰، ۱۶:۱۶-۱۹). دیدن آن که برخاسته است، شاگردان را از شادی مملو خواهد ساخت (۲۲:۱۶). با این حال حضور وی در میان پیروانش دیگر قابل لمس نخواهد بود، بلکه تنها جنبه ای «روحانی» خواهد داشت. تا آن زمان او در «میان» پیروانش «ساکن» بود (۲۵:۱۴)، حال آنکه اکنون پدر با دعای عیسی و به اسم او (۲۶:۱۴) ایشان را «مدافعی دیگر» (۱۶:۱۴) خواهد بخشید، که فرستنده اش خود عیسی خواهد بود (۲۶:۱۵، ۷:۱۶). روح با آنکه از عیسی «متمایز» است، با این حال حضور وی را به کمال می رساند. او همچون عیسی، «در» آنهاست (۱۷:۱۴، ۲۳:۱۷)، و مانند او، «با» ایمانداران ساکن می باشد (۱۷:۱۴ و ۲۵)، لیکن این امری است «همیشگی» (۶۱:۴۱). ر.ک مت ۲۸:۲۰، زیرا مکانهایی را که عیسی رفته است تا در مسکن پدر آماده سازد از پیش تحقق می بخشد (۳-۲:۱۴). اوست روح راستی (۱۷:۱۴، ۳:۱۶)، راستی ای که همان عیسی (۶:۱۴) در مقابل پدر دروغها (۴۴:۸) می باشد، راستی ای که از این پس مشخص کننده تمجید پدر است (۲۳:۴-۲۴). اوست آن روح قدوس (۲۶:۱۴) که عیسی قدوس (۶۹:۶) به وسیله تقدیس خویش (۱۹:۱۷)، شایستگی بخشیدن وی را به شاگردان خود (۲۲:۲۰، ۳۹:۷) پیدا کرده است. او آنان را «تقدیس می نماید» (۷۱:۷۱)، تا دیگر به جهان متعلق نباشند (۱۶:۱۷). همچنانکه عیسی خود را به جهان که از او نفرت دارد (۷:۷، ۱۵:۱۸-۱۹) آشکار نمی سازد (۲۱:۲۲-۲۲)، روح نیز مورد استقبال جهان قرار نمی گیرد (۱۷:۱۴).

۲- روح راستی، «حافظه» زنده کلیسا. مدافع (پارا کلیت) در جامعه شاگردان دارای حضوری فعال می باشد. او باید عیسی را قبل از هر چیز، در عملی ساختن تعلیم وی جلال دهد (۱۴:۱۶) «او همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد، و آنچه به شما گفتم به یادتان خواهد آورد» (۶۲:۴۱). این تعلیم و یادآوری («حافظه») در پیوندی نزدیک با عیسی انجام گرفته است، درست همان طور که عیسی رسالت خویش را همیشه در اتحاد با پدرش انجام می داد. همان گونه که عیسی بخشنده عطایای پدر می باشد (۱۵:۱۶، ۱۰:۱۷)، روح نیز «از آنچه آن من است می گیرد و به شما خبر خواهد داد» (۵۱-۴۱:۶۱). او آنچه را که عیسی گفته است به یاد ما خواهد آورد، زیرا «از خود تکلم نمی کند، بلکه به آنچه که شنیده است سخن خواهد گفت». به این طریق عیسی همه چیز را از پدر خود گرفت (۵:۳۰، ۸:۴۰، ۱۵:۱۵) و تعلیمش «از آن خودش» نبود (۸:۲۸، ۴۹:۵۰-۱۰:۱۴). همان طور که شخص با دیدن عیسی، پدر را دید (۹:۱۴)، آن مسح (کریسما) نیز درباره همه چیز تعلیم می دهد (۱-یو ۲:۲۷)، یعنی اینکه روح «به کل راستی هدایت می کند» (یو ۱۳:۱۶): او اتفاقات گذشته را در نور رستاخیز «از نو معرفی می کند» (ر.ک ۲:۲۲، ۷:۳۹، ۱۱:۵۱-۵۲، ۱۲:۱۶، ۱۳:۷). او بدین وسیله به مسیح شهادت می دهد (۲۶:۱۵) و شاگردان را قادر به شهادت دادن با وی و در وی می نماید (۲۷:۱۵).

۳- روح راستی، دفاع کننده عیسی. مدافع (پارا کلیت) نه تنها آن راستی را مکشوف می سازد که در مقابل خطا قرار دارد، بلکه راستی را به ضد دروغ جهان تثبیت می نماید. او «روح راستی» است و در محاکمه ای که جهان بر ضد عیسی در قلب شاگردان وی ایجاد می کند، به مسیح شهادت می دهد. روح در سنت اناجیل نظیر از شاگردانی که در مقابل محاکم پادشاهان قرار می گرفتند دفاع می کرد (مر ۱۳: ۱۱)، حال آنکه در یوحنا وی از عیسی دفاع می نماید. شاگردان با اینکه متهم شده اند، قاضی کسانی می شوند که به قضاوت آنان نشسته اند، همان طور که عیسی در زندگی زمینی خویش چنین بود (یو ۵: ۱۹-۴۷). مدافع (پارا کلیت) جهان را در سه مورد محکوم می سازد (۱۶: ۸-۱۱): گناه، زیرا گناه عبارت است از ناباوری نسبت به عیسی؛ عدالت، زیرا عدالت متعلق به عیسی می باشد که در خدمت خود به پدرش جلال یافته است؛ داوری، زیرا فتوای محکومیت بر علیه رئیس این جهان اعلام شده است. نتیجتاً ایماندار به خاطر وجود این مدافعی که وی دریافتش می دارد و به او گوش فرا می دهد، دارای یک اطمینان قلبی می شود، یعنی اینکه حق با عیسی است و نه با جهان. بنابراین بجاست که ایماندار نیز نه تنها به استاد خود ایمان داشته باشد، بلکه به خاطر وی رنج ببندد. او از هم اکنون با مسیح فاتح جهان و شریک است (۱۶: ۳۳).

ر.ک: تعلیم: عهد جدید ب- حضور خدا: عهد جدید ب- دنیا: عهد جدید ج ۲- رسالت: عهد جدید ج- روح خدا: عهد جدید ب- محاکمه/محکمه: ج ۳. XLD

مسح کردن/تدهین

عبرانیان معتقد بودند که روغن عمیقاً در بدن فرو می رود (مز ۱۰۹: ۱۸) و به آن قدرت، سلامتی، شادی و زیبائی می بخشد. در خصوص امور مذهبی قابل درک است که تدهین با روغن به عنوان نشانه ای از شادمانی یا احترام در نظر گرفته می شد و نیز در مراسم آیینی شفا یا تقدیس بکار می رفت.

الف) تدهین، نشانه شادی یا احترام

۱- روغن، مخصوصاً روغن معطر که نماد شادمانی بود (مز ۲۷: ۹؛ ر.ک جا ۸: ۹) بویژه در جشنها استفاده می شد (عا ۶: ۶). محروم شدن شخص از هر گونه تدهین بدبختی بشمار می رفت (تث ۲۸: ۴۰؛ میک ۶: ۱۵) و این محرومیت همراه با روزه داری، نشانه سوگواری بود

(دان ۳:۱۰؛ ر. ک ۲- سمو ۱۲:۲۰). با این حال عیسی توصیه می کند که شخص روزه دار بایستی سر خود را تدهین نماید چنان که گوئی به ضیافت می رود (مت ۱۷:۶)، تا ریاضت وی به نظر مردمان نیاید.

تصویر تدهین در خدمت این بود که شادی قوم اسرائیل را که به جهت اعیاد بزرگ در اورشلیم جمع می شدند (مز ۱۳۳:۲) یا تسلی به جهت ماتمیان صهیون بعد از واقعه تبعید (اش ۳:۶۱) را بیان کند؛ همچنین در توصیف ضیافت مسیحائی نقش داشت: در این کوه شادی و شراب خواهند نوشید: بر این کوه با روغن معطر تدهین خواهند شد» (اش ۶۰:۷، ترجمه هفتادتنان). تدهین بویژه در زمینه شادی مسیحائی که در آنجا عبارت «روغن شادمانی» را تکرار می کند قرار دارد (اش ۳:۶۱؛ مز ۴۵:۸؛ عبر ۱:۹).

۲- ریختن روغن بر سرمهمان نشانه احترام بود. این بیان در مزامیر برای نشان دادن وفور الطاف الهی است: «سفره ای برای من به حضور دشمنانم می گسترانی، سر مرا به روغن تدهین کرده ای» (مز ۲۳:۵؛ ر. ک ۹۲:۱۱). اناجیل در دو مورد روایت می کنند که زنی این نشانه احترام را برای عیسی بجا آورد. اولین مورد زن گناهکار در خانه شمعون فریسی بود که هر چند عیسی مهمان وی بود اما سر او را به روغن تدهین نکرد ولی آن زن پاهای وی را با عطر تدهین نمود (لو ۷:۳۸ و ۴۶). در غروب روز قبل از ورود عیسی به اورشلیم، مریم خواهر ایلعازر، با تدهین عیسی با عطر سنبل خالص گرانبها که باعث دلخوری شاگردان شد (مت ۲۶:۶-۱۳؛ یو ۱۲:۱-۸) بار دیگر بر احترام وی شهادت داد. اما عیسی علی رغم دلخوری شاگردان، مریم را تأیید نمود و در عین حال با اشاره به آداب و رسوم (مر ۱۶:۱) تدهین جسد مردگان با مواد معطر، مفهومی جدید و نبوتی به عمل آن زن داد: کار وی به نبوت و نشانه مراسم آیینی تدفین تبدیل گردید که بعد از مرگ عیسی بر صلیب برای جسد وی انجام می شد (یو ۱۹:۴۰).

ب) تدهین بیماران و دیوزدگان

۱- همچنین در خصوص شفای بیماران از روغن استفاده می شد، به عنوان مثال در معالجه زخمها (اش ۱:۶) همچنان که در مورد سامری نیکو صورت گرفت (لو ۱۰:۳۴)؛ طبق لاو ۱۴:۱۰-۳۲ تدهین روغن بر روی جذامیان شفا یافته به عنوان مراسم تطهیر انجام می شد. هنگامی که مسیح شاگردان را فرستاد تا ملکوت خدا را بشارت دهند، به آنان قدرت داد تا ارواح پلید را بیرون کنند و هر بیماری و ضعفی را شفا دهند (مت ۱۰:۱؛ لو ۹:۱ و ۲)؛ آنان که به جهت رسالت خود فرستاده شده بودند، مریضان بسیار را به روغن تدهین کرده آنان را معجزه آسا شفا دادند (مر ۱۳:۶). این تدهین ها که رسولان احتمالاً به تعلیم عیسی انجام دادند، منشأ مراسم آیینی تدهین بیماران در کلیسا هستند. رساله یعقوب سفارش می کند که

کشیشان، بیماران را به نام خداوند با روغن تدهین کنند: «دعای ایمان، مریض را شفا خواهد بخشید و خداوند او را خواهد برخیزانید و اگر گناه کرده باشد بخشیده خواهد شد» (یع ۵: ۱۵). از آنجا که بیماری از پیامدهای گناه است، تدهین «به نام خداوند؟» «نجات» بیمار را واقعیت خواهد بخشید: او را در پیروزی مسیح برگناه و مرگ شریک خواهد ساخت، چه با شفا و چه با افزایش قدرت شخص برای روبه رو شدن با مرگ.

۲- **اخراج ارواح شریر** در مر ۱۳: ۶ با شفای بیمار ارتباط بسیار نزدیکی دارد: هر دوی این قدرتهای فوق طبیعی نشانه فرارسیدن ملکوت بودند. بعلاوه کلیساهای متعددی در نهایت مراسم تدهین را به عنوان دفع ارواح شریر قبل از دریافت راز تعمید در مورد حق جویان اجرا می کردند.

ج) تدهین - تقدیس

تدهین هائی که در عهد عتیق از آنها صحبت شده در اکثر موارد، مراسم تقدیس و تبرک هستند.

۱- **اشیای خاص پرستش** مخصوصاً قربانگاه به وسیله تدهین تقدیس می شدند (خروج ۲۹: ۳۶ و ۳۷؛ ۳۰: ۲۶-۲۹؛ لاو ۸: ۱۰ و ۱۱) و با این کار «تقدسی والا» کسب می کردند. یعقوب آیینی مشابه و بسیار قدیمی، احتمالاً مربوط به کنعان انجام داده بود: وی بعد از رویای شبانه اش، ستون یادبودی برپا نمود و روغن بر سرش ریخت تا مکان حضور خدا را مشخص سازد: از این رو آنجا را بیت ئیل، (خانه خدا)، نامید (پید ۲۸: ۱۸؛ ر. ک ۳۱: ۱۳، ۳۵: ۱۴).

۲- **تدهین پادشاهان** جایگاهی منحصر به فرد در مراسم تقدیس و تبرک داشت که توسط مردان خدا، انبیا و کاهنان انجام می شد. شائول (۱- سمو ۱۰: ۱) و داود (۱۳: ۱۶) به دست سموئیل مسح شدند؛ و ییهو توسط نبی که الیشع فرستاده بود (۲- پاد ۹: ۶). پادشاهان یهودا در معبد تقدیس و توسط کاهن مسح می شدند: سلیمان به دست صادوق مسح گردید (۱- پاد ۱: ۳۹)؛ و یوآش توسط یهوئاداع کاهن اعظم (۲- پاد ۱۱: ۱۲). مفهوم این مراسم آن بود که با نشانه ای ظاهری اعلام کنند که خدا این مردان را برگزیده تا ابزار وی برای فرمانروائی بر قوم باشند. پادشاه از طریق مسح و تدهین بهره ای از روح خدا دریافت می کرد، همان گونه که در مورد داود می توان دید: «سموئیل حقه روغن را گرفته او را در میان برادرانش مسح نمود و از آن روز به بعد روح خداوند بر داود مستولی شد» (۱- سمو ۱۶: ۱۳). اگر تدهین به پادشاه برای انجام مأموریتش صلاحیت می بخشید و با نشانه ای ظاهری تصدیق می کند که خدا وی را برگزیده تا خادم او باشد، اکنون می توانیم درک کنیم که عنوان مسیح یهوه که در ابتدا برای پادشاهان اسرائیل به کار می رفت چگونه می توان آن را به طور استعاری به یک پادشاه غیر

یهودی، کورش، نسبت داد (اش ۱:۴۵)، زیرا اوست که به اسارت بابل پایان می بخشد و اجازه می دهد قوم برگزیده به اسرائیل برگردند.

اما موضوع تدهین پادشاهی تمامی مفهوم و اهمیت خود را در کاربرد آن برای ماشیح بازمی یابد. مزمو ۲ که از یهوه و مسیح وی صحبت می کند (۲:۲) در سنت یهودی و مسیحی به مفهوم مسیحائی تفسیر شده است (اع ۴:۲۵ و ۲۶). این عنوان برای مسیحیان اولیه نیز مفهومی سلطنتی داشت: معنی واقعی خود را تنها هنگامی به دست آورد که عیسی به دست راست خدا بر تخت نشست و مسح روغن شادمانی را ازدست پدر دریافت نمود (عبر ۱:۸ و ۹؛ ر. ک مز ۴۵:۷ و ۸). او با این مسح پادشاهی، به حق خداوند و «مسیح» به معنی کامل کلمه گردید (اع ۳۶:۲؛ ر. ک فی ۲:۱۱). بعدها سنت مسیحی با توجه به همین عنوان «مسح شده»، از مسح سه گانه عیسی مسیح به عنوان پادشاه، کاهن و نبی سخن می گوید.

۳- کاهنان و مخصوصاً کاهن اعظم نیز مسح می شدند (ر. ک کاهانت). موسی به فرمان یهوه (خروج ۷:۲۹) هارون را مسح می کند (لاو ۸:۱۲) و در فرمانی که به جهت کاهن اعظم بیان شد، وی چندین بار با عنوان «کاهن تقدیس شده با تدهین» نام برده می شود (لاو ۴:۵، ۳۲:۱۶). بعلاوه مراسم تدهین برای کاهنان عادی، «پسران هارون» نیز انجام می شد (خروج ۲۸:۴۱، ۴۰:۱۵؛ اعد ۳:۳). به هر حال این متون مختلف به سنت کاهانتی بعد از تبعید تعلق دارند. از این رو احتمال دارد که در دوران حکومت سلطنتی، تنها پادشاهان مسح می شده اند. در دوران معبد دوم، کاهن اعظم که رئیس قوم بشمار می رفت برای انجام مأموریت خود مسح می شد همان گونه که اندکی بعد از آن تمام کاهنان مسح می شدند. در حدود قرن اول میلادی، جامعه قمران نه تنها در انتظار ماشیح (پادشاه) بلکه منتظر یک «مسح شده» از نسل لاوی یعنی یک ماشیح - کاهن بودند.

۴- انبیا با روغن مسح نمی شدند، مسح انبیا به صورت استعاری عطیه و امتیاز آنان را نشان می داد: ایلایا از خداوند فرمان یافت تا الیشع را مسح نماید (۱-پاد ۱۹:۱۶) اما در لحظه دعوت الیشع، ایلایای تشبی کاری نکرد جز اینکه ردای خود را بر وی اندازد (۱-پاد ۱۹:۱۹؛ ۲-پاد ۲:۹-۱۵). کتاب اشعیای نبی در توضیح این مأموریت نبوتی چنین نوشته است: «روح خداوند یهوه بر من است زیرا خداوند مرا مسح کرده تا مسکینان را بشارت دهم...» (اش ۶۱:۱).

۵- مسح عیسی مسیح. عهد جدید تنها از یک مسح عیسی در طول حیات وی بر روی زمین و آن هم هنگام دریافت تعمید صحبت می کند: «خدا او را به روح القدس و قوت مسح نمود» (اع ۱۰:۳۸)، (در مورد مسح پادشاهی وی در سلطنت آسمانی اش ر. ک عبر ۹:۱). عیسی در بکار بردن متن اش ۶۱:۱ برای خود در ابتدای خدمتش (لو ۴:۱۸-۲۱)، این مسح

را به عنوان تدهین نبوتی به جهت اعلام پیام خود تشریح می‌کند. اما جامعه رسولان که از کلام عیسی الهام گرفته بودند (مر ۳۸:۱۰؛ لو ۵۰:۱۲) تعمید را از منظر مرگ مسیح تفسیر می‌کردند (اع ۲۷:۴؛ ر.ک روم ۶:۳ و ۴): رسالتی که عیسی در ابتدای مأموریت اجتماعی خود دریافت کرد تنها مأموریتی بشارت بود یعنی بشارت نبی-خادم (اش ۴۲:۱-۷)، اما در قربانی خادم رنج دیده بر جلجتا به کمال خود رسید (ر.ک ۱-یو ۵:۶).

۶- هر فرد مسیحی نیز مسح را دریافت می‌کند (۲-قرن ۱:۱۲؛ ۱-یو ۲:۲۰ و ۲۷). به هر حال در این متون هیچ سخنی از مراسم مربوط به رازهای مقدس (تعمید، تأیید) گفته نمی‌شود بلکه از مشارکت در مسح نبوتی عیسی، مسحی روحانی به واسطه ایمان. شخص حق جو قبل از دریافت مهر روح القدس در لحظه تعمید، توسط خدا «مسح» گشته است (۲-قرن ۱:۲۱؛ ر.ک افس ۴:۳۰). خدا او را یاری می‌دهد که تعلیم انجیل در وی نفوذ کند و ایمان به کلام راستی را در قلب وی برمی‌انگیزاند (ر.ک افس ۱:۱۳). به همین دلیل است که یوحنا این کلام آمده از سوی مسیح را «روغن مسح» (chrisma) می‌نامد: این کلام به واسطه ایمان و کار روح القدس (یو ۱۴:۲۶، ۱۶:۱۳) در درون انسان رسوخ می‌کند؛ «روغن مسح در ما می‌ماند» (۱-یو ۲:۲۷)؛ حس حقیقت و راستی را به ما می‌بخشد (۲:۲۰ و ۲۱) و ما را از همه چیز تعلیم می‌دهد (۲:۲۷). بنابراین یوحنا می‌تواند بگوید که فرد مسیحی دیگر نیاز ندارد که کسی او را تعلیم دهد: انتظار و آرزوی انبیا در عهد جدید به تحقق رسیده است (ار ۳۴:۳۱؛ ر.ک اش ۹:۱۱). این آموزه تدهین درونی در سنت روحانی مسیحی اهمیت خاصی دارد. کلمنت اسکندریه از زبان مسیح، امتهای را دعوت نموده و به ایشان وعده داده است که «شما را با روغن ایمان مسح خواهیم نمود» و قدیس برنارد یکی از ویژگی‌های بارز پسران خدا را «مسحی که همه چیز را به ایشان تعلیم می‌دهد» عنوان می‌کند.

ر.ک: بیماری/شفا: عهد جدید ب ۱- پادشاه: عهد عتیق الف ۱ و ۲- تدفین ۲- داود ۲- روح خدا: عهد عتیق الف ۲ و ۳- روغن: ۲- عطر- کهنات: عهد عتیق الف ۴- مدافع: ۲- مسیح. IdIP

مشارکت

مسیحیان، در مشارکت سپاسگزاری، اصالت ایمانشان را نشان می‌دهند؛ یعنی اطمینان رابطه نزدیک و واقعی با خدا که فراتر از هر توضیح است. واژه‌ای برای بیان این تجربه وجود دارد: گرچه عهد عتیق واژه‌ای اختصاص برای آن ندارد، واژه یونانی *koinonia* در عهد جدید

بیانگر رابطه مسیحیان با خدای حقیقی است که توسط عیسی آشکار شده، و نیز رابطه با مسیحیان دیگر است.

تلاش جهت مشارکت با الوهیت چیز تازه ای برای انسان نیست؛ مذهب، که در انسان به عنوان آرزویی برای اتحاد با خدا تظاهر می کند، اغلب شکل قربانی ها یا ضیافت های مقدس را به خود می گیرد که در آنها تصور می شود خدا با ایماندارانش در صرف غذا شریک می گردد. از سوی دیگر، هدف ضیافتهای عهد، تأیید پیوند برادری یا دوستی میان آدمیان است. تنها عیسی مسیح، یگانه شفیع، می تواند این میل به مشارکت را عملی سازد. اما عهدعتیق، حتی با وجودی که به طور حسادت آمیز از فاصله زیاد میان خدا و انسان حمایت می کند و پیش از تن گیری مسیح شکست ناپذیر بود، هنوز برای تکمیل آرزوی انسان آماده می شود.

عهدعتیق

۱- پرستش قوم اسرائیل، نیاز ورود به اتحاد با خدا را آشکار می سازد. این نیاز مخصوصاً در «تقدیمی های آرامش» ابراز می گردد که در آن، بخشی از قربانی به شخص دهنده آن تقدیمی بازگردانده می شود. انسان با خوردن این سهم در ضیافت خدا پذیرفته می شود. ترجمه های بسیاری این قضیه را صرفاً «قربانیهای مشارکت» نامیده اند (لاو ۳)، گرچه عهدعتیق هرگز از مشارکت با خدا سخنی به میان نیاورده است و فقط خوراکی که «در حضور خدا» صرف شده را ذکر می کند (خروج ۱۲:۱۸، ر.ک ۱۱:۲۴).

۲- عهد. نیاز به مشارکت به صورت رؤیایی دست نیافتنی باقی می ماند اگر خدا ساختاری برای تبادل عینی و جماعتی از حیات را به قومش نداده بود. یهوه در عهد خود مسؤولیت موجودیت بنی اسرائیل را برعهده می گیرد و منافع و علایق آن را از آن خود می سازد (خروج ۲۲:۲۳). او می خواهد با بنی اسرائیل ملاقات نماید (عا ۲:۳) و قلب آن را تسخیر سازد (هو ۲:۱۶). این نقشه برای مشارکت از عهد آشکار است و از ساختاری که خدا استفاده می کند تا ابتکار عمل خود را به کار برد، روشن و مبرهن است: مکالمات طولانی او با موسی (خروج ۱۹:۲۰؛ ۲۴:۱۲-۱۸) و خود عنوان «خیمه اجتماع» که در آن با موسی ملاقات می نمود (خروج ۳۳:۷-۱۱).

۳- شریعت. شریعت، منشور عهد است و به معنای تعلیم شیوه پاسخ خدا به بنی اسرائیل است (تث ۲۴:۱۸؛ لاو ۲:۱۹). اطاعت از شریعت و طریقی از زندگی که با دستورات آن اداره نشود، اکتشاف خداست و اتحاد با او (مز ۱۱۹). محبت و جستجوی خدا، همان تبعیت از احکام اوست (تث ۱۰:۱۲-۱۳).

۴- نیایش. قوم اسرائیل که با وفاداری به عهد زندگی می کنند، خدا را به دو شکل بنیادین نیایشی هنوز به صورت صمیمی ملاقات می کنند: (۱) در طغیان خودانگیز تحسین و شگفتی و خوشی در کارهای عظیم خدا، که منجر به برکت، ستایش، و شکرگزاری می شوند؛ و (۲) با درخواست گرم و پرحرارت در تجربه حضور خدا (مز ۲: ۴۲-۵، ۶۳: ۲-۶) در اتحادی که فراتر از مرگ نیز تحمل خواهد نمود (مز ۱۶: ۹، ۴۹: ۱۶، ۷۳: ۲۴).

۵- مشارکت قلبها در میان قوم، نتیجه عهد است. اتحاد طبیعی خانواده، طایفه و قبیله به جماعت تفکر و حیات در خدمت خدایی مبدل می شود که بنی اسرائیل را جمع نمود. وفاداری به این خدای نجات دهنده مستلزم این است که یک بنی اسرائیل یدیدگر را به چشم «برادر» بنگرند (تث ۱: ۲۲-۴، ۲۳: ۲۰) و نسبت به طبقه بندیها بدون میراث خاص خودشان، آزاده و بلند نظر باشند (۲۴: ۱۹-۲۱). جماعت آیین نیایشی سنت کهناتی نیز به عنوان جماعت ملی دیده می شود که به سوی سرنوشت الهی خود پیش می رود (ر. ک اعد ۱: ۱۶-۱۸، ۲۰: ۶-۱۱؛ ۱-توا ۱۳: ۲)، «جماعت یهوه» و «تمام اسرائیل» (۱-توا ۱۵: ۳).

عهد جدید

مشارکت با خدا در مسیح به حقیقت می پیوندد، به این ترتیب که عیسی سهمی در ذات الهی خود به آدمیان می دهد (۲-پط ۱: ۴): زیرا خود او در طبیعت سهمی می شود که در اختیار همگان است حتی در ضعف آن (عبر ۲: ۱۴).

۱- مشارکت با خدا به صورتی که در کلیسا تجربه شده. عیسی در آغاز زندگی آشکارش، خود را با دوازده شریک متحد می سازد که می بایست با او در اتحاد کامل در رسالت تعلیم و رحمت او سهمی گردند (مر ۳: ۱۴، ۶: ۷-۱۳). او می گوید که پیروانش باید در رنجهای او سهمی شوند تا لایق او گردند (مر ۸: ۳۴-۳۷؛ مت ۲۰: ۲۲؛ یو ۱۲: ۲۴-۲۶، ۱۵: ۱۸). او مسیح حقیقی است، پادشاهی که با قومش پیوند خورده است. در عین حال، او بر اتحاد اساسی دو حکم بزرگ محبت تأکید دارد (مت ۲۲: ۳۷-۳۹).

اتحاد برادرانه مسیحیان اولیه، نتیجه ایمان مشترک آنها به خداوند عیسی است، نتیجه تمایل آنها به دوستی با او و محبت آنان به اوست، محبتی که عشق متقابلشان لزوماً به آن منتهی می شود. آنها فقط «یک قلب و یک روح» دارند (اع ۴: ۳۲). این مشارکت بین آنان در وهله اول در پاره کردن نان تحقق می یابد (۴۲: ۲). در کلیسای اورشلیم به شراکت در اموالشان منجر می شود (۴: ۳۲-۵: ۱۱) و سپس بین جوامع که از الحاد و اورشلیم پدید می آیند، در اجتماعی که پولس آن را برانگیخته است (۲-قرن ۸-۹؛ ر. ک روم ۱۲: ۱۳). کمکهای مادی که برای واعظین انجیل جمع شوند، این جماعت را در نور خاصی نشان می دهند، به این صورت که به آن

خصلت سپاسگزاری روحانی می بخشند (غلا ۶:۶؛ فی ۲:۲۵). رنج و جفا هر دو با هم، اتحادی از قلبها را سبب گشتند (۲-قرن ۱:۷؛ عبر ۱۰:۳۳؛ ۱-پطرس ۴:۱۳)، همان طور که همکاری در اشاعه انجیل این کار را انجام داد (فی ۱:۵).

۲- مفهوم این مشارکت:

الف: برای پولس رسول، ایمانداران با ایمان و تعمید خود در مسیح پیوند خورده و در رازهای او سهیم می گردند (افعالی که با پیشوند «با، در» همراه اند). شخص مسیحی با مسیح نسبت به گناه می میرد و با او در حیات تازه قیام می کند (روم ۶:۳-۴؛ افس ۵:۲-۶). شخص مسیحی با رنج و مرگ خود به شبیه مسیح می شود، در درد و رنج و مرگ و رستخیز او (۲-قرن ۴:۱۴؛ روم ۸:۱۷؛ فی ۳:۱۰-۱۱؛ ۱-تسا ۴:۱۴). شرکت در راز سپاسگزاری بدن مسیح (۱-قرن ۱۰:۱۶) در آن واحد «مشارکت با پسر» (۹:۱) و اتحاد اعضای بدن را موجب می شود (۱۷:۱۰). عطیه روح القدس به تمام مسیحیان، نشان مهر را بر مشارکت میان ایشان برجای می گذارد (۲-قرن ۱۳:۱۳؛ فی ۲:۱).

ب: برای یوحنا رسول، شاگردانی که خبر «کلمه حیات» را مورد استقبال قرار می دهند با شاهدان آن نیز محشور می شوند (رسولان) و به واسطه ایشان با عیسی و پدر (۱-یو ۳:۱، ۲:۲۴). سرانجام مسیحیان، که در میان خود اتحاد دارند، در محبت پدر و پسر ساکن می شوند، همان طور که پدر و پسر در یکدیگر ساکن می شوند و یک هستند (یو ۱۴:۲۰، ۱۵:۷ و ۱۷:۲۰-۲۳؛ ۱-یو ۴:۱۲). مراعات احکام عیسی، نشانه معتبر تمایل به این مشارکت دائمی است (یو ۱۴:۲۱، ۱۵:۱۰): قدرت روح القدس آن را بجا می آورد (یو ۱۴:۱۷؛ ۱-یو ۲:۲۷، ۳:۲۴؛ ۴:۱۳) و نان سپاسگزاری، طعام اصلی آن است (یو ۵:۵۶).

پس مسیحیان، پیش طعمی از خوشی بی انتهای دارند که رؤیای هر قلب انسانی است و امید بنی اسرائیل بود: «همیشه با خداوند بودن» (۱-تسا ۴:۱۷؛ ر. ک یو ۱۷:۲۴)، شراکت در جلال او (۱-پطرس ۵:۱).

ر. ک: بدن مسیح: ب ۲، ج ۱-پرستش: عهدعتیق الف: عهدجدید ج ۲-جام: ۱-حضور خدا: عهدجدید ب-خلوت: ب-دانستن/شناختن: عهدجدید ۲-دستگذاری: عهدعتیق-ساکن شدن: ب ۳-سپاسگزاری-ضیافت-عهد/عهد-قربانگاه: ۳-قربانی-کلیسا-محبت: ب عهدجدید ۳-میل و اشتیاق: د-نان-وحدت.

DS & JG

معبد

برداشتی که در تمام ادیان از معبد می‌شود، عبارت است از مکانی مقدس که خدا یا رب النوعی خود را در آن بر انسانها حاضر می‌سازد تا پرستش آنها را پذیرفته و در عطایا و حیات خویش آنان را سهیم سازد. مسکن عادی او بی‌شک به این جهان تعلق ندارد. اما با این حال معبد به نوعی همانند آن است، به طوری که انسان بدین وسیله با جهان خدایان ارتباط می‌یابد. این نمادگرایی بنیادی در دوران عهد عتیق یافت می‌شود، جایی که معبد اورشلیم نشانه‌ای از حضور خدا در میان انسانها بود. اما این نشانه دارای جنبه‌ای موقتی است که در عهد جدید نشانه‌ای دیگر، یعنی بدن مسیح و کلیسای وی جایگزین آن می‌گردد.

عهد عتیق

الف) معبد اورشلیم

۱- **قدس کهن بنی اسرائیل**. عبرانیان در دوران پاتریارکی معبدی نداشتند، لیکن دارای مکانهای مقدسی بودند که در آنجا «نام یهوه را می‌خواندند»، از جمله بیت‌ئیل = خانه خدا: (پید ۸: ۱۲، ۲۸: ۱۷-۱۸)، بئر شبع (پید ۲۵: ۲۶، ۱: ۴۵)، و شکیم (پید ۳۳: ۱۸-۲۰). سینا در سفر خروج نیز مکان دیگری از همین نوع می‌باشد که با یک ظهور الهی تقدیس گشته است (خروج ۳: ۱۹-۲۰). اما در دوران پس از آن، بنی اسرائیل دارای قدسی قابل حمل شد که خدا توسط آن می‌توانست پیوسته در میان قومی که در گذر از بیابان هدایتشان می‌نمود ساکن گردد. «خیمه عهد» که خروج بابهای ۲۶-۲۷ شرحی ایده‌آل از آن می‌دهد، و قسمتی از معبدی که بعدها ساخته شد با الهام از آن بود، مکان رویارویی قوم با خداست (اعد ۱: ۱، ۷: ۸۹...). خدا آن‌جا در میان کروبیان و بر بالای کرسی رحمت که بارگاه عهد را می‌پوشاند، ساکن است. در آن‌جا او مکاشفه خویش را می‌دهد، و به همین جهت به این خیمه نام «خیمه شهادت» داده می‌شود (خروج ۲۵: ۲۲، ۳۳: ۲۶، غیره). حضور وی در آن مکان قابل لمس و در عین حال مخفی است: جلال نورانی وی خود را در پشت ابر (خروج ۳۳: ۷-۱۱، ۴۰: ۳۶-۳۸) پنهان می‌دارد (اعد ۱۰: ۱۴، ۱۹: ۱۶). بنابراین یاد عهد سینا برای همه بنی اسرائیل در یک قدس مرکزی حفظ می‌شود. پس از استقرار قوم در کنعان، قدس مشترک برای اسباط به ترتیب در جلجال، شکیم (یوشع ۸: ۳۰-۳۵، ۱: ۲۴-۲۸) و شیلوه (۱- سمو ۴) مستقر می‌گردد، قدسی که از همان ابتدا خصوصیت کهن خود را که آن را از مکانهای پرستش کنعانی، که علامت مشخصه شان معابد ساخته شده از سنگ می‌باشد، متمایز می‌کند حفظ کرده است: خدای سینا با تمدن بت پرست کنعان در نمی‌آمیزد.

۲- طرح داود. همین قدس است که داود پس از آزاد ساختن خیمه عهد از دست فلسطینیان (۲- سمو ۶)، آن را در اورشلیم مستقر می‌سازد. آن پایتخت سیاسی که وی چندی است فتح نموده، همچنین مرکز مذهبی قوم یهوه خواهد بود. سپس ضمن این که دست به کار سازمان دادن به سلطنت خود به روش قلمروهای می‌گردد که همزمان اداره می‌شوند، بدون آن که شخصیت ویژه بنی اسرائیل را زیر پا گذاشته باشد، تصمیم به مدرنیزه نمودن پرستشگاه سنتی می‌گیرد. او پس از اینکه کاخی برای خود بنا می‌کند، به فکر ساختن معبدی برای یهوه می‌افتد (۲- سمو ۷: ۱-۴). خدا با آن مخالف است: این داود نیست که خانه‌ای (یعنی معبدی) برای یهوه خواهد ساخت، بلکه یهوه است که خانه‌ای (یعنی پادشاهی) برای وی بنا خواهد کرد (۲- سمو ۷: ۵-۱۷). این عکس‌العمل را به دو طریق می‌توان شرح داد. قدس ایده‌آل برای این قوم که با خدا عهد بسته است همان خیمه گذشته باقی می‌ماند، که به روشنی سفر بیابان را به یادشان می‌آورد (۲- سمو ۷: ۶-۷). علاوه بر این، کیش اصیل خدای واحد نمی‌تواند تقلید برده وار مسلک‌های بت پرست را بپذیرد که انگیزه‌شان در برپا نمودن معابد نوعی تسلط بر الوهیت بوده (برای مثال، زیگوراتهای بابلی: ر. ک پید ۱۱: ۱-۹) و آلوده به اعمال بت پرستانه، شعبده بازانه و غیر اخلاقی می‌باشند.

۳- تحقق امر توسط سلیمان. با این همه در دوران پادشاهی سلیمان، طرح داود بدون بروز هیچگونه مخالفتی از جانب انبیاء (۱- پاد ۵: ۱۵-۷: ۵۱) تحقق می‌یابد. مذهب یهود در حالی که سنت سینا را با کمال وفاداری حفظ می‌کند، به اندازه کافی برای غنی ساختن خود از عناصری که فرهنگ کنعانی ارائه می‌دهد، قوی و نیرومند است. به علاوه، سنت مزبور در معبد قویاً تأیید می‌شود: صندوقچه عهد مرکز آن است (۸: ۱-۹)، و به این ترتیب قدس اورشلیم به مکان قدیم پرستش مرکزی برای اسباط تداوم می‌بخشد. از این گذشته، خدا با آشکار نمودن جلال خود در میان ابر (در معبد) (۸: ۱۰-۱۳)، به وضوح اظهار می‌دارد که این معبد را به عنوان مسکن و جایی که «نام خود را در آن اسکان می‌دهد» (۷: ۶۱-۱۲) می‌پذیرد. مسلماً او خود در قید این علامت ملموس حضورش نیست. نه تنها خانه زمینی بلکه آسمانها نیز قادر به در برگرفتن او نیستند (۸: ۲۷). لیکن برای این که اجازه دیدار خود را به روشی مطمئن به قومش بدهد، جایگاه خویش را که درباره آن گفته است: «نام من آنجاست» (۸: ۹۲) برگزیده است.

۴- نقش معبد در میان قوم خدا. از این پس معبد اورشلیم گرچه باعث متروکه شدن دیگر قدسها نمی‌شود، مرکز پرستش یهوه خواهد بود. از تمام ممالک برای زیارت به آن جا می‌آیند «تا آنکه در چهره خدا تعمق نمایند» (مز ۴۲: ۳)، و ایمانداران آن را عمیقاً دوست می‌دارند (ر. ک مز ۸۴، ۱۲۲). بی تردید انسانها می‌دانند که مسکن خدا «در آسمان» می‌باشد

(مز ۲:۴، ۱۹:۱۰۳، ۳:۱۱۵، و غیره)، اما معبد همچون یک کپی از کاخ آسمانی اوست (ر. ک خروج ۲۵:۴۰)، که وی حضور آن را در این دنیا ممکن می‌سازد. به این طریق پرستشی که در معبد صورت می‌گیرد دارای ارزش رسمی می‌گردد که توسط آن، پادشاهان و قوم خدمت خدای ملی را به جا می‌آورند.

ب) از معبد سنگی تا معبد روحانی

۱- وجود ابهام در مفهوم معبد به عنوان یک نشانه. در دوران پادشاهان، با این که معبد چنین نقش اصلی را در پرستش اسرائیل ایفاء می‌کرد، باز به عنوان نشانه حاوی ابهامی خاص بود. مراسمی که در آن جا به طور عمومی برگزار می‌شد، برای انسانهایی که دارای یک حس مذهبی قشری بودند، رفته رفته به صورت حرکاتی تو خالی در می‌آمد. علاوه بر آن، بعید نبود که علاقه آنان به معبد، به شکل اعتمادی خرافی در آید. مردم می‌گفتند: «معبد یهوه! معبد یهوه!» (ار ۷:۴). چنان که گوئی خدا با خود عهد بسته بود که به هر قیمتی از آن دفاع نماید. حتی اگر قومی که در آن آمد و شد می‌کردند، شریعت را عمل نمی‌نمودند. این انحراف محتاطانه انبیاء را در ارتباط با معبد توجیه می‌کند. البته در همین جاست که یهوه خود را در رؤیای اول اشعیا به وی مکشوف می‌سازد (اش ۶) و همین نبی اعلام می‌دارد که ممکن نیست این توسط سنحاریب خدا شناس ویران گردد (اش ۳۷:۱۶-۲۰ و ۳۳-۳۵). لیکن اشعیا، ارمیا، و حزقیال در هشدار بر خصایص قشری پرستشی که آن جا انجام می‌گیرد (اش ۱:۱۱-۱۷؛ ار ۶:۲۰، ۷:۹-۱۱) که حتی شامل اعمال زناکارانه گرفته شده از امتها نیز می‌شود (حزق ۸:۷-۱۸) از یکدیگر پیشی می‌گیرند. آنها سرانجام عمل یهوه را در ترک مسکن برگزیده اش، به عنوان تنبیهی برای گناه قوم تلقی می‌کنند (میک ۳:۱۲؛ ار ۷:۱۲-۱۵؛ حزق ۹-۱۰). اصالت پرستش بنی اسرائیل در واقع از آن نشانه مادی که یهوه برای مدتی آن را وسیله حضور خویش قرار داده بود، مهمتر است.

۲- از اولین تا دومین معبد. معبد اورشلیم در واقع شریک تحولات تقدیر ملی آن سرزمین می‌باشد. برخی اقدامات اصلاح طلبانه مذهبی در آغاز باعث افزایش اهمیت معبد می‌شود: این امر تحت حکومت حزقیا (۲-پاد ۱۸:۴؛ ۲-توا ۲۹-۳۱) و بخصوص یوشیا که اتحاد قدس را به سود خود ممکن می‌سازد (۲-پاد ۲۳:۴-۲۷) صادق است. لیکن تهدیدات انبیا سرانجام تحقق می‌یابد (۸:۲۵-۱۷) و جلال یهوه مسکن بی حرمت شده خویش را ترک می‌گوید (ر. ک حزق ۱۰:۱۸). آیا این پایان معبد به عنوان یک نشانه می‌باشد؟ به هیچ وجه، زیرا نبوتهای آخرتی انبیاء، در تصاویری که از آینده به دست می‌دهند، جای مهمی به آن بخشیده اند. اشعیا آن را به عنوان مرکز مذهبی آینده تمام بشریتی دیده که در پرستش خدای

حقیقی همبستگی پیدا کرده است (اش ۲: ۱-۴). حزقیال بازسازی معبد را در زمان احیای ملی، به تفصیل نبوت نموده (حزق ۴۰-۴۸). به این طریق، توجه یهودیانی که در پایان تبعید به میهن بازگشته بودند، اول از همه به تجدید بنای معبد معطوف می‌شود که با تشویق و قوت قلب حجبی و زکریای نبی همراه است (عز ۳-۶)، و یک بار دیگر نبوتها آوای جلال آینده آن را سر می‌دهند (حجی ۲: ۱-۹؛ اش ۶۰: ۷-۱۱). پرستش در این معبد دوم، همچون گذشته از سر گرفته می‌شود و معبد به صورت مرکز مذهب یهود در می‌آید که به ترکیب اصلی خود یعنی «حکومت خدائی» بازگشته است. دگربار معبد نشانه حضور الهی در میان انسانها می‌گردد جائی که انسانها زیارتش می‌کنند و مکانی که عظمت مراسم را بن سیراخ با لحنی حاکی از اشتیاق می‌سراید (بنسی ۵۰: ۵-۲۱). به این ترتیب هنگامی که پادشاه آنتیاکوس آن را نجس می‌سازد و در آن جا محرابی بت پرستانه برپا می‌نماید، یهودیان به دفاع از آن برمی‌خیزند و نخستین هدف نبرد مقدسشان تطهیر معبد برای برقراری دوباره پرستش سنتی در آن می‌باشد (۱ مک ۴: ۳۶-۴۳). چندین دهه پس از آن، هیروودیس کبیر آن را با شکوه تمام بازسازی می‌نماید. اما آنچه که بیش از این شکوه ظاهری حائز اهمیت می‌باشد، دل سپردگی صمیمانه ای است که قوم در طول مراسم معبد می‌توانند به راحتی ابراز نمایند.

۳- به سوی معبد روحانی. پس از پایان عصر نبوی، با وجود آن که قوم به معبد سنگی این چنین وابسته بود، یک موج تازه فکری به وجود آمد که رفته رفته مورد قبول واقع شد. تهدیدات ارمیا علیه معبد (ار ۷)، و سپس ویرانی ساختمان آن، و بالاتر از همه تجربه تبعید، همه باعث شدند تا لزوم یک پرستش روحانی تر در ارتباط با نیازهای «مذهب قلبی» که توسط مؤلفین تثنیه و به وسیله ارمیا تعلیم داده شده بود (تث ۴: ۶-۶؛ ار ۳۱: ۳۱...) روشن تر گردد. این مطلب که خدا هر جا حکومت کند و مخصوصاً هر جائی که ستوده شود حضور دارد، در دوران تبعید بهتر درک شد (حزق ۱۱: ۱۶). آیا جلال او در بابل بر حزقیال آشکار نمی‌شود (حزق ۱)؟ بدین طریق پس از پایان تبعید می‌توان به انبیائی برخورد که یهودیان را برضد یک وابستگی بیش از اندازه به معبد سنگی آماده می‌نمایند (اش ۶۶: ۱-۲)، گوئی آن پرستش روحانی که مورد نظر خداست- پرستشی که فقرا و قلوب توبه کار روا می‌دارند (۲: ۶۶)- بیشتر با حضور روحانی خدا که از نشانه های ملموس دور است تناسب دارد. یهوه در آسمان ساکن است و از آن جا به نیایشهای ایماندارانش هر جائی که به زبان آورده شده باشند گوش فرامی‌دارد (ر. ک طو ۳: ۱۶). وجود چنین موج فکری است که باعث می‌شود فرقه اسنپان کمی پیش از آمدن مسیح با آئین پرستش معبدی که به نظرش توسط یک کهنانت دروغین به نجاست کشیده شده بود قطع رابطه کند، و خود را معبدی روحانی بداند که خدا در آن ستایشی درخور خویش دریافت می‌نمود. این دورانی است که در آن نوشتجات الهامی

که رسماً در زمره نوشتجات کتاب مقدس نمی باشند، معبدی را تشریح می کنند که در آسمان است و به دست انسان ساخته نشده: آن جاست که خدا سکنی دارد. معبدی که در این دنیا می باشد، تنها تصویری ناقص از آن معبد آسمانی است (ر.ک حک ۸:۹) که در انتهای زمان بر زمین ظاهر خواهد شد تا آن که در «جهان آینده» مسکن الهی باشد.

عهد جدید

الف) عیسی مسیح، معبد نوین

۱- عیسی و معبد قدیم. عیسی همچون انبیا، والاترین احترام را برای معبد قدیم قائل است. او در آن جا توسط مریم تقدیم می گردد (لو ۲:۲۲-۳۹)، و برای مراسم مذهبی به آن جا می رود که گوئی مکان ملاقات او با پدرش می باشد (لو ۲:۴۱-۵۰؛ یو ۲:۱۴؛ و غیره). مسیح در عین حال که ظاهر گرائی موجود در برگزاری عبادت معبد را که ممکن است منحرف کننده باشد (مت ۲۳:۵-۲۴، ۱۲:۳-۷ و ۱۶:۲۲) محکوم می کند، آن را تأیید و تثبیت نیز می نماید. معبد برای وی خانه خدا، خانه دعا، و خانه پدرش می باشد. تبدیل شدن آن به یک محل تجارت او را به خشم می آورد. به این طریق با یک حرکت نبوی فروشندگان کبوتر را از آن جا بیرون می کند تا آن را تطهیر نماید (مت ۲۱:۱۲-۱۷؛ یو ۲:۱۶-۱۸؛ ر.ک اش ۷:۵۶؛ ار ۷:۱۱). اما در عین حال ویرانی آن ساختمان زیبا را اعلام می دارد که از آن سنگی بر سنگی باقی نخواهد ماند (مت ۲۳:۳۸-۳۹، ۲۴:۲ و...). او در جریان محاکمه اش، حتی توییح می شود که اعلام نموده است این قدس ساخته شده به دست انسان را خراب خواهد کرد و در سه روز یکی دیگر که به دست انسان ساخته نشده باشد، بنا خواهد نمود (مر ۱۴:۵۸). و همین ایراد باز به شکلی اهانت آمیز، هنگامی که او بر صلیب رنج می کشد عنوان می گردد (مت ۲۷:۳۹-۴۰ و...). اما در این جا با گفتاری اسرارآمیز روبه رو هستیم که معنی آن را تنها آینده تشریح خواهد نمود. پیش از فرارسیدن آن روز موعود، در واپسین دم مسیح، پاره شدن پرده قدس الاقداس نشان می دهد که قدس کهن خصوصیت مقدس خود را از دست داده است: معبد یهود نقش خود را به عنوان نشانه ای از حضور الهی به اتمام رسانده است.

۲- معبد نوین. این نقش درواقع از آن پس با نشانه دیگری که همانا بدن عیسی می باشد برعهده گرفته شده است. انجیل یوحنا قدیس این اظهار رازگونه را که عبارت است از خراب نمودن قدس و بازسازی آن در عرض سه روز، در موضوع تطهیر معبد وارد کرده است (یو ۲:۱۹). لیکن یوحنا می افزاید: «او درباره قدس بدن خود سخن می گفت» و شاگردانش

این مطلب را پس از رستاخیز وی فهمیدند (۲: ۲۱-۲۲). پس این است آن معبد نوین و مطلق که به دستهای انسانها ساخته نشده، معبدی که «کلمه خدا» در آن، مسکن خویش را میان انسانها برقرار می‌دارد (۱: ۱۴)، همین‌طور که قبل از آن مسکن خود را در خیمه بنی اسرائیل برقرار نموده بود. اما برای آن که معبد سنگی بلا استفاده گردد، لازم است که عیسی خود بمیرد و باز برخیزد: معبد تن وی خراب و بازسازی خواهد شد، و این است خواست پدر او (۱۰: ۱۷-۱۸، ۱۷: ۱۴). پس از رستاخیز، بدنش که در این دنیا نشانه حضور الهی است، حالتی تازه و متبدل شده خواهد داشت که در آن قدرت دارد خود را در تمام مکانها و همه زمانها به هنگام برگزاری قربانی مقدس حاضر سازد. آن وقت است که معبد کهن ناپدید گشته و انهدام آن در سال هفتاد میلادی، به شکلی قاطع حاکی از به پایان رسیدن نقش معبد کهن می‌باشد.

ب) کلیسا، معبد روحانی

۱- مسیحیان و معبد یهود. در طی دوره تحولی که به دنبال پنطیکاست به وقوع پیوست، رسولان و ایماندارانی که به «کلمه خدا» ایمان آورده بودند، به آمد و شد در معبد اورشلیم ادامه دادند (اع ۲: ۴۶، ۳: ۱-۱۱، ۲۱: ۲۶). در واقع تا زمانی که رهبران و جامعه یهود انجیل را رد نکردند، مکان قدیمی پرستش نیز ارتباطش را کاملاً با پرستش نوینی که مفتوح آن عیسی بود از دست نداد. قوم یهود با روی آوردن به مسیح می‌توانست در دگرگونی تمام جهان نقش داشته باشد. لیکن نشانه‌هایی از جدائی را به وضوح می‌توان دید. استیفان در دفاعیه خود در مورد پرستش روحانی، سقوط معبدی را که به دست انسان ساخته شده بود پیش بینی کرد (اع ۷: ۴۸-۵۰). و این سخنان، کفر تلقی گشت و باعث قتل او شد. چندین سال بعد، انهدام اورشلیم سخت دلی مذهب یهود و خرابی معبد را تشریح می‌نماید.

۲- معبد روحانی. لیکن پیش از آن واقعه، مسیحیان بر این امر که خود تشکیل دهنده معبد نوینی هستند که همان معبد روحانی و تداوم بدن مسیح می‌باشد، واقف گشته‌اند. تعلیم صریح پولس قدیس چنین است: کلیسا معبد خداست که بر مسیح یعنی بنیاد و سنگ زاویه بنا شده است (۱-قرن ۳: ۱۰-۱۷؛ ۲-قرن ۶: ۱۶-۱۸؛ افس ۲: ۲۰-۲۲)؛ کلیسا معبدی است که در آن یهودیان و امتهای هر دو بدون تمایز، در یک روح نزد پدر مقرب می‌شوند (افس ۲: ۱۴-۱۹).

هر مسیحی تا زمانی که عضو بدن مسیح می‌باشد خود یک معبد خدا (۱-قرن ۶: ۱۵،

۲۷:۱۲)، و بدنش معبد روح القدس است (۱-قرن ۶:۱۹؛ ر. ک روم ۸:۱۱). این دو عبارت با یکدیگر در ارتباطند: از آن جا که بدن برخاسته عیسی که در آن الوهیت جسماً ساکن می باشد (کول ۲:۹) معبد کامل خداست، اعضای مسیحی این بدن نیز با وی معبد روحانی را تشکیل می دهند. آنان باید با یکدیگر در ایمان و محبت برای رشد و تکامل این معبد کار کنند (افس ۴:۱-۱۶). به این ترتیب، مسیح آن صخره زنده می باشد که توسط انسانها رد شده، لیکن خدا او را برگزیده است. ایمانداران نیز که خود سنگهای زنده می باشند، با وی یک عمارت روحانی و یک کهنانت مقدس را به منظور تقدیم قربانیهای روحانی، تشکیل می دهند (۱-پطرس ۲:۴-۵؛ ر. ک روم ۱۲:۱). این است آن معبد نهائی، که به دست انسان ساخته نشده، که همان کلیسا، بدن مسیح، محل ملاقات بین خدا و انسان و نشانه حضور الهی در این دنیا می باشد. بنابراین قدس کهن تنها شمایی بود از معبد واقعی که نشانگر آن، لیکن ناقص و موقتی بود و عاقبت نیز منسوخ گشت.

ج) معبد آسمانی

۱- رساله به عبرانیان. اما عهد جدید نمادگرایی معبد کهن را در مسیر دیگری به کار می گیرد. مذهب یهود آن هنگام نمونه انسانی منزلگاه آسمانی خدا و مسکنی را که نوشتجات الهامی با اشتیاق با در نظر گرفتن معبد توصیف می نمایند، در معبد دیده بود. در همین چهارچوب است که رساله به عبرانیان قربانی مسیح کاهن را که به وسیله مرگ، رستخیز، و صعود وی به انجام رسید شرح می دهد. او در پایان زندگی زمینی خود، نه با خون قربانیهای حیوانی همچون پرستش مجازی، بلکه با خون خودش، به قدس آسمان داخل گشت (عبر ۹:۱۱-۱۴ و ۲۴). او به عنوان یک پیشقدم به آن جا وارد شده است، تا ما را در حضور پدر دخول دهد (۴:۱۶، ۱۰:۱۹-۲۰). سپس ما در حالی که به این کاهن یگانه پیوند شده ایم، قادر خواهیم بود به نوبه خود در این قدس الاقداس که مسکن خداست و ما از هم اکنون توسط ایمان به آن دسترسی داریم، از حضور الهی برخوردار شویم (۶:۱۹-۲۰).

۲- مکاشفه یوحنا قدیس. در مکاشفه، تصویر معبد زمینی که همان کلیسا است، بی شباهت به تصویر معبد آسمانی نمی باشد. در این دنیا معبدی است که در آن ایمانداران خدا را پرستش می کنند: امتهای رواقهای بیرونی آن را اشغال نموده اند که تصویری است از تعقیب و آزاری که آنان با شدت تمام برضد کلیسا روا می دارند (ر. ک مکا ۱:۱-۲). اما در آسمان هم معبدی است که بره ذبح شده در آن بر تخت نشسته است و عبادت، نیایش، و ستایش در آن برگزار می شود (۵:۶-۱۴، ۷:۱۵). لیکن در پایان زمان، این دوگانگی انتها

خواهد پذیرفت. در واقع هنگامی که اورشلیم آسمانی به عنوان عروس بره که برای نکاحی جاودانی آراسته شده است به پایین نزول کند، دیگر در آن نیازی به معبد نخواهد بود، زیرا معبد آن خود خدا و بره خواهند بود (۲۲:۲۱). در آن هنگام ایمانداران بدون هیچ گونه نیازی به نشانه، خدا را خواهند یافت، یا به بیان بهتری را روبه رو خواهند دید، تا آن که به طور کامل در حیاتش شریک گردند.

ر.ک: آب: ج- ابر: ۲- اورشلیم- بدن مسیح: ۳۱، ج ۳- پرستش- حضور خدا: عهدعتیق ج ۱؛ عهدجدید الف، ب- خانه/منزل/خاندان- خیمه عهد- داود: ۳۴و۲- دروازه: عهدعتیق ب- روح خدا: عهدجدید ه ۴- زیارت- ساختن/بناکردن- ساکن شدن: ب ۱- ستایش: ج- سر: ۴و۱- سنگ: ۴- شفیع: ب ۱- عهد و پیمان: عهدعتیق الف ۳، ب ۱- قربانگاه/مذبح: ۲- قربانی: عهدعتیق الف ۱- کبوتر: ۱- کفاره: ۲- کلیسا: ب ۲، ه- کهنات: عهدعتیق الف ۳و۴، ج ۱- مقدس: عهدجدید ج- نام: عهدعتیق ۴- نبی: عهدجدید ب ۲. FA

موعظه

موعظه کردن در عصر حاضر باید اعلام واقعه نجات و ترغیب کردن (*parakalein*) یا تعلیم داد (*didaskein*) باشد. در عهدجدید، افعال *keryssein* و *euangelizesthai*، موعظه را به اعلام رسمی (*kerygma*) یک حقیقت محدود می کنند: عیسی، خداوند و نجات دهنده است. با این حال، این محدودیت سبب تضعیف موعظه در مفهوم گسترده نمی شود، زیرا سرچشمه ای را آشکار می سازد که کل تعلیم و ترغیب، یعنی پیغام مربوط به عید رستاخیز، را الهام می بخشد. این اعلام در عهدعتیق ریشه دارد، زیرا کسی که کلام خدا را موعظه نمود، نبی بود. او که با روح خدا برانگیخته شده بود، داوری الهی را به هم عصران خود اعلام می نمود؛ و سخن او عبارت بود از کلام خدا. در عهدجدید، سخن واعظین هنوز هم کلام خداست؛ اما از هنگامی که این کلام در عیسی تن گرفت، به مسیح مبدل شد که سخنان و زندگی ایشان را حکم می کند.

الف) پیغام موعظه مسیحیان

علی رغم تنوع زمان و مکان و شنوندگان، موعظه یحیی تعمید دهنده، عیسی، پطرس و پولس همه یک نظر و یک جهت مشابه را ارائه می دهند: دعوت به توبه و اعلام نمودن یک واقعه.

۱- **دعوت به توبه.** یک عبارت، آغازگر موعظه عیسی و یحیی تعمید دهنده که منادی او بود می باشد و نقطه عطف اولین موعظه های رسولان است: «توبه کنید!» (مت ۳: ۲، ۴: ۱۷؛ اع ۲: ۳۸، ۳: ۱۹، ۵: ۳۱، ۱۰: ۴۳، ۱۳: ۳۸-۳۹). بنابراین حقیقتی که اعلام شده است، ربطی به این نظریه ندارد که شخص آزاد است که موافق یا مخالف باشد؛ بلکه ایجاب می کند که شنوندگان عمل کرده و موافقت نمایند، زیرا برطبق مفهوم کتاب مقدس، کلمه و حقیقت ارزش حیاتی دارند. هر موعظه ای که در آن دعوت به توبه نباشد، این خطر را در بر دارد که مژده (انجیل) نباشد و به یک گفتگو تبدیل شود.

۲- **اعلام یک واقعه.** اگر موعظه دعوت به توبه می کند، این به خاطر یک تشویق اخلاقی نیست، بلکه چون واقعه نجات را اعلام می کند.

انجیل نگاران و بخصوص متی می خواستند نشان دهند که چگونه عیسی در طی زندگی دنیوی خود، موعظه رسولی را آغاز نمود. عیسی متعاقب آن ندا دهنده (مت ۳: ۲) گفت: «ملکوت خدا نزدیک است» (۴: ۷۱)؛ و شاگردان یک صدا (۱۰: ۷) همان حقیقت را اعلام نمودند که: نبوتها به انجام رسیدند. یحیی «صدایی است که در بیابان فریاد می زند، برحسب اشعای نبی» (۳: ۳). عیسی خود را به عنوان خادمی که به مسکینان بشارت می دهد، اعلام می کند: «امروز این نوشته (در گوشه های شما) تمام شد» (لو ۴: ۱۷-۲۱؛ اش ۶۱: ۱-۲).

در روز گذر، ملکوتی که قبلاً اعلام شده بود، در جلال آن قیام کرده آشکار شد. در روز پنطیکاست، عطیه روح سبب شد که کلیسا به وجود آید و به این ترتیب ملکوت را بر زمین تحقق بخشید. از این رو، موعظه دیگر اعلام گر چیزی نبود که در آینده نزدیک، همانند زمان عیسی، به وقوع خواهد پیوست؛ بلکه حقیقتی ملموس را اعلام نمود که روح القدس را در حال عمل نشان می داد، حقیقتی که به یک واقعه قدیمی نگریسته (گذر مسیح) و به یک واقعه در آینده (بازگشت نهایی خداوند) چشم می دوزد. خلاصه موعظه های اولیه، طبیعت تازه این حضور مسیح را آشکار می سازند.

پطرس توضیح می دهد که اگر مردم می شنوند او به زبان عجیبی در روز پنطیکاست سخن می گوید، به این خاطر است که روح القدس داده می شود (اع ۲: ۴ و ۱۱ و ۱۵-۱۷). موعظه که ممکن است هم سطح یک معجزه همچون شفای افلیح (۳: ۱-۱۰) تلقی شود یا از شجاعت موعظه کنندگان ایجاد حیرت کند (۴: ۱۳، ۵: ۲۸)، همیشه شنوندگان را در برابر حقیقتی قرار می دهد که سؤال برانگیز است. موعظه با «قوت و روح القدس و یقین کامل» همراه است (۱-تسا ۵: ۱). این حضور دائمی، این پنطیکاست تازه شده (اع ۱۰: ۴۴-۴۷) به نوبه خود تنها با رجوع به گذشته و آینده ای توجیه می شود که با مسیح در ارتباط هستند. عیسی از مردگان برخاسته است، او زنده است: این است آنچه روح القدس از طریق معجزه پنطیکاست

بدان شهادت می دهد (۲: ۲۲-۳۶)، یعنی مفهوم شفای مفلوجان (۳: ۱۲-۱۶). عیسی خداوند است، او جلال یافته در آسمان است (۳: ۲۱) و در پیروزی به جهت داوری بازخواهد گشت (۱-تسا ۱: ۱۰؛ ۲-تسا ۱: ۷). موعظه اساساً پیغام گذر و به این خاطر مکاشفه راز تاریخ مقدس است.

۳- معرفی واقعه. موعظه انجیل (*kerygma*) به خودی خود یک اعلام رسمی است، فریاد ندا دهنده ای است که رسماً حقیقتی را اعلام می کند. همچنان که این حقیقت، پیروزی مسیح بر مرگ است، شنونده می بیند که لحظه حال او ناگهان بعد ابدی می گیرد. این می تواند کافی باشد. هنوز لازم است که شنونده با قید و بند زمان و هزاره اش، قادر به درک پیغام باشد. اهالی آتن هنگامی که شنیدند که پولس «عیسی و رستائیز را اعلام می کند» فکر کردند از دو موجود آسمانی جدید سخن می گوید و سخنان او را داستان تلقی نمودند (اع ۱۷: ۱۸). از این رو پولس تلاش می کند که او را درک کنند بدون آنکه با منطق انسانی بخواهد پیغامش را توجیه نماید. قرن‌تیان اعتقاد داشتند که اپلس «مردی فصیح و در کتاب توانا بود» (اع ۱۸: ۲۴) و در این رابطه یک واعظ نمونه بود. پولس آنها را از اشتباه در می آورد: به خاطر ترس از بی ارزش شدن صلیب مسیح، او حکمت زبان را نمی پذیرد (۱-قرن ۱: ۱۷). از این رو کل موعظه باید بر واقعه نجات دلالت داشته و قابل درک نیز باشد. در نتیجه تفاوتها و اختلافات ضروری در معرفی و ارائه پیغام وجود دارند.

الف: مخاطبین رسولان همچون مخاطبین عیسی، به خدا و نقشه نجات او ایمان داشتند. از این رو موعظه کردن با کتاب مقدس آغاز شد تا واقعه نجات و فدیة را معرفی کند. شاگردان نیز همچون عیسی و یحیی تعمید دهنده، به انجام رسیدن نبوتها را با موعظه نشان دادند. یوئیل (اع ۲: ۱۷) و تمام انبیاء (۳: ۲۴) در «ایام آخر» به ما خبر می دهند؛ وعده پدر به انجام می رسد (۱۳: ۳۳). صلیب رسوا کننده از سوی خود خدا پیش بینی شده است (۲: ۲۳)؛ این «درختی» است که عهدعتیق در مورد آن سخن گفته است (۵: ۳۰، ۱۰: ۳۹، ۱۳: ۲۹؛ ر. ک. تث ۲۱: ۲۳)؛ سرنوشت مسیح را انبیاء اعلام نموده اند (۳: ۱۸، ۱۳: ۲۷)، بخصوص با شعر خادم (۸: ۳۲-۳۳، ۳: ۱۳ و ۲۶)، با مزامیر (۲: ۲۵-۲۸ و ۳۰ و ۳۴-۳۵، ۱۳: ۲۲ و ۳۳ و ۳۵) یا موسی (۳: ۲۲). تکلیف توبه کردن نیز نبوت شده است (۲: ۲۱ و ۳۹). از این رو موعظه کردن اساساً کتاب مقدسی است و اصطلاح «برطبق کتاب مقدس»، کهن ترین *Credo* (من ایمان دارم) را مشخص می کند (۱-قرن ۱: ۳-۴).

ب: ممکن است که معاصرین عیسی، او را در طول زندگی دنیوی اش نشناختند. پس پیغام گذر در معرفی ساده ای از زندگی عیسی شکوفا می شود. به این ترتیب، قبل از کورنلیوس یوزباشی (اع ۱۰: ۳۷-۴۲)، پطرس نکات برجسته انجیل زندگی عیسی را مشخص

می سازد. خود عیسی حقیقتاً موعظه می کرد اما در نور پیغام گذر.

ج: مخاطبین سرانجام می توانند به خدای حقیقی ایمان آورده و حقایق مشخص ایمان کتاب مقدس را بشناسند. پولس در شهر لستره به مخاطبین می گوید «خدای زنده ای که آسمان و زمین ... را آفرید ... و از آسمان باران بارانیده و فصول بارآور بخشیده...» (اع ۱۴: ۱۵-۱۷). او در آتن نشان می دهد که چگونه رستائیز مسیح، تدبیر تاریخی است که آغاز آن در خلقت و تقاضای انسان برای خداست (۱۷: ۲۲-۳۱). همچون اهلای تسالونیکی که «از بتها به سوی خدا بازگشت کردند تا خدای زنده حقیقی را بندگی نمایند و تا پسر او را از آسمان انتظار بکشند که او را از مردگان برخیزانید یعنی عیسی که ما را از غضب آینده می رهااند» (۱-تسا ۱: ۹-۱۰). به هر حال، چه به صورت مسیر مستقیم یا منحنی، این موعظه به مسیح و خداوند تاریخ منتهی می شود.

۴- از موعظه تا تعلیم. موعظه ای که با راز گذر آغاز می شود و *Credo* (من ایمان دارم) دریافت شده از پولس را خلاصه می کند (۱-قرن ۱۵: ۳-۵)، و باید همیشه تکرار شود تا ایمان در نقطه کانونی اصلی خود قرار گیرد، به تعلیم مبدل می شود. درواقع خود عیسی هنگامی که بر کوه «تعلیم می داد» (مت ۵: ۲) یا در کنیسه ها (۹: ۳۵) اقدام به این کار نمود؛ شاگردان نیز بر طبق حکم رسیده از مسیح قیام کرده چنین عمل نمودند (۲۸: ۲۰؛ اع ۴: ۲). پولس تعلیم خود را آماده ساخته و با راز گذر آن را آغاز می کند، آنگاه که برای مثال، حکمت صلیب را تعلیم می دهد (۱-قرن ۱: ۲۳) یا تعمید را به عنوان شراکت در مرگ و رستائیز عیسی عنوان می سازد (روم ۶). واعظ به الهیدان و معلم دینی مبدل می شود، اما تنها در صورتی شایسته عنوان الهیدان است که همیشه به اعلام مژده گذر اشاره نماید.

ب) راز موعظه

موعظه به خاطر محتوای پیغام، یک راز است؛ و نیز به خاطر شکلی که در آن اعلام می شود: راز کلمه گفته شده، راز واعظی که کلام را اعلام می دارد.

۱- راز کلام. اگر موعظه ارزش عمل داشته باشد و عمل توبه را ایجاب نماید، به این دلیل است که خود موعظه، عمل خداست. درواقع، پولس شهادت می دهد که موعظه، آدمیان را با رازی آشنا می سازد که آن را اعلام می کند. پس این امکان وجود دارد که ایمان از موعظه به وجود آید (روم ۱۰: ۱۷). شنونده در برابر مسیح مرده و قیام کرده قرار می گیرد، او که خداوند تاریخ شده است و عطایا و روح را به کسانی که کلام را می پذیرند می بخشد و کسانی را که آن را نمی پذیرند با غضب خود مورد تهدید قرار می دهد (۱-تسا ۱: ۱۰).

همچون خبر آن ندا دهند که ملکوت خدا را اعلام و افتتاح می‌کرد (اش ۹:۴۰)، موعظه نیز عمل خدایی است که خداوندی مسیح بر جهان را آغاز می‌کند. این موعظه کاری با سنجش دقیق مخاطبین خود ندارد بلکه مستلزم «اطاعت ایمان» (روم ۵:۱) است حتی تا انتهای عالم (مت ۲۴:۱۴).

۲- کلام خدا و کلام انسان. برای نجات یافتن باید ایمان آورد؛ برای ایمان آوردن باید موعظه را شنید؛ و «چگونه موعظه کنند جز اینکه فرستاده شوند؟» (روم ۱۰:۱۵). واعظ، مأموریت و اختیار خود را از عیسی مسیح و از طریق کلیسا دریافت داشته است.

الف: رسالت به تنهایی می‌تواند کلام انسان را به کلام خدا تغییر شکل دهد. نه فقط در میان انبیا و با الهام روح، بلکه به وسیله فرستادن رسول از سوی مسیح: «گویا خدا به زبان ما وعظ می‌کند» (۲-قرن ۵:۲۰) با هدف آشتی با خدا. واعظ باید همچون یک منادی، با وفاداری کلام را اعلام کند تا مؤثر واقع شود، حتی اگر بی‌علاقه و بی‌طرف باشد (فی ۱۵:۱-۱۸). به هر حال، این مسیح است که اعلام می‌شود. پس خادمی که ایمان به واسطه او منتقل شده است چه اهمیتی دارد! عامل اصلی و اساسی خود عیسی مسیح است؛ مابقی اضافه است و آتش داوری، شایستگی آن را مشخص خواهد ساخت (۱-قرن ۳:۵-۱۵). کلیسای نوپا در مورد اختیار دادن به موعظه خود را مشتاق و مایل نشان داد. بعضی وقتها، ابتکار عمل و اقدامی را که قبلاً اتخاذ نکرده بود، مورد تأکید قرار می‌داد (اع ۸:۱۴-۱۷، ۱۱:۲۲-۲۴)؛ مواقع دیگر نیز مبشرین و واعظانی را دستگذاری می‌کرد (۱۳:۲-۳).

اختیار رسولان یا فرستادگان ناشی از شهادتی است که در رابطه با راز گذر ارائه می‌دهد. در مفهومی جامع، این شهادت رسولان است که به شهادت منحصر به فرد دوازده رسول مربوط می‌شود (اع ۲:۳۲، ۳:۱۵، ۵:۳۲، ۱۰:۳۹ و ۱۳:۳۱)، و در فرمان آن قیام کرده ایراد شده است (۸:۱). از طریق روایات مداوم شهادتهای ایمانداران، موعظه مسیحی واقعاً کلام خدا را به گوشها می‌رساند.

ب: شجاعت واعظ از این برگماری رسولی ناشی می‌شود. او اختیار تام دارد و همچون رسولان اولیه با اطمینان سخن می‌گوید (اع ۲:۲۹، ۴:۱۳ و ۲۹:۳۱). او باید «در فرصت و غیر فرصت به کلام موعظه کند» (۲-تیمو ۴:۲). اگر او با اعتماد سخن می‌گوید (۱-تسا ۲:۲؛ فی ۱:۲۰)، به این خاطر است که ایمان دارد (۲-قرن ۴:۱۳)، زیرا او به چنین خدمتی «قادر گشته است» (۲:۶۱-۷۱، ۳:۴-۶). در غیر این صورت آن موعظه به یک داد و ستد فریب کارانه کلام تبدیل می‌شد (۲:۱۷؛ ۱-تسا ۲:۴). نمونه او همان سخن پولس به تسالونیکیان خواهد بود: «کلام خدا را که از ما شنیده بودید یافتید، آن را کلام انسانی نپذیرفتید بلکه چنانکه حقیقتاً است، یعنی کلام خدا» (۱-تسا ۲:۱۳).

۳- **موعظه و فدیة**. راز واعظ با اصالت مأموریتی که دریافت نموده، بیان نمی‌شود. واعظ در واقع «همکار با خداست» (۱- قرن ۳: ۹)؛ او «از سوی خدا در پیروزی مسیح فرستاده» می‌شود که «عطر معرفت خود را از طریق او به همه جا پراکنده می‌سازد». چه تأثرانگیز است که واعظی که «عطر خوشبوی مسیح» است، یا عطر حیات می‌دهد یا عطر موت (۲- قرن ۲: ۱۴-۱۶). او ابتدا خود را ملامت می‌کند (۱- قرن ۹: ۲۷) اما بخصوص باید در سرنوشت کسی که برای او نقش منادی را ایفا می‌کند، سهیم شود: خدا «رسولان را آخر همه عرضه داشت» (۱- قرن ۴: ۹)؛ واعظان صلیب به آن مصلوب زنده تعلق دارند (۲- قرن ۴: ۷-۱۵، ۴: ۶-۱۰). آیا آنان هنوز می‌توانند در پی حبس باشند (اع ۱۴: ۱۲-۱۴)؟ اما باید جرأت نمایند تا به آن منجی و قربانی کفاره متحد شوند (معنی احتمالی ۱- قرن ۴: ۱۳) و درک نمایند که گرچه در جریان موت قرار دارند، اما در کسانی که بدیشان موعظه نمودند، حیات تولید شده است (۲- قرن ۴: ۱۲). پس این تنها کلام واعظ نیست که کلام خداست بلکه زندگی او نیز راز گذر است که به عمل می‌آید.

ر. ک: اعتماد- انجیل- ایمان: عهدجدید ب ۲- پادشاهی/ملکوت: عهدجدید الف- ترغیب- تعلیم- رسالت: عهدجدید ب ۱، ج ۲- رسولان- جفا- شاهد/شهادت: ج ۱- قیام/رستاخیز: عهدجدید الف ۳- کلام (کلمه) خدا: عهدجدید ب ۱- نقشه خدا: عهدجدید ب، ج. JA

مهمان نوازی

۱- **مهمان نوازی**، به عنوان کاری از رحمت. رهگذری که در حال عبور است و جویای مکان و مسکنی است که بدان نیاز دارد (امث ۲۷: ۸؛ بنسی ۲۹: ۲۱-۲۲) وضعیت سابق بنی اسرائیل را که همچون بیگانه‌ای در بند و اسیر بود به یاد می‌آورد (لاو ۱۹: ۲۳؛ ر. ک اع ۶: ۷). این وضعیت یادآور این است که در حال حاضر نیز همچون مسافری بر روی زمین است (مز ۳۹: ۱۳؛ عبر ۱۱: ۱۳، ۱۴: ۱۳). این رهگذر نیازمند این است که از او استقبال کرده و با محبت در نام خدایی که او را دوست دارد با وی رفتار نمایند (تث ۱۸: ۱۰-۱۹). وقتی موضوع دفاع وی مطرح است، هیچ نوع فداکاری هر چند بزرگ مضایقه نخواهد شد (پید ۸: ۱۹؛ داوود ۲۳: ۱۹). اگر شخصی وسیله رفع نیازهای مهمان ناخوانده‌ای را نداشته باشد، نسبت به ایجاد مزاحمت برای دوستانش در این مورد تردید نخواهد نمود (لو ۱۱: ۵-۵).

۶). این نوع استقبال مذهبی و مشتاق که ابراهیم نمونه آن است (پید ۱۸:۲-۸) و که ایوب در آن فخر می کند (ایوب ۳۱:۳۱-۳۲) و مسیح آن را تأیید می نماید (لو ۷:۴۴-۴۶)، جنبه ای از محبت برادرانه ای است که شخص مسیحی را از قرضش نسبت به دیگران آگاه می سازد. (روم ۱۲:۱۳، ۱۳:۸).

۲- مهمان نوازی به عنوان شاهی برایمان. عیسی در داوری آخر از این مهمان نوازی که شکلی از محبت است را بر همه آشکار خواهد ساخت. خود مسیح در شخص رهگذر و از طریق او مورد استقبال قرار گرفته و یار می شود (مت ۲۵:۳۵ و ۴۳)، شناخته شده یا شناخته نشده، درست همچون زمانی که به سوی خاصان خود آمد. تنها در روز تولدش نبود که اتاقی در مسافرخانه برای او یافت نشد (لو ۷:۲)، بلکه تا پایان عمرش نیز جهان او را شناخت و خاصانش وی را نپذیرفتند (یو ۹:۱۱). کسانی که به او ایمان دارند، فرستادگان او را در نامش می پذیرند (یو ۱۳:۲۰)، و نیز همه انسانها حتی حقیرترین آنان را (لو ۹:۴۸). آنان در هر رهگذری نه تنها فرستاده خداوند یعنی یک «فرشته» (پید ۱۹:۱-۲) را می بینند، بلکه خداوند را مشاهده می کنند (مت ۱۰:۴۰؛ مر ۹:۳۷). به دور از رفتار ناشایست کردن با رهگذران به عنوان اشخاص مدیون (بنسی ۲۹:۲۴-۲۸) یا ناخواسته و مظنون (بنسی ۱۱:۳۴) و هدف غیبت و شایعه (۱- پط ۴:۹)، در استقبال از کسانی که نمی توانند جبران کنند، لذتی نهفته است (لو ۱۳:۱۴). هر شخص مسیحی (۱- تیمو ۵:۱۰) و بخصوص اسقف (۱- تیمو ۳:۲؛ تیط ۱:۸) باید در کسی که درب خانه او را به صدا در می آورد (ر. ک. مکا ۳:۲۰) پسر خدا را ببیند که با پدرش آمده تا مسکنش را با او برقرار نماید (یو ۱۴:۲۳). این رهگذران الهی نیز به نوبه خود آن شخص را نه به عنوان مهمان بلکه چون یک فرزند خانه به درون منزلشان دعوت می کنند (یو ۱۴:۲-۳؛ افس ۲:۱۹). سعادت مند خواهند بود خادمین مراقبی که دروازه را بر استاد بگشایند آنگاه که در زمان بازگشتش parousia در باب را بگوید! او وظایف را دگرگون ساخته و راز مهمان نوازی را با پذیرائی در خوان الهی (لو ۱۲:۳۷) وبا شراکت در ضیافت خود (مکا ۳:۲۰) آشکار می سازد.

ر. ک: برادر- خانه/منزل/خاندان: الف ۱، ج ۲- ضیافت - عطر: ۱- غریبه/بیگانه: الف -

فقیر: عهد جدید ج ۱ - همسایه. PMG & MFL

میوه

کلمه میوه، چه در مفهوم اصلی آن یعنی باروری (به عنوان مثال: ثمرهٔ رحم: ۴۲:۱)، یا به صورت مجازی یعنی نتیجه به دست آمده (به عنوان مثال: ثمرهٔ اعمال شخص: ار ۱۰:۱۷)، باشد عبارت است از چیزی که توسط یک موجود زنده یا دقیق تر، توسط یک مخلوق به وجود آید. زیرا اگر خداوند مثل یک مرد بکار و بذرافشانی کند ما نمی‌گوییم که او میوه بار آورده است: او میوه‌هایی را برداشت می‌کند که بایستی جلالش را آشکار سازند.

الف) مسئولیت میوه بار آوردن

عمل خلاقه که در هر موجودی یک بذر زندگی قرار داده است، برکت دادن پیروزمندانه است. زمین باید درختان میوه‌ای را به وجود آورد که موافق جنس خود میوه دهند (پید ۱: ۱۱-۱۲): حیوانات و انسان فرمان خدا را شنیدند «بارور و کثیر شوید!» (پید ۱: ۲۲ و ۲۸). با بذر افشانی کردن در زمین، حیات تا حد زیادی بارور شده است. امروزه، یکی از نشانه‌های زندگی این است که هر کسی که بکار، میوه را برداشت خواهد کرد (اش ۳۷: ۳۰؛ ۱-قرن ۷: ۹؛ ۲-تیمو ۲: ۶). آنگاه، خداوند میوه‌های تاکستانش را مطالبه کرد: تمام بی‌میوه‌ها سزاوار سرزنش هستند (یهودیه ۱۲)، شاخه‌های بی‌حاصل به آتش انداخته خواهند شد و می‌سوزند (ر. ک مت ۳: ۱۰؛ یو ۱۵: ۶)، تاکستان به دیگر باغبانان واگذار خواهد شد (مت ۲۱: ۴۱-۴۳). درخت انجیر بی‌ثمر حق ندارد خاک را بیش از این اشغال کند (لو ۱۳: ۶-۹). بالأخره، مطابق با یک تعرفه خاوری قدیمی در رابطه با امور اقتصادی، مالک حق مجازات کسی که قرارداد را لغو می‌کند، دارد: «تجارت کنید تا بیایم» (لو ۱۹: ۱۳).

ب) همکاری انسان با خدا

۱- **خدا، خداوند حیات.** اما خدا بدون دادن توانایی تولید به مخلوقاتش از آنها میوه درخواست نمی‌کند. انسان هنگامی که با کارش در تولید میوه همکاری می‌کند بایستی به طور عمده، کار خدا را درک کند. گفته شده است آدم در باغ عدن کشت کرد و میوه‌های درختانی را جمع‌آوری کرد که خدا برای او قرار داده بود. اما او از دست زدن به میوه درخت حیات منع شده بود (پید ۳: ۲۲)، و به او گفته شده بود: خداوند منشأ حیات است. افرایم (کسی که نامش یعنی: «کسی که یوسف را بارور گردانید» (پید ۴۱: ۵۲) در تمام طول داستان فهمید که اگر او میوه به بار آورده است مدیون یهوه است، درخت سرو سبز رنگ حقیقتاً درخت

حیات است (هو ۱۴:۹). بنی اسرائیل بایستی نوبرش را به عنوان نشانه سپاسگزاری پیشکش کند (تث ۲۶:۲)؛ او بایستی به حکمت الهی که چنان میوه های شگفت آوری به وجود می آورد متوسل شده باشد (بنسی ۱۷:۲۴).

۲- آب حیات بخش. در باغ عدن، برای رشد زندگی گیاهی نیز برای خدا واجب شد که باران ببارد و انسان کار زمین را بکند (پید ۵:۲). مطابق با نماد کتاب مقدس، زمین تحت زراعت انسان نمی توانست میوه بار آورد مگر اینکه آب بذر را برویاند. بدون وجود آب، زمین بایر باقی می ماند. صحرا، مثل شهر سدوم است، جایی که «یادگار عادلان مبارک است، اما اسم شیران خواهد گندید» (حک ۱۰:۱۷). بدون یهوه، تنها صخره بارور، انسان قادر به میوه دادن نیست: «انگورهای ایشان حنظل هستند» (تث ۳۲:۳۲)؛ سپس او باید دعا کند، همان طور که ایلیا انجام داد و باران را شکر کند، «شاید که زمین میوه اش را به بار آورد» (یع ۵:۱۷-۱۸). آنگاه زمین برکت خدا را دریافت می کند و نباتات نیکو می رویاند (عبر ۶:۷-۸)، و مرد متوکل، مثل درختی است که ریشه هایش را در آب پهن می کند (ار ۱۷:۸؛ مز ۱:۳)، «و در وقت پیری میوه خواهد آورد» (مز ۹۲:۱۴-۱۵).

۳- نقش انسان. اگر آب بستگی به خدا دارد، انتخاب و زراعت کردن در زمین به انسان واگذار شده است. بذرهایی که در میان خارها می افتند به کمال نمی رسند (لو ۸:۱۴)؛ و کم و بیش مطابق با کیفیت خاکی که در آن قرار گرفته اند میوه بار می آورند (مت ۱۳:۸). اما در هر نمونه، رشد و نمو بستگی به تلاشهای انسان ندارد: زمین میوه هایش را «از خودش» به وجود خواهد آورد (مر ۴:۲۶-۲۹). بدون شک برای کارگر، کاشتن حکمت لازم بود، اما هر کس می توانست روی میوه های خوش حساب کند (بنسی ۱۹:۶). همزمان آموزش رنج و محنت برای کارگر، و آموزش صبر در انتظار میوه، وجود دارد.

ج) میوه خوب و میوه بد

آدم فقط به میوه حیاتی که از طرف خدا برای او مقدر شده بود قانع نشد و مجبور به زراعت در زمین نفرین شده به جای درخت بهشت «خوش نما و خوش خوراک» (پید ۲:۹) شد؛ «خار و خس نیز در آن رویانده شد» (پید ۳:۱۸). با چشیدن از میوه درخت معرفت خوب و بد، آدم خودش تشخیص خوب و بد را به عهده گرفت. اعمالش حتی در مقابل چشمان خود او هم مبهم شد، اما خدایی که گرده ها و قلبها را به صدا درآورده است، تاکستانش، بنی اسرائیل را به وسیله میوه دادن مورد قضاوت قرار داد. او منتظر انگورهای خوب بود اما انگور بد آورد (اش ۵:۱-۷). میوه، کیفیت باغ را مشخص می کند، همان طور که جهان

افکار قلبها را آشکار می سازد (بنسی ۲۷:۶). یحیی تعمید دهنده خیال باطل کسانی را که فخر می کردند که پسران ابراهیم هستند اما ثمره نیکو بار نیاوردند (مت ۳:۸-۱۰) اعلام کرد. عیسی اعلام نمود: «درخت از میوه اش شناخته می شود» و شیره فاسد زیر پوست فریسیها را آشکار ساخت (مت ۱۲:۳۳-۳۵). او پیروانش را از وجود پیامبران دروغین آگاه کرد: «ایشان را از میوه هایشان خواهید شناخت. آیا انگور را از خار و انجیر را از خس می چینند؟» (مت ۷:۱۶). سپس به طور عام تر، ابهام در دل انسانی است که میل دارد «برای مرگ ثمر آورد» در حالی که باید «برای حیات ثمر آورد» (روم ۷:۴-۵).

د) قدرت مسیح و ثمره روح

خود مسیح این ابهام را به وجود آورد. او طبق قانون باروری که قبل از جهان بود، زندگی کرده است: «اگر دانه گندم که در زمین می افتد، نمیرد تنها ماند، لیکن اگر بمیرد ثمر بسیار آورد» (یو ۱۲:۲۴). او ساعت قربانی را پذیرفته است و توسط پدر جلال داده شد. قانون طبیعت از طریق شفاعت مسیح، قانون وجود مسیحیت شده است «من تاک حقیقی هستم و پدر من باغبان است. هر شاخه ای در من که میوه نیاورد آن را دور می سازد» (یو ۱۵:۱-۲)، بنابراین برای میوه دادن شاخه باید در تاک بماند (۱۵:۴)، در آن صورت است که می گویند وفادار به مسیح، یکی شدن با مسیح، باروری و کثرت است: «هر شاخه ای که میوه آرد، پدر آن را پاک می کند تا بیشتر میوه آورد» (۲:۵۱). طریق حکمت این گونه است، «کسانی که کلام را نگاه می دارند و با صبر، ثمر می آورند» (لو ۸:۱۵). آنگاه «پر شوید از میوه عدالت که به وسیله عیسی مسیح برای تمجید و حمد خداست» (فی ۱:۱۱؛ ر. ک یو ۱:۸). سپس نبوت آخرت محقق شد. تاکستان بنی اسرائیل از پیش جلال یافته (خروج ۱۷:۸) که خشک شد (۱۹:۱۰-۱۴؛ ار ۲:۲۱؛ هو ۱:۱۰)، دوباره میوه خواهد داد و زمین محصول خواهد آورد (زک ۸:۱۲): هر کس می تواند با حکمت سرخوش شود (بنسی ۱:۱۶) و حتی منشأ زندگی گردد: «ثمره مرد عادل، درخت حیات است» (امت ۱۱:۳۰). عهد جدید به ما امکان می دهد که جنبه خاصی برای گنجایش های ثمره روح، که زاده شده از خون مسیح است، قائل شویم. چندان زیاد نیست اما تکثیر می شود: نیکوکاری است که به تمام فضایل شکوفا می شود (غلا ۵:۲۲-۲۳). محبت تنها یک میوه شیرین به کام همسران نیست (غزل ۳:۲). محبوب خودش ممکن است به باغ درآید و میوه نفیسه خود را بخورد، (غزل ۴:۱۶). در زمان آخر، پیامبر نظم و قاعده تکرار فصلها را دیده بود (پید ۸:۲۲؛ اع ۱۴:۱۷): هر ماه درختانی از کنار نهري خواهند روئید که آبش از مقدس جاری می شود (حزق ۴۷:۱۲). مکاشفه با ارتباط دادن این تصور با بهشت، تنها درخت حیاتی را در نظر

دارد که برگهای آن برای شفای امتهای می باشد (مکا ۲:۲۲).

ر.ک: باروری و حاصلخیزی - بذرافشانی - برداشت محصول - تاک - خوشه چینی -
درخت - رشد - فضایل و رذایل: ۲ - کار: ج، د ۲ - کارها - نازایی - نوبر: الف. CS & XLD

نمونه

اگر کلمه منور می سازد، نمونه (example) جذب می کند. بنابراین خدا که مربی خوبی است، به انسان نمونه هایی برای پیروی و الگوهایی برای تقلید می دهد.

عهدعتیق

راههای خدا و نمونه های انسان. خدا خود را با ضعف آدمیان تطبیق می دهد، یعنی فرزندانی که باید شکل گیرند و گناهکارانی که باید اصلاح شوند. اما این امکان وجود ندارد که آفریننده ایشان را به جهت پیروی در صورت خودش برای آنان الگو قرار داد (پید ۱: ۲۶-۲۷)، زیرا چنین الگویی به خاطر برتری اش دست نیافتنی است. ادعای شبیه خدا بودن، عمل یک گناهکار است (۳: ۵): تنها علاقه مرد عادل همانا پاسخ به دعوت خالق است به وسیله راه پیمودن با او، یعنی با انجام یک زندگی کاملاً درست که حضور وی آن را می طلبد (۱: ۱۷، ر.ک ۵: ۲۲، ۶: ۹). به همین ترتیب در حکم الهی: «مقدس باش، زیرا من قدوسم» دو نوع متمایز قدوسیت داریم: از آن خدا که فوق راز اوست، و از آن بشر که طهارتی است طلبیده شده از سوی پرستش الهی و با حضور سه گانه اقدس در میان قوم خود (لاو ۱۹: ۲، ر.ک خروج ۲۹: ۴۵). پس این دعوت به جهت پیروی از خدا نیست. با این وجود تعالیم انبیا به ما اجازه می دهند که ببینیم خدا می خواهد راههایی را پیش گیریم که خود او مایل است در آنها گام بردارد (ار ۹: ۲۳؛ میک ۶: ۸).

مردم، نمونه هایی را که بدانها نیاز دارند با نگرستن بر پدرانشان خواهند یافت: با شناختن درخت از میوه هایش، آنچه را که باید پیروی نمایند و آنچه را که باید از آن پرهیز نمایند در رفتارشان خواهند دید. از یک سو ایمان و وفاداری ابراهیم را می بینیم (پید ۱۵: ۶، ۲۲: ۱۲-۱۶) و از سوی دیگر شک و بی اطاعتی آدم و حوا (پید ۳: ۴-۶). در تاریخ از این نوع شخصیتها بسیارند، که نمونه آنها آگاه کننده است و خردمندان آنها را در برابر چشمان شاگردانشان جلوه گر می سازند (بنسی ۴۴: ۱۶-۴۹؛ ر.ک ۱- مک ۲: ۵۰-۶۰). مشایخ باید

همچون ایلعادر، مسئولیت خود نسبت به مردم و بخصوص جوانان را دریابند: آنان باید نمونه های برجسته ای را ارائه دهند، حتی اگر شرح موت یک شهید باشد (۲- مک ۶: ۲۴-۳۱).

عهد جدید

از نمونه های انسانی تا الگوی الهی. عهد جدید معمولاً گذشته را یادآوری می کند: نباید از قائل قاتل پیروی نمود (۱- یو ۳: ۱۲) و نه از آن نسل نافرمان در بیابان (عبر ۴: ۱۱) بلکه صبر و شکیبایی انبیا (یع ۵: ۱۰)، ایمان و استقامت ابرشاهدان خدا (عبر ۱۲: ۱) را باید الگو قرار داد. به علاوه، ایمانداران، شاهدانی از این نوع در مقابل دیدگان شان دارند (۱۲: ۶): باشد که آنها دنباله رو ایمان رهبران شان باشند (۷: ۱۳) و هدایت کسانی را که الگویشان هستند، همچون پولس (فی ۳: ۱۷) پیروی نمایند. رسول معمولاً ایمانداران را تشویق می کند تا از وی پیروی نمایند (۱- قرن ۴: ۱۶؛ غلا ۴: ۱۲)، بخصوص با کار کردن به پیروی او تا نمونه ای برای آنان باشد (۲- تس ۳: ۷-۹). مشایخ باید الگوهایی باشند همچون او (۱- تیمو ۴: ۱۲؛ تیط ۲: ۷؛ ۱- پطر ۵: ۳) تا اجتماعاتشان به نوبه خود نمونه هایی باشند (۱- تس ۱: ۷، ۲: ۱۴).

اما برای ایمانداران تنها یک نمونه کامل وجود دارد و نمونه های دیگر انعکاسی از آنند: عیسی مسیح. خود پولس نیز صرفاً یک پیرو بود و مسیح را پیروی می کرد (۱- تس ۱: ۶؛ ۱- قرن ۱: ۱). این است تازگی بنیادین و اساسی: شکر و سپاس بر عیسی، پسر خدا که انسان شد و انسان می تواند خداوند خویش را پیروی نماید (۱- تس ۶) و در نتیجه خود خدا را (افس ۵: ۱). در حقیقت عیسی منشأ و نمونه این ایمان کامل است، که اعتماد و وفادارای است (عبر ۱۲: ۲)؛ به هر که به او ایمان آورد، فیض فرزند خدا شدن و بهره مندی از حیات خویش را واگذار می کند (یو ۱: ۱۲؛ غلا ۲: ۲۰). بدین لحاظ، انسان می تواند نمونه خداوند را پیروی نموده و او را در مسیر محبت فروتنانه ای که سبب شد خود را فدا سازد پیروی نماید (یو ۱۳: ۱۵؛ افس ۵: ۲؛ ۱- پطر ۲: ۲۱؛ ۱- یو ۲: ۱۶، ۳: ۱۶)؛ او می تواند برادرانش را محبت کند چنانکه عیسی ایشان را محبت نمود (یو ۱۳: ۳۴، ۱۵: ۱۲).

اما عیسی آنان را محبت نمود چنانکه پدرش وی را محبت می نمود (یو ۱۵: ۹). پیروی از عیسی به معنی پیروی از پدر است؛ پاسخ به دعوتان برای آنکه تصاویر حقیقی از مسیح شویم (روم ۸: ۲۹)، تصویر کامل از پدر (کول ۱: ۱۵)، به معنی تازه ساختن خود به شباهت خالقمان (۳: ۱۰؛ ر. ک پید ۱: ۲۶ و ۲۷؛ این مقایسه، مفهوم عمیق و هنوز پنهان این عبارت را آشکار می سازد). ما می توانیم و باید مقدس شویم چنانکه پدر آسمانی ما قدوس است (۱- پطر ۱: ۱۵-۱۶؛ اقتباس از لاو ۱۹: ۲ و دادن معنی تازه به آن). با انجام این کار ما حکم

را (مت ۵: ۴۸) و محبت پر رحمتش را (لو ۶: ۳۶؛ ر. ک افس ۴: ۳۲). با انجام این کار در روزی که او خواهد آمد ما شبیه او باشیم که وی را پیروی نموده ایم، زیرا او را چنانکه هست خواهیم دید (۱- یو ۳: ۲).

ر. ک: پیروی: ۲- تصویر- تعلیم و تربیت: ب ۲- راه- شاگرد- نماد/نمونه. JR & MFL

نوبرها

الف) نوبر

۱- شریعت. واژه نوبر (عبری: *bikkurim* از ریشه *bkr* به معنی «تولد پیش از») از مالیات‌هایی که بر «نخستین» محصولات زمین، که آن را «بهترین» محصول سال می دانستند، وضع می شد مشتق گردیده است. در میان بنی اسرائیل همانند دیگر ملت‌ها (مصریان، بابلیان، یونانیان، رومیان) مردم این نوبرها را به خدا (یا خدایان) تقدیم می کردند. شریعت عبری کم کم این عمل واجب و جوانب این تقدیمی را تعیین نمود که در ابتدا آزادانه و بدون مراسم خاص مذهبی انجام می شد (پید ۴: ۳-۴). در متون مربوط به دوره های متفاوت می توانیم مراحل این تکامل را به ترتیب ببینیم: خروج ۲۸: ۲۲ تقدیمی «و فور غله و شراب تازه» از «بهترین نوبر زمین» (خروج ۲۳: ۱۹، ر. ک ۲۶: ۳۴)؛ توصیف مفصل مراسم مربوطه در تث ۲۶: ۲...؛ گسترش شریعت به هر آنچه از نوبرها ساخته یا گرفته می شد (اعد ۴: ۴۲؛ تث ۱۸: ۴؛ ر. ک طو ۱: ۶). قانون گذاری کهناتی دو نوع تقدیمی را که جدی تر و تشریفاتی تر بود ذکر می کند یعنی تقدیمی نخستین بافه جو در طی هفته گذر (لاو ۲۳: ۱۰-۱۱) و نیز تقدیمی نوبر حصاد گندم در فصل پنطیکاست (خروج ۳۴: ۲۲؛ لاو ۲۳: ۱۷) و به همین دلیل «روز نوبرها» نامیده شد (اعد ۲۸: ۲۶).

۲- جنبه های مختلف مراسم مربوط به نوبرها. مراسم نیایشی که در لاو ۲: ۱۲ با قربانی همراه شده بود، مفهومی پیچیده دارد. این تقدیمی به معنای رفتاری حاکی از سپاسگزاری نسبت به خدا، سرور طبیعت و سرچشمه هر حاصلخیزی است. اعتراف ایمان که طبق تث ۳: ۲۶ بیانگر مفهوم مراسم است، صراحت و ظرافت مهمی بدان می افزاید، یعنی به وضوح به مسافرت از مصر و آغاز تصرف سرزمین کنعان اشاره می کند: «الآن اینک نوبر حاصل زمینی را که تو ای خداوند به من دادی آورده ام» (تث ۲۶: ۱۰). تقدیمی عبرانیان جوابی به بخشش و سخاوت الهی در طول تاریخ است. عطیه خدا انسان

را به تقدیم هدایایش فرامی خواند. در این نکته یکی از اصول مهم جهانشمول قرار دارد.

این مراسم دارای جنبه دیگری نیز بود: تقدیس نوبر توسط خدا باعث تقدیس تمامی حصاد می شود، چونکه جزء نماینده کل می گردد (روم ۱۱:۱۶). بنابراین با این رفتار نمادین، محصولات زمین در تمامیت خود از نظام کفرآمیز به قلمرو تقدس منتقل می شوند. محصولات تقدیس شده برای قومی مقدس! این ایده که تقدیس جزء، تأثیری تقدیس کننده بر کل دارد در متون دیگری از کتاب مقدس به چشم می خورد اما در سطح بالاتری مطرح شده است. بنابراین بنی اسرائیل (ار ۳:۲)، مسیحیان (یع ۱:۱۸)، و مخصوصاً اولین ایمان آورندگان (روم ۱۶:۵؛ ۱-قرن ۱۵:۱۶) یا باکره ها (مکا ۴:۱۴)، با نوبری که نماینده کل حصاد است و به خدا یا مسیح تقدیم می شود مقایسه شده اند. در نقشه نجات، شخص برگزیده تقدیس شده نقش فعالی در تقدیس جهان دارد. طبق ۱-قرن ۱۵:۲۰ و ۲۳، مسیح به عنوان نوبر رستخیز می کند تا تمامی کسانی که اکنون خوابیده اند او را در جلال پیروی نمایند. شاید پولس در کول ۱:۱۵-۱۷ از امث ۸:۲۲ الهام گرفته باشد، آنجا که حکمت الهی «نوبر» کار و قدرت الهی خوانده شده است. در نظام خلقت، همان گونه که در نظام نجات، مسیح هر دو جنبه تفکر مربوط به نوبر یعنی برتری و اقتدار آن را به کمال می رساند. تصویر نوبر در روم ۸:۲۳ به نهایت خود می رسد، آنجا که نوبر روح بیانگر انتظار و بیعانه نجات نهائی مسیحیان است.

۳- ده یک. عهدعتیق غالباً ده یک را با نوبر مرتبط می سازد (عبری: *ma'aser* از ریشه «ده» یا احتمالاً در ابتدا به معنی «تقدیم شراب»). در قدیمی ترین قوانین هیچ ذکری از این رسم نشده (خروج ۲۰-۲۳)، هر چند مدت زمان طولانی انجام می شده است (عا ۴:۴؛ ر. ک پید ۲۸:۲۲). ظاهراً ده یک در ابتدا با نوبر اشتباه گرفته می شد (تث ۱۲:۱۷ و ۱۱:۱۷، ۲۲:۱۴): از سوی دیگر در برخی متون متأخرتر (حزق ۴۴:۳۰؛ اعد ۱۸:۱۲...) جنبه قربانی تقدیم نوبر تضعیف شد و مردم تمایل پیدا کردند که نوبر را به مالیاتی که به جهت کاهنان قرار داده شده بود کاهش دهند (ملا ۳:۱۰؛ ر، ک بنسی ۴۵:۲۰؛ نح ۳۶:۱۰...). سرانجام اینکه ده یک به طور مشخص از نوبر متمایز گشت و به صورت پرداخت یک دهم ثمرات زمین و یک دهم گله درآمد.

ب) نخست زاده

تقدیم نخست زاده حیوانات (*bekorim*) و انسانها، یعنی «هر چیزی که رحم را می گشاید»، یکی از فرامین خاص شریعت در خصوص نوبر است. در مجموعه قوانین شریعت، «تقدیم» نخست زاده پسران و گاو و گوسفندان به یهوه، امر شده است (خروج ۲۲:۲۸ و ۲۹).

می‌گشاید از آن من است و هر نخست‌زاده ذکور از مواشی توجّه از گاوچه از گوسفند» (خروج ۱۹:۳۴). اما همان گونه که در مورد نوبر روی داد، علاوه بر اصل بنیانی فرمانروائی مطلق خدا، انگیزه‌ای تاریخی نیز وجود داشت: هدیه به خدا که رهاننده قوم خویش است تقدیم می‌شود و خاطره شبی را که یهوه «جمع نخست‌زادگان مصر را از نخست‌زاده انسان تا نخست‌زاده بهایم کشت» (خروج ۱۵:۱۳) جاودانی می‌سازد.

اگر شریعت در عین حال هم بر نخست‌زاده انسان و هم برای نخست‌زاده حیوانات اعمال می‌شود، هدف خود را درخصوص هریک به طور متفاوت بیان می‌کند. یک قربانی (خروج ۱۵:۱۳؛ ر. ک. تث ۲۰:۱۵؛ اعد ۱۷:۱۸) یافدیه (خروج ۱۳:۱۳، ۲۰:۳۴؛ لاو ۲۷:۲۷) به جهت تمام نخست‌زاده حیوانات تقدیم می‌شد. شریعت در مورد نخست‌زاده انسان می‌گوید که باید آن را تقدیم کرد یعنی طبق تفسیر خروج ۱۳:۲۱ باید آن را به خداوند «تقدیس نمود». چگونه؟ آنان این «تقدیس نمودن» را در ختنه می‌دیدند. رسم وحشیانه قربانی کردن فرزندان که کشفیات باستان‌شناسی در جازر و تعنک آن را تأیید نموده، برخی نویسندگان را متقاعد کرده که چنین قربانی‌هایی در میان بنی اسرائیل نیز وجود داشته است. احتمالاً در دورانهای اولیه این اعمال را مشروع می‌دانستند. یقیناً در زمان نفوذ فنیقی‌ها قوم اسرائیل با این اعمال آشنا شدند (۱- پاد ۱۶:۳۴) در دوره‌ای که التقاط دینی رواج داشت. آحاز «پسر خود را از آتش گذرانید» (۲- پاد ۱۶:۳)، منسی نیز همین کار را کرد (۲- پاد ۲۱:۶) و میکای نبی به این رسم بی‌رحمانه اشاره می‌کند (میک ۷:۶). اما آداب و رسوم دینی بنی اسرائیل این انحراف را به صراحت محکوم نموده است (تث ۱۲:۳۱، ۱۸:۱۰-۱۲؛ ارا ۷:۳۱، ۱۹:۵، ۳۵:۳۲؛ لاو ۱۸:۲۱، ۲۰:۲-۴). یقیناً خداوند بر نوبر حیات حق مطلق دارد (پید ۲:۲۲)، اما قربانی کردن فرزندان انسان را نمی‌پذیرد و از این رو نخست‌زاده نباید قربانی شود بلکه باید فدیه او را پرداخت. روایت قربانی کردن اسحاق، قانون فدیه- جایگزینی مذکور در خروج ۱۳:۱۳، ۲۰:۳۴ را به خوبی به تصویر کشیده است. بعدها این فدیه منحصر به لاویان شد و آنان جایگزین نخست‌زاده شدند (اعد ۱۱:۳-۱۳، ۸:۱۶). روزی آمد که عیسی، نوبر انسانیت، خود را از دست مریم مقدس به پدر تقدیم کرد (لو ۲:۲۲-۲۴) و سپس بهای کامل تمام انسانها را طبق فرمان شریعت قدیم پرداخت نمود.

ر. ک: امید: عهدجدید ج - پنطیکاست الف ۱ - عطیه: عهدعتیق ۲ - غذا: ب - میوه: ب -

نان: ب ۲ - نو/ تازه/ جدید: الف. CH

نیایش (دعا)

الف) نیایش در تاریخ قوم اسرائیل

پایدارترین عنصر ثابت نیایشها در عهدعتیق، بدون شک رابطه آنها با نقشه نجات خداست. نیایش آغاز می شود با آنچه که اتفاق افتاده یا با آنچه که اتفاق می افتد، به طوری که چیزی ممکن است اتفاق بیفتد و به سبب آن نجات خدا برای زمین عطا گردد. پس محتوای نیایش قوم اسرائیل در تاریخ آن نهفته است. از سوی دیگر نیایش بر تاریخ مقدس اثر گذاشته است. ذکر شمار لحظات مهم این تاریخ که با نیایش شفیعیان و تمام قوم ارتباط دارد حیرت انگیز است. آنها برای جلب مداخله خدا در آن زمان بخصوص بر شناخت نقشه خدا تکیه می کردند. در این جا فقط چند مثال از این موضوع ذکر می شود پیش از این که نیایش مسیح و دعای کلیسا به نوبه خود آنها را تأیید نمایند.

۱- موسی. این اوست که بر تمام چهره های نیایش کننده عهدعتیق برتری دارد. نیایش وی که نوعی از نیایش شفاعت می باشد نیایش عیسی را اعلام می دارد. به خاطر اوست که خدا قوم را نجات می دهد (خروج ۳۳: ۱۷) زیرا که موسی در این قوم فردی شاخص است (۳۲: ۱۰، ۳۳: ۱۶). این نیایش هیجان آمیز می باشد (۳۲: ۳۲) و تمام دلائل آن، شکل استغاثه را دارا هستند: مانند: توسل به محبت خدا که می گوید: «این طایفه قوم توسل» (۳۱: ۳۳، ر. ک ۱۱: ۳۲؛ اعد ۱۱: ۱۲)، یا طلب عدالت و وفاداری که می گوید: «اعمال گذشته را به یاد آر تا تو را بشناسند؟» با توجه به جلال خدا که می گوید: «اگر ما را ترک گوئی دیگران چه خواهند گفت» (خروج ۳۲: ۱۱-۱۴). همچنین از این نیایش، نیایشی که بیش از پیش تعمقی روحانی بوده و او را برای خیر هموعان وی تغییر شکل می دهد (۳۴: ۲۹-۳۵) از کار موسای قانونگذار جریان می یابد. بالأخره دوره موسی، خاطره و نمونه ای از تحریف نیایش یعنی «آزمودن خدا» را در اذهان حفظ می نماید. در این مورد نیایش برخلاف ندای فیض برای تحقق نقشه خدا از تمایلات حریصانه پیروی می کند: چه در رویداد مریبه و چه در رویداد بلدرچین خدا مورد آزمایش قرار می گیرد (خروج ۱۶: ۷؛ مز ۷۸، ۱۰۶: ۳۲). این کار به منزله آن است که به خدا بگوئیم که اگر خواست ما را اجابت کند به او ایمان خواهیم آورد (ر. ک یهودیه ۸: ۱۱-۱۷)، و این یک ضد نیایش است.

۲- پادشاهان و انبیاء. اعلام مسیحائی ناتان نبی برای داود الهام بخش نیایشی می شود که نکته اساسی آن این است: «بر حسب آنچه گفتی عمل نما» (۲- سمو ۷: ۲۵؛ ر. ک ۱- پاد ۸: ۲۶). همچنین سلیمان به هنگام افتتاح معبد تمام نسلهای آینده را در نیایش خود ذکر

می کند (آئین وقف: ۱- پاد ۸: ۱۰-۶۱): در این نیایش عامل پشیمانی از گناه بر دیگر موضوعات برتری دارد (۱- پاد ۸: ۴۷)، که بعد از ویرانی معبد دوباره مشاهده خواهد شد (بار ۲: ۱-۸: ۳؛ نج ۹). نیایشهای شاهانه دیگر نیز برای ما حفظ شده اند (۲- پاد ۱۹: ۱۵-۱۹: ۲- توا ۱۴: ۱۰، ۱۲-۶: ۲۰، ۱۲: ۳۲ و ۱۸). بدون شک نیایش برای قوم، از تکالیف رسمی شاهان بوده است.

این قدرت شفاعت ابراهیم است (پید ۱۸: ۲۲-۳۲) که سبب می شود وی نبی خوانده شود (۷: ۲۰). انبیاء افرادی اهل نیایش (ایلیای نبی: ۱- پاد ۱۸: ۳۶-۳۷؛ ر. ک یع ۱۷: ۵-۱۸) و مانند سموئیل (ر. ک ار ۱: ۱۵) و عاموس (عا ۱: ۶) و مخصوصاً ارمیای نبی شفاعت کننده بودند. روایات در ارمیای نبی کسی را تشخیص خواهند داد «که برای قوم نیایش بسیار می کند» (۲- مک ۱۵: ۱۴). کار شفاعت کننده بر ضمیر پاک و در عین حال تشخیص وی و رابطه ای که بین شخص او و جامعه برقرار می شود مبتنی می باشد. همین آگاهی است (ر. ک ار ۴۵: ۱-۵) که غنا و کمال نیایش ارمیا را در بسیاری از نکات با نیایش موسی موازی قرار می دهد، با این تفاوت که نیایش ارمیا به حد فراوان تری مصور می باشد. گاهی او کسی است که نجات قوم را طلب می نماید (ار ۲۳: ۱۰، ۱۴: ۷-۹ و ۱۹-۲۲، ۳۷: ۳) و در این حال دردهای قوم را به خود نسبت می دهد (۴: ۱۹، ۸: ۱۸-۲۳، ۱۴: ۱۷-۱۸). او گاهی دست به شکایت از قوم می زند (۱۲: ۱-۵، ۱۵: ۱۰) و حتی فریاد انتقام برمی آورد (۱۵: ۱۵، ۱۷: ۱۸، ۱۹: ۲۳)؛ گاهی با اعتماد کامل از سرنوشت خود صحبت می کند (۲۹: ۷-۱۸...). بین نوع و اساس این نیایش با مجموعه مزامیر روابط بسیارند. همچنین عزرا و نحمیا در عین حال برای خود و دیگران نیایش می کنند (عز ۹: ۶-۱۵؛ نج ۴: ۱-۱۱) و نیز قدری دیرتر مکابیان جنگهای خود را بدون نیایش آغاز نمی نمایند (۱- مک ۵: ۳۳، ۱۱: ۷۱-۲- مک ۸: ۲۹، ۱۵: ۲۰-۲۸). اهمیت نیایش شخصی نوشته شده، در کتابهای بعد از تبعید رو به افزایش نهاده و شهادت گرانبھائی را به همراه دارند (یون ۳: ۲-۱۰؛ طو ۳: ۱۱-۱۶؛ یهودیه ۹: ۲-۱۴؛ استر ۴: ۱۷). این نیایش برای خواننده شدن در یک شرح نوشته شده اند که بعداً مردم بتوانند، و کلیسا نیز آنها را به انتظار ترغیب می نماید، که این نیایش را از آن خود سازند. اما هدف آنهایی که مزامیر را در مجموعه ای جمع آوری نموده اند این بود که مزامیر به صورت نیایش خوانده شوند: هیچ یک از نیایشهای قوم اسرائیل با کتاب مزامیر به علت خصوصیت جامع آن قابل مقایسه نمی باشد.

ب) مزامیر، نیایش اجتماعات

کارهای قابل تحسین یهوه (مز ۱۰۵)، احکام (مز ۱۵، ۸۲)، نبوت (مز ۴۹)، حکمت

(مز ۳۷)، گوئی تمام کتاب مقدس به وسیله لوله های شعری به مزامیر منجر می شود و نیایش می گردد. تدوین این نیایش و پذیرش آن توسط کلیسا تابع احساس یگانگی نیایش امت منتخب بود. خدا با اعطای مزورنامه کلماتی را که مایل می باشد بشنود بر لبان ما قرار می دهد و ابعاد نیایش را به ما می شناساند.

۱- نیایش اشتراکی و نیایش خصوصی. در غالب موارد این امتهای هستند که به شادی می پردازند، خاطره ای را زنده می کنند، زاری سر می دهند و می گویند: «به یاد بیاور»؟ تا کی» (مز ۴۴، ۷۴، ۷۷)؛ و یا باردیگر جماعتی از دینداران (مز ۴۲: ۵؛ غزل صعود به اورشلیم). معبد حاضر یا دور از دسترس که محل انعکاس صدای نیایش اجتماعات می باشد (مز ۵: ۸، ۲: ۲۸، ۱۰: ۴۸) در نیایش غالباً به خاطر آورده می شود. نام صالحان را ذکر می کنیم (۶۳: ۱۱۹) و دلیل می آوریم: نباشد که آنها با دیدن سقوط ما ایمان را از دست دهند (۷: ۶۹). وقتی که نیایش ما مستجاب شد آنها را در جریان خواهیم گذاشت (مز ۲۳: ۲۲ = عبر ۱۲: ۲). کتاب مزامیر علیرغم تکرار عبارات یکسان، یک دستورالعمل ساده یا مجموعه تشریفاتی نمی باشد، لحنی که در آن اختیار شده نشان می دهد که در این مجموعه تجربیات شخصی نهفته است. علاوه بر نیایش صرفاً انفرادی موقعیتی که به پادشاه تخصیص داده می شود بیش از همه برابری اهمیت فرد و جامعه را نمایان می سازد: پادشاه در مقام رفیع خود شخص منحصر به فردی است که در عین حال مردم نماد زنده خود را در وی می یابند. دلبستگی سنتی به مجموعه داود که اولین سراینده مزامیر بوده است، پیوند وی را به نیایش شفاعت کننده عیسی پسر داود مشخص می نماید.

۲- نیایش آزمایش. نیایش مزامیر از اوضاع گوناگون زندگانی ناشی می شود. در آن عطر تنهایی به مشام می رسد (مز ۵۵: ۷، ۱: ۱۱)، در آن بسیاری از صداهای اماکن عمومی و چنگ شنیده می شود (مز ۱۳: ۲۲-۱۴ و ۵۵، ۵۹) و این امر متنی را به وجود می آورد پر سر و صدا تر و شلوغ تر از آن که بعضیها از یک کتاب وی انتظار دارند. همه این فریادها و نالیدنها که خدا را مخاطب قرار می دهند (۶: ۷، ۲: ۲۲، ۴: ۶۹، ۶: ۱۰۲) به دلیل آن است که همه چیز در خطر می باشد و انسان با تمام وجود و روح و جسم خود به وی احتیاج دارد (۲: ۶۳). جسم با تمام آزمایشات و شادیهای خود، جائی را که در زندگی دارد در نیایش اشغال می نماید (۲۲، ۳۸). سراینده مزامیر به دنبال تمام نیکیهاست: tob (مز ۴). و آنها را به جز از خدا از کسی انتظار ندارد. در واقع او از زندگی با خدا و نیز از راه این دنیا دست می کشد و خود را برای آزمایش در بوته آتشین آماده می سازد. نیایش انسان خارج از این نقطه دید یعنی خارج از تجربه راهنمایی خدا در راههایی که انسان قدم بر می دارد، قابل درک نمی باشد. فریادهای استغاثه در لحظاتی شروع می گردند که انتظار ایمان در معرض آزمایش قرار می گیرد: طرح خدا در مورد فرد یا قوم یک ناکامی است یا خیر؟ افراد گرداگرد استغاثه

کننده نیایش را نمی‌شناسند (۵:۵۳) و او را به ستوه می‌آورند که: «خدای تو کجاست؟» و او خود نیز خویشتن را مورد چنین سؤالی قرار می‌دهد (مز ۴۲-۴۳، ۷۳): اعتماد وی از آن اعتمادهایی نیست که زندگی هرگز نتوانسته باشد چیزی را از آن بردارد یا به آن بیافزاید. این امر قطعاتی را که در آنها بی‌گناهی نه از روی میل و رغبت بلکه در مقابل خطر ظاهر می‌گردد روشن می‌سازد چون دشمن همیشه حاضر آن را نفی می‌کند (مز ۷:۴-۲۶و۶).

۳- نیایش اعتماد. اساس نیایش مزامیر (*batah*) بر توکل مبتنی است (مز ۲۵:۲)، (۲۴:۵۵...) این اعتماد به خدا و به مشیت وی که از خنده به گریه و بالعکس تغییر می‌کند (۲۳:۴، ۱۰:۱۱۶، ۱۴۳:۱۱۹) تعادل خود را بین استغاثه و سپاسگزاری می‌یابد. در این مزامیر، سپاسگزاری قبل از کسب عطیه انجام می‌گیرد (مز ۲۵:۲۷-۲۷، ۱۴۰:۱۴؛ ر.ک یو ۱۱:۴۱). مزامیری که حاوی تنها یک ستایش می‌باشند بخش مهمی از کتاب مزامیر را تشکیل می‌دهند. موضوع سه مرد جوان که با هم در کوره فروزان آتش به ستایش می‌پردازند برای سراینده مزامیر یک تصویر نوعی را تشکیل می‌دهد (دان ۳:۱۳-۳۰) (۱) سرودهای ستایش سه مرد جوان در ترجمه فارسی کتاب دانیال آورده نشده است.

۴- نیایش در جستجوی نیکی حقیقی. انسان دعوت شده است تا در ضمن انتظار هر نوع نیکی از سوی خدا و کشف این امر که خدا خود را همراه آن نیکی عطا می‌کند، از خود فراتر رود. در مزامیر، شادی و نشاط از زندگی زیر نظر خدا، بودن با او، و زیستن در خانه او اعلام می‌گردد (مز ۱۶، ۲۳، ۲۵:۱۴، ۵:۶۵، ۹۱، ۱۱۹:۳۳-۳۵). اما نمی‌توان تأکید کرد که نیایش مزامیر از امیدی که خدا انسان را به پذیرش آن در زندگی خویش وامی‌دارد تغذیه نموده است بلکه این عطیه‌ای می‌باشد که رایگان پیش‌بینی گشته است (مز ۷۳:۲۴-۲۶، ۱۶). کسی که توسط نیایش مزامیر شکل گرفت آماده پذیرش آن عطیه می‌گردد و چگونگی بیان این تجربه را در آنها خواهد یافت.

۵- مزبور نامه، نیایش عیسی. زیرا کشف مسیح انتقال معنی غنای امیدهای سراینده مزامیر را مجاز خواهد ساخت ولی ریشه آن را در وضع انسانی ما از میان نخواهد برد. علاوه بر این رابطه مزامیر با مسیح می‌تواند پیش از هر گونه انتقال معنا صورت گیرد، زیرا مزامیر نیایش خود وی می‌باشد (ر.ک مت ۲۶:۳۰) و او مانند تمام اطرافیان تحت تأثیر مزامیر پرورش می‌یابد. آیا تقوایی که طالب «آموختن از عیسی» است (ر.ک افس ۴:۲۰) می‌تواند این مدرک اساسی را نادیده بگیرد؟

ج) نیایش آن طوری که عیسی تعلیم می دهد

پسر خدا توسط تن گرفتن در میان درخواستهای بی پایان انسانها قرار گرفته است. او به وسیله پاسخ دادن آنها را با امید تغذیه می نماید. او در ضمن تحسین می کند، تشویق می نماید و ایمان را تعلیم می دهد (لو ۷:۹؛ مت ۹:۲۲ و ۲۹، ۲۸:۱۵). تعلیم وی که در این زمینه تجربه شده و گسترش می یابد قبل از هر چیز بر غنای هر چه بیشتر نحوه نیایش کردن تکیه دارد تا بر ضرورت نیایش. او می گوید «هرگاه نیایش می کنید، بگوئید...» (لو ۱۱:۲).

۱- **اناجیل نظیر.** نیایش «ای پدر ما» در مرکز این تعلیم قرار دارد (لو ۱۱:۲-۴، مت ۹:۶-۱۳). تمام موقعیت و موضع فرد نیایش کننده از استمداد از خدا به عنوان پدر، که از خلوص مزامیر فراتر می رود نتیجه می شود (مز ۲۷:۱۰، ۱۳:۱۰۳ ر. ک ۱۶:۶۳، ۷:۶۴). این استمداد عملی است مبتنی بر ایمان و نیز به خودی خود عطیه ای است که انسان را در مدار محبت قرار می دهد. و این امر از آنجا برمی خیزد که در وسط محور نیایش مربوط به کتاب مقدس باید مشیت خدا یعنی نام و ملکوت (ر. ک مت ۹:۳۸) و به فعل در آوردن اراده وی را قبل از هر چیز مورد نظر قرار داد. اما او همچنین طالب این نان (که در آئین تناول نان و شراب آن را به ما عطا می کند) بوده و پس از آشتی با پسران همین خدا، بخشش را و بالأخره سپاسگزاری جهت تلف نشدن در اثر آزمایشهای زمان آینده را خواستار است. احکام دیگر در کنار نیایش «ای پدر ما» قرار می گیرند یا آن را کامل می سازند و غالباً نام «پدر» در آنها ذکر می شود. احساسی که بر دیگر احساسات مسلط می باشد این است که اعتماد استعجاب در خواستها سرچشمه و شرط اصلی نیایش را تشکیل می دهد (مت ۱۸:۱۹، ۲۱:۲۲؛ لو ۸:۵۰). مرقس این امر را به طرزی صریح بیان می دارد: «هر که در دل خود شک نداشته بلکه یقین دارد که آنچه می گوید می شود هرآینه هر چه گوید بدو عطا شود» (مر ۱۱:۲۳، ر. ک ۲۳:۹ و به ویژه یح ۵:۱-۸). بنابراین انسان از خدا موقعی درخواست می کند که مطمئن باشد (لو ۱۱:۱۳؛ مت ۷:۱۱). اساس درونیت بر حضور «پدر» مبتنی است که همه چیز را در نهان می بیند (مت ۶:۶، ر. ک ۴:۱۸ و ۱۸). کلمات را روی هم انباشته نکرده و آنها را بیهوده تکرار ننماید. گوئی که خدا به مثابه بعل که الیاس آن را مورد تمسخر قرار می دهد (۱- پاد ۱۸:۲۶-۲۸) از ما دور است در حالی که او پدر ماست. باید نیایش در اتحاد برادرانه بجا آورده شده (مت ۱۸:۱۹) و خطاها در نیایش پشیمانی به خاطر آورده شوند (لو ۱۸:۹-۱۴).

باید بدون وقفه دعا کرد (لو ۱۸:۱، ر. ک ۵:۱۱-۸). ثابت قدمی ما باید مورد آزمایش قرار گیرد و مراقبت و توجه قلب ما بیان گردد. ضرورت مطلق دعا در زمینه زمان آخر که وقوع آن توسط رنج و شکنجه مسیح به جلو انداخته شده است تعلیم داده می شود (لو ۱۸:۱-۷) و

بدون آن انسان در «جمع چیزهائی که به وقوع خواهد پیوست» (لو ۲۱: ۳۶، ر. ک ۲۲: ۳۹-۴۶) غرق خواهد شد. همچنین نیایش «ای پدر ما» با استغاثه از خدا برضد وسوسه ها به پایان می رسد.

۲- یوحنا اصول تعلیم نیایش را که گذری است از تقاضای ساده به سوی نیایش حقیقی و از اشتیاق نسبت به عطایای الهی به سوی عطیه ای که خود خدا را به همراه می آورد به صورت بسیار پیوسته ای معرفی می کند. بدین ترتیب زن سامری از درخواستهای شخصی خود به طرف تقاضای عطیه خدا (یو ۴: ۱۰)، و توده مردم به طرف درخواست «خوراکی که تا حیات جاودانی باقی است» (یو ۶: ۲۷) هدایت می شوند. بدین جهت است که ایمان نه تنها شرط نیایش بلکه اثر و نتیجه آن نیز هست، یعنی درخواست در عین حال هم مستجاب شده و هم پاکیزه می گردد (یو ۴: ۵۳ و ۵۰، ۱۱: ۲۵-۲۷ و ۴۵).

د) نیایش عیسی

۱- نیایش و مأموریت آن. در انجیل هیچ چیز ضرورت مطلق نیایش را بهتر از اهمیتی که نیایش در زندگی دارا می باشد آشکار نمی سازد. عیسی غالباً بر روی کوه (مت ۲۳: ۱۴)، در خلوت (مت ۲۳: ۱۴)، به تنهایی (لو ۹: ۱۸)، حتی موقعی که «همه او را می طلبند» (مر ۱: ۳۷) دعا می کند. صحیح نخواهد بود اگر این نیایش به صورت فقط میل او به خلوت کردن با خدا در سکوت تلقی می شد چون نیایش شامل مأموریت عیسی یا آموزش شاگردان نیز می باشد. این دو موضوع در چهار ذکر نیایش که ویژه لوقا در ارتباط با نیایش می باشد یعنی تعمید (لو ۳: ۲۱)، قبل از انتخاب دوازده تن (۶: ۱۲)، به هنگام تجلی (۲۹: ۲)، و قبل از تعلیم نیایش «ای پدر ما» (۱۱: ۱) بدانها اشاره شده است. نیایش او رازی است که نزدیکترین کسان وی را جلب می نماید و او آنها را وامی دارد تا بیش از پیش به آن درآیند (۹: ۱۸). نیایش شامل آنها می شود چون او برای ایمان نزدیکان نیایش کرده است. پیوند بین نیایش و مأموریت وی در چهل روزی که او در بیابان می گذراند ظاهر می گردد چون این چهل روز خاطره موسی را با فراتر رفتن از آن زنده می کند. این نیایش برای نیایش کننده یک آزمایش است: عیسی بهتر از موسی بر طرح شیطانی وسوسه خدا فایق خواهد آمد (مت ۴: ۷ = تث ۶: ۱۶)؛ او از زمان قبل از زجر و شکنجه خود به ما نشان می دهد که نیایش خود ما می باید برچه موانعی فایق آید.

۲- نیایش و زجر و شکنجه وی. آزمایش قطعی، آزمایش پایانی است وقتی که عیسی نیایش می کند و از شاگردان می خواهد تا بر کوه زیتون با او نیایش کنند. این نیایش نیایش کامل مسیحی است: نیایش پسر است وقتی که می گوید: «ابا، ای پدر»، یایشی است سرشار

از اعتماد وقتی که می گوید: «همه چیز نزد تو ممکن است»، نیایش آزمایش اطاعت است که وسوسه گر را به عقب می راند وقتی که می گوید: «نه به خواهش من بلکه به اراده تو» (مر ۱۴:۳۶). این نیایش نیز مانند نیایش ما به سوی هدف حقیقی به طرز کورمال پیش می رود.

۳- نیایش و رستاخیز وی. سرانجام، نیایش فراتر از انتظار مستجاب می شود. تقویت فرشته (لو ۲۲:۴۳) جوابی فوری است به علامت حضور پدر در آن لحظه. اما رساله به عبرانیان به طرز اساسی و متهورانه به ما نشان می دهد که در واقع رستاخیز است که نیایش حقیقتاً انسانی عیسی را اجابت می کند: «در ایام بشریت خود چون که با فریاد شدید و اشکها نزد او که به رهانیدنش از موت قادر بود تضرع و نیایش بسیار کرد، و به سبب تقوای خویش مستجاب گردید» (عبر ۵:۷). رستاخیز عیسی که لحظه عمده نجات بشریت می باشد پاسخی است به نیایش خدای انسان گشته که تمام درخواستهای انسانی تاریخ نجات دوباره را دربر می گیرد (مز ۸:۲: «از من درخواست کن»).

۴- شب شام آخر. در این جا عیسی، بین چیزهای دیگر، ابتدا طرز نیایش کردن را تعلیم می دهد، خود شروع به نیایش کردن می نماید. تعلیم وی در آنچه که مربوط به اجابت دعا می باشد (۱- یو ۳:۲۱، ۵:۱۴) تعلیم انجیل نویسان اناجیل نظیر را از سر می گیرد، اما شرطی که وارد آن می شود یعنی «به نام من» نظرگاه جدیدی را می گشاید. منظور این است که نیایش از درخواست کم و بیش حسی و فطری به نیایش حقیقی تبدیل شود. کلمات «تاکنون به اسم من چیزی طلب نکردید» (یو ۱۶:۲۴) می تواند برای بسیاری از تعمید یافتگان به کار گرفته شود. مضمون «نیایش کردن به نام مسیح» بیش از یک اصطلاح است همان طور که اقدام به نام شخص دیگر مفهوم آن را دارد که پیوندی حقیقی با آن شخص برقرار می گردد. این چنین نیایش کردن اصولاً به معنای درخواست نعمتهای آسمانی نبوده بلکه تقاضای آن چیزی است که عیسی می خواهد. بنابراین خواست او مأموریت اوست بدین معنی که یگانگی وی با پدر اساس یگانگی فراخوانده شدگان می گردد «تا همه یک گردند چنان که تو ای پدر در من هستی و من در تو» (یو ۱۷:۲۲-۲۳). در نام وی بودن و خواست او را خواستن به معنای قدم برداشتن در راه احکام وی می باشد که نخستین آنها دعوت به محبت مطلوب است. پس محبت در نیایش همه چیز است یعنی هم شرط و هم فرجام آن. پدر همه چیز را به خاطر همین یگانگی عطا می کند بدین ترتیب تأکید ثابت اناجیل نظیر بر این امر که هر نیایش برآورده می شود در این جا برای قلوب اصلاح شده «بدون گفتن هیچ مثلی» (یو ۱۶:۲۹) مورد تأیید قرار می گیرد. این یک موقعیت جدیدی است که وعده روز یهوه را که در آن «هر که نام خداوند را بخواند نجات خواهد یافت» (یول ۵:۳ = روم ۱۰:۱۳) تحقق می بخشد. نیایش شام آخر، دوران مورد انتظار را که در آن نعمتهای آسمانی با امیال دنیوی تطبیق خواهند

یافت اعلام می نماید (هو ۲۳:۲-۲۵؛ اش ۳۰:۱۹-۲۳؛ زک ۸:۱۲-۱۵؛ عا ۹:۱۳). چنین است نیایش عیسی که نیایش ما را تعالی می بخشد. او به ندرت می گوید: من نیایش می کنم «و عموماً می گوید: «در خواست می کنم» و یک دفعه هم می گوید: «من می خواهم» (یو ۱۷:۲۴). این نیایش شفاعت وی را (که برحسب عبرانیان ۷:۲۵ بی نهایت است) بیان می کند و محتوای درونی زجر و شکنجه و تناول نان و شراب را به یک اندازه منکشف می سازد. زیرا تناول نان و شراب ضامن حضور تام خدا در عطیه وی و امکان مبادله کامل می باشد.

هـ) نیایش کلیسا

۱- **جامعه.** زندگی کلیسا در چهارچوب نیایش قوم اسرائیل آغاز می گردد. انجیل لوقا با صحنه ای از معبد که رسولان در آن «پیوسته در هیکل مانده خدا را حمد و سپاس می گویند» (لو ۲۴:۵۳؛ اع ۵:۱۲) پایان می پذیرد. پطرس در ساعت ششم نیایش می کند (اع ۱۰:۹)؛ پطرس و یوحنا ساعت نهم برای نیایش می روند (اع ۳:۱، ر. ک مز ۵۵:۱۸). آنها دستهای خود را به سوی آسمان بلند می کنند (۱- تیمو ۲:۸؛ ر. ک ۱- پاد ۸:۲۲؛ اش ۱۵:۱) و در حال ایستاده یا گاهی زانوده نیایش می نمایند (اع ۹:۴۰؛ ر. ک ۱- پاد ۸:۵۴). آنها مزامیر می سرایند (افس ۵:۱۹؛ کول ۳:۱۶). «و جمیع اینها به یک دل در پرستش و نیایش مواظب می بودند» (اع ۱:۱۴). این نیایش جمعی برای پنطیکاست آماده شده به همان شکل نیز تمام لحظات مهم زندگی کلیسایی را در طول «اعمال رسولان» مانند جانشینی یهوذا (۱:۲۴-۲۶)، انتخاب هفت تن (۶:۶) که به درستی می بایست نیایش دوازده تن را تسهیل نماید (۴:۶) فراهم می سازد. آنها برای آزادی پطرس (۴:۲۴-۳۰)، برای تعمید یافتن فیلیپس در سامره (۸:۱۵) نیایش می کنند. ما نیایش کردن پطرس (۹:۴۰، ۹:۱۰) و پولس (۹:۱۱، ۱۳:۳، ۲۳:۱۴، ۲۰:۳۶، ۲۱:۵...) را می بینیم. مکاشفه یوحنا انعکاس نیایش سرود وار «مجمع» را (مکا ۵:۶-۱۴) برای ما به همراه می آورد.

۲- پولس قدیس:

الف: کوشش. پولس کلمات نیایش را با اشاره به عباراتی چون «پیوسته» و «در هر وقت» (روم ۱:۱۰؛ افس ۶:۱۸؛ ۲- تس ۱:۳ و ۱۱، ۲:۱۳؛ فیل ۴؛ کول ۱:۹)، یا «شب و روز» (۱- تس ۳:۱۰؛ ۱- تیمو ۵:۵) همراه می کند. نیایش در ذهن وی همچون یک کوشش می باشد: «برای من نزد خدا در نیایشها جد و جهد کنید» (روم ۱۵:۳۰؛ کول ۴:۱۲)، کوششی که با خدمتگزاری اشتباه می شود (کول ۲:۱). او برای «دیدن چهره» تسالونیکیان «بسیار زیاد» نیایش می کند (۱- تس ۳:۱۰)، و برای مشخص نمودن طرقي که خدا با ما

عمل می‌کند او صفت عالی غیرقابل ترجمه‌ای را به کار می‌برد (افس ۳: ۲۰). او می‌گوید «درباره آن از خداوند سه دفعه استدعا نمودم تا از من برود» (۲- قرن ۱۲: ۸)، تا خاری که در گوشت جسم خلیده است خارج شود.

ب: دعای رسولی. نمونه‌ای که هم اکنون ذکر آن آمد نمونه‌ای بی‌نظیر است زیرا نیایش وی به طرز جدا نشدنی به طرح خدا که در مأموریتش تحقق می‌یابد مربوط می‌باشد و تمام درخواستهای تصریح شده به پیشبرد ملکوت خدا ارتباط دارد. این نیایش شامل درخواستهای ملموس می‌باشد: درخواست اورشلیم (روم ۱۵: ۳۰-۳۱) درخواست پایان یافتن یک مصیبت (۲- قرن ۱: ۱۱)، و آزادی خود پولس (فیل ۲۲). او به خاطر این اوامر و مطالب دیگر (فی ۱: ۱۹؛ ۱- تسلا ۵: ۲۵) نیایش دیگران را می‌طلبد همان‌طوری که به کولسیان هم اعلام می‌نماید که اپفراس در نیایش خود برای آنها جد و جهد می‌کند (کول ۴: ۱۲). نیایش در نزد وی به طرز بسیار روشنی به عنوان رابطه‌ای با درون بدن مسیح در حال ساخته شدن ظاهر می‌شود (ر. ک ۱- یو ۵: ۱۶).

ج: سپاسگزاری. در نیایش وی همواره تعادل سنتی بین التماس و دستهای وی ملاحظه می‌شود (فی ۴: ۶؛ ر. ک ۱- تسلا ۵: ۱۷-۱۸؛ ۱- تیمو ۲: ۱). او رساله‌های خود را (به استثنای رساله غلاطیان و رساله دوم قرنتیان که به دلائل خاصی نوشته شده‌اند) با سپاسگزاری از پیشرفت دریافت کنندگان رساله و یا توصیف نیایشهای خود برای افرونی فیض خدا (فی ۱: ۹) شروع می‌کند. چنین به نظر می‌رسد که سپاسگزاری تمام اجزای متشکله نیایش را به خود جلب می‌کند: بعد از آنچه که ما یک بار و برای همیشه از عیسی مسیح دریافت کرده‌ایم دیگر نمی‌توان بدون اشاره به این عطیه نیایش را بر زبان راند و ما همواره عطای قدرت شکرگزاری را خواستاریم (۲- قرن ۹: ۱۱-۱۵).

د: نیایش در روح پسر. پولس یک روشنائی بسیار مشخصی را بر نقش روح القدس در نیایش که ما را با تثلیث اقدس متحد می‌نماید، می‌افکند. او نیایش خود را توسط مسیح به پدر خطاب می‌کند همان‌طور که همه ما نیز این کار را در موقع نیایش پرستش انجام می‌دهیم. او به ندرت نیایش خود را به «خداوند» یعنی عیسی خطاب می‌کند (۲- قرن ۱۲: ۸؛ ر. ک افس ۵: ۱۹؛ اما در کول ۳: ۱۶ در متن موازی بجای «خداوند» از «خدا» صحبت می‌شود) بنابراین آنچه که ما را به وسیله مسیح (یعنی به نام وی) به نیایش وامی‌دارد دقیقاً روح پسرخواندگی (روم ۸: ۱۵) می‌باشد. ما توسط روح، همانند عیسی می‌گوییم «پدر»، آن هم به طرز صمیمی آن یعنی «ابا»، اسمی که یهودیان برای نامیدن پدران خاکی خود حفظ می‌کردند و آن را احتمالاً برای نامیدن پدر آسمانی به کار نمی‌بردند. این عنایت فقط می‌تواند از آسمان عطا شود: «خدا روح پسر خود را در دل‌های شما فرستاد که ندا می‌کند «یا ابا، یعنی ای پدر» (غلا ۴: ۶، ر. ک مر ۱۴: ۳۶).

بدین ترتیب احتیاجی که بشریت برای توجیه نیایش خود توسط یک ابتکار ربانی احساس می‌کند واقعاً ارضاء می‌گردد. بسیار عمیق‌تر از یک موضع فرزندى موجودیت یک پسر است که در قلب نیایش ما نهفته است و همچنین از میان جستجوهای ما (روم ۸: ۲۶) روح که در درون ما به نیایش مشغول است به نیایش ما اطمینان می‌دهد (عبر ۴: ۱۴-۱۶؛ یح ۴: ۳-۵) که به اعماقی که خدا از آن جا ما را به سوی خود می‌خواند، اعماقی که مربوط به محبت است، نائل خواهد آمد. ما می‌دانیم که این عطیه‌ای را که آغاز و پایان نیایش است چگونه بنامیم: این عطیه روح محبت است که ما آن را دریافت داشته‌ایم (روم ۵: ۵) ولی با این حال هنوز آن را طالب هستیم (لو ۱۱: ۱۳). ما در روح جهان تازه‌ای را طلب می‌کنیم که مطمئنیم در آن مورد قبول واقع خواهیم شد. اما خارج از آن نیایش ما «به دعای مشرکین می‌ماند.» در او هر نیایش عکس پرواز است: دعوتی به سوی به هم رسیدن آسمان و زمین: «روح و عروس می‌گویند بیا... بیا ای خداوند عیسی» (مکا ۲۲: ۱۷ و ۲۰).

ر.ک: آمین - اعتماد: ۲ - امتحان/وسوسه: عهدجدید ج ۱ - ایلیا: عهدجدید ۳ - بخشش: الف - برکت دادن: الف، ج ۵ - پرستش - تجلیل/سجده کردن - جستجو کردن: الف، ب - جلال/دولت: ه - دیده بانی: ب، ج - روزه داری - زانوزدن: ۲ - زیارت - سپاسگزاری: الف ۱ - ستایش - شکرگزاری - فقیر/مسکین: عهدعتیق - کفاره: ۲ - کهنانت: عهدعتیق ج ۲ - گوش فرادادن: ۲ - مسیح: عهدعتیق الف ۲ - مشارکت: عهدعتیق ۴ - مشیت الهی: ۱ - معبد: عهدعتیق الف ۱؛ عهدجدید الف ۱، ج ۲ - میل و اشتیاق: ج، د - نجات: عهدعتیق ب.

PBp

وحدت

قبول ایمان از خدای واحد - پدر، پسر، و روح القدس - انسان را به محبتی که پدر و پسر به هم متصل اند می‌کشاند، محبتی که روح القدس، به ایمانداران می‌رساند (یو ۱۵: ۹، ۱۷: ۲۶؛ روم ۵: ۵). با وحدت دادن انسان به یک خدا، این لطف و احسان باعث می‌شود که انسان، شاهد خدا در عالم باشد، یک همکار در نقشه خدا برای متحد کردن تمام انسانها و تمام جهان در یک پسر (روم ۸: ۲۹؛ افس ۱: ۵ و ۱۰).

الف) منشأ وحدت و شکسته شدنش از طریق گناه

دنیای متنوع و رنگارنگ، آفرینش خدایی است که نقشه‌اش، در دستورش به مردان و زنان، آشکار شده است: «بارور و کثیر شوید و زمین را پراسازید و در آن تسلط نمایید» (پید ۱:۲۸). آفرینش تحت حکومت انسان متحد می‌شود، انسان باید کثیر شود؛ آن مرد بارور می‌شود، وحدتش از طریق یکی شدن محبت‌آمیز با همسرش، به دست می‌آید (پید ۲:۲۳-۲۴). اما شناخت این نقشه اتحاد انسان با خدا را می‌طلبد و آن به یک وفاداری مطمئن بستگی دارد.

امتناع از این وفاداری گناهی اساسی است. انسان این گناه را برای یکی شدن با خدا مرتکب می‌شود. انکار این که خدا یکی است. بنابراین، شکستی از سرمنشأ وحدت وجود دارد، خدایی که محبت است (۱-یو ۴:۱۶). این شکستگی اولیه تقسیماتی را به وجود آورد که منجر به از هم پاشیدن وحدت ازدواج، از طریق طلاق یا تعدد زوجات (پید ۴:۱۹؛ تث ۲۴:۱)، وحدت برادری با حسادتی مرگبار (پید ۴:۶-۸ و ۲۴)، وحدت اجتماعی با سوء تفاهمهای آشکار در تقسیمات زبان (۹:۱۱)، گردید.

ب) در جستجوی وحدت از طریق عهد و پیمان

به عنوان چاره، خداوند انسانها را انتخاب می‌کند و عهدش را تصویب شده در ایمان، به آنها عطا می‌نماید (هو ۲:۲۲). ایمان به طور واقعی، وحدت با خدا و همکاری با وی در اتحاد است، کاری که او پیوسته با دعوت افراد منتخب جدید احیا می‌کند: نوح، ابراهیم (ر. ک اش ۵۱:۲)، موسی، داود، خدمتگزاران. او شریعت را به قوم خود می‌دهد، او پادشاهی از خانه داود برمی‌گزیند، و با قوم خود در معبد در اورشلیم مجادله می‌نماید. او به بنده‌اش، نمونه‌ای از وفاداری اهدا می‌کند. تمام اینها را خداوند، برای متحد کردن بنی اسرائیل انجام می‌دهد. آنگاه، بنی اسرائیل می‌تواند رسالتش را، مثل یک قوم مقدس (خروج ۱۹:۶) و یک شاهد (اش ۴۳:۱۰-۱۲) به انجام رساند.

هنگامی که خداوند، بنی اسرائیل را قومی جدا خواند، خودش را از طریق او به ملتها آشکار ساخت و آنها را در وحدت پرستش، دوباره با هم متحد کرد. حتی تنبیه آوارگی بی وفایی بنی اسرائیل، سرانجام، برای آشنایی کافران با یک خدا، آفریننده و منجی (اش ۴۵) به کار رفت. با این حال، برای به انجام رساندن رسالت مردمان منتخب، برای احیا کردن وحدتش که از طریق تفرقه‌ای که به دنبالش کفر سلیمان به یک خدا ایجاد شد (۱-پاد ۱۱:۳۱-۳۳) متلاشی شده بود، و برای جمع کردن قومها با بنی اسرائیل در پرستش

مشابه (اش ۵۶: ۶-۸)، او باید بیاید، کسی که غلام خواهد بود، داود جدید، پسر انسان. کسی که می‌آید، بنده‌ای خواهد بود که برای متحد کردن اسرائیل و نجات عده کثیری از گناهکاران از طریق مرگش، انتخاب شده است (اش ۴۲: ۱، ۴۹: ۶، ۵۳: ۱۰-۱۲)؛ او، داود جدیدی برای سرپرستی گله‌ی خداوند، که تحت حکومتش متحد می‌کند، خواهد بود (حزق ۳۴: ۲۳-۲۴، ۳۷: ۲۱-۲۴). او پسر انسان خواهد بود، رهبر قوم مقدس، کسی که حکومتش جاودانی و بی‌زوال است (دان ۷: ۱۳-۱۴ و ۲۷). به خاطر کسی که می‌آید، صهیون، یگانه همسر محبوب یهوه، مادر مشترک تمام قومها خواهد شد (مز ۸۷: ۵؛ اش ۵۴: ۱-۱۰، ۵۳: ۳-۵). از تمام این قومها، فقط یهوه پادشاه خواهد بود (زک ۱۴: ۹).

ج) وحدت به دست آمده در کلیسا

این یکی از منتخبان خدا، تنها پسرش، عیسی مسیح است (لو ۹: ۳۵). او، با دادن روحش و مادرش به آنهایی که او را دوست دارند و به او ایمان دارند (روم ۵: ۵؛ یو ۱۹: ۲۷) و با غذا دادن به آنها با یک نان، یعنی جسمش که بر روی صلیب قربانی شد (۱- قرن ۱۰: ۱۶-۱۷)، آنها را متحد می‌گرداند. او بدان وسیله تمام انسانها را یک جسم ساخت (افس ۲: ۱۴-۱۸). او ایمانداران را اعضای از این جسم، قرار داد. برای او، اعضای با یک یا چند عطیة الهی مقدر شد، که برای نیکی کامل جسمش، کلیسا، وقف گردید (۱- قرن ۱۲: ۴-۲۷؛ افس ۱: ۲۲-۲۳). عیسی ایمانداران را همانند سنگهای زنده در هیکل خداوند، قرار می‌دهد (۱- پطر ۲: ۴-۵؛ افس ۲: ۱۹-۲۲). عیسی همچون تنها شبان، گوسفندانش را در تمام سختی‌هایشان، می‌شناسد (یو ۱۰: ۳). میل و اشتیاق وی در این است که جانش را فدا کند و بنابراین، کودکان پراکنده‌ی خدا را به داخل گله‌اش می‌آورد (یو ۱۰: ۱۴-۱۶، ۱۱: ۵۱-۵۲).

مسیح، وحدت را در تمام سطوح به حالت اول برگردانید - وحدت درونی انسان، که با احساساتش از هم گسیخته شده بود (روم ۷: ۱۴-۱۵، ۸: ۹ و ۲۰)؛ وحدت به هم پیوستن و قرین شدن، که نمونه‌ی آن وحدت مسیح و کلیساست (افس ۵: ۲۵-۳۲)؛ وحدت تمامی انسانها، که توسط روح فرزندان یک پدر شده‌اند (روم ۸: ۱۴-۱۶؛ افس ۴: ۴-۶)؛ این فرزندان یک دل و یک جان هستند (اع ۴: ۳۲)؛ آنها پدرشان را یک صدا تمجید می‌کنند (روم ۱۵: ۵-۶؛ ر. ک اع ۲: ۱۱ و ۱۴).

ترویج این وحدت، که بر اساس ایمان واحد در یک خدای واحد است (افس ۴: ۵ و ۱۳؛ ر. ک مت ۱۶: ۱۶-۱۸)، مانع انشقاق می‌شود (۱- قرن ۱: ۱۰). هدف کلیسا، که با محبت پطرس انجام شده است وحدتش است (یو ۱۵: ۱۷). این وحدت توسط مردمانی که در محبت مسیح زندگی می‌کنند و وفادارانه، فرمان بزرگش: «به یکدیگر، محبت نمایید،

چنانکه من شما را محبت نمودم» (۵۳-۴۳:۳۱) را اجرا می نمایند به دست آمده است. وفاداری و رشد روحانی، با متحد شدن با مسیح نشان داده می شود، وحدتی قابل مقایسه با شاخه ها و تاک (۱۵:۵-۱۰). وحدت مسیحیان، لازمه آشکار کردن محبت خداوند به انسانها در دادن پسر یگانه اش (۱۶:۳) و به دست آوردن وحدت در مسیح است (افس ۱۳:۴). هنگامی که این به وقوع بپیوندد، بزرگترین آرزوی مسیح برآورده خواهد شد: «پدر، تا آنها یکی شوند، چنانکه ما یک هستیم» (یو ۱۷:۲۱-۲۳).

ر.ک: امته/ملتها - بدعت - بدن مسیح: ج - برادر: عهدجدید ۲ پدر (و پدران): ه ۲ - پراکندگی - پنطیکاست: ب ۲ - تفرقه/شکاف - داماد/همسر - روح خدا: عهدجدید ه ۵ - شبان و گله: عهدعتیق ۲؛ عهدجدید ۱ - صدقه دادن: عهدجدید ۳ - صلح/آرامش/سلامتی - ضیافت: ج - قوم: ب ۱ و ۵ و ۶، ج: ب - کلیسا - محبت - مشارکت - مصالحه/آشتی: ب ۲ - نان: ب ۳ - نقشه خدا: عهدجدید ج ۲.

MFL

هفته

۱- هفته در زندگی اجتماعی و در آیین نیایش. مسئله منشأ و پیدایش هفته مشکل است. هفته که ارتباط نزدیکی با سبت و احتمالاً با گردش ماه دارد از همان ابتدا از این واقعیت گرفته شده که یک ویژگی خاص مذهبی به روشنی آن را از دوره هفت روزه ای که در تمام مناطق خاورمیانه مورد تأیید بوده متمایز نموده است (ر.ک پید ۸:۱۰ و شعر بابلی گیل گمش؛ پید ۲۹:۲۷؛ داور ۱۴:۱۲؛ ۲-پاد ۳:۹). احتمالاً پیش از قانون گذاری منسوب به موسی، هفته در قدیمی ترین متون نقشی برجسته داشته است (خروج ۲۰:۸-۱۰، ۱۲:۲۳، ۲۱:۳۴). بنابراین خدا توافق کار و استراحت را برای قوم خود تعیین نمود.

هفته نقشی مهم در آداب و رسوم و اعمال مذهبی عهدعتیق ایفا می کند. اعیاد فصح و خیمه ها یک هفته ادامه داشت (تث ۱۶:۴؛ لاو ۲۳:۸ و ۳۴). پنطیکاست یا عید هفته ها، هفت هفته بعد از سبت فصح برگزار می شد (خروج ۳۴:۲۲؛ لاو ۲۳:۱۵). علاوه بر این، بعد از دوران تبعید، نوبت کاهنان و لاویان برای خدمت آیینی در معبد به صورت هفتگی بود. در کنار تقویمی که تقویم رسمی شد و مسیحیان نیز آن را رعایت می کردند، یک تقویم کهناتی بسیار قدیمی، با سال خورشیدی مشتمل بر ۳۶۴ روز یا ۵۲ هفته هماهنگ بود.

هر هفته سال (هر هفت سال) با سال سبتی تمام می شد که در آن می بایست بردگان و بدهکاران آزاد شوند و زمین را شخم نزنند (خروج ۲۱:۲، ۲۳:۱۰-۱۲؛ تث ۱۵:۱-۳؛ لاو ۲۵:۳-۴). در پایان هفت هفته سال (هفت هفت سال) سال یوبیل، سال آزادی بود (لاو ۲۵:۸...). نبوت مربوط به هفتاد هفته (دان ۹:۲۴)، که اعلامگر آزادی قطعی و نهایی

بنی اسرائیل است، بر اساس عدد قراردادی ده دوره یوبیل می باشد؛ در حالی که متن ارمیا که نقطه شروع آن است (ار ۲۵:۱۱-۱۲) نجات را در پایان ده دوره سبتی قرار می دهد.

۲- مفهوم و اهمیت الهیاتی. طبق الهیات کهناتی، هفته که تنظیم کننده فعالیت انسان است از روی نمونه فعالیت خود خدا در آفرینش برداشته شده است (پید ۱:۱-۳:۲؛ خروج ۹:۲۰-۱۱، ۱۷:۳۱). بنابراین قوانین مربوط به هفته به عنوان امری الهی که ارزش جهانی دارد در نظر گرفته می شود.

در عهدجدید هفته مفهوم مذهبی جدیدی به خود می گیرد. از این پس هفته با یکشنبه، روز خداوند، جشن هفتگی پیروزی وی، شروع می شود. از این رو کاری که مسیحیان انجام می دهند تحت قدرت مسیح، نجات دهنده ای که فرمانروای زمان است قرار دارد. اما این کار در حرکت خود به سوی روز هشتم است که در ورای دوره هفتگی، قوم خدا را با استراحت بزرگ الهی آشنا می سازد (عبر ۴:۱-۱۱). استراحت روز یکشنبه از قبل اعلامگر آمدن آن است.

ر.ک: آفرینش: عهدعتیق ب ۲- اعداد: الف ۱، ب ۱- اعیاد - پنتیکاست: الف ۱- سبت - زمان: عهدعتیق الف ۱، عهدجدید ب ۳. CT

یاد/ذکر

چنانچه کسی از کتاب مقدس درباره خاطره انسان سؤال کند می تواند برخی نکات روان شناختی را بیابد، از جمله یادآوری یک برکت (پید ۴۰:۱۴) یا از یاد بردن هشدارهای پدرانه (طو ۶:۱۶) اما آنچه در اینجا برای ما جالب توجه است، مفهوم دینی یاد و نقش آن در روابط ما با خداست.

کتاب مقدس از یاد خدا برای انسان و یاد انسان برای خدا سخن می گوید. هر یادآوری متقابل به طور ضمنی به وقایع گذشته مربوط می شود، آنجا که شخص در ارتباط با دیگری بوده است، و نتیجه یادآوری این وقایع نوعی احیای آن رابطه است. این نکته دقیقاً در مورد رابطه بین خدا و قوم وی صدق می کند. یاد در کتاب مقدس به ملاقاتهایی اشاره می کند که در گذشته روی داده و نیز به زمانی که عهد برقرار شد. «امروز» را با فراوانی حضوری که از عهد نشأت می گیرد دوباره زنده می کند. یادآوری در اینجا اهمیت بیشتری دارد چرا که موضوع وقایع ممتازی است که آینده را تعیین می کند و دربرگیرنده آینده است. تنها یادآوری وفاداران گذشته می تواند ما را به سوی آینده ای نیکو هدایت کند.

۱- پیدایش خاطره:

الف: حقایق. اولین واقعه، آفرینش است که همواره نشانه‌ای از یادآوری خدا به انسان می‌دهد (بنسی ۴۲: ۱۵-۴۳: ۳۳؛ روم ۱: ۲۰-۲۱) خود انسان بیشتر از یک نشانه است، انسان صورت خداست. و در عین حال می‌تواند خدا را به یاد آورد. پیمانهای متوالی خدا به انسانها (نوح، ابراهیم، موسی، داود) از یاد خدا نشأت گرفته‌اند. او به یاد می‌آورد و وعده داده که به یاد آورد (پید ۸: ۱، ۹: ۱۵-۱۷؛ خروج ۲: ۲۴؛ ۲- سمو ۷) که نجات دهد (پید ۱۹: ۲۹؛ خروج ۵: ۵). و واقعه نجات بخشی که جهت‌گیری قوم خدا را برای همیشه تعیین می‌کند فصیح است (هو ۱۳: ۴-۶).

ب: یادآوری وقایع. یادآوری دارای چندین شیوه برای طولانی کردن تأثیر گذشته در زمان حاضر است. در زبان عبری معانی متفاوت فعل *zkr* چندین ایده به دست می‌دهد: به یاد داشتن، یادآوری کردن، ذکر کردن و نیز نگاه داشتن و فرا خواندن. اعمال زیادی که در زندگی روحانی و نیایشی مهمترین نقش را ایفا می‌کنند.

ذکر نام الهی از یادآوری گذر جدایی ناپذیر است (خروج ۲۰: ۲) زیرا یهوه در بخشیدن نام خود بود که گذر را آغاز نمود (خروج ۳)؛ و نجات واقعی که این ذکر خواستار آن است (مز ۲۰: ۸) به عنوان احیای وقایع قدیم درک می‌شود (مز ۷: ۳؛ یول ۳). در خصوص موضوع پرستش نیز عنصری از خاطره و یادآوری موجود است، زیرا «خاطره عهد وی» را زنده می‌سازد؛ این بیان که برای سنت کهنانی عزیز بود به روشنی نشان می‌دهد که خدا قوم خود را به یاد دارد و قوم نیز باید در اجرای مراسم نیایشی (اعیاد، سبت) یا در مکانهایی که گردهم می‌آمدند (صخره، قربانگاه، صندوقچه عهد، خیمه، معبد) به یاد خدا باشند. نیایش که بر اساس وقایع نجات قرار دارد الزاماً آمیخته با سپاسگزاری، یعنی آهنگ معمولی یادآوری در حضور خداست (خروج ۱۵: مز ۱۳۶).

بیان این خاطرات در انتقال کلام خدا چه به صورت شفاهی و چه به صورت مکتوب تضمین گشته است (خروج ۱۲: ۲۵-۲۷، ۱۷: ۱۴)، مخصوصاً در کتب شریعت (خروج ۳۴: ۲۷؛ تث ۳۱: ۱۹-۲۱). تعمق بر شریعت (تورات) برای ایمانداران است، بنابراین، شکل لازم و ملزوم خاطره می‌باشد (تث: یوشع ۸: ۱). این دقت هوشیارانه در حکمت را می‌گشاید (امت ۳: ۱-). اطاعت از احکام دقیقاً بیان معتبر و موثق این خاطره است که مستلزم «رعایت راههای یهوه» است (مز ۱۱۹: حک ۶: ۱۸؛ اش ۸: ۲۶).

۲- تراژدی فراموش کاری. اما دقیقاً در همین جاست که خاطره و یاد انسان ضعف خود را نشان می‌دهد در حالی که خدا کلام و نام خود را فراموش نمی‌کند (ار ۱: ۱۲؛ حزق ۲۰: ۱۴). علی‌رغم هشدارهای کتاب تثبیه (تث ۴: ۹، ۸: ۱۱، ۷: ۹) «با حذر باش مبادا یهوه خدای خود را فراموش کنی ... به یاد آور ...» قوم خدای خود را فراموش نمود و این گناه وی بود

(داور ۸:۳۴؛ ار ۲:۱۳؛ هو ۲:۱۵). طبق منطق محبت، خدا ظاهراً همسر بی وفای خود را فراموش کرده، بدبختی که می بایست باعث بازگشت وی شود (هو ۴:۶؛ میک ۳:۴؛ ار ۱۴:۹). در واقع هر پریشانی باید یاد خدا را در انسان دوباره زنده کند (۲-توا ۱۵:۲-۴؛ هو ۲:۹، ۵:۱۵). در اینجا موعظه انبیا نیز اضافه می شود که یک / «یادآوری» طولانی است (میک ۶:۵-۳؛ ار ۱۳:۲۲-۲۵) به این منظور بوده که دل انسان را به حالتی از دریافت و ادراک برگرداند که در آن خدا می تواند گذر خود را بشناساند (حزق ۱۶:۶۳؛ تث ۸:۲-۴). در عین حال همانند به یادآوردن گناهان و تقصیر است، توبه نیز توسل به یاد خداست (حزق ۱۶:۶-۸؛ نح ۷:۹-۹)؛ و در بخشش خدا که یاد وی یاد محبت است، عهد را به یاد می آورد (۱-پاد ۲۱:۲۹؛ ار ۳۱:۲۰) و گناه را فراموش می کند (ار ۳۱:۳۴).

۳- از خاطره به انتظار و آرزو. در این عبارت نکته ای متناقض نما وجود دارد: گذر که دوران آن گذشته است، هنوز هم قرار است بار دیگر بیاید. قوم برگزیده همه آنچه را یهوه برایشان انجام داده به یاد می آورند: گذشته ثابت می کند که خدا وفادار و امین است. اما زمان حاضر فریبنده است و آینده نیز همین طور، «آینده ای» که نظاره گر تحقق وعده هایی خواهد بود که قبلاً به صورت جزئی به واقعیت پیوسته اند. وفاداری و امیدهای به تحقق نپیوسته، اذهان قوم خدا را به روی چشم انداز «ایام آخر» نهایی می گشاید. این تصور و مفهوم زنده از آینده در روند گذشته، یکی از ویژگیهای خاطره قوم برگزیده پس از بازگشت از تبعید می باشد. در اینجا نوعی تغییر و تحول وجود دارد. یادآوری به صورت انتظار و آرزو درمی آید و خاطره به تصویری مکاشفه ای منتهی می شود. در این مورد به عنوان نمونه می توان به حزقیال (۴۰-۴۸) اشاره نمود که زکریا، دانیال، داود، نویسندگان انجیل چهارم و نویسندگان کتاب مکاشفه از او پیروی نموده اند.

گذشته پُرشکوه در قلب زمان حاضر پر از جفا و پریشانی به عنوان ودیعه آزادی شکل گرفته است (اش ۶۳:۱۵-۶۴:۱۱؛ مز ۷۷:۷۹؛ ۸۰:۸۹). انسان فقیر که از لحاظ فردی ظاهراً توسط خدا فراموش شده است (مز ۱۰:۱۲، ۱۳:۲)، بایستی بداند که او در دایره محبت خدا قرار دارد (اش ۶۶:۲؛ مز ۹:۱۹). امتحان و تجربه خاطرات وی را از نو زنده می سازد (۱-مک ۲:۵۱؛ بار ۴:۲۷) و آن را برای وقایع جدید آماده می نماید (اش ۴۳:۱۸-۱۹).

۴- از حضور به شفافیت:

الف: وقتی «خدا با ماست» (حزق ۴۸:۳۵؛ مت ۲۳:۱) خاطره با زمان حال منطبق می شود و تحقق آن می گردد. خاطره وعده ها و عهد در آمدن مسیح که زمان را خلاصه می کند جامعه عمل به خود می پوشد (۲-قرن ۱:۲۰؛ لو ۵۴:۷۲). در او تراژدی دو فراموش کاری بازگشت انسان و بخشندگی خدا حل می شوند (کول ۳:۱۳). از آنجا که در مسیح، خدا حاضر است و انسان را به یاد می آورد، انسان دیگر مجبور نیست که در گذشته به دنبال خدا

باشد بلکه در زمان حال، در مسیح (یو ۶: ۷-۲-قرن ۵: ۱۶-۱۷). مسیح در واقع انسان است که به صورت قطعی و نهایی برای خدا حاضر است و نیز خداست که به صورت قطعی برای انسان حضور دارد. مسیح کاهن راه به سوی پدر را برای ما می‌گشاید (افس ۲: ۱۸؛ عبر ۱۰: ۱۹)، و روح او ما را در مشارکت با او قرار می‌دهد (روم ۸: ۱۵-۱۶، ۸: ۲۶-۲۷).

ب: اما زمان هنوز به پایان نرسیده است و هرچند خدا از اکنون به بعد در عهدی نوین و ابدی حضور دارد اما انسان غالباً نسبت به خدای خود حضور دایمی ندارد و احتیاج دارد که او را به یاد آورد. به همین دلیل است که روح، راز مسیح را نه به عنوان یک کتاب بلکه در واقعیت شخصی کلمه زنده یعنی سنت به یاد می‌آورد (یو ۱۴: ۲۶، ۱۶: ۱۳). روح راز مسیح در تن وی را نه به عنوان یک یادآوری ساده بلکه در واقعیت رازگونه تن می‌شناساند، تنی که هم قیام کرده و هم برای دنیا حاضر است (لو ۲۲: ۱۹-۲۰؛ ۱-قرن ۱۱: ۲۴-۲۶) و این همان آیین نیایش است. این «حضور مجدد» گذر، همان‌گونه که در عهد عتیق، به «عمل» یعنی به زندگی می‌انجامد. خاطره مسیحی یعنی «رعایت راههای یهوه»، رعایت عهد خداوند که همانا ماندن در محبت است (یو ۱۳: ۳۴، ۱۵: ۱۰-۱۲؛ ۱-یو ۳: ۲۴). سرانجام اینکه همان‌گونه که در مورد انطباق نهایی یاد انسان نسبت به یاد خدا، روح هرچه بیشتر در زندگی فرد مسیحی نفوذ می‌کند، بیشتر او را بیدار و متوجه به «نشانه‌های زمان» می‌گرداند، شاهی که اجازه می‌دهد حضور فعال خداوند شیوه آمدن وی را ظاهر ساخته آن را مکشوف سازد (مکا ۳: ۳؛ فی ۳: ۱۳-۱۴؛ ۱-تسا ۵: ۱-۱۰).

ر. ک: آیات/نشانه‌ها: عهد عتیق الف، ب-ابراهیم: ب ۱-پرستش: عهد عتیق ب؛ عهد جدید ج ۱-زمان: عهد عتیق الف ۲، ب ۱؛ عهد جدید ب ۳-سپاسگزاری: الف ۱، ج ۳، د ۲، ه ۲-سنگ: ۲-عهد/پیمان: عهد عتیق ب ۱؛ عهد جدید الف-قربانگاه/مذبح: ۱-مدافع: ۲. jCO

فهرست موضوعی

«روح القدس و حیات کلیسا»

الف: روح و عطایای آن

روح خدا - مدافع - مقدس - عطایای الهی

ب: کلیسا

۱- راز آن

پنطیکاست - رسالت - کلیسا - بدن مسیح - قوم - داماد/همسر - تاک - معبد -
(شبان و) گله

۲- شهادت آن

۲-۱- پیغام

انجیل - موعظه - بذرافشانی - شاهد/شهادت - اعتراف/اقرار - ترغیب/تشویق - تسلی

۲-۲- پیغامبران

رسولان - پطرس - شهید - اقتدار - مأموریت

۳- پرستش آن

پرستش - پاک

سپاسگزاری - برکت دادن - شکرگزاری - مشارکت

کهنات - دستگذاری - معبد - قربانگاه/مذبح - قربانی

نیایش (دعا) - ستایش - تجلیل/سجده کردن - زانوزدن - آمین

خدمت - بیداری/مراقبت/دیده بانی - روزه داری - نوبرها - مسح کردن/تدهین -

عطر - خاکستر

یاد/ذکر - اعیاد - هفته - سبت - زیارت

۴- حیات آن

تولد تازه - تعمید - توبه/بازگشت - رشد - کارها - کمال - ایمان - امید - محبت

فضایل و رذایل - فرزند/کودک - سادگی - اعتماد - فروتنی - بردباری -

تقوی/احسان/دینداری - شفقت - وفاداری - مهمان نوازی - صدقه دادن - قوت - صبر

- غیرت - غرور - خدا ترسی - جستجو کردن - دویدن -

میوه - دانستن/شناختن - دیدن - طعم - خوشی - وحدت

فهرست الفبایی

آمین		۱۱۹۶
اطاعت		۱۱۹۷
اعتراف		۱۲۰۰
اعتماد		۱۲۰۴
اعیاد مذهبی		۱۲۰۷
اقتدار		۱۲۱۰
امید		۱۲۱۵
انجیل		۱۲۲۲
اورشلیم		۱۲۲۶
ایمان		۱۲۳۳
باروری و حاصلخیزی		۱۲۴۵
بدن مسیح		۱۲۴۹
برده		۱۲۵۲
بذرافشانی		۱۲۵۴
بردباری		۱۲۵۸
برکت دادن		۱۲۵۹
بیداری/مراقبت/دیده بانی		۱۲۶۷
پاک		۱۲۷۰
پرستش		۱۲۷۵
پطرس		۱۲۸۲
پنطیکاست		۱۲۸۴
پیروی		۱۲۸۷
تاک		۱۲۸۹
تجلیل/سجده کردن		۱۲۹۲
ترغیب		۱۲۹۵
تسلی		۱۲۹۶
تعمید		۱۲۹۸
تقوی/احسان/دینداری		۱۳۰۳

۱۳۰۶	 توبه/بازگشت
۱۳۱۵	 تولد تازه
۱۳۱۸	 جستجو کردن
۱۳۲۱	 خاکستر
۱۳۲۲	 خدا ترسی
۱۳۲۵	 خدمت
۱۳۲۸	 خوشی
۱۳۲۴	 داماد/همسر
۱۳۳۴	 دانستن/شناختن
۱۳۴۳	 دستگذاری
۱۳۴۵	 دویدن
۱۳۴۷	 دیدن
۱۳۵۲	 رسولان
۱۳۵۷	 رشد
۱۳۵۹	 روح
۱۳۶۲	 روح خدا
۱۳۷۳	 روزه داری
۱۳۷۶	 زانوزدن
۱۳۷۷	 زیارت
۱۳۸۳	 ساختن/بناکردن
۱۳۸۵	 سادگی
۱۳۸۴	 سبت
۱۳۸۶	 سپاسگزاری
۱۳۹۴	 ستایش
۱۳۹۸	 شفقت
۱۴۰۰	 شکرگزاری
۱۴۰۴	 شهید
۱۴۰۵	 صبر
۱۴۰۹	 صدقه دادن
۱۴۱۲	 طعم
۱۴۱۳	 عطایای الهی

۱۴۱۷		عطر
۱۴۱۹		عهد/عهد
۱۴۲۹		غرور
۱۴۳۳		غیرت
۱۴۳۶		فرزند/کودک
۱۴۳۹		فروتنی
۱۴۴۲		فضایل و رذایل
۱۴۴۵		قربانگاه/مذبح
۱۴۴۷		قربانی
۱۴۵۴		قوت
۱۴۵۷		کارها
۱۴۶۲		کلیسا
۱۴۷۵		کمال
۱۴۷۸		کهان
۱۴۸۸		مأموریت
۱۴۹۲		محاکمه/محکمه
۱۴۹۵		مدافع
۱۴۹۷		مسح کردن/تدهین
۱۵۰۱		مشارکت
۱۵۰۵		معبد
۱۵۱۲		موعظه
۱۵۱۷		مهمان نوازی
۱۵۱۹		میوه
۱۵۲۲		نمونه
۱۵۲۴		نوبرها
۱۵۲۷		نیایش (دعا)
۱۵۳۶		وحدت
۱۵۳۹		هفته
۱۵۴۰		یاد/ذکر
۱۵۴۴		فهرست موضوعی
۱۵۴۵		فهرست کامل الفبایی